



تاریخ فتوحات مغول

نوشته ج. ج. ساندروز

استاد رشته تاریخ در دانشگاه کنتربوری، کریست چرچ

ترجمه ابوالقاسم حالت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تاریخ فتوحات مغول

تاریخ فتوحات مغول

نوشته

ج. ج. ساندروز

استاد رشته تاریخ

در دانشگاه کنتربری، کریست چرچ

ترجمه

ابوالقاسم حالت



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران، ۱۳۸۳

Saunders, John Joseph

ساندرز، جان جوزف، ۱۹۱۰ -

تاریخ فتوحات مغول / نوشته ج. ج. ساندرز؛ ترجمه ابوالقاسم حالت. - [ویرایش ۲]. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.

۳۲۶ ص.: مصور، نقشه، نمودار.

ISBN 964-00-0967-9

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

The History of the mongol conquests.

عنوان اصلی:

کتابنامه: ص. [۲۷۱] - ۲۸۵؛ همچنین به صورت زیرنویس.

چاپ چهارم: ۱۳۸۳.

۱. مغولان - تاریخ نظامی. الف. حالت، ابوالقاسم، ۱۲۹۴ - ۱۳۷۱، مترجم. ب. عنوان.

۹۵۰/۲

DS۱۹/ ت ۲ س ۲

۱۶۷۶-۶۳م

کتابخانه ملی ایران



تاریخ فتوحات مغول

تألیف: ج. ج. ساندرز

ترجمه: ابوالقاسم حالت

چاپ سوم: ۱۳۷۲

چاپ چهارم: ۱۳۸۳

چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر، تهران

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است.

ISBN 964-00-0967-9

شابک ۹۶۴-۰۰-۰۹۶۷-۹

مؤسسه انتشارات امیرکبیر تهران، میدان استقلال.

WWW.AMIR-KABIR.COM

فهرست

صفحه	عنوان
۵	فهرست واژه‌ها و نام‌ها و معانی آنها
۱۳	پیشگفتار مؤلف
۲۱	۱. چادرنشینی اروپا - آسیایی
۲۷	۲. تمرین ترکان برای کشورگشاییهای مغول
۳۹	۳. از ترک تا مغول (۷۵۰ تا ۱۲۰۰ میلادی)
۵۱	۴. چنگیزخان
۷۵	۵. حمله مغول به اروپا
۹۳	۶. واکنش مسیحیت
۱۱۹	۷. شیوه اسپراتوری بیابانگردان: فرمانروایی مغول در چین و ایران
۱۳۷	۸. واکنش ضد مغول
۱۵۱	۹. قبیچاق و چغتای
۱۶۹	۱۰. نگاهی به دوره مغول
۱۸۳	ضمایم
۱۸۵	ضمیمه اول: تاریخ سری
۱۸۹	ضمیمه دوم: آیا مغولان تفنگ بکار می‌بردند؟
۱۹۵	یادداشتها
۲۸۷	فهرست اعلام

مقدمه مترجم^۱

این کتاب، تاریخ کاملی از فتوحات مغول در آسیا و اروپاست. نویسنده زبردست آن، ج. ج. ساندرز، نخست تصویری از خصوصیات زادگاه و محیط پرورش مغولها بدست می‌دهد که دارای آب و هوایی ناسازگار و طاقت‌فرساست و چادرنشینان و بیابان‌گردان این نواحی را برای مقابله با هرگونه سختی آماده می‌سازد.

بعد، سلطه‌جویی طوایف مختلف ترک را بیان می‌کند که تاخت‌وتاز خود را چند قرن پیش از ظهور مغول آغاز کردند و با پیروزیهایی که بدست آوردند زمینه رؤیای کشورگشایی را برای مغولان فراهم ساختند.

سپس حوادثی را شرح می‌دهد که میان زوال نخستین امپراتوری ترکان و ظهور چنگیزخان — طی یک فاصله چهارقرن و نیمه — اتفاق افتاد. و ضمن شرح این حوادث، به مخالفت سلطان محمد خوارزمشاه با خلیفه عباسی، الناصرالدین الله، اشاره می‌کند که نوشته‌اند ناصر، در نتیجه این اختلاف، با سلطان محمد به دشمنی و کین‌توزی پرداخت و چنگیز را برانگیخت که به ایران حمله‌ور گردد.

در فصل چهارم به شرح اوضاع مغولستان و قبایل مختلف مغول و اصل و نسب چنگیز-خان و دشواریها و ناملایمات دوره کودکی و نوجوانی او می‌پردازد که سرانجام وقتی از چنگ حادئات هولناک و آسیبهای کشنده جان بدر برد و به قدرت رسید و توانست طوایف پراکنده مغول را متحد و متشکل سازد، یاری بخت و اقبال را مولود عنایت «تنگری» (خدای آسمان) تشخیص داد و خود را نماینده خدا بر روی زمین و مأمور مطیع ساختن و هدایت کردن مردم پنداشت و با این پندار غرورآمیز به کشورگشایی پرداخت و نیروی جهنمی بوجد آورد که از چین تا مجارستان و لهستان را گرفت و قسمت پهناوری از دنیای متمدن آن روزگار را به آتش کشید.

ساندرز چنین آتشی را از هنگامی که در زیر خاکستر است و ناگهان زبانه می‌کشد و

۱. هنگام نخستین چاپ کتاب تاریخ فتوحات مغول متأسفانه کثرت مشغله مجال نداد که اولاً در خصوص معرفی کتاب مقدمه‌ای نگاشته شود و ثانیاً در تصحیح مطالب دقت کافی بکمر رود. در این چاپ سعی شده است که دو نقیصه مذکور برطرف گردد. — م.

بدین سوی و آن سوی شعله می‌دواند، همه‌جا با دقتی کم‌نظیر دنبال می‌کند تا زمانی که بالاخره خاموش می‌شود و از میان می‌رود.

این مورخ پرکار و دقیق برای نوشتن چنین تاریخی صدها کتاب و رساله و مقاله در زمینه‌های باستانشناسی، زبان‌شناسی و تاریخ و جغرافیا مطالعه کرده است. دقت در یادداشتهای فصول دهگانه این کتاب و فهرست منابع آن به‌خوبی گواهی می‌دهد که او در این باره از به‌کار گرفتن هیچ مأخذ و مدرک قابل‌توجهی غفلت نکرده و تمام منابع موجود را زیر ذره‌بین انتقاد نهاده و مورد استفاده قرار داده و با استادی و تبحری که در تاریخ‌نویسی داشته، کتابی ساخته و پرداخته که حاوی آخرین اطلاعات مربوط به فتوحات مغول است و دارای نکات جالب و مطالب تازه‌ای است که حتی تاریخ نسبتاً قطور امپراتوری صحرانوردان تألیف رنه گروسه فاقد آنهاست. نویسنده این کتاب، فرمانروایی خانان مغول در چین و ایران و اروپای شرقی را تماماً شرح داده ولی با ذوقی سرشار و خامه‌ای توانا مطالب خود را استادانه به‌گونه‌ای فشرده و مختصر و مفید در قالب چنین کتاب کم‌حجمی عرضه کرده که امروز اگر مورخی تمام این مطالب را به تفصیل بیان کند، شاید نوشته‌های او به‌صورت چند یا چندین جلد کتاب از چاپ درآید.

برای گواه گفته خود، از مندرجات فصل دهم این کتاب که عنوان «نگاهی به دوره مغول» را دارد، یک صفحه در این‌جا نقل می‌کنم و یقین دارم که اهل فن تصدیق خواهند فرمود مطالب همین یک صفحه در صورتی که به تفصیل نگاشته شود، یک کتاب خواهد شد:

«اسلام که بر مغولان در غرب آسیا چیرگی یافت و مسلمان شدن قطعی غازان به سال ۱۲۹۶ میلادی و اوزبک‌خان به سال ۱۳۱۲ نمونه‌ای از آن چیرگی بشمار می‌رفت، یک اسلام «ایرانی شده» بود زیرا تسلط تازیان بر جهان اسلام، سرانجام در غارت و ویرانی بغداد به سال ۱۲۵۸، با انقراض سلسله خلفای عباسی و زیر و زبر شدن آن مرکز جهانی فرهنگ عربی، از میان رفت. زبان عربی در حقیقت، یک زبان بومی و مادری در سرزمینهای باختر دجله باقی ماند. این زبان به‌عنوان زبان پیامبر اسلام و وسیله وحی، حیثیت مذهبی را حفظ کرد و در سراسر قلمرو اسلام تفاسیر قرآن و کارهای دینی، همچنان به این زبان تنظیم می‌گردید. ولی آموزش دنیوی زبان عربی از بغداد به مصر انتقال یافت و در مصر از نو تحت حمایت سلاطین مملوک پرتوهای خود را به سرزمینهای تیره افریقای سیاه افکند. در قلمرو شرقی اسلام، زبان فارسی به تفوق و برجستگی بیمانندی رسید. فردوسی شاعر اندکی پیش از آن زمان به زبان فارسی خدمتی کرده بود که بعداً دانت به زبان ایتالیایی و لوتر به زبان آلمانی کرد و مغولان و ترکانی که از جیحون گذشته بودند و به سوی باختر می‌آمدند با ادبیات و تمدنی روبرو شدند بمراتب عالیت‌تر از آنچه قبلاً دیده بودند. کارمندان و دبیران و صاحب‌منصبانی که مغولان بناچار برای حکومت و جمع‌آوری عواید در این سرزمین بکار می‌گماردند، دریافته‌های خود را از فرهنگ ایرانی، که به نیرو و کشش خود تا آن سوی مرزهای ایران پخش شده بود، به‌طور نامحسوسی به سروران خود که آگاه‌تر و کنجکاوتر و پذیراتر بودند، منتقل می‌ساختند. این زبان همراه مغولان به آسیای صغیر سفر کرد و در آن سرزمین که تازه ترکی شده بود راه یافت و بدین‌گونه بر عثمانیان مسلط شد که ادبیاتشان از آن پس تحت تأثیر شیوه‌های ادب فارسی قرار گرفت. از سوی دیگر، کسانی که از

هجومهای چنگیز و هلاکو گریخته بودند، زبان فارسی را بدان سوی رود سند بردند و به قلمرو-
های اسلامی دشت گنگ رساندند، چنان که هنر و ادب آن نواحی تا آخرین دوره شاهان مغولی
هند در قالب زبان فارسی ریخته شده بود. زبان فارسی تقریباً زبان رسمی دربار مغول شد. پاسخ
کیوک به اینوسان چهارم و نامه منگو به لوئی نهم به زبان فارسی نوشته شده بود. بازرگانان
مسلمان در چین، این زبان را در معاملات بازرگانی خود بکار می بردند و در دوره «خانان
بزرگ» این زبان، به قول یکی از منقذین امروزی، «زبان عمومی» آسیا شده بود.

این کتاب، فتوحات مغول را از تمام زوایا با دیده دقت نگریسته و من جمیع الجهات
بررسی کرده و درباره تغییرات شگرفی هم که به دنبال حملات مغول در وضع زندگی و مذهب و
زبان و فرهنگ ملل مختلف پدید آمده، به حد کافی توضیح داده است.

بالاخره کسی که بخواهد تاریخی مختصر و مفید و در عین حال جامع و کامل راجع به
فتوحات مغول داشته باشد، این کتاب به احتمال قوی رضایت خاطر او را فراهم خواهد ساخت.
در برگرداندن مطالب کتاب از انگلیسی به فارسی، حتی المقدور دقت کرده و کوشیده ام که
این ترجمه، ساده و روان و قابل فهم باشد. مع ذلک، خوانندگان گرامی چنانچه در مواردی نادر
برخی از جملات را دارای اندک پیچیدگی یا قند لطفاً پوزش بنده را بپذیرند چون رعایت
امانت در ترجمه گاهی چنین تعقیداتی را اجتناب ناپذیر می سازد.

ابوالقاسم حالت

۶۲/۱۰/۴

فهرست واژه‌ها و نامها و معانی آنها^۱

همه واژه‌ها و نامهایی که در این فهرست آمده، ترکی است مگر اینکه غیرترکی بودنش تصریح شده باشد:

آق	سفید
آقا	برادر بزرگتر، در امپراتوری عثمانی: رئیس یا سرور، که بعد به صورت یک رتبه یا عنوان نظامی درآمد؛ مانند: «آقاخان»
آلتین آلتون	طلا. آلتین یش (کوه‌های طلائی)
ابک (Obok)	خاندان، خانواده.
اتا	پدر، نیا، جد
اتابک، اتابک	سرپرست (سرپرستی که سمت پدری دارد)
اخشید	شاهزاده، فرمانروا، لقبی دارای ریشه فارسی که به برخی از فرمانروایان ترک داده شد؛ نام سلسله‌ای از امیران ترک که از ۹۳۹ تا ۹۶۹ میلادی (۳۲۰ تا ۳۵۸ هجری) در صغر فرمان راندند.
اداک، ازاک، ایاک	پا، مانند دریای آزوف (ازاک) که در «پای» رود دون (Don) است.
ارال	جزیره
اردو	کمپ؛ در انگلیسی بمعنی: گروه، جوقه.
ارسلان	شیر

۱. درباره این واژه‌ها و نامها به فرهنگهای معتبری که در اختیار داشتم، مانند لغتنامه دهخدا و آندراج و برهان قاطع، مراجعه کردم. برخی از این لغات از لحاظ املاء و معنی با آنچه در فرهنگ‌های مذکور آمده، تفاوتی ندارد. برخی دیگر اصلاً در فرهنگها نیست. برخی هم (شاید به علت اختلاف تلفظ و املاء در زبانهای ترکی و فارسی و عربی) با املائی متفاوت نوشته شده، یا دارای مفاهیمی است نزدیک به معنی‌هایی که در اینجا داده شده، اگرچه عین این معانی نیست. بنابراین یادآوری می‌نماید که معانی و مفاهیمی که در برابر واژه‌ها و نامها ملاحظه می‌فرمایید، همه نتیجه تحقیق و استنباط خود نویسنده کتاب است و من برای رعایت امانت در ترجمه، عیناً آنها را از متن انگلیسی ترجمه کرده و فقط به ترتیب الفبای فارسی تنظیم کرده‌ام در صورتی که در متن انگلیسی مطابق الفباء انگلیسی تنظیم شده بود. -۴-

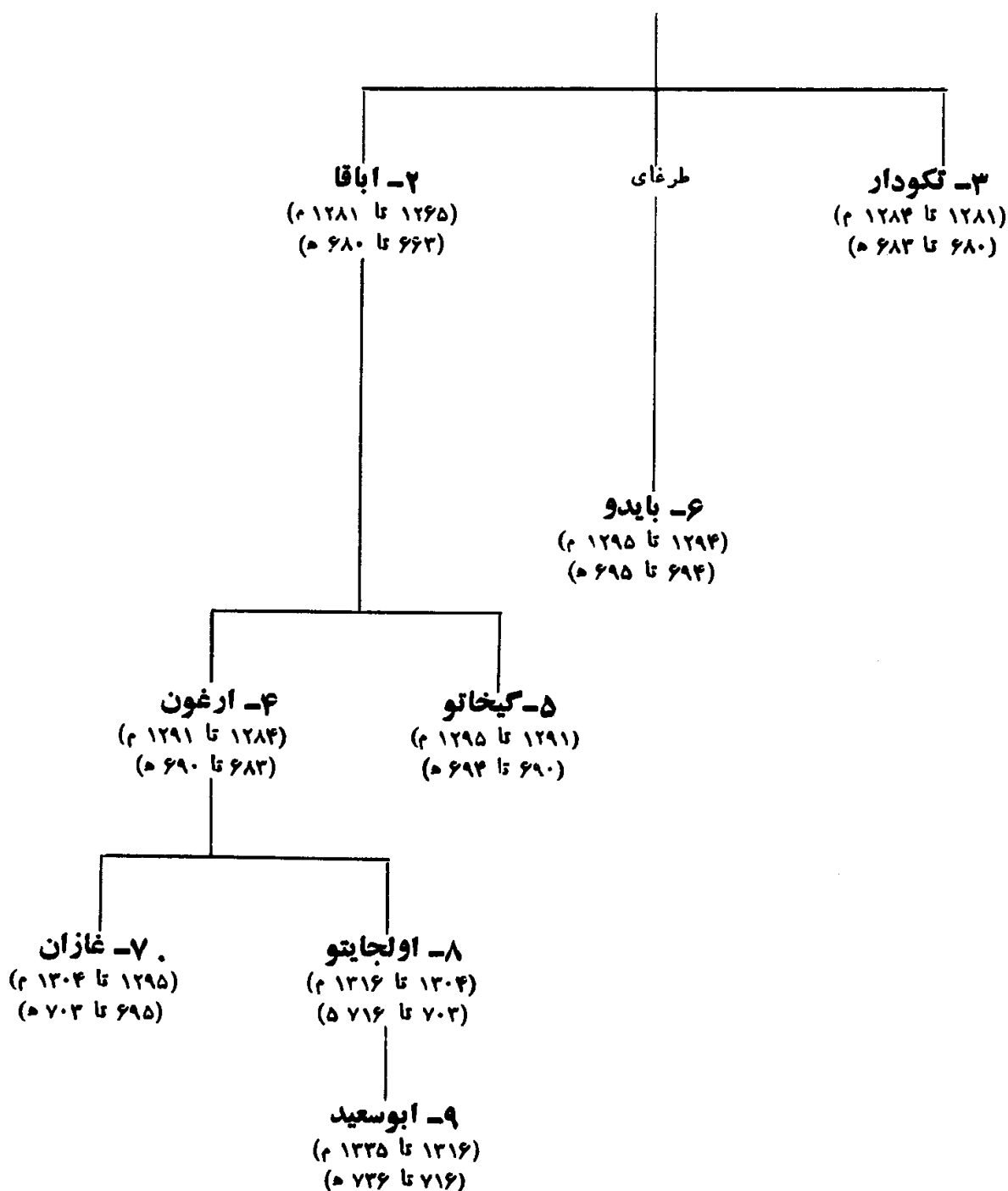
ارکوت، ارکیون	نامی مغولی برای مسیحیان؛ شاید از واژه یونانی «ارچون» (بمعنی کاهن و کشیش) گرفته شده باشد.
ال یا ایل	تابع، زیردست، مانند: «دولت ایلخان در ایران» که بمعنی تابع خان بزرگ است.
الپ	قهرمان
الچی، ایلچی	مأمور سیاسی، سفیر
ان (On)	ده (۱۰)
اندا	واژه‌ای مغولی بمعنی: برادر سوگندخورده، (برگزیده)
اورتک، اورتق	شریک، عضو دسته‌ای از بازرگانان
اوغول	پسر، فرزند، زاده، شاهزاده همخون
اولوس	سردم، زمین، قلمرو
ایدیکوت	قدسی مرتبت، لقب برخی از شاهزادگان ترک آسیای مرکزی در قرون وسطی
ایلیک، ایلک	پادشاه
بالش	سکه‌های طلا و نقره رایج در امپراتوری مغول؛ یک بالش طلا مساوی بود با دو هزار دینار، و یک بالش نقره مساوی با دویست دینار شهر. مانند «خان بالغ» که بمعنی «شهرخان» است یعنی پکن پنج. مانند «بش بالغ» بمعنی: پنج شهر (در زبان مغولی) کاهن، جادوگر کاهن.
بالغ، بالغ	آقا، سردار، حاکم، فرمانده. مؤنث آن: بگی یا بگی (در زبان مغولی).
بش	بگم (در زبان مغول‌های هندوستان). احتمال دارد که از واژه بغ فارسی، بمعنی «مقدس» عنوان شاه ساسانی، گرفته شده باشد.
بکی	واژه‌ای مغولی بمعنی: گرگ
بگ، بی، بک	گاونر، گاو اخته.
بورت	نیرومند
بوکا، بوکا	نامی مغولی برای بلغارستان بزرگ که بر کرانه ولگاست، نهلستان قهرمان، پهلوان. شکل‌های دیگر این واژه باقاتور، باتور، باآتور، در زبان مغولی امروز باتور، مانند «اولان باتور» که بمعنی «قهرمان سرخ» است.
بوکو، بوژ	سخنان یا اندرزها، بویژه گفته‌های چنگیزخان
بولار	لوحه فرمان، از طلا، نقره، یا چوب
بهادر	نامی ترکی برای ایرانیان، و نامی فارسی برای تازیان (یعنی: ترکان ایرانیان را تاجیک می‌نامند و ایرانیان تازیان را) از همین لغت، واژه «تاشی» گرفته شده که واژه‌ای چینی برای تازیان است.
بیلیک	سنگ. مانند «تاشکند» (شهر سنگ)
پیزا (Paiza)	
تاجیک یا تازیک	
تاش	

ترسا	نامی که مسلمانان به مسیحیان آسیایی داده‌اند، از واژه فارسی «ترس» بمعنی: «خدا ترس»
تگین	شاهزاده. مانند «الب تگین» (شاهزاده قهرمان)
تمغا	سهر، رنگ، نشانه قبیله‌ای
تنگری	خدا، عرش، آسمان
تنگه	سکه کوچک رایج در دوره مغول
تومان	ده هزار؛ ازین جا بمعنی: یک لشکر
تیمور، تمور	آهن، پولاد.
چگن	واژه‌ای مغولی بمعنی: سپید
چوبان، چوپان	شبان
خاتون	شهبانو، شاهزاده خانم، خانم
خان	شاه، شاهزاده، سردار، عمومیت‌ترین لقب شاهی و اشرافی در آسیای قرون وسطی. شاید مخفف خاقان، یا کاکان یا خآن باشد.
داروغه، داروخه‌چی	کلانتر، رئیس پلیس، صاحب منصبی که در شهر یا ناحیه‌ای که تحت نظارت مغولهاست، سمت رهبری و فرمانروایی دارد. این واژه از لغت «دارو» گرفته شده که در زبان مغولی بمعنی: چاپ زدن یا مهر کردن است.
دالائی	اقیانوس. بهمین جهت در زبان مغولی دارای معانی: «جهانی» و «عالی» و «ما فوق» است؛ مانند: دالائی لامای تبت.
دنیز، تنیز، دریا	دریا
دوقوز، توکوز	نه (۹)، مانند «توکوز اوغوز» که بمعنی «نه خانواده» است.
سرای	کاخ (ماخوذ از فارسی)
سو	آب
سولانکا	نامی مغولی برای مردم کره شمالی
سیرا	واژه‌ای مغولی بمعنی: زرد
طاق	کوه
طرخان	فرماندهی که حق تعیین سهم غنایم را دارد.
طغرل	قوش (قوش بیشتر معنی می‌دهد تا شاهین)
قرا، قره	سیاه، مانند قراقوروم (صخره سیاه)
قزل	سرخ
قوریلتای	واژه‌ای مغولی بمعنی: مجلس ملی، رژیم.
کشیک	گارد سلطنتی مغول
کلر، کرل	نامی مغولی برای هنگری، از واژه هنگری «کردالی» بمعنی: «پادشاه» که آن نیز از لغت «کارل» (شارلمانی) گرفته شده است.
کند	شهر. اغلب بصورت جزء دوم اسامی شهرها دیده می‌شود. مثل:

تاشکند، یارکند، سمرکند (یا سمرقند). واژه‌ای ایرانی که به ترکی درآمده است.	
آبی، آسمان	کوک
دریاچه. مانند «بایکال» بمعنی: دریاچه سرشار»	کول
بیابان، ریگ، شن. مانند «قزل کوم» بمعنی: «بیابان سرخ»	کوم
فرمانروای جهان. «گور» یا «کور»: پهناور، همگانی، لقب فرمانروای ترکستان در قرن سیزدهم.	گورخان
ابدی، لقب عمومی «تنگری» خدای آسمان	مونک
واژه‌ای مغولی بمعنی دریاچه. مانند «لوپ نور» (Lopnor)	نور (Nor)
واژه‌ای مغولی بمعنی: رفیق، شوالیه، جنگجوی آزاد. جمع آن «نوکوت» یا «نوکود» است.	نوک
واژه‌ای مغولی بمعنی: سرلشکر، فرمانده، صاحب‌منصب.	نویان
نامی مغولی بمعنی: هشت (۸)؛ نام قبیله‌ای که شاید از هشت خانواده تشکیل یافته بوده است.	نیم
هوئی هوئی (Hui-Hui) نامی چینی برای مسلمانان؛ شاید مشتق از «هوئی هو» باشد که واژه‌ای چینی برای اویغور است.	هوئی
واژه‌ای مغولی بمعنی: مجموعه قوانین، مخصوصاً قوانین چنگیزخان	یاسا
واژه‌ای مغولی بمعنی: استخوان مانند «چگن یاسون» بمعنی «سپید استخوان» (اصیل و شریف) و «قرایاسون» بمعنی «سیاه استخوان» (شخص عامی و عادی)	یاسون
واژه‌ای مغولی بمعنی: مرکز پست، چاپارخانه و پاسدارخانه.	یام
شاهزاده	یبنغو، جبنغو
زمین	یر
حکم، فرمان، قانون	یرلیغ
قلمرو، ملک، تیول	یورت
سال	ییل

ایلخانان ایران

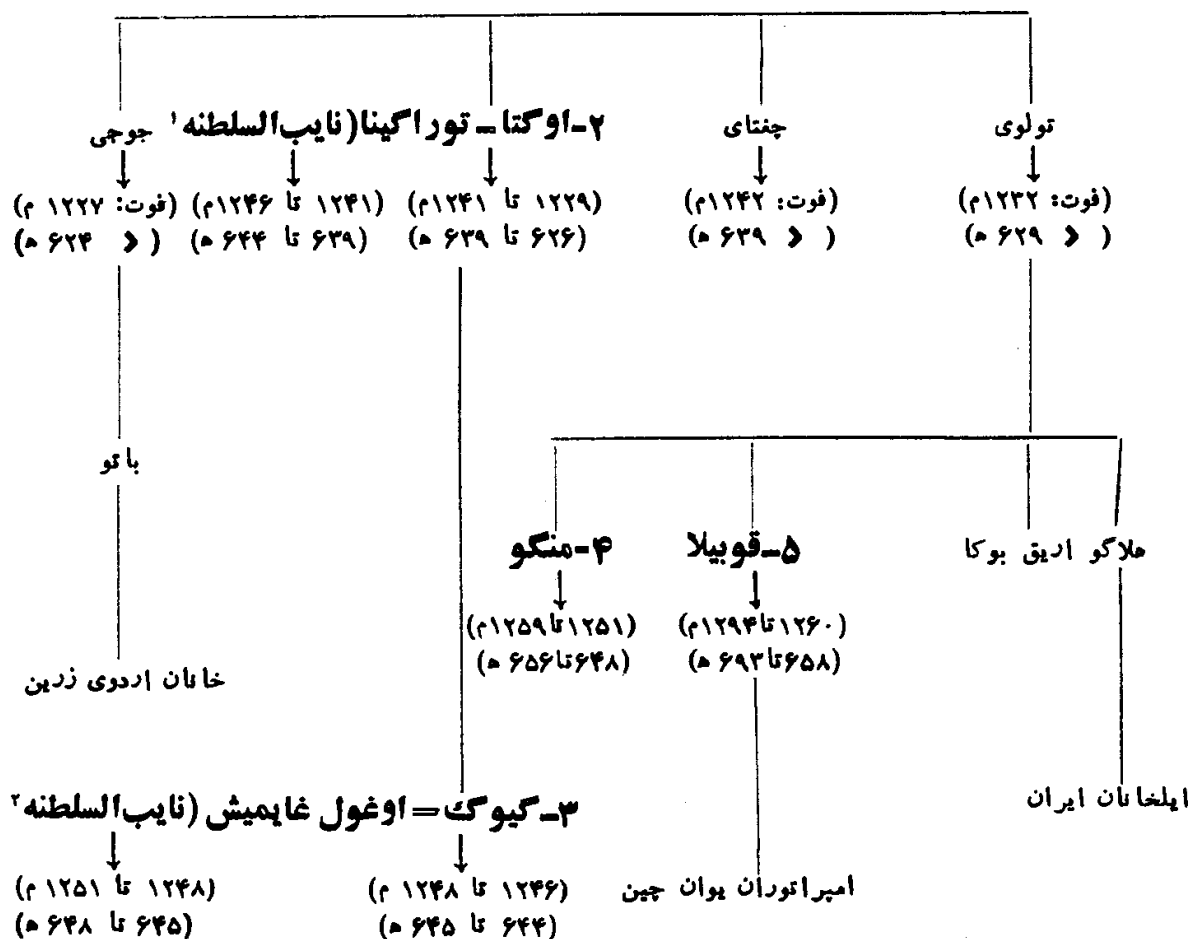
۱- هلاکوخان (۱۲۵۶ تا ۱۲۶۵ م = ۶۵۳ تا ۶۶۳ هـ)



شجره خاندان مغول

خانهای بزرگ

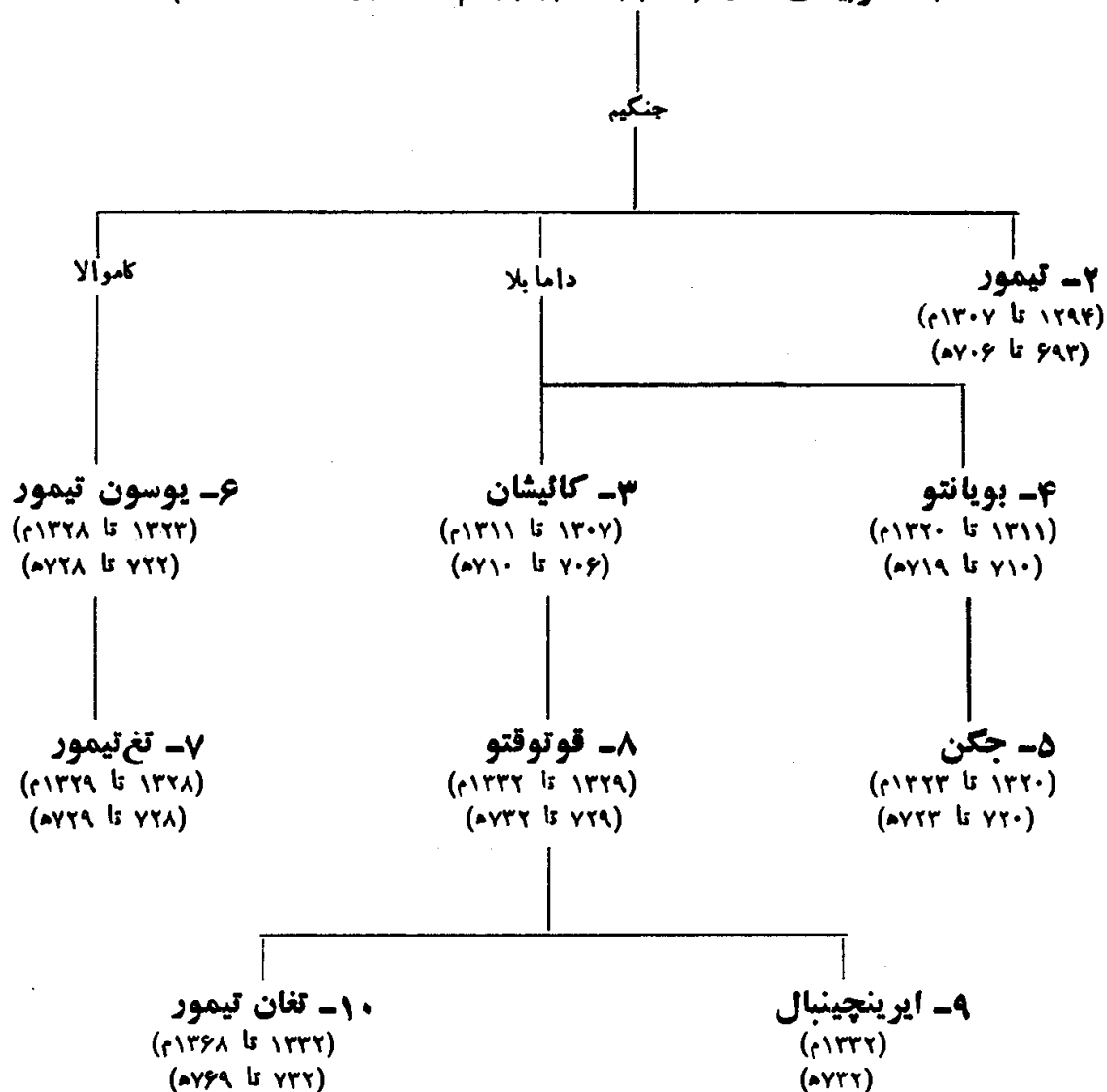
۱- چنگیز خان (فوت = ۱۲۲۷ م = ۶۲۴ هـ)



۱. تورگن همسر اوگتا بود که پس از فوت او نیابت سلطنت را داشت.
۲. اوغول غایمیش زن گیوک بود که پس از او نایب السلطنه شد.

امپراتوران مغول چین

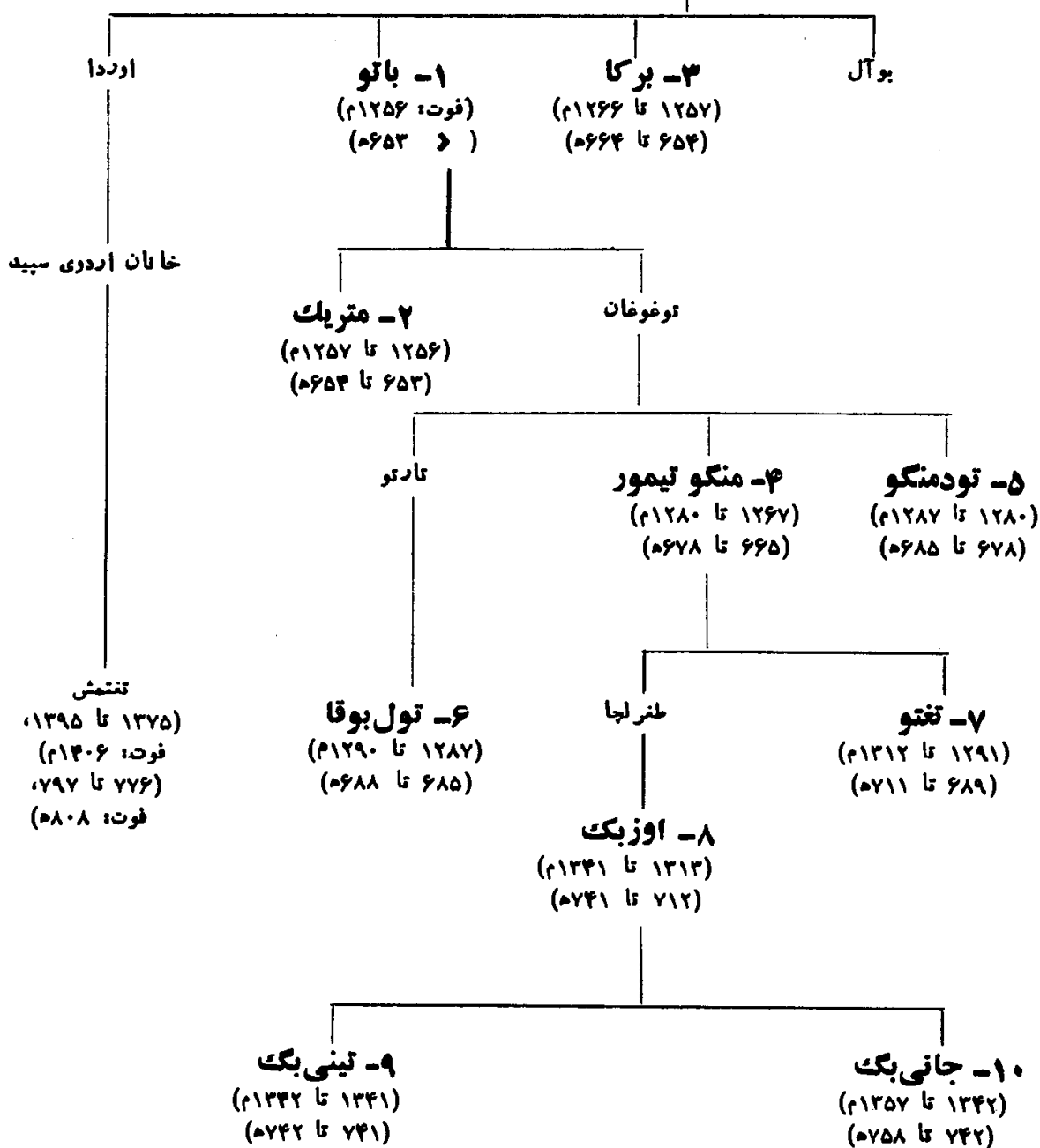
۱- قویلی خان (۱۲۶۰ تا ۱۲۹۴ م = ۶۵۸ تا ۶۹۳ هـ)



یادآوری: به همة فرمانروایان مغولی چین نامهای سلطنتی جینی داده شده، ولی آن نامها در اینجا

خانان اردوی زرین (فقط نام برجسته‌ترین خانان در اینجا آمده است)

جوجی (فوت ۱۲۲۷ م = ۵۶۲۴)



پیشگفتار مؤلف

کشورگشاییهای مغول در قرن سیزدهم میلادی (یا قرن هفتم هجری) جهان را زیر و رو کرد. مغولهای کره زمین از آلمان تا کره را زیر پا گذاشتند و بخش بیشتری از دنیای قدیم را به لرزه درآوردند و دگرگون ساختند. با اینهمه، آثار کتبی یا کتب ارزشمندی که درباره این موضوع نوشته شده باشد، بنحو شگفت‌آوری، اندک یا ناچیز است. درباره دوره زندگی حیرت‌انگیز چنگیز چندان مطالعات مستندی وجود ندارد که از شرح‌حالیهای افسانه‌ای و مردم‌پسند (۱) متمایز باشد. از زندگی‌نواده بلند آوازه چنگیز - قویلای خان - هم، که مارکوپولو و کولریج ناش را جاودانی ساخته‌اند، در هیچیک از زبانهای اروپایی شرح تحقیقی و موثقی به دست نیست. (۲) حتی بهترین تاریخهای عمومی جهان قرون میانه هم درباره آن رویدادهای بسیار بزرگ، به کوتاه‌نویسی پرداخته‌اند. علل این غفلت شگفت شاید دامنه وسیع موضوع و مسأله تفاوت زبان باشد. بر روی هم، استفاده از منابع اصلی این موضوعات اشکالی ندارد ولی این منابع در چند زبان مختلف وجود دارد بطوریکه تنها یک اعجوبه زبان‌دانی و زبان‌شناسی که احاطه بر بسیاری از زبانها داشته، می‌توانسته ادعا کند که استعداد بهره‌مندی از همه آن منابع را دارد. کسی که می‌خواست نوشتن تاریخ آن جهانگشاییها - بنحوی که با ضوابط دقیق تحقیقی امروزی تطبیق کند - برعهده گیرد، می‌بایست زبانهای چینی، مغولی، ژاپنی، روسی، فارسی، عربی، ارمنی، گرجی، لاتین و چند شکل از زبانهای ترکی را خوب بداند. یک چنین مدزوفانتی^۱ سخت پیدا می‌شد. با اینهمه، در طی دوست ساله اخیر، یا مدتی در این حدود، گروهی کوچک ولی توانا از محققان که در بخشهای کوچکی از این زمینه پهن‌آور به کاوش پرداخته‌اند، کتابها، ترجمه‌ها، و تفسیرهای انتقادی و یادداشت‌های عالمانه‌ای منتشر کرده و بدین ترتیب اطلاعاتی اساسی و صحیح در این باره به دست آورده‌اند.

فرانسویان پیشگامان این راه بودند؛ به‌ویژه، گروههای مبلغان ژزویت فرانسوی در پکن، که در معرفی چین به اروپا در عصر روشنگری کوشش بسیار کردند. کشیش انتوان گویل

۱. (Giuseppe Mezzofanti) (۱۸۴۹-۱۷۷۴) دانشمند ایتالیایی که استاد زبانهای شرقی و متصدی کتابخانه واتیکان بود. گفته‌اند بیش از پنجاه زبان می‌دانسته و حتی از اختلافات ناحیه‌ای این زبانها نیز آگاه بوده و بایرون او را «غول زبان‌دانی» شمرده است.
(خلاصه از دائرةالمعارف امریکانا)

(Gaubil) بسال ۱۷۳۹ شرح موثق زندگانی چنگیز را برای نخستین بار در غرب منتشر ساخت زیر عنوان قادیخ چنگیزخان^۱ که بر پایه منابع چینی نگاشته شده بود. (۳) قادیخ عمومی چین^۲ هم که پس از آن بوسیله کشیش ژوزف دومایا (de Mailla) نوشته شد و در سیزده جلد از سال ۱۷۷۷ تا ۱۷۸۵ در پاریس انتشار یافت، اساساً ترجمه‌ای از تونگ چی-ین-کانگ سو (Chien Kang Mu) کاملترین مجموعه اسناد تاریخی منحصر به فرد چینی، بشمار می‌رفت که در طی چندین سال گردآوری و تنظیم شده بود. این کتاب ارزشمند، نویسندگان معاصر اروپایی مانند ولتر و گیبون را با جنبه شرقی پیروزیهای مغول آشنا ساخت. و این حقیقت که آن کتاب، اخیراً هم بسال ۱۹۶۹ مجدداً چاپ شده، نشان می‌دهد که ارزش آن هنوز از دست نرفته است. در دوره پس از ناپلئون، چین‌شناس فرانسوی، ابل-رئوسا (Abel-Rémusat) روابط میان خانان مغول و شاهان غرب را بررسی کرد (۴). قدیمیترین تاریخ مغول نیز بخامه سوراها دوسون^۵ (۱۷۸۰-۱۸۵۵) نگاشته شد که اصلاً از یک خانواده سیاستمدار و دانشمند آمریکایی بشمار می‌رفت و دوره خدمات اداری وی به وزیرمختاری سوئد در برلن منتهی گردید. او با استفاده از منابع سرشار عربی و فارسی کتاب خود، موسوم به قادیخ مغولها^۶ را، که شامل چنگیز تا تیمور بود، در چهار جلد به سال ۱۸۲۴ انتشار داد. نویسندگانی مانند گوته تحت تأثیر کتاب او قرار گرفتند چنان که از این موضوع در گفتگو با گوته^۷ (۱۲ اکتبر ۱۸۲۵) با تجلیل یاد شده است. این کتاب، یعنی، قادیخ مغولها کتابی جامع و انتقادی بود. نسبتاً هم خیلی کم نیاز به اصلاحات بعدی داشته و تا امروز بعنوان بهترین کتاب باقی مانده، یعنی بهتر از هر کتابی است که درباره این موضوع به زبانهای اروپایی نوشته شده است. چاپ دوم آن که بسیار مفصل تر است و اصلاحاتی نیز یافته، تاریخ ۱۸۳۴ را دارد. چاپ سوم آن در سال ۱۸۵۲ انتشار یافت. متأسفانه این کتاب هرگز به انگلیسی ترجمه نشده ولی تجدید طبع چاپ ۱۸۳۴ آن اعلام شده است.

تاریخ دوسون موجب بررسیهای تازه‌ای شد زیرا عصر رانکه، عصر ارزیابی انتقادی مطالب و منابع بود. حکایتهای دو تن از فرانسویسانهای^۸ بزرگ، کارپینی (Carpini) و روبروک (Rubruck) که هر کدام تنها، پرتیب در سالهای ۱۲۴۰ و ۱۲۵۰ میلادی، در اوج فتوحات مغول، از آسیا سفر کردند، در سال ۱۸۳۹ بطور کامل به زبان اصلی لاتین چاپ

1. *Histoire de Gentchiscan* 2. *Histoire générale de la Chine*
3. *Mouradja d'Ohsson* 4. *Histoire des Mongols*
۵. *Conversations with Eckermann* یوهان پیترا کرمن (۱۷۹۲-۱۸۵۴) نویسنده آلمانی که بسال ۱۸۲۲ با گوته دوست شد و کتابدار او گردید و او را در انتشار آثارش یاری کرد. گفتگو با گوته اثر ارزشمندی است که اکرمین در آن روز بروز گفتگوی خود را با گوته یادداشت کرده است. (خلاصه از دائرة المعارف امریکانا)
۶. Ranke، لئوپولد فن رانکه (۱۷۹۵-۱۸۸۶)، مورخ آلمانی و استاد تاریخ دانشگاه برلن که نوشته‌های او از لحاظ تکامل بررسیهای تاریخی اهمیت بسیار دارد. منظور از «عصر رانکه» عصر تحقیقات تاریخی است. - م.
۷. فرقه‌ای از کشیشان پیرو سن فرانسیس که اهل فقر مطلق بودند و اجازه نداشتند که چیزی از مال دنیا داشته باشند. - م.

شد. خاورشناس خستگی‌ناپذیر اتریشی، بارون ژوزف فن هامر، (Von Hammer) که کوشش او در نوشتن، بیش از سعی او در بررسی انتقادی بود، نخستین مطالعات مفصل خود را بسال ۱۸۴۰ دربارهٔ اردوی (دین) «وسیه» نوشت و ایلخانان ایران را نیز، ظرف سالهای ۱۸۴۱ تا ۱۸۴۳ نگاشت. دانشمند فرانسوی اتین کاتمر (Quatremère) قسمتی از تاریخ رشیدالدین- فضل‌الله^۲ را که شامل حکومت هلاکو خان بود ترجمه کرد و در سال ۱۸۳۶ بنام قادیخ مغولهای ایران انتشار داد. همچنین قسمتی از تاریخ قطور مصر را که مقریزی، مورخ مصری (۱۴۴۲-۱۳۶۴) نوشته بود^۳ ترجمه و طی سالهای ۱۸۳۷ تا ۱۸۴۵ در دو جلد منتشر کرد. این دو جلد که تحت عنوان قادیخ سلاطین مملوک انتشار یافت ترجمهٔ آن قسمت از تاریخ مقریزی راجع به نخستین مملوکان بود که زد و خوردشان با مغولهای ایران در تاریخ جهان اهمیت قطعی داشت. محقق آلمانی، فرانز فن اردمان (Von Erdmann) هم زندگانی چنگیز را تهیه کرد که اگر چه سنگین و خسته‌کننده است ولی اثری جالب و انتقادی است که سال ۱۸۶۲ تحت عنوان چنگیز تشویش‌ناپذیر^۴ انتشار یافته و بیشتر از تاریخ رشیدالدین فضل‌الله مورخ ایرانی بهره‌گرفته است. انگلستان در مبادرت به مطالعهٔ تاریخ مغول کند بود ولی میان سالهای ۱۸۷۶ و ۱۸۸۸ سرهنری هاورث (Howorth) (۱۸۴۲-۱۹۲۳) یک تاریخ قطور چهار جلدی زیر عنوان قادیخ مغولها^۵ منتشر کرد که یکی از ناامیدکننده‌ترین، یا لااقل ناراحت‌کننده‌ترین کارها در عالم تاریخ‌نویسی بود. هاورث مردی بود با پشت‌کار و توانایی بسیار و نسبت به آثار باستانی آسیایی علاقه‌ای پرشور داشت ولی به هیچیک از زبانهای آسیایی آشنا نبود. کتاب او مجموعه‌ای بزرگ از مطالبی است که از منابع دست دوم گرفته شده و هیچ کوشش انتقادی هم به کار نرفته که درست از نادرست تشخیص داده شود. یک عیب غیر قابل بخشش آن، نداشتن اعلام، یا حتی یک فهرست مندرجات است. (بعدها یک جلد ضمیمه یا متمم با یک فهرست اعلام مربوط به سراسر کتاب در سال ۱۹۲۷ بیرون آمد).

پیش از پایان یافتن قرن نوزدهم، روسهایی که تحت حکومت آخرین تزارها یکایک خان‌نشینهای ترکی آسیای مرکزی را در امپراتوری خود جذب کرده بودند، پیروزیهای معنوی مؤثری نیز در مطالعات تاریخی به دست آورده بودند. کتاب ترکستان قاحله‌های مغول^۶ اثر بارتولد (Barthold) که بسال ۱۹۰۰ انتشار یافته، یک کار کلاسیک است و در حقیقت تقریباً هرچه بارتولد نوشته، دربارهٔ ظهور و سقوط امپراتوریهای بیابانی داخلهٔ آسیا پرتو تازه‌ای افکنده است. ولادیمیرتسوف (Vladimirtsov) مسألهٔ حساس و دشوار

۱. منظور، آن دسته از تاتارها هستند که پس از تجزیهٔ امپراتوری چنگیزخان، به آسیای غربی و اروپای شرقی تاختند و امپراتوری «اردوی زرین» را در همسایگی روسیه تشکیل دادند. م.

۲. منظور، جامع‌التواریخ (شیدی است). م.

۳. تاریخ مقریزی به نام الخطط المقریزیه است. م.

4. (Temudschin der Unerschütterliche, 1862)

5. (History of the Mongols)

6. (Turkestan down to the Mongol Invasions)

زمینه اجتماعی و اقتصادی کشورگشاییهای مغول را حل کرد و ترجمه کتاب زندگانی چنگیز او به انگلیسی در سال ۱۹۳۰، همچنین ترجمه «دیم اجتماعی مغولها»ی او به فرانسه در سال ۱۹۴۸ کشفیات تاریخی او را به غرب انتقال داد. بحثهایی که این دو محقق بزرگ روسی آغاز کردند هنوز پایان نیافته، ولی اخیراً توجه روسها به تحقیقات باستانشناسی دربارهٔ امکنه ماقبل تاریخی و قرون وسطایی ترکستان، مغولستان و سیبری معطوف شده و این تحقیقات ما را قادر می‌سازد که زندگانی و فرهنگ، بازرگانی و روابط بسیاری از جوامع صحرائی متشکل از خانواده‌های ترک و مغولی را که از آنها نوشته بسیار کمی برجا مانده یا اصلاً نوشته‌ای نمانده مجدداً مورد بررسی قرار دهیم. بهر حال تاریخ آسیای مرکزی، بسیار آهسته‌آهسته از میان تیرگی و ابهام آشکار می‌شود.

با اینهمه، همین شرحهای مکتوب هم که ما از دورهٔ مغول داریم، هنوز چنان که باید و شاید انتشار نیافته یا در اطرافش توضیحات کافی داده نشده است. نخستین منبع مؤثق ما دربارهٔ چنگیز، «تاریخ سری مغولها»^۱ هنوز به افتخار یک چاپ انتقادی نائل نگردیده، اگرچه معلوم شده که پروفیسور کلیوز (Cleaves) در هاروارد مشغول تهیه آن است. متخصصان حتی دربارهٔ تاریخ تقریبی آن نیز بایکدیگر توافق ندارند.^(۵) از این یادگار ساده و گرانبهای آن کشورگشا ترجمه‌های ناتمامی به انگلیسی و فرانسه موجود است ولی نسخهٔ کامل آن تنها در زبان آلمانی بقلم اریک هاینیش (Erick Haenisch) سال ۱۹۴۸ انتشار یافته است.^۲ از آثار مورخان بزرگ ایرانی که تاریخ آن کشورگشاییها را نگاشته‌اند، کتاب جوینی را اکنون به انگلیسی می‌توان خواند که بویل (Boyle) بنحوی عالی ترجمه کرده و تحت عنوان «تاریخ جهانگشا» به سال ۱۹۵۸ انتشار داده است ولی فقط قسمتهایی از تاریخ برجسته و عالمگیر رشیدالدین که جامع التواریخ نام دارد به زبانهای اروپایی، بویژه روسی و آلمانی، منتشر شده است. به برخی از تواریخ ارمنی یا گرجی یا عربی مصری می‌توان در زبانهای فرانسه یا انگلیسی دست یافت. سفرنامه‌های لاتین بارها بدقت تصحیح و چاپ شده و سرگذشت دل‌انگیز مارکوپولو، که بتنهایی کتابخانه‌ای از اطلاعات قرون وسطایی دربارهٔ آسیاست، بوسیلهٔ یول (Yule) و کوردیه (Cordier) با شرح و تفسیرهای محققانه و فراوان به چاپ رسیده، و بقدری رضایت‌بخش از آب درآمد که کارمول (Moule) و پلیو (Pelliot) هنوز نتوانسته بطور کامل جانشین آن گردد.

اما ذکر نام اخیر فرصتی برای تجلیل از کسی پیش می‌آورد که در زمینه آثار باستانی آسیایی داناترین و کوشاترین فرد بود. زیاندانی پل پلیو (Paul Pelliot) (۱۸۷۸-۱۹۴۵) همراه با داوری تهی از لغزش او، تمام گوشه‌های تاریخ آسیای قرون وسطی را روشن ساخت. او تقریباً همیشه هرچه را که درهم‌ریخته و مبهم بود، روشن می‌کرد. حتی گاهی لغزشهای اتفاقی او آموزنده‌تر از درست‌گوییهای دیگران بود. او هیچ کتابی که شامل یک بررسی کلی

1. (*Régime Social des Mongols*, 1948).

2. *the Secret History of the Mongols*

۳. نام آلمانی کتاب چنین است،

Die geheime Geschichte der Mongolen, 1948.

4. (*History of the World Conqueror*, 1958).

باشد، نوشت، ولی کتابخانه‌ای غنی از مقالات، اظهارنظرها، یادداشتها و گفتارها به میراث گذاشت تا راه را برای همه کسانی که پس از او می‌آمدند روشن سازد. از کسانی که پس از او آمدند، باید دو نفر آلمانی سرشناس را نام ببرم. یکی اوتوفرانکه (Otto Franke) که تاریخ او به نام *تاریخ دولت چین*^۱ - که در پنج جلد طی سالهای ۱۹۳ تا ۱۹۵۲ انتشار یافته - با صحت و دقت، تاریخ چین قدیم و چین قرون وسطی را تا روی کار آمدن مینگ (Ming)^۲ در ۱۳۶۸ میلادی تعقیب می‌کند؛ اگرچه نگارش او بیش از آنچه امروز مرسوم می‌باشد، سیاسی است. دیگری برتولد اسپولر (Spuler) که با همان دقت و کمال آلمانی تاریخهای اردوی زرین و ایلخانان را باهم نگاشته، و این دو تاریخ او جای کار پیشرو فن‌ها را گرفته که یک قرن از عمرش می‌گذرد. هجوم مغول به اروپا از ۱۲۳۷ تا ۱۲۴۲ میلادی بوسیله محققان ملتهایی که آن هجوم را تحمل کردند، بتفصیل مورد بررسی قرار گرفته، ولی کسانی که با زبانهای روسی (۶)، لهستانی، چکوسلواکی و مجارستانی آشنایی ندارند، نمی‌توانند از این بررسیها استفاده ببرند. در این بررسیها نیز متأسفانه گاهی تعصب میهن‌پرستی بر استقلال تحقیقاتی و آکادمیک چیره شده است.

می‌دانم که موضوعی با این وسعت و طبیعت، که من مورد بررسی قرار داده‌ام، کاری مخاطره‌آمیز است و حتی شاید تهوری بیجا بشمار آید. ولی وقتی فکر کردم که در میان کتب تاریخی انگلیسی جای کتبی درباره جهانگشاییهای مغول خالی است و راجع به این فتوحات که عصری بسیار مهم در تاریخ جهان به وجود آورد، متخصصان در سالهای اخیر مقدار قابل-ملاحظه‌ای کار جالب تهیه کرده‌اند که هرگز به دست مردم تحصیلکرده انگلیستان نمی‌رسد، حس کردم شاید معقول و موجه باشد که کتابی بنویسم بشیوه امپراتوری استپها^۳ - اثر رنه گروسه (Grousset) - که به سال ۱۹۳۹ انتشار یافت و یک اثر عالی به زبان فرانسه است که قبول عامه یافته و باینکه سی سال از عمرش می‌گذرد هنوز کهنه نشده است. از آنجا که هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که همه عرصه پهناور تاریخ آسیایی قرون وسطی را دقیقاً زیر نظر می‌گیرد، من نیز باکی نداشته‌ام از اینکه به قول گیبون کمک قویترین دوربینها را وام بگیرم. نخستین سپاسگزاری من از آقای ج. ا. بویل، استاد دانشگاه منچستر است که مترجم تاریخ جوینی است. این استاد، با حوصله و بردباری، بیشتر صفحات ماشین‌شده کتاب مرا خواند و بسیاری از لغزشهای مرا درباره تاریخ، و همچنین برخی از واژه‌های ترکی و فارسی اصلاح کرد. استاد اون‌لاتیمور (Owen Lattimore) آنچه را که من راجع به صحرانشینان اروپا - آسیایی^۴ نوشته بودم، بدقت خواند و در باره آن شرحی انتقادی نگاشت. دکتر ایگور دوراشویلتز

1. (*Geschichte des Chinesischen Reiches*)

۲. نام یک سلسله از شاهان چین که پس از طرد مغولان مهاجم، از سال ۱۳۶۸ تا ۱۶۴۴ میلادی فرمانروایی کردند. - م.

۳. *L'Empire des Steppes* این کتاب را آقای عبدالحسین میکده به فارسی ترجمه کرده‌اند؛ و تحت عنوان امپراتوری صحرائودان انتشار یافته است.

۴. *Eurasian*، کلمه‌ای است مرکب که مخفف «اروپایی و آسیایی» است و به مردمی گفته می‌شود که در اراضی میان اروپا و آسیا بسر می‌بردند. امروز تورانیان، ارمنیان و فنلاندیان

(Igor De Rachewiltz)، استاد دانشگاه ملی استرالیا، مرا در برخی از پیچیدگیهای «چینی مغولی» گرانبهاترین و کریمانه‌ترین راهنمایی را کرد، همچنین، نقایصی را که ناشی از ناآشنایی من به زبان ژاپنی بود، مرتفع ساخت. سر جرارد کلاسون (Clouston) بسیاری از مسائل مبهم را درباره آثار قدیمه ترکی برای من روشن کرد. پروفیسور ورنادسکی (Vernadsky) از دانشگاه یل، لطف نمود و به پرسشهایی که راجع به اردوی زرین کرده بودم پاسخ داد. دکتر باودن (Bawden) دانشیار زبان مغولی در مدرسه مطالعات شرقی و افریقایی لندن در عین حال که تنها یک رشته اطلاعات عمومی راجع به مغولستان قرون میانه به دست داد، با سودمندترین توصیه و تفسیرهای خود، آشکار ساخت که چگونه یک دانش دست اول امروزی درباره آن سرزمین، می‌تواند بسیاری از گذشته‌های آنجا را روشن سازد. ولی باید بشیوه معمول سنتی قید کنم که هیچیک از این استادان و محققان برجسته بهیچوجه مسئول اشتباهاتی نیستند که من در ترجمه برخی از مطالب کرده‌ام و ممکن است ناشی از نادانی خود من بوده و از نظر ایشان افتاده باشد.

کارشناسانی که اخیراً کتب امروزی کشورگشاییهای مغول را مورد بررسی و ارزیابی مجدد قرار داده‌اند، تقریباً به اتفاق آراء، این نظر قدیمی را رد کرده‌اند که آن فتوحات جز نابودی نتیجه دیگری نداشته است. و بیشتر، جنبه مثبت و سازندگی کارهای این آخرین امپراتوری‌سازان بزرگ چادر نشین را تصریح کرده‌اند. ادوارد گلنویل براون (Glanville Browne) که با برخورداری از صلح و امنیت انگلستان در دوره ویکتوریا و ادوارد به کار نویسندگی می‌پرداخت، حملات مغول را مصیبتی دانست که «چهره جهان را دگرگون ساخت و نیروهایی را به کار انداخت که هنوز مؤثرند. و برای نوع بشر، بیش از هر واقعه دیگری در تاریخ جهان، رنج و عذاب بار آورد.» (تاریخ ادبی ایران^۱، چاپ ۱۹۰۶، جلد دوم؛ ص - ۴۲۶) ولی ویلهلم بارتولد، در سال انقلاب روسیه، به او پاسخ داد که «نتایج حملات مغول بسیار کمتر از آنچه فرض شده است، نابود کننده بود.» (ترجمه انگلیسی فرهنگ مسلمانان^۲ چاپ ۱۹۳۴، جلد سوم) این یک داوری است که امروز عموماً مورد قبول واقع شده است زیرا نسلی را که در دوره جنگهای جهانی و انقلابها و قتل‌عامهای بسیار زندگی کرده، تیروهای حیات بخش جوامع بشری بیشتر تحت تأثیر قرار می‌دهد تا تبهکاری لشکریانی که زیر فرمان ویرانگران متعصب هستند. با اینهمه، هرطور که ما بخواهیم درباره نتایج حملات مغول داوری کنیم، هنوز باید در برابر عملیات نظامی مغولها حیرت زده بمانیم. نیاکان ما

نمونه‌هایی از آنان هستند که تغییر شکل داده و تعدیل یافته‌اند.

(خلاصه از دائرةالمعارف امریکانا)

چون در برابر Eurasian واژه فارسی وجود نداشت، ناچار در برابر آن، واژه

«اروپا-آسیایی» انتخاب شد. م.

1. *A Literary History of Persia*, 1906.

2. *Mussulman Culture*

که همه جا خواست خداوند را در نظر می‌گرفتند برای پیشرفت آنان، هیچ دلیلی نمی‌توانستند بیابند جز اینکه بگویند «تاتار» های وحشت‌انگیز را خدا فرستاد تا ملت‌ها را به خاطر گناهانشان تنبیه کند. اما عصری که بیشتر مادی و غیر روحانی است اگر در عین حال که دنبال قضاوت معقولتری می‌گردد، هنوز به صحبت از «معجزه مغول» ادامه دهد، شاید عذرش خواسته باشد.

چادر نشینی اروپا-آسیایی

جغرافیای قاره پهناور آسیا شاید بتوان گفت که به چهار قسمت تقسیم می‌شود: اول تایگا^۱ یا جنگل شمالی؛ دوم استپ یا چراگاه بی‌درخت؛ سوم بیابان و چهارم دره‌های رودخانه‌های جنوب مانند هوانگ‌هو، یانگ‌تسه، گنگ و سند، فرات و دجله که بر روی خاکهای رسوبی اطراف آنها تمدنهای بزرگ چینی و هندی و بابلی و سومری ظهور کرده است.

از این چهار بخش، نخستین بخش آن جلگه بلندی است که به سوی اقیانوس منجمد شمالی سرازیر می‌شود. این بخش را رودخانه‌های بزرگ اوب (Ob)، ینه‌ستی (Yenesei) لنّا، و آسور سیراب می‌سازد. ینه‌ستی و لنّا به دریاچه بایکال می‌ریزند. این چهار رودخانه رویهم‌رفته یک رشته آب است که چهارصد میل درازا دارد؛ و تپه‌های سرایشیب، آنها را احاطه کرده‌اند. در این سرزمین که بیشه‌زاری انبوه است دامنه‌های کوه را جنگلهای کاج و سرو پوشانیده‌اند؛ بوته‌ها و سبزه‌ها در دشت می‌رویند؛ باران فراوان است ولی هوا بسیار سرد و سخت است و در نزدیک یا کوتسک زمینی پیدا شده که همیشه تا ژرفای ۴۴۶ پایی یخ بسته است. (۱) گروه اندکی از ماهیگیران و شکارچیان این وضع دشوار را به خود هموار می‌کنند ولی این ساموئیدها^۲، که قبیله‌ای دارای زبان فینو-اویغوری هستند و شاید مخلوطی از خون مغولی داشته باشند، بیگمان به دست مردم تواناتری از استپهای جنوب بدانجا رانده شده و نقشی را در تاریخ بازی نکرده‌اند. برعکس، تونگوزها^۳ که در سیبری خاوری و حوضه رود آسور بسر-

۱. Taiga، نام یک قسمت جنگلی پراز درختان کاج و سرو است که از سیبری می‌گذرد و بیشتر کوههای اورال را می‌پوشاند. این اصطلاح به نواحی مشابهی هم که در سایر قسمت‌های جهان وجود دارند، اطلاق می‌شود. (از دائرة المعارف امریکانا)

۲. ساموئیدها (Samoyedes)، قبایلی در سیبری شمالی و شبه جزیره تایمیر، مخصوصاً در حوضه رودهای اوب و ینه‌ستی، که به کشاورزی اشتغال دارند. بعضی چادر نشین هستند و برخی استقرار یافته‌اند. زبان ساموئیدی احتمالاً از خانواده زبانهای فینو-اویغوری است.

۳. تونگوز (Tungus)، نام یکی از گروههای نژادی سیبری که بامنجوها بستگی نزدیک دارند، به مناسبت بعضی از خصوصیات فرهنگی ممکن است که عده‌ای از سکنه ژاپن از اخلاف تونگوزها باشند. زبانهای تونگوزی که شامل زبان ادبی منچو نیز هست، ممکن است بازبانهای مغولی و ترکی که گاه مجموعاً زبانهای اورال و آلتایی نامیده می‌شود، مرتبط باشد. (خلاصه از دائرة المعارف فارسی)

می‌برند، گاهگاه از جنگلهای خود بیرون آمده و در نواحی میان کره و کوههای خینگان (Khingán) به پرورش اسب یا گاو و گوسفند پرداخته و در زیر ناسهای گوناگون (مانند سی‌ین‌پی، جین و منچو) اسپراتوری چین را تهدید نموده و قتل کرده‌اند.

بخش سوم، سرزمین بایرکسل‌کننده‌ای است که با فواصلی از صحرای گوبی (Gobi) (۲)، میان منچوری و دیوار بزرگ چین، گرفته تا تکلاما‌کان، در حوضه رود تاریم و قزل‌قوم، در جنوب خاوری دریای آرال، و قراقوم (۳)، در مشرق دریای خزر، و کویر بزرگ نمک ایران ادامه یافته است. در این حدود هیچیک از رودخانه‌ها به دریا نمی‌رسد؛ همه یا درشن فرو می‌روند یا در باتلاقهای نمکی جریان می‌یابند مانند رود تاریم در لوپ‌نور. گوبی، یک صحرای بی‌روح و خلوت شنی و سنگی یا صخره‌ای است که هزار و دویست میل درازا دارد. توده مردم معتقدند که در این بیابان تنها دیوها بسر می‌برند. ولی هیاهوی رعدآسایی که از آنجا به گوش می‌رسد، دلیل معقولتری دارد و آن سر و صداها از توده‌های ریگ روان برمی‌خیزد که بادهای سخت آنها را جابجا می‌کنند. رستنیها در آن منحصر به خار و خاشاک و علفهای هرزه است. آب و هوا در نهایت سختی است؛ طوفانهای سرد شنی، در زمستان و بهار وحشیانه می‌وزد؛ باران به ندرت می‌بارد، اگر چه پس از یک بارش کوتاه، ناگهان در بیابان بوته‌های کوچک سبز می‌رویند. تکلاما‌کان، یک گوبی کوچکتر است. هوای این ناحیه بر اثر طوفان گرد و غبار در تابستان چنان خفه‌کننده می‌شود که مسافرت از آنجا فقط در زمستان قابل تحمل است. دشت کویر، یا بیابان ایران، که هشتصد میل پهنا دارد، کمترش ریگزار و بیشترش باتلاقهای نمکی است ولی چون در برخی از نقاط آن آبادیهایی یافت می‌شود برای کسی که از آنجا می‌گذرد خطر حمله راهزنان بیش از خطر کم‌آبی است.^۱

دومین بخش، یعنی استپ، که جایگاه منحصر به فرد چادرنشینان چوپان است، به‌طور نامنظم در سرزمین پهناور اروپا-آسیایی از منچوری تا مجارستان امتداد یافته است. میان استپ بلند و استپ پست یک فرق تقریبی قائل شده‌اند که برابری می‌کند با طبقه‌بندی بطلمیوس جغرافیدان قدیم یونانی که گفت «سیتیای^۲ این سوی هیمالیا و سیتیای آن سوی هیمالیا»؛ و سدی که کوه هیمالیا بین این دو قسمت قرار می‌دهد، و فلات پامیر از آن تشکیل شده، گره آن است. (۴) پامیر، که «بام دنیا» است و بام راستین جهان است تا ارتفاع دوازده هزار فوت سر بر آسمان می‌کشد و دشتهای پهناور دره‌مانندی نیز میان قله‌های آن است. در مشرق آن، رشته‌های تیانشان (T'ien shan) یا «کوههای آسمانی»، و آلتین طاق با کونلون (Kunlun) که دنباله آن است، حوضه رود تاریم را دربرمی‌گیرند. در شمال آن، دره دزونگاری (۵) رشته‌های تیانشان را از آلتایی، یا کوههای طلایی، جدا می‌سازد. در پشت آلتایی نیز استپهای مغولستان قرار دارد. در مغرب پامیر، یا، بعبارت بهتر، در مغرب تیانشان، زمین به سوی سطح پست‌تر قرقیز یا ترکستان روسیه و دشتهای روسیه جنوبی سرازیر می‌گردد. این دشتهای را رودخانه‌های ولگا، دن، و دنیپر (Dnieper) آبیاری می‌کند. در هر یک از دو طرف

۱. ممکن است این اطلاع مربوط به سابق بوده، یا از منبع غیر مؤثق به دست آمده باشد. — م.
۲. سیتیای (Scythia) نامی قدیمی است و به سرزمینی اطلاق می‌شد که میان روسیه آسیایی و روسیه اروپایی قرار داشت. اهالی این سرزمین را سیتها یا سکوتها یا سکاها می‌نامند. — م.

این استپ پهناور، یک رشته کوه، این چراگاه باز را قطع می نماید: در آسیای خاوری، کوههای خینگان، استپهای مغولستان را از استپهای منچوری جدا می کند؛ و در اروپا، کوههای کارپات، استپهای روسیه را از مراتع مجارستان متمایز می سازد.

این استپ راستین، چراگاهی است بی درخت، دشتی است سبزه زار میان کوهها که برای کشاورزی مناسب نیست مگر اینکه با هزینه بسیار آبیاری شود، ولی برای پرورش گاو و گوسفند و بز بسیار مناسب است (۶) چون دره های فرعی آلپ در قسمت آلتایی نیز استثنائاً زمینهای عالی برای چرای حیوانات فراهم آورده است. رستنیها در این نواحی، بیشتر شامل سبزه فراوان است. روی خاک از سنگ گرفته تا نمک و خاک رس، تغییر می کند. هوا اگرچه سخت، و در بخش بلند استپ، طی زمستان، بگونه هراس انگیزی سرد است (۷) چون خشک است قابل تحمل می باشد و چوپانان این نواحی، بیشترشان عمری بسیار دراز می کنند. اگر چه زمینهای چراگاه مغولستان و قرقیز پهناورتر است، قلب این سرزمین استپ همیشه چراگاههایی بوده که در طول کناره شمالی تیانشان و کناره جنوبی آلتایی قرار دارد. از روزگار تورانیان تا دوره مغولها، مکرر سواران صحراگرد، از راه دره های پستی که میان این دو رشته کوه است، از آسیا به اروپا تاخته اند.

صحراگردی چوپانی، یک مرحله میان سیر تحول از شکار به کشاورزی نیست. این یک راه بسیار مشخص زندگی است که سر و کار دارد با اهلی کردن و در اختیار درآوردن حیوانات و بهره برداری از بخشهای پهناور زمینی که باران در آن کم می بارد، بدانگونه که بتوان از این راه وسیله زیست فراهم کرد، هم برای انسان و هم برای حیوانات. صحراگرد یا چادرنشین از فضای باز و میدانهای پهناور و دگرگون شدن مناظر لذت می برد و اغلب، کشاورز را تحقیر می کند چون به زمینی که زراعت می نماید چسبیده و محکوم است به یک زندگی سخت که گاهی زحمات دردناک جسمانی دارد. چوپان چادرنشین از راه داسپوری زندگی می کند. گوشت گاو و گوسفند خوراکش را آماده می سازد و پوست آنها جاسه تن و پوشش چادرش را فراهم می نماید. ولی او نیز دشواری ویژه زندگی خود را دارد؛ و زندانی، و گاهی هم قربانی فصول است و یک زمستان سخت، ممکن است برایش خطرناک باشد. جامعه بیابانگرد، اگر چه معمولاً خرید و فروش را به غارت و دستبرد ترجیح می دهد، با اینهمه، در تمام اعصار، اغلب یک جامعه ماقبل تاریخی و ابتدایی شمرده شده است. همچشمی و پیشدستی برای به دست آوردن بهترین چراگاه، یک قبیله را دشمن قبیله دیگری ساخته و آزمندی برای رسیدن به تجملات یا مصنوعات که بیرون از امکانات اقتصاد ساده آنان است مکرر این مردم چوپان بیابانی را برانگیخته که از استپهای خود بیرون تازند و کشتزارها و شهرهای همسایگان متمدن و شهرنشین خود را غارت کنند.

در طی این تلاش طولانی، بیابانگرد از اهلی کردن اسب استفاده بی حساب برد. این کار گام تازه ای بود که شاید سیتهایی که در استپهای روسیه بسر می بردند، در آغاز نخستین هزاره پیش از میلاد مسیح برداشتند. این عمل، در دو مرحله انجام یافت و بیگمان یک فاصله دراز زمانی، آن دو مرحله را از هم جدا ساخت. نخست اسب وحشی اهلی شد چنان که می توانست یک گاری سبک یا یک گردونه جنگی را بکشد. (۸) بعد، انواع تازه اسبان

را تربیت کردند با پشت نیرومند که بتوانند وزن سوارکاران را درمیدان جنگ تحمل کنند. (۹) سرعت حرکتی که یک سوارکار بیابانگرد می‌توانست در راه به کار برد، او را برای جامعه‌های شهرنشین جنوب، دشمن تهدیدکننده و هول‌انگیزی ساخت. سلاح اصلی او کمان بود که از شاخ حیوان ساخته می‌شد (زیرا در استپ بی‌درخت، چوب به دست نمی‌آمد). و کمانداری را چنان می‌آموخت که می‌توانست در عین سواری و اسب تازی، از روی اسب تیراندازی کند. و اختراع رکاب نیز (که شاید اصلاً یک طرح ابتکاری چینی باشد) او را قادر ساخت که وقتی تند می‌تاخت و از دشمن دور می‌شد به‌سوی او تیر اندازد و او را هدف قرار دهد. (۱۰) این چادرنشین بیابانگرد، زادگاه همیشگی نداشت. چادر نمدپوشی که در آن بسر می‌برد، بآسانی برچیده و پیچیده و بارارابه‌ای می‌شد که به‌گاونر بسته بود. بدین‌گونه، خانه او از جایی به‌جای تازه منتقل می‌گردید. در محل جدید نیز چادرش بآسانی برپا می‌شد. در این صورت بندرت اتفاق می‌افتاد که نسبت به‌مکان خاصی وفادار باشد. ازین رو، وفاداری او بیشتر متوجه خانواده‌اش و رهبرش می‌شد. (۱۱) آن رهبر نیز یک سلطان نبود که سلطنت را به‌ارث برده باشد، بلکه جنگاوری بود که مهارت جنگی وی در طی یورشها و زد و خوردها مورد آزمایش قرار گرفته بود. با اینهمه چیزی بیش از مهارت در به‌کار بردن سلاحها لازم بود برای مردی که می‌بایست قبیله‌ای مرکب از فرقه‌های مختلف را باهم نگاه دارد، مهاجرت‌های فصلی دسته‌هایی مرکب از صدها خانواده را رهبری کند و زمینهای چراگاه را، بنحوی معتدل و منصفانه و هماهنگ، میان مردم خود تقسیم نماید. کیفیت این رهبری قطعاً متفاوت بود، و همچنان که یک سردار ناتوان، اقتدار و اختیارش مورد تحقیر واقع می‌شد و ممکن بود افراد متحد خود را پراکنده سازد، یک سردار توانا نیز ممکن بود اطاعت خاندانهای دوردست را جلب کند و آنان را به‌خود نزدیک سازد و یک فرمانروایی نیرومند بوجود آورد. اسپراتوریهای بیابانگردان با سرعتی حیرت‌آور برپا شده و سقوط کرده ولی مشخصات ویژه جامعه‌های چوپانی این استپها در طی قرون و اعصار، بی‌تغییر باقی مانده است. وصفی که هرودوت از سیت‌های قرن پنجم پیش از میلاد کرده، با تغییراتی جزئی برابری می‌کند بر اوصاف مغولهای قرن سیزدهم میلادی یعنی هزار و هفتصد سال بعد، چنان که در صفحات جان پلانوک‌ارپینی^۱ و ویلیام روبروک^۲ وصف شده‌اند. چادرنشینان چون توانایی ترقی اقتصادی و اجتماعی را نداشتند، از یک عصر تا عصر دیگر همچنان دور یک دایره‌گردش می‌کردند و به‌یک روش باقی می‌ماندند. حیواناتشان خوراکی و آشامیدنی کافی برای ایشان تهیه می‌کرد، این غذا را نیز سبزیهایی که آسان کاشته می‌شد تکمیل می‌نمود. اشتغال به‌معدن‌کاوی و صنایع مانع کوچهای آزادانه فصلی آنان می‌شد. معمولاً آهنگر، تنها صنعتگرشان بود. و آنها از مصنوعات یا اشیاء فلزی، آنچه برای استفاده یا نمایش لازم داشتند، از همسایگان متمدن خود می‌خریدند یا می‌دزدیدند. (۱۲)

۱. Plano Carpini، کشیشی که به‌سال ۱۲۴۵ به قراقوروم، نزدیک رود اورخون در مغولستان، رفت و مطالعات خود را درباره مغولها به‌رشته تحریر درآورد.

۲. William of Rubruck، کشیشی که در سال ۱۲۵۳ میلادی برای تبلیغ مسیحیت از راه استانبول به مغولستان رفت. و دو سال بعد، از راه ایران و آسیای صغیر برگشت و از سفر خود گزارشهای جالبی به‌یادگار نهاد.

مذهب این چادرنشینان، کیش ساده طبیعت پرستی بود. برای کسانی که عمر خود را در آن استپ باز می گذرانند، آسمان و اجرام آسمانی، رعب آور و قابل احترام بودند. و تنگری (Tengri) که یک نام قدیمی ترکی به معنی فلک نیلگون ابدی است، توصیف کننده یک خدای تقریباً شخصی می باشد که همه قدرتها از او مشتق می شود. (۱۳) به نظر برخی از پیابانگردان، تنگری، به عنوان یک حامی مقدس، با مردم خویش ارتباط مستقیم داشت. در دیده برخی دیگر، این ارتباط تنها از طریق وساطت شمنها (یعنی روحانیون و جادوگران) برقرار می گردید که در حال جذبه و بیخودی، بر آسمان صعود می کردند و از اراده آن خدا آگاه می شدند. (۱۴) بسبب تنگدستی و کمبود لوازم مناسب، مراسم مذهبی چادرنشینان بدون معبد و محراب انجام می شد ولی گاهی بر روی توده سنگها یا برفراز تپه، که از آنجا ممکن بود منظره آسمان را بی مانع به نظر آورد، قربانیهایی می شد که رنگ تقدس به خود می گرفت. معمولاً اسب را قربانی می کردند که حکم گرانبهاترین دارایی ایشان را داشت. وقتی کسی می مرد، اسبش را نیز با او دفن می کردند چون ممکن بود که در دنیای دیگر سوارکاری نماید. و اسبهای شکم دریده را اغلب بر سر چوبهایی می زدند و روی گور او نصب می کردند. این کار احتمالاً به افتخار تنگری انجام می شد. (۱۵) چینیها افسانه ای دارند که از صد و پنجاه سال پیش از میلاد در همه جا متداول بوده است. این افسانه، وجود اسبهایی از نژاد مقدس، یا «اسبهای آسمانی» را حکایت می کند که در اعماق آسیای مرکزی وجود داشتند، و خون بجای عرق از بدنشان بیرون می آمد، و آدمیان هرگز نمی توانستند آنها را بگیرند. مردم مادیانهای خود را به کوهی که آن اسبها می زیستند، می بردند تا از آنها آبتن شوند و کره های آنها نیز دارای همان خصوصیات باشند. (۱۶) فرهنگ این چادرنشینان، به تمام معنی، ضعیف بود. اگر چه بمرور زمان برخی از گویشهای آنان ممکن بود روی کاغذ آورده شود، با اینهمه، بسیار کم، یادداشتهای کتبی از خود بجا گذارده اند. کتیبه های اورخون (Orkhon) که مربوط به قرن هشتم میلادی است و به ترکی باستانی نوشته شده، وقایع سری مفرها که از قرن سیزدهم مانده، تنها اسناد تاریخی این قوم یسواد است که دشمنان متمدنشان وقایع سالانه آنها را بنحوی خشک و بیروح نگاشته اند. ولی در عرصه هنر، کارشان جالب و درخور توجه است. (۱۷) از استخوان و شاخ حیوان یا چوبهای سخت، اشیایی مانند کاسه، جام، بشقاب، لوحه، گل سینه و بازوبند، با طرحهای هندسی و تصاویر حیوانات، می تراشیدند. تصاویر با روح آنها از شیر، ببر، اسب، آهو، عقاب و شاهین، شان دهنده دقت و مهارت قابل تحسین آنهاست و فرمهای هنری آنها، بر اثر کشورگشایی یا نفوذ، در یک قسمت بزرگ از جهان قدیم، از چین تا بریتانیا، منتشر شده است. (۱۸)

زبانهای چادرنشینان اروپا - آسیایی به چهار طبقه تقسیم می شوند. (۱۹) اول: ایرانی، یا هند و اروپایی، منسوب به فارسی اخیر، که زمانی در شرق تا واحه های حوضه تاریم و لوپ نور و شاید حتی در کانسو^۲ بدان گفتگو می کردند؛ همچنین سغدی و طخاری که طی ازمنه جدید

۱. کتیبه های اورخون کتیبه هایی است که در باقیمانده بناهای یادبود نزد يك رود اورخون، جنوب دریاچه بایکال پیدا شده است.

۲. Kansu، استانی در شمال غربی چین.

شکلهایی از آنها از ویرانه‌های ترکستان که زیر شن و ماسه مدفون شده بود، بیرون آمده است. زبان سیتها و سرمتها (Sarmatians)^۱ از همین خانواده بود. دوم ترکی، یک زبان ترکیبی، که شاید در ناحیه آلتایی به وجود آمد. این زبان، از نامش—که تا پیش از قرن ششم میلادی نمی‌توان از آن اثری یافت—بمراتب کهنتر است. در هزارهٔ میان ۵۰۰ و ۱۰۰۰ میلادی ملل ترک زبان مرتب به‌سوی باختر پیشروی کردند و در سراسر آسیای مرکزی بر ایرانیان چیره شدند. در عین حال کشورگشاییهای سلجوقیان و عثمانیان، زبان ترکی را به آذربایجان و آناتولی و اروپای جنوب شرقی برد. در آسیای خاوری، زبان ترکی تنها در میان یاکوت‌های درهٔ لئا هنوز صحبت می‌شود که شمالیترین سخنگویان بدین زبانند. سوم زبان مغولی که زبانی باستانی است و احتمال می‌رود که از سرزمین جنگلی شمال شرقی دریاچهٔ بایکال برخاسته باشد. ولی اگرچه کشورگشاییهای چنگیز آن را تا حدود وسیعی به‌مردم شناساند، این زبان هرگز بعنوان زبان اصلی قلب آسیا، جای ترکی را نگرفت. چهارم تونگوزی که گروهی از گویشهایی بود منحصر به سیبری، خاوری، حوضهٔ آمور، و منچوری، و تنها یکی از آنها—منچو—دارای خط گردیده و نوشتنی شده است. لازم به تصریح نیست که زبان و نژاد لزوماً در شرایط مساوی با هم پیش نمی‌روند. در الگوهای سیاست چادرنشینی که دائماً تغییر مکان می‌دهد، یک قبیله یا اتحادیه که مغلوب شده ممکن است زبان فاتحان خود را برگزیند، یا فاتحان، زبان مغلوبین خود را اختیار کنند چنان که یک ملت، که دارای خون مغولی است، ترک زبان شود یا یک جمعیت ایرانی به ترکی گراید. و در برخی از موارد بر اثر کمبود مدارک مانمی‌توانیم قضاوت کنیم که آیا نخست زبان سلتی بوده یا نژاد او که موقتاً بر این استپها چیره شده است. با وجود بررسیهای دامنه‌دار زبان‌شناسان، هیچ ارتباط ساختمانی هنوز میان شاخه‌های زبان مغولی و ترکی برقرار نشده و یک زبان نخستین آلتایی هم—که شاید این هردو زبان از آن مشتق شده باشند—هنوز کشف نگردیده است.

۱. سرمتها، یا سارماتها، یا سرامطه، یا سرمطیان، قوم قدیم چادرنشین آریایی، احتمالاً منسوب به سکوتها هستند که از قرن چهارم پیش از میلاد تا قرن سوم بعد از میلاد بر روسیهٔ جنوبی و استپهای شمال قفقاز استیلا داشتند. در سوارکاری مهارت داشتند و جنگجویانی مهیب بودند. در قرن سوم به‌طرف غرب مهاجرت کردند و داکیا را مورد تاخت و تاز قرار دادند. در آغاز قرن چهارم میلادی، در نتیجهٔ فشار رومیان و ژرمنها به کلی متفرق شده بودند.
(دائرة المعارف فارسی)

تمرین ترکان برای کشور گشاییهای مغول

توضیح دربارهٔ مآخذ :

منابع دربارهٔ اوائل تاریخ ترک تقریباً همه چینی و ییزانسی هستند. اسناد چینی دربارهٔ ترکان ناحیهٔ خاوری را استانیسلا ژولین^۱ (Stanislas Julien) گردآوری و ترجمه و ذیل نویسی کرد و تحت عنوان اسناد دربارهٔ ترکان^۲ در مجلهٔ آسیایی سال ۱۸۶۴ به چاپ رساند. مدارک مربوط به ترکان ناحیهٔ باختری را هم ا. شاون (E. Chavannes) زیر عنوان اسناد جامع به ترکان غربی^۳ بسال ۱۹۰۳ در سنت پترزبورگ منتشر کرد. همچنین با غلطنامه و یادداشت‌های اضافی بسال ۱۹۰۴ در شمارهٔ پنجم تونگ پائو (T'oung Pao) انتشار داد. دربارهٔ اولی، یعنی ترکان خاوری، کتاب لوئی مائوتسه (Luis Mau-Tsai) را هم ببینید که زیر عنوان گزارش‌های چینی جامع به تاریخ ترکان شرقی^۴ بسال ۱۹۵۸ در ویسبادن چاپ شده است. تمام یادداشت‌های ییزانسی مربوط به ترکان در کتاب ج. مراوسیک (G. Moravesik) به نام ترکان ییزانسی در دو جلد، در بودا^۵ بین سالهای ۱۹۴۲ و ۱۹۴۳ چاپ شده و در سال ۱۹۵۸ نیز در برلن تجدید طبع گردیده است. کتیبه‌های اورخون هم که در سال ۱۸۸۹ کشف شد با ترجمهٔ فرانسه آن به وسیلهٔ و. تومسن (V. Thomsen) زیر عنوان کتیبه‌های اورخون^۶ به سال ۱۸۹۶ در هلسینکی، پایتخت فنلاند، انتشار یافت.

بهترین تاریخ عمومی را دبلیو بارتولد (W. Barthold) تحت عنوان تاریخ ترکان آسیای مرکزی^۷ نوشته که بسال ۱۹۴۵ در پاریس انتشار یافته است. مطالب این کتاب از

۱. چین‌شناس فرانسوی، اهل اورلئان (۱۸۷۳-۱۷۹۹).

2. Documents sur les Toukiue

3. Documents sur les T'ou-kiue occidentaux

4. Die Chinesische Nachrichten zur Geschichte der Ost Turken

5. Byzantino - Turcica

۶. Buda، یکی از بخش‌های بوداپست است که بر کرانهٔ رود دانوب قرار دارد و با بخش پست که بر کرانهٔ دیگر آن است، شهر بوداپست را تشکیل می‌دهند.

7. Inscriptions de L'orkhon

8. Histoire des Turcs d'Asie centrale

روی سخنرانیهای تنظیم یافته که طی سال ۱۹۲۶ در استانبول به زبان آلمانی ایراد شده و تحت عنوان سخنرانیهای (راجع به تاریخ ترکان آسیای مرکزی)^۱ بسال ۱۹۳۵ در برلن چاپ شده است. مقاله بارتولد زیرعنوان ترکان در دایرةالمعادف اسلام^۲، خلاصه کوتاهی از نظریات اوست. ر.گروسه (R. Grousset) نیز در کتاب امپراتوری استپها^۳ که چاپ چهارم آن بسال ۱۹۳۹ در پاریس انتشار یافت، در فصل اول، بررسی قابل تحسینی راجع به این موضوع کرده است. دو رساله نیز اخیراً، یکی به خامة ج. همیلتن (J. Hamilton) با عنوان ادیفودها در دوده پنج سلسله^۴، در پاریس بسال ۱۹۵۵ و دیگری به قلم ر. ژیرو (R. Giraud) با عنوان امپراتوری ترکان آسمانی^۵ در پاریس، بسال ۱۹۶۰ منتشر شده است. مقدار زیادی نیز اطلاعات تاریخی، و همچنین لغوی، در کتاب جی. کلوزون (G. Clauson) یافت می شود که بسال ۱۹۶۲ در لندن تحت عنوان پردسیهای ترکی و مغولی^۶ به چاپ رسیده است. به مطالب ذیل نیز مراجعه فرمایید:

ترکستان شرقی تا قرن دوازدهم^۷ به قلم ویلیام سامولین (Samolin) که بسال ۱۹۶۴ در مجله مطالعات آسیای مرکزی^۸ در لاهه منتشر شده است؛ ترکان آسیای مرکزی در قرن هشتم میلادی^۹ که بسال ۱۹۶۳ در «دیوژن» به چاپ رسیده است؛ و نقش تاریخی امپراتوری ترک^{۱۰} که در شماره اول مجله تاریخ جهان^{۱۱} بسال ۱۹۵۳ انتشار یافته است.

نخستین بیابانگردانی که یک امپراتوری نیرومند و مهیب در آسیا برپا ساختند، ترکان بودند و بجاست که جهانگشاییهای دامنه دارشان را با پیروزیهای مغولان در هفت قرن بعد، مقایسه کنیم. مردم هیونگکُنو (Hiung_Nu) بیش از مغولستان و نواحی نزدیک آن را به اختیار خود در نیاوردند؛ سیتها و سرمتها تنها بر دشتهای روسیه تسلط یافتند؛ هونهاى آتیل از دانوب تا ولگا را زیر فرمان در آوردند؛ هیاطله یا هونهاى سفید از دریای آرال تا کوههای هندوکش را مسخر ساختند؛ ولی فرمانهای خاقان ترک در سراسر استپهای اروپا-آسیایی از دیوار بزرگ چین تا دریای سیاه، اطاعت می شد. من در اینجا شرح خواهم داد که چگونه این مردم به سرعت از بردگی به امپراتوری رسیدند، چه مقتضیات ویژه ای آنان را قادر ساخت که با

1. *Vorlesungen über die Geschichte der Turken Mittel Asians*
2. *Encyclopedia of Islam*; 1st ed., 4 vols 1913-36.
3. *L'Empire des Steppes*
4. *Les Ouighours a l'époque des cinq dynasties*
5. *L'Empire des Turcs celestes*
6. *Turkish and Mongolian Studies*
7. *East Turkistan to the 12 th Century*
8. *Central Asian Studies*
9. *The Turks of Central Asia in the 8 th Century*
10. *The Historical Role of the Turk Empire*
11. *Journal of World History*

تفرقه افکندن میان همسایگان و دشمنان نیمه وحشی و متمدن خود، پیروزی یابند و چگونه کینه‌ها و چند دستگیهای خودشان، این ساختمان سست را از پایه بتزلزل نمود و ویران کرد، و چه بود طبیعت میراثی که برای جانشینان خود باقی گذاشتند.

در سده پنجم میلادی، شمال بیابان کوبی را مردمی در زیر فرمان داشتند که چینیها آنان را جووان-جووان (Juan - Juan) می خواندند. نام بومی یا خصوصی آنها ضبط نشده بود و این اسم چینی دو پهلوی و دوبرابر نیز از فعل «لولیدن» مشتق می شد. دلیل قابل توجه نامگذاری آن بود که صاحب منصبان چینی، آنها را با جانوران موذی که می لولیدند، همانند می ساختند. آنها شاید دارای زبان و اصل و نسب مغولی بودند؛ سرداران ایشان، بی گمان نخستین کسانی بشمار می رفتند که لقبهای پادشاهی «خان» و «خاقان» را به خود گرفتند. (۱) یعنی لقبهایی که بعداً زینت بخش نیمی از اورنگهای پادشاهی آسیا گردید. این بربریه، مانند همیشه، با چینیانی می جنگیدند که ایالاتشان، در شمال رود زرد، مکرر به تصرف امیرانی در می آمد که اصل بربری داشتند ولی چینی شده و رنگ چینی به خود گرفته بودند. این فرمانروایان «توبا»^۱ یا «توپا»^۲ هایی بودند که سلسله ایشان نام چینی وئی (Wei) را داشت. میان بردگان یا زیردستانشان یک خاندان فلزکار یا آهنگر بود که وقایع نگاران چینی آنها را تو-کیو (T'ou - Kiue) یا، به تلفظ صحیح تر، تو-چوئه (T'u - Chüeh) می خوانند. اینها بطور قطع بازماندگان هیونگ - نو بودند. نام درست آنها «ترک» بود. برای این واژه معنیهای گوناگونی قائل می شدند. بعنوان اسم معنی، آن را «نیرو» یا «توانایی» معنی می کردند و بعنوان اسم ذات، آن را به معنی «کلاه خود» می گرفتند زیرا در رشته کوههای آلتایی، تپه ای که قدیمترین اقامتگاهشان بود به کلاه خود شباهت داشت. (۲) این آهنگران ترکی برای آن قوم جووان-جووان اسلحه می ساختند ولی اگر مقتضیات ایجاب می کرد، می توانستند همان سلاحها را در دفاع از حقوق و دعاوی خود بکار برند. نزدیک سال ۴۶۰ میلادی، جووان-جووان، را که در اثر نزاع میان خانواده فرمانروایانش دچار ضعف شده بود، یکی از قبایل زیردستش تهدید کرد؛ ترکان از روی وفاداری و صمیمیت به خاطر سلطان خود، با این قبیله که سر به طغیان برداشته بود جنگیدند و شورش را سرکوبی کردند. سردار ترکان که بومین (Bumin) نام داشت و نخستین فرد از نژاد خود است که در تاریخ نام برده شده، به پاداش حسن خدمت خود دختر خاقان را خواستگاری کرد. چنین خواهشی از طرف یک غلام، بی ادبی به شمار می رفت و مغرورانه رد شد. بومین نیز بر آن شد که انتقام بگیرد. آنچه را که جووان-جووان از روی تکبر رد کرد، توپاها از روی دوراندیشی پذیرفتند زیرا دیرزمانی بود که در پی فرصت می گشتند تا آن دشمنان خطرناک خود، یعنی جووان-جووان، را از میان بردارند. نیروهای توپاها و ترکها دست به دست هم داد و جووان-جووان را از پا درآورد. قدرت این قوم درهم شکسته شد. خاقان ایشان خودکشی کرد و عنوان و امپراتوری او به کسی اختصاص یافت که قبلاً برده او بود. بومین علناً رهبر شایسته ای بشمار می رفت ولی شخصیت و اصل و نسب او معلوم نبود. عمر کوتاهی داشت و از پیروزی خود بهره زیاد نبرد. قوم جووان-جووان در سال ۵۰۱ از میان رفتند. بومین در سال ۵۰۲ یا ۵۰۳ درگذشت و قلمروی که بدست آورده بود، میان

پسرش، مو-هان (Mu-Han)، و برادرش، ایستمی (Istemi) تقسیم گردید. موهان با لقب خاقان در مغولستان به فرمانروایی پرداخت. ایستمی نیز از اراضی چراگاه ایرتیش (Irtish) سفلی^۱ و دره‌های یولدوز، ایل، چو، و تالاس را دریافت کرد با رتبهٔ یبغو یا اسیر، که تابع خاقان بود (۳)

نوشته‌های چینی سیمایی از این فرمانروایان تازه استپها را ترسیم می‌کنند که اصولاً بی‌شبهت به سیمای پیشینیان ایشان نیست. توتم قبیلۀ این ترکان گرگ بود. مانند رسولوس و رموس، پدرنژادشان را آن حیوان شیرداده بود. یک سرگرگ را هم که از طلا ریخته بودند بر سر چوب پرچمهای خود نصب می‌کردند. خاقانی را که جدیداً به فرمانروایی برگزیده شده بود روی قالیچه‌ای نم‌دین می‌نشاندند و نه دور به‌گرد اردوگاه می‌گرداندند و در هر دور، مأموران و افسران او به‌نشانهٔ فرمانبرداری، در برابرش سر تعظیم فرود می‌آوردند. سرافردهٔ او رو به‌سوی خاور باز می‌شد. این هم به‌نشانهٔ گرامیداشت آن قسمت از آسمان بود که از آن خورشید برمی‌خاست. او، همچنین، دیدار سالانه‌ای از یک تپه مقدس می‌کرد تا برای ارواح نیاکان خود قربانی کند. این ترکان وقتی می‌خواستند برای جنگ سرباز بگیرند یا بعنوان مالیات‌گاو بگیرند، تعدادی را که لازم داشتند، روی قطعه‌ای از چوب می‌کنند و بعلامت صحت و اعتبار، یک تیر با یک پیکان طلایی که با موم مهر شده بود بدان می‌افزودند. وقتی مردی می‌مرد، هر یک از خویشاوندانش گوسفندی یا اسبی می‌کشت و به‌گرد چادری که نعش مرده در آن بود، هفت بار می‌گشت و درسوگ او فریاد برمی‌آورد. این سوگواران چهره‌های خود را نیز با کارد، زخمی و خونین می‌ساختند. این یک شیوۀ «خون‌گریستن» بود که در مراسم تدفین آتیلا منظور شد. گزارشگر به‌شرح خود دربارهٔ آن ترکان چنین پایان می‌دهد: آنان به کشته شدن در میدان نبرد افتخار می‌کردند و از مردن بر اثر بیماری ننگ داشتند. (۴)

علت اینکه ترکان بدان تن‌دی حکومت سلسلۀ جووان-جووان را برانداختند و جای ایشان را گرفتند، شاید تا حدی مربوط به عقیدۀ خرافاتی این چادرنشینان باشد که پیروزی نظامی را نشانهٔ خواست خدایان می‌دانستند و معتقد بودند که می‌باید در برابر کسانی که چنان آشکار از مساعدت خدایان بهره‌مند شده‌اند سر تسلیم فرود آورد و از ایشان فرمانبرداری کرد. خبرهای پیشرفت این ترکان در سراسر آسیا پیچید؛ دوستان و متحدان و بردگان جووان-جووان پرچمهای خود را به کنار نهادند و گروه اندکی از باقیمانده‌گان پریشان آن اتحادیهٔ شکست خورده به‌سوی باخترگریختند و از پشت کوههای اورال، خود را به اروپا رساندند و در آنجا زیر نام «آوار»ها (Avars) در دشت‌های مجارستان سکونت گزیدند تا اینکه شارلمانی در سالهای پایان قرن هشتم میلادی آنان را از میان برد. (۵) کار پیروزمندانهٔ بومین قابل ملاحظه بود، و او برای همیشه مورد احترام ملت خود واقع شد چون او را رهبری می‌شمردند که با برخورداری از عنایت خدایان، کاخ خوشبختی مردم را برپا کرده بود. ولی او بعنوان فرمانروای مردمی متحد

۱. ایرتیش رودی است که حدود ۳۵۴۰ کیلومتر درازا دارد در شمال شرقی قزاقستان و آسیای مرکزی و قسمت غربی روسیهٔ آسیایی (ناحیه اومسک) جاری است. در دامنه‌های غربی کوههای آلتایی در شمال سینکیانگ سرچشمه گرفته، سرانجام به رود اوب می‌ریزد.
(خلاصه از دائرةالمعارف فارسی)

چند ماهی پیش نزیست و پس از سرگش رسوم خاندانی و قبیله‌ای بر دوراندیشی سیاسی چیره شد. امپراتوری تازه ترکی به دو «خان نشین» تقسیم گردید که یکی خاوری و دیگری باختری بود. این درهم شکستن یگانگی سرانجام خطرناکی داشت ولی تفرقه‌ای که واقع شد تا مدتی زیر پرده ماند. علتش هم روابط دوستانه و زیرکی پسر و برادر بومین بود که زود دریافتند چگونه می‌توان از رقابتهای دولتهای متمدن، که اینک با آنها تماس گرفته بودند، استفاده کرد.

در مشرق آشفستگی چین ادامه فرمانروایی ترکی را تقریباً تضمین کرد، زیرا از زمان انقراض هان^۱ در قرن سوم میلادی، آن کشور بزرگ خیلی کم، روی صلح و اتحاد به خود دیده بود و سلسله‌های چینی که تا جنوب یانگ تسه یا هوانگ-هو فرمان می‌راندند، با دو قلمرو پادشاهی شمالی توبا، که در تاریخ این سلسله‌ها وئی شرقی و وئی غربی به شمار رفته‌اند، دائماً جنگ داشتند. در غرب، ترکان که آن سوی دریای آرال به طرف آمودریا، یا رود جیحون، پیش می‌تاختند، با هفتالیان یا هوانهای سفید در زد و خورد بودند. هفتالیان از سال ۴۳۰ میلادی بر قلمرو پادشاهی قدیمی یونانی باکتریا^۲ و مرزهای خاوری دنیای ایران دست یافته بودند و بیرون آوردن این مرزها از جنگ هفتالیان هدفی بود که ایران با اسیدواری آن رادنبال می‌کرد. ایستمی، ییغو یا فرمانروای مغرب، یا هفتالیان همان‌گونه رفتار کرد که برادرش با جووان-جووان رفتار کرده بود. او دست اتحاد به سوی ایران دراز کرد که در آن زمان زیر فرمان شاهنشاه نیرومند - خسرو انوشیروان - بود؛ دوستی او، همچنین یکی از دخترهای او با خوشوقتی پذیرفته شد؛ در نتیجه، طی سالهای ۵۶۳ و ۵۶۷، مبارزه مشترکی ترتیب یافت و هفتالیان که میان دو لشکر نیرومند گرفتار شده بودند، خرد گردیدند و از پا درآمدند. فاتحان، آنچه را که به غنیمت به‌چنگ آورده بودند، تقسیم کردند. خسرو انوشیروان خراسان را که مدتی پیش از دست رفته بود، به دست آورد، و ایستمی به این بسنده کرد که سغد را ضمیمه قلمرو خود سازد. سغد یا سغدیانا، سرزمینی آباد و حاصلخیز در آن سوی رود جیحون بود که از آنجا ابریشم چین به بازارهای مغرب راه می‌یافت.

در طی دو هزار سال فرمانروایی چادر نشینان، خیلی کم بوده‌اند پادشاهان چوپان آسیا که به منافع اقتصادی خود بی‌علاقگی نشان دادند. این بربری که خشنتر از همه بود، زود یاد گرفت که مالیات بستن به بازرگانان و صاحبان صنایع بهتر از غارت کردن ایشان است. همچنین مأمورانی در راهها گماشت و راهها را ایمن ساخت و جریان بازرگانی را تشویق کرد و این را مطمئن‌ترین وسیله کامیابی سلطنت خود یا قبیله خود دانست. از دیرباز ابریشم چین در غرب خواستار داشت و جاده‌ای که از میان آبادیهای آسیای مرکزی می‌گذشت، قرن‌ها بود که شاهراه اصلی تجارت جهان بشمار می‌رفت. ولی این محموله گرانبها - یعنی بار ابریشم - پیش از آنکه در انطاکیه یا اسکندریه یا قسطنطنیه پیاده شود، می‌بایست از قلمروهای ایران بگذرد که دشمن دیرینه رم بود و در طی جنگهای دائمی که میان این دو قدرت بزرگ برپا می‌شد، اغلب

۱. Han، يك سلسله چینی که در سال ۲۰۲ پیش از میلاد به وسیله لیو بانگ تأسیس شد و تا ۲۲۰ بعد از میلاد دوام یافت. - م.

۲. باکتریا، نام قدیم سرزمین میان رشته کوههای هندوکش و آمودریاست که مرکز آن باکتر (دائرة المعارف فارسی) (بلخ کنونی) بود.

جریان آن تجارت متوقف می‌گردید. در دوره فرمانروایی ژوستینیان کوششی شد که صنعت تهیه ابریشم در یونان رواج یابد تا امپراتوری رم دیگر نیازی به وارد کردن ابریشم از خاور دور نداشته باشد ولی تجارتخانه‌های رم هنوز مایل نبودند از محصولات چین - که مرغوب‌تر بود، صرف‌نظر نمایند. ورود ترکان به آسیای غربی، چشم‌انداز مساعد تازه‌ای باز کرد. مانیاخ، یک فرمانروای سغدی، که احتمالاً به تجارت ابریشم علاقه مادی داشت، به ایستمی پیشنهاد کرد که با رومیها ارتباط مستقیم برقرار سازد، و خود نیز حاضر شد که هیأتی را برای سفارت به قسطنطنیه رهبری کند. این پیشنهاد پذیرفته شد و آن هیأت اعزام گردید. مأمورین در سال ۵۶۸ به پایتخت امپراتوری رم رسیدند و اعتبارنامه‌های خود را به ژوستین دوم - برادرزاده ژوستینیان بزرگ - تقدیم کردند. بدین ترتیب در دنیای بی‌زانس نشانه نخستین گامهای مردمی برجا ماند که نه قرن بعد فرمانروایی ترکی را در شهر قسطنطنیه اعلام کردند.

چینیها در انتهای شرقی آن سرزمین استپ و یونانیها یا بیزانسیها در انتهای غربی آن، منابع اصلی اطلاعات ما درباره آداب و رسوم، قوانین، جنگ‌ها و تاریخ این قبایل بی‌سواد هستند که آنها ایشان را خوار می‌شمردند و از ایشان می‌ترسیدند؛ و گزارشهای سفیران ژوستین و جانشینان وی پرده را از روی این ترکان برمی‌دارد و با تفصیلی روشن رسوم دربارشان و انگیزه‌های خط مشی ایشان را نشان می‌دهد.

مانیاخ، بنام سلطان خود ایستمی، پیشنهاد دوستی و همدستی را به امپراتور ژوستین تقدیم کرد؛ نابودی هفتالیان را گزارش داد و علاقه مشترک دو فرمانروا را به نگهداری یک رابطه قطع ناشدنی بازرگانی نمودار ساخت. این سخنان در بیزانسیها بی‌اثر نماند. آنان ممکن است بوبرده باشند که با از میان رفتن هفتالیان، روابط ترکان و ایرانیان به‌وخامت می‌گراید، و سیاست سالم، اتحاد با قدرتی است که شاید بزودی با خسرو انوشیروان به‌زدو خورد پردازد. زمارخوس (Zemarchus)، حاکم کلیکیه (Cilicia) - واقع در جنوب ترکیه - نمایندگی یافت که در بازگشت مانیاخ همراهش برود و درود و شادباش امپراتور خود را به بیغویا فرمانروای ترک ابلاغ کند. گزارش این دیپلمات زیرک و تیز بین، که در کتاب مورخ مناندر پروتکتور (Menander Protector) نقل شده، تصویر ارزشمندی از راه و رسم و زندگانی ابتدایی ترکان است. (۶) پس از یک سفر دراز و خسته کننده، آنها به مرز سغد رسیدند. در آنجا ترکان آهن را برای فروش به آنان عرضه کردند. بعد به دربار ایستمی رفتند که در کوهی بود به نام اکتاگ (Ektag)، که ترکی آن آق‌طاق یا تپه سپید است و بیشتر احتمال می‌رود که در تیانشان بوده باشد نه در آلتایی. (۷) پس از گذشتن از میان دو توده آتش برای خنثی کردن نقشه‌های زبان‌آور ارواح خبیثه، به حضور ایستمی راهنمایی شدند و او را در سرآورده‌ای از پارچه‌های ابریشم رنگارنگ یافتند. او بر روی یک صندلی طلایی جای داشت که دو چرخ بر آن بسته شده بود. با نزاکت از مهمانان خود پذیرایی کرد؛ بشیوه بربری آنان را به چند دور می‌گساری واداشت و با غرور کودکانه‌ای، در چادرهای جداگانه، گنجینه‌های خود را در برابرشان نمایش داد که از آن جمله، تختی بود که بر روی چهار طاوس زرین قرار داشت، همچنین، بشقابها و ظروفی سیمین که بر روی گردونه‌هایی نصب شده بودند. آرزوها و انتظارات بیزانسیها تحقق یافت؛ ترکان و ایرانیان در شرف جنگ بودند؛ و ایستمی از زمارخوس دعوت کرد تا همراه وی به دیدن یک مانور نظامی برود. آنها در تالاس (Talas) مأموری را دیدند که از سوی خسرو

انوشیروان آمده بود. در یک مهمانی شام، فرمانروای ترک، سفیر امپراتور رم را پهلوی خود نشاند و علناً بدوستانه‌ترین شیوه‌ای با او به گفتگو پرداخت و در حضور نماینده شاه ایران خط مشی و مصالح خود را بیان کرد. در این مجلس پیمان اتحاد بیزانسی و ترکی مورد تأیید واقع شد. بعد، زمارخوس، با هیأتی از ملتزمین ترک مراجعت کرد و از امگا (Emga)، یا ئیک (Yaik) یا اورال، و ولگاگذشت؛ هنگام عبور از رود کویان، از یک دام ایرانی سالم جست و پس از توقف در قفقاز و دیدن یک سردار الان (Alan)، به بندر طرابوزان، در دریای سیاه، رسید و از آنجا برای قسطنطنیه کشتی گرفت.

با اینهمه، زمارخوس بیگمان عقاید و اخبار نگران‌کننده‌ای از نیروی فرمانروایان تازه استپها به زادگاه خود برده است. و اگر ایستمی برای او حکایت کرده باشد که ارواح نیاکانش به وی خبر داده‌اند که زمان آن فرا رسیده که ترکان به سراسر جهان حمله برند. (۸) دولت بیزانس می‌بایست احساس کرده باشد که ناچار است در برابر جاه‌طلبیهای وحشت‌انگیز ترکان احتیاطات لازم را معمول دارد. جوانان جوان یا آوارهای گریزان و آواره به دشتهای شمال دریای سیاه رسیده بودند. اینها حمایت و دوستی قسطنطنیه را خواستار شدند و بیزانسیها مطابق سنت دیرینه حفظ سوازه و یاری یک‌گروه بربری در برابر گروه دیگر، درخواست ایشان را پذیرفتند. ترکان از این کار رنجیدند. از این رو در سال ۵۷۰ میلادی که ایستمی درگذشت، تیبریوس (Tiberius) — که به نام ژوستین دوم، که بیمار روانی بود، حکومت می‌کرد — هیأتی را به ریاست والتین (Valentine) اعزام داشت تا به پسر و جانشین او، تاردو (Tardu) شادباش بگویند. ولی تاردو با لحنی خشونت‌آمیز بیزانسیها را به خاطر خیانتی که کرده بودند سرزنش نمود و از انتقام خود ترساند. فریاد زنان گفت: «به همان اندازه که من انگشت دارم، شما زبان دارید، آن هم زبان فریبکاری و پیمان شکنی.» بعد هم لشکری فرستاد تا آوارها را بیشتر بسوی باختر برانند و در کریمه هم نقاطی را که در زیر حمایت بیزانسیها بود به تصرف درآورند. یک اسکادران از سواره نظام ترکی نیز از دره کوبان حرکت کردند و به سال ۵۷۶ از تنگه کرج (Kerch) گذشتند و شهر بوسفور — پانتي کاپوم قدیم (Panticapaeum) — را گرفتند. در سال ۵۸۰ نیز تا زیر دیوارهای چرسون (Cherson) رسیدند که یک شهر یونانی خودمختار بود که بقایای آن چند میل دورتر از سباستوپول اسروزی دیده می‌شود. جنگ ایرانیان به پیشرفت در اروپا پایان داد. ترکان نیز کریمه را در سال ۵۹۰ تخلیه کردند، و هشت سال بعد، تاردو، که اینک لقب خاقان بر خود نهاده و خان‌نشین شرقی را به اختیار خویش درآورده بود، از نبرد با بیزانسیها دست کشید و طی پیامی که به امپراتور سوریس (Maurice) فرستاد، بعنوان یک دوست، به او تهنیت گفت و خود را نیز خداوند هفت نژاد و هفت اقلیم جهان لقب داد.

ولی این لاف و گراف بیهوده بود و هنوز این حرفها درست از دهان او در نیامده بود که فرمانروایی ترکان از بلندی به پستی گرایید. در ظرف پنجاه سال، این ترکان که بر استپ اروپا — آسیای دست یافته و در سطحی یکسان با سلاطین کشورهای متمدن رابطه برقرار کرده بودند، برخلاف مغولهای دوره بعد، با مبارزان و مبارزه‌هایی روبرو شدند که نتوانستند چنان که باید و شاید در برابرشان ایستادگی کنند. تنزل و سقوط قدرت آنان شاید بستگی به مجموع کیفیات

و مقتضیات ذیل داشته باشد.

۱- بومین، سرسلسله ایشان، هنوز قلمرو سلطنتی را که به دست آورده بود یکپارچه نکرده و مردم خود را متحد نساخته، درگذشت و عمل خطرناک تقسیم میراث او اتحاد و همبستگی آن ملت را از میان برد. این شکاف رسمی که میان ترکان خاوری و باختری در سال ۸۴ هـ روی داد، هنگامی بود که تاردو لقب «خاقان» را به چنگ آورد و امیر دیگر که تابع وی واقع شد، مدعی فرمانروایی وی گردید.

۲- اتحاد چین، درست از همان زمان مجدداً به دست آمد که اتحاد ترکان از دست رفت. در زیر فرمان سلسله تازه و بومی سوئی (Sui) که به سال ۵۸۹ میلادی بر «تخت اژدها» نشست، روش دیرین دستگاه اداری چینی نیز تجدید حیات یافت؛ بربریهایی را که در پشت دیوار چین می‌گشتند گاهی به زور اسلحه سرکوبی می‌کردند و گاهی با دادن مال و مقام مطیع خود می‌ساختند و دشمنان خانگی ایشان را با رشوه یا تملق وامی‌داشتند که رهبری ایشان را رد کنند یا از فرمان ایشان سر باز زنند. از این رو، هنگامی که تاردو کوشید تا خان‌نشین شرقی را به چنگ آورد، قبیله تولوس (Tölös) یا تولش (Tölesh)، نیاکان اویغورها، در سال ۶۰۳ به شورش برخاستند و او را برانداختند. در نتیجه، سلطنت او قطعه قطعه گردید.

۳- سقوط نابهنگام سلسله سوئی ممکن بود امیدهای ترکان را از نو زنده کند ولی شاهانی که جای فرمانروایان سوئی را گرفتند، یعنی شاهان سلسله تانگ (T'ang) که نزدیک به سیصد سال (از ۶۱۸ میلادی تا ۹۰۷) فرمانروایی کردند، آن «سلطنت آسمانی» را به بلندیهایی تازه‌ای از شکوه و بزرگی رساندند. لی‌شیه - مین (Li-Shih-min)، پسر مؤسس این سلسله، سربازی بود دارای لیاقت و توانایی برجسته‌ای که کارهایش را وقایع نگاران شاهنشاهی چین، به تفصیل بیان کرده‌اند. یک بار، هنگام نبرد با ترکان، باران سنگینی در گرفت و کمانهای ترکان خیس شد و باد کرد و به دشواری کشیده می‌شد. شاهزاده جوان - یعنی لی‌شیه‌مین - فریاد زد: «همکاران من! سراسر استپ اکنون جز یک دریاچه چیز دیگری نیست. به زودی شب فرا می‌رسد و هوا تاریک می‌شود. این لحظه، لحظه پیشروی است. از ترکان، تنها هنگامی باید ترسید که می‌توانند با کمانهای خود تیراندازی کنند. بیایید، پیش از آنکه بتوانند وسایل دفاعی خود را سروسامان دهند، با شمشیر و نیزه برایشان حمله بریم و آنها را عقب بنشانیم.» (۹) کسان او فرمانش را گردن نهادند و به گفته او عمل کردند. در نتیجه، ترکان قلع و قمع گردیدند و تا مغولستان به عقب رانده شدند. دو سال بعد (۶۲۶ میلادی) لی‌شیه - مین با لقب تائی تسونگ (T'ai-tsung) بر تخت نشست و جنگ را به سختی دنبال کرد تا خاقان هسیه‌لی (Hsieh-li) اسیر شد و به چنگ او افتاد. در نتیجه این پیروزی، سرداران ترک فرمانبردار آن «پسر آسمان» شدند و در مدتی بیش از پنجاه سال (از ۶۳۰ تا ۶۸۲) خان‌نشین شرقی یکی از متعلقات چینی بود. ما ضمن وقایع اندوهبار ترکان می‌خوانیم که: «پسران اشراف ایشان، بردگان مردم چین شدند و دختران پاکدامنشان جزء دارایی چینیان گردیدند. بزرگان ترک لقبهای خود را کنار گذاشتند و لقبهای چینی را برگزیدند و تسلیم خاقان چین شدند. (۱۰) قدرت و نفوذ سلسله تانگ بر سراسر «آسیای مرتفع» سایه افکند و چهار شهر واحه‌ای، یا چهار «سلطنت» حوضه رود تاریم - کاشغر، ختن، یارکند و کوچا - پادگانهای چینی را پذیرفتند و اسلحه چین به سوی باختر تا فلات پامیر رفت. و اگر قدرتی جدید، یعنی قدرت

اعراب در آسیای غربی ظاهر نمی‌شد، ممکن بود اینطور به نظر برسد که نیروی چین بر شاخه غربی ملت ترک نیز چیرگی خواهد یافت.

۴- نقشه اتحاد «ترک و بیزانسی» هرگز عملی نشد و شکست و سرگ تاردو به سال ۶۰۳ میلادی، ترکان غربی را، که روحیه خود را باخته بودند، در وضعی قرار نداد که از آخرین نبرد میان بیزانسیها و ایرانیان استفاده کنند. این نبرد که از ۶۰۳ تا ۶۲۸ دنباله پیدا کرد، کشمکش بود که ساسانیان را ناتوان ساخت و برای تازیان زمینه‌ای فراهم آورد که به آسانی در فلات ایران گام نهند. تازیان به سال ۶۳۳ میلادی به ایران تاختند. آخرین شاه ساسانی در سال ۶۵۱ نزدیک سروکشته شد و لشکریان خلیفه در سال ۶۶۷ از جیحون گذشتند. بدین گونه، تازیان و ترکان برای نخستین بار با یکدیگر به زد و خورد مسلحانه پرداختند. اگر این ترکان سردمی نیرومند بودند، شاید می‌توانستند تازیان را از ساوراءالنهر برانند و از قلمرو سلطنت درهم شکسته ایران قطعات گرانبهایی را به چنگ آورند. ولی در اتحادیه سست آنان از سال ۶۳۸ شکاف افتاده و آنان را به دو گروه - هر گروه پنج قبیله - تقسیم کرده بود. رود چو نیز این دو گروه را از هم جدا می‌ساخت. سردار یکی از این قبیله‌ها، قبیله تورگیش (Turgesh)، لقب «خاقان» را غصب کرد و اردوی خود را در سوپاب، نزدیک توکماک (Tokmak) اسروزی، در مغرب دریاچه ایسیک کول (Issik-kul) مستقر ساخت. این طغیان پیروزندانه واگیردار بود و همه از آن پیروی کردند. در نتیجه، هر شهر یا ناحیه‌ای تنها بوسیله حاکم خود اداره می‌شد و دست کم یک شهر زیر فرمان خاتون یا ملکه‌ای بود. تازیان هم در دنیایی که بدینسان دچار تفرقه و از هم پاشیدگی شده بود، هجوم بردند تا هنگامی که قدرتهای اسپریالیستی خلفا و سلسله تانگ در بلندی پاییر با یکدیگر برخورد کردند.

در سال ۶۵۶ چینیها عمیقاً در قلمرو ترکان غربی تاخته و خاقان ترک را ضمن جنگی در مغرب ایسیک کول شکست داده و آن سرزمین را تحت‌الحمايه شاهنشاهی خود ساخته بودند. با اینهمه، ترکان، ظرف چند سال، هم در شرق و هم در مغرب، بار دیگر فرصت سופقیت به دست آوردند و از آخرین دوره پیروزی و درخشندگی خود بهره‌مند شدند. در سال ۶۶۵ ترکان غربی علیه خانهای چینی که مأمور حکومت بر ایشان بودند، شورش کردند؛ در سال ۶۷۰ مردم تبت به حوضه رود تاریم حمله بردند و رشته ارتباطات چین با غرب را گسستند. در سال ۶۸۲ نیز خان‌نشین شرقی استقلال خود را به دست آورد و اینهم در نتیجه مقتضیاتی بود که در کتیبه بناهای یادبود اورخون، که در دوره بعد برپا گردید، شرح داده شده است. خان‌نشین مذکور تحت حکومت خاقان تازه‌ای به این پیروزی رسید که به نام مناسب «قتلغ» یا «خوشبخت» نامیده می‌شد و وزیر او، تون یوکوک (Tonyukuk) که همشهریانش وی را خردمندترین ترک می‌شمردند، رموز سیاستمداری چینی را به خوبی آموخته بود. (۱۱) خاندان فرمانروای تانگ، پس از درگذشت تائی تسونگ دچار تجزیه شده بود. در سال ۶۹۰ بیوه معروف، امپراتریس وو (Wu)، (۱۲) صیغه سابق تائی تسونگ بر تخت شاهی دست یافت و، به کمک اویغورها، تبتیه‌ها را از واحه‌های حوضه رود تاریم راند، ولی نتوانست ترکان را که طی مدت بیست و پنج سال فرمانروایی برادر و جانشین قتلغ، موچو (Mo-ch'o) (۷۱۶ - ۶۹۱) (۱۳) بمنزله تازیانه‌ای بر پیکر چین بودند، سرکوبی کند. در سال ۶۹۹ این امیر لایق و بلند همت توانست کاری کند که همزادان و خویشان غربی وی، او را بعنوان «خاقان بزرگ» بشناسند. اتحاد آن ملت نیز

برای مدت کوتاهی از نو بدست آمد. او—یعنی همین سوچو— به سال ۷۱۶ بر کرانه رود تولا در مغولستان به داسی که برایش گسترده بودند گرفتار شد و به هلاکت رسید و دو برادرزاده او، کول تگین (Kul - tegin) و بیلگه (Bilge)، (۱۴) که ظاهراً در اداره اسور قدرت مشترک بکار می بردند، آخرین خاقانان با نفوذ و مؤثر ترکان قدیم بودند. قبایلی که رعیت این دو برادر بودند بر آنان شوریدند؛ و تون یوکوک سالخورده، بیلگه را از حمله بردن به چین، که در آن زمان بوسیله هسوان تسونگ (۷۵۵ - ۷۱۳) با کمال قدرت اداره می شد، بازداشت و او را وادار کرد که بیهوده به شماره دشمنان خود نیفزاید. شاید بسال ۷۲۲ نیز راجع به صلح با سلسله تانگ مذاکره کرد. کول تگین بسال ۷۳۱ درگذشت و برادرش بر کرانه دریاچه کوچو- تسایدام (Kocho Tsaidam) در دره اورخون، سنگ نبشته ای در سوگ وستایش او بر جای نهاد که کهنترین نمونه خط ترکی و یادبود گرانبهائی از آثار باستانی ترک بشمار می رود. این نوشته، که مدرک یک فرهنگ مرقی است، شاید چنین به نظر برسد که آینده متمدنتری را به ترکان نوید می داده است ولی وقتی بیلگه را در سال ۷۳۴ یکی از وزیرانش مسموم کرد، این خان نشین سرانجام از هم پاشید. سه قبیله شورشی - اویغورها، باسمیل، و کارلوکها (Karluks) آن قلمرو را میان خود تقسیم کردند. آخرین دسته های خاندان بومین به چین پناه بردند و لقب «خاقان» اختصاص به سردار اویغورها یافت که در مغولستان نزدیک بیک قرن (از ۷۴۴ تا ۸۴۰) حکومت کردند.

تقریباً در همان زمان، تسلط ترکان در مغرب پایان یافت. مدتها می گذشت که جامطلیبهای قبیله تورگیش وسیله خرابی خان نشین غربی را فراهم آورده بود و همه آن قبایل ترکی میان چینیان و تازیان— که اینک برای تسلط بر آسیای مرکزی می جنگیدند— گرفتار شده بودند. این تازیان بسال ۶۶۷ از جیحون گذشتند. پیشرفت آنها که بر اثر جنگهای داخله قلمرو خلافت به تعویق افتاده بود، در آغاز قرن هشتم میلادی به دست قتیبة بن مسلم از سر گرفته شد. این سردار تازی، ظرف ده سال (از ۷۰۵ تا ۷۱۵) سراسر ماوراءالنهر را گرفت، به فرغانه راه یافت و کاشغر را تهدید کرد. (۱۵) ترکان که دچار پراکندگی و آشفتگی شده بودند، از چینیان یاری خواستند ولی سلسله تانگ در این هنگام با تبتیهای متجاوزی زد و خورد می کردند که ناحیه گیل گیت (Gilgit) را در هندوکش گرفته بودند. بدین گونه قریب سی سال گذشت و تنها در سال ۷۴۷ بود که امپراتور هسوان تسونگ، سردار کره ای خود، کاوه سین - چیه (Kao Hsien - Chih) را گسیل داشت تا بار دیگر قدرت چین را در مسیر «جاده ابریشم» مستقر سازد و پیشتازی اعراب را متوقف کند. در نبرد شدید این دو امپریالیسم رقیب— یعنی دو قدرت چینی و تازی— ترکان تقریباً نقش تماشاچی داشتند. در تالاس (طراز) واقع در فلات مرتفع پامیر (۱۶) در تابستان سال ۷۵۱، تازیان به کمک کارلوکها، نیروهای کاوه سین - چیه را در هم شکستند و چینیان پایگاه خود را در سرزمینی که بعدها بنام ترکستان غربی شناخته می شد، برای همیشه رها کردند. بدین گونه دو قرن پس از انقراض جووان-جووان بدست بومین، اتحادیه ترکان قطعه قطعه شد و استپها به اختیار دسته ای از قبایل درآمد که در حقیقت به گویشهای ترکی سخن می گفتند ولی بسیار زود خاطره روزگار درخشان «خاقانها» را از یاد بردند. در زمینه کلی تاریخ جهان، این واقعه نخستین امپراتوری ترکی، دارای اهمیت قابل- ملاحظه ای است. از چند جهت: اول - ترکان نشان داده بودند که برای یک اتحادیه سازمان-

یافته و منظم صحرائوردان امکان دارد که اختیار تقریباً سراسر استپ اروپا - آسیای - از مغولستان تا اوکراین - را به دست آورند. وسایلی که با آنها بدان پیروزی رسیدند، از نظر ما پوشیده است. پیشرفت و موفقیت آنان را نمی توان به استفاده از فنون جدید نظامی نسبت داد. پیروزی آنان نیز توسط فاتح برجسته ای به استعداد آتیلای چنگیزخان به دست نیامد. ولی باید یک سیستم سیاسی و نظامی به وجود آورده باشند بالاتر از سیستم هیونگ - نو، سین په (Sien - pe) یا هسین پئی (Hsien - pei)، هفتالیان و جووان - جووان، که تسلطشان بر استپ محدودتر و بی دوام تر بود. دوم - این ترکان نخستین بیگانگانی بودند که سلطنتی به وجود آوردند چنان پهنای آن را که از جهات مختلف با چهار جامعه متحدین بزرگ آن روزگار: چین، هندوستان، ایران و یونان، تماس یافت. روابط آنان با این دولتها گاهی دوستانه و گاهی خصومت آمیز بود، ولی چه در صلح و چه در جنگ، جریان بازرگانی و تبادل افکار از طریق قلب آسیا، عمیقتر از قرون گذشته ادامه می یافت و تعداد بازرگانان و مبلغان مذهبی که تحت حمایت خاقانهای ترک در آن جاده ها سفر می کردند، مرتباً افزایش می یافت. با استفاده از این راه ترکی، نسطوریان، (۱۷) مانویان و بوداییان، از آسیای غربی به آسیای شرقی می رفتند، گرچه عجیب است که این سرآوده مذهبی از جهت مخالف صورت نمی گرفت. سوم - ترکان، در نتیجه تماس با آن ملل تحصیل کرده، راغب شدند که نوشتن بیاموزند؛ خطوط و علائم چینی در حقیقت بیش از حد لزوم و حوصله ایشان بود. از این رو، نوعی الفبای رونی^۱ از یک جامعه ایرانی آسیای مرکزی، شاید از سغدیان، اقتباس کردند. (۱۸) با این خط، به دست صنعتگران چینی که مزدورشان بودند، نوشته ها را بر روی سنگهای بادوام می کنند و بدین شیوه، کارهای خاقانان برجسته یا مشاوران ایشان را به یادگار می نهادند. این یادبودها که وابسته به مراسم تدفین بزرگانشان است، حاکی از مطالبی است بسیار معتدلتر و واقعیت از مطالب این یادبودهایی که معمولاً دیده می شوند. (۱۹) سنگ نبشته هایی که از ترکان برجا مانده و در قرون جدید، در کرانه های اورخون، ینه سئی و جاهای دیگر مغولستان کشف شده، (۲۰) کهنترین نمونه های مکتوب زبان ترکی را در اختیار ما می گذارند. از آن زمان به این سو بیابانگردان آسیایی، دیگر به کلی بیسواد نماندند و هنر نوشتن، آهسته آهسته در سراسر آن محوطه های پهنای چین و ایران بود، انتشار یافت. چهارم - در زیر فرمانروایی این ترکان، نه تنها نوشتن، بلکه یک شیوه تازه گامشمار، در قسمتهای وسیعی از آسیا برگزیده شد. در یک زمان و مکان ناشناخته، شاید در آغاز تاریخ مسیحی، نوعی تقویم شمسی و قمری به وجود آمد که برپایه یک دوره دوازده ساله تنظیم یافته بود و هر سال به نام یک حیوان نامیده می شد (مانند موش، گاو، پلنگ، خرگوش، اژدها یا سوسمار، مار، اسب، گوسفند، میمون، مرغ، سگ، خوک یا

۱. الفبای رونی الفبایی است که مردم اسکاندیناوی و انگلستان و ایرلند تنها برای کندن نوشته هایی بر روی چوب یا سنگ به کار می بردند. سه نوع خط رونی وجود دارد که بسیار شبیه همند. کهنترین آنها کوتیک است که ۲۴ حرف دارد. حروف رونی همه از خطوط راست تشکیل یافته است. بطور قطع معلوم نیست که این الفبا از الفبای لاتین مشتق شده یا منشأ مستقلی داشته است.

(ترجمه از دائرة المعارف انگلیسی اطلاعات عمومی)

گراز) که همیشه به یک ترتیب بود. این تقویم از دیرباز، دست کم از سده ششم میلادی، در چین به کار می رفته است. (۲۱) ترکان این تقویم را برگزیدند و نمونه هایی از آن در نوشته های اورخون پیدا شده است. (۲۲) توسعه قدرت ترکان نیز آن را به جانب مغرب، آن سوی آلتایی تا کوه های اورال برد.

از آنجا که ترکان، پیش از امپراتوری مغولان، بزرگترین امپراتوری آسیایی را بوجود آوردند، مقایسه ای میان این دو نیروی بزرگ صحرائشین، شاید درسهای سودمندی بدهد. هر دوی آنها با سرعت قابل توجهی قیام کردند؛ هر دو از بی سروسامانی و آشفتگی همسایگان و دشمنان خود بهره برداری نمودند؛ (۲۳) هر دو آرزوی سلطنت جهانی را در سر داشتند، (۲۴) و هر دو ثابت کردند که لشکری از سواره نظام سبک، از کمانداران سوار حرفه ای تعلیم دیده، توانست کشاورزان غیر مجهز و بی نظم و ناهنجاری را که از مزارع خود دست کشیده و موقتاً به سربازی گرفته شده بودند، و از دیرباز نیروهای دفاعی دولتهای متمدن را تشکیل می دادند، شکست بدهد و از میان ببرد. ولی در اینجا مقایسه پایان می یابد زیرا عملیات ترکان به پای کارهای مغولان نمی رسد. بومین، هر قدر هم که امتیاز داشته باشد، باز مانند سیمای مبهمی است که به مراتب پست تر از چهره نیرومند چنگیز می نماید؛ و در حقیقت هیچیک از خاقانهای ترک نتوانست مانند یک اوگتای یا گیوک، یا منگا، یا قوبیلای برازندگی داشته باشد ترکان اگرچه بارها به چین حمله بردند و به ماوراءالنهر و کریمه دست یافتند، هرگز نتوانستند یک سلطنت متمدن را تابع خود سازند در صورتی که مغولها یوغ خود را به گردن چین و ایران بستند و از شام تا کره و از روسیه تا آنام حکومت کردند. ترکان مزاحم دولتهای شهرنشین هم سرز خود، که دارای سیستم اداری بودند می شدند بی آنکه به آنها زیانهای جدی وارد آورند؛ ولی مغولها دنیا را لرزاندند، امپراتوریها را برانداختند، شهرها را از میان بردند و بیش از هر کشورگشای دیگری که پیش از آنها آمده بود، کشتار کردند و خون نوع بشر را ریختند. (۲۵)

۱. در نصاب الصبیان، سالهای ترکی چنین به نظم درآمده است،
 موش و بقر و پلنگ و خرگوش شمار
 زین چار چو بگذری، نهنگ آید و مار
 و آنگاه به اسب و گوسفند است حساب
 حمدونه و مرغ و سگ و خوک آخر کار
 حمدونه به معنی میمون است. م.

از ترك تا مغول (۷۵۰ تا ۱۲۰۰ میلادی)

میان زوال نخستین امپراتوری ترکان و ظهور چنگیزخان یک فاصله چهار قرن ونیمی است که در طی آن، هیچیک از قبایل یا اتحادیه‌ها نتوانستند تفوق بر استپها را به دست آورند. رویدادهایی که آن فاصله را پر کرد عبارت بود از: تسلط محلی و موقتی اویغورها بر مغولستان، اخراج آنان از حوضه رود تاریم، یعنی جایی که نفوذ فرهنگی آنان بنحوی عمیق در جهان «ترك و مغول» رسوخ کرد؛ بی‌نظمی در چین، پس از سقوط سلسله تانگ (۹۰۷ م) و تجزیه و تقسیم این امپراتوری به سرزمینهای تنغوتها، کیتان، کین و سونگ؛ رواج اسلام در سرزمینهای ترکان غربی و فروریختن سد «تازی و ایرانی» در برابر گسترش ترکان پس از انقراض سلسله سامانی به سال ۹۹۹ میلادی، و ورود قراختایی، یا ختاییان سیاه، در ماوراءالنهر مسلمان، که تاخت و تاز مغولهای بیدین را بهمین نواحی در یک قرن بعد، پیشگویی می‌کرد.

اویغورها که می‌گویند ناسشان بمعنی پیوستن و همدست شدن و گرد هم آمدن است، (۱) به سال ۷۴۴ جای ترکان خاوری را در مغولستان گرفتند؛ خاقان آنها در اردو بالینگ (شهراردو) واقع در قسمت بالای رود اورخون، نزدیک کرسی نشین قدیم هیونگ‌نو و قراقوروم آینده مغولها، اقامت داشت؛ او دوست وفادار و متحد تانگ بود و شگفت آنکه این دوستی باعث شد تا او مذهب مردم تانگ، یعنی کیش مانی، را بپذیرد. این جریان در کتیبه سه خطی چینی و ترکی و سغدی که حدود سال ۸۲۰ در پایتختش برپا شده، نقل گردیده است. (۲) وقتی در شهر لویانگ (Lo-yang) واقع در ایالت هونان (Honan) مردم شورش کردند، امپراتور تانگ از همدست خود، که تازه او را برضد تنبیها کمک کرده بود، مدد خواست؛ در نتیجه، یک لشکر اویغور با همکاری سپاهیان امپراتوری، شهری را که سر به خیانت و شورش برداشته بود، از نو به تصرف درآورد (۷۵۷ م)؛ خاقان اویغور در برابر کمکی که به امپراتور تانگ کرده بود، القاب افتخار-آمیز و توپهای ایریشم پاداش گرفت؛ ولی آن شورش باز تجدید شد و خاقان دیگری که تازه روی کار آمده بود، پس از اندکی درنگ، یک بار دیگر به شهر لویانگ لشکر کشید و آنجا را گرفت و غارت کرد (۷۶۲ م). در این شهر با برخی از مبلغان کیش مانی روبرو شد و باصمیمیت و همدردی به بیان عقاید ایشان گوش داد و این کیش را با خود به مغولستان برد، و لقب «تجلی مانی» که در کتیبه به او داده شده، پیوستگی او را به «مذهب توحید آراء» عراق

می‌رساند. این اویغورها نخستین ترکانی بودند که یکی از ادیان اهل تمدن را برگزیدند؛ روحانیون کیش مانی در شورشهای آنان نفوذ بسیار یافتند و وقایع نگاران چینی اظهار می‌دارند که خاقانهای اویغور بی‌موافقت این سوژکها (Mojaks) یا روحانیون مانوی هیچ تصمیمی نمی‌گرفتند.

تبلیغ مانویت در قلب آسیا، فصل عجیبی در تاریخ مذهب متشکل است. (۳) مانی پیغمبر پس از مدتی دراز که در ایران و هندوستان به تبلیغ آیین خویش پرداخت، بسال ۲۷۶ میلادی، در شصت سالگی، گوشه زندان درگذشت زیرا پادشاه ساسانی و روحانیون زرتشتی او را محکوم کرده بودند؛ ولی تعلیمات او بسرعت در شرق و غرب گسترش یافت. نظریه ثنویت او قدرت و وضعی مساوی در جهان برای خدای خیر و خدای شر قائل است. این شاید کسانی را راضی می‌ساخت که سازش دادن وجود یک آفریننده قادر مطلق را با وجود پلیدیهای گوناگون دشوار می‌یافتند. یعنی نمی‌توانستند باور کنند که چنین وصله‌هایی به‌چنان خدایی بچسبد؛ و این پرستش آفتاب هم که از گنوستیکها، اقتباس شده بود، شاید بوسیله این چوپانان آسیایی با تنگری، خدای عجیب آسمان آنان برابر و همانند می‌گردید. گسترش این کیش دلفریب و اختیاری، یعنی کیش مانی، در سرزمین اصلی آن با ممانعت سخت و بیرحمانه سه رقیب برخورد کرد. تشکیلات رسمی مذهب زرتشت در ایران کوشید تا آن کیش خطرناک رافضی را، که قدرت و امتیازات روحانیت مغان را تهدید می‌کرد، از میان بردارد؛ مسیحیان پس از پیروزی خود در امپراتوری رم، در زبان فرمانروایی کنستانتین، قدرت اجتماعی خود را بکار بردند تا برآیینی که مسیح را تجلی وحدت وجودی آفتاب می‌شمرد، چیره شوند و آن را پایمال سازند؛ و هنگامی که اسلام در قرن هفتم میلادی در شرق ظهور کرد، مسلمانان، آنطور که مسیحیان و یهودیان را تحمل کردند پیروان مانی را تحمل نکردند و با تعقیب و آزار بیرحمانه‌ای آنان را به‌سوی خاور، بیرون از سرزهای قلمرو خلافت، راندند و از مسیر راههای بازرگانی آسیای مرکزی، به ایالات و شهرهای چین، که بردبارتر بود فرستادند.

اویغورها، پس از قبول مذهب مانی، خود را بالاتر از سطح بربری یک قبیله ترکی نشانندند. کتیبه‌های مانوی که آمیخته‌ای از دعاها، پیشگوییها، ناسه‌ها و رساله‌هاست به‌زبان آراسی، یا سریانی تنظیم شده بود و چیزی نگذشت که همین مطالب به‌لهجه اویغوری نیز نوشته شد. الفبای قدیمی یادبودهای اورخون متروک ماند و خطی ترکی پیدا شد که بقایای آن در آغاز قرن حاضر از ویرانه‌های ماسه پوشیده تورفان به‌دست آمد. کاتبان آن نوشته‌ها با دستخطی زیبا بر روی ابریشم، چرم و کاغذ می‌نوشتند؛ کتابها تذهیب و بدقت صحافی می‌شد، و مسأله آموزش توده مردم را بوسیله هنر دنبال می‌کردند، مانند نقاشی بر روی گچ و تصویر روحانیون سپید جامه و درخت مقدس و حتی خود مانی پیغمبر. خاقانهای اویغور، با حرارت کسانی که تازه کیشی را پذیرفته‌اند، از دوستی خود با چین بهره‌برداری کردند و شاهان سلسله تانگ را واداشتند که موعظه درباره کیش مانی و ساختن معابدی در شهرهای اصلی آن

۱. Gnostics، فرقه‌ای مسیحی که در قرن دوم میلادی به‌وجود آمد. این فرقه توجه به‌معانی باطنی و سری کتاب مقدس داشت. و درباره اصول مسیحیت به تفکر و استدلال بیشتر اهمیت می‌داد تا به‌صرف ایمان. - م.

امپراتوری را اجازه دهند. در قرن هفدهم میلادی آثاری از این مانویت در ایالت فوکین (Fukien) یافت شد. (۴)

این اویغورها امکان داشت که مردمی باسواد یا شاید کشاورز شوند، (۵) ولی از لحاظ قدرت و توانایی، رشد و ترقی نکردند و بسال ۸۴۰ م، به دست قرقیز از مراکز خود در مغولستان رانده شدند. قرقیز یک نژاد ابتدایی از ترکهای سیبری، اهل دره ینه سئی بود. ضمن مهاجرت به سوی جنوب، یک گروه از اویغورها در حدود سال ۸۶۰ میلادی به کانسوی غربی رفتند و آنجا ماندند تا سال ۱۰۲۸ که تنغوتها بر ایشان دست یافتند. ولی عده بیشتر و خوشبخت ترشان در طول آبادیهای شمال رودخانه تاریم سکونت گزیدند. اقامتگاههای اصلی آنان در جایی بود که چینها آن را کائوچنگ (Kao - chang) و ترکان آن را خوتچو (Khotcho) (۶) می نامیدند و تقریباً در بیست میلی مشرق تورفان امروزی، ویش بالیغ (پنج شهر) قرار داشت، آنجا سابقاً از مراکز اداری چینی بشمار می رفت (۷) و پس از ۷۹۱ میلادی که به دست تبتیها افتاد، یک قبیله ترکی آن را تحویل گرفت که بزرگانیش لقب «ایدوک کوت» (Iduk - kut) یا «قدسی مرتبت» داشتند. (۸) این شهر و آن لقب، هردو، را اویغورها ضمیمه خود ساختند. این ناحیه تا روزگار چنگیزخان مرکز قدرت اویغورها باقی ماند. در ویرانه های اطراف تورفان مقدار حیرت آوری از کتیبه ها و نقاشی، از زیر خاک بیرون آمد که تاریخ آنها حداکثر به قرن نهم یا دهم میلادی می رسید و حضور بوداییها و نسطوریها و مانویها را آشکار می ساخت. (۹) اویغورها اختیار قسمت درازی از جاده مشهور ابریشم را در دست گرفتند و با سودهایی که از بازرگانی می بردند، خود را ثروتمند ساختند. فرهنگ آنان نیز همراه با موفقیت و کامیابی آنان پیش رفت و ترقی کرد (۱۰) مانویان آنان را با هنرها و فنون صلح آشنا ساختند؛ نمایندگان سایر ادیان رقیب هم (که اویغورها از روی لطف نسبت به آنها بردباری نشان می دادند) به سهم خود هنر و فرهنگ آنان را افزودند. در نتیجه، به وسیله ترجمه دعا و مواعظ و قطعاتی مانند زندگانی هسوان (Hsüan) یا یوان تسانگ (Yuan Tsang) زائربودایی مشهور قرن هفتم میلادی (۱۱) سطح ادبیات اویغورها بالا رفت تا جایی که این ترکان باسواد کاملاً صلاحیت داشتند که آموزگاران و مربیان دنیای «ترک و مغول» شوند.

در حالی که این اویغورها از کامیابی تازه ای بهره می بردند، ترکان همقطار ایشان در مرزهای شمالی چین آسیب می دیدند و در نتیجه مزاحمتها و شورشهایی که متعاقب سقوط سلسله تانگ پیش آمد، متزلزل و ضعیف گردیدند. سقوط سلسله تانگ واقعه ای بود که در سراسر آسیا طنین انداخت. پس از یک فرمانروایی درخشان سیصد ساله، توانایی و یارای آن سلسله پایان رسید و دیگر نتوانست از تنگدستان پشتیبانی کند و توانگران را رام سازد. دهقانان، که پایه اصلی هر رژیم چینی بشمار می رفتند، کنارگذاشته شدند؛ بدین جهت از ۸۷۸ به بعد، شورشهای روستایی، دولت را متزلزل ساخت و در ۸۸۰ یک لشکر دهقان، بفرماندهی یک افسر پیشین چینی بنام هوانگ چائو (Huang Ch'ao) امپراتور را از پایتخت خود بیرون راند. امپراتور، که در تنگنا افتاده بود، از طایفه شاتو (Sha - t'o)، اعقاب ترکان غربی که در برابر هجوم تبتیها از زادگاه اصلی خود، نزدیک دریاچه بارکول (Barkul) گریخته و در اوردوس (Ordos) شمالی سکونت گزیده بودند، یاری خواست. (۱۲) رهبر جوان آنان، لی کو یانگ (Li K'o - yang) که سربازی دلیر و وفادار بود، دوباره شهر را تسخیر کرد و مقامی در دولت امپراتوری پاداش

گرفت. اما سلسله تانگ دیگر محتضر و مردنی بود و در طی شصت سال بعدی، گروه‌های رقیب آنان، یعنی ترکانی که چینی شده بودند برای تصاحب تخت سلطنت چین بتلاش افتادند؛ سرداران غاصب ایشان نامهای سلسله‌های گذشته چین را بر روی خود می‌گذاشتند تا مغلطه کنند یا از چینیان بومی دلجویی نمایند. و آن امپراتوری پهناور، در بدبختیهای غوطه‌ور شد که حاصل کشمکشهای داخلی بود. یک سردار یا راهزن (که هر دو در چنین اوقاتی مترادف یکدیگرند) بسال ۹۰۷ آخرین امپراتور را خلع و تبعید کرد و خود را پادشاه سلسله لیانگ (Liang) بعدی اعلام نمود. بسال ۹۲۳ طایفه شاتو، فرماندهی پسر لی کویانگ، او را راندند و سلسله لیانگ بعدی را، بیادگار فرمانروایان قبلی خود، تأسیس کردند. بسال ۹۳۶ یک مدعی سوم (به قول خودش) بر تخت تسین بعدی جلوس کرد و چهارمین مدعی، دیگر نتوانست وجود خویش را بیش از چهار سال (۹۴۷ تا ۹۵۱) ادامه دهد با وجود اینکه نام افتخارآمیز و اشرافی «هان» (Han) را به خود گذارده بود. و چو (Chou) آخرین سلسله ووتائی (Wu - tai) یا «پنج سلسله» (۱۳) نیز به دست سلسله سونگ (Sung) از میان رفت که بسال ۹۶۰ قسمت اعظم چین را به زیر سلطه خود درآورد و بیش از سیصد سال (۹۶۰ تا ۱۲۷۹) بر یک قلمرو پادشاهی که روز بروز کوچکتر می‌شد، فرمانروایی کرد. ولی حتی شاهان سونگ نتوانستند سرزمین متحد تانگ را به حال اول خود بازگردانند. ایالات شمالی را کیتان (Ch-itan) اشغال کرده بود. کیتان سردمی بودند که از پکن در زیر نام لیائو (Liao) فرمانروایی می‌کردند. (۱۴) ولی نام درستشان را که به شکل «فارسی و تازی» آن «ختای» بود، خارجیان بر روی سراسر کشورشان (کنایه قرون وسطی) نهادند، و این اسم هنوز نامی روسی برای چین است.

در کتاب سال، یا سالنامه چینی، کیتانها نخستین بار در سالهای اولیه قرن پنجم دیده می‌شوند که در شمال دیوار بزرگ چین، در نواحی جهول (Jehol) و لیائو تانگ (Liao - tang) آمد و شد می‌کنند. آنها احتمال دارد که نژادی مغول زبان بودند، و اگر چه در سراسر دوره فرمانروایی سلسله تانگ برای چین در دسر فراهم می‌آوردند، با اینهمه برای سکونت در جنوب دیوار چین کوششی جدی نکردند تا هنگامی که بدنبال انقراض سلسله تانگ هرج و مرجی روی داد و ایشان را بر آن داشت که از فرصت استفاده کنند و آن نقشه را عملی سازند. در آغاز قرن دهم میلادی، یک سردار توانا، که چینیان او را آپائوکی (A - pao - chi) می‌خوانند، مردم خود را متشکل ساخت، آنان را رنگ فرهنگ چینی داد و حرمت «خان» را در خاندان خود تثبیت کرد، آن هم بوسیله «یه لیو» (yeh - liü)، ناسی مانند «سزار» در رم که بعنوان یک لقب افتخاری و اشرافی، همه جانشینان او برگزیدند. بسال ۹۲۴، او همه جنگجویان خود را به مغولستان برد و قرقیزها را به شمال، طرف دره ینه‌سئی راند و به او یغورها پیشنهاد کرد که دوباره زادگاه دیرین خویش را بدست آورند. این پیشنهاد پذیرفته نشد و دیگر هیچ ترکی در مغولستان فرمانروایی نکرد. اسلحه آپائوکی به سوی مشرق، به قلمرو پادشاهی پو - های (Po - hai) یا کره، کشانده شد و در نتیجه این لشکرکشی، جورچت (Jürchet) که مردمی از

۱. Cathay، این نام که مارکوپولو به اروپا شناساند، توسط نویسندگان قرون وسطی به چین اطلاق می‌شد. کنایه مشتق از همان ختاست و هنوز در برخی از بخشهای آسیای مرکزی به چین گفته می‌شود. (از دائرة المعارف انگلیسی)

تونگوزهای (Tungus) منچوری بودند، به تبعیت آپائوکی درآمدند. او سال ۹۲۶، پس از کوششی نافرجام برای فتح هوپی (Hopei)، درگذشت و بیوه او که زنی سهییب بود، در یک قوریلتهای یا اجتماع قبیله‌ای، دو پسر خود را بر پشت اسب نشاند و خطاب به بزرگان قبیله فریاد زد: «دهنه اسب هر کدام را که ارزشمندتر می‌دانید، بگیرید!» بعد، این خانم، در پهلوی پسری که بزرگان برگزیده بودند به فرمانروایی پرداخت و در کارهای دشوار دولت، مرتباً با روح شوهر مرحوم خود مشورت می‌کرد. یه‌لیو ته کوانگ (Te - kuang)، یعنی همین پسر که اینک به فرمانروایی رسیده بود، مساعدت و پشتیبانی کیتان را به یک مدعی، که نام تسین (Tsin) را غصب کرد، وعده داد. این وعده عملی گردید و در برابر آن مساعدت و پشتیبانی، پاداشی خواسته شد. در نتیجه، قسمتی از ایالات هوپی و شانسی (Shansi) با شهر پکن (که آن زمان یین‌شو (Yen - chu) خوانده می‌شد) در اختیار این بربرها که تا اندازه‌ای چینی شده بودند، قرار گرفت؛ و بدین گونه، آنان در جنوب دیوار بزرگ چین مستقر شدند. طایفه کیتان، برای دخالت در جنگهای داخلی و خانگی چین، اکنون جایگاه بهتری داشت. ولی تصرف موقتی کای فنگ (K'ai - feng)، پایتخت امپراتوری، سال ۹۴۷ عکس العمل شدید ملی را برانگیخت، چنان که سال ۹۶۰ سلسله سونگ را روی کار آورد و بر تخت نشاند و این سلسله هم ساخته شده بود برای اینکه تا روزگار مغولان، نقطه تمرکز و خمیرمایه مقاومت چینی در مقابل بربریان باشد.

سلسله سونگ امکان داشت که این کیتانها را بدان سوی دیوار بزرگ چین براند. اما این کار را نکرد زیرا رقیب و مدعی دیگری حضور داشت و تهدید می‌نمود آن هم پادشاهی هسی‌هسیا (Hsi - Hsia) در شنسی (Shensi) و اوردوس بود که آن را تنغوتها سال ۹۹۰ پایه‌گذاری کردند. تنغوتها مردمی از نژاد تبتی بودند که این کیتانها را فرمانروای خود می‌شمردند ولی چینیان را دشمن خود می‌دانستند. (۱۵) شاهان سونگ دیوار بیهوده کوشیدند که پکن را دیگر بار بدست آورند ولی تهدید هسی‌هسیا ایشان را از توجه بدان شهر بازداشت. در آغاز قرن یازدهم کیتانها به حمله پرداختند و به سوی رود زرد پیش رفتند و کای فنگ را محاصره کردند. چینیان با سرسختی مقاومت کردند و سرانجام کیتانها خوشوقت شدند که سال ۱۰۰۴ پیمان صلحی بستند که بموجب آن سرزهای میان دو ایالت تا یک قرن تثبیت شد و خط تقسیم هم از میان ولایات هوپی و شانسی می‌گذشت. کیتانها نه توانایی اشغال سراسر چین را داشتند و نه شاید آرزوی آن را. و تا وقتی که اختیار استپهای شمال را در دست داشتند، به فرمانروایی سلسله سونگ در جنوب راضی بودند. در چین، افراد کیتان هرگز با یکدیگر، همانندی نیافتند؛ (۱۶) توده مردم کیتان به تعقیب زندگی صحراگردی ادامه می‌داد؛ قبیله کیتان هم بعنوان پایه تشکیلات اجتماعی آنان باقی ماند. با دهقانان و صنعتگران بومی هم خیلی کم تماس داشتند و آنان را خوار می‌شمردند. علایق و اشتیاقات آنان به خارج از چین خاص، به ویژه حوضه تاریم و ناحیه آلتایی، بستگی داشت ولی کوششهای آنان برای گسترش در این جهت، به فرمانروایی آنان لطمه زد. سواره نظام ایشان به سوی غرب تا دریاچه ایسیک کول تاخت. ولی از دیوارهای بلاساغون، در دره چو (Chu)، پس رانده شدند، (۱۷) و بکیفر غفلتی که از نگهداری قلمروهای چینی خود کردند، دشمن تازه‌ای آنها را شکست داد و راند، آن هم جورچن (Jürchen) بود که در منچوری اقامت داشت.

این جورچن یا جو - چنها (Ju - chen) (۱۸)، که نیاکان منچوهای امروزی^۱ بشمار می‌روند، مردمی جنگلی بودند که به زبان تونگوزها حرف می‌زدند و در اثر برخورد و تماس با چین نیز بربریت ابتدایی آنان نرمی و تعدیل نیافته بود. یکی از سفیران سلسله سونگ که بسال ۱۱۲۴ میلادی آنان را در اقامتگاهشان، واقع در تپه‌های جنگلی دره اوسوری (Usuri)، شمال شرقی منچوری دیده، سردار وحشی آنان را توصیف کرده که بر تختی از پوست پلنگ تکیه زده و برای چرخیدن دختران رقص که با آینه به روی تماشاچیان اطراف نور می‌اندازند دست می‌زند. (۱۹) سلسله سونگ، که هرگز نتوانست خود را به‌ازدست دادن شهرستانهای شمالی راضی کند، به تعقیب این روش سنتی که فراخواندن یک اردوی بربر برضد اردوی دیگر بود، پرداخت. جوچنها مخالف کیتانها بودند، ولی پیشرفت و پیروزی این تازه‌واردان، از توقعات کسانی که آنها را فراخوانده بودند، فراتر رفت و بیشتر شد. کیتانها مغلوب گردیدند و آخرین پادشاهشان به‌بند اسارت افتاد؛ منچوری و جهول هسته مرکزی حکومت جدید بربری شد و جوچنها نام آن را «کین» (Chin)، یا سلطنت طلایی، (۲۰) گذاشتند که در موقع خود صورت «چین» به‌خویش گرفت. شاهان سونگ که امیدوار بودند سراسر چین را دوباره به‌تصرف خویش درآورند، در حقیقت یک دشمن را با دشمن بدتری عوض کردند. اهالی کین بزودی با متحدان پیشین خود به‌زد و خورد پرداختند و اینها که گستاختر و متجاوزتر از مهاجمان قبلی بودند، به‌سوی جنوب، طرف رود زرد و یانگ تسه تاختند؛ در نتیجه این تاخت و تاز، بسال ۱۱۲۶ کای فنگ سقوط کرد و امپراتور سونگ و وارث او را نیز گرفتار ساختند و به‌منچوری بردند. امپراتور جدید نیز نتوانست نانکن و هانگ‌چو (Hang chow) و نینگ‌پو (Ningpo) را نگاه دارد و همه آنها تا سال ۱۱۳۰ از دست رفتند. اما در ناحیه انبوه و پرجمعیت مصب رود یانگ تسه سواره نظام مهاجمان کین گرفتار شبکه پیچیده کانال و رودها گردید و از هم پاشیده شد و ناچار به‌عقب‌نشینی پرداخت. سونگ شهر هانگ چو را دوباره گرفت و اینجا از آن بعد پایتخت شاهان سونگ شد. سونگ، همچنین، به‌حمله متقابلی پرداخت و با این حمله قطعاتی از زمینهای میان آن دو رودخانه بزرگ را مجدداً به‌دست آورد. بموجب یک پیمان صلح که در سال ۱۱۳۸ بسته شد، کین رسماً و قانوناً صاحب اختیار شهرستانهای هوپی، شانگ تونگ، شانسی، شنسی و هونان شد. فرمانروایان سونگ نه‌تنها نتوانستند پکن و شمال را، که مدت دو قرن در دست بربریان ماند، پس بگیرند، بلکه مجبور شدند بیش از آنچه کیتانها در اوج قدرت خود بدست آورده بودند، به‌کینها بدهند. در نتیجه، چین به‌سه قلمرو پادشاهی تقسیم شد؛ سونگ در جنوب، کین در شمال و هسی‌هسیا در شمال غربی. و سرانجام همه آنها را سیل حمله مغول از میان برد.

کیتان و کین به‌ترتیب سد تمدن چینی را شکسته و در آن راه یافته بودند، ترکان غربی نیز در همان وقت در سدهای تمدن عرب - ایرانی در ماوراءالنهر رخنه کرده بودند. استحکامات شرقی دستگاه خلافت را نخست تازیان و بعد ایرانیانی به‌دست داشتند که در زیر حکومت خاندان سامانی درصدد تجدید عظمت ایران گذشته برآمدند. سامانیان از ۸۷۵ تا ۹۹۹ میلادی در بخارا فرمانروایی کردند و قدرت و قلمرو ایشان از کرانه‌های جنوبی دریای خزر تا کاشغر

۱. منچوها (Manchus) اهالی اصلی منچوری هستند. - م.

گسترش داشت. این فداییان پرشور و حرارت اسلام، کوشش بسیار کردند تا این آیین را میان صحرانگدان آن سوی رود جیحون رواج دهند؛ و در حدود سال ۹۶۰ خاندان سلجوق، از ترکان اوغوز، (۲۱) که چادرهای خود را نزدیک شهر جند، بر کرانه سیردریا (۲۲) می زدند، به دین اسلام در آمدند. این تغییر مذهب به همان اندازه مهم بود که مسیحی شدن فرانکها^۱ در زیر فرمان کلوویس (Clovis)، قریب پنج قرن پیش از آن، اهمیت داشت. سامانیان که به وفاداری سربازان بومی خود اعتماد نداشتند، به پیروی از سرمشق قبلی معتصم خلیفه عباسی، سربازانی را که بردگان ترک بودند، داخل تأسیسات نظامی خویش کردند و این بربریهای توانا و دلیر به آسانی در هوس افتادند که میان کشمکشهای سلسله ای فرمانروایان خود دخالت کنند و قدرت سیاسی به چنگ آورند. بسال ۹۶۲ میلادی، یک فرمانده ترک قلعه غزنه را در افغانستان گرفت و حکومتی مستقل تشکیل داد. این واقعه، تاریخ آسیا را دگرگون ساخت چون محمود غزنوی، سلطان مشهور، در آنجا از ۹۹۸ تا ۱۰۳۰ فرمانروایی کرد. او کشورگشایی بود که مذهب اسلام را بزور اسلحه تا قلب هندوستان برد. حملات او، همچنین، متوجه سروران پیشین او نیز گردید که سامانیان بودند و بسال ۹۹۹ از میان رفتند. سقوط ایشان در حقیقت پیروزی توران بر ایران محسوب می شد و قدرت نظامی ترکی از آن تاریخ به این طرف بر آسیای شرقی مسلمان تسلط یافت. (۲۳).

غزنویان در حمله خود به سامانیان از مردم دیگری هم کمک گرفتند که آنان نیز ترک بودند. این مردم را محققان جدید قراخانیان لقب داده اند چون قدیمیترین سردارشان، ساتوک (Satuk) در زیر نام یا لقب بغرا قراخان حکومت می کرد. اینها هم مانند سلجوقیان، احتمال دارد که از اعقاب اوغوز بودند. اما تفصیل پادشاهان و کشورگشاییها و مسلمان شدن ایشان بسیار کم و نامعلوم است. مخصوصاً قابل تأسف است که در این باره اطلاعات زیاد نداریم زیرا قراخانیان برای همیشه چهره آسیای مرکزی را دگرگون ساختند. پیش از روی کار آمدن ایشان، این ناحیه، ایرانی و دارای مذاهب مختلف بود؛ پس از تسلط قراخانیان، تبدیل به ناحیه ای ترکی و مسلمان شد و نام ترکستان که بدان اطلاق گردیده، شاید بی تناسب نباشد. (۲۴) اینان نخست در نیمه سده دهم میلادی در آن قسمتها پدیدار شدند؛ ساتوک بسال ۹۵۵ درگذشت و مردمی ترک، با دویست هزار خیمه، که بسال ۹۶۰ دین اسلام را پذیرفتند، «شاید» همین قراخانیان بوده باشند. (۲۵) با اینکه بازارهای واحه ای حوضه رود تاریم را در دست داشتند، مع ذلک به سرزمین آباد و متمدن ماوراءالنهر نیز چشم دوخته بودند. ماوراءالنهر در زیر فرمان سامانیان اداره می شد و نارضایی رعایای ایشان مورد بهره برداری زیرکانه آن بربریان نیرومند قرار گرفت. بغراخان هارون، نوه ساتوک، بسال ۹۹۲ از رود جیحون گذشت و بخارا را گرفت ولی اضمحلال نهایی و قطعی سامانیان باید با اتحاد قراخانیان و غزنویان صورت گرفته باشد. قلمرو سامانیان که فتح شده بود، میان آنان تقسیم گردید و رود جیحون نیز مرز آن معین شد. خراسان به سلطان محمود رسید و ماوراءالنهر با شهرهای ثروتمند بخارا و

۱. Franks. این نام به اتحادیه ای از قبایل آلمانی قرن سوم میلادی داده شده است که زیر فرمان پادشاه خود کلوویس، به فتوحاتی نائل شدند و منجمله مرکز کشور گیل (فرانسه) را تصرف کردند.
(به اختصار از دائرة المعارف انگلیسی)

سمرقند به قراخانیان تعلق یافت. مثل همه متحدان، خیلی زود میانه آنان بهم خورد و با یکدیگر به زد و خورد پرداختند ولی کوشش قراخانیان برای ضمیمه کردن خراسان به متصرفات خود بی نتیجه ماند و در جنگی که سال ۱۰۰۸ نزدیک بلخ درگرفت، سلطان محمود با فیلهای هندی خود دشمنان خویش را وحشت زده ساخت. کشورگشای غزنوی این پیروزی را پیگیری کرد تا سال ۱۰۱۷ که خوارزم را اشغال نمود. خوارزم سرزمینی حاصلخیز بود پر از باغهای میوه و کشتزارهای پنبه که تا جنوب دریای آرال دامنه داشت. (۲۶)

درگذشت سلطان محمود بسال ۱۰۳۰ ظهور سلجوقیان را در پی داشت که ظرف چند سال تحت رهبری فرمانروایی مانند طغرل بگ، الپ ارسلان و ملکشاه بزرگترین امپراتوری ترکی را برپا ساختند که از سده ششم به این سو همانندش دیده نشده بود. سلجوقیان در سال ۱۰۴۰ با شکستی که در دندانتقان، نزدیک مرو، به مسعود، پسر سلطان محمود، دادند خراسان و خوارزم را به دست آوردند. طغرل بسال ۱۰۵۵ برای کمک به خلیفه عباسی، به بغداد خوانده شد و لقب «سلطان الشرق و الغرب» گرفت؛ جانشین او، الپ ارسلان بسال ۱۰۷۱ لشکر بیزانس (روم شرقی) را در منزیکرت (Manzikert) واقع در ارمنستان شکست داد و راه نفوذ ترکان را در آسیای صغیر گشود. امپراتوری سلجوقیان در دوره فرمانروایی ملکشاه (از ۱۰۷۲ تا ۱۰۹۲) تقریباً سراسر آسیای مسلمان را فراگرفت. غزنویان مقداری از قلمرو سلطنت خود را، بیشتر در هندوستان، نگاه داشتند ولی قراخانیان بصورت اسراء تابعه سلجوقیان درآمدند. حکومت ایشان به دو نیمه خاوری و باختری تقسیم شده و هر دو نیمه را نیز کینه ها و کشمکشهای خانوادگی آشفته ساخته بود. چنان که وقتی ملکشاه از جیحون گذشت و بخارا و سمرقند را گرفت، آنان چاره ای نداشتند جز اینکه تسلیم شوند و به اطاعت سلطان فاتح درآیند. تا سال ۱۰۹۲ قدرت سلجوقیان از دریای مدیترانه تا کاشغر گسترش یافت. ولی پس از درگذشت ملکشاه این امپراتوری درهم شکسته شد. استانها تیول اعضاء این خاندان فرمانروا گردید و سلطان سلجوقی به اتحادیه بزرگی از این حکومتها فرمان می راند. سلطان سنجر، آخرین سلجوق بزرگ، در یک دوره دراز چهل ساله فرمانروایی (۱۱۱۷ تا ۱۱۵۷) تنها بر ایران خاوری مستقیماً فرمانروایی می کرد ولی در ضمن مسؤول دفاع و نگهداری از ماوراءالنهر نیز بود که قراخانیان هنوز، بعنوان دست نشاندهگان وی، در آنجا حکومت می کردند، اگر چه ضعیف بودند. اما او این وظیفه، یعنی نگهداری ماوراءالنهر، را نتوانست بخوبی انجام دهد و آن سرزمین در دوره فرمانروایی وی به چنگ قراختای افتاد که مردمی بی دین محسوب می شدند و این نخستین بار بود که یک سرزمین مسلمان به دست مردمی کافر می افتاد.

این کیتان یا ختاییها، در روزگاری که بر شمال چین تسلط داشتند، شاید بر اثر علایق تجارتي، به سوی غرب، طرف حوضه رود تاریم با بازارهای واحه ای حواشی آن، کشانده شدند. وقتی جوچن آنان را در پکن جابجا کرد، بیشتر تهو و دلیری فرمانروایان ایشان در همین جهت به کار افتاد لذا بسال ۱۱۲۸ در کاشغر وارد شدند. یک گروه از این پناهندگان تحت رهبری یه لیو تاشه (Ta - sheh) در ایمیل (Imil) واقع در مشرق دریای بالکاش سکونت گزیدند. امیر محلی قراخانی که در بلاساغون حکومت می کرد، آنان را فراخواند تا در جنگ با کارلوکها کمکش کنند. و به طرز زننده ای، کمک کنندگان بر کسی که کمک خواسته بود، تسلط یافتند. یه لیو تاشه لقب غرور آمیز گورخان، یا «خداوند جهان» را بر خود نهاد. (۲۷) و در ترکستان-

شرقی سلطنت قراختایی یا ختاییان سیاه را بنیاد گذاشت. (۲۸) قلب قدرت او در کاشغروایسیک-کول^۱ قرار داشت. فرمانروایی او عبارت از استبداد مطلق متمرکزی بود که بی شک از تشکیلات اداری چینی تقلید شده بود. هیچ تیول یا تیولداری، آن دولت را تجزیه نمی کرد و قدرت آن را متلاشی نمی ساخت و نفوذ چینی در آنان بوسیله این حقیقت تأیید می شود که تمام شاهزادگان این سلسله را ما به نامهای چینی ایشان می شناسیم. (۲۹) گورخان آیین بودایی را به کار می بست و رواج می داد، (۳۰) مسیحیت را نیز به شکل نسطوری آن، تحمل می کرد، و شاید در نهان رسوم اجدادی شمنیزم^۲ را هم به جای می آورد. او پس از اینکه قراخانیان را تابع خود ساخت به ماوراءالنهر هجوم برد و شاهزادگان وحشت زده ماوراءالنهر از فرمانروای خود، سلطان سنجر سلجوقی، یاری خواستند. اما سلطان سنجر در جنگی که کرد، در سپتامبر ۱۱۴۱ در دشت قطوان شکستی قطعی خورد؛ در نتیجه این شکست، بخارا و سمرقند به دست فاتحان افتاد؛ خوارزم هم مجبور به تسلیم شد و رود جیحون مرز غربی قلمرو قراختایی گردید. با این وصف، پیشرفت اسلام در آسیای مرکزی متوقف ماند؛ قدرت ترکی لطمه ای سخت خورد. سرزمین اسلامی را کافران اشغال و آلوده کردند و معبد های بودایی و کلیساهای نسطوری جای مساجد را گرفتند. اخبار این آسیب سنگین که به مسلمانان رسیده بود در غرب پیچید و به دنیای مسیحیت لاتین رسید که قشونهای صلیبیون آن سال ۱۱۴۴ نزدیک بود از قلعه ادسا (Edessa)^۳ رانده شوند؛ شکست مسلمانان مایه امیدواری شد که اتحادیه ای بر ضد مسلمانان در آسیا ظهور کند، و این گورخان که کیش بودایی داشت زیرکانه به صورت پرستر جان (Prester john)، ژان کشیش، درآید که مردی افسانه ای است، یک مسیحی ثروتمند و مقتدر است که هم پیشوای روحانی است هم پادشاه و تا دجله پیش رفته به قصد اینکه نیروی انبوهی به کمک فرنگیان اورشلیم برساند. (۳۱)

امیدواری آن مسیحیان به ناامیدی مبدل شد زیرا ادسا سقوط کرد و قلمرو لاتین درلوانت منحصر به یک قطعه باریک از کرانه شام گردید. ولی مسلمانان برای از دست دادن ماوراءالنهر ماتمزه بودند؛ قانون مقدس سفارش می کرد که باید با کافران جهاد کنند و سرزمین اسلام را از نو بدست آورند. چند سال گذشت و قهرمانی در این آیین دیده نشد، ولی از نیمه سده دوازدهم میلادی، پارسیان می توانستند چنین انتقام گیرنده ای را در وجود خوارزمشاهیان بیابند که اندکی پیش از آغاز کشورگشاییهای مغول، امپراتوری کوتاه مدتی در آسیای غربی برپا ساختند. قیام این شاهان تدریجی بود و از فرمانداری به پادشاهی رسیدند. مؤسس این خاندان، یکی از خدمتگزاران سلجوقیان بود؛ اینها که در یک ایالت حاصلخیز و ثروتمند حکم نایب السلطنه را داشتند، از سپاهیان و سرداران برای خود ملتزمان و پیروانی ترتیب دادند و اتساز، نخستین فرد خوارزمشاهیان، مورد توجه واقع شد و شهرتی بهمرساند و سرانجام خود را بتناسب قیام و سقوط

۱. Issik-kul) دریاچه ای در شمال شرقی قرقیزستان، در آسپای مرکزی است که ۱۸۵ کیلومتر طول و ۶۰ کیلومتر عرض دارد. (خلاصه از دائرة المعارف فارسی)

۲. Shamanism نامی است که به مذهب نژادهای محلی شمال آسیای مرکزی داده شده است. این مذهب اساساً عبارت است از عقیده به ارواح خیر و شر که در نتیجه ادراک جادوگر که شمن خوانده می شود، می توانند به آدمی سود یا زیان برسانند. (از دائرة المعارف انگلیسی)

۳. شهری در مغرب مقدونیه، یونان، که پایتخت مملکت قدیم مقدونیه بود. -۴-

ولینعمت خود، سلطان سنجر، گاهی وابسته بدو و گاهی آزاد و مستقل اعلام می کرد. اتسز بسال ۱۱۵۶ درگذشت، سلطان سنجر نیز در سال بعد از جهان رفت. جانشین اتسز، ارسلان، (۱۱۵۶ تا ۱۱۷۲) به فکر افتاد تا خلائی را که با مرگ آخرین سلجوق بزرگ به وجود آمده بود پر کند. لقب «شاه» که این فرمانروایان برگزیدند یا به ارث بردند و نگاه داشتند، می رساند که آنان مدعی سلطنت بر زمینهای ایران باستان هستند. ولی آنان عملاً دست نشاندهان قراختاییان بشمار می رفتند و شرط دوراندیشی این بود که از فرمانبرداری آن کافران سرنیچند چون از طرفی مورد تهدید کارلوکها قرار داشتند؛ کارلوکها قبیله ای از صحرانوردان ترکی بودند که در استپهای شمال دریای خزر گردش می کردند. از طرف دیگر غوریان تهدیدشان می کردند که از استحکامات کوهستانی خود در افغانستان، بر دره سند و ایران خاوری فرمانروایی می نمودند. مع ذلک با سیاست زیرکانه و جنگهای پیروزمندانه، خود را از صورت حکام کوچک بیرون آوردند و سرداران بلندپایه ای شدند. سلطان تکش خوارزمشاه (۱۲۰۰ - ۱۱۷۲) پایه تسلط خود را بر خراسان استوار ساخت و با قراختای گاهی می جنگید و گاهی سرتسلیم فرود می آورد. او بسال ۱۱۹۴ آخرین سلجوق را در ری شکست داد و کشت، و بالا گرفتن قدرت خوارزمشاهیان در ایران باختری، خلیفه عباسی، الناصرالدین الله، را به وحشت انداخت. این خلیفه، که یک دوره دراز، بیش از چهل سال (از ۱۱۸۰ تا ۱۲۲۳) خلافت کرد می کوشید تا فرمانروایی غیر-روحانی عباسیان را نیز در عراق و خوزستان مجدداً به دست آورد. از این رو به سلطان تکش فرمان داد که از سلطنت کناره گیرد. تکش نیز در پاسخ گفت که خلیفه باید خوزستان را به وی واگذار کند و خود تنها به تسلط روحانی و مذهبی بر است مسلمان قانع باشد. دعوای ایشان هنوز به نتیجه ای نرسیده بود که سلطان تکش بسال ۱۲۰۰ درگذشت و قلمرو سلطنت و همچنین آرزوهای خود را برای پسر خود، محمد، گذارد که او هم ناچار بود ظرف بیست سال، بیش از اکثر امیران همپایه خویش، حتی در تاریخ آسیا، واژگون بختی افسانه آمیزتری را تحمل کند. سلطان محمد خوارزمشاه، نخستین گوششهای خود را به کار برد تا بر قدرت غوریان، که در میان خوارزمشاهیان و فتح ایران و عراق حائل شده بودند، غلبه کند. او با کمک ولینعمت خود، گورخان، بسال ۱۲۰۴ لشکر غوریان را در نزدیک بلخ تار و مار کرد؛ تصرف هرات بسال ۱۲۰۶ او را قادر ساخت که در تپه های افغانستان تا خود شهر غور پیش تازد؛ در نتیجه این لشکرکشی آنچه را که غوریان در هندوستان داشتند بتصرف درآورد و به پسر خود جلال الدین خوارزمشاه، سپرد تا بعنوان نایب السلطنه امور آن حدود را اداره کند. پس از سقوط غزنه، پایتخت قدیمی سلطان محمود نیز، آخرین پادشاه غوری بسال ۱۲۱۵ از سلطنت معزول شد. سلطان محمد خوارزمشاه که اینک برای درافتادن با سروران قراختایی خویش باندازه کافی توانایی یافته بود، برخی از امیران محلی را بیاری خود فراخواند تا سرزمینهای از دست رفته ماوراءالنهر را بار دیگر برای اسلام به دست آورد. ولی پیشرفت وی آنقدر که مرهون ظهور قدرت مغول در مرزهای شرقی قلمرو گورخان بود، به دلیری خود او بستگی نداشت. چنگیزخان تازه ترکان نایمن (Naiman) را مقهور و مطیع ساخته بود که کوچلک خان، سردسته ایشان به غرب، به سوی قلمرو سلطنتی قراختایی گریخت و در آنجا آشکارا نقشه کشید که مقام گورخان را غصب کند. شخص اخیر، یعنی گورخان در وضعی نبود که بتواند از ماوراءالنهر، که خوارزمیان بر آن تسلط یافته بودند، دفاع کند؛ ولی مسلمانان محلی، فرمانروایی همکیشان خود را ستمگرانه تر

از حکومت آن کافران یافتند؛ از این رو، سال ۱۲۱۲ سمرقند برضد خوارزمشاه سر به‌طغیان برافراشت و با یک غارت سه روزه و یک قتل عام، بیرحمانه بدان کیفر داده شد. کوچلک که اکنون معنأ صاحب قلمرو قراختای بود، حمله بر مرزهای سلطان محمد خوارزمشاه را آغاز کرد. عملیات برضد ترکان قبیچاق نیز ضروری بود و در تابستان سال ۱۲۱۶ سلطان محمد، خویش را سرگرم زدو خوردی کوتاه با مغولانی یافت که مرکیت‌های (Merkits) شکست خورده سرزمین قبیچاق را تعقیب می‌کردند. نتیجه این زد و خورد، غیر قطعی بود و مغولانی که زیر فرمان جوجی، پسر چنگیز، می‌جنگیدند اعتراف کردند که با مسلمانان دعوایی ندارند، و در زیر پرده تیرگی شب به‌عقب نشینی پرداختند. برای یکی دو سال کوتاه، سلطان محمد در آسیای غربی بدون رقیب فرمانروایی کرد. استانداران و اتابگهایی که باقیمانده‌گان امپراتوری از دست رفته سلجوقیان بودند به اطاعت وی درآمدند؛ ایران به سرداران او تسلیم شد و حتی در عمان دور به نام وی خطبه سلطنت خواندند. فقط خلیفه به تقاضای این کشورگشای پاسخ مساعد نداد. تقاضاهای سلطان محمد، تکرار همان درخواستهای پدرش، سلطان تکش، بود. بدین معنی که خلیفه عباسی، الناصر لدین الله، باید به نفع شاه از قدرت غیر روحانی و دنیوی خود دست بردارد و مقامی همانند مقام پیشینیان خویش داشته باشد که در دوره سلاطین آل بویه و سلجوقیان داشتند. سلطان محمد تصمیم گرفت که در این زمینه اقدامات مؤثری بکند، و بموجب اسنادی که سال ۱۲۱۵ در غزنه پیدا شد، خلیفه را متهم ساخت که غوریان را برضد وی تحریک کرده است، و از روحانیون و مشاوران مذهبی خویش فتوی خواست که آیا امیری که آنگونه دلیرانه برای دین مقدس اسلام جنگیده حق دارد که «امام» یا پیشوایی چنین بی‌ارزش را خلع کند یا نه؟ آنان نیز خاضعانه پاسخ مثبت دادند و شاه فوری خلیفه عباسی را مخلوع اعلام کرد و یک علوی را بعنوان «امیر المؤمنین»^۱، خلیفه خواند و لشکریان خویش را به سوی بغداد گسیل داشت. ولی پیشرفت وی در زمستان ۱۲۱۸-۱۲۱۷ بر اثر طوفان و برف سنگین متوقف گردید؛ یک لشکر او را قبایلی در تپه‌های کردستان پراکنده ساختند؛ و جنگ او، پس از یک عقب‌نشینی و هن‌آور به فصل بعد موکول شد. تا فصل بعد نیز سلطان محمد خوارزمشاه به کلی گرفتار چنگیز مهیب گردیده و سلطنتش در شرف اضمحلال بود. بدینگونه، بغداد نجات یافت و ناصر تخت خود و اطاعت جهان مسلمان را برای خویش نگاه داشت. و وجود دستگاه خلافت تا چهل سال دیگر ادامه یافت.

در این چهار قرن، از زمان سقوط نخستین امپراتوری ترکی، چهره آسیا دگرگون گردیده و شاید در موازنه، ناحیه و نیروی تمدن فرسوده شده بود. شاخه‌های گوناگون نژاد ترک در آسیای باختری گسترش یافته بود آن هم به خرج توده‌های ایرانی که زبان و فرهنگشان از ناحیه‌ای که اینک ترکستان نامیده می‌شد، سوگردیده بود. دو دولت متمدن (دولت تانگ در چین و سلطنت سامانیان در ماوراءالنهر) تجزیه شد و سقوط کرد و موجهای پیاپی بربریان در این شکاف فرو ریخت. با اینهمه، فرهنگ عالی چین و ایران برای این پسران استپها چنان فریبا و گیرا به نظر می‌رسید که ادامه حیات آن تأمین شده بود. ترکان، از سوی مشرق، تا آلتایی و کاشغر دین اسلام را پذیرفتند و تا درجه محدودی هنرها و علوم ایرانیان و تازیان را آموختند. درعین

۱. نام این سید، که سلطان محمد، بعنوان خلیفه باوی بیعت کرد، سید علاء‌الملک بن زیدی بود. م.

حال اهل ختای و کین به سرعت طرز لباس پوشیدن و آداب و رسوم و رفتار مأموران چینی «سلطنت میانه»^۱ را تقلید کردند. ولی آن مهاجمات متعدد، اگر چه تمدن را بکلی نابود نساخت، ولی بدان آسیب رساند. تأثیر توده‌ای چوپان و صحراگرد بر روی جامعه‌ای که در یک جاسکونت داشت و مورد تحقیر چنان توده‌ای واقع می‌شد، معمولاً نامساعد بود و ترکیب سازمان سیاسی آن جامعه را بهم می‌زد. از این رو، جولان پیروزمندان مغولان شاید تا اندازه‌ای مربوط به این حقیقت باشد که در ناحیه پهنای میان دریای زرد و دشتهای روسیه، ابداً یک دولت نیرومند و متمرکز و متمدن وجود نداشت که بتواند در برابر پیشرفت آنان ایستادگی کند.

۱. چنان که در صفحات قبل گفته شد، چین در این زمان تجزیه گردیده و به سه قلمرو پادشاهی تقسیم شده بود: سلسله سونگ در جنوب، کین در شمال و هسی هسیا در شمال غربی فرمانروایی می‌کرد. منظور از «سلطنت میانه» پادشاهی چینیان یا پادشاهی سلسله سونگ است که تقریباً در میان سلطنت کین و هسی هسیا قرار گرفته بود.

چنگیز خان

مغولستان، که بعنوان کشور چنگیزخان، شهرتی جاویدان به دست آورد، از زمان اخراج اویغورها در قرن هشتم میلادی، دارای مردمی شد که همه قبایلی بودند که زبان مغولی و رسم و رفتار ابتدایی داشتند. زندگی شکارچیان و دامپروران را پیروی می کردند؛ در حقیقت چاره دیگری نیز نداشتند زیرا سرزمین ایشان برای کشاورزی یا معدنکاوی مناسب نیست، یا بهتر است بگوییم مناسب نبود. آب و هوای این جلگه بلند، غیر قابل تحمل و قاره‌ای است، و در یک سال دو فصلی، فقط سه ماه آن را به راستی می توان تابستان خواند. از ماه ژوئن تا اوت این استپ مانند فرش سبزی است که سراسرش را سبزه و گل پوشانده و بارانهای سنگین نیز رشد آنها را سریع می سازد؛ در سپتامبر سرما دیگر سخت شده، در اکتبر طوفان و برف زمین را فرامی گیرد، در ماه نوامبر راه‌های آبی همه یخ بسته و تا ماه مه سال آینده، پی در پی برف می بارد و باد شدتی می وزد که تقریباً یک سوار را از روی زمین اسب خود بلند می کند. زمین بلند و هوای رقیق گاهی خستگی و سرگیجه می آورد و کمبود اکسیژن، اغلب، صحراگردان را ناچار می سازد که از کوشش برای روشن کردن آتش دست بردارند. یکنواختی این استپ مشهور است؛ تا چشم کار می کند، صحرای صاف و هموار می بینید که در برخی از جاها دره‌های تنگ، یا تپه‌های سنگی، یکنواختی آن را درهم شکسته است. در این صحرا هیچ درختی نیز دیده نمی شود، اما در آن سوی استپ، زمین بلند می شود و به سلسله‌های مرتفع می رسد؛ درختان کاج و سیاه کاج در دامنه کوه جلوه می کنند، سرو آزاد در گودیهای دره شاخه‌های خود را می گسترد و در سطحی پایین‌تر درختان بید و سپیدار برکنار مسیر رودخانه‌ها می رویند. (۱)

مدتها پیش از آنکه نام مغول برای نخستین بار در سالنامه‌های چینی نمودار گردد، ساکنان بومی این سرزمین طاقفرسا از آنجا رفته و تغییر مکان داده بوده‌اند. (۲) مغولهای حقیقی بدون شک از تایگا (Taiga)، یا جنگل سیبری می آمدند که جایگاه حیوانات خزپوشی مانند خرس و کفتار و روباه و سنجاب بود چون افسانه‌هایی که مربوط به نژاد مغولهاست و در «تاریخ سری» مشهور (۳) تجسم یافته و در عصر امپراتوری کشورگشایی تنظیم شده، نسل مغولها را چنین تشخیص می دهد که در سرچشمه رود اونون (Onon)، در پای کوه مقدس بورقان قلدون (Burkan - Kaldun) - اقامتگاه خدای آسمان، کوکو تنگری (Kökö - Tengri) - یک گرگ نر و یک گوزن ساده همدیگر را دیدند و پسندیدند و همخواه شدند و اجتماع این دو حیوان مایه پیدایش

مغول گردید. نخستین نیای «آدمیزاد» مغولان، دویون خردمند^۱ نام داشت و با الن کوآ (Alan Ko'a) زناشویی کرد که زنی از قبیله جنگل نشینان کرانه های غربی دریاچه بایکال بود. دویون از این زن دارای دو پسر شد. ولی پس از درگذشت شوهر، زن بیوه او سه پسر دیگر زایید و بطوری که خود برای پسران بزرگتر تعریف می کرد، این سه پسر را در نتیجه آبستنی معجزآسا از تنگری خدای آسمان، بدست آورده بود. بدینگونه که آن خدا در شبی مهتابی داخل خیمه او شد، شکمش را نوازش کرد و شعاعی از روشنایی در رحمش راه یافت. شاعران و خنیاگران مغول این آبستنی غیر معمولی مقدس را می ستایند و جشن می گیرند چون ممکن است گفته شود که این امر رابطه صمیمانه ای برقرار کرده است میان خداوند و بندگان او که بعدها کشورگشاییهای آنان به امر و به افتخار خدای لایزال انجام یافته است. این سرگذشت ملی، وقتی از افسانه به سوی تاریخ پیش می رود امور مغولان را با دردسرها و هرج و مرجهایی مربوط می سازد که پس از سقوط سلسله تانگ و ظهور کین و جوچن پیش آمد. یک سردار مغول درگذشت و از خود زنی بیوه با هفت پسر برجای گذاشت. نومولون (Nomolun)، این زن بیوه و قدیمترین بیوه سرزنده و شیردل که گاهگاهی بر مغولان فرمان می راند. یک «توک» (Tuk) قبیله ای داشت، توک عبارت از پرچی بود که دم گاو نر تبتی آن را زینت داده بود. او در زیر این پرچم با قبیله جلایر (Jalair) سی جنگید زیرا این قبیله به دست جوچن از دره کرولن (Kerulen) رانده شده و به قبیله مغول تجاوز کرده بود. در این جنگ آن زن و شش پسرش به هلاکت رسیدند. هفتمین پسر که ناچین (Nachin) نام داشت زنده ماند با برادرزاده ای موسوم به کایدو (Kaidu) که آن زمان بچه بود و در زیر توده ای از هیزم پنهان ماند تا دشمن از آنجا گذشت. وقتی کایدو به سن بلوغ رسید، عموی او از روی وفاداری، او را سردار قبیله شناخت؛ کایدو بعنوان یک جنگجو، شهرتی پیدا کرد و ملازمان و پیروانی بهمرساند و نخستین مغولی بود که در حدود سال ۱۱۵۰ چینیها به او لقب «خان» دادند. نوۀ او، کابول (Kabul) را دولت کین به پکن فراخواند چون او را متحدی ارزشمند برضد جوچن تشخیص می داد؛ از این رو به وی هدیه های فراوان داد و او را «پادشاه مغولان» شناخت. پس از کابول، امباکای (Ambakay) به جایش نشست که نوۀ دیگر کایدو بود و در دوره او مغولان برای نخستین بار با تاتارها درافتادند که با مغولان ریشه خویشاوندی داشتند و مقدر بود که نامشان همیشه با نام مغول پیوسته و آمیخته باشد.

نام تاتار نخست در کتیبه اورخون مربوط بسال ۷۳۱ میلادی، یافت شد. (ع) تاتارها به نظر می رسد که مردمی مغولی زبان بودند و در نزدیکی دریاچه بویور (Buyur) یا بویرنور (Buir - Nor) که رود خالکا (Khalka) در آن می ریزد، و دریاچه کلون (Colun) یا کولون (Culun) که آب از کرولن می گیرد، زندگی می کردند. زمین اطراف این دو دریاچه، در جایی که باتلاقی نیست، نیمه بیابان است، ولی شخص هرچه بسوی مشرق، طرف دامنه کوههای خنگان می رود، سبزه بیشتر می شود. در پی سبزه های بلند بیشه های درختان نارون و غان است و قله هایی که بیش از شش هزار پا بلندی دارند از جنگلهای سیاه کاج پوشیده شده اند. از کاسیاییهای دیرین نخستین تاتارها اطلاعاتی در دست نیست ولی در سده یازدهم میلادی

آنها از همدستان کین برضد جوچن بودند و حکومت پکن از اینکه آنان را گرفتار در جنگ با مغولان یافت، نگران و ناراضی شد. فرصتی به دست آمد تا به قوم اخیر درس سختی بدهد. امباکای، شاید صمیمانه، در صدد صلح با تاتارها برآمد. سازش دو ملت هم قرار شد که با یک پیوند زناشویی مستحکم گردد؛ ولی هنگاسی که خان مغول دختر خود را به سوی اردوی تاتار همراهی می کرد، در دام گروهی از تاتارها که از خاندان دیگری بودند و در راهش کمین کرده بودند، افتاد. او را اسیر کردند و در اختیار مأموران کین گذاشتند. آنها هم او را بر روی یک خر چوبی به میخ کشیدند و بطرزی وحشتناک کشتند. ملت او سوگند یاد کرد که انتقام وی را بگیرد ولی این انتقام گرفته نشد تا حدود پنجاه سال بعد که لشکریان جنگیزخان وارد پکن گردیدند. کوتولا (Kutula)، پسر دیگر کابول به جانشینی امباکای برگزیده شد. «تاریخ سری» او را مانند هرکول مغول معرفی می کند با دستهایی نیرومند مانند پنجه های خرس، و صدایی که مانند رعد در شکافهای کوه می پیچید. همین تاریخ نقل می کند که او می توانست در یک نشست گوسفند کاسلی را ببلعد و در یک جرعه قدح بزرگی از دوغ را بنوشد. او با تاتارها به زور بازو می جنگید و آنقدر که نیرومندی به کار می برد پیروزمندی نصیبش نمی شد؛ یکبار، هنگام فرار از دست یک فوج دشمن در باتلاقی فرورفت و زیر علفهای هرزه پنهان شد بطوری که تنها اسب او پیدا بود. تعقیب کنندگان که در باتلاق مردی نمی دیدند و فقط اسبی می دیدند، با تحقیر و تمسخر فریاد زدند، «یک مغول بدون اسب خود چه کاری از دستش ساخته است؟» و از آنجا دور شدند، کوتولا از باتلاق سربرآورد و یال اسب خود را هم گرفت و او را از باتلاق بیرون کشید. برادرزاده او، یسوگای (Yesugei) یک سردار تاتار را که تموجین نام داشت، اسیر کرد. این، یک واقعه جزئی به شمار می رفت که قابل ذکر نبود ولی از آن جهت اهمیت پیدا کرد که اسیرکننده او بنابه رسم مغول، نام اسیر را به روی پسر خود که تازه به دنیا آمده بود گذاشت و این نوزاد مقدر بود که زیر عنوان جنگیزخان بهتر شناخته شود. جنگ تاتار جریان افتضاح آمیز خود را طی کرد. کین کمک خود را به متحدان یا تابعان خویش رساند؛ اتحادیه قبیله ای مغول درهم شکست؛ کوتولا شکست خورده از دنیا رفت و ملت او چنان خرد شده و روحیه خود را باخته بود که دیگر هیچ خانی برگزیده نشد تا جانشین وی گردد.

یسوگای که در آن روزگار تاریک تاریخ مغول قرعه فال به نام وی زده شده بود، رتبه اش هرگز از ریاست یک خاندان کوچک فرعی بالاتر نرفت، ولی دوستی به دست آورد که در سالهای بعد متحدی گرانبها برای خانواده او می شد. او که همسر تازه عروس یک سردار مرکیت را ربوده و با وی ازدواج کرده بود، (ه) به پیروی از رسم همزادان خود که با افراد خارج از قبیله وصلت می نمودند، از اونگیرات (Onggirat) یا کونکیتات (Konkitat) که مردی صحراگرد بودند و در کرانه های دریاچه بویور رفت و آمد می کردند، دختری برای پسر خود، تموجین، گرفت. یسوگای اگر چه تعداد پیروانش اندک بودند؛ با اندازه کافی نیرومندی داشت که وقتی طغرل، رئیس کرائیتها (Kerats) از او کمک خواست، وی را یاری دهد. (۶) برخورد و همدستی این دوسر در جنگل سیاه، بر کرانه رود تولا، را می توان نخستین اتحادی شمرد که خانواده جنگیزخان با ترکان استپهای اروپا - آسیایی کردند. طغرل به یسوگای اظهار داشت: «به پاس خدمتی که تو به من کردی، زمین و آسمان گواه باشد که حق شناسی من

عملاً به فرزندان تو و فرزندان فرزندان تو ثابت خواهد شد.» نخستین فرزند یسوگای شاید بسال ۱۱۶۷ (۷) که سال خوک بود، در ساحل رود اونون به دنیا آمد و چون همیشه پیشگوییهایی درباره تولد قهرمانان می‌شود، روایت می‌کنند که نوزاد وقتی به جهان آمد، در کف دست راست خود لخته‌ای خون داشت که بانداژه استخوان قوزک پای بود. یسوگای سه پسر دیگر و یک دختر از همسر خود هوئلون (Ho'elun) و دو پسر هم از زن غیر رسمی خود، آورد.

مغولان عادت داشتند که برای پسران خود، خارج از قبیله خویش، زن می‌گرفتند و مراسم نامزدی نیز معمولاً در خردسالی ترتیب داده می‌شد. تموجین نه ساله بود (۸) که پدرش تصمیم گرفت وسیله وصلت او را با اونگیریات که از خاندان زنش بشمار می‌رفت و زیبایی زنان آن خاندان مشهور بود، فراهم آورد. رئیس خاندان اونگیریات، دختر خود، بورته (Borte) را به وی پیشنهاد کرد که ده سال داشت و مقدر بود که مادر امپراتوران گردد. در طی دوره نامزدی، پسر در اردوی پدرزن آینده خود ماند و یسوگای، پس از آنکه پسر خود را تحت مراقبت و حمایت اونگیریات قرار داد، به خانه خود رهسپار شد. در راه بازگشت با گروهی از تاتارها روبرو شد که همینکه وی را دیدند، دشمن دیرین خود را شناختند. یسوگای که، برعکس، آنان را نمی‌شناخت، از آنان یک نوشیدنی خواست و تاتارهای کینه‌جو نیز نوشابه را با زهری که باهستگی کارگر می‌شد مخلوط کردند. سه روز بعد، او به «یورت» یا تیول خود رسید در حالی که بیمار بود و هنگامی که دیگر خیلی دیر شده بود پی برد که چه اتفاقی برایش افتاده است. لذا از دوستی خواهش کرد که به اونگیریات برود و تموجین را بیاورد. او پس از این درخواست، از جهان رخت بر بست.

تموجین پیش مردم خود برگشت، ولی مغولهای خودسر زیربار ریاست یک بچه نرفتند و خاندان تایچیوت (Taichi'ut) هم که مدعی اشغال این پست خالی بود، سر به طغیان برافراشت. زن بیوه یسوگای، دلیرانه کوشید تا آن طغیان را ریشه کن کند و وفاداری مغول را نسبت به پسر خود جلب نماید ولی زنان بیوه امباکای دست رد بر سینه وی گذاشتند و از یک اجتماع که برای مراسم قربانی تشکیل یافته بود و گوشتهای مقدس نثار نیاکان می‌شد، او را بیرون کردند و با هفت بچه‌اش به سرزمینی راندند که سرگردان شدند و تموجین که نمی‌توانست از حمایت هیچ قبیله‌ای برخوردار گردد بیگمان به هلاک می‌رسید. این گروه کوچک ماهها و سالها در ناحیه سخت و طاقتفرسای اوتون علیا، با چیدن توت و سیب جنگلی از بیشه‌ها و گرفتن ماهی از نهرها هرطور که بود خود را زنده نگاه داشتند. در این مکتب سخت و بیرحم تموجین رشد کرد و به مردانگی رسید. او با جاسوکا (Jamuka)، پسری همسال خود دوست شد که از خاندان دیگری بود و می‌رفت که در پیشرفتهای نخستین، با تموجین همگامی کند. فرزندان هلون، که دچار تنگناهای سخت شده بودند، با هم زدوخوردهای شدید می‌کردند. در یکی از این دعواها چنگیز برادر ناتنی خود، بکتر (Bekter) را هدف تیر قرار داد و کشت چون متهم بود به اینکه کاکلی و پرندگان کوچک دیگری را که گرفته بودند تا زنده نگاه دارند، دزدیده است. رئیس تایچیوت، که پسر امباکای بود، یک وقت با کمال تعجب دریافت که تموجین نمرده و زنده است. از این رو ترتیبی داد که شدیداً به جست و جو پردازند تا این مدعی خطرناک احتمالی را به چنگ آورند. تموجین جوان، که

دشمنان در تعقیبش بودند، به‌بیش‌گریخت. ولی پس از نه‌روز، گرسنگی مجبورش کرد که از آنجا بیرون آید؛ و همینکه بیرون آمد، دستگیر شد. عجیب بود که خونش را نریختند ولی یک کانگ (Cangue) یا یک یوغ چوبین در اطراف گردنش نهادند و او را تحت‌الحفظ از اردویی به‌اردوی دیگر کشاندند. یک شب، در حین جشن قبیله‌ای، گریخت و در رودخانه‌ای پرید. چوبی هم که برگردنش بود او را روی آب نگاه می‌داشت و نمی‌گذاشت غرق شود. با کمک جوانی از خاندانی دیگر، که کانگو را از گردنش برداشت، تموجین از بند اسارت جست و توانست بار دیگر به‌خانواده خویش پیوندد. مادر و برادرانش هنوز زندگی را با بدبختی و بیچارگی می‌گذراندند ولی تموجین از ماجراهایی که دیده بود، دارای اعتماد به‌نفس شده و به‌قدرت خود اطمینان یافته بود. در نتیجه، هنگامی که اسبهای ایشان را دزدیدند، دید این زیان قابل تحمل نیست و ممکن است به‌قیمت جانشان تمام شود؛ این بود که مهارت و دلیری فوق‌العاده‌ای نشان داد و اسبها را باز بدست آورد. رفته‌رفته آوازه کارهای این جوان دلیر و مشهور در اطراف اردوها پیچید. چنین صفاتی برازنده یک رئیس یا یک خان بود و هنگامی که تموجین دختری را که مدتها قبل نامزد کرده بود، خواستگاری نمود، اونگیریات اعتراضی نکرد. زناشویی تموجین با بورته، مقام و منزلتی در آن جامعه برایش فراهم آورد. او که از این موفقیت جزئی دلگرم شده بود، گام دیگری برداشت که تیزهوشی سیاسی او را می‌رساند و بعدها نیز همین تیزهوشی را در عرصه جهان به‌معرض نمایش گذاشت. طغرل، سردار کرائیت، را پیدا کرد و به‌یادش آورد که او با پدرش یسوگای سوگند برادری خورده است. و کتی از پوست سمور را که جزء جهیزیه همسرش، بورته، بود، بدو هدیه داد. آن یادآوری و این هدیه مؤثر واقع شدند. طغرل، جوان را در آغوش گرفت و او را رسماً تحت حمایت خویش درآورد. تموجین باوجود متحدی چنان قدرتمند، دیگر برای به‌دست آوردن نفرات هیچگونه دشواری نداشت.

او این متحد را خیلی بجا و بموقع بدست آورد. اردوی او را ناگهان سرکیتها غارت کردند و همسرش، بورته، را ربودند. شاید این عمل را برای تلافی کار یسوگای کردند که چند سال پیش هلون را ربوده بود. سرکیتها اتحادیه‌ای قدرتمند از سه قبیله بودند که نوشته‌اند می‌توانستند چهل هزار سوار به‌میدان کارزار بفرستند، تموجین فوراً از طغرل یاری خواست که رئیس کرائیتها بود. کرائیتها که تعدادشان شاید به‌بیست هزار نفر می‌رسید، به یاری او آمدند. جاموکا نیز کسان خود را به کمک او آورد. این نیروهای متحد وارد دره خیلوک (Khilok) شدند که زادگاه سرکیت بود. درجایی نزدیک اولان اود (Ulan Ude)، بوریات امروزی که جزء اتحاد جماهیر شوروی است، دشمن را تار و مار کردند و بورته را رهایی دادند و بازگرداندند. ولی پس از برگرداندن این بانو، آبستنی او مایه نگرانی شد و کسی نمی‌دانست که حقیقتاً تموجین پدر نخستین پسر خویش است یا رئیس سرکیتها. و با اینکه جوجی را، که از این زن پس از بازگشتش به‌اردوی مغول، متولد شد، همیشه پسر تموجین می‌شناختند، اعقاب وی، یعنی بازماندگان جوجی، که بر اردوی زرین در روسیه حکومت می‌کردند، به‌نظر می‌رسد که از نیل به‌مقام خان بزرگ محروم ماندند چون‌گویا حلال‌زادگی جوجی مورد تردید بوده است.

این پیکار پیروزمندانه با سرکیتها، که نخستین پیکاری بود که تموجین در آن شرکت

می کرد، انتظار می رفت که میان او و برادرخوانده اش جاسوکا رشته پیوند را محکم سازد. در حقیقت هم فوراً همین نتیجه را داد ولی پس از یکی دو سال، رشک و بدگمانی، روابط دوستانه آن دو را تیره ساخت. تموجین که خود را عضو خانواده پادشاهی قدیمی می شمرد شاید امیدوار بود که زود منصب خانی را بدو تفویض کنند ولی در آن هنگام جاسوکا قدرت بیشتری به کار می برد. وقایع نگار مغول تصریح می کند که در یک فصل بهار، این دو پیشوا اردوهای خود را حرکت داده بودند و خودپیشاپیش اسبان و گله های خود می تاختند. جاسوکا اظهار داشت: «اگر ما در دامنه تپه اردو بزنیم، مهتران اسبان آنچه لازم دارند بدست می آورند و اگر بر لب رود چادر بزنیم چوپانان به علوفه ای که می خواهند می رسند.» تموجین پاسخی نداد ولی بورته به او اخطار کرد که جاسوکا می خواهد در قبیله تفرقه اندازد و از این آب گل آلود ماهی بگیرد. به شنیدن این حرف تموجین بر آن شد که فوراً از همکار خود جدا شود. «تاریخ سری» تعداد افراد خاندانی را که پیرو تموجین شدند و شماره کسانی را که دنبال جاسوکا رفتند، تعیین می کند. روی این رقابت «شخصی»، دو روسی برجسته نسل اخیر (۹) یک نظریه مخالفت «اجتماعی» را بنا نهادند و تموجین را بعنوان رئیس اسب پروران اشرافی و جاسوکا را قهرمان گله داران دموکراتیک توصیف نمودند. هیچ قبیله صحراگردی بر اساس یک سیستم مساوات کامل تشکیل نیافته است، اسیران جنگ بی چون و چرا به بردگی می افتادند و مردان توانا و متهور، مانند مدیرانی که مزدوران و بردگان را اداره می کنند، همیشه به رهبری و قدرت می رسیدند. ولی فرق میان اشراف و افراد عادی، یا به اصطلاح مغولان، میان سفید و «سیاه استخوان» (یاسون) یک امتیاز اقتصادی نبود؛ داخل شدن در طبقه حاکمه «نویان» ها (۱۰) (یعنی خداوندان یا سروران) احتمالاً بستگی به مهارت و استعداد نظامی، بعلاوه اصل و نسب، داشت. اینکه چوپانان از لحاظ نظامی بالاتر از اسب داران باشند، ثابت نشده است. اینکه چراگاه های قبیله ای متعلق به همه افراد بود و تحت مالکیت انفرادی در نمی آمد، نشانه یک سیستم سوسیالیزم ابتدایی نیست. رؤسای خاندانها می توانستند، به صورت اسب و گوسفند، ثروت شخصی بیندوزند. و تا وقتی که می توانستند قبیله را در جنگ رهبری کنند و غنائم جنگی بدست آورند، ترقی می کردند و پیروانی بهم می زدند.

در مسابقه ای که برای احراز مقام رهبری مغولان ترتیب داده شده بود، تموجین دو امتیاز آورد: یکی اصل و نسب، و دیگر استعداد نظامی؛ به شمنها، یا جادوگران، الهام شد و در عالم رؤیا گاونر سپیدی را دیدند که بدنبال ارابه تموجین می رفت و نعره می کشید: «آسمان و زمین تصمیم گرفته اند که این اولوس (میراث) از آن تموجین باشد!» و رؤسای خاندان بر آن شدند که رتبه خانی را—که مدتی بلا تکلیف مانده بود—در وجود پسر یسوگای زنده کنند. در یک اجتماع قبیله ای، مسند فرمانروایی به تموجین پیشنهاد شد و پس از اینکه آن را پذیرفت، روی قالیچه ای نم دین بلندش کردند و او را به لقب «چنگیزخان» خواندند و فرمانروای خود اعلام نمودند. (۱۱) خان، بر طبق سنت، بیشتر یک نفر جنگجو بود تا یک سلطان مطلق العنان، و چنگیز (که دیگر باید او را بدین نام بخوانیم) حاضر نبود که قدرت محدودی اعمال کند و ایجاد یک گارد محافظ (نوکود) (۱۲) که شخصاً فدایی وی و مسؤول حفظ جان وی باشند نخستین گام او یا در حقیقت پیش بهای مقاصد حکومتی او شمرده می شد. قطع رابطه با جاسوکا نخست فقط مایه زد و خورد هایی میان خاندانهای رهبران رقیب شد

و چنگیز از بی‌رحمی و بی‌لیاقتی رقیب خود استفاده کرد که رحم و همدردی را کنار گذاشت و برخی از اسیرانی را که گرفته بود در هفتاد دیگ جوشاند. بدبختیهای خیرخواه او طغرل هم مقام او را مستحکم ساخت. این رئیس کرائیته‌ها که در نتیجه شورش خویشاوندانش تخت خود را از دست داده و با بیچارگی در صحرای گوبی سرگردان شده بود، از چنگیز کمک خواست و چنگیز هم، حدوداً در سال ۱۱۹۷ او را به مسند فرمانروایی خود برگرداند. کینها که در پکن از گستاخی روزافزون تاتارها به ستوه آمده بودند از طغرل و چنگیز یاری خواستند. یاری این دو اسیر مؤثر واقع شد و طغرل، بعنوان یک سردار بزرگ، لقب چینی «وانگ» یا «پادشاه» را دریافت کرد که احتمالاً در زیر نام جدید خود، وانگ — یا اونگ‌خان — در باختر دور بعنوان اسیری مسیحی بنام پدر ژان شناخته شده بود (۱۳). چنگیزخان تا زمانی که به شهرت نظامی رسید، قانع بود به اینکه فرمانبردار وفادار وانگ‌خان باشد؛ مبارزات مشترک آنان با قبایل مجاور در نواحی مراتع میان آلتایی تا خینگان انجام شد ولی خطرناکترین مخالف ایشان جاسوهای حسود و ناپایدار بودند که از ناراضیان و رقیبانی مانند مرکیتها، نایمنها، تاتارها، تایچیوتها، و حتی از قبیلۀ زن چنگیز، اونگیراتها، همکاری و اتحادی بر ضد آن دو متحد — که می‌خواستند فرمانروایی قسمت صحرای گوبی آسیا را به دست آورند — تشکیل داد. البته همه مغولهای هم‌قبیلۀ چنگیز نسبت به او وفادار نبودند ولی خونسردی وی بر تمام دشواریها فائق می‌آمد. در میان برف و باران یک زمستان بسیار سخت مغولستان جنگهای خونینی درگرفت. قبایل متحد، که شاید حرکاتشان خوب با یکدیگر هماهنگی نداشت، شکست خوردند و پراکنده شدند. تاتارها را، به جرم کشتن یسوگای، بی‌رحمانه مجازات کردند و آنان را به سال ۱۲۰۲ در دامنه تپه‌های خینگان وحشیانه قتل عام نمودند. و چنگیز و وانگ‌خان بی‌رقیب در یک سرزمین مطیع به فرمانروایی پرداختند.

وفاداری مشترک آن دو تن، هم‌اکنون در نتیجه طرز رفتار وانگ‌خان متزلزل شده بود زیرا این اسیر پیر و ضعیف و سست‌رأی، چند بار نسبت به شریک خود، اگر نگوییم خیانت، باید بگوییم حق‌ناشناسی نشان داده بود و چنین حرکاتی نمی‌بایست از یک «برادر خوانده» سر بزنند. چنگیز خشم خود را پنهان می‌داشت تا هنگامی که پسر وانگ‌خان از دادن دختر خود به جوجی پسر چنگیز خودداری کرد. این سرزنش و اهانت علنی برای چنگیز بسیار دردناک بود. هنگام گسیختگی به زودی فراسید؛ دو رقیب آماده شدند تا بر سر تفوق و برتری باهم بجنگند. وانگ‌خان فرماندهی لشکر خود را به جاسوکا پیشنهاد کرد که او هم از قبول این افتخار سر باز زد؛ نخستین زد و خورد نتیجه قطعی نداشت ولی تعداد نفرات دشمن بیش از نیروهای چنگیز بود بدین جهت چنگیز پس از فرستادن یک نامه گله‌آمیز به حامی پیشین خود که در آن او را هنوز بعنوان «خان، پدر من»، خطاب کرده بود، در تابستان سال ۱۲۰۳ کناره گرفت و به سوی دریاچه یا رود بالجونه (Baljuna) رفت. محل صحیح و دقیق آن مورد تردید است. (۱۴) در اینجا به وسیله دشمن قویتری، سخت تحت فشار قرار گرفت و ناچار شد که خود را پنهان نگه دارد و کارش به جایی رسید که گلهای بستر رودخانه را می‌فشرد تا از آن آب دریاورد و بنوشد. ولی نزدیکترین دوستان و جنگجویانش با کمال وفاداری از او پشتیبانی کردند. و در سالهای بعد، هنگامی که او فرمانروای آسیا شد، هر کس که می‌توانست بگوید در بالجونه با چنگیز بوده، مطمئناً به افتخار بزرگی نائل می‌شد. روزگار با چنگیز مساعد

بود. همکاری و اتحادی که پسر وانگ خان برضد وی تشکیل داده بود ازهم پاشید. قبایل مختلف، پشت سرهم به طرف چنگیز می آمدند. و چنگیز وقتی دید به اندازه کافی پیروانی بهم زده و نیرویی یافته، نقشه ای ریخت و حمله غافلگیرانه ای به نیروهای کرائیت کرد که به پیروزی قطعی او منتهی شد و وانگ خان به سرزمین نایمن گریخت که آنجا به دست یک قراول مرزی کشته شد. مردم کرائیت، دیگر از یک حیات سیاسی مستقل برخوردار نشدند و در تشکیلات مغولان ادغام گردیدند. این سیاست، بعداً به میزان وسیعتری تعقیب شد آن هم روی این حساب بود که نگذارند دشمنان شکست خورده مجال خیانت یا انتقام بدست آورند.

سقوط کرائیت فقط نایمن را باقی گذاشت که بر سر فرمانروایی بر استپها با چنگیز کشمکش داشته باشد. دشمنان چنگیز عبارت بودند از مردم سرکیت و جاسوکا که همه جا سر می زد و از همه کار سر در می آورد. تمام اینها به اردوهای نایمن پناه بردند و اونقوتها (Onguts) هم به ایشان پیوستند که مردمی ترک بودند و کیش نسطوری داشتند و در پیشروی کینها به سوی شمال ایالت شانسی کار سرپرستان را انجام می دادند. بخاطر آسادی برای این پیکار قطعی، چنگیز یک قوریلتهای، یا مجمع مشورتی، در بهار سال ۱۲۰۴ تشکیل داد که جنگ را طرحریزی کند. جنگی که در پاییز، نزدیک محل قراقروروم بعدی، درگرفت، برتری مغولان را مسلم ساخت؛ پس از پیکاری سخت و خونین نایمانها منکوب شدند، پادشاهشان از زخم بسیار جان سپرد و پسرش، کوچلک، بسوی باختر، طرف قراختای گریخت. جاسوکا هم که نخست کرائیت و بعد نایمن را برضد برادرخوانده پیشین خود برانگیخته بود، اسیر و اعدام شد. باقی مرکیتها مطیع سوبوتای گردیدند. سوبوتای بعدها نامش در لشکر مغول به ثبت رسید و از زیر کترین فرماندهان چنگیز شد. چنگیز که اینک از آلتایی تا خینگان بی رقیب فرمانروایی می کرد، در یک قوریلتهای که به سال ۱۲۰۶ بر کرانه رود اونون تشکیل گردید بعنوان خان عالی «تمام کسانی که در خیمه های نمدین به سر می برند» اعلام شد. این زمان را معمولاً آغاز تاریخ فرمانروایی اسپراتوری چنگیز می شمارند.

قدرت چنگیز اکنون، عمدتاً، بر پایه دلیری شخص او در جنگ و اصالت موروثی خانوادگی او که از نسل خانهای قدیم مغول بود، قرار داشت. پیشرفت بی وقفه و پیروزی شکست ناپذیر او نیز، در نظر مردم، حکایت از عنایات و تأییدات الهی می کرد. چنگیز پارسایی یا موهوم پرستی صحرانشینی را به حد کامل دارا بود. فداکاری او نسبت به خدایان و ارواح، سرمشق بود و بدون خلوت با تنگری، خدای آسمان، که تصویب و اجازه او پیش از حرکت لشکر لازم بود، هرگز به هیچ پیکاری اقدام نمی کرد. و چون این مقتدرترین اسیر معمولاً فقط از طریق وساطت شمنها، یا جادوگران، می توانست از اراده خدایان آگاهی یابد، قدرت بیش از اندازه ای به دست این روحانیون ابتدایی افتاده بود. و در قوریلتهای سال ۱۲۰۶ کوکچو (Kokchou) نامی، که پدرش مونگلیک (Monglik) زمانی یسوگای را راهنمایی نموده و با بیوه اش زناشویی کرده بود، با اسبی خاکستری رنگ به آسمان تاخت و در بازگشت، به اهل مجلس اطلاع داد که تنگری چنگیز را فرمانروای جهان خوانده است. این مساعدت آسمانی که از چنان منبعی تضمین شده بود، بدون شک مورد استقبال قرار گرفت. ولی کوکچو، بیخردانه به قدرتی که پیدا کرده بود مغرور شد و در صدد برآمد که بر چنگیز تسلط یابد. از این رو برادرانش را به ضد وی برانگیخت و انتظار داشت که در حکومت جدید

مغول مقام والا و نافذی را غصب کند. چنگیز شاید از نقشه‌های او آگاهی نداشت و نی بورته شوهر خود را از دریافتهای خویش آگاه ساخت. خان جدید همینکه به درستی آن داستان پی برد و دانست که برضد قدرت او و اتحاد این خانواده حاکم توطئه می‌شود، اقدام بیرحمانه‌ای کرد. وقتی کوکچو از خیمه او بیرون رفت نگهبانان دستگیرش کردند و پشتش را شکستند. این نوع اعدام در میان مغولان معمول بود چون از ریختن خون آدمیزاد بر آن خاک نفرت داشتند. سرنوشت این شمن مردم را وحشت‌زده کرد و شاید از حرمت و عظمت تعصب‌آمیزی که مردم برای آن جادوگران قائل بودند، کاست. این عمل بیگمان اقتدار نامحدود چنگیز را تثبیت کرد و از آن پس کشمکش میان دین و دولت هرگز به فرمانروایی او آسیبی نمی‌رساند.

همینکه مغولستان به زیرپای چنگیز درآمد و ملتهای «ترک و مغول» همه مطیع فرمان او شدند، متهورانه تصمیم گرفت به جوامعی که صحراگرد نبودند و همیشه در یک جا سکونت داشتند، جوامع آن‌سوی استپ و بیابان و دیوار بزرگ چین، حمله برد؛ و برخلاف پیشوایان قبلی بربر هدفش بیشتر کشورگشایی بود نه تنها یغماگری. از سه قلمرو سلطنت که چین میان آنها تقسیم شده بود، قلمرو هسی‌هسیا، که نژاد تبتی و کیش بودایی داشتند، از همه کوچکتر و ضعیفتر بود. چنگیز، اگرچه هنوز توانایی و آمادگی محاصره شهرهای مستحکم را نداشت، مع ذلک چنان درحول و حوش شهر تاخت و تاز کرد و به ویرانگری پرداخت که دشمن، مجبور شد با او کنار بیاید و فرمانروایی او را به رسمیت بشناسد، در نتیجه شکستی هم که چنگیز به تنفوتها داد، اختیار راههایی که چین را به مغرب متصل می‌ساختند در دستش افتاد و او را قادر ساخت که به دشمن واقعی خود، کینها، هم از مغرب و هم از شمال، حمله برد. بهم‌زدن با کینها که دشمن دیرینه مغولان بودند، بنحوی طبیعی پیش آمد، سفیری از پکن به خدمت چنگیز رسید و او را از جلوس یک پادشاه جدید بر تخت آگاه ساخت و از او خواست که بعنوان یک دست‌نشانده، در برابر فرستادگان سیاسی او سر تعظیم فرود آورد. اما چنگیز به جای این کار فریاد زد: «در برابر چنین ابله‌ای که به تخت نشسته، آیا سزاوار است که من خود را پست کنم؟» و پس از درخواست از درگاه خداوند که درستی نبرد او را بشناسد، آماده برای جنگ و انتقام خون عموی خود، آسباکای، گردید. طبق معمول، حرکت نکرد تا وقتی که دریافت وضع سیاسی و دیپلوماسی به حال او مساعد است. اونقوتها، که مردمی ترک بودند و مرزهای شمالی امپراتوری کین را نگهداری می‌کردند از چنگیز جانبداری کردند و چنگیز می‌توانست به آنان اعتماد کند که راه پیشرفت او را تا قلب چین خواهند گشود. کیتانها هم که دارای زبان و نژاد مغولی بودند، مشتاقانه فرصت را مغتنم شمردند تا در پکن از غاصبان حق خود انتقام بگیرند. این پیکار با کین، رنگ یک جنگ ملی یا نژادی به خود گرفت که در آن ملتهای «ترک و مغول» شمال، برضد اشغالگران تنگوز زبان ایالات شمالی چین، متحد شده بودند. (۱۵)

پیکاری که بدین‌گونه در سال ۱۲۱۱ آغاز شد، می‌رفت که تا بیست و سه سال ادامه یابد و تنها در سال ۱۲۳۴، پس از مرگ چنگیز، با نابودی کامل رژیم کین پایان یابد. این جنگ با یک رشته حملات عمیق به سرزمینی که در جنوب دیوار بزرگ چین قرار داشت شروع شد. بعد، طرحی را توصیه کردند که بیشتر اصولی و حساب‌شده بود. با این طرح، سه لشکر بسوی هوپی و لیائونینگ به پیشروی پرداختند؛ و هنگامی که پکن تهدید شد، دربار کین تغییر مکان داد و به جنوب، در کایفنگ، رفت. این ترک محل بدون شک مدافعان را دلسرد و نومید

ساخت؛ چنگیز تا این زمان یک فوج مهندسی را نیز در لشکر خود ترتیب داده بود که در فن محاصره شهرها مهارت داشتند؛ با این تجهیزات، پکن را تنگ در حلقه محاصره گرفت، تا جایی که فرماندار پکن خودکشی کرد و دیوارهای شهر درهم شکست و فرو ریخت و لشکر مغول به سال ۱۲۱۵ درین پایتخت شمالی سرازیر شد. (۱۶) کاخها و عمارات عمومی و دولتی را غارت کردند و آتش زدند و بسیاری از ساکنان شهر را قتل عام نمودند. انتقام سرنوشت آباکای گرفته شد، و این نخستین شهر از چند پایتخت متمدن بود که به دست مغول افتاد و خشم وحشیانه صحراگردان غیر متمدنی را احساس کرد که از طرز زندگی شهری سر در نمی آوردند و می ترسیدند و متنفر بودند. از آن ببعد، این جنگ سست گردید؛ چنگیز بسوی مغرب در پیکار با قراختاییان و خوارزمیان کشیده شد؛ کین قسمتی از قلمرو از دست رفته خود را باز بدست آورد، و نبرد تبدیل به یک جنگ یکنواخت و خسته کننده شد که عبارت از یک رشته محاصره بود که در طی آنها مهندسان بیگانه بیش از تیراندازان بومی مغولی مورد تقدیر قرار داشتند.

توسعه و تحولی که در آسیای مرکزی پیش آمد، فتح چین را متوقف ساخت و چنگیز نیز ناچار بود که از آن تحول آگاهی کامل داشته باشد مبادا که وضع خودش متزلزل گردد. کوچک پادشاه پیشین نایمن به قراختاییان پناهنده شده بود. دولت قراختایی یک اشرافیت مغولی چینی شده بشمار می رفت که بر ملتهای مسلمان ترک استپهای آلتایی تحمیل شده بود. قراختاییان شهر بلاساغون را، که در مغرب دریاچه ایسیک کول قرار داشت، مرکز حکومت خود کرده بودند. در زیر فرمانروایی آخرین یه لیوی ایشان، گورخان چی لوکو (Chi'lu-ku) (۱۱۷۸-۱۲۱۱) از قدرت ایشان کاسته شده و پیروانشان، اویغورها و کارلوکها از فرمانشان سر پیچیده و بسوی آفتاب طالع چنگیزخان روی آورده بودند. کوچک، که امیری خائن و ناشایسته بود، گورخان، حامی و مددکار خود را مغلوب کرد و بر جایش نشست. گورخان که زندانی وی بود، بسال ۱۲۱۳ درگذشت؛ ولی طرز فرمانروایی کوچک، رعایای وی را بسته آورد و منزجر ساخت. او در کاشغر به آزار مسلمانان پرداخت و شورش براه انداخت، در ختن یک پیشوای روحانی را به تهمت بی وفایی و خیانت متهم ساخت و اعدام کرد. امیر ایلی را بخاطر اینکه از او برگشته و به اطاعت چنگیز درآمده بود، کشت. سردار مغول، یعنی چنگیزخان، تاحد مختصری می توانست فعالیت های دشمن دیرین خود را، که اکنون صاحب یک سلطنت واقعی بود، نادیده بگیرد. ولی استمداد رعایای ستم دیده کوچک، بهانه ای برای دخالت به دست او داد. از این رو، جبه (Jebe) با بیست هزار سرباز به جنگ کوچک اعزام شد. بلاساغون بدون مقاومت سقوط کرد و مسلمانان درهمه جا مغولان را، بعنوان نجات دهنده گان خود، مورد استقبال قرار دادند. کوچک به سرزمین پامیرگریخت، (۱۷) و آنجا بسال ۱۲۱۸ کشته شد و قلمرو پیشین قراختای به امپراتوری مغول افزوده گردید.

انقراض قراختای، مرز غربی حکومت چنگیز را جزو قلمروهای محمدشاه ساخت که سلطان جاه طلب و مغرور خوارزم بود. فرمانروای مغول نخست نسبت به این سلطنت نیت خصمانه ای نداشت. در حقیقت گروهی را به سفارت نزد محمدشاه فرستاد و پیشنهاد کرد که برقراری ارتباطات بازرگانی میان آنان می تواند منافع مشترک هر دو طرف را تأمین نماید. اما سیاستهای زیرکانه و فریب آمیز سوق الجیشی چنگیز شهرت بسیار پیدا کرده و این سوءظن

پیش آمده بود که ممکن است جاسوسان و مأموران سری چنگیز خود را به صورت بازرگانان بی آزار درآورند. بسال ۱۲۱۸ یک هیأت مغول، که ظاهراً تنها با تجارت سر و کار داشتند، به پست مرزی اترار، واقع در کرانه سیردریا، رسیدند. فرماندار خوارزمی به گمان اینکه قصد آن هیأت فقط تهیه گزارشی از قدرت نظامی سلطنت خوارزمشاه است، اسوال هیأت را ضبط کرد و افراد هیأت را که فرستاده سیاسی مغول نیز در میانشان بود، کشت. چنگیز با خشم و تندی خواستار غرامت شد و چون از پرداخت غرامت نیز خودداری کردند، اعلام جنگ نمود. برای نخستین بار ماشین جنگی مغول برضد یک دولت مسلمان به حرکت درآمد، (۱۸) و مقدر بود که رودهای خون جاری شود، و اسلام، پس از مدتها تحمل اندوهناکترین رنجها بالاخره آن کافران وحشی را رام کند و مسلمان سازد.

در این جنگ وحشتناک (۱۹) شاید بیش از هر جنگ مشابه دیگری که در چنان مدتی (یعنی فقط سه سال) به طول انجامیده باشد، جانها برباد رفت. و یک بار دیگر نیز پیروزی کامل نصیب مغولان گردید. بی حرمتی اترار، که ضمن آن یک سفیر نیز کشته شد، به چنگیز مجال داد که نه بعنوان متجاوز بلکه بعنوان تلافی کننده یک خطای تأسف آمیز ظاهر شود. دشمن تازه او تنها در ظاهر قدرتمند جلوه می کرد. سلطنت خوارزمشاهیان ترکیبی سست و بی بنیاد داشت؛ جمعیت رعیت ایران از این طبقه حاکمه ترک متفر بودند؛ لشکر خوارزمشاهیان را سربازان مزدور تشکیل می دادند که بندرت ممکن بود پس از یک شکست بازهم ایستادگی کنند و وفاداری نشان دهند؛ مردم، در زیر فشار مالیات سنگین، ستم می کشیدند و پارسایان از نزاع سلطان محمد با خلیفه رنج می دیدند. سلطان محمد، امیر بی ارزش و سبکسر و ناشایسته، نه یک سیاستمدار بود و نه یک سرباز، و جاه طلبی و بلند پروازی او برای اینکه مانند سلجوقهای بزرگ فرمانروایی کند و یک پادشاه مملکت اسلامی باشد با طرز عملش منافات داشت. و ناشایستگی آشکار او برای ایفای آن نقش، ادعای او را تکذیب می کرد. گناه آسیبهای شومی را که به مراکز شهری و پرجمعیت ایران خاوری رسید، باید به گردن او گذاشت. آن آدمکشی خونسردانه و عمدی که به دست مغولان انجام می یافت و، جز از آشوریان در قدیم و نازیان در عصر جدید، همانندش دیده نشد، شاید از انگیزه های مخلوط مزیت نظامی و ترسهای خرافاتی سرچشمه می گرفت. مغولان به جنگ در سرزمین مسکون و پرجمعیت عادت نداشتند؛ هر قدر هم که در فنون محاصره شهرها کارآمد بودند، باز تسخیر اماکن مستحکم برای آنان خرج زیاد و مشقت بسیار می آورد؛ چون به صحرانشینی و گردش در استپها خو گرفته بودند، ساکنان شهرها را خوار می شمردند و در میان دیوار شهرها، خود را زندانی و معذب حس می کردند. از این رو، ممکن بود بوسیله قتل عام، مردم یک شهر را وحشت زده سازند تا ساکنان شهر دیگر، حساب کار خود را بکنند و زودتر تسلیم شوند، و از این راه در تسخیر سریع یک ناحیه، تسهیلی روی دهد. مع ذلک از علاقه مادی نیز هرگز چشم نپوشیدند. از میان هزارها نفر شهرنشین بی دفاع که در دستشان به هلاک می رسیدند، همیشه عده ای هنرمند و صنعتگر و مهندس سودمند را برمی گزیدند که به قلب امپراتوری فرستاده می شدند تا برای سروان خود کار کنند. هر قدر هم که جنون ویرانگری و نابودسازی آنان بیرحمانه بود باز معمولاً، پس از گذشت مدتی، اجازه می دادند تا شهرهایی که سوزانده و خراب کرده بودند، نوسازی شود. چون می دانستند که شهرهای ویران درآمدی ندارند و

تجارت و تولید پررونق، برای آنان منبع ثروت و کامیابی خواهد بود.

چنگیز، باسنجش خونسردانه معمول خود، برای این پیکار تازه آماده شد. در بهار سال ۱۲۱۹، در دره ایرتیش علیا یک لشکر اجتماع کرد که عبارت بود از اویغورها و کارلوکها که اینک جزو نیروهای کمکی مغول بشمار می آمدند. این لشکر بالغ بر قریب دویست هزار نفر شد. نیروهای خوارزمیان بیشتر بودند ولی چون محمدشاه به وفاداری ایشان اعتماد نداشت از جنگهای منظم در جلگه باز خودداری کرد و سربازان خود را پراکنده ساخت و به صورت دسته های ساخلو در شهرهای اصلی امپراتوری خودگماشت چون اطمینان داشت که مغولان نمی توانند دژهای دیواردار را محاصره و تسخیر کنند. بارتولد می گوید مسلمانان قهرمانی و دلاوری بسیار نشان می دادند ولی تمام انضباط و سازمان در لشکر مغولها بود. زد و خورد از محاصره اترار آغاز شد که صحنه آن بیحرمتی بود و این جنگ را جلو انداخت. دو تن از پسران چنگیز، چغتای و اوگتای، مأمور این عملیات شدند؛ لشکر دیگری به فرماندهی جوجی به کرانه سیردریا فرود آمد و خجند را محاصره کرد؛ در عین حال چنگیز خود با پسر کوچکترش تولی روانه بخارا شد که غنی ترین و پرجمعیت ترین شهر ماوراءالنهر بود. پادگان ترکی کوشید که حلقه محاصره را بشکافد و بگریزد، مردم شهر نیز در فوریه ۱۲۲۰ تسلیم شدند. عمارات بطور منظم دستخوش چپاول گردید ولی سوزاندن مسجدها و کاخها شاید غیرارادی انجام یافته باشد. قتل عامی نیز در آن شهر صورت نگرفت که به یاد تاریخ مانده باشد. مورخ ایرانی جوینی حکایت می کند که چنگیز بر منبر مسجد جامع رفت و برای جمعیت وحشت زده شهر یک موعظه یا اخطار سیاسی کرد که طی آن خود را «عذاب خداوند» خواند که فرستاده شده تا ایشان را به کیفرگناهان برساند. (۲۰) از بخارا روانه سمرقند شد و به دو پسر خود چغتای و اوگتای پیوست که اترار را گرفته و طلای مذاب در گلولی فرماندار خائن شهر ریخته و بدین گونه او را مجازات کرده بودند. اسیرانی که چنگیز در بخارا گرفته بود، در صف آرای جنگی، پیشاپیش لشکر رانده می شدند تا شماره سپاهیان مغول زیادتر جلوه کند. در ماه مارس ۱۲۲۰ سمرقند نیز ظرف پنج روز تسلیم گردید. به ساکنان شهر دستور داده شد که شهر را تخلیه کنند زیرا در غیبت ایشان یغمای شهر آسانتر صورت می گرفت. پادگان ترکها را از دم شمشیر گذراندند و تا سی هزار تن از صنعتگران شهر را به مغولستان فرستادند. روحانیون را بخشیدند ولی گروه بسیاری از مردم عادی را بیدریغ کشتند و وقتی به مردمی که زنده مانده بودند اجازه داده شد تا به شهر برگردند، فقط یک چهارم شهر اشغال شد.

سلطان محمد از آن بهمن نابودی که بر سر پادشاهی او فرود آمده بود، وحشت زده شد و به امید اینکه لشکریانی را در عراق عجم گرد آورد، بسوی مغرب گریخت اگر چه فرزند دلیرش جلال الدین او را از این کار منع می کرد، (۲۱) و می گفت این طرز رفتار پیش چشم ملت ستمکش او نوعی فرار نامردانه قلمداد خواهد شد. چنگیز به جبه و سویوتای، دو تن از

۱. «چنگیزخان... خطبه سخن ... آغاز نهاد که ای قوم بدانید که شما گناهان بزرگ کرده اید. و این گناهان بزرگ بزرگان شما کرده اند. اگر از من بپرسید که این سخن به چه دلیل می گویم، سبب آنک من عذاب خدا ام. اگر شما گناهان بزرگ نکردتی خدای چون من عذاب را به سر شما نفرستادی...» (تاریخ جهانگشای جوینی)

دلیرترین سرداران خود، دستور داد تا آن سلطان بدبخت را شهر به شهر و ولایت به ولایت تعقیب کنند؛ سواره نظام مغول او را تا طوس دنبال کرد و در طوس سوبوتای قبر هارون البرشید را آتش زد. بعد در تعقیب او بهری و همدان رفتند. در همدان رد او را گم کردند. سلطان فراری خود را در دریای خزر به آبسکون رساند که در نزدیکی آن، جزیره کوچکی بود. آنجا پناهگاهی یافت و در دسامبر ۱۲۲۰ درگذشت. تعقیب کنندگان که با این نمایش پیروزمندانه در یک قلمرو سلطنتی تقریباً بی دفاع و خودباخته، بی گمان دلگرم شده بودند، (۲۲) به پیشرفت خود ادامه دادند تا به فتحی نائل شدند که تا آن زمان بندرت کسی توانسته بود به چنان پیروزی نمایانی برسد. با تاخت بسوی شمال، در آذربایجان، که چراگاههای پرپشت آن هر مهاجم صحراگردی را جذب می کرد، مغولان به کشور مسیحی گرجستان راه بردند و در فوریه سال ۱۲۲۱ لشکرگرجی را در جلوی تفلیس شکست دادند، (۲۳) بعد، پس از ویران ساختن شهر مراغه، (۲۴) برگشتند تا شورش همدان را، با نابود ساختن کامل شهر و مردم آن، کیفر دهند. پس از پیمودن دره دربند (۲۵) از استپهای شمال قفقاز سر درآوردند و با ائتلاف طوایف آلان (۲۶)، چرکس، (۲۷) قبیچاق و ترک (۲۸) روبرو شدند که می خواستند راه تجاوز آنان به دشتهای روسی را بریندند. ولی مهاجمان، با مدافعه زیرکانه از منافع مشترک «ترک و مغول»، قبیچاقها را از این دسته بندی جدا کردند و بعد نیروهای آن اتحادیه را باسانی قلع و قمع نمودند. امیران روسیه که به زحمت یک لشکر غیرمتشکل و نامتجانس گرد آوردند، در ماه مه ۱۲۲۲، در جنگ بالکا، (۲۹) رود کوچکی که به دریای آزوف می ریخت، شکست خوردند. مغولان، پس از یغمای سوداک (Sudak) که یک مرکز تجارتی جنوایی در کریمه بود، (۳۰) در مسیر ولگا پیش رفتند تا بلغارهای مسلمان و ترکان کنگلی را گوشمالی دهند و با دور زدن کرانه های شمالی دریای خزر، در استپهای آن سوی رود سیحون، به چنگیز و لشکر عمده او پیوستند. این حمله حیرت انگیز، که بیست ملت را شکست داد و یک دور کامل به گرد دریای خزر چرخید، نتایج سیاسی فوری ببار نیاورد ولی سابقه ای برای حمله به اروپای شرقی برجای گذاشت که تقریباً بیست سال بعد صورت گرفت.

در همان اوقات، چنگیز از روی اسلوبی منظم به نابود ساختن پادشاهی خوارزم پرداخت و پیش از حرکت در جنوب رود جیحون بسوی خراسان، تصمیم گرفت این سرزمین شاهان را که ناحیه ای آباد در جنوب دریای آرال بود و شهر و قلعه گرگانج مرکز دفاعی آن بشمار می رفت، مطیع خود سازد. (۳۱) سه پسر او، جوجی و چغتای و اوگتای، به محاصره گرگانج گماشته شدند. و مغولان وقتی دیدند سنگ برای پرتاب به سوی شهر کمیاب است سراسر بیشه های درختان توت را بریدند و تنه های درختان را در آب خیساندند تا محکم شوند. سپس آنها را در ارا به های مخصوص محاصره، برای کوبیدن و فرو ریختن دیوارهای شهر به کار بردند. این محاصره، پر زحمت بود و هفت ماه (اکتبر ۱۲۲۰ تا آوریل ۱۲۲۱) طول کشید. حمله کنندگان زیانهای سنگینی دیدند و این هم شاید تا اندازه ای به سبب نزاع میان جوجی و چغتای بود که چنگیز را مجبور کرد تا در آن دخالت کند و هر دوی آنان را در زیر فرمان اوگتای بگذارد، وقتی گرگانج سرانجام سقوط کرد، مغولان سدها را شکستند و شهر را به آب بستند، زنان و کودکان را اسیر و برده ساختند، صنعتگران را، که گفته شده تعدادشان یکصد هزار بود، از آنجا منتقل ساختند و بقیه مردم را نیز کشتند. گرگانج بکلی ویران گردید

ولی بعد شهر تازه‌ای نزدیک محل آن برپا شد و نام اورگند به‌خود گرفت؛ سدها هرگز تعمیر نشد (شاید هیچ‌کسی نمی‌توانست آنها را تعمیر کند) و رود جیحون که از مسیر عادی خود منحرف شده بود، تا مدت سیصد سال به‌دریای خزرمی‌ریخت. (۳۲)

حتی پیش از سقوط گرگانج، چنگیز با لشکر عمده خود از جیحون گذشته و بسوی استان غنی و پرجمعیت خراسان پیش رفته بود. نیروهای اصلی خوارزمشاهیان تقریباً نابود شده بودند؛ دفاع بقیه این قلمرو سلطنت هم به‌پادگان شهرها بستگی داشت و قتل‌عامهای وحشتناک که با پیشرفت مغولان در ایران خاوری همراهی می‌کرد، بی‌شک بدان قصد بود که تسلیم این نقاط را سریعتر سازد و مهاجمان را از کار محاصره‌های طولانی و خسته‌کننده معاف دارد. البته این‌طور هم نبود که همیشه تسلیم فوری شهر، از کشتار همگانی جمعیت شهری جلوگیری کند: اگر مغولان در پی پیشامد ویژه‌ای به هیجان می‌آمدند، مثلاً یکی از رهبران ایشان هنگام حمله جان خود را از دست می‌داد، احتمال داشت که همه مردم شهر مکافات وحشتناکی را تحمل کنند. در جنوب جیحون ترمذ نخستین شهری بود که مغولان گرفتند و با خاک یکسان کردند. وقایع نگاران داستان هراس‌آوری از این شهر نقل می‌کنند که چگونه زنی به‌امید اینکه کشته نشود فریاد زد که یک مروارید را بلعیده است. ولی قصابان بی‌رحم صاف شکمش را پاره کردند و گشودند و مروارید را بیرون کشیدند. چنگیز که چنین دید دستور داد تا شکم همه نعشها را پاره کنند مبادا به همین ترتیب گنجهای دیگری هم در آنها نهفته باشد. (۳۳) بلخ هم به‌تصرف درآمد و موقتاً بخشوده شد. مرو را هم تولوی در ماه فوریه ۱۲۲۱ گرفت و، چنانکه مورخ معاصر آن واقعه، ابن‌اثیر می‌گوید، هفتصد هزار نفر را کشت و فقط هشتاد نفر صنعتگر را بخشید؛ (۳۴) آرامگاه سلطان سنجر را آتش زدند. و یک خاندان کوچک از ترکان صحراگرد که در چراگاههای بیرون مرو گوسفندان خود را می‌چرانند بسوی مغرب‌گریختند و از راه عراق خود را به آسیای صغیر رساندند و آنجا در پناه امیران سلجوقی قرار گرفتند و نیاکان ترکان عثمانی شدند. (۳۵) نیشابور شهر بعدی بود که هدف انتقام مغولان قرار گرفت مخصوصاً از این جهت که سال پیش، هنگامی که سوبوتای و جبه سلطان محمد خوارزمشاه را تعقیب می‌کردند، تغاچار، داماد چنگیز، به تیری کشته شد که از فراز دیوار شهر بسوی او انداخته بودند. از این‌رو، نیشابور نمی‌توانست انتظار رحم داشته باشد و هرگز هم بدین شهر رحم نمی‌شد. در آوریل ۱۲۲۱ تولوی حمله کرد و آنجا را گرفت. شهر صحنه‌ای از عید خون شد که حتی در تاریخ مغول نیز بندرت خونریزی از آن بیشتر صورت پذیرفته است. بیوه تغاچار این قصابی را رهبری می‌کرد؛ توده‌های جداگانه از سرهای مردان، زنان و کودکان، روی هم انباشته شدند و به‌صورت اهرام درآمدند، و حتی گربه‌ها و سگها در خیابانها کشته شدند. (۳۶) هرات، که مردم آن دروازه‌های شهر را به‌روی دشمن گشودند، بنحو غریبی از ویرانی و نابودی نجات یافت، ولی بامیان (۳۷)، در هندوکش، که نوه محبوب چنگیز در آنجا کشته شد، به‌سرنوشت مرو دچار گردید. جلال‌الدین، پسر سلطان محمد خوارزمشاه، صفوف مغول را شکافته و خود را از چنگ آنان بیرون انداخته و به غزنه رسانده بود. در آنجا سخت می‌کوشید تا لشکریان تازه نفسی را فراهم آورد ولی هول و هراسی که از بابت مغولان‌گریبانگیر همه مردم شده بود، و نزاعهای حسادت‌آمیز و کوتاه‌نظرانه ترکان و غوریان، (۳۸) که به‌حمایت مشترک ایشان اتکا داشت، مانع کار وی

می‌گردید. او عملاً توانست یک فوج مغول را در پروان، نزدیک کابل در افغانستان، تار و مار کند؛ (۳۹) این واقعه، امیدواریهای بیجایی به وجود آورد و در پاییز سال ۱۲۲۱ مایه شورشهای مرگباری بر ضد فرمانروایی مغول، در مرو و هرات و جاهای دیگر گردید. این پیشامد، تنها بدبختی و مصیبتی بود که مغولان در سراسر پیکار خود تحمل می‌کردند، و باعث شد که چنگیز در صحنه حضور یافت؛ محل را بررسی کرد و سرداران خویش را به خاطر خطاهای تاکتیکی که از آنها سر زده بود مؤاخذه نمود و به سروقت جلال‌الدین خوارزمشاه شتافت که به مشرق، طرف کرانه‌های رود سند رفته بود. آنجا در ماه نوامبر ۱۲۲۱ با او به زد و خورد پرداخت و با این نبرد، مبارزه را پایان داد. جلال‌الدین و دستیارانش دلاوری بسیار کردند ولی انضباط و تشکیلات مغولان بر دلیری آنان می‌چربید. شاهزاده جوان، وقتی شکست خود را قطعی دانست، زره خود را از تن بیرون کرد و به دور انداخت و با اسب به رودخانه تاخت و از سوی دیگر بیرون آمد در حالی که چنگیز شخصاً با نظر تحسین بدو می‌نگریست. (۴۰) کوششی برای تعقیب او در خاک هندوستان به کار نرفت. هر نگهبان مغولی تنها تا مولتان پیشروی می‌کرد ولی گرمای هند برای این فرزندان استپهای سرد بیش از آن بود که قابل تحمل باشد. از اینرو، برگشتند تا شورشیانی را که جرأت کرده بودند، روز بعد از جنگ پروان، به روی مغولان اسلحه بکشند، کیفر شایسته‌ای بدهند. پس از یک هفته تمام که صرف کشتار مردم هرات شد، این شهر با خاک یکسان گردید (۴۱) و چند هزار نفری هم که در مرو زنده مانده بودند از دم شمشیر گذشتند چنانکه بوی عفونت اجساد مردگان در این سرزمین آسیب دیده همه جا پیچیده بود. (۴۲)

چنگیز برای تحکیم فرمانروایی مغول در خراسان، یا هجوم بر عراق عجم، هیچگونه کوششی نکرد. در صدد هم بر نیامد که برای بازگشت احتمالی جلال‌الدین خوارزمشاه از هندوستان خود را آماده سازد. چون جلال‌الدین، به دنبال عقب‌نشینی مغولان، ممکن بود بکوشد تا پادشاهی پدر خویش را از نو برپا سازد. چنگیز شاید حس می‌کرد کیفر وحشتناکی که به مردم خراسان داده، سبب شود که آن ناحیه تا چند سال نتواند سربلند کند. او، همچنین، غیبت طولانی از مغولستان و چین را نیز باید خلاف مصلحت دانسته باشد چون نایبان او هنوز در چین مشغول تعقیب کینها بودند. وقتی عملیات نظامی کنار رود سند متوقف شد، چنگیز به چراگاههای جنوب هندو کش رفت، و آنجا، در ماه مه ۱۲۲۲، حکیم چینی تائوئیست (Taoist) '، موسوم به چانگ‌چون (Ch'ang-ch'un) را، که به حضور خود فراخوانده بود، ملاقات کرد تا درباره سنگ فیلسوف^۲ و مسأله حیات جاویدان با وی بحث کند. (۴۳)

۱. تائوئیسم، مذهب تائو. مذهب فلسفی چین، که عمدتاً از کتاب تائوته کینگ، منسوب به لائوتسه، ناشی شده و جوانگ - تسه در روشن کردن اصول آن سهم بوده است. تائو در معنی وسیع خود عبارت است از راهی که امور طبیعی، با خلاقیت خود بخود و توالی منظم بر آن جریان دارند (مانند روز و شب)، هر کس پیرو تائو باشد باید از کوشش و تلاش دست بردارد. هدف عالی وی آن است که با مشاهدات عرفانی، از وهم و غرور آرزوی نفس بگریزد. این مذهب از قرن پنجم میلادی در چین توسعه پیدا کرد... بعدها پیروان این مذهب برای کیمیا سازی و جستجوی حیات ابد اهمیت قائل شدند. (از دائرة المعارف فارسی)

۲. سنگ فیلسوف، یا اکسیر، ماده‌ای است که گمان می‌کردند قدرت تبدیل فلزات به طلا را دارد.

فاتح مغول، شاید بر اثر پختگی و بینشی که از آن گفتگوی فلسفی به دست آورده بود، در پاییز سال ۱۲۲۲ به ماوراءالنهر برگشت و در بخارا از بعض حکما خواست که مذهب اسلام را برایش توضیح دهند. با دقت و علاقه به سخنانشان گوش داد و همه رسوم و تعالیم دین محمد (ص) را پسندید جز یکی از آنها را که حج بود. در باره زیارت سالانه مکه اظهار داشت که همه جهان خانه خداست نه تنها یک عمارت. (۴۴) در سمرقند، جایی که زمستان ۳-۱۲۲۲ را گذراند، به کسانی که امام جماعت بودند دستور داد تا در مساجد بجای امیر خوارزمی برای او دعا کنند. و روحانیون و قاضیان را از همه مالیاتها معاف کرد. این معافیت را جانشینان چنگیز نیز تأیید کردند و رفته رفته به صورت یک قاعده کلی درآمد که در مورد روحانیون همه مذاهب رعایت می شد. در بهار سال ۱۲۲۳ از رود سیحون گذشت و یک یا دو سال را به فراغت گذراند و به جای شکار انسانها، در استپهای ترکستان غربی به شکار حیوانات پرداخت. در آنجا جبه و سوبوتای، که گردش دور دریای خزر را به پایان رسانده بودند، به خدمت وی حضور یافتند. تنها در بهار سال ۱۲۲۵ بود که چنگیز بعزم بازگشت به مغولستان پای در راه نهاد.

پس از این فراغت از خونریزی بسیار، فاتح مغول، که اینک سراسر آسیا در برابرش به لرزه می افتاد، وقتی بعد از شش سال غیبت به زادگاه خویش بازگشت، زمینه تازه ای برای فعالیت نظامی بدست آورد. در چین، هنوز خیلی مانده بود که کینها مغلوب و مطیع شوند و موکالی (Mukali)، که آنجا فرماندهی سپاهیان مغول را برعهده داشت، بی اینکه پیروزی خود را به پایان رساند، در گذشته بود. پادشاهی تنغوت هسی هسیا، یک دست نشانده متحرد از آب درآمده بود زیرا وقتی چنگیز، برای جنگ با خوارزمشاهیان، سربازانی از تنغوت می خواست، یکی از افسران تنغوت با تحقیر و تمسخر اظهار داشته بود که اگر پیشوای مغول باندازه کافی سرباز ندارد، پس حق هم ندارد که قدرت فرمانروایی را ادعا کند. (۴۵) انتقام چنین توهینی می بایست گرفته شود، و در پایان سال ۱۲۲۶ چنگیز بدین جنگ پرداخت و اینک هسیا (Ning hsia)، پایتخت تنغوت را محاصره کرد. در یک جلگه باز همان وحشیگری را نشان داد که ایران خاوری را تبدیل به محل استخوانهای مردگان کرد. تاریخ چین، سوگوارانه از زمینهایی صحبت می کند که پر از استخوانهای انسانی شده بود. (۴۶) آخرین ماههای زندگی چنگیز (که اینک شصت ساله بود) در نتیجه دردهایی که بزرگترین پسرش، جوجی، برایش فراهم آورد، تلخ و تیره شد. جوجی در پشت سرش ایستاده بود تا از تیولی که در خاک قبیحاق داشت استفاده کند. تواریخ بنحوی مبهم اشاره به توطئه هایی می کنند که او برای قتل پدر خود طرح کرده بود. در ماه فوریه ۱۲۲۷ جوجی ناگهان درگذشت در حالی که چهل سال یا چیزی در این حدود از عمرش رفته بود. اندکی بعد جانشینی او به اوگتای رسید که دومین پسر محبوب فاتح مغول بود (۴۷) چنگیز نیز پس از جوجی زیاد زنده نماند و در ناحیه چونگ شویی (Ch'ung Shui)، در ایالت کانسو، در بیست و پنجم اوت

→ بعدها چنین پنداشتند که این ماده همچنان که در فلزات اثر می کند، سبب درازی عمر نیز می گردد.
(از دائرة المعارف انگلیسی)

۱۲۲۷ درگذشت. (۴۸) نینگ هسیا سقوط نکرد مگر بعد از مرگ چنگیز، و بر طبق وصیت او، تمام جمعیت آن شهر را از دم شمشیر گذراندند. جسد چنگیز را طی تشییع جنازه با شکوهی به کوه مقدس بورقان قلدون، در سرچشمه رودهای اونون و کرولن، در مغولستان، بردند و در محلی سری به خاک سپردند. در آنجا بسال ۱۲۲۹ اوگتای قربانیهای مفصلی کرد و چهل دوشیزه کنیز، و همین اندازه اسب، به آن دنیا فرستاد تا آنجا به سرور خود پیوندند. (۴۹) صورت ظاهر شخصی چنگیز را مورخ ایرانی، جوزجانی (صاحب طبقات ناصری) به گونه ای مبهم در نظر ما مجسم می کند و او را مردی بلندقد، پرزور، تنومند، با اندکی موی در صورت که به سپیدی برگشته و چشمانی مانند چشمان گربه توصیف می کند که دارای فعالیت، تشخیص، نبوغ، فهم و مهابت است؛ قصاب، منصف، مصمم، دشمن برانداز، متهور، خونخوار و سنگدل است. (۵۰) این شرح غریب از صفات جسمی و روحی، تحسین کینه آمیزی همراه با ترس و نفرت است که نوعاً در جهان اسلامی درباره آن «ملعون» که چنان مصائب شومی را ببار آورد، ابراز می شود. اکنون، پس از گذشت هفت قرن، ما باید در باره این اسکندر دنیای بربریت، این بیابانی که انتقام خود را از تمدن گرفت و با اینهمه، در بهترین لحظات خود به مراتب بالاتر از ویرانگری و تباهاکاری قرار داشت، عینیت و واقعیت صحبت کنیم. لذا من اول کار او را از نظر لیاقت دوجانبه ای که داشت مورد ملاحظه قرار خواهم داد. چون او ۱ - سرباز؛ ۲ - مدیر بود.

۱ - چنگیز که سردار درجه اول زمان خود شمرده می شد، قدرتش، نه به ابداعات حیرت انگیز، بلکه به نیروی غیرعادی و مرموزی بستگی داشت که در هماهنگ ساختن و بهبود بخشیدن به عملیات موجود از خود نشان می داد. سربازان او به واحدهای ده گانه تقسیم شده بودند. از لشکرهای ده هزار نفری تا تیپهای هزار نفری، گردانهای صد نفری و رده های ده نفری. ترکان و مغولان با این سیستم اعشاری آشنایی داشتند و تا آن زمان فقط نظم خاندانی و قبیله ای همراه با این روش بود. چنگیز آن را بهم زد و واحدهای تازه ای مرکب از نژادها و قبیله های گوناگون بوجود آورد. قشون او (۵۱) اساساً از نیروی سواره نظام و گروه مهندسی تشکیل می شد. پیاده نظام بندرت مورد استفاده قرار می گرفت زیرا جنگجوی صحراگرد بدون اسب، قابل تصور نبود. سواره نظام سنگین زره می پوشید و مسلح به شمشیر و نیزه بود؛ سواره نظام سبک زره نمی پوشید و کمان و زوین به کار می برد. کمان، مرگبارترین و دقیقترین سلاح مغول بود. این سلاح بسیار سنگین بود. کشش آن یکصد و شصت پوند فشار و دویت تا سیصد یارد برد داشت. هر کماندار، دو یاسه کمان و سه ترکش حمل می کرد با سوهانهای برای تیز کردن نوک تیر، که وقتی آن را در آب نمک بسیار داغ می خواباند، می توانست زره را سوراخ کند. سرباز مغول لباس خوب می پوشید و بالا پوش کافی داشت که سرمای سخت استپ را تحمل کند. در زمستان کت و کلاه پوست و چکمه چرمین می پوشید. خوراک او بیشتر ماست یا کمیز (دوغی که از شیر مادیان به دست می آمد) و یک کیسه نان از آرد ارزن بود. با این خوراک چند روز سربازی کرد. هر سرباز، گذشته از اسلحه، جیره آهنینی که عبارت از یک قوری سربازی بود، با یک جیب کیسه ای رطوبت ناپذیر و یک جامه واگردان، برای عبور از باتلاقها و رودها، با خود حمل می کرد. در بازديد ها وسایل سربازان شدیداً بررسی می شد و هر سرباز که از تجهیزات خود درست نگهداری نکرده بود مجازات سخت می دید.

صف‌آرایی جنگی مغول به شکل دو صف سواره نظام سنگین زرهی در جلو و سه صف کمانداران سوار بی‌زره در عقب بود. کمانداران از میان فواصل صفهای جلو، پیش می‌رفتند و دشمن را شدیداً تیرباران می‌کردند، بعد به عقب می‌آمدند. آنگاه سواره نظام سنگین به دشمن که روحیه خود را باخته بود، حمله می‌برد و او را از میدان بدر می‌کرد. اسب مغول، کوچک و لاغر اندام، و کاملاً تربیت شده و انضباط یافته بود. می‌توانست ساعتی ده‌میل سفر کند و یک رکاب کوتاه ولی محکم، سوار او را قادر می‌ساخت که در حین حرکت سریع، تیر خود را با دقت بر نشانه زند. چنگیز، مانند همه سرداران برجسته بیابانی، از ارزش جنگ مکانیکی قرون وسطایی آگاهی داشت ولی تنها او این جنگ را به آخرین حد مهارت رساند. در روزگار پیش از اختراع باروت، دیوارهای اماکن مستحکم را با سنگ و اشیاء پرتابی دیگر، که بوسیله منجنیق‌های بزرگ انداخته می‌شد، خراب می‌کردند؛ و ترکیبات قابل اشتعال، که معمولاً شامل نفت و شوره می‌شد، از لوله‌هایی به روی استحکامات دشمن می‌ریختند تا آن را آتش بزنند. به دستور چنگیز، افسران او صنعتگران و کارگران استادکار، و هر کس دیگری را که اطلاعات فنی داشت، از میان زندانیان جدا می‌کردند و آنان را به گروه مهندسی قشون می‌فرستادند. اسیران را که جانشان هیچ ارزشی نداشت به کار می‌گرفتند تا خندق‌ها را پر کنند و ماشینهای محاصره و قلعه خراب‌کنها را در جاهای خود قرار دهند. هر قدر هم که دشمن از فراز دیوار شهر آنان را هدف تیر قرار می‌داد و می‌کشت، اهمیتی نداشت. یکی از علل موفقیت چنگیز که نباید آن را بی‌اهمیت شمرد، مراقبت او در حفظ ارتباطات میان نقاط مختلف امپراتوری پهناور خویش و اداره یک مرکز عالی اطلاعات بود. در مسیر راههای عمده، یک رشته «یام» یا پاسدارخانه ساخته شده بود. هر پاسدارخانه‌ای به اندازه کافی خوردنی و آشامیدنی و اسب و سایر وسایل لازم را در اختیار داشت. (۵۲) مأموران و پیغام‌گزاران وقتی به یک «یام» می‌رسیدند، پروانه خود را نشان می‌دادند و در آنجا خوراک می‌خوردند و استراحت می‌کردند و اسب تازه نفس می‌گرفتند و به سفر خود ادامه می‌دادند. چنگیز هرگز برای هیچ پیکاری پای در پیش نمی‌گذاشت مگر هنگامی که درباره اندازه، توانایی، منابع و روحیه دشمن تا حدی که می‌توانست اطلاعات دقیق به دست می‌آورد. جاسوسان او اغلب با کاروانهای تجارتی سفر می‌کردند و به شایعاتی که در کوی و بازار رواج داشت گوش می‌دادند و برمی‌گشتند و آنچه را که دریافته بودند در اردوی خان یازگو می‌کردند. حتی هیأت‌های تجارتی که ظاهراً خطری نداشتند و برای مغولان تجارت می‌کردند، مورد سوءظن بودند و فرمانروایان بیگانه به چشم بدگمانی و ترس به ایشان می‌نگریستند. کاروانی هم که اعضای آن در اترار به سال ۱۲۱۹ کشته شدند شاید واقعاً در میان خود مأموران مخفی داشتند که برای جاسوسی فرستاده شده بودند تا از وضع استحکامات خوارزمیان سر در آورند.

چنگیز، در جنگ روانی، آنهم به هولناکترین نوع، استاد بود. عمداً شهرت خونخواری وحشیانه خود را در اطراف پخش می‌کرد و انتظار داشت حرفهایی که در باره بیرحمی او شایع می‌شود ملتها را چنان وحشتزده سازد که بدون مقاومت تسلیم شوند. انتظار او هم اغلب به تحقق می‌پیوست. توحش خونسردانه‌ای که مغولان در کشتار همگانی نشان می‌دادند چنان نفرت‌آور است که به وصف در نمی‌آید. ساکنان یک شهر مغلوب را مجبور می‌کردند که در دشتی

بیرون از دیوارهای شهر جمع شوند. آنگاه، به هر سوار مغول، که یک تبرزین داشت، گفته می‌شد که چند نفر، ده نفر، بیست یا پنجاه نفر را گردن بزنند. این آدمکشان می‌بایست مدرکی ارائه دهند که دستورها را خوب اطاعت کرده‌اند بدین جهت گاهی از آنان می‌خواستند که گوش قربانیان را ببرند و این گوشها را در کیسه بریزند و پیش افسران خود ببرند که شمرده شود. (۵۳) چند روز پس از این قتل‌عام سربازانی را مجدداً به شهر ویران‌شده می‌فرستادند تا بگردند و هر بیچاره بدبختی را که ممکن بود در بیغوله یا زیرزمینی پنهان شده باشد بیرون بیاورند و بکشند. برخی از منقدین امروزی دلیلهایی برای این سیاست خونین ذکر کرده‌اند؛ از قبیل اینکه بیابانگردان از شهرهایی که محصور در میان دیوار بود، بدشان می‌آمد و وقتی این شهرها را به تصرف در می‌آوردند، نوعی جنون ویرانگری و تبهکاری گریبانگیر آنان می‌شد. یا آنکه این کشتارها به منظور جلوگیری از شورشهایی بود که پس از رفتن لشکر مغول از آن شهر احتمال داشت بروز کند، یا اینکه جنگیز و جانشینانش خود را دارای مأموریت مقدسی برای فتح جهان می‌دانستند و هر مقاومتی که در برابرشان می‌شد گناهی نابخشودنی نسبت به «خدا» و «خان» می‌شمردند. ولی بیشتر محتمل است که روش حکومتی خود را از آن جهت با ایجاد وحشت همراه ساخته بودند که پیش از انداختن یک تیر به سوی دشمنان، روحیه آنان را متزلزل ساخته باشند. (۵۴)

فتوحات جنگیز به اندازه‌ای مؤثر بود که طراحان نقشه‌های جنگی در عصر جدید آنها را با نظر انتقادی بررسی کرده‌اند، (۵۵) هیتلر باید تا اندازه‌ای مرهون جنگیز باشد زیرا حمله برق‌آسا و هجوم عمیق او بر استحکامات دشمن و بدام انداختن همه سربازان، چنان که در نبرد بارباروسا (Barbarossa) بسال ۱۹۴۱ بر ضد روسیه انجام گرفت، بشدت یادآور استراتژی و تاکتیکهای مغول است. ولی از چند جهت مغولان زیرکتر از نازیان بودند. هیتلر زحمت کافی به خود نداد تا از میزان توانایی و منابع دشمن آگاهی یابد، و ائتلاف جهانی را بر ضد خود برانگیخت. اما دشمنان جنگیز هرگز نتوانستند بر ضد وی با همدیگر متحد شوند، اینهم تاحدی به آن علت بود که جنگیز خطوط ارتباطی آسیای مرکزی را دقیقاً در دست داشت و نمی‌گذاشت نقاط مختلف آن ناحیه با یکدیگر ارتباط پیدا کنند. از این رو، مثلاً چین نمی‌توانست با ایران یا روسیه متحد شود.

۲- جنگیز نه تنها یک امپراتوری ایجاد کرد، بلکه آن را چنان خوب سازمان داد که تا پنجاه سال پس از مرگ وی نیز همچنان توسعه می‌یافت. واضح است که او چیزی بالاتر از یک سردار با استعداد جنگجو بود، زیرا یک مدیر برجسته کشوری نیز به شمار می‌رفت. برای مردی، با سابقه‌ای که او داشت، این مدیریت، یک کار بزرگ حیرت‌انگیز بود. او یک بیابانگرد بیسواد محسوب می‌شد که کشاورزی را خوار می‌شمرد و از شهرها بدش می‌آمد، و سرزمینهای مسکون و متمدن را فقط منابعی برای غارت و غنیمت می‌پنداشت. آزادگردی در استپهای نامحدود تنها زندگی خوبی بود که او می‌شناخت و می‌خواست. کشاورزان و کارگران را فقط تحقیر می‌کرد و زحمتی را که آنها می‌کشیدند، تنها برای بردگان مناسب می‌دانست. مغولان بالاخره دور از مراکز زندگی متمدن بودند و از نفوذ فرهنگی یا مذهبی شهرهای آسیای شرقی و جنوبی تقریباً هیچ تأثر نپذیرفته بودند. هیچگونه اقامتگاه دائمی، شهر، دهکده، خط و صنعت نداشتند. اگر یک جنگجوی توانا و با کفایت رهبرشان می‌شد، مطیع کردن سایر قبایل بیابانی

و نیمه بیابانی برای ایشان کار بزرگی نبود (چنان که این کار را قبلاً هم هونها و ترکها و دیگران کرده بودند). ولی چگونه یک مردم بربر و بیسواد توانستند دولتهای متمدن قدیم را فتح کنند و نگاه دارند؟ چنگیز به قدر کافی هوشیار و زیرک بود که می توانست به ارزش اموری که خارج از تجربیات عادی وی بود پی ببرد. مانند پطرکبیر که چند قرن بعد از او آمد، می فهمید که مردمش تا چه اندازه عقب افتاده هستند. و اگر چه برای هنرهای زندگی متمدن هیچ اهمیتی قائل نبود، شدیداً به رموز فنی دفاع، به آنچه می توانست کارآیی نظامی را بهبود بخشد، علاقه داشت. همچنین می خواست بداند سرزمینهایی را که گشوده به چه صورتی می توان درآورد که از آنها عواید بیشتری حاصل شود. مغولانی که همژاد خودش بودند نمی توانستند او را درین امور کمک کنند. لذا خدمات مشاوران و بزرگانی را که از جوامع پیشرفته تری بودند مورد استفاده قرار می داد. بکلی از تعصب نژادی برکنار بود؛ وزیران و فرماندهان خود را از بیست ملت مختلف فراهم آورده بود. و یک هماهنگی کلی تجارب نظامی و اداری صورت می گرفت که امپراتوری او را ثروتمند و توانا می ساخت.

نخستین گام او، تهیه خط و روی کاغذ آوردن زبان مغولی بود. مانند بسیاری از بربریان، او نیز تحت تأثیر هنر خط نویسی قرار گرفته بود که بسیار پایدار و بسیار جادویی به نظر می رسید. به حیرت افتاد که این علامات عجیب را با چه سرعتی می توان خواند و ترجمه کرد و تصمیم گرفت که زبان خودش نیز نوشته شود و خط داشته باشد تا بتواند قوانین و احکام او را منتشر کند. میان اسیرانی که چنگیز در مبارزات اولیه خود گرفته بود، یک اویغور یافت می شد که تاتاتونگا (T'a-t'a-t'ong-a) نام داشت، (۵۶) و قبلاً منشی یک سردار محلی بود. خان مغول به اوراق و اسناد و مهرهای او علاقه بسیار نشان داد و از او خواست تا به امیران مغول بیاموزد که زبان خود را به خط اویغوری بنویسند. (۵۷) از آن زمان بپس، دیوان، یا دفترخانه مغول، همه فرمانهای خود را به خطی صادر می کرد که آن ترکان در آسیای مرکزی انتشار داده بودند. (۵۸)

حتی یه لیو چوتسای (Yeh-lü ch'u-ts'ai) بعنوان رایزن وجودش بیشتر مورد استفاده واقع شد. (۵۹) او، چنانکه لقبش می رساند، عضو یک خانواده امپراتوری لیائو بود که در سال ۱۲۱۵ وقتی مغولان پکن را گرفتند، بیست و پنج سال داشت. خان مغول همینکه به دانش و بینش و استعداد برجسته وی پی برد، او را به خدمت خویش درآورد و در پیکارهای مغربی سالهای ۱۲۲۵-۱۲۱۹ همراه خود برد. این مرد دانشمند که یکی از بزرگان چینی به شمار می رفت در چنگیزخان نفوذ بسیار پیدا کرد و بدو آموخت که چگونه خدمات کشوری را سازمان دهد؛ این دانشمند چینی بی شک بدین نتیجه رسیده بود که با خدمت به مغولان ممکن است بهتر بتواند هموطنان خویش را از زیاده روی و ستمگریهای این قوم وحشی حفظ کند. یک بار، هنگامی که یکی از ایالات چینی به تصرف مغول درآمد، یکی از سرداران چنگیز اظهار داشت که کشاورزان چینی، سربازان جنگی ارزشمندی نخواهند شد. ممکن است آنها را هم بکشیم و کشتزارهای ایشان را تبدیل به چراگاه برای اسبان خود کنیم. چوتسای، وقتی این را شنید، دانست که استمداد از حس بشریت خان مغول بی فایده است و نمی توان رحم او را برانگیخت که از آن قتل عام منصرف شود چون چنگیز را تنها استدلال عملی درباره یک مطلب مادی تحت تأثیر قرار می داد. این بود که با استادی و فصاحت بسیار اظهار

داشت که اگر به‌وی اجازه می‌دادند، آن ایالت را بهمان صورتی که در گذشته بود، منظم و متشکل می‌ساخت. آن وقت، سالی پانصد هزار اونس نقره، هشتاد هزار توپ ابریشم و چهارصد هزار کیسه غله محصول می‌داد. چنگیز دید این یک فکر عالی است. از این‌رو، به‌چوتسای مأموریت داده شد که در آن ایالت، همان سیستم مالیاتی و اداری پیشین را برقرار سازد. دیگر از طرح «تبدیل مزارع به چراگاهها» هیچ حرفی شنیده نشد و مردم آن ایالت نیز از مرگ نجات یافتند. این چوتسای بود که «یام»‌ها، یا پاسدارخانه‌ها را تشکیل داد. برای مأموران مغول آموزشگاه‌ها برپا کرد، بودجه دولت را معین ساخت، مالیات را بهبود بخشید، راهزنی را برانداخت، انبارهای غله ساخت و اختراع پول کاغذی چینی را به‌میزان بیشتری تجدید کرد. خلاصه، او فنون سنتی اداری حکومت چین را در مورد امپراتوری مغول که پیاپی گسترش می‌یافت، به کار برد. و چنین به نظر می‌رسد که چنگیز هم کمابیش دست او را در کار آزاد گذاشته است.

دو صفت مشخصه دیگر نیز ادعای سیاستمداری چنگیز را تقویت می‌بخشد: یکی روش او در تحمل کیشهای گوناگون و دیگر هواداری او از بازرگانی بین‌المللی.

۱ - در روزگار او، مغولان با هیچ یک از مذاهب عالیه‌تر آشنایی نیافته بودند؛ آنان از شمن پیروی می‌کردند، همچنانکه زمانی همه مردم استپ همین کیش را داشتند. بنحوی مبهم نیز به‌خدای آسمان، «خدای لایزال» معتقد بودند؛ معابد یا عبادت متشکلی نداشتند؛ حیوانات، و بیشتر اسب، را بر روی توده‌های سنگ قربانی می‌کردند و به‌شمنهای خود با نظر احترام می‌نگریستند. شمنها مردان مقدسی بودند که وظیفه اصلی آنها حفظ تماس با نیاکان در گذشته بود چنان که‌گزندی از آنان به‌اهل قبیله نرسد. چنگیز اعتقاد راسخ داشت به‌اینکه خداوند مغولان را بندگان برگزیده خویش ساخته و به‌ایشان مأموریت مقدس فتح جهان را داده است. اعلامیه‌های مغول به‌نام «خدا» و «خان» صادر می‌گردید. مغولان پیروزیهای جنگی را به‌خویش نسبت نمی‌دادند بلکه از روی پارسایی به‌خدا نسبت می‌دادند. با اینهمه، چنگیز قدرتی نشان نداد که به‌زور، مذهب خود را به‌دیگران تحمیل کند. برعکس، برای همه آیینها آزادی کامل قایل شد؛ مسیحیان، مسلمانان، یهودیان، بوداییان همه آزادی کامل داشتند که هرطور دلشان می‌خواهد، عبادت کنند و در هر نقطه از قلمرو مغول عقاید خود را تبلیغ نمایند به‌شرطی که به‌آزادی دیگران تجاوز نکنند. قاره آسیا هرگز تا آن زمان بدین حد آزادی وجدان نیافته بود، هرگز به‌آن اندازه از گروههای باحرارت مبلغان مذهبی پر نشده بود که می‌خواستند اصول عقاید خود را رواج دهند. روحانیون همه این مذاهب که باهم رقابت داشتند، وفاداری نسبت به‌مغولان را موعظه می‌کردند و این وضع به‌ادامه فرمانروایی ایشان کمک می‌نمود.

۲ - چنگیز از ارزش بازرگانی بین‌المللی بخوبی آگاهی داشت. یکی از نظر درآسای که عاید خزانه مغول می‌ساخت و دیگر از جهت اینکه بسیاری از نواحی را که به‌شمشیر مغول فتح شده بود، در یک شبکه اقتصادی، وابسته به‌یکدیگر نگاه می‌داشت. مغولان در روزگار پیش از کشورگشایی، در زادگاه خویش بسیار کم داد و ستد می‌کردند. بیشتر اسلحه، پارچه و اشیاء فلزی از چینیان می‌گرفتند و در مقابل خز و پوست می‌دادند. ولی وقتی امپراتوری چنگیز گسترش یافت و او از مردانی مانند چوتسای آموخت که عوارض گمرکی

چه درآمدگزافی می‌تواند برای کشور فراهم آورد، همه‌جور کوششی برای رواج تجارت و تأمین طرق تجارتی به کار رفت: در جاده‌ها نگهبان گماشته شد، پاسدارخانه‌ها برپاگردید، کاروانها تحت حمایت مسلحانه قرار گرفتند، دزدان و راهزنان سرکوبی شدند؛ کشاورزانی که در آسیای مرکزی کشتزارهای خویش را شخم می‌زدند، از بلایی قدیمی که نصیب این کشتکاران صلحجو می‌گردید و آن‌هم حملات قبایل بیابانی بود، محفوظ ماندند. قدرت نظامی مغول، که شاید باید رعب مغول را نیز بر آن بیفزاییم، شاهراههای آسیا را ایمن‌تر از همیشه ساخت. دسته‌های بازرگانانی که با امیری که سرمایه‌ای در اختیارشان گذاشته بود مشارکت می‌کردند، (۶۰) از حقوق و امتیازات بسیار بهره‌مند می‌شدند که از آن جمله، معافیت از پرداخت مالیات مستقیم بود. آنها مرتب در قاره آسیا، از چین تا ایران و آن سوی ایران سفر می‌کردند و به رفت و آمد می‌پرداختند. چنین مردانی باید درباره «قلمرو امن و آرام مغول» دعای خیر کرده و صلح و امنیت را قدر دانسته باشند که این کشورگشایان، به سرزمینهایی که معمولاً از جنگ و حمله و هجوم آشفته می‌شد، آوردند. وقتی ناحیه‌ای به زیر فرمان مغول درسی آمد، چنگیز دقت می‌کرد که اقتصاد آن برپایه تازهای گذارده شود؛ شهرهای ویران شده، از نو ساخته می‌شد؛ و طبقات تجار را تشویق می‌کردند تا در زیر حمایت قشون مغول کار خود را از سرگیرند. (۶۱) میزان منافع باید بالا بوده باشد. این بازرگانان، یا مردان سرمایه‌دار بانفوذ مدتها جزو هواداران امپراتوری مغول بودند.

چنگیز علاوه داشت که برای مردم خود قانونی بگذارد؛ و در تاریخی نامعلوم، متعاقب رسیدن خود به مقام «خان عالی»، مجموعه قوانین خویش را اعلام کرد که به «یاسا» معروف است. (۶۲) از یاسا متن کاملی تا کنون به دست ما نرسیده، اگر چه مورخان قسمتهای فراوانی از آن را نقل کرده‌اند به حدی که ما اکنون می‌توانیم به مندرجات یاسا پی ببریم و زمینه و روح آن را دریابیم. (۶۳) این کتاب مجموعه غریبی از روشنفکری و موهوم پرستی بود. تحمل مذاهب مختلف را صورت قانونی می‌داد، روحانیون همه مذاهب را از پرداخت مالیات معاف می‌ساخت، شست و شوی و ادرار در آب جاری را منع می‌کرد (چون جویها و رودهای جاری را «زنده» و مقدس می‌شمردند و نمی‌بایست آن را آلوده کنند). گناهانی هم که به موجب یاسای چنگیزی مجازات مرگ داشتند عبارت بودند از جاسوسی و فرار در جنگ، دزدی و زنا، کشتن حیوانات به شیوه مسلمانان، و در مورد یک بازرگان، سومین ورشکستگی او! نسخه‌هایی از این مجموعه قوانین به خط اویغوری، بر روی اوراق بزرگی از کاغذ پوست، نگاشته شده بود و در خزانه‌های امیران مغول نگهداری می‌شد و هرگاه ضرورت ایجاب می‌کرد، آن را بیرون می‌آوردند و مورد استفاده قرار می‌دادند. همین امیران اجازه داشتند که در قلمروهای خویش یرلیغ‌ها، یا احکامی صادر کنند، ولی این احکام هرگز با یاسای چنگیز مغایرت نداشت. روی یک عقیده خرافی مبنی بر اینکه یاسا حاوی راز موفقیت مغول است، این کتاب رواج بسیار یافت و به شکل تعدیل شده‌ای درآمد و حتی تا مصر مملوک رفت. (۶۴)

بعنوان مدیر و قانونگذار، چنگیز از هر سردار صحراگردی که تاریخ می‌شناسد، بالاتر رفته است و در این باره بهمان اندازه شهرت دارد که در خصوص استعدادهای نمایان خود به عنوان یک سرباز مشهور است. برای روده‌های خونی که ریخت، بهیچ وجه نمی‌توان او را بخشود. آن ویرانگری و نابودسازی زندگی مدنی، که بنحوی هولناک در ایران خاوری صورت

گرفت، بمراتب بدتر از هرکاری است که آتیلا در اروپا کرد. از این رو چنگیز در نوشته‌های مورخان اسلامی «خبیث» و «ملعون» قلمداد شده است. با اینهمه، سردی که آن اندازه جان آدمی را ناچیز می‌انگاشت، بی‌بهره از صفات حمیده نبود: در داوریهای خود خونسرد و منطقی بود، به دوستان و بستگان و کسانی که روزی به‌وی خدمتی کرده بودند، ایمان داشت و وفادار بود. (۶۵) از خائنان وحشت داشت و اغلب کسانی را که حتی نسبت به دشمنان وی وفادار بودند پاداش می‌داد. اندیشه‌های تازه را می‌پذیرفت و برخی از مزایای تمدن را تا اندازه‌ای درک می‌کرد (۶۶) و اوامر سلطنتی او آمیزه‌ای از فرهنگهای گوناگون را رواج داد که قبلاً هرگز در آسیا دیده نشده بود.

حملة مغول به اروپا

بموجب رسم یا سنت مغولان، زمینی که در اختیار داشتند به یک فرد فرمانروا تعلق نمی گرفت، بلکه بیشتر متعلق به خانواده ای می شد که «خان» از میان اعضای آن برگزیده شده بود. آنان با اندیشه قلمرو حکومتی یا قانون ارشدیت فرزند بزرگتر، آشنایی نداشتند. معمولاً کوچکترین پسر زمینی را که از پدرمانده بود به ارث می برد و رهبری سیاسی به مردی تفویض می گردید که نزدیکترین خویشاوند خان متوفی محسوب می شد و بزرگان قوریل تایی که برای انتخاب خان جدید تشکیل یافته بود، صلاحیت وی را تأیید و توصیه می کردند.

چنگیز از همسر محبوب و نخستین خود، بورته، دارای چهار پسر شد که به ترتیب جوجی، چغتای، اوگتای و تولوی نام داشتند. درباره حلالزادگی جوجی، (۱) بدگمانی نگران کننده ای وجود داشت؛ زیرا او هنگامی بدنیا آمد که مادرش تازه از اسارت مرکیتها رهایی یافته و به نزد شوهر بازگشته بود؛ «تاریخ سری» می رساند که خان مرکیت «ممکن است» پدر جوجی باشد، و چنین به نظر می رسد که روابط جوجی نیز با چنگیزخان هرگز صمیمانه نبوده است. جوجی در جوانی در جنگهای چینی شرکت کرد؛ در پیکار مغرب، با خوارزمیان جنگید، ولی سال ۱۲۲۱، در محاصره گرگانج، با دو برادر خود، چغتای و اوگتای، به نزاع پرداخت و این نزاع عملیات جنگی را به تعویق انداخت؛ سرانجام پدر خشمگین ایشان دخالت کرد و فرماندهی کل را به اوگتای داد. مع ذلک، جوجی تیول پهناوری دریافت کرد شامل استپهایی که از ایرتیش تا ولگا امتداد داشت. او پس از اهداء بیست هزار اسب خاکستری-رنگ به چنگیز برای فرونشاندن خشم وی، بر سر تیول خود رفت. ولی روابط آن دو تن تیره تر شد، و داستانی شوم نقل کرده اند که جوجی وقتی دید بر زمینهایی که به وی داده اند چه ویرانیهایی وارد آمده توطئه ای کرد تا پدر خود را، هنگامی که سرگرم شکار است، به قتل رساند. (۲) آنچه یقین است، این است که ناسازگاری میان جوجی و چنگیز فقط هنگامی متوقف ماند که جوجی در فوریه سال ۱۲۲۷، در چهل و سه سالگی، ناگهان درگذشت. شش ماه بعد، چنگیز پیش از مرگ خود تصویب کرد که تیول جوجی، میان پسران وی، آورده (Orda) و باتو (Batu) تقسیم گردد. این دو برادر مؤسس دو سلسله شدند. آورده بنیانگذار اردوی سپید و باتو مؤسس اردوی زرین گردید.

چغتای، (۳) دومین پسر، نیز در چین و همچنین در غرب، زیر دست پدر خود، چنگیز،

خدمت می‌کرد؛ در طی آخرین پیکار چنگیز، او فرماندهی لشکریان را در مغولستان برعهده داشت؛ و پس از درگذشت پدرش بر سر تیول خود رفت که شامل سرزمین اویغور-قلمرو پیشین قراختایی- و ماوراءالنهر، می‌شد. از دو جهت: یکی از جهت اینکه او بزرگترین پسر زنده فاتح مغول بشمار می‌رفت و دیگر از این بابت که یاسا را خوب می‌دانست و درباره احکام یاسا نظری صائب و معتبر داشت، برای وی احترام بسیار قائل بودند. او در خصوص مطالبی که به قوانین و رسوم قبیله‌ای مربوط می‌شد طرف مشورت قرار می‌گرفت و در سال ۱۲۲۹ ریاست قوریلتایی را داشت که اوگتای را بعنوان «خان بزرگ» برگزید. وقایع نگاران مسلمان، از دشمنی او با اسلام، سخت شکایت می‌کنند و اظهار می‌دارند که او مسلمانانی را که بر طبق شریعت مقدس خود حیوانات را سر می‌بریدند یا مراسم تطهیر بجای می‌آوردند، بیرحمانه کیفر می‌داد زیرا این مراسم با احکام یاسا مغایرت داشت. او، پس از شورش بخارا بسال ۱۲۳۹، محمود یلواج، فرماندار مسلمان ماوراءالنهر را اخراج کرد، (۴) ولی به‌خواست اوگتای، که می‌گفت این مأموران تنها با او سر و کار دارند نه با خان محلی، مجبور شد که او را مجدداً بکار خود بگمارد. چغتای نیز اندکی پس از مرگ اوگتای، بسال ۱۲۴۱ یا ۱۲۴۲ درگذشت، و خان‌نشین چغتای که نام وی را جاویدان ساخت، در آسیای مرکزی تا روزگار تیمور باقی ماند. (۵)

اوگتای، پس از اینکه برای احراز مقام «خان عالی» برگزیده شد، تا سال ۱۲۴۱، که سال فوتش بود، یک چهره جهانی بشمار می‌رفت. کوچکترین پسر چنگیز، تولوی، اراضی موروثی را دریافت کرد که در دره‌های اونون و کرولن قرار داشت؛ او در فاصله میان درگذشت چنگیز و جلوس اوگتای، بعنوان نایب السلطنه امپراتوری مغول مشغول کار بود. و در سال ۱۲۳۱ برای شرکت در حمله مجدد به قلمرو کینها، به برادر خود پیوست. ظرف یک سال بعد، درحالی که چهل سال یا چیزی در این حدود داشت (۶) بر اثر افراط در باده خواری درگذشت؛ این خبر به‌سبب قول وقایع نگارانی است که مکرر به‌زیاده روی امیران مغول در میگساری اشاره کرده‌اند. تولوی با شاهزاده خانم سورقه قتانی (Sorkaktani)، برادرزاده وانگ‌خان، زناشویی کرده بود که از مسیحیان نسطوری بشمار می‌رفت. از این زن، او پدر دو خان بزرگ، به نامهای هنگو و قوییلای، و هلاگو، فاتح بغداد، گردید. و انتقال سلطنت مغول از خاندان اوگتای به خاندان تولوی، تحول عمده سیاسی تاریخ مغول محسوب می‌شود.

پس از درگذشت چنگیز، مردم او تا دو سال یک فرمانروای عالی نداشتند. آنچه این فاصله زمانی را اشغال کرده بود، تشریفات کفن و دفن و سوگواری، و اجتماع آهسته بزرگان مغول در قوریلتایی بود که بر کرانه کرولن تشکیل می‌شد چون بر طبق سنت، خانهای مغول را در این محل بر می‌گزیدند. در این مدت عملیات نظامی و جنگی معوق ماند و تولوی امور کشور را اداره می‌کرد تا وقتی که کسی بر تخت سلطنت بنشیند. انتخاب اوگتای، (۷) (سپتامبر ۱۲۲۹) تنها یک امر تشریفاتی بود زیرا چنگیز مدتی پیش از مرگ خود، تمایل خویش را اظهار کرده بود که سومین پسرش باید جانشین وی گردد؛ و قوریلتای هم جرأت نداشت که با اراده صریح فاتح بزرگ مخالفت کند. خان بزرگ جدید نیروی آتشین پدر خود را نداشت؛ لذت بردن از امپراتوری را به‌توسعه آن ترجیح می‌داد. بدین جهت درباری در

قراقوروم ترتیب داد که پابرجاتر بود. قراقوروم یک شهر اردویی، نزدیک مرکز قدیم هیونگ - نو بود که گرد آن را بسال ۱۲۳۵ دیواری کشید. مقدر بود که این شهر تا پنجاه سال، بعنوان مرکز یک سلطنت جهانی، با فر و شکوهی نسبی، درخشش داشته باشد. (۸)

ولی همین اوگتای هم که بیحالتترین فرمانروای مغول بشمار می‌رفت، نمی‌توانست نسبت به هدفها و خواسته‌های چنگیز بزرگ - که بیشترش در اثر مرگ وی تحقق نیافته بود - بی‌علاقه بماند؛ یک لشکر بزرگ می‌بایست عملیات جنگی خود را ادامه دهد؛ ملتهای روی زمین وظیفه دارند که در برابر نماینده زنده «خدا» سر تسلیم فرود آورند؛ و تا وقتی که ملتی یا کشوری از انجام این وظیفه سر باز زند یا از وظیفه خود آگاه نباشد ششیر مغول نمی‌توانست در نیام بماند. بنا بر این فرمانروایی اوگتای نیز که از سال ۱۲۲۹ تا ۱۲۴۱ طول کشید، مرزهای این امپراتوری صحرانوردان را از سه طرف توسعه داد و پیش رفت: ۱ - از طرف شمال چین بر ضد امپراتوری کین؛ ۲ - از طرف ایران بر ضد بقایای قدرت خوارزمشاهیان؛ و ۳ - بر ضد انتهای غربی استپ اروپا - آسیایی در روسیه، از طریق لهستان و مجارستان.

۱ - وقتی چنگیز عمده نیروهای مغول را برای پیکار دامنه‌دار خود با خوارزمشاه به مغرب منتقل کرد، کینها جرأتی یافتند، منابع خود را بکار انداختند و در شنسی و هونان برخی مناطق از دست رفته خود را بازپس گرفتند. (۹) وقتی فاتح مغول برگشت، دیگر از عمرش مدت زیادی باقی نمانده بود؛ ولی روایت شده است که او برای درهم شکستن مقاومت کین یک نقشه جامع جنگی طرح کرد و به وارثان خویش وصیت نمود که آن را اجرا کنند. اوگتای همینکه وضع خود را مستحکم ساخت، بسال ۱۲۳۱ جنگ را در چین از سرگرفت و با لشکری مهیب و نیرومند به فرماندهی خود، و برادرش تولوی، و سردار لایق خود سوبوتای، یک حمله وسیع گزانبیری ترتیب داد و از سه نقطه مختلف وارد ایالت هونان شد. بسال ۱۲۳۲ پس از درگذشت تولوی، اوگتای به سوبوتای دستور داد تا حلقه محاصره کایفونگ، پایتخت کینها را تنگتر کند؛ در نتیجه، این شهر در ماه مه ۱۲۳۳ سقوط کرد. آی - تسونگ (Ai-tsung)، امپراتور کین، از شهری به شهر دیگر گریخت در حالی که دشمن گرم به دنبال او می‌تاخت؛ سرانجام به شهر تسای چو (Ts'ai-chou) رسید و چون دریافت که دیگر نمی‌تواند مقاومت کند، در بهار سال ۱۲۳۴ خودکشی کرد. امپراتوری کین، پس از بیست سال تلاش بالاخره از میان رفت و ما می‌توانیم حدس بزنیم که چون رژیم بیگانه‌ای بود، از رعایای چینی خود وفاداری بسیار محدودی می‌دید که نمی‌توانست بدان متکی باشد. رقیب او، امپراتوری سونگ بر روی پایه‌های نیرومندتری قرار داشت و اینک بعنوان تنها حکومت ملی چین بر پای ایستاده بود. ولی پیشوایان سونگ، اگر چه دلاوری جنگی داشتند، از لحاظ سیاست ناپخته بودند و نمی‌توانستند جاهطلبیهای جهانی و نامحدود مغولان را درک کنند. سقوط کین، سونگ را آماده حمله ساخت. تنها فرصت باقیمانده برای سونگ عبارت بود از تصرف مجدد قسمت اعظم شمال چین، که مدت مدیدی بود از سوی بربرها رها شده بود. سربازان سونگ در جنگ با کینها به مغول کمک کرده بودند، و حکومت سونگ بر اثر شتابزدگی که برای تحویل گرفتن قلمروهای کین سابق داشت، بی‌اینکه به خود زحمت تأمین رضایت مغولان را بدهد، شهرهای کایفونگ و لویانگ را گرفت. این گستاخی مستلزم کیفر بود و در

قوريلتايي که بسال ۱۲۳۵ در قراقوروم بر پا شد، اوگتاي جنگ با سونگ را اعلام کرد و وظیفه مغلوب ساختن اين دشمن تازه را که سرسخت تر بود، به پسران خویش، کوتن (Koten) و کوچو (Kochu) واگذاشت.

پیکاری که بدین گونه در سال ۱۲۳۵ آغاز شد، می رفت که چهل و پنج سال بعد، بسال ۱۲۷۹، در زمان فرمانروایی قوبیلای، پایان پیروزمندانه ای داشته باشد. این فاصله دراز زمانی، میزان دشواری و زحمتی را می رساند که مغولان برای درهم شکستن مقاومت این مردم چینی متحمل شدند. سونگ، از کین، براتب نیرومندتر بود زیرا کین ریشه هایی راستین و واقعی در خاک چین نداشت ولی سران این سلسله جنوبی، یعنی سونگ، می توانستند ادعا کنند که وارثان خاندانهای هان و تانگ هستند و علی رغم وحشیان یسوادی که بر شمال تسلط یافته بودند، از فرهنگ کنفوسیوسی نگهداری خواهند کرد. سونگ با سرسختی به دفاع از میراث خویش پرداخت تا وقتی که مغولها خودشان مانند مهاجمان دیگر، برای درک تمدن چینی آماده شدند، و بدین گونه توانستند نشان دهند که لیاقت اعمال قدرت بر این «پادشاهی میانه» را دارا می باشند. این جریان در تحت حکومت چنگیز شروع شد و در دوره اوگتای ادامه یافت که چوتسای، مشاور زیرک پدر خود را، همچنان در خدمت خویش نگاه داشت. هنگامی که اوگتای به قدرت نظامی امپراتوری خود افتخار می کرد چوتسای دلیرانه پاسخ داد: «این امپراتوری از پشت اسب به دست آمد؛ ولی از پشت اسب نمی توان بر آن حکومت کرد!» (۱۰) و اجازه گرفت تا روشهای سنتی طرز اداره چینی را در امور اداری قلمروهایی که از کینها گرفته شده بود، به کار برد. بنابراین، دیوان یا دفترخانه ای با کادر اداری جداگانه ای تشکیل یافت که مأموران چینی آموزش دیده ای در آنجا کار می کردند. مدرسه هایی نیز باز شد که در آنجا نه تنها به کارمندان محلی بلکه به مغولانی هم که ممکن بود بخواهند یک دوره خدمات کشوری را بگذرانند تعلیمات لازم داده شود. (۱۱) هنگام تصرف کایفونگ، چوتسای حضور داشت که از نابودی و ویرانی آن جلوگیری کند و گنجینه های گرانبهای ادبی و هنری آن را نجات دهد. مساعی این مرد که اهلی کننده آن وحشیان بود، ممکن است بخوبی توانسته باشد که از کینه و نفرت چینیان نسبت به مغولان بکاهد و به تعداد کسانی بیفزاید که در موقع خود از اطاعت نسبت به سونگ سر باز زدند و به رژیمی پیوستند که رفته رفته چینی شد و در دوره قوبیلای توانست تقریباً به صورت یک سلسله چینی درآید.

یکی از نتایج از میان رفتن کین آن بود که مغول کره را اشغال کرد؛ کره، یعنی همان شبه جزیره دور افتاده ای که در طی قسمت اعظم تاریخ خود از فرمانروایان چین شمالی اطاعت کرده است. (۱۲) بسال ۱۲۱۸ مغولان ضمن تعقیب کیتانها از روی رود یالو (Yalu)، به خاک کره تجاوز کردند. ولی حمله جدی بدانجا، فقط بعنوان قسمتی از آخرین پیکار بزرگ با کینها صورت گرفت. کشور کره در سال ۱۲۳۱ به یک دولت دست نشانده تبدیل شد ولی در سال بعد بر ضد داروغه ها، یا فرماندارانی که اوگتای در آنجا گماشته بود، شورش کرد؛ (۱۳) مغولان در آنجا قتل عام شدند ولی مردم کره بزودی کیفری همانند آن گناه دیدند. بسال ۱۲۳۶،

۱. یالو، رودی است در آسیا که میان کره و منچوری جریان دارد و در خلیج کره به دریا می ریزد. (از دائرة المعارف انگلیسی)

این کشور دوباره اشغال شد و پادشاه آن به جزیره‌ای دور از ساحل پناه برد. فتح کره، خیلی کم به قدرت مغول افزود ولی مغولان را به وجود سرزمین ژاپن آشنا کرد، اگرچه تا روزگار قویلای برای تصرف آن امپراتوری جزیره‌ای کوششی به کار نبردند.

۲- از زمان بازگشت چنگیز از پیکار غربی خویش، دنیای ایرانی به هرج و مرج افتاده بود. شهرهای خراسان و ایران شده و ماوراءالنهر، که آسیب کمتری دیده بود، تازه داشت جان می‌گرفت ولی رویهمرفته زخمی از انهدام بر چهره ایران خاوری، که زندگی درخشان فرهنگی آن ضربتی دردناک خورده بود، دیده می‌شد. اما استانهای جنوبی فارس و کرمان به موقع خود تسلیم شده و از چنگال قهر مهاجمان نجات یافته بودند؛ خلیفه هنوز در بغداد فرمانروایی می‌کرد یا لااقل بر مسند فرمانروایی نشسته بود؛ عراق عجم یا عراق ایرانی، (۱۴) هنوز به دست امیران یا اتابکان بومی خود اداره می‌شد، و در آسیای صغیر، سلاطین سلجوقی با یونانیان نیکیه (Nicaea) و رومیان قسطنطنیه می‌جنگیدند. در سال ۱۲۲۴ جلال‌الدین خوارزمشاه، روی این حساب که توفان فتنه مغول فرونشسته، از هندوستان به ایران بازگشت. رعایای مسلمان وی با امیدواری از او استقبال کردند و به دیدارش تسکین یافتند زیرا دلاوری و تهور او را به یاد می‌آوردند که کاملاً برعکس ترس و بزدلی پدرش بود و امکان داشت که با سیاستمداری کوششی به کار برد و لشکریان اسلام را گرد آورد و دولت خوارزمشاهیان را از نو برپا سازد. ولی این جنگجوی برجسته، بکلی از زیرکی سیاسی، یا حتی از عقل سلیم، بی‌بهره بود و تنها در میدان جنگ زبردستی داشت. از این رو، به بازگشت مغولان، که تقریباً اجتناب ناپذیر بود، هرگز نیندیشید و دوراندیشیهای لازم را به کار نبرد، نه تنها هرگز برای ترتیب یک ائتلاف نظامی علیه مغولان نکوشید، بلکه به سلطنتهای مسیحی جنوب قفقاز حمله برد و با امیران و شاهزادگان مسلمان که همقطار خودش بودند، همچنین با خلیفه، و سلطان ایوبی دمشق و سلطان سلجوقی روم شرقی جنگید. پس از تحویل عراق عجم بعنوان یک تیول به برادر خود غیاث‌الدین، لشکری را که تازه گردآورده بود، در شمال غربی قلمروهای پیشین خود متمرکز ساخت و بسال ۱۲۲۵ بر آذربایجان دست یافت و تبریز را گرفت. در سال ۱۲۲۶ نیز به گرجستان حمله برد و تفلیس را غارت کرد. با جنگ و راه‌گشایی در اراضی مرتفع ارمنستان پیش رفت و در اخلاط^۱ که بر کرانه‌های باختری دریاچه وان قرار داشت، با ایوبیان شام به زدوخورد پرداخت و آنان را برانگیخت که با سلجوقیان علیه وی متحد شوند. هنگامی که مرزهای قلمرو سلطنتی روم شرقی را تهدید کرد، کیقباد لشکریان خود را برای جنگ با او به حرکت درآورد و بسال ۱۲۳۰ این متجاوز را در ارزنجان، واقع بر کرانه غربی فرات علیا، شکست داد. در این وقت اوگتای برآن شد که جنگ را در مغرب از سر گیرد، و در زمستان ۱۲۳۱-۱۲۳۰ یک لشکر تازه سی هزار نفری مغول به فرماندهی چورماگان (Chormagan) از خراسان در مسیر جاده بزرگ به حرکت درآمد. جلال‌الدین که از تجدید این تهدید مرگبار ترسیده بود، بسوی جنوب، به ناحیه دیاربکر گریخت، (۱۵) و آنجا در ماه اوت

۱. نیکیه، شهری قدیمی در آسیای صغیر. -۴-

۲. اخلاط یا خلاط شهری است در مشرق ترکیه، بر گوشه شمال غربی دریاچه وان. ویرانه‌های شهر قدیم خلاط نزدیک آن است.
(دائرة المعارف فارسی)

۱۲۳۱ به وضعی نامعلوم، به دست یک دهقان کرد کشته شد. (۱۶) آنچه از پادشاهی او بر جای مانده بود، در سیل حمله مغول غرق گردید و دیگر تا روزگار بیبرس (Baybars) تقریباً سی سال بعد، ممالک اسلامی در آسیای غربی پیشوایی نداشت.

مغولان وقتی به ایران بازگشتند، مستقیماً بسوی چراگاههای بزرگ آذربایجان و دشتها یا باتلاق مغان و اران تاختند. این نواحی در سالهای بعد مرکز قدرت ایلخانان شد. از این اردوگاههای پهناور، می توانستند، به یک نسبت، حکومتهای مسلمان عراق، شام، اناتولی، و سلطنتهای مسیحی قفقاز را تهدید کنند. اینک در مرز میان دو مذهب به عملیات خود ادامه می دادند و نسبت به این دو مذهب نیز بی تفاوت بودند و بی طرفی خود را حفظ می کردند. ولی وقایع نگاران کلیساهای شرق شکایت می کنند که مسلمانان ایران مغولان را وامی داشتند تا مسیحیان را آزار رسانند. با اینهمه، غارتیهایی که در گرجستان و ارمنستان به سالهای ۱۲۳۵-۱۲۳۶ (۱۷) به دست لشکریان چورماغان صورت گرفت باید به قصد بازنگهداشتن ارتباطات با استپهای شمالی باشد که از آنجاها قرار بود در سال بعد یعنی ۱۲۳۷-۱۲۳۶ حمله ای به اروپا ترتیب داده شود. اتحاد سلطنت گرجستانی از هم پاشید؛ بزرگان تشویق شدند که بر ضد مقام سلطنت قیام کنند؛ سلطنت هدف نزاع میان دو مدعی قرار گرفت و هرج و مرجی به وجود آمد که طبیعتاً برای مغولان تصرف گرجستان را آسان ساخت. در نقطه جنوبیتر، شهر آنی (Ani) پایتخت قدیم ارمنستان، بسال ۱۲۳۹ غارت شد، همه مردم شهر را نیز کشتند، و این وقایع اندوهبار به صورت یک پیکار ضد مسیحی جلوه کرد. آن عده از امیران مسیحی که واقع بین تر بودند، دریافتند که برای رهایی از آسیبهای بیشتر باید با فروتنی تسلیم این اربابان تازه جهان شوند. در سال ۱۲۴۰ هیأتی به سفارت از گرجستان وارد قراقرورم شد تا پیش اوگتای از پیدادگریهای سرداران وی شکایت کند. یک روحانی نسطوری، به نام سیمئون (Simeon) در دربار خان مغول به دادخواهی پرداخت و شرح داد که باوجود توصیه یاسای چنگیز به آزاد گذاشتن مردم در امور مذهب، چه لطماتی به آزادی مذهبی وارد آورده اند. در نتیجه این دادخواهی، سیمئون بسال ۱۲۴۱ به ارمنستان برگردانده شد با اخطارهایی خطاب به فرماندهان محلی مغول که کلیساهارا از آزار و چپاول حفظ کنند. (۱۸)

سلطان هایتون (Hayton)، پادشاه ارمنستان صغیر^۲ در کیلیکیه دید وسیعتری به کار برد و نقشه ای طرح کرد که عبارت از: «اتحاد مسیحیان شرقی با مغولان بر ضد مسلمانان» بود. این نقشه متهورانه، مخصوصاً در سال ۱۲۴۱ که نوپان بایجو، یا بایجو، به جای چورماغان نشست، بیشتر مورد پسند واقع شد، (۱۹) زیرا بایجو تصمیم داشت با از میان بردن حکومت سلاجقه روم یا ایقونه (Iconium) قلمرو خان مغول را در سراسر آسیای صغیر توسعه دهد. بدین گونه،

۱. بیبرس، الملك الظاهر، رکن الدین، چهارمین سلطان از سلسله ممالیک بحری مصر است که در دوره سلطنت هفده ساله خود بیست و یک بار صلیبیان را شکست داد و نه بار با سپاهیان مغول جنگید و در سال ۷۶۴ هجری قمری اباقاخان را مغلوب نمود و سرانجام در دمشق وفات یافت. (خلاصه از دائرة المعارف فارسی)

۲. ارمنستان صغیر عنوان دولتی است که مهاجران ارمنی در کیلیکیه تشکیل دادند و از ۱۰۸۰ تا ۱۳۷۵ میلادی دوام یافت. (دائرة المعارف فارسی)

تجاوز مغول دوباره متوجه قدرت مسلمانان شد؛ لشکریان بایجو بسوی مغرب حرکت کردند؛ سال ۱۲۴۲ بازار و قلعه بزرگ ارز روم سقوط کرد؛ (۲۰) سلطان کیخسرو در ژوئن ۱۲۴۲، در کوسه داغ^۱ شکست افتضاح آمیزی را تحمل کرد و مجبور شد که با خضوع و خواری درخواست صلح کند و خود را فرمانبردار و دست‌نشانده خان بزرگ اعلام دارد. ولی چون خطوط ارتباطی مغول بیش از حد امتداد یافته و خطرناک شده بود، بایجو از پیشتازی بسوی مغرب تا نواحی اژه^۲ خودداری کرد. در نتیجه، قسمت اعظم قلمرو سلجوقیان دست نخورده ماند. و سلجوقیان با موفقیت از اراضی بیزانس که اینک میان یونانیان نیقیه و صلیبیون فرنگی که از سال ۱۲۰۴ شهر امپراتوری قسطنطنیه را در تصرف خود داشتند، تقسیم شده بود حمایت کردند.

روش هایتون از روی خردمندی و دوراندیشی بود زیرا تجربه تلخ نشان داده بود که فقط تسلیم سریع و بلاشرط به فرمانروایی مغول، می‌تواند ملتی را از یک مصیبت خونین برکنار دارد. ولی امیدوارها و نقشه‌های این پادشاه ارمنی، بهراتب بیش از این حد پیش رفت. گزارشهای قراقروروم نفوذ روزافزون روحانیون نسطوری را در دربار خان بزرگ، آشکار ساخت؛ و اعمال برخی از رهبران مغول مانند چغتای می‌توانست دشمنی شدید با اسلام تلقی شود، (۲۱) و گرایش امپراتوری جهانی بیابانگردان به آیین مسیحیت، یعنی سرابی که اینک در برابر بسیاری از دیدگان موج می‌زد، می‌توانست قدرت مسلمانان را درهم شکند و سراسر آسیا را مسیحی کند. سقوط سلطنت خوارزمشاهیان ضربت سختی به مسلمانان وارد آورده و درهای آسیای مرکزی را برای رسوخ و نفوذ غرب باز کرده بود. از این‌رو مسیحیان اروپا و خاور نزدیک، ممکن بود با آن مردم مسیحی ترک آسیای دور ارتباط مستقیم برقرار کنند. اینک تصور اتحاد مسیحیان و مغول برضد اسلام، دیگر غیرممکن به نظر نمی‌رسید. مع‌ذلک در همین هنگام، تاخت‌وتاز مغول از راه ایران به عراق و آناتولی، که نزدیک بود بغداد و قاهره را فرا گیرد، متوقف ماند؛ و یک حمله تازه و هول‌انگیز از انتهای غربی استپ اروپا-آسیایی آغاز شد که این فاتحان جهان را تا عمق اروپا کشاند و چند سلطنت مسیحی را چنان به دست لشکریان مغول زیر ویر کرد که به نظر می‌رسید احتمالاً آیین مسیح (ع) زودتر از دین محمد (ص) از دست برود.

وقتی چنگیز اراضی غرب را به بزرگترین پسر خود بخشید، مرزهای این تیول-یعنی تیول جوجی-درست مشخص نبود؛ از دو پسر جوجی، به پسر بزرگتر که آورده نام داشت بخش سیبری غربی می‌رسید، و باتو-پسر کوچکتر-ناحیه آن‌سوی رود ولگا را دریافت می‌کرد «تا هرجا که خاک در زیر سمهای اسبان مغول کوبیده شده باشد.» ولی این تیول بالقوه بود نه بالفعل. و حمله جبه و سویوتای در روسیه-با وجود پیروزی نابودکننده مغول در کالکا (Kalka) سال ۱۲۲۳-نتایج پایدار نداشت. و اینک باتو می‌بایست این سرزمین را بگیرد که قرار بود در آن فرمانروایی کند. این سرزمین هم عبارت بود از: استپهای روسی شمال دریای

۱. کوسه داغ ناحیه‌ای است نزدیک اردنجان واقع در ارز روم.
۲. دریا و جزایر اژه، از قدیم به آن قسمت از دریای مدیترانه می‌گفتند که میان آسیای صغیر و یونان قرار داشت.

(از دائرة المعارف اطلاعات عمومی انگلیسی)

۳. کالکا شط‌کوچکی است که نزدیک ماریوپول به دریای آزوف می‌ریزد.

سیاه و دنباله جداگانه آنها در آلفولد^۱ مجارستان، و آن عده از سلطنتهای غرب که مغولان به سبب بی اطلاعی از جغرافیای اروپا تصور مبهمی از آنها داشتند. تأمین این میراث وسیع و عالی مورد علاقه عمومی طبقه حاکمه مغول قرار گرفت. بسال ۱۲۳۵، همین که آخرین پیروزی برکین انجام یافت، اوگتای یک قوریلتای تشکیل داد و در این مجلس مشورتی، پیکار در بخش غربی طرحریزی شد. لشکریان مغول آماده حرکت گردیدند، خوار بار و سایر مایحتاج گردآوری شد، خطوط ارتباطی تأمین گردید و هر یک از اعضای بالغ خانواده امپراتوری مغول با کار و وظیفه‌ای که می‌بایست انجام دهد، آشنایی یافت. فرماندهی اسمی سپاه را به باتو دادند؛ برادرانش: آورده، برکه (Berke)، سنقور (Sinkur) و سیبان (Siban) زیردست او خدمت می‌کردند؛ پسران اوگتای، کیوک و قادان، نیز مانند منگو، پسر تولوی، و بایدار، پسر، و بوری، نوه چغتای به مقامهایی که برای ایشان تعیین گردیده بود، گماشته شدند. لشکری که این گونه به دو خان بزرگ آینده خدمت می‌کرد، به یکصد و پنجاه هزار تن می‌رسید. این شاهزادگان احتمالاً در مسائل مربوط به جنگهای بزرگ با سوبوتای، کهنه سردار کارآزموده، مشورت می‌کردند و تجربه و مهارت حرفه‌ای او را مورد استفاده قرار می‌دادند. حضور سوبوتای تقریباً به منزله تضمین پیروزی مغول بود. لشکر بزرگ و انبوه مغولان در بهار سال ۱۲۳۶ برای پیکاری به حرکت درآمد که مقدر بود از سیبری تا آدریاتیک دنباله داشته باشد.

کشور سلطنتی بلغار در ولگای میانه، (۲۲) نخستین دشمنی بود که لشکر مغول با آن روبرو گردید. (چون هر ملتی که فوراً تسلیم مغولان نمی‌شد دشمن آنان بشمار می‌رفت!) این بلغارها که یک مردم صحرایی ترک زبان محسوب می‌شدند، در موضعی سودمند و سوق الجیشی که در دو سوی یک جاده عمده تجارتی بین‌المللی قرار داشت، مستقر گردیده بودند؛ خز و برده به بازارهای ماوراءالنهر می‌فرستادند و به جای آنها اسلحه، و کالاهای ساخته شده، و همچنین مذهب اسلام را دریافت می‌کردند. (۲۳) به چادر نشینی و دامپروری روزگار می‌گذراندند ولی منافع بازرگانی، آنان را قدری برتر از بربریت قرار داده بود؛ به کشاورزی می‌پرداختند و به پیروی از درهم‌های سامانیان، سکه‌های نقره می‌زدند. و قلعه مستحکم ایشان که آن را در محل تلاقی ولگا و کاما (Kama) - به فاصله چند میلی جنوب غازان امروزی - ساخته بودند، توسعه یافته و به صورت شهر بزرگ بلغار درآمده و با کاخها و مسجدها و گرمابه‌های همگانی آراسته شده بود. (۲۴) با اینهمه، تفرقه نژادی و اجتماعی آنها شاید به این کامیابی آسیب می‌رساند. فنلاندیها، اسلاوها و آلانها در زیر یوغ طبقه حاکمه بلغار رنج می‌بردند. و به همین جهت نخستین ضربه مغولان این دولت را درهم کوبید. سوبوتای بلغار را گرفت و غارت کرد؛ (۲۵) این سلطنت تبدیل به یک حکومت دست‌نشانده گردید. سقوط بلغار مغلوب شدن سریع باشقیرها (Bashkirs) را به دنبال داشت که در دامنه‌های کوه اورال به سر می‌بردند، و سرزمینشان، که مرز و بوم اصلی مجارها بود، در جغرافیای آن زمان، هنگری بزرگ نامیده می‌شد. (۲۶)

در همان هنگام که سوبوتای بلغارها را می‌کوبید، منگو، که فرماندهی جناح چپ مغول را داشت، برای پیکار با قبچاقهای ولگای سفلی، شمال دریای خزر، اعزام شد. قبچاقها

۱. آلفولد (Alföld)، نام جلگه بزرگ مرکزی مجارستان است که رود دانوب از آن می‌گذرد.

مردمی ترک و مشرک بودند که اهل بیزانس و مجارستان آنان را «قومانها» یا «کومانها» (Cumans) و روسها ایشان را «پولوتزها» (Polovtsians) می خواندند. (۲۷) این قوم به چند قبیله تقسیم می شدند که یک اتحادیه تشکیل می داد، و لقب خان نشین قبچاق بعداً به اردوی زرین داده شد که باتو آن را در سرزمین این مردم پایه گذاری کرد. باچمان (Bachman) رئیس دلاور قبچاقها، به مغولان در دسر بسیار داد؛ و وقتی به تعقیب وی پرداختند، از چنگشان گریخت و در بیشه های کرانه های ولگا پنهان شد، و منگوک که در رأس یک ناوگان دویست قایقی، در بالا و پایین رود ولگا بدنبال او می گشت، قایقهایش در جزیره ای به گل نشست. سرانجام باد باعث شد که آب فروکش کرد و مغولان از رود گذشتند و باچمان را گرفتند. وقتی به این قبچاق امر کردند که در برابر منگو به سجده افتد، با غرور جواب داد: «من خود یک پادشاه بوده ام و از مرگ نمی هراسم. من شتر نیستم که زانو بزنم.» به فرمان خان مغول او را دو شقه کردند و کشتند. (۲۸) مردم او به این فاتحان تسلیم شدند. ولی قسمتی از قبچاقها به مقاومت خود ادامه دادند تا سال ۱۲۳۸ که برکه آنان را مقهور ساخت. پس از این شکست، بقیه ایشان که چهل هزار چادر داشتند، به رهبری پیشوای خود، کوتان (Kutan) به مهاجرت پرداختند و با عبور از رود وکوه، خود را به دشتهای مجارستان رساندند. مردم مجارستان آنان را پناه دادند و به دین مسیح درآوردند. این کار جوانمردانه سرانجام برای سلطنت مجارستان خطری مهلک داشت.

پیش از پایان سال ۱۲۳۷، مهاجمان که ویرانه های بلغار را پشت سر گذاشته بودند، از ولگا گذشتند و به سوی اروپا سرازیر شدند. (۲۹) روسیه در طول تاریخ هزارساله خود چند بار از سوی غرب مورد حمله قرار گرفته بود. ولی سوئدیان، فرانسویان و آلمانیها هربار که به روسیه می تاختند با ملتی دلیر و دولتی مقتدر و متمرکز روبرو می گردیدند و مفتضحانه رانده می شدند. تنها در این یک مورد که حمله از سوی شرق بود، روسیه آسیب دید و از پای درآمد. در برابر خشم وحشیانه مغولان که زخمی پایدار بر او زدند، نتوانست ایستادگی کند و این ناتوانی راهم بیشتر می توان به از هم پاشیدگی غیرعادی قدرت سیاسی این کشور نسبت داد که زور و نیروی او را میان یک دوجین حکومت که همه باهم زد و خورد داشتند پخش کرده بود و حتی در برابر سخت ترین خطر، نمی گذاشت نیروی نظامی کشور متمرکز شود. روسها از جنگ کالکا که در چهارده سال پیش از این تاریخ روی داد هرگز عبرت نگرفته بودند و در برابر این حمله تازه و مهیب نیز امیران و شاهزادگان روسی، هنوز مثل همیشه، متفرق و غیر متشکل بودند. حکومت ریازان (Riazan)، که در غرب روسیه مرکزی است، نخستین ناحیه ای بود که در راه مغولان قرار گرفت. دو برادر، به نامهای یوری (Yuri) و رومن (Roman) به ترتیب در شهرهای ریازان و کولومنا (Colomna) فرمانروایی می کردند؛ هریک از این دو، جداگانه مورد حمله واقع شد و از میان رفت. ریازان در دسامبر ۱۲۳۷ به تصرف درآمد؛ یوری و همه مردمش به هلاکت رسیدند؛ رومن نیز در کولومنا همین سرنوشت را داشت و به قول یک وقایع نگار که در این باره عبارت جالبی دارد: «چشمی باز نماند تا برای کشته شدگان گریه کند.» (۳۰) ضمن پیشرفت سریع در روسیه مرکزی، باتو به امارت ولادیمیر (Voladimir) یا سوزدال (Suzdal) رسید که فرمانروای آن لقب و مقام «دوک بزرگ» را

داشت. این دو شهر نیز در ماه فوریه ۱۲۳۸ گرفته شد و ویران گردید و خانواده دوک به قتل رسیدند. بسیاری از مردم شهر به کلیسایی پناه برده بودند. کلیسا آتش زده شد و همه در آن سوختند. در این نقطه، سرداران مغول یک قوریلتهای تشکیل دادند و تصمیم گرفتند نیروهای خویش را تقسیم کنند. یک لشکر، در ماه مارس ۱۲۳۸، دوک بزرگ ولادیمیر را بر کرانه‌های رود سیتی (Siti) شکست داد و کشت؛ و باتو شخصاً لشکر دیگری را از روی تپه‌های والدایی (Valdai) بسوی نوگورود (Novgorod) و بالتیک رهبری کرد. (۳۱) نزدیک شدن این دشمن هول‌انگیز از آسیا، در سراسر اروپای شمالی وحشت انداخت؛ شهر ثروتمند و تجارتي نوگورود بشتاب مشغول منظم ساختن استحکامات خود گردید و کشتی‌های حامل ماهی که معمولاً از دریای شمال می‌گذشتند و به انگلستان می‌رفتند، در لنگرگاه‌های خود ماندند، و در نتیجه، بازارهای انگلستان از ماهیهای هرینگ اشباع گردید. (۳۲) ولی در اینجا پیشروی غیر قابل مقاومت مغولان متوقف شد، نه بوسیله آدمیان بلکه به وسیله طبیعت. در اثر مقاومت شهر تورزهاوک (Torzhok)، که دو هفته در برابر محاصره مغولان ایستادگی کرد، پیشرفت باتو بسوی دریاچه ایلمن (Ilmen) به تعویق افتاد، و در بهار که این پیشروی از سر گرفته شد، گرما برفها را آب کرده و آب رودخانه‌ها را بالا آورده و همه اراضی اطراف نوگورود را به مردابی باتلاقی تبدیل کرده بود. شصت میل دورتر از این شهر، مغولان که می‌ترسیدند گرفتار سیل‌های روان شوند تصمیم گرفتند تابستان را در چراگاه‌های جنوب بگذرانند؛ در بازگشت ایشان شهرک کوزلسک (Kozel'sk) در جنوب کالوگا (Kaluga)، هفت هفته در برابرشان مقاومت کرد، ولی سرانجام در پایان این فصل پیکار لشکریان باتو در استپ‌های رود دون (Don) اردو زدند. خساراتی که به آنان وارد آمده بود، چه از نظر نفرت و چه از جهت اسبان، بی‌شک بسیار بود، لذا از کومانها و دیگران سرباز جدید و اسبان تازه گرفتند، ولی مدت درازی برای استراحت و تجدید قوا لازم بود. بدین جهت سراسر سال ۱۲۳۹ سپری شد بدون اینکه عملیات جنگی دیگری صورت گرفته باشد. (۳۳)

همینکه هنگام کارزار فرارسید، باتو مستقیماً به دنیپر میانه، که مرکز فرهنگی روسیه قدیم در ناحیه کی‌یف (Kief)^۱ بود، حمله برد. شهرهای چرنیگوف (Chernigov) و پریاسلاول (Pereyaslaavl) سقوط کردند و ویران شدند، و تسخیر شهر بزرگ کی‌یف، به نظر می‌رسد که به‌منگو واگذار شده باشد. مردم شهر پیشنهاد‌های معمولی مغول را که دعوت به تسلیم بود، نادیده گرفتند و فرستادگانی را هم که حامل پیام مغولان بودند، کشتند. از این رو، انتقام مغول امری حتمی و اجتناب ناپذیر بود. مورخان صحبت از «ابراهیم انبوه تاتارها» می‌کنند که به شهر نزدیک می‌شدند. و تصریح می‌نمایند که صدای ارابه‌ها، نعره‌های شتران و گاوها، شیهه اسبان، و نعره‌های جنگ که حمله‌کنندگان، وحشیانه از سینه برمی‌کشیدند چنان هیاهوی

۱. کالوگا، مرکز يك ناحیه صنعتی به همین نام در روسیه، بر کرانه رود اوکا (Oka)، نود و هشت میلی جنوب غربی مسکو.

۲. کی‌یف مرکز اوکراین است و بر کرانه رود دنیپر (Dnieper)، در سیصد میلی شمال اودسا واقع است و یکی از قدیمیترین شهرهای روسی است که از دیرباز بعنوان «شهر مقدس» و مذهبی شهرت داشته است.

هراس انگیزی برپا کرده بود که گفتگو در میان دیوارها نیز درست شنیده نمی‌شد. (۳۴) گروهی از پناهندگان وحشت‌زده، که به کلیسایی هجوم برده بودند، وقتی کلیسا در اثر فشار وزن آنان فرو ریخت، همه زیر آوار ماندند و هلاک شدند. بقیه نیز، در ششم دسامبر ۱۲۴۰ که شهر به تصرف دشمن درآمد، از دم شمشیر گذشتند، کی‌یف به توده‌های خاکستر تبدیل شد، کلیساهای ییزانسی آن ویران گردید؛ گنجینه‌های هنری آن که ثروتی سرشار بود از دست رفت؛ و حتی استخوانهای قدیسان و شاهزادگان را از گورها بیرون کشیدند و سوزاندند. برخی از سرداران روسی که جان بدر برده بودند، بسوی باختر گریختند و به لهستان و مجارستان رفتند، و در نظر مغولان، این موضوع به مغولها حق می‌داد که به دو کشور پادشاهی مذکور حمله برند. مجارستان از جهت پناه دادن کومانها نیز، به نظر مغول، مستحق سرکوبی بود! (۳۵) ولی حقیقت این است که مغولان برای چراگاه اسبان خود، اشغال چمنزارهای پرپشت مجارستان را لازم می‌دانستند چون، در عین حال، آنجا را می‌توانستند برای فتح اروپای غربی پایگاهی کنند چنان که دشت آذربایجان را «نقطه شروع» برای تصرف عراق و نواحی شمالی ایران کردند.

پیکار با هنگری (مجارستان) که بسیار دقیق طرحریزی و بسیار درخشان نیز اجرا شد، یکی از شگفتیهای هنر جنگی بود. این لشکرکشی زبردستی سوبوتای را می‌رساند که نبوغ جنگی او کمتر از نبوغ خود چنگیز نبود. از آنجا که سربازان مغول با آب و هوای سرد خو گرفته بودند و برای جنگ در برف آمادگی کافی داشتند، سوبوتای پیکار زمستانی را ترجیح داد زیرا در زمستان عبور و مرور از روی رودهای یخ بسته به آسانی صورت می‌گرفت. نقشه‌ها و نمودارهایی که یک فرمانده امروزی را راهنمایی می‌کند، البته در دسترس مغولان نبود؛ اما این کمبود را از راه دیگری جبران می‌کردند آن‌هم جمع‌آوری دقیق اطلاعات از جاسوسان و فراریان بود که وضع جاده‌ها، فاصله هر شهر تا شهر بعدی، حضور فوج دشمن و میزان روحیه اردوی مدافعان را معلوم می‌ساختند. شماره لشکریانی که سوبوتای به اروپا رهبری کرد بسیار زیاد نبود ولی، مطابق معمول نظم و انضباط آنان عالی بود، بمراتب عالیت از انضباط و تشکیلاتی که وضع سلحشوری فتودالی غرب داشت. مغولان به هر سرزمینی که می‌رسیدند از اشتباهات و مشاجرات مخالفان خود کمک می‌گرفتند و استفاده می‌کردند. هرج و مرج سیاسی روسیه در لهستان نیز تجدید گردید که به چهار امارت تقسیم شده بود و این چهار امارت نیز با یکدیگر ضدیت و زدوخورد داشتند؛ (۳۶) در مجارستان نیز کوششهای بلای چهارم (Bela) برای استوار ساختن سلطنت سنت استفن در نتیجه مقاومت دسته‌ای از متنفذین قدرتمند روحانی و غیر روحانی به هدر می‌رفت زیرا این عده از میان رفتن سلطنت را به چشم پوشیدن از قسمتی از امتیازات فتودالی خود ترجیح می‌دادند. ورود کومانها هم بدتر به اتحاد مردم این کشور لطمه زد زیرا دهقانان و توده مردم از این بیابانگردان بربری نفرت داشتند. (۳۷) با در نظر گرفتن همه این مقتضیات باز جای تعجب باقی می‌ماند که چگونه مغولان به چنان پیروزی خیره‌کننده‌ای رسیدند آنهم در سرزمینی که آنقدر دور از زاد و بوم خودشان بود و از وضع جغرافیایی و منابع آن هیچ آگاهی نداشتند.

در آغاز سال ۱۲۴۱ مغولان از ولهینی (Volhiynia) — که ناحیه‌ای است در اوکراین —

وارد لهستان شدند و به ایالت لوبلین (Lublin) — که در شرق لهستان واقع است — حمله کردند. (۳۸) بی شک انگیزه سوبوتای این بود که جناح راست لشکر خود را برای حمله به مجارستان نگاه دارد. پس از عبور از روی یخهای رود ویستول (Vistula)، شهر ساندومیر (Sandomir) را غارت کردند؛ یک فوج هم به فرماندهی بایدار (که وقایع نگاران لهستانی او را پتا (Peta) می خوانند) و قادان، (۳۹) لشکر لهستانی را که زیر فرماندهی بولشلاو (Boleslav) و شملینیک (Chmielnik) بود، در ۱۸ مارس ۱۲۴۱ شکست داد؛ بولشلاو، فرمانروای شکست خورده، به موراوی (Moravia) گریخت، و ایالت کراکوو (Cracow) را، که ساکنانش تخلیه کرده بودند، مغولان اشغال کردند و آتش زدند. این واقعه روز یکشنبه قبل از عید پاک مسیحیان روی داد. پلهای روی رود اودر (Oder) فرو ریخته بود ولی مغولان، نزدیک شهر راتیبور (Ratibor) به سرعت قایقهای ساختند و از آن رود گذشتند و به شمال بطرف شهر برسلاو (Breslav) پایتخت سیلزی رفتند. ارک شهر در برابر حمله آنان مقاومت کرد، یا چنان که پارسایان آن زمان می گفتند، یک فرایار دومینیکی^۱ نوری از آسمان آشکار ساخت که دشمن را خیره کرد. مهاجمان با گذشتن از کنار برسلاو، بسوی شهر لیگنیتز (Liegnitz) رفتند. در این شهر دوک هانری، دوک سیلزی، حکومت می کرد که با کمک رئیس کل فرقه شهسواران توتونی^۲ یک لشکر کوچک بیست هزار نفری، مرکب از لهستانیها و آلمانیها، گرد آورده بود تا از پیشروی مغولان جلوگیری کند و نگذارد که به خاک امپراتوری رم مقدس تجاوز نمایند. در دشتی بیرون از شهر، جایی که بعد دهکده والشتات (Wahlstadt)، یا «جای نبرد» پیاشد، در نهم آوریل ۱۲۴۱ صحرانوردان مشرک آسیا، شهسواران اروپا را نابود ساختند. دوک هانری از میدان گریخت. ولی مغولان به او رسیدند و او را گرفتند و کشتند. نه کیسه پر از گوشهای کشته شدگان، که فاتحان جمع کرده بودند تلفات سنگین شکست خوردگان را تأیید می نمود. قلعه لیگنیتز هم مانند ارک براسلاو در برابر مغولان ایستادگی کرد و با وجود اینکه مهاجمان سر هانری را به نوک نیزه کردند تا مدافعان را بترسانند و دلسرد کنند، مع ذلک ساکنان قلعه دست از مقاومت برنداشتند. ولی موراوی ویران شد، در حدود بیست شهر کوچک و دیر و صومعه با خاک یکسان گردید و کسانی که از چنگال وحشیگری و درنده خویی مهاجمان جان بدر بردند، در بیشه ها و غارها پنهان شدند. (۴)

لشکریان بایدار و قادان، که پس از آن کشتار و ویرانگری گمان می بردند مقاومت متشکل مدافعان دیگر پابان یافته، بسوی جنوب حرکت کردند و از رشته کوههای کارپات گذشتند

۱. دومینیکیان (Dominicans)، فرقه کاتولیک رومی هستند. این فرقه در ۱۲۱۶ میلادی بوسیله قدیس دومینیک تأسیس گردید. نام رسمی آن فرقه واعظان است. اعضاء فرقه را «فرایار» گویند. (خلاصه از دائرة المعارف فارسی)

۲. شهسواران توتونی (Teutonic) یا فرقه توتونی، عنوان یک سازمان مذهبی و نظامی ژرمنی است که در ۹۱-۱۱۹۵ در طی محاصره عکا، در سومین جنگ صلیبی تشکیل شد. در اوایل قرن سیزدهم میلادی این فرقه به اروپای شرقی منتقل شد در ۱۲۳۶ رئیس فرقه اراضی متصرفی خود را تحت حکومت عالی پاپ گذاشت و در صدد برآمد که از آنها مملکتی تشکیل دهد. لهستان مدتها ادعا داشت که شهسواران توتونی باید از آن اطاعت کنند ولی کاری از پیش نبرد. (دائرة المعارف فارسی)

تا در مجارستان به قوای عمده باتو و سوبوتای پیبوندند. آن کشور پادشاهی یعنی مجارستان که محکوم بنابودی شده بود. دست کم از چهار جهت مختلف مورد حمله قرار گرفت. (۴۱) بایدار، از سوی شمال، کوههای کارپات را پیمود، (۴۲) باتو از جانب گالیسی^۱ وارد شد، کیوک از طرف مولداوی^۲ به ترانسیلوانی^۳ و ناحیه ساکسونهای آلمانی دست یافت. در همان هنگام سوبوتای بزرگ، با پیشروی به نقاط جنوبیتر طرف دانوب تا اورسوا^۴، از راه دره مهدیه (Mehedia) وارد ناحیه ای شد که بعداً به تمسوار (Temesvar) معروف گردید. مردم مجارستان بندرت می توانستند از چنگال این گازانبرهای غول آسا رهایی یابند، حتی اگر شورش مردم برضد کومانها و وضعشان را سست نساخته بود. چون مردم به کومانها تهمت می زدند که مغولها را بدان کشور دعوت کرده اند. کوتان، رئیس قبیلهایی که به مجارستان پناهنده شده بودند با سردارانش همه به قتل رسیدند، و افراد او زد و خوردکنان از مجارستان گذشتند و بسوی دانوب راه خود را گشودند و سرانجام در بلغارستان پناهگاهی یافتند. چون به نظر می رسید که تهدید عمده دشمن از سوی شمال باشد، سلطان بلا، پادشاه مجارستان، نیروهای خود را در بخش پست^۵ متمرکز ساخت. خانواده خویش را به اترایش فرستاد و بسوی صحرای موهی (Mohi)، نزدیک دامنه های تاک پوشیده توکای (Tokay)^۶ رفت، که رود سایو (Sayo)، شاخه فرعی تهئیس (Theiss) در آن جاری بود. این پادشاه فرمانده نالایقی بشمار می رفت، لشکر او گرفتار رشک و نارضایی بود، و هنگامی که باتو در کنار پل با سربازان او می جنگید، در یازدهم آوریل ۱۲۴۱ اردوگاه او ناگهان مورد حمله سوبوتای واقع شد که بی سر و صدا و بدون آنکه کسی پی ببرد، شبانه برخلاف جریان آب از رودخانه عبور کرده و خود را بدان جا رسانده بود. این یک غافلگیری کامل محسوب می شد. سواره نظام مغول لشکریان مجارستان را تار و مار کرد؛ سلطان بلا گریخت ولی تقریباً همه سرداران او، همچنین دو اسقف بزرگ، کشته شدند. برادر دلاور او، کولومان (Coloman) هم از زخم بسیار درگذشت، و بطوری که گفته اند، تلفات بالغ بر شصت و پنج هزار نفر می شد. (۴۳) اندکی بعد بخش پست هم به تصرف درآمد و سوزانده شد. ولی مغولان، بشیوه ای که معمولاً رفتار می کردند، عملیات خود را در فصل تابستان معوق نگذاشتند و در دشت مجارستان اردو زدند، در عین حال دهقانان را مجبور ساختند که برای ایشان گندم بکارند و درو نمایند، صنعتگران را نیز واداشتند تا اسلحه بسازند و اسلحه خانه ایشان را از نو پر کنند.

۱. گالیسی (Galicia)، ناحیه ای از لهستان که در شمال کوههای کارپات امتداد دارد.
۲. مولداوی (Moldavia)، ایالتی در رومانی، میان رشته کوههای کارپات و رود پروت (Pruth).
۳. ترانسیلوانی (Transylvania)، فلانی در رومانی که از سوی شمال شرقی و جنوب، کوههای کارپات آن را احاطه کرده اند.
۴. اورسوا (Orsova)، نام دوشهر رومانی که در دوسوی دانوب واقع شده اند.
۵. پست (Pesth)، بوداپست پایتخت مجارستان از دو بخش یکی بودا و دیگر پست تشکیل شده است. بودا در ساحل راست و پست در کرا نچپ دانوب است.
۶. توکای، شهری در مجارستان، واقع در صدوسی میلی شمال شرقی بوداپست.

مصیبت دو جانبه لیگ‌نیتز و موهی، که هریک به فاصله دو یا سه روز پس از دیگری مورد حمله قرار گرفت و ویران شد، اروپا را گیج کرد. ویرانی سریع دو کشور پادشاهی بزرگ مسیحی نیز ممکن بود اضمحلال دنیای کاتولیک لاتین را پیشگویی کرده باشد. امپراتور فردریک دوم، قاعدتاً می‌بایست دفاع از دنیای مسیحیت را برعهده بگیرد. ولی این امیر بی‌ایمان، که دشمن سوگند خورده پاپ و روحانیون بشمار می‌رفت، در قلمرو پادشاهی خود در سیسیل اقامت داشت و حکومت آلمان را به پسر خود، کنراد، سپرده بود. او شاید به شکست تشکیلات پاپ بیشتر علاقه داشت تا به شکست مغولان! از این رو، فعالیت وی در این زمینه منحصر به صدور بخشنامه‌ای در ماه ژوئیه ۱۲۴۱ از فائنزا (Faenza) گردید. این بخشنامه که خطاب به پادشاهان اروپا بود، سقوط کی‌یف و حمله به مجارستان و تهدید تجاوز به اراضی آلمان را اعلام می‌داشت (چون در همین ماه دسته‌ای از مغولان به اتریش حمله بردند)، و از آنان خواهش می‌کرد که هریک به سهم خود با ارسال اسلحه و نفرات به این دفاع عمومی کمک کند. (۴۴) دنیای مسیحیت از رؤسای روحانی خود نیز نمی‌توانست انتظار زیاد داشته باشد. پاپ گرگوری نهم در پاسخ استمدادهای عاجزانه سلطان بلا، (۴۵) تنها به همین اندازه مهلت داشت که پیش از مرگ خود، که در اوت ۱۲۴۱ واقع شد، با انتشار اعلامیه‌ای همه را دعوت به همکاری کند؛ جانشین وی، سلسنتین چهارم نیز پس از چند هفته درگذشت، و پاپ اینوسان (Innocent) چهارم هم زودتر از ژوئن ۱۲۴۳ انتخاب نشد، در این هنگام نیز دشمن اروپا را تخلیه کرده بود. مغولان در این‌جا نیز همان نتیجه را گرفتند که در همه‌جا گرفته بودند: مردم آنها را چیزی بیش از آدمیزاد می‌پنداشتند و گمان می‌بردند با غولهایی سروکار دارند که از جهنم آمده‌اند؛ (۴۶) گزارشهای دیوانه‌کننده پناهندگان نیز بجای کاهش، موجب افزایش وحشت و رعشه‌ای می‌شد که در هر سرزمینی که مغولان می‌رسیدند، راه می‌یافت؛ (۴۷) حمله‌ها و تداویر جنگی مغولان تمام نشدنی می‌نمود. (۴۸)

با فرارسیدن زمستان مغولان از نو برای یک فعالیت خونین به هیجان آمدند. دشمنان ایشان هم در مدت استراحت آنها از فرصت استفاده نکردند که مشاجرات خصوصی خود را کنار بگذارند و به استوار ساختن استحکامات خویش پردازند. در روز عید تولد مسیح، باتو از روی یخهای رود دانوب گذشت و باسی منجنیق دیوارهای گرن (Gran) یا استریگونی (Strigonia) را که در آن زمان پایتخت کشوری و روحانی مجارستان بود، ویران کرد و فرو ریخت. (۴۹) قادان به تعقیب سلطان بلا فرستاده شد که بسوی جنوب غربی گریخت و از راه کروآسی^۲ به دالماسی^۳ رفت که در این هنگام پیر از پناهندگان شده بود. پس از توقف کوتاهی در اسپالاتو (Spalato) سرانجام برای عزیمت به شهر بندری ترائو (Trau) یا تروگیر (Trogir) به کشتی نشست. (۵۰) قادان پس از تصرف بودا، که در آن زمان جای بی‌اهمیتی بود، و

۱. فائنزا، شهر قدیمی کلیسایی ایتالیایی که در سی‌ویک میلی جنوب شرقی بولونی واقع است.
۲. کروآسی (Croatia)، قسمتی از یوگوسلاوی که میان دوشاخه فرعی رود دانوب قرار گرفته و تا آدریاتیک ادامه دارد.
۳. دالماسی (Dalmatia)، بخشی از یوگوسلاوی که در امتداد شمال شرقی کرانه آدریاتیک قرار دارد.

رانده شدن از دیر سنت‌مارتین، نزدیک راب (Raab)، در امتداد کرانه‌های دریاچه بالاتون^۱ عبور کرد و از راه کروآسی به تعقیب شکار خویشی پرداخت؛ جرأت نکرد که به اسپالاتو یا ترائو حمله برد ولی کاتارو^۲ را ویران ساخت و تا چند میلی اسکوتاری^۳ در آلبانی پیش رفت؛ این جنوب‌ترین حد عملیات مغول در اروپا بود.

مقاصد نهایی پیشوایان مغول معلوم نیست. آنان «شاید» مجارستان را آخرین حد غربی و نقطه پایان کوشش خود شمرده، و در نتیجه نقشه‌ای برای پیشروی بیشتر، نریخته بودند، (۵۱) ولی اگر به آلمان و ایتالیا نیز حمله می‌بردند مشکل بتوان تصور کرد که نیروهای اروپای متفرق و غیر متشکل می‌توانست حمله آنان را دفع نماید. با اینهمه، خطوط ارتباطی مغولان هم، که بیش از اندازه طولانی شده بود، تهیه مایحتاج لشکر را از فواصل بسیار دور، باید مشکل ساخته باشد. از زمینهای ویران اطراف هم نمی‌توانستند به آن اندازه آذوقه به دست آورند که کفایت چنان سپاه انبوهی را بدهد. در همان زمان که مجارستان در برابر مغولان از پادراسته بود، نفاق و تفرقه میان امیران مغول، نزدیک بود جهانگشایی آنان را به خطر اندازد. تسلط، و شاید گردنکشی و خودخواهی باتو همه را بستوه می‌آورد. او با بوری، نوه چغتای نزاع سختی کرد که در آن پای کیوک در میان بود؛ (۵۲) شکایت‌هایی که علیه یکدیگر کردند به قراقرورم فرستاده شد و اوگتای آن هر دو امیر تابع خود را به حضور خویش فراخواند. منگو هم، اگر چه میانه‌اش با باتو خوب بود، بعزل نامعلومی لشکر را ترک گفت و به مغولستان برگشت. این مشاجرات آزاردهنده، جداً باید باتو را نگران کرده باشد، مخصوصاً در اوائل سال ۱۲۴۲ که فهمید اوگتای در ۱۱ دسامبر ۱۲۴۱ مرده است. مرگ او طبیعتاً تلاشی را پیشگویی می‌کرد که قریباً بر سر جانشینی او درمی‌گرفت. و اگر تخت سلطنت به کیوک می‌رسید، وضع باتو سخت به خطر می‌افتاد. از این رو باتو تصمیم گرفت که پیکار را موقوف و مجارستان را ترک کند و لشکریان خود را در نقطه‌ای گرد آورد که حضورشان ممکن بود مایه اعمال نفوذ در انتخاب خان بزرگ جدید گردد. برای اینکه آخرین تفریح خونخواری را کرده باشد، فرمانی صادر نمود مبتنی بر اینکه همه کسانی که در دست مغولان اسیرند، آزادند و می‌توانند به خانه‌های خود برگردند. و هنگامی که آن بیچاره‌ها تازه قدم در راه نهاده بودند، مغولان وحشی در پی آنها تاختند و همه را گرفتند و کشتند. فاتحان مغول در بهار و تابستان ۱۲۴۲ از مجارستان و دالماسی‌گرویی را برای ییگاری جمع کردند و مجدداً از کوههای کارپات به مولداوی و والاشی (Wallachia) برگشتند و با حرکت آهسته در استپهای شمال دریای سیاه، در زمستان ۱۲۴۳-۱۲۴۴، به اردوگاههای قدیم خود بر کرانه ولگای سفلی رسیدند. وحشتی که مغولان ایجاد کرده بودند، از میان رفت

۱. دریاچه بالاتون (Balaton)، بزرگترین دریاچه مجارستان که در ۵۶ میلی جنوب غربی بوداپست است.

۲. کاتارو (Cattaro): بندر مستحکی در یوگوسلاوی که جزء دالماسی است و کنار خلیج کاتارو واقع است.

۳. اسکوتاری (Scutari)، شهری در آلبانی است که در انتهای جنوبی دریاچه‌ای به همین نام است.

اگر چه خاطره آن مدتها باقی ماند. اروپا هم نجات یافت، ولی در حقیقت این نجات بر اثر کوششهای خودش نبود بلکه در نتیجه واقعه ای بود که در مغولستان دور افتاده، رخ داد. اکنون که بیش از هفت قرن از آن زمان می گذرد، هنوز آن پیکار غیرعادی مورخ را حیرت زده می سازد. خواه وسعت جغرافیایی محل در نظر گرفته شود که شامل قسمت اعظم اروپای شرقی می گردید، خواه نقشه کشی و هماهنگی حرکت آنهمه دسته های قشون، خواه دقتی شبیه دقت عقربه های ساعت که بوسیله آن دشمن را در حلقه محاصره قرار می دادند و مغلوب می ساختند و تعقیب می کردند، خواه روش عالی حل مسائل مربوط به تدارک مایحتاج سربازان، یا مهارتی که در رهبری لشکر، آنهم در اروپایی که با وضعیت آشنایی نداشتند، به کار می رفت، خلاصه شخص از هر جهت که موضوع را مورد مطالعه قرار دهد، از اعتراف به این نکته نمی تواند خودداری کند که پیشوایان مغول استادان هنر جنگ بودند و بقدری استادی داشتند که جهان کمتر همانندش را پیش از آن دیده بود یا بعد از آن دیده است. از زمانی که پیروزیهای مغولان را نتیجه کثرت افرادشان می دانستند و می گفتند تنها فشار و تاخت و تاز عده ای کثیر بر عده ای نسبتاً قلیل باعث پیروزی می شود، مدتها گذشته و این نظر دیگر کهنه شده است. کثرت افراد، بدون یک سازمان صحیح و معقول، بی فایده است، و این موضوع ثابت نشده که شماره سربازان مغول بیش از تعداد لشکریان آن کشورهای مسیحی بوده است. دو نکته دیگر را باید در نظر گرفت:

۱. عکس العمل اروپا در برابر حمله مغول ثابت می کند که هول انگیزترین خطر هم نمی تواند عده ای مخالف سرسخت را وادار کند که مخالفت های خود را کنار بگذارند و برای از بین بردن خطر با هم متحد شوند. مخصوصاً اگر هر یک از آنها خیال کند که از شکست یافتن سایر رقبای بهره ای نصیب وی خواهد شد. در همان هنگام که مغولان در خاک روسیه پیش می رفتند، سوئدیها در دهانه رودنوا (Neva) پیاده شدند تا راه نوگورود (Novgorod) را در دریا ببندند. الکساندر نوسکی (Nevsky) هم که عمویش در جنگ سیتی کشته شده بود، آنان را از آنجا راند. (۵۳) سلطان بلا، پس از مصیبتی که در موهی دیده بود، به گرفتاری سخت دچار شد و از دوک فردریک، فرمانروای اتریش، درخواست کمک کرد، ولی دوک، بجای مساعدت، گرفتاری او را فرصت شمرد برای اینکه قسمتی از اراضی غرب مجارستان را تصرف کند. این امپراتور دشمنی پاپ را بهانه کرد و بدین بهانه برای جلوگیری از هجوم احتمالی مغولان به آلمان و ایتالیا هیچ اقدامی ننمود. پاپ شایع بود که مغولان را تشویق می کند تا به دو دشمن عمده وی، فردریک دوم و جان واتازس (Vatazes) امپراتور نیقیه که امپراتوری روم شرقی را تهدید می کرد، حمله برند. (۵۴) اگر مغولان بسال ۱۲۴۲ ناگهان حملات خود را قطع نمی کردند، با احتمال قریب به یقین قدرتهای اروپایی نمی توانستند برای یک کوشش دفاعی مشترک با یکدیگر همدست شوند؛ دنیای مسیحیت روم نیز به سرنوشت چین و ایران

۱. نوا، یکی از رودهای روسیه که از گوشه جنوب غربی دریاچه لادوگا (Ladoga) سرچشمه می گیرد و از کنار غربی لنینگراد می گذرد و سرانجام به خلیج فنلاند می ریزد.
۲. الکساندر نوسکی، دوک بزرگ روسیه که سوئد و دانمارک را گشود و شهسواران توتونی را مغلوب کرد و روسیه را از باج دادن به تاتارها آزاد ساخت (۱۲۶۳-۱۲۲۵).

دچار می‌شد و نابودی کلی زندگی و فرهنگ اروپا، تحولات علم و هنر را که بعداً پیش آمد، غیر ممکن می‌ساخت.

۲. متوقف ماندن یک حمله قوی در اغلب اوقات، کمتر معلول دلاوری و یگانگی کسانی است که مورد حمله واقع شده‌اند و بیشتر بعلت تفرقه و اختلاف در اردوی کسانی است که حمله می‌کنند. رهایی اروپا آنقدر که در نتیجه توسعه شکاف میان خانواده اوگتای و خانواده باتو بود، در نتیجه مرگ اوگتای نبود. اکنون که اوگتای رفته بود و کیوک امکان داشت که جایش را بگیرد، باتو پی‌برد که دیگر هرگز نخواهد توانست به هماهنگی همه شاهزادگان مغول برای حمله بر اروپا متکی باشد. لذا خطمشی وی این شد که به همان استپهای روسی یا قبچاق بچسبد و جاپای خود را در آنجا محکم کند. از این رو شهر اردویی جدید سرای (Sarai) بر کرانه ولگای سفلی تأسیس گردید و مرکز سرزمینی شد که مقدر بود بعنوان «اردوی زرین» معروف گردد.

واکنش مسیحیت

در طول سالهای پرماجرایی ۱۲۴۲-۱۲۳۷ میلادی مرگ و وحشت در سراسر اروپای خاوری از خود جای پا گذاشت و دنیای مسیحیت را قانع ساخت به اینکه «تاتارها» آن مردمی نبودند که بشود به ایشان اعتماد کرد و انتظار داشت که با غرب همکاری کنند و اسلام را نابود سازند. چون مغولان با وحشیگری بیطرفانه‌ای، مسلمانان و مسیحیان، هر دو را یکسان درهم کوبیده بودند؛ آشکارا مشرکانی بشمار می‌رفتند که برای تنبیه مردم گنهکار فرستاده شده بودند؛ با اینهمه، شاید این خواست خداوند بود که آنان در پرتو انجیل قرار گیرند و وسیله‌ای شوند که آیین مسیح در آن جهان شرک و بت‌پرستی راه یابد. وحشتی که حمله مغول ببار آورده بود همینکه با عقب‌نشینی نیروهای باتو بسوی ولگا، فرونشست، اروپا فرصتی یافت که رسیدگی کند و ببیند، در صورت امکان، چه اقدامی می‌تواند، چنانچه آن مصیبت تجدید شد، مفید واقع گردد. در آن هنگام تخت فرمانروایی خان بزرگ هنوز خالی بود؛ ولی هنگامی که پر می‌شد، شاید انتظار می‌رفت که دومین حمله، حتی هولناکتر، صورت گیرد. در این گیرودار اینوسان (Innocent) چهارم، یکی از سیاستمدارترین پاپها، در تابستان سال ۱۲۴۳، برکرسی سن پیترو نشست؛ و زمام پیشوایی مسیحیتی را به دست گرفت که فرقه‌های فرانسیسکن و دومینیکن آن را از بنیاد استوار ساخته و نوعی غیرت تبلیغ مذهبی بدان روح بخشیده بود که چه پیش از آن تاریخ و چه پس از آن تا روزگار ژزویتها بندرت دیده می‌شد. به نظر اینوسان، بزرگترین خطری که روبروی کلیسا قرار گرفته بود، یکی دشمنی آشتی ناپذیر امپراتور فردریک با مقام پاپ و دیگر بلای مغول بود که با کشورگشایی نظامی پادشاهیهای مسیحی را تهدید می‌کرد. برای مقابله با این بحرانها، او در ماه ژوئن ۱۲۴۵ پیشوایان بزرگ دین مسیح را برای یک شورای همگانی احضار کرد. آن دو ماده هم از نخستین مواد برنامه شورا بود. جلسات شورا نیز در لیون فرانسه تشکیل می‌شد چون در آن اوقات بیشتر ایتالیا در تحت اختیار امپراتور قرار داشت.

حتی پیش از گشایش رسمی شورا، پاپ تصمیم داشت به اقدامی قهرمانی مبادرت ورزد که عبارت بود از اعزام یک هیأت سیاسی به نزد پیشوایان مغول تا به وحشیگریهایی که در اروپای شرقی مرتکب شده بودند اعتراض کنند و در عین حال شدیداً اصرار ورزند که مغولان تعمیم مسیحی را بپذیرند. برای تحقق این هدف، اینوسان، ژان پلانوکا رپینی (۱)، را که کشیش

درشت اندامی بود و شصت سال یا بیشتر از عمرش می‌گذشت، برای ریاست آن هیأت برگزید. این مرد، یکی از اصحاب اولیه سن‌فرانسیس بشمار می‌رفت و سالهایی از عمر خویش را در آلمان و لهستان و بوهیمیا گذرانده بود و مردی ارزشمند و پرتاب و توان محسوب می‌شد. کارپینی با دو یا سه نفر دیگر در روز عید پاک (۱۶ آوریل ۱۲۴۵) به کلنی رفت و با عبور از خاک آلمان به سفر پرداخت، در حالی که نامه‌های پاپ را به همراه داشت که به «پادشاه و مردم تاتار» خطاب شده بود، و چون خان بزرگ جدید را هنوز انتخاب نکرده بودند، در نامه‌ها نامی از پادشاه برده نشده بود. (۲) در برسلاو کشیش دیگری بنام بندیکت قطب (Benedict the Pole) به آن‌گروه کوچک پیوست (۳) این عده وارد سرزمینی گردیدند که سه یا چهار سال پیش از آن به دست مغول ویران گردیده بود. اینک با مردمی برخورد می‌کردند که از «تاتار»های شوم و هول‌انگیز تجربیات تلخی داشتند و می‌توانستند در این باره به ایشان اندرزها و اطلاعات سودمندی بدهند. دوک کنراد در شهر کراکو (Cracow)، پایتخت قدیم لهستان، مقداری پوست سگ آبی در اختیارشان گذاشت که با اهدای آنها به صاحب‌منصبان مغول ممکن بود از همکاری آنان بهره‌مند شوند. با ورود به روسیه، به حضور دوک بزرگ باسیل (Basil) رسیدند که از پذیرفتن خواهش پاپ مبنی بر اینکه به کلیسای رم بپیوندند خودداری کرد و آنان را به کی‌یف فرستاد. این عده در آغاز سال ۱۲۴۶ با سفر بر روی برف بوسیله درشکه برفی، نیمه‌جان وارد کی‌یف شدند. از زخمهایی که مغول در ۱۲۴۱-۱۲۴۰ به پیکر روسیه زده بود، هنوز آشکارا خراشهایی دیده می‌شد: استخوانهای قربانیان هنوز زمین را سفید می‌کرد. اینک در آخرین حد اروپای متمدن قرار داشتند، و در ۲۳ فوریه، سه روز پس از ترک کی‌یف، به نخستین پاسدارخانه مغول رسیدند. و «تاتارها که بوضع زشتی مسلح بودند به طرف ما هجوم آوردند که ببینند ما چه جور آدمهایی هستیم.» چون اعتبارنامه‌های ایشان رضایت‌بخش بود، پاسداران مرزی، آنها را به داخل راه دادند. مسافران ما در کرانه رود دنیپر پیش رفتند تا به اردوی خورومسی (Khurumsi)، برادرزاده باتو، رسیدند که در آن ناحیه فرماندهی می‌کرد، و مجبور شدند که در حضورش زانو بزنند و منظور از مسافرت خود را توضیح دهند. با پیشروی بر روی یخهای رود دنیپر به دریای آزوف رسیدند و از روی این دریای یخ بسته نیز گذشتند، و سرانجام، پس از عبور از رود دون، در تاریخ چهارم آوریل یعنی تقریباً یک سال بعد از حرکت از لیون، وارد «سرای»، پایتخت باتو شدند. در آنجا ناچار بودند که آداب و رسوم مغول را رعایت کنند و از میان دواآتش بگذرند تا از اندیشه‌ها و آهنگهای پلید پاک‌گردند (۴) و در برابر مجسمه طلایی چنگیزخان خم شوند. باتو، در یک سرپرده عالی‌کتانی که از سلطان بلا به تاراج برده بود، ایشان را بار داد؛ یک مترجم روسی نامه پاپ را بزبان مغولی برگرداند، و دستورهایی داده شد تا راهنمایان و اسبانی برای سفر به قراقرورم در اختیارشان بگذارند. این راهی بود که اگر آن را با شتاب می‌پیمودند، بموقع در قوریلتای بزرگ، یعنی شورای عالی، که قرار بود در طی آن فرمانروای تازه امپراتوری

۱. برسلاو (Breslau)، شهری است با حدود سیصد و پنجاه هزار نفر جمعیت که کرسی‌نشین سابق سیلزی‌سفلی، بر کرانه رود اودر است و از سال ۱۹۴۵ به دست لهستان اداره می‌شود.
(از دائرة المعارف فارسی)

مغول برگزیده شود، حضور می یافتند.

امپراتوری مغول، پس از مرگ اوگتای که در سپتامبر ۱۲۴۱ پیش آمد تا این زمان دیگر رهبری نداشت، برطبق روش مغول، نیابت سلطنت را همسر بیوه او، توراگینا خاتون برعهده گرفته بود (۵) که می خواست پسر خود، کیوک، را بر اورنگ فرمانروایی بنشاند. برای رسیدن بدین مقصود تا مدتی از پشتیبانی چغتای، آخرین فرزند بازمانده «فاتح بزرگ»، استفاده می کرد، ولی او در سال ۱۲۴۲ درگذشت. کیوک بطورکلی میان امیران مغول هواخواهانی نداشت چون آنها شاید آگاه بودند از اینکه اوگتای خود، دلش می خواست نواده اش، سیرمون (Siremun) (۶)، جانشین وی گردد، در عین حال، باتوکه بعنوان فرزند بزرگترین پسر چنگیز از مقامی بلند برخوردار بود، دشمن آشکار کیوک شمرده می شد. توراگینا خاتون، در طی چهار سال نیابت سلطنت، وقت خویش را صرف کرد تا خرده گیران و دشمنان را از میان ببرد و گروهی را به وجود آورد که غلامند به فرمانروایی کیوک باشند. از این رو چوتسائی، مشاور خردمند چنگیز و اوگتای، جای خود را به عبدالرحمن داد که یک بازرگان مسلمان بود و برعهده گرفت که درآمد مالیاتی چین شمالی را دوبرابر کند؛ و آن وزیر که مورد اهانت قرار گرفته و برای کنار گذاشتن روش احتیاط آمیز اداری اش دلشکسته شده بود، بسال ۱۲۴۴، در پنجاه و پنج سالگی، زندگی را بدرود گفت. مسعود یلواج، حاکم ماوراءالنهر نزدیک بود بکلی کنار گذاشته شود ولی با پناهندگی و فرار بجاو بموقع خود به سرزمین باتو، از عزل و تبعید نجات یافت؛ ولی استاندار ایران شرقی که یکنفر اوغور به نام کورغوز (Korguz) بود، نه تنها اخراج، بلکه اعدام شد. یکی دیگر از موانع توراگینا خاتون این بود که تا حد زیادی در زیر نفوذ زنی ایرانی موسوم به فاطمه قرار گرفته بود که دوستش می داشت. او را بسال ۱۲۲۰ ضمن تاراج طوس اسیر و برده ساخته بودند. از وضع پست و روشهای بیگانه وار و دخالت سیاسی او عموماً بدشان می آمد. با اینهمه، توراگینا به آرزوی قلبی خویش رسید و پس از ظاهرسازیهای زیرکانه بسیار، سران مغول را فراخواند تا یک قوریلتهای بزرگ، در سیراردو، یا اردوی زرد، نزدیک دریاچه کوکونور (Koku - nor)، چند میل دورتر از قراقوروم تشکیل دهند. این شورای بزرگ که در بهار سال ۱۲۴۶ برپا شد، نمایش باشکوهی از امپراتوری مغول بود. دشت پهناوری که انتخاب خان بزرگ در آن انجام می شد، پوشیده از سرپرده های گوناگون بود. در این چادرها نه تنها شاهزادگان و امیران و بلند آوازان و صاحبمنصبان مغول، بلکه ایلچیان و هیأت های اعزامی سراسر روی زمین نیز بسر می بردند. نماینده روسیه مسیحی دوک بزرگ یاروسلاو (Yaroslavl)، نماینده روم سلجوقی، یعنی روم شرقی، قلج ارسلان چهارم، نماینده ارمنستان، سردار سمپاد (Sempad)، نماینده مصر برادر سلطان مصر، نماینده خلیفه بغداد، مأمور رسمی او، نماینده کشور کره یک شاهزاده، و نمایندگان کشور پادشاهی مسیحی گرجستان دو نفر رقیب و مدعی سلطنت بودند. آگاهی ما از این واقعه فراموش نشدنی مروه گزارش کوچکترین شرکت کنندگان در آن شورا است. گروه کارپینی در هشتم آوریل از سرای حرکت کرده بودند تا در آن استپهای بی حد و مرز به یک سفر دشوار و مهیب بپردازند. (۷) با اصرار در رعایت روزه لنت حتی در آن زمینهای بیگانه و دلتنگ کننده،

۱. روزه بزرگ که به انگلیسی آن را روزه لنت (Lenten fast) و به فرانسه «کارم» می خوانند،

آنان با ارزن آب‌پز و نمک، و برفی که در قوری آب می‌کردند، ارتزاق می‌نمودند. با تحمل گرسنگی و خستگی و سرعت حرکت، در مدت کمی، بیش از صد روز، از اردوگاه باتوسه هزار میل راه پیمودند و از کوه‌های اورال عبور کردند. در ماه ژوئن از قلمروهای قدیم قراختای و نایمن‌گذشتند و در ۲۲ ژوئیه به‌سیرا اردو، یا اردوی زرد، رسیدند. (۸) مقدماتی که برای این قوریل‌تای فراهم شد بسیار پیشرفته بود؛ قبلاً روزی را معین کرده بودند ولی طوفان سنگین تگرگ در روز پانزدهم اوت شمنها را وادار کرد که تشریفات را تا روز بیست و چهارم به تأخیر اندازند. در این روز جلسه انتخاب، رسماً و به‌اتفاق آراء کیوک را برگزید که او را بر روی قالیچه‌ای نم‌دین بلند کردند (۹) و بسوی تختی زرین بردند. کیوک بر تخت نشست و امیران و شاهزادگان دست‌نشانده وی، همچنین سفیران خارجی نیمی از ملتهای کره زمین نه بار در برابرش سجده کردند. کشیشانی که میان آن جمعیت انبوه مورد توجه نبودند، از فاصله‌ای مناسب بر تخت نشستن زمامدار جدید سلطنت جهان را تماشا می‌کردند. اینان بعدگزارش دادند که: «کیوک در حدود چهل یا چهل‌وپنج سال دارد، (۱۰) قدش متوسط و رفتارش خشک و جدی است و هرگز دیده نشده است که بخندد یا شوخی کند.» این انتخاب امپراتوری یک هفته عیش و نوش در پی داشت و کارپینی و همراهانش، پس از آن غذاهای بی‌رمق ایام مسافرت، باید در این مهمانی با خوردن گوشت کباب شده باصطلاح دلی از عزا درآورده باشند. انجام مأموریت ایشان به‌دشواریهایی برخورد: برخلاف اکثر کسانی که از دربار مغول تقاضاهایی داشتند، آنها باخود هدایایی نبرده بودند و بخاطر این عدم رعایت آداب و رسوم، با تحقیر اخراج شدند و تا ماه نوامبر به‌حضور کیوک بار نیافتند. سرانجام وقتی که به‌خدمت خان بزرگ رسیدند، مترجمان، نامه‌های پاپ را خواندند؛ (۱۱) «خان بزرگ» از اینکه پاپ اصرار کرده بود که او تعمید مسیحی را بپذیرد و از قتل‌عامهای مغول در لهستان و مجارستان انتقاد کرده بود، رنجید و برآشفته و پاسخی کوتاه و سازش‌ناپذیر دیکته کرد (۱۲) که بنحو قابل توجهی تصور مغول را از نظریه سیاسی و قانون اجتماعی، که تا حدی از قوانین چین اقتباس شده بود، منعکس می‌سازد. به‌شکایت پاپ از بدرفتاری مغول با ملل مسیحی، کیوک، شاید با حیرتی صادقانه، پاسخ می‌دهد: «من این سخنان شما را نمی‌فهمم. خدای جاودانی (تنگری) آن ملتها را کشته و نابود ساخته چون آنان نه از چنگیز-خان پیروی کردند نه از خاقان، که هر دو فرستاده شده بودند تا مردم را با فرمان خدا آشنا کنند.» اما راجع به درخواست پذیرش تعمید و گرایش به آیین مسیح: «تو که پاپ بزرگ هستی با همه آن امیران و شاهزادگان، شخصاً بیایید و به ما خدمت کنید. آن وقت من شما را از دستورهای یاسا آگاه خواهم ساخت.» این نامه رسمی با یک تذکار تهدیدآمیز پایان می‌پذیرد: «اگر فرمان خدا را رعایت نکنید و فرمان مرا نادیده بگیرید، شما را دشمن خویش خواهم دانست و همینطور هم به شما خواهم فهماند. اگر کاری جز آنچه گفتم نکنید، خدا می‌داند که من چه اندیشه‌ای دارم.»

→ ایام روزه و توبه مسیحیان بعنوان مقدمه عید فصح است. ایام آن در کلیساهای شرقی و غربی متفاوت است. در کلیسای غربی روزه بزرگ از هفتمین چهارشنبه پیش از عید فصح آغاز می‌شود. هفته آخر روزه بزرگ را هفته مقدس خوانند. (از دائرةالمعارف فارسی)

از این نامه روشن بود که رهبر مغول، خود را از سوی خداوند مأمور فتح جهان می‌شمارد. (۱۳) از همه ملتها خواسته شده بود که یا تسلیم شوند یا به هلاک رسند، «خان بزرگ» نماینده تنگری (خدای آسمان) بر روی زمین بود و خودداری از اعتراف به برتری او کفر و زندقه محسوب می‌شد. (۱۴) یاسا قانون مقدسی بود که همه می‌بایست برطبق آن زندگی کنند. امپراتوری مغول، یک دولت در میان دولتهای دیگر جهان نبود؛ یک سلطنت عالی جهانی بود، و تمام زمینهایی که در درون مرزهای آن قرار نداشتند، فرمانبردار و زیر دست و تابعان بالقوه آن بشمار می‌رفتند. سفارتهای ممالک خارجی به‌منزله انجام وظایفی درباره تسلیم و اطاعت به حساب می‌آمدند و هدایایی که می‌دادند بعنوان خراج دریافت می‌شد، همچنان که نحوه عمل چینی تا پایان قرن هجدهم بود. (۱۵) برقراری روابط سیاسی عادی با قراقوروم غیر ممکن بود. مغولان مخصوصاً درباره فرمانروایان توانایی مانند پاپ و خلیفه بدگمان بودند، زیرا به نظر می‌آمد که آنها نیز حقوق وسیعی نظیر حقوق «خان بزرگ» را ادعا می‌کنند. مغولان تنها خود را از سوی خداوند، برای فرمانروایی به جهان و تأمین صلح، دارای اختیار می‌دانستند؛ هرگز به قدرت نظامی خویش مغرور نمی‌شدند و لاف نمی‌زدند بلکه بسادگی اظهار می‌داشتند: «خدا می‌داند که چه روی خواهد داد.»

کارپینی، اگرچه از پاسخ نخوت‌آمیز «خان» به تشویش افتاد ولی تجربه او ناراحت کننده‌تر از مأموریت گروه اسلین (Ascelin) یا انسلم (Anselm) نبود. این مرد یک کشیش دومینیکی، از کشور لمباردی، بود (۱۶) که اینوسان چهارم در همان زمان، او و همراهانش را پیش مغولهای ایران فرستاده بود تا نامه‌های دستگاه پاپ را به فرمانده نخستین لشکر مغول که ملاقات می‌کنند، بدهند. این گروه پس از مسافرت در آسیای صغیر، در ماه اوت ۱۲۴۷، به اردوگاه بایجو فرمانروای ایران، در قلعه سیتیانس یا سیزیان واقع در ارمنستان، رسیدند. (۱۷) و وقتی از سجود در مقابل بایجو خودداری کردند، بایجو به خشم آمد. هنگامی هم که با بی‌احتیاطی اظهار داشتند پاپ بالاترین جلال و مقام را در جهان دارد، خشم او بیشتر شد و پرسید: «آیا می‌دانید که خان بزرگ فرزند خدای آسمان است؟» و می‌خواست آنان را زنده پوست بکند ولی زنش شفاعت کرد و او را از این کار بازداشت. هیأت اعزامی، پس از معطلی زیاد، با پاسخهایی برگردانده شدند که بزبان مغولی بود و نخست به فارسی و بعد به لاتینی ترجمه شد. این جوابها هم شباهت نزدیکی دارد به جوابی که کیوک به پاپ داد: «به فرمان خان مقدس، بایجو این پاسخ را به شما می‌فرستد. ای پاپ، بدان که فرستادگان شما آمدند و نامه‌های شما را آوردند. در اینجا با لحن زنده‌ای سخن گفتند. نمی‌دانیم این به دستور شما بوده یا نه. شکایت می‌کنید از اینکه ما بسیاری از مردم را کشته‌ایم، ولی فرمان خدا و فرمان کسی را که فرمانروای روی زمین است در نظر بگیرید. هرکس که از ما اطاعت کند، صاحب زمین خود باقی می‌ماند ولی هرکس که در برابر ما بایستد، نابود شده است. ای پاپ ما برای شما این دستور را می‌فرستیم تا بدانید که اگر می‌خواهید سرزمین خود را نگه دارید باید شخصاً پیش ما بیایید و از اینجا پیش کسی بروید که فرمانروای سراسر روی زمین است. اگر این کار را نکنید ما نمی‌دانیم چه روی خواهد داد. تنها خدا می‌داند.» (۱۸)

از این مأموریت‌های مخاطره‌آمیز، اروپاییان با تصویر روشنتری از توانایی و روشهای

مغول بازگشتند و فرمانروایان آسیا مجبور شدند با سلاطین عالم مسیحیت روابطی بهم زنند که کمتر خصمانه باشد. گروه اسلین با دو مأمور مغولی، که احتمالاً مسیحیان نسطوری بودند، پس فرستاده شدند. مذاکرات محرمانه این دو تن با صاحبمنصبان دستگاه پاپ در ایتالیا، سیلی از شایعات در سراسر اروپا براه انداخت. (۱۹) کاریبینی و برادرانش، هنگام بازگشت، قسمتی از سفر خود را همراه سفیران سلطان مصر بودند؛ در مرز ایران از آنان جدا شدند و در آن استپ باز، سوز برف و سرمای کسل کننده‌ای را تحمل کردند و در بهار سال ۱۲۴۷ دوباره به اردوی باتو رسیدند. در ۲۵ مه، پس از ورود به کی‌یف مورد استقبال قرار گرفتند و به قول خودشان: «گویی ما از سرزمین مردگان برگشته بودیم.» و با عبور از نواحی آشناتر لهستان و آلمان در ۱۸ نوامبر از نو وارد لیون شدند، در حالی که غیبتشان دو سال و نیم به درازا کشیده بود. کاریبینی یادداشتهایی از این سفر نگه داشته بود که پس از بازگشت خویش بلافاصله آنها را به صورت گزارش کاملی درآورد و احتیاج به اطلاعات درباره تاتارها تا اندازه‌ای بوسیله یک سلسله انتشارات از این گزارش رفع شد که او در زمستان سال بعد داد. (۲۰) این کشیشان متهور از موفقیت خود نتیجه‌ای گرفتند که حقاً شایستگی آن را داشتند: بعنوان مردانی که از دست تاتارها جان به در برده و سالم بازگشته بودند. افرادی شمرده می‌شدند که در ظل عنایت خاص پروردگار قرار داشته‌اند و سفر حیرت‌انگیزشان، در حکم نخستین سفر اکتشافی اروپایی در قلب آسیا که مکتوب و مضبوط بود، اقدام شجاعانه پاپ را توجیه می‌کرد و دانش درست و روشنی برای بحث و تحقیق درباره آن موضوع هول‌انگیز به دست می‌داد. (۲۱) چون کاریبینی از جاهایی بسیار نزدیک، ماشین جنگی نیرومندی را دیده بود که اندکی پیش‌نیمی از اروپا و آسیا را درهم کوبیده و از پا درآورده بود؛ او طرز کار این ماشین را توضیح می‌داد و اسرارش را آشکار می‌ساخت و اقدامات متقابلی را که متناسب می‌پنداشت به هم‌میهنان خویش توصیه می‌کرد. (۲۲) بی‌اینکه خطر دومین حمله مغول به اروپا را کوچک جلوه دهد، زیرکانه یادآور می‌شد که شکاف و تفرقه میان کیوک و باتو بخوبی امکان دارد که از آن بلا جلوگیری کند. (۲۳) و اگرچه نمی‌توانست کشف ژان کشیش یا پادشاه مسیحی دیگری را در آسیا، اعلام کند، می‌توانست توسعه نفوذ مسیحیت را در دربار مغول و احتمال مسیحی شدن «خان بزرگ» را با امیدواری مژده دهد.

در هر دوره‌ای فرمانرواییهای بربری، در معرض گرایشهای مذاهب عالیت‌ر واقع شده‌اند که کتابهای مقدس و تشریفات نافذشان مغزهای تیزفهم ولی تحصیل نکرده را مجذوب می‌ساخته است. وفاداری به سنت ملی و فرمان و سرمشق چنگیز، ممکن بود نگذارد که خانان مغول مذهب اجدادی شمنیزم و پرستش تنگری را ترک گویند ولی در زیر پوشش تحمل کلی همه ادیان، که روش «کشورگشای بزرگ» بود آنان امکان داشت که عقاید و مذاهب دیگر را بیازمایند و در مراسم و خدمات بوداییها، مسلمانان و مسیحیان شرکت کنند بدون آنکه بی‌دریغ به قبول هیچ یک از این ادیان تن در دهند. ظهور ملل ترک مسیحی یا نیمه-مسیحی مانند نایمنا و اوغورها و قدرت و نفوذ یافتن آنان در دنیای امپراتوری مغول فرصتی به دست روحانیان نسطوری داد تا در آسیای شرقی به تبلیغ درباره آیین مسیح پردازند و رهبری مغول را به دست گیرند مخصوصاً از طریق زنان مسیحی که به حرمسراهای خانان مغول

راه یافته بودند. مادر کیوک یک نایمن یا مسیحی کرائیت بود و «خان بزرگ» که تخت خود را مدیون کوششهای او می دانست شاید علاقه و کنجکاوی ویژه‌ای نسبت به مذهب او در خود احساس می کرد. کشیشان نسطوری در قوریلتهای به گروه کارپینی اطلاع داده بودند که کیوک نزدیک است غسل تعمید کند و به آیین مسیح درآید؛ (۲۴) دو سال بعد فرستادگان مغول که لوئی نهم پادشاه فرانسه را در قبرس ملاقات کردند، آن پادشاه دیندار را مطمئن ساختند که کیوک در جشن اپیفانی^۱ بسال ۱۲۴۸ تعمید را پذیرفته است (۲۵) گرایش کیوک به آیین مسیح را نه تنها یک وقایع نگار مسیحی مانند بارهبرایوس (ابن العبری) تصریح کرده (۲۶) بلکه مورخان مسلمان ایران دوره مغول هم (۲۷) که نمی توانستند هیچگونه رغبتی به بزرگ کردن این واقعه - که برای علایق اسلامی بسیار زیان آور بشمار می رفت - داشته باشند آن را تصدیق نموده اند. اینکه کیوک تا حد زیادی نسبت به مذهب مادر خویش دلبستگی نشان می داد، حتمی است و شکی در آن نیست؛ اینکه غسل تعمید یافته باشد، محتمل است؛ اما اینکه جداً خود را یک مسیحی شمرده و آیین تنگری را رد کرده باشد، از مشکوک هم ضعیف تر است. این خبر، اگرچه با مقداری بدبینی پذیرفته شد، (۲۸) امیدواریهای دور و درازی را در میان مسیحیان شرق و غرب برانگیخت؛ (۲۹) و مأموران جدیدی به آسیا فرستاده شدند. مخصوصاً هیأتی که به تقاضای لوئی نهم، بریاست ویلیام روبروک اعزام شد. همچنین، سلطان هایتون، پادشاه ارمنستان به شوق آمد که برای تشکیل یک «جبهه مسیحی - مغولی در برابر اسلام» کوششهای خود را به کار برد.

عقاید واقعی کیوک هرچه بود، دوره فرمانروایی وی کوتاهتر از آن شد که بدو اجازه اجرای یک خط مشی مذهبی یامدنی را بدهد. شیوه اداره امور داخلی او با تغییرات مؤثری که در وضع کارکنان به عمل آمد، مشخص گردید: عبدالرحمن که متهم به اخاذی و بدرفتاری در چین شده بود، محاکمه و معدوم گردید و محمود یلواج جایش را گرفت، چینگائی (Chinkai) به سر کار برگردانده شد، الجیگیدای (Eljigidei) که نرمتر و مطیعتر بود به جای بایجوی سرسخت و نرمش ناپذیر به فرماندهی آسیای غربی گماشته شد. فاطمه، زنی که در نزد مادر کیوک محبوبیت داشت، محکوم شد که با سحر و جادو سبب مرگ برادرش کوتن (Koten) گردیده است و بدین جرم او را در نمد پیچیدند و به رودخانه انداختند، نواده چغتای نیز از کرسی خانی خویش بنفع یک پسر جوانتر کنار رفت، امور پادشاهیهای تابع مغول نیز بوسیله صدور فرامین اختیاری فیصله یافت: قلج ارسلان چهارم، به جای برادر بزرگترش کیکاوس دوم، سلطان روم شناخته شد و برای پایان دادن به مشاجرات مربوط به ولیعهدی و جانشینی سلطنت گرجستان نیز، این کشور پادشاهی به دو نیمه تقسیم گردید و هر نیمه در اختیار یکی از مدعیان گذاشته شد. کیوک، بعنوان وظیفه اصلی خویش، برعهده گرفت که پادشاهیهای دیگر روی زمین را در زیر قدرت خداوند و «خان» در آورد. پرچم او که از نه دم گاو نر تبتی تشکیل می شد، بعنوان اعلام جنگ با سلسله سونگ چین و سرزمینهای دیگری که هنوز تسلیم نشده بودند، در بیرون سرپرده وی برافراشته گردید و به هر یک از شاهزادگان همخون وی تکلیف شد که

۱. (Epiphany)، جشنی که در دوازدهمین روز پس از تولد حضرت مسیح گرفته می شود و این جشن به یادبود تعمید اوست.

تجهیز بیست درصد از افراد لشکرهای تازه را برعهده گیرد. کیوک—چنانکه لحن جوابش به پاپ، می‌رساند—خواه مسیحی بود و یا نبود، تصمیم داشت که جنگ با اروپا را از سرگیرد، ولی تا وقتی که رابطه وی با باتو روشن نشده بود، نمی‌توانست در آن جبهه قدمی بردارد.

میان جمعیت انبوه خویشاوندان و پیروان و بستگانی که در مراسم جلوس کیوک حضور یافته بودند، جای باتو بنحوی آشکار، خالی می‌نمود. او برای غیبت خود، بیماری را بهانه کرد، ولی خان جدید که سختگیر و بدگمان بود مشاجراتی را که در طی جنگ مجارستان روی داد، پیاد می‌آورد و می‌ترسید از اینکه باتو، حتی اگر ادعای رسیدن به قدرت اعلی را هم نداشته باشد، ممکن است امیدواری پیدا کند که شخص دیگری را برای سلطنت در نظرگیرد و خانواده اوگتای را از روی تخت بردارد. کیوک محبوبیت عمومی نداشت؛ از این رو، راجع به وضع خود آسوده‌خاطر نبود و تازه عموی خویش برادر کوچکتر چنگیز، را به تهمت خیانت اعدام کرده بود. برای آزمایش وفاداری باتو، از او خواست که در یک محل مقرر، در دره ایل، که ملک شخصی کیوک بود، به دیدن وی بیاید. باتو که جرأت نداشت این دعوت را رد کند از سرای براه افتاد؛ ولی در جاده میان ایل و دریاچه ایسیک کول، پیغامی از سورکاکتانی (Sorkaktani)، همسر بیوه تولوی، دریافت کرد (۳۰) که بدو اخطار می‌نمود تا پیشتر نرود زیرا کیوک نقشه کشیده بود که وی را دستگیر و اعدام کند. کیوک شخصاً طرف غرب به نقطه‌ای سفر کرد که باندازه یک هفته راه تا بش‌بالیغ فاصله داشت. در آنجا بیمار شد و در چهل و دو سالگی، پس از مدتی کمتر از دو سال فرمانروایی، بر اثر نقرس و الکلیسم در آوریل ۱۲۴۸ درگذشت (۳۱) باتو نجات یافت؛ اروپا از یک حمله تازه مغول معاف گردید و خالی ماندن تخت سلطنت، یک بار دیگر مغول را از پیشروی برای فتح جهان بازداشت.

مرگ زودرس کیوک برای خانواده اوگتای پیشامدی مهلک بود. برطبق رسم معمول، همسر او اوغول غایمیش، تا برقراری یک قوریلتهای انتخابی دیگر، نیابت سلطنت را برعهده گرفت ولی نه از جهت کاردانی، نه از جهت مقام و خلاصه از هیچ جهت نمی‌توانست با توراگینا خاتون برابری کند که شش سال پیشتر، پس از مرگ اوگتای به نیابت سلطنت نشست. خانواده اوگتای نامرد معلوم و معینی برای جلوس بر تخت نداشت. دشمن این خانواده، باتو، بعنوان شاهزاده ارشد امپراتوری، از شهرت و نفوذ برخوردار بود و اتحاد او با سورکاکتانی که تصمیم قطعی گرفته بود تا ادعاهای بزرگترین پسر خود، منگو، را به کرسی بنشاند، فشاری مقاومت ناپذیر بر خانواده اوگتای وارد می‌آورد. اوغول غایمیش شاید امیدوار بود که انتخاب کنندگان را وادارد تا سیرمون، برادرزاده کیوک، را—که معتقد بودند اوگتای شخصاً دوستش داشته—به سلطنت برگزینند؛ این خانم در سرزمین موروثی شوهر مرحوم خویش در آسیای مرکزی استقرار یافت. این محل نزدیک به ملک چغتای بود که خانواده‌اش آماده بودند تا از او پشتیبانی کنند و در آنجا، سال ۱۲۵۰، بعنوان زمامدار عالی فرمانروایی، هیأتی را به حضور خود پذیرفت که بریاست راهب اندره دولونژومو (Longjumeau)، از سوی لوئی پادشاه فرانسه آمده بودند. و بروش مخصوص مغول، هدایای پادشاه فرانسه را بعنوان خراج تلقی کرد و با لحنی نخوت‌آمیز از پادشاه فرانسه خواست که چنانچه میل دارد از غلبه مغول در امان

بماند و کشورش با خاک یکسان نگردد بنحو خاضعانه‌تری تسلیم شود. (۳۲) ولی روزگار فرمانروایی این خانم کوتاه بود. باتوسران مغول را برای تشکیل یک قوریلتهای در آلاکماک (Alakmak)، شمال دریاچه ایسیک کول، دعوت کرد؛ نمایندگان خانواده‌های اوگتای و چغتای از حضور در آن شورای عالی خودداری ورزیدند زیرا می‌گفتند چنین مجمعی فقط باید در خاک مقدس مغولستان تشکیل یابد. انتخاب منگو راهم، که در غیاب ایشان برگزیده شده بود، تأیید نکردند. از این رو باتو به برادر خود، برکه، دستور داد تا دومین شورای عالی را این بار در ناحیه اونون کرولی، که زادگاه مغول بود، برپا سازد. مخالفان همچنان به سرسختی خود پایدار ماندند و نمایندگان خویش را نفرستادند، ولی با کنار گذاشتن و نادیده گرفتن آنان، منگو در اول ژوئیه سال ۱۲۵۱ «خان بزرگ» اعلام شد. (۳۳)

وارثان اوگتای، همینکه به شکست سیاسی کامل خویش پی بردند، برای خنثی کردن انقلابی که آنان را بسود خانواده تولوی از قدرت برکنار کرده بود گامهای بیجا و بیفایده‌ای برداشتند. در حالی که میان همراهان مسلح احاطه شده بودند وارد قراقوروم گردیدند، ظاهراً برای تعظیم و اظهار اطاعت به خان جدید و در واقع برای اینکه او را غافلگیر کنند و بگیرند و از تخت سلطنت بردارند. ولی منگو قبلاً از این نقشه آگاهی یافت و توطئه فاش شد و توطئه کنندگان دستگیر و خلع سلاح گردیدند. بدنبال این پیشامد، یک بازرسی کامل و یک رشته محاکمات دولتی آغاز شد. کاداک (Kadak) و چینکائی، مشاوران دیرین اوگتای، بتهمت طرح‌ریزی اصلی توطئه، مجرم شناخته شدند و محکوم به اعدام گردیدند. ولی شاهزادگان منهم در محکمه‌های مخصوصی تحت تعقیب قرار گرفتند. سردهسته ایشان، همسر بیوه کیوک، اوغول غایمیش، نایب السلطنه پیشین بود که منگو از او نفرت خاصی داشت. (۳۴) این خانم را، پس از آنکه محکوم به اعدام شد، در توبره‌ای کردند و سرش را دوختند و در آب غرق کردند؛ سیرمون، که شاید می‌خواستند او را به جای منگو بنشانند، در اثر شفاعت قویلای موقتاً از مرگ رهایی یافت و به لشکری که در چین بود منتقل شد. بوری، نواده چغتای، به دست انتقام باتو سپرده شد چون او باتو را در جنگ اروپا سخت رنجانیده بود. (۳۵) قادان پسر، و قایدو، نواده چغتای، بموقع تسلیم و بخشوده شدند بشرطی که در سرزمین موروثی اجدادی خویش، در دره امیل (Emil)، بروند و آنجا بمانند. این بخشایش بعداً بدون شک مورد تأسف قویلای واقع گردید چون قایدو، پس از مرگ منگو، در جانشینی رقیب قویلای شد. انشعابات این توطئه تا ایران دامنه یافت؛ الجیگیدای، که کیوک او را به جای بایجو گماشته بود، و پسرش که همانند او متهم و مجرم شناخته شد، هر دو محکوم به مرگ گردیدند و در دهانشان سنگ چپاندند و آنان را کشتند. این سختگیریها پایه‌های اورنگ فرمانروایی منگو را استوار ساخت. او قدرت خویش را اساساً مدیون همدستی بوتو بود و پاداشی که بوتو در برابر این همدستی گرفت، احراز یک مقام بلند مبتنی بر استقلال معنوی بود و در این مقام مانند نوعی شبه‌امپراتور، بر سراسر نواحی غربی امپراتوری مغول، فرمانروایی می‌کرد.

از زمان بازگشت باتو به ولگا و دست کشیدنش از کشورگشاییهای غربی، توجه وی روی تغییرات سیاسی در قراقوروم، متمرکز بود. او شخصاً آرزوی رسیدن به مقام خان بزرگ را نداشت. ولی بازی کردن نقش یک «شامساز» و داشتن یک قدرت مستقل، حس جاهطلبی او را

اقتناع می نمود. ناحیه پهناوری فرمانهای او را اطاعت می کرد: استپهای قبچاق مغز و مرکز سرزمین موروئی او بود. از غرب تا مجارستان، از شرق تا خوارزم و کریمه فرمان می راند. قفقاز شمالی نیز جزو قلمرو حقوقی او بود. دست نشاندهان همسایه، مانند سلجوقها و گرجیها، پشتیبانی و حمایت وی را خواستار می شدند، اگرچه او فرمانروای اسمی ایشان نبود. برامیران و شاهزادگان روسی که با هم اختلاف و مشاجره داشتند چنان قدرت مطلقه ای اعمال می کرد که شاید تقریباً بتوان او را نخستین تزار خواند. از مجارستان ممکن بود با کمی افسوس صرف نظر شود اگرچه بی شک امید می رفت که پس از اندک مدتی آنجا دوباره اشغال گردد. ولی مغولان هرگز به فکر نیفتادند که از نفوذ خود در روسیه ذره ای بکاهند. بلافاصله پس از بازگشت از مجارستان، باتو، برادر خود، سنگور، را گسیل داشت تا شورش باشقیرها و بلغارها و فنلاندیها را در آنسوی کامای علیا سرکوب کند. (۳۶) اگرچه در روسیه شمالی پادگانی نگماشت ولی نوگورود را مجبور به پرداخت خراج کرد. از سال ۱۲۵۴ با یک رشته سرشماری معلوم شد که مردم روسیه چقدر باید به مغولان مالیات پردازند و برای ایشان سرباز تهیه کنند. سرنوشتی متضاد دو شاهزاده بزرگ و عمده روسی نیز به سایر تابعان و دست نشاندهان مغول درس آموزنده و سازنده ای داد. دانیال، فرمانروای گالیسی که امیری مطیع و محتاط بود، کوشید تا آقا و سرور خویش را نرم کند، از این رو به لشکریان خود لباس سربازان مغول را پوشاند و بعنوان یک پناهنده و فرمانبردار به اردوی باتو رفت و با او قمیز نوشید و بدین وسیله تابعیت خود را نسبت به قوانین و رسوم کشورگشایان مغول اعلام کرد. ولی میکائیل، فرمانروای چرنیکوف، که سخت تر بود و انعطاف پذیری کمتری داشت، پیشنهاد عبور از میان آتشیهای پاک کننده را پذیرفت و از بین دو آتش رد شد، اما حاضر نشد که خود را پست کند و در برابر مجسمه چنگیز به خاک افتد، از این رو، وی را بخاطر این مقاومت کشتند. (۳۷) نزاع سختی که میان باتو و کیوک درگرفت، شاید امیدواریهای ضعیفی میان مردم روسیه پدید آورد که دوباره آزادی خویش را باز یابند. شاهزادگان مشرق روسیه، یاروسلاو و پسرش، الکساندر نوسکی (Nevsky) از «خان بزرگ» انتظار داشتند که یوغ استبداد دشمن خود را که برگردن ایشان سنگینی می کرد، سبک سازد، (۳۸) در صورتی که امیران مغرب، مخصوصاً دانیال، از رومیان انتظار کمک نظامی داشتند. انتخاب منگو، و تقسیم معنوی امپراتوری میان او و باتو، امکان در انداختن سرای را به جان قراقوروم خاموش ساخت چون دیگر امور روسیه تنها به دست باتو، یا به دست پسرش، سرتاق (Sartak) اداره می شد. و هنگامی که کارپینی به دانیال اصرار کرد که تفوق دستگاه پاپ را بپذیرد و او نیز تسلیم رم گردید و پاپ اینوسان چهارم هم او را پادشاه شناخت، دانیال بتلخی اظهار داشت: «من از رم یک لشکر انتظار داشتم ولی یک تاج دریافت کردم». (۳۹)

نام باتو هنوز قدرت آن را داشت که اروپا را وحشت زده سازد، و کوششهای پاپ اینوسان و لوئی، پادشاه فرانسه، برای اهلی ساختن این بربرهای وحشی، بحد کافی ناامید کننده بود. با اینهمه، مدارکی در دست بود که قدرت و نفوذ مسیحیان نسطوری در دربار مغول مرتب افزایش می یابد. سمپاد، سردار ارمنستانی، بسال ۱۲۴۷ بعنوان فرستاده ای از سوی برادرش هایتون که از دیرباز خود را فرمانبر وفادار و فروتنی خان مغول اعلام کرده بود، مؤدبانه

به حضور کیوک پذیرفته شد. سمپاد، ضمن بازگشت خویش، از سمرقند در آوریل ۱۲۴۸ نامه‌ای به برادرزن خود، هانری، فرمانروای قبرس، فرستاد و در آن با حرارت بیش از اندازه‌ای اشاره به این موضوع کرد که «تاتار»ها برای پذیرفتن آیین مسیح پخته شده‌اند. و یادآور گردید که سرتاق، پسر باتو، غسل تعمید مسیحی یافته است. مرگ کیوک بسال ۱۲۴۸ و پاسخ خشن و نخوت‌آمیز اوغول غایمیش به‌اندازه دولونژومو بسال ۱۲۵۰ آتش امید و اشتیاق پادشاه فرانسه را سرد کرده بود؛ ولی نتیجه مصیبت‌بار جنگ صلیبی او در مصر، که طی آن شخصاً اسیر دست مسلمانان گردید، و شاید سرعت عمل یا سرمشق پادشاه ارمنستان، هایتون، او را برآن داشت که مجدداً برای جلب همکاری مغول برضد مسلمانان، مخصوصاً بوسیله تماس با سرتاق و نفوذ از طریق او در دستگاه حاکمه قراقروم، کوشش کند. برای این منظور، لوئی، ویلیام روبروک را که یک راهب فرانسیسکن فنلاندی بود، برگزید که نه تنها عهده‌دار یک مأموریت سیاسی گردد بلکه، بعنوان یک واعظ و مبلغ ساده آیین مسیح، به سفری تحقیقی پردازد. چنین دوراندیشی و احتیاطی از یک تودهنی خوارکننده جلوگیری می‌نمود و اطلاعاتی که امکان داشت جمع شود، فرمانروایان مسیحی را قادر می‌ساخت که اندیشه‌های مغول را بررسی کنند و ببینند که در آینده برای یک جنگ صلیبی با مسلمانان تا چه اندازه می‌توان از مغولان انتظار پشتیبانی داشت. راهب ویلیام در همان قالب قهرمانی کارپینی ریخته شده بود و همان تهور و همت و تیزهوشی و دقت نظر را داشت و گزارشی از سفر خود تهیه کرد که ساده و مستقیم و روشن بود. این شرح در میان سفرنامه‌ها مقامی عالی دارد و برای ما از مغولهای آسیا در نیمه قرن سیزدهم میلادی تصویری فراموش نشدنی باقی گذاشته است. (۴۰)

ویلیام از عکا، در فلسطین، یعنی جایی که لوئی نهم، پس از رهایی از اسارت مسلمانها به‌سلام نشسته بود، در سال ۱۲۵۳ با سه نفر دیگر براه افتاد و از طریق دریا به قسطنطنیه رفت، و در ۲۱ مه به سوداک (Sudak) یا سلدائییه (Soldaia) رسید و همچنانکه در دشتهای شمال کریمه پیش می‌رفت، بقول خودش: «به نظرمی‌رسید که قدم به دنیای دیگری می‌گذارم.» (۴۱) این چهار تن در حالی که از بی‌تربیتی و اخاذی مأموران مغول بستوه آمده، و راهنمایان ایشان هم اموالشان را دزدیده بودند، از رود دون‌گذشتند و در تاریخ ۳۱ ژوئیه به اردوی سرتاق رسیدند. یک کشیش نسطوری آنان را معرفی نمود و بخوبی مورد پذیرایی قرار گرفتند؛ سرتاق از ایشان خواست که درباره‌اش دعای خیر کنند، به ایشان اطمینان داد که لوئی پادشاه فرانسه «بزرگترین فرمانروا در میان فرنگیان است.» آنگاه کتاب مقدسشان، صلیبشان که شکل عیسای مصلوب برآن بود، لباسی که برتن داشتند و نامه‌ای را که از سوی پادشاه آورده بودند، مورد ملاحظه قرار داد. به آنان دستور داده شد که پیش باتو بروند و بدین منظور از ولگا گذشتند (۴۲) اما وقتی یقین پیدا کردند که خزر دریایی بزرگ در میان خشکی است، با قایق‌رانی بر روی ولگا خود را به اردوی خان رساندند و منظره آن اردوگاه سرپایشان را از ترس لبریز ساخت. زیرا «مانند شهر بزرگی می‌نمود که دامنه‌ای دراز یافته و گرداگردش را از هر سو جمعیتی انبوه گرفته است.» باتو، درحالی که روی یک تخت طلائی نشسته بود و یکی از زنانش هم پهلویش قرار داشت، آنان را به حضور خود بار داد. پرسشهایی کرد

ولی درباره پاسخهایی که دادند، اظهار نظری ننمود. به ایشان قمیز تعارف کرد و آنها را پیش منگو فرستاد. با لباسهای گرمی که در اختیارشان گذاشته شده بود در ۱۴ سپتامبر از اردوی باتو حرکت کردند و از رود اورال گذشتند و پس از تحمل زیاد سرما و گرسنگی، از پهلوی دریاچه بالخاش عبور کردند و از خاک اویغور رد شدند و در ضمن به چند تن از روحانیون نسطوری برخوردند و دوازده روز را هم در قیالیق (در قزاقستان امروزی) گذراندند، (۴۳) و نزدیک عید میلاد مسیح به اردوی منگو رسیدند که در شمال آلتایی قرار داشت. در چهارم ژانویه ۱۲۵۴ آنان را به حضور خان بزرگ آوردند که درون سراپرده‌ای از پارچه‌های زرین بر تخت نشسته بود. منگو را مردی یافتند «با بینی پهن و قد متوسط که حدود چهل و پنج سال از عمرش می‌گذشت.» و هنگامی که به او گفتند از سوی باتو فرستاده شده‌اند، فریاد زد: «درست همان‌طور که خورشید انوار خود را به هر سو می‌پراکند، قدرت من و قدرت باتو نیز به هر طرف پخش می‌شود.» (۴۴) آشکار بود که نسبت به مذهب مسیح علاقه شدیدی دارد. چون بسیاری از کشیشان نسطوری در اطراف دربار وی به سر می‌بردند. کلیسایی هم در اردو بود که گاهی منگو با همسر مسیحی خویش در مراسمی که آنجا برپا می‌شد حضور می‌یافت ولی اگر چه یک راهب ارمنی روبروک را مطمئن ساخت که خان بزرگ در جشن اپیفانی تعمید خواهد یافت، دو روز بعد هیچ خبری نشد، در عوض، روبروک منگو را دید که با استخوانهای کتف گوسفند سرگرم یک نوع فالگیری قدیمی است.

همینکه فصل بهار نزدیک شد، دربار آمادگی یافت که به سوی شمال حرکت کند و به قراقوروم برود. راهبان ما آن را همراهی کردند و روز یکشنبه قبل از عید پاک به پایتخت مغول رسیدند. قراقوروم، روبروک را تحت تأثیر قرار نداد و جای جالبی به نظرش نیامد زیرا درباره آن چنین نوشت: «آنجا بزرگتر از سن‌دنی (St Denis)، دهکده‌ای بیرون پاریس، نبود. به دو قسمت تقسیم شده بود، قسمتی مسلمان‌نشین و قسمتی چینی‌نشین. در آنجا دوازده معبد و دو مسجد و یک کلیسا وجود داشت و این می‌رساند که خانان مغول همه مذاهب را تحمل می‌کنند. (۴۵) شهر پر بود از اسیران اروپایی و مأموران خارجی، و روبروک در میان اسیران ویلیام بوشیه (Buchier)، زرگر پاریسی، پاکت (Paquette)، زنی از مس (Metz) شهری در فرانسه، که با یک روسی ازدواج کرده بود، و یک انگلیسی به نام باسیل (Basil) را شناخت. همه اینها در مجارستان بسال ۱۲۴۱ اسیر شده بودند. اما میان مأموران و فرستادگان خارجی نمایندگان خلیفه عباسی و سلطان روم و «سلطان هند» بودند. مردانی از هر مذهب و نژاد در این مرکز امپراتوری جهان باهم زندگی می‌کردند. روبروک و همراهانش اگر چه شاید امیدوار بودند که در اثر حسن خدمت و حسن نیت بلقائی (Bolgai) صدراعظم منگو، بتوانند اصول آیین مسیح را برای فرمانروای آن امپراتوری موعظه کنند، ولی نزدیکترین نقطه‌ای که در راه هدف خود یافتند، شرکت ایشان در یک بحث مذهبی، در حضور منگو بود که طی آن مسیحیان و مسلمانان و بوداییان هر کدام درباره مذاهب خود صحبت می‌کردند. (۴۶) ضمن یک مذاکره خصوصی در جشنی که مسیحیان بیادگار نزول روح القدس گرفته بودند، منگو ایشان را مطمئن ساخت که مغولان به یک خدا معتقدند ولی برای رسیدن به او چند راه وجود دارد همچنان که پنج انگشت به یک دست هست. اما به ایشان مجال نداد که

دربارهٔ مسیحیت به گفت و گو پردازند و به همین بس کرد که از آنان بخواهد تا نامه‌ای را که برای پادشاه فرانسه نوشته، پیش او ببرند. لحن این نامه فقط اندکی از پاسخی که کیوک به پاپ اینوسان داد ملایم‌تر بود: «این فرمان خدای جاویدان است که شما را از آن آگاه می‌کنم. هنگامی که آن را شنیدید و باور کردید، اگر می‌خواهید از ما فرمانبرداری کنید فرستادگان خود را به سوی ما روان سازید؛ بدین گونه ما بی‌گمان خواهیم دانست که با ما در حال صلح و سازش هستید یا سر جنگ دارید. هنگامی که به قدرت خدای لایزال سراسر جهان از بامداد تا شامگاه یکپارچه در آسایش و خوشی به سر برد، روشن خواهد شد که ما چه می‌خواهیم بکنیم؛ اگر با ما موافق نیستید و می‌گویید: «کشور ما بسیار دور و کوه‌های ما بلند و دریای ما پهناور است» و به این اطمینان لشکری برای جنگ با ما بسیج می‌کنید، ما نیز می‌دانیم که چه می‌توانیم کرد. آن (یعنی آن خدا) که دشواریها را آسان و دوریها را نزدیک می‌سازد، می‌داند که چه خواهد شد.» (۷۷) با این پاسخ خشک و بی‌لطف، راهبان حرکت کردند و با همان پای خسته‌ای که آمده بودند به پیش باتو برگشتند و باتو دستور داد که نامهٔ منگو را برایش ترجمه کنند. در چلهٔ زمستان با نهایت رنج و سختی از قفقاز گذشتند و به قلمرو سلطان روم رسیدند که در قونیه، روز عید پاک سال ۱۲۵۵ از ایشان پذیرایی کرد. بعد به ارمنستان صغیر^۱ رفتند و از آنجا با کشتی به قبرس و سپس به تریپولی در شام رسیدند. ماه اوت بود که بدانجا وارد شدند و این مسافرت دو سال و نیم به طول انجامیده بود.

این، یک سفر اکتشافی خسته کننده و خطرناک بشمار می‌رفت که انجام دادنش ارزشمندتر از نتیجه‌اش بود. چون نتیجه‌اش ناامیدی ببار می‌آورد. با اینهمه، تفاوت قابل-توجهی میان هیأت کارپینی و گروه روبروک که هشت سال بعد سفر کرد، وجود دارد. اولی یک سفارت سیاسی از سوی دستگاه پاپ بود که شامل یک استمداد و یک اعتراض می‌شد. ولی دومی یک هیأت کاملاً مذهبی محسوب می‌گردید که اعضای آن اجازه می‌خواستند تا آیین مسیح را به نظر رهبران مغول برسانند. یکی از آن رهبران هم که در نتیجهٔ استدلال این مبلغین ایمان آورده بود، تعمید یافت. کارپینی هنگامی به انجام مأموریت خویش پرداخت که تحت تأثیر شدید ویرانگری وحشتناک مغولان در اروپای شرقی قرار داشت و زمان آن فجایع هم به زمان او بسیار نزدیک بود. او با احتیاط در بارهٔ منابع قدرت مغول تحقیق کرد و پس از بازگشت، اندرزه‌های عملی با خود آورد دربارهٔ اینکه چگونه می‌توان دومین حملهٔ مغول را دفع کرد. هنگامی که روبروک به مغولستان فرستاده شد، خاطرهٔ مصیبتی که روسیه و لهستان و مجارستان در دوازده سال پیش از آن کشیده بودند، کم کم داشت محو می‌شد؛ و چون باتو دیگر برنگشت، اروپا اعتماد بنفس خود را از نو به دست آورده بود. راهبان اعزامی لوئی، پادشاه فرانسه، اگر چه باور نمی‌کردند که مسیحیت میان خانان مغول جا باز کرده باشد، (۷۸) از سوی مسلمانان بیشتر احساس خطر می‌کردند تا از سوی مغولان. و در پایان گزارش روبروک فرصتها و احتمالات یک جنگ صلیبی جدید برای پس گرفتن

۱. ارمنستان صغیر عنوان دولتی است که مهاجران ارمنی در کیلیکیا تشکیل دادند و از ۱۰۸۰ تا ۱۳۷۵ میلادی دوام یافت. (دائرة المعارف فارسی)

بیت المقدس، با خوش بینی برآورد شده بود. تغییر روش اروپا احتمالاً مرهون عقیده‌ای بود که روبروک از دربار منگو با خود آورد. آن هم این نبود که مغولان می‌خواستند مسیحی شوند، بل این بود که مغولان نقشه‌ای بسیار سخت و هولناک علیه اسلام می‌کشیدند که ممکن بود قدرت دولتهای باقیمانده مسلمان را درهم کوبد و بدین ترتیب مقام مسیحیت از نو در آسیای خاوری استوار گردد. (۴۹)

چند ماه پس از بار یافتن روبروک، منگو پادشاه ارمنستان را به حضور خود پذیرفت که شدیداً خطمشی خویش را دنبال می‌کرد آنهم همدستی با مغولان بامید حمله‌ای به اسلام بود تا بسود مسیحیت آسیایی تمام شود. هایتون، در اوایل سال ۱۲۰۴، هنگامی که باتو او را فراخواند، از سیس (Sis) حرکت کرد (۵۰) و بطور ناشناس در قلمرو سلطان روم به سفر پرداخت زیرا (چنانکه وقایع نگار (۵۱) می‌گوید) سلطان روم از پادشاه ارمنستان بخاطر کمکی که از تاتارها گرفته بود نفرت داشت. بعد، از قفقاز گذشت و به اردوی باتو و سرتاق رفت (۵۲) که او را از راهی بسیار دراز به آنسوی دریای خزر فرستادند. در تنظیم خط سیر خویش راهی را برگزید که جنوبیتر از راه کارپینی و روبروک بود و از ایرتیش عبور کرد و از سرزمین نایمن گذشت و به مغولستان رفت و آنجا در ۱۳ سپتامبر این فرمانبر وفادار مورد استقبال خان بزرگ قرار گرفت که به او یک فرمان حسن رفتار و یک نامه مبنی بر آزادی کلیساهای مسیحی در همه جا داد. هایتون با تجدید مراتب وفاداری خویش پنجاه روز در دربار مغول ماند. و از راه صحرای دزونگاری، آلا - تائو (Ala-tau) و دره ایلی بازگشت. اوایل سال ۱۲۰۵ در تالاس (Talas) خبر نزدیک شدن هلاگو، برادر منگو، را شنید که به او مأموریت داده شده بود تا پادشاهیهای مسلمان غرب را مطیع سازد. هایتون از جیحون گذشت و با عبور از خراسان و آذربایجان به ارمنستان رسید. شرح کوتاهی از مسافرت او را تفصیلات عجیب و غریبی روح بخشیده که عبارت است از تاریخ طبیعی مانند اسبان وحشی و شتران وحشی که هنوز در آن نواحی یافت می‌شوند، (۵۳) همچنین سخنانی در باره بودا و راهبان زرد جامه بودایی، (۵۴) و مطالبی تخیلی راجع به یک نژاد از سگهای پشمالودی که زنانشان آدمیزاد هستند. (۵۵)

روبروک و هایتون، هردو، طی اقامت خود در قراقرورم، طرحهایی را شنیدند و مقدماتی را دیدند که برای مرحله بعدی جهانگشایی مغول فراهم می‌شد و منظور از اجرای آن این بود که فرمانروایی منگو را درخشنده و نمایان سازد. مشاجرات بر سر جانشینی و تصاحب تخت سلطنت، موقتاً موقوف ماند؛ انقلاب سال ۱۲۰۱ پیروزی خاندان تولوی را آشکار ساخت و خان بزرگ جدید که توطئه دشمنان خویش را از میان برده بود، در یک قوريلتای رسمی اعلام کرد که لشکر کشیهایی در خاور و باختر، علیه سلسله سونگ در چین، و اسماعیلیان و خلافت عباسی «تا مرزهای مصر» انجام خواهد یافت. طرحی بدین بزرگی برای تسلط جهانی شاید هرگز تصور نشده بود. منگو خود پیشنهاد کرد که جنگ چین را شخصاً برعهده گیرد. ولی لشکر کشی غربی را به برادر کوچکتر خویش، هلاگو، سپرد، (۵۶) که بدین وسیله، فاتح

۱. سیس: شهری است در ترکیه آسیایی به فاصله شصت و پنج کیلومتری شمال شرقی ادنه، بر شاخه‌ای از رود جیحان، در ناحیه کیلیکیا از آسیای صغیر.
(دائرة المعارف فارسی)

بغداد و مؤسس سلسله ایلخانان در ایران گردید. پیشروی هلاکو از جیحون تا تقریباً رود نیل یکی از بزرگترین وقایع تاریخ است که دگرگونی‌هایی را در پیوندهای سیاسی و مذهبی آسیای خاوری وعده می‌داد، با این همه، سرانجام بی‌اثر ماند زیرا کین‌توزیهای خاندانی و سلسله‌ای قدیم از نو بروز کرد و دستهای این کشورگشایان را از کار انداخت. (۵۷)

تصمیم به تجدید قدرت مغول در ایران اندیشه خردمندانه‌ای بود زیرا از زمان ویرانگریهای چنگیز که طی سالهای ۱۲۱۹ تا ۱۲۲۴ خراسان و ماوراءالنهر را به خاک سیاه نشاند، ایالات ایران خاوری بر اثر هرج و مرج به وضع بدی افتاده بود. چورباغان، نخستین فرمانده مغولی پس از چنگیز، بقایای پادشاهی خوارزمیان را نابود ساخته، و جانشین وی، بایجو، هم که بسال ۱۲۴۲، کار وی را تحویل گرفت، بسوی باختر رفته و قدرت سلجوقیان رم را بسال ۱۲۴۳ در کوسه‌داغ درهم کوبیده بود. ولی نیروهای مغول محدود و در آذربایجان و چراگاههای دره ارس متمرکز بود؛ شاهزادگان و امیران گرجستان، شاهان ارمنستان، اتابکان موصل و سلسله‌های کوچک فارس و کرمان به‌بهای پذیرش فرمانبرداری و تابعیت خان بزرگ، مسندهای فرمانروایی خویش را نگه می‌داشتند؛ خلفای عباسی هنوز در بغداد حکومت می‌کردند و اسماعیلیان از دژهای خود در کوههای البرز به‌تهدید و ارباب جهان اسلام ادامه می‌دادند. ناحیه‌هایی که مستقیماً در زیر فرمان مغول اداره می‌شدند، مانند خراسان و عراق عجم هنوز از زیر ضربات ویرانگری و کشتار روزگار چنگیز بدرستی قد راست نکرده بود و تحمیلات مالی مأموران مغول نیز بدبختی آنها را عمیق‌تر می‌ساخت. بیدادگری این مأموران شاید بیشتر از جهلشان سرچشمه می‌گرفت تا از سنگدلی و قساوتشان. بمرور زمان سطح وحشیگری مغول پایین آمد و سطح تمدن بالا رفت؛ فرمانداران شایسته‌تر و تحصیلکرده‌تر، افراد کارآزموده‌تر محلی را به کارگماشتند و در نتیجه، کشاورزان و پیشه‌وران و صنعتگران از بدترین بیدادی که می‌دیدند، رهایی یافتند. کورغوز، که یک ترک اوغوری اهل بش‌بالغ بود، (۵۸) و از سوی اوگتای در خراسان حکومت می‌کرد، فساد و نادرتی را کيفر می‌داد؛ دستگاه دیرین اداری ایرانی را از نو به کار انداخت؛ شهر ویران شده طوس را نوسازی کرد، (۵۹) و اگر چه خود بودایی بود، (۶۰) از اکثریت مسلمان آن جمعیت حمایت می‌نمود و سرانجام خود نیز آیین اسلام را برگزید. هر مصلحی دشمنان بسیار پیدا می‌کند. کسانی که او خطاهایشان را کيفر می‌داد، بدروغ او را به بی‌لیاقتی و بدرفتاری در اداره امور متهم کردند. در نتیجه، در دوره نیابت سلطنت توراکینا خاتون، او محکوم به مرگ گردید. جانشین او، ارغون‌آقا، (۶۱) یک مغول اویرات (Oirat) که در دفترخانه دیوان اوگتای خدمت کرده بود، خوشبختانه به پیروی از روش فرماندار پیشین پرداخت؛ از اختلاس اموال عمومی جلوگیری کرد و منگو را بر آن داشت که بوسیله یک سرشماری تازه، سیستم مالیاتی عادلانه‌ای را که مسعود یلواج در ماوراءالنهر اجرا می‌کرد، به ایران برگرداند. با این همه، جدایی میان قدرتهای لشکری و کشوری که از مشخصات شیوه فرمانروایی مغول در آن سرزمینها بود تا بیست سال فتنه‌ها و اغتشاشات بسیار بار آورد؛ و انتصاب هلاکو با اختیار فوق‌العاده‌ای که در نیابت سلطنت پهناور خویش داشت، دلالت بر این می‌کرد که حکومت‌هایی استوار و یکپارچه، زیر نظر مأموران محلی، روی کار خواهند آمد.

در تعقیب این یکپارچگی، باقی ماندن قدرتهای آزاد و مستقل، دیگر نمی توانست مجاز باشد. منگو برآن شد که هم اسماعیلیان را از میان بردارد هم خلیفه را، چون بسیاری از افراد بشر نسبت به آنان وفاداری و احترامی ابراز می کردند که تنها «خان بزرگ» شایسته آن بود. و چون این هردو قدرتی که معدوم شدند مسلمان بودند، در محافل مسیحی این عقیده پیدا شد که مغولان به برانداختن اسلام فرمان داده اند، (۶۲) مع ذلک، در هردو مورد، انگیزه مغول، سیاسی بود نه مذهبی. روح دوستانه ای هم که سرداران و فرمانداران مغول نسبت به مسیحیان نشان می دادند معمولاً هدفهای دنیایی در بر داشت، و گاهی نیز بیش از یک بی تفاوتی بردبارانه نبود که بموجب یاسای چنگیزی درباره همه آیینها به کار می رفت. هنگامی که راهب سیمئون، مسلح به فرامینی از اوگتای وارد ایران شد، تنها یک شب صاحب منصبان محلی نسبت به کشیشان و راهبان همه کلیساها مهربان شدند و حتی احترام گذاشتند. بایجو با آنان خصمانه تر رفتار می کرد. اینهم شاید بسبب بی نزاکتی اسلین بود. ولی الجیگیدای، (۶۳) که او را کیوک بسال ۱۲۴۷ بعنوان نماینده صاحب اختیار فرستاده بود، لوئی نهم را مطمئن ساخت که مغولان همه مسیحیان را در سایه حمایت خود خواهند گرفت؛ و ضمناً فهماند که ممکن است جنگ صلیبی تازه ای با مصر، همزمان با حمله مغول به بغداد، آغاز گردد. مع ذلک، با وجود لحن نزاکت آمیزتر رسالت مغول بقبرس در سال ۱۲۴۸ دربار قراقروروم، هرپادشاه خارجی را که مأمورانی بدانجا می فرستاد، تابع یا دست نشانده خویش می شمرد و پاسخهای اوغول غایمیش و منگو، زبان نخوت آمیزترین امپراتوری را بیان می کند. رهبری مغول بمراتب مدبرانه تر از آن بود که بنحو ثابتی ضد اسلامی باشد؛ چون از همان روزگار نخستین وزیران و مشاوران مسلمان را به کارگماشته بود. و خانان مغول که خواستار دعای روحانیون همه مذاهب بودند، بهمان اندازه که در کلیسا می رفتند، در مساجد نیز حاضر می شدند. (۶۴)

با این وجود، صفت و ترکیب لشکرکشی غربی هلاکو طوری بود که باعث شوق و امید مسیحیان گردید که شش قرن در زیر تسلط مسلمانان ناتوان شده بودند. هلاکو اگرچه خود شرکی بود که تمایلات بودایی داشت، همسر اصلی و سوگلی او، دوقوز خاتون که یک شاهزاده خانم کرائیت و برادرزاده وانگ خان محسوب می شد، (۶۵) یک مسیحی نسطوری متعصب و پرحرارت بود؛ کاردانی و خردمندی بسیار داشت و منگو و همچنین شوهرش به او احترام زیاد می گذاشتند؛ (۶۶) قلب او و کیسه او، هردو، برای مساعدت به همکیشانانش باز بود. و یک کلیسای قابل حمل و نقل که در آن هر روز مراسم مذهبی اجرا می شد، در مدخل اردوگاه وی قرار داشت. توانا ترین افسر هلاکو، نوپان کدبوقا یا کیت بوقا، (۶۷) یک نایمن مسیحی بود و هرچه این پیکارگسترش می یافت، لشکریان مسیحی بیشتری که ترک، گرجی، آلن و ارمنی بودند به سپاه خان مغول افزوده می شدند. این نسطوریان که مدتها از زادگاه خود دور مانده و در آسیای مرکزی سرگردان شده بودند، می خواستند به شهرهای اصلی خویش بازگردند. برخی از ایشان شاید جنگ با اسماعیلیان و خلیفه و مملوکان را نوعی جنگ صلیبی با دشمنان مسیح پنداشته بودند ولی سرداران مغول تنها منظورشان این بود که آن رقیبان ناپارسای خدا و خان بزرگ را از میان بردارند.

طرحی که برای این پیکار ریخته شد مانند تمام طرحهای جنگی مغول کامل و بی نقص بود. (۶۸) منگو بیست درصد از جنگجویان را که در نیروهای مسلح مغول وجود داشتند، به برادر خود، هلاگو، سپرد؛ هزار «دسته» (۶۹) از مهندسين چینی برای کار کردن در ماشینهای مخصوص محاصره و نفت اندازی، بسیج شدند؛ از هر سو به نقاط دور و نزدیک نمایندگانی اعزام گردیدند تا در مسیری که برای لشکرکشی معین شده بود، چمنزارها و چراگاههایی را آماده سازند، انبارهای پر از آرد و شراب فراهم کنند و مادیانهایی را برای تهیه قمیز^۱ فراهم آورند، سنگها و بوته ها و بیشه ها را از میان راه بردارند، پلها را بسازند یا تعمیر کنند و قایقها را بر کرانه رودخانه ها آماده نگاه دارند. کدبوقادر بهار سال ۱۲۵۳ طلایه لشکر را از قراقوروم حرکت داد، هلاگو نیز پس از دریافت آخرین دستورها از منگو، در ماه اکتبر براه افتاد و بوسیله دلجانهای کندرو استپهای آسیای مرکزی را پیمود و در پاییز سال ۱۲۵۵ در چراگاههای بیرون سمرقند اردو زد. سربازانی از سوی سایر امیران مغول، منجمله باتو، به اردوی او پیوستند؛ در کیش^۲ مورد استقبال ارغون، حاکم ایران، قرار گرفت. این لشکر نیرومند در روز اول سال نو مسیحی (۱۲۵۶) از جیحون گذشت و در قسمت ایرانی این رود، سلطان روم، و شمس الدین فرمانروای هرات و جمعی از امیران و اتابکان به تعظیم و تکریم فرمانده کتل آن اشکر، یعنی هلاگو، پرداختند. از تقریباً چهل سال پیش که چنگیز در تعقیب خوارزمشاه به آن حدود آمد تا این هنگام نمایشی چنان مهیب و هراس انگیز از قدرت مغول داده نشده بود. حشاشین، (۷۰) یا اسماعیلیان که می بایست نخست از میان بروند، در پشت دیوارهای دژهای خود به لرزه افتادند؛ رکن الدین، آخرین رئیس کتل ایشان، که جوان وحشتزده ای بود، کوشید تا درباره متارکه جنگ صحبت کند و به وقت گذرانی پردازد. هلاگو فوراً فرمان داد که سنگرهای خود را رها سازد و تسلیم شود ولی او شانه خالی کرد و طفره رفت؛ کدبوقا عملیات محاصره را آغاز کرد؛ رکن الدین سرانجام در نوامبر سال ۱۲۵۶ تسلیم گردید و به او گفتند دستور دهد تا الموت و دژهای دیگر نیز تسلیم شوند. بدین گونه، آشیانه های عقاب یکایک تهی و ویران گردید. ساکنان این دژها نیز، همه حتی کودکان شیرخواره ای که درگاهواره بودند، بیرحمانه قتل عام شدند. گاهی در برابر مغولان مقاومتی می شد که زود در نتیجه ترس یا در مقابل زور تبدیل به تسلیم می گردید. عاقبت این فرقه متعصب که مدت دو قرن جهان اسلام را به وحشت انداخته بود، از میان رفت. رکن الدین رئیس کتل این فرقه، التماس کرد که به وی اجازه داده شود تا به حضور خان بزرگ برسد؛ هلاگو استدعای او را پذیرفت ولی هنگامی که رکن الدین به قراقوروم رسید، منگو از ملاقات او خودداری کرد و فرمان داد که او را از آنجا برانند. رکن الدین، هنگام بازگشت، در راه به دست قراولانش کشته شد که او را لگدکوب کردند و بعد با شمشیر کارش را ساختند. وقایع نگار می گوید: بدین گونه، دنیایی که از فساد ایشان آلوده شده بود پاک گردید. (۷۱)

مسلمانان متعصب شاید نابود ساختن آن رافضیان را تحسین می کردند، حتی اگر این نابودی به دست شرکان انجام یافته بود. ولی چیزی نگذشت که شادی ایشان به ترس و

۱. قمیز (به ضم قاف)، نوعی دوغ که مغولان از شیر مادیان می ساختند.

۲. کیش یا کش، شهری در ماوراءالنهر نزدیک سمرقند.

وحشت بدل شد زیرا مغولان سلاحهای خویش را بسوی بغداد، شهر جهانی خلافت اسلامی و مرکز خلافت عباسیان، برگرداندند. هلاگو، عقاید مذهبی خصوصی‌اش هرچه بود، با دین اسلام دشمنی نداشت، اما وجود مداوم یک فرمانروا مثل خلیفه، که بنحوی مبهم ادعای تحکم بر میلیونها تن از افراد بشر را داشت، برای «تنگری» و «خان بزرگ» اهانتی محسوب می‌شد. چون خان در فرمانروایی روی زمین، هیچ رقیب دیگری را تحمل نمی‌کرد. پس از سوزاندن و دود کردن آخرین آشیانه اسماعیلیان در تپه‌های البرز، هلاگو در ماه مارس ۱۲۵۷ روانه همدان شد و در آنجا ستاره شناس مشهور خواجه نصیرالدین طوسی را به خدمت خود گماشت، (۷۲) و بایجو را، به گناه غفلت از گسترش بیشتر قدرت مغول در ایران و عراق مواخذه کرد، و احضاریه آمرانه‌ای برای خلیفه عباسی فرستاد و پس از شکایت از اهمال او در فرستادن قشون برای جنگ با اسماعیلیان، به او یادآور شد که بسیاری از پادشاهیها در برابر حمله مغول از پا درآمده‌اند. آنگاه از او خواست که استحکامات پایتخت خویش را تخلیه سازد و شخصاً در اردوی «خان» حضور بهم رساند. دریافت‌کننده این پیام نخوت‌آمیز شاید کم ارزشترین سی و هفت امیرالمؤمنینی بشمار می‌رفت که در بغداد خلافت کرده بودند. مردی ناتوان، بیهوده، ناشایسته و بزدل محسوب می‌شد. او، یعنی مستعصم، هرگز اثری از سیاستمداری یا آقایی نشان نداده بود. و اعتماد احمقانه‌ای که به قدرت سیاسی و نظامی خود داشت شاید عمداً بوسیله یک وزیر خائن تقویت می‌شد که طرفدار شیعیان بود و شاید امید داشت که روزی یکی از اعقاب علی (ع) را جانشین عباسیان کند. (۷۳) او پاسخ مغرورانه‌ای داد که چنین بود: «خاندان عباسیان تا روز رستاخیز پایدار خواهند ماند. تمام کسانی که در گذشته خواسته‌اند به بغداد حمله کنند به هلاکت رسیده‌اند. مسلمانان شرق و غرب خدمتگزار دربار خلیفه عباسی هستند و از او دفاع خواهند کرد. هزاران قشون دارد که «امواج دریاها را خشک می‌سازند.» و به هلاگو نصیحت کرد و گفت: «ای جوان، که تازه وارد مرحله زندگی شده‌ای.» به خراسان برگرد. (۷۴) فرستادگان مغول در خیابانهای بغداد ازدحام کرده بودند و هلاگو نیز همه نیروهای خود را متوجه این شهر محکوم ساخته بود. بایجو دستور داشت که از روم، یعنی روم شرقی، حرکت کند و طرف غرب بغداد را از راه موصل دور بزند، کدبوقا از لرستان به پیشروی پرداخت، سربازان اردوی زرین نیز که زیر فرماندهی سه برادر زاده باتو بودند، از کردستان به بغداد نزدیک شدند، هلاگو نیز قسمت اعظم سپاه را شخصاً از حلوان رهبری کرد. لشکر خلیفه که به بیست هزار تن می‌رسید، نخستین حمله مغول را دفع نمود ولی مغولان سدها را شکستند و اردوی دشمن را به آب بستند؛ هزاران تن از لشکر خلیفه غرق شدند و کسانی که جان بدر برده بودند، به شهر برگشتند و داستانهای گفتند که بی‌گمان دل‌های مدافعان را به لرزه درآورد. در ماه ژانویه ۱۲۵۸ محاصره آن شهر بزرگ جهانی به حد کمال رسید و فرمان یک حمله عمومی داده شد. برجی را که پهلوی یکی از دروازه‌ها قرار داشت مدت یک هفته کوبیدند تا آن را ویران کردند و فرو ریختند و به درون شهر راه یافتند. سراسر دیوار شرقی شهر گرفته شد و راه عقب‌نشینی لشکر بغداد از طریق دجله، قطع گردید. سرانجام، هنگامی که هلاگو باخشونت از پذیرفتن نمایندگان بغداد خودداری کرد، مستعصم امید خود را از دست داد و برآن شد که تسلیم گردد. از این رو، در دهم

فوریه باپسران و وزیران خویش و بزرگان شهر بیرون آمد. هلاگو به او گفت که به مردم شهر فرمان دهد تا دست از مقاومت بردارند. همینکه چنین فرمانی صادر شد، مغولان به شهر هجوم بردند و یک هفته به کشتار و تاراج پرداختند. (۷۵) خلیفه بدبخت مجبور شد در خزانه های خود را بگشاید و به سرزنشهای تمسخرآمیز کسانی گوش دهد که می گفتند چرا آن گنجها را برای تهیه وسایل دفاعی بهتری خرج نکرده است. (۷۶) کاخ خلیفه، مسجد جامع بزرگ، آرامگاه عباسیان و سایر عمارات عمومی را آتش زدند. قسمت اعظم ذخایر فرهنگی پنج قرن از میان رفت و ضربتی به تمدن تازی وارد آمد که از زیر آن دیگر هرگز کمر راست نکرد. مستعصم را، چند روز پس از آنکه تسلیم شد، به دهکده ای بیرون بغداد بردند و اعدام کردند. ظاهراً او را در قالیچه ای پیچیدند و اسبها آنقدر او را لگد زدند تا مرد. (۷۷) تقریباً همه مردان خاندان او سرنوشتی همانند او داشتند. از شهرهای دیگری که جزو قلمرو خلیفه عباسی بود، واسط مقاومت کرد و مردمش قتل عام شدند. کوفه و بصره تسلیم گردیدند و بخشوده شدند. عراق در زیر یوغ مغول گردن خم کرد و راه برای پیشروی بسوی مغرب، طرف شام و نواحی مدیترانه و مصر، هموار شد.

مغولان همیشه از اختلافات و زدوخوردهای دشمنان خود بنحوی زیرکانه بهره برداری می کردند. با اعلام جنگ علیه اسماعیلیان که تا آن زمان غیر قابل تسخیر بودند، همدردی اهل تسنن را جلب کردند؛ بعد، با نابود کردن خلیفه و از میان بردن مرکز مسلمانان سنی، نظر حقیقتاً فرقه های شیعی و مسیحیان شرقی را متوجه خود ساختند. نمایندگان مغول، شاهیر شیعی، مانند خواجه نصیرالدین طوسی را مورد حمایت خود قرار دادند و استخدام کردند. علویان که چنین دیدند، دلگرمی یافتند و معتقد شدند که از سقوط عباسیان سود خواهند برد. و برقراری پادگان مغول برای حفظ آرامگاه یا زیارتگاه حضرت علی (ع) در نجف، نزدیک کوفه، (۷۸) شاید بمنزله نظر احترام فاتحان مغول نسبت به نخستین پیشوای شیعیان شمرده می شد. کلیساهای شرق ویرانی بغداد را تلافی پیدادی می دانستند که مدت پنج قرن از آنجا تحمل کرده بودند، و از این رو، هلاگو را یک حامی مسیحی- شده بالقوه تشخیص دادند. هلاگو، هنگامی که بسوی بغداد می رفت، سرداران گرجستان را در تبریز به حضور خویش پذیرفته بود. این سرداران برعهده گرفتند که مهمترین افراد قشون خویش را برای آن پیکار در اختیار خان مغول بگذارند. کوهستانیهای دلیرگرجی از دیرباز مسلمانان اهل سنت را دشمنان دین و ملت خود می پنداشتند. از این رو، نوشته اند که وقتی بغداد سقوط کرد گرجیها از کشتن مسلمانان و ویران کردن شهر لذت خاصی می بردند. (۷۹) ساکنان مسیحی بغداد، که احتمالاً بیشترشان نسطوری بودند، تحت سرپرستی و نظارت اسقف بزرگ خود در یک کلیسا جمع شدند و حتی یکی از ایشان هم آسیبی ندید در حالی که مسلمانان، هزار نفر هزار نفر، در خیابانها و خانه های خود به قتل می رسیدند. وقایع نگار ارمنی فریاد می زد: «بغداد در دوره تسلط خود مانند یک زالوی سیری ناپذیر خون سراسر جهان را مکیده بود و اکنون برای همه خونهایی که ریخته و آسیبهایی که رسانده بود کیفر می دید چون پیمانه بیداد او دیگر پر شده بود.» (۸۰)

مقام اسلام هرگز تا این حد پایین نیامده بود و دیگر مرکز اتحاد یا رئیس مشخصی

نداشت. مشرکان درنده خوی، آن شهر جهانی و غارت زده را اشغال کردند و دیگر هیچ امیر مسلمانی در شرق دجله به فرمانروایی نرسید مگر باجازه مغولان و بعنوان غلام ایشان. آینده روشن نبود. هلاکو مأموریت داشت که «همه سرزمینهای غرب» را مطیع سازد. حتی شهرهای مقدس مکه و مدینه شاید از گزند آن دشمن وحشی و کافرکیش در امان نمی ماندند. همچنان که لشکریان مغول پیش می رفتند، فرقه های گوناگون مسیحی سربلند می کردند و آماده می شدند تا از مسلمانانی که به ایشان ظلم کرده بودند انتقام بگیرند. سرمشق گرجیان را ارمنیان نیز پیروی کردند که پادشاهشان شاید حق داشت که چند سال قبل، شخص خود و پادشاهی خود را با فروتنی در اختیار «خان بزرگ» قرار داد. صلیبیون فرنگی به باریکه ای از کرانه شام چسبیده بودند و در آنجا وضع متزلزلی داشتند. هم می ترسیدند و هم امیدوار بودند که مغولان شاید مسلمانان را از اورشلیم برانند و آن اماکن مقدس را به مسیحیان برگردانند. و روحانیون نسطوری خوشوقت بودند که در پناه لطف دوقوز خاتون (۸۱) و سردار مسیحی هلاکو، کدبوقا، قرار دارند؛ و پیروزی «صلیب» را در زادگاه دیرین مسیحیت، و شکست باقیمانده مسلمانان را در نظر مجسم می ساختند. در نظر این مسیحیان شرقی، مرحله بعدی پیشروی مغول، صفت یک جنگ صلیبی را به خود می گرفت. از این رو، آنها با اشتیاق انتظار نابودی باقی مراکز قدرت و مقاومت مسلمانان را می کشیدند.

هلاکو، پس از اشغال بغداد، صاحب بزرگترین و غنیترین شهری شد که مغولان تا آن زمان به تصرف درآورده بودند. پیش از آنکه بوی عفونت اجساد او را مجبور کند تا برای استنشاق هوای پاکتر به بیرون شهر برود، فرمان داد که بازارها را از نو بکشایند و خیابانها را از اجساد مردگان پاک کنند. یکی از کاخهای خلیفه را برای اقامت اسقف نسطوری تخصیص داد و گنجینه ها را گرد آورد که قسمتی از آنها برای منگو به قراقوروم فرستاده شد و بقیه به عمارتی حمل گردید که مخصوصاً برای نگهداری آنها در جزیره ای واقع در دریاچه ارومیه (رضائیه) ساخته شده بود. (۸۲) هلاکو به همدان و بعد به آذربایجان رفت و در آنجا جمعی از پناهندگان، سلاطین، امیران و اتابکان را، که باتنی لرزان به خدمتش آمده بودند، پذیرفت، (۸۳) و لشکر خود را که شماره اش به رقم مهیب چهارصد هزار می رسید، از نو سازمان داد و مجهز ساخت. سلطان هایتون نیرویی شانزده هزار نفری از سربازان ارمنی در اختیار او گذاشت، و دامادش، بوهموند چهارم (Bohemund) فرمانروای انطاکیه و تریپولی نیز نیرویی فرستاد. نیروی او تنها سهمیه سربازان غربی بود که زیر پرچم خان مغول جنگ کردند. (یعنی غیر از سربازانی که بوهموند فرستاد، دیگر هیچ سرباز اروپایی با مغول همکاری نکرد.) شام مسلمان که هدف تازه حمله مغول بشمار می رفت، به شش فرمانروایی تقسیم شده بود که همه زیر نظر امیران ایوبی، یعنی بازماندگان خاندان صلاح الدین ایوبی، اداره می شدند، بزرگ ایشان ناصرالدین یوسف بود که در حلب حکومت می کرد و بدین امید دلخوش بود که قدرت ایوبیان را به مصر برگرداند چون از سال ۱۲۵۰ اختیار آن سرزمین از دست نظامیان مملوک بیرون رفته بود. در پاییز سال ۱۲۵۹ هلاکو بار دیگر به حمله پرداخت و با حرکت از آذربایجان به ایالت جزیره یا عراق شمالی رفت و شهر میافارقین (مارتیروپولیس قدیم) (Martyropolis) را محاصره

۱. منظور جزیره ابن عمر است که در جنوب شرقی ولایت هاردین، جنوب شرقی ترکیه آسیایسی،

کرد که حاکمش، امیر کامل محمد، یک مسلمان متعصب بود و می‌بایست از او انتقام گرفته شود زیرا یک کشیش ژاکوبین^۱ را که با گذرنامه مغولی از آنجا می‌گذشته، مصلوب ساخته بود. در این محاصره که قحطی و گرسنگی هراس‌انگیزی ببار آورد و سرانجام به تسلیم شهر منتهی شد، گرجیان و ارمنیان نقش مهمی برعهده داشتند. (۸۴) کامل محمد به‌مرگ شوم و نفرت‌آوری درگذشت: تکه‌های گوشت را از تنش می‌پریدند و دردهنش می‌چپاندند. یک وقایع‌نگار معتدل می‌گوید: او بدین‌گونه جان سپرد. آنگاه سرش را بر فراز نیزه کردند و، بعنوان یک اخطار ترسناک، گرداگرد شهرهای شام گرداندند. بعد خان مغول از دجله گذشت و از خاک نصیبین و حران^۲ و ادسا و با پلی از قایق‌هایی که در شهر منبج^۳ به هم بست، از رود فرات عبور کرد و بیست منجنیق با خود آورد تا با آنها دیوارهای حلب را، که سلطان ناصر از آنجا به دمشق گریخته بود، بگوید و فرو ریزد. حلب در ژانویه سال ۱۲۶۰ سقوط کرد و مردم شهر را، برطبق روش معمول، بخاطر مقاومت، قتل‌عام کردند. مدت این کشتار همگانی شش روز بود؛ (۸۵) سلطان هایتون با کمال خوشوقتی و سپاسگزاری قسمتی از غنایمی را که در حلب به دست آمده بود، پذیرفت و بوهومند چند قلعه و ناحیه را که مسلمانان از وی گرفته بودند، باز یافت. وحشت در سراسر شام پخش شد. ناصر دمشق را ترک گفت و راه مصر در پیش گرفت. شهر بزرگ دمشق بدون جنگ، خود را تسلیم دستهای کذبوقا کرد. سه سردار مسیحی: کذبوقا، سلطان هایتون و کنت بوهومند، پیروزمندانه وارد شهر شدند. مسلمانان مجبور شدند در برابر صلیبی که مسیحیان در خیابان‌ها می‌گرداندند تعظیم کنند و یکی از مساجد شهر تبدیل به کلیسای مسیحی گردید. (۸۶) بر طبق روش مغول، که به دشمنان فراری خود مجال استراحت نمی‌دادند، کذبوقا به تعقیب ناصر پرداخت و قراولان او از سامره^۴ گذشتند و به غزه رسیدند. (۸۷) سرانجام سلطان ناصرالدین را یافتند و گرفتند و پیش هلاکو فرستادند. در این هنگام هلاکو احضاریه آسرانه معمولی خود را به مملوکان مصر فرستاد که یا تسلیم شوند یا دل بر هلاکت نهند. (۸۸) در این احضاریه گفت: «شما شنیده‌اید که ما چگونه امپراتوری پهناوری را به تصرف درآورده و روی زمین را از بی‌نظمی‌هایی که به دامنش لکه انداخته بود پاک ساخته‌ایم. بر شماست که بگریزید و بر ماست که شما را تعقیب کنیم. ولی به کجا می‌گریزید و به کدام راه از چنگ ما رهایی خواهید یافت؟ اسبان ما تندرو، تیرهای ما تیز، شمشیرهای ما مانند برق، دلهای ما به‌سختی کوه و سربازان ما به اندازه ریگهای بیابان زیادند. نه دژها جلوی ما را می‌گیرند و نه سلاح‌ها راه ما را می‌بندند. دعای شما به درگاه آسمان نیز سودی نخواهد داشت و چاره ما را

بر ساحل غربی دجله، کنار مرز سوریه قرار دارد و بقول نویسندگان عرب بوسیله شخصی بنام حسن بن عمر بن خطاب تأسیس شد. (از دائرة المعارف فارسی)

۱. ژاکوبین، اسمی است که در فرانسه به فرقه دومینیکیان اطلاق می‌شود. این تسمیه بمناسبت نام کلیسای سن ژاک است که این فرقه اول بار در پاریس در آنجا مستقر شد.

(از دائرة المعارف فارسی)

۲. حران (به فتح حاء و تشدید راه)، شهری قدیمی در بین‌النهرین.

۳. منبج (به فتح میم و کسر باء)، شهری قدیمی در سوریه، شمال شرقی حلب.

۴. سامره: شهر معروفی است در فلسطین وسطی، که بمسافت سی‌میل به شمال اورشلیم و شش میل به شمال غربی شکیم مانده، واقع است. (از لغتنامه دهخدا)

نخواهد کرد. ما با اخطار خویش خوبی شما را می‌خواهیم. اکنون تنها دشمنی هستی که باید برای نبرد با شما به حرکت درآییم.» ولی در همان زمان که این پیام فرستاده شد، یک واقعه دور و غیرمنتظره وضع را تغییر داده بود. هلاگو، در اردوگاه خویش، نزدیک حلب، با اندوه و اسف شنید که در ماه اوت سال قبل برادرش، منگو، در چین درگذشته است. پیکار در غرب هنوز به پایان نرسیده بود که اورنگ امپراتوری بار دیگر خالی ماند.

مرگ اوکتای در سال ۱۲۴۱ اروپای مسیحی را نجات داده بود. مرگ منگو در سال ۱۲۵۹ آسیای مسلمان را نجات می‌داد. مانند باتو در مورد قبلی، هلاگو نیز آنقدر جاه‌طلبی نداشت که شخصاً قدرت اعلی را به دست گیرد ولی چون فرزندان منگو جوان و ناپخته بودند، او برادر کوچکتر خود، قوبیلای، را به جانشینی خان بزرگ معرفی کرد که همان زمان در پیکار چین لیاقت و شایستگی خویش را نشان داده بود. ولی اریق بوقا، یکی دیگر از پسران تولوی، که بر امور زادگاه مغولان نظارت می‌کرد، با شتابزدگی، سران مغول را برای تشکیل یک قوریلتهای در قراقوروم فراخواند و ترتیبی داد که خودش را بعنوان «خان بزرگ» برگزیدند. در نتیجه، زدو خورد مسلحانه‌ای میان مدعیانی که رقیب یکدیگر بودند، روی داد؛ اریق بوقا در امور خان‌نشین چغتای دخالت کرد؛ (۸۹) و هلاگو هم که شاید از دخالت مشابهی در قلمرو خود می‌ترسید، چنین مصلحت دانست که قسمت عمده نیروهای خویش را در آذربایجان متمرکز سازد و اندکی از لشکریان را به فرماندهی کدبوقا در شام بر جای نهد. (۹۰) قاهره بسیار زود پی برد که وضع مغول در شام ضعیف شده است. مملوک مصر، سلطان قطز (ملك مظفر)^۱ به سرداران خود یادآوری کرد که دفاع از عالم اسلام تنها به همت ایشان بسته است. چیزی نگذشت که فرستادگان مغول را کشتند و سرهای آنان را بر دروازه‌های شهر به معرض نمایش درآوردند. آنگاه برضد این دشمنان مشرک اسلام و قاتلان خلیفه یک فرمان جهاد عمومی صادر شد و لشکر از مصر حرکت کرد و راه فلسطین را در پیش گرفت. درخواستی برای فرنگیان فرستادند و برای عبور از قلمرو ایشان اجازه خواستند. بارونها در عکا در یک محیط شک و تردید با یکدیگر ملاقات کردند. (۹۱) دشمنان مسلمانان سخت در تنگنا بودند. اتحاد مغول و مسیحی، که از دیرباز درباره‌اش پیش‌بینی می‌شد و سلطان هایتون از آن با حرارت استقبال کرده بود، شاید ضربه‌کشنده‌ای به اسلام وارد می‌آورد. از سوی دیگر، مغولها مشرکانی خائن و خونخوار بودند و کشتار و ویرانگری آنها در اروپای شرقی، اندکی کمتر از بیست سال پیش، هنوز فراموش نشده بود. این امپریالیستهای گردنکش و خودخواه غلام لازم داشتند نه متحد، و تسلیم در مقابل آنها به بهای گزافی تمام می‌شد. همکاری کنت بوهوموند با آنها شدیداً مورد مخالفت دستگاه پاپ قرار گرفته و به تکفیر وی انجامیده بود. یک نزاع محلی میان یک پاسبان مغولی و یک بارون فرنگی، ژولیان دوسیدون (Sidon)^۲ منجر به کشته شدن برادرزاده کدبوقا و غارت و ویرانی شهر و بندر صیدا گردیده بود، (۹۲) با در نظر گرفتن این احوال، صلیبیون سرانجام خط مشی مسیحیان شرقی را مردود

۱. قطز (بهضم قاف و طاء)، ملك مظفر قطز، سلطان مصر (۱۲۶۰-۱۲۵۹) از مملوکان بحری ترك نژاد بود و بیبرس او را کشت و به جایش نشست. (اعلام المنجد)

۲. سیدون نام یونانی صیدا است که شهر و بندری در بیروت است.

شناختند و موافقت کردند که به قطز اجازه دهند تا لشکریانش را از آنجا بگذرانند. کدبوقا با نیرویی که دیگر چیزی از آن باقی نمانده بود به مقابله با آنان شتافت. در عین جالوت، (۹۳) نزدیک ناظره (در فلسطین)، لشکر مملوک که به نیروی کدبوقا برتری داشت، شکست سختی بر آنان وارد آورد؛ کدبوقا کشته شد و طلسمی که چنگیز بزرگ در جهان انداخته بود برای همیشه شکست. (۹۴)

جنگ عین جالوت نقطه عطفی در تاریخ بود. پیشرفت مغول در غرب به وقفه برخورد و هرگز بطور جدی از سر گرفته نشد. مصر نجات یافت و متعاقباً تا وضع یک قدرت بزرگ مسلمان ترقی کرد و مخزن بقایای تمدن عربی گردید. مسلمانان به دنبال پیروزی خویش، حمله متقابلی را بر ضد مغولان و متحدان مسیحی ایشان آغاز کردند و رؤیای تجدید حیات مسیحی در خاور میانه برای همیشه به هم خورد. پنج روز پس از جنگ، قطز وارد دمشق شد. ظرف یک ماه مغولان حلب را از دست دادند و چیزی نگذشت که مملوکان جداً در صدد برقراری مجدد خلافت عباسیان در بغداد برآمدند. (۹۵) در اینجا شور و حرارت ایشان بر توانایی و لیاقتشان می‌چربید چون اگر چه مملوکان، شام را به متصرفات خود افزودند ولی مغولان عراق را محکم قبضه کرده بودند و بیبرس، سردار برجسته‌ای که اندکی پس از پیروزی عین جالوت، با کشتن سلطان قطز، اورنگ فرمانروایی مصر را به چنگ آورد، به این قناعت کرد که یکی از خویشاوندان آخرین خلیفه عباسی را بعنوان یک خلیفه دست‌نشانده و پوشالی در قاهره منصوب سازد که وظیفه عمده او مشروع جلوه دادن فرمانروایی مملوک و قانع کردن مسلمانان باشد به این که مصر اینک قلب عالم اسلام است (۹۶)

شکست کدبوقا کمتر حیرت‌آور است تا اهمال هلاگو در تلافی این شکست چون ضربتی بسیار سخت به حیثیت آن اربابان جهان وارد آورد که پیروزی را خود بخود و طبیعتاً از آن خویش می‌دانستند و پس. در حقیقت قسمتی از سربازان مغول وارد شام شدند و برای دومین بار حلب را غارت کردند ولی مملوکان در دسامبر ۱۲۶۰، نزدیک حمص^۱ حملاتشان را دفع نمودند و آنان را راندند و از راه فرات برگرداندند. هلاگو در واقع نظر به موقعیت خارجی که مقامش را تهدید می‌کرد، جرأت نداشت که قسمت عمده لشکر خویش را به شام بفرستد. او چون خود را طرفدار قوییلای خوانده بود، شاید بحق از پیروزی اریق بوقا می‌ترسید چون نزاع و رقابت بر سر تصاحب مقام «خان بزرگ» مدتی طول کشید و در سال ۱۲۶۲ بود که بسود قوییلای پایان یافت. الغو، که دست پرورده اریق بوقا بشمار می‌رفت، در این سوی جیحون، قلمرو ایرانی هلاگو را سخت تهدید می‌کرد. از همه مهمتر و جدیتر اینکه باتو بسال ۱۲۵۵ در گذشته، و پس از حکومت کوتاه پسرش سرتاق، برادرش، برکه، به جایش نشسته بود. برکه دین اسلام را برگزیده و از رفتار هلاگو با خلیفه عباسی به خشم آمده بود. (۹۷) مرزهای قلمرو هریک از ایشان کاملاً مشخص نبود. برکه با پسر عموی خود دعوای ارضی داشت و قفقاز را از آن خود می‌دانست. (۹۸) او شاید می‌ترسید از اینکه اگر هلاگو شام و مصر را به تصرف درآورد، خان‌نشین وی نیز تبدیل به یک حکومت دست‌نشانده هلاگو

۱. حمص (به کسر حاء)، شهری در مغرب سوریه به فاصله یک کیلومتر و نیمی رود اورونتس (نهر العاصی) (دائرة المعارف فارسی)

گردد. از این رو، پس از نبرد عین جالوت، بدیهی بود که دورانیشی وادارش می کرد تا با مملوکان همدست شود. درحقیقت میان فرمانروایان مصر و اردوی زرین دریاها و خشکیها فاصله بود، ولی دستیابی مجدد یونانیان در دوره فرمانروایی میخائیل پالایولوگوس^۱ (Palaeologus) بر قسطنطنیه در ژوئیه ۱۲۶۱، آنان را قادر ساخت تا از طریق این شهر که در سر راه دریایی ارتباطی اسکندریه و بنادر کریمه قرار گرفته بود باهم رابطه داشته باشند. (۹۹) سفیرانی رد و بدل کردند. (۱۰۰) خلیفه پوشالی عباسی جدید در قاهره برای پایداری این اتحاد دعا کرد. در خطبه ای که در مساجد مصر خوانده می شد نام برکه و بیبرس، هردو، ذکر می گردید. و هلاکو را یک حرکت پهناور گازانبری تهدید می کرد که از چغتای آغاز و از خان نشین قبیچاق رد می شد و به قلمرو مملوک - که این زمان شامل شام بعلاوه دره نیل بود - می رسید. پیروزی قویلیای بر اریق بوقا بسال ۱۲۶۲ برای هلاکو سودی نداشت، چون قویلیای بسیار از او دور، و سرگرم جنگ با سلسله سونگ بود.

سرگ منگو به اتحاد و یکپارچگی امپراتوری مغول پایان بخشید. برای نخستین بار جانشین خان بزرگ با زد و خورد مسلحانه معین شد و اگر چه قویلیای بر اریق بوقا پیروزی یافت و بعنوان پنجمین «خان بزرگ» فرمانروایی کرد ولی قدرت مستقیم و حتی علاقه او منحصر به چین بود. پیکار طولانی و سخت با سلسله سونگ تا سال ۱۲۷۹ ادامه یافت تا به نتیجه رسید. پس از آن هم قویلیای، در طی آخرین نمایش جالب و مصیبت بار از امپریالیزم مغول، کوشش و سرباز و پول بسیار به کار برد و زحمت بیهوده ای کشید تا ژاپن را فتح کند. او نبض امور نواحی غرب را نمی توانست در دست داشته باشد از این رو خان نشینهای: چغتای، اردوی زرین و ایران راههای گوناگون خود را می سپردند و معنای دولتهای مستقلی بشمار می رفتند که در آنها طبقات حاکمه مغول بتدریج در میان ترکان و ایرانیانی که رعیتشان بودند تحلیل می رفتند. یک قلمرو امپراتوری پهناور که تقریباً سراسر آسیا و قسمت زیادی از اروپا را شامل می شد، نمی توانست در زیر فرمان یک تن و از یک مرکز اداره شود؛ بدین جهت قراقوروم که چند سال پایتخت جهان بشمار می رفت، به حال اول برگشت و بصورت ناحیه ای از استپ مغولستان درآمد؛ و در غیبت یک قدرت منحصر به فرد که بتواند یاسای چنگیز را اجرا کند، هر خان محلی به قوانین و مذاهب اکثریت رعایای خویش احترام می گذاشت و از این راه قدرت خود را نیز پایدار می ساخت.

در چنین شرایطی، امیدواریهایی که سلطان هایتون و نسطوریان از دیرباز به تجدید حیات مسیحی در آسیا داشتند، بیهوده ماند. زد و خورد عین جالوت، در همه جا روحیه مسلمانان را که تا اندکی قبل آنطور از غارت بغداد وحشت زده شده بودند، تقویت کرد و خوش بینی ایشان هنگامی فزونی یافت که نزاع هلاکو و برکه در سال ۱۲۶۲ به جنگی آشکار منتهی گردید. (۱۰۱) در همان زمان برکه سپاهییانی را که برای لشکرکشی در اختیار هلاکو گذاشته بود، از او مطالبه کرده بود، روابط بازرگانی هم گسسته شده بود، و دوستی روزافزون قبیچاق

۱. پالایولوگوس، از سلسله سلاطین یونانی امپراتوری بیزانس. این سلسله از ۱۲۶۱ تا ۱۴۵۳ میلادی زمام حکومت بیزانس را نیز در دست داشتند و نخستین ایشان میخائیل پالایولوگوس بود. (از دائرة المعارف فارسی)

و مملوکان سرانجام هلاکو را برانگیخت تا بسوی شمال از گذرگاه دریند^۱ برای گوشمالی خویشاوندان متمرّد خویش به پیشروی پردازد. اما بر کرانه‌های ترک^۲ بوسیله نیروی دشمن که به فرماندهی نوقا، برادرزاده برکه، رهبری می‌شد، غافلگیر گردید و هنگامی که یخ رودخانه زیر پای سربازان شکست، چندین هزار سرباز غرق شدند. در نتیجه، هلاکو ناچار بسوی آذربایجان عقب نشست و برکه به دعا از خدا خواست تا کسانی را لعنت کند که باعث شده بودند گروهی از مغولان به شمشیر مغولان دیگر از پا درآیند. (۱۰۲) مملوکان در صدد برآمده بودند تا انتقام مسلمانان را از رومیان و ارمنیانی بگیرند که تا حدی مسؤول جراحات وارده به پیکر اسلام شمرده می‌شدند. در نتیجه اتخاذ این تصمیم، انطاکیه به سال ۱۲۶۸ در دست بیبرس افتاد، ارمنستان غارت شد، سلطان هایتون بسال ۱۲۶۹ با ناسیدی از پادشاهی برکنار گردید، مراکز پادگان صلیبیون در شام یکی پس از دیگری به تصرف درآمد و با تسلیم عکا در ۱۲۹۱، پادشاهی فرنگی اورشلیم، که تقریباً دو قرن قبل بوسیله گودفروا دویویون (Godefroy de Bouillon)^۳ به وجود آمده بود، سرانجام از میان رفت. وقتی هلاکو در سراغه بسال ۱۲۶۵ درگذشت و همسر مسیحی وی نیز چندماه پس از وی مرد، مسیحیان شرق از داغ مرگ آن کنستانتین جدید و آن هلن جدید سوگوار شدند. پسر و نواده هلاکو نیز در علایق مذهبی او سهیم شدند و در صدد همدستی با پاپها و شاهزادگان و امیران اروپا برآمدند، ولی اتحاد مملوک - قیچاق استوار و شکست ناخورده ماند و اسلام در آسیای غربی به توانایی تازه‌ای رسید.

اگرچه برخی امیدواریهای ضعیف به مسیحی شدن «تاتارها» همچنان در سینه‌ها شعله می‌کشید و مارکوپولو انتظار داشت که قویلای به تعمید تن در دهد، ولی در حقیقت نتیجه این کشمکش - که میان مسیحیان و مسلمانان وجود داشت - در روز بعد از پیکار عین جالوت معلوم شده بود. از آن پس تنها خوشبین‌ترین مبلغان مسیحی می‌توانستند انتظار داشته باشند که رهبران مغول خطمشی و روشی بسیار مغایر با علایق خود اتخاذ کنند. چون مسیحیت در آسیا قدرت نظامی و سیاسی مؤثری نداشت، و چند قبیله ترکی و پادشاهیهای کوچک مسیحی مانند گرجستان و ارمنستان، در برابر جمعیت‌های انبوه ایران و چین - که از آیین اسلام و کیش بودایی پیروی می‌کردند و فرمانروایان مغول نیز خریدار حسن نیت ایشان بودند - چیزی بشمار نمی‌آمدند. نسطوریان در راه ترویج آیین مسیح سابقه‌ای درخشان داشتند و مبلغان رومی هم که، طی قرون سیزدهم و چهاردهم، آنان را تا اعماق آسیا پیروی کردند، بهمان اندازه همت و تهور نشان دادند. اما اگر محصول فراوان بود، کارگر کم بود. و وقتی یکپارچگی امپراتوری مغول که ارتباط در سراسر قاره را آسان ساخته بود، یکباره پس از مرگ

۱. دربند، شهری در جنوب شرقی داغستان، کنار دریای خزر، که بردشت ساحلی باریکی بین جبال بزرگتر قفقاز و دریای خزر، بفاصله ۱۲۵ کیلومتری شمال غربی باکو واقع است.

۲. ترک (Terek)، رودی به طول حدود ۶۰۰ کیلومتر که از یخچالهای جبال قفقاز نزدیک کوه کازبک سرچشمه می‌گیرد و پس از عبور از تنگه داریال به دریای خزر می‌ریزد.

(دائرة المعارف فارسی)

۳. گودفروا دویویون، سردار نخستین جنگ صلیبی و اولین پادشاه اورشلیم (۱۱۰۰-۱۰۵۸ م.) (اعلام لاروس)

منگو از بین رفت، رابطه آن کلنیهای کوچک مسیحی نیز از مراکز و منابع اصلی خودگسسته شد و همه تنها ماندند و ضعیف گردیدند و از پا درآمدند. اینکه ایلخانان ایران به آیین اسلام گرویدند و قوبیلای و وارثانش در چین کیش بودایی را تقویت کردند، نباید مایه تعجب باشد، اگر چه شاید خودداری اردوی زرین از پذیرش دین مسیح و فرهنگ ییزانس - اسلاو غریب به نظر آید. ولی تا آنجا که به اردوی زرین ارتباط داشت روسیه سرزمینی بشمار می رفت که در حاشیه واقع شده بود نه در متن. و قلب آن خان نشین (یعنی ولگای سفلی) در یک ناحیه ترک زبان قرار داشت که اندکی پیش از حمله مغول قسمت اعظم آن به دین اسلام درآمده بود. با اینهمه، سرتاق آشکارا یک مسیحی بود (و درباره گرایش او به دین مسیح بیش از گرایش کیوک و منگو تصریح کرده اند). همچنین پیروی این خاندان فرمانروا (یعنی اردوی زرین) از اسلام بیش از سایر قلمروهای غربی مغولان به تأخیر افتاد. (۱.۳)

شیوه امپراتوری بیابانگردان:

فرمانروایی مغول در چین و ایران

مغولان چون در حد بسیار وسیعی کشورگشایی کرده بودند، نخستین و تنها مردمی به‌شمار می‌رفتند که با مسأله فرمانروایی بحادثترین شکل آن روبرو می‌شدند چون ناچار بودند، بدون تجربه قبلی، بر جوامع شهرنشینی که افرادشان زندگی و ثروت خود را از راه کشاورزی تأمین می‌کردند، حکومت نمایند. داستان قدیمی هابیل و قابیل زدوخورد دیرین میان چوپان و کشاورز را به یاد می‌آورد؛ سواران استپها، همیشه کشاورزان مزارع را خوار می‌انگاشتند و نخستین هجومها و حملات نیز، ویرانگر و زودگذر بود. حتی جهان‌گشاییهای وسیع، اگرچه بی‌دوام ترکان در قرن ششم میلادی، بندرت بیش از حدود استپها دامنه یافت و تاخت‌وتازهای ترکان سلجوقی در ایران و سرزمینهای تازیان در قرن یازدهم بوسیله مذهبی که غالب و مغلوب مشترکاً آن را پذیرفته بودند نرم گردید و تعدیل شد. ولی مغولان بی-فرهنگ و مشرک، از نواحی اروپا - آسیای که در زیر فرمان دامداران سوار بود، بمراتب پیشتر رفتند. کشورهای متمدن چین و ایران، و دشتهای نیمه متمدن روسیه و آبادیهای تجارتی آسیای مرکزی را گرفتند و به فرمان خود درآوردند. پیروزی در صلح بمراتب دشوارتر از پیروزی در جنگ است و مغولان وقتی که آخرین شراره‌های مقاومت را فرونشاندند، مجبور شدند که فکر کنند چطور می‌توانند به بهترین شکلی فرمانروایی خود را پایدار سازند، از سرزمینهایی که اشغال کرده‌اند ثروت به دست آورند و مردمی را که مغلوب ساخته‌اند تسکین دهند. حل این مشکل، از نظر شکل و تأثیر، در همه جا یکسان نبود؛ و اگر همه رهبران مغول باندازه قویلی در چین مهارت و موفقیت نداشتند، طرز عملشان بطور کلی در سطحی بالاتر از آن قرار می‌گرفت که از آنها انتظار می‌رفت، زیرا رسوم ابتدایی جامعه قبیله‌ای، افق آنان را محدود ساخته بود.

انتقال از کشورگشایی به تحکیم فرمانروایی، اندکی پس از مرگ منگو بسال ۱۲۵۹ صورت گرفت که به دوره قهرمانی و توسعه طلبی مغول پایان بخشید. جنگ عین جالوت در ۱۲۶۰ کشورگشایان مغول را برای همیشه از مصر و افریقا راند؛ اردوی زرین هرگز بطور جدی حمله بر اروپا را تجدید نکرد؛ و قویلی اگر تا سال ۱۲۷۹ قدرت سونگ را درهم شکست، کوششهای او برای کشورگشایی به آن سوی دریا در خاور دور، در نتیجه عدم اطلاع مغول از جنگ دریایی، بی نتیجه ماند. اتحاد و یکپارچگی امپراتوری مغول از میان رفت و متعاقب تجزیه این امپراتوری زدوخورد داخلی پیش آمد؛ اردوی زرین با ایلخانان ایران به زدوخورد

پرداخت؛ و قوییلای، که پنجمین و آخرین خان بزرگ به شمار می‌رفت، به این مقام نرسید مگر پس از یک جنگ داخلی که معلوم ساخت از مدعیانی که بیش از دوتن بودند، چه کسی باید تخت سلطنت را اشغال کند.

خان بزرگ، منگو، نزدیک به پایان دوره کوتاه فرمانروایی خویش، برادر کوچکتر خود، اریق‌بوقا، را به فرماندهی قراقوروم گماشت (۱) و خود نبرد چین را برعهده گرفت. در این نبرد، برادر دیگرش، قوییلای، حکم زیردست او را داشت. در تابستان سال ۱۲۵۹ منگو در شهر هوکوان (Hochwan)، از ولایت سکوان (Szechwan)، به بیماری اسهال خونی درگذشت؛ (۲) قوییلای در ژوئن ۱۲۶۰ در چانگ‌تو (Chang-tu) واقع در جهول (Jehol) یک قوریلتای برپا کرد و در این شورای عالی، خان بزرگ اعلام گردید؛ ولی اریق‌بوقا، بحق اظهار داشت که آن شورا چون در خارج از زادگاه اصلی مغول برپا شده، صحت ندارد. و بتحریک وزیر نسطوری خویش، بلقائی، یک قوریلتای دیگر در قراقوروم تشکیل داد و خود به قدرت اعلی رسید. از آن پس کشمکش برای جانشینی آغاز گردید و این کشمکش تا چهار سال امپراتوری را آشفته ساخت؛ قایدو، (۳) رئیس خانواده اوگتای، و الغو، رئیس خانواده چغتای، از اریق‌بوقا طرفداری کردند ولی سرداری و فرماندهی عالی قوییلای و پشتیبانی وفادارانه لشکر در چین ازو، دعوا را بسود او پایان داد؛ اریق‌بوقا بسال ۱۲۶۴ تسلیم گردید و بخشوده شد، و اگرچه دشمنی قایدو بقوت خود باقی ماند و قایدو از خود قوییلای هم بیشتر زیست، ولی از تاریخ ۱۲۶۴ ببعد، اورنگ فرمانروایی قوییلای هرگز بطور جدی متزلزل نگردید. چون این رقیبان و مدعیان فرمانروایی رویهمرفته خط‌مشیهای گوناگون ارائه می‌کردند، نتیجه نزاع آنها سرنوشت سیاسی امپراتوری را نیز معین می‌نمود. اریق‌بوقا از محافظه‌کاری سنتی مغول دم می‌زد که قوم چنگیز را از فاسد شدن بوسیله فریبندگیهای تجملات شهرهای متمدن برحذر می‌داشت. برعکس، قوییلای برای این امپراتوری آینده درخشانی نمی‌دید جز در مشارکت میان طبقه حاکمه مغول و رعایای ایشان که بمراتب متعددتر و گوناگونتر و چشم‌وگوش بازتر بودند. با شکست اریق‌بوقا، قراقوروم دیگر پایتخت امپراتوری باقی نماند و قوییلای که بسال ۱۲۶۰ در پکن مستقر شده بود، در سال ۱۲۶۷ این شهر را بزرگ کرد و بصورت یک اقامتگاه زمستانی عالی درآورد که نام «تائی-تو» یا «دربار بزرگ» داشت ولی ترکان آن را «خان‌بالیغ» یا «شهر خان» می‌شناختند و همان «خانبالو» یا «کامبولاک» (Cambulac) مارکوپولو و رومیان بود. (۴)

تقریباً سراسر عمر دراز قوییلای در چین سپری شد. در کودکی و نوجوانی در آخرین نبرد پدر بزرگ خویش حضور داشت؛ منگو نیز در جنگ با سلسله سونگ فرماندهی لشکر را بدو سپرد؛ هنگامی هم که ادعای خود را برای تصاحب تخت امپراتوری به ثبوت رساند، طبیعی به نظر می‌رسید که مرکز امپراتوری را به یک شهر چینی در داخل دیوار چین منتقل خواهد ساخت و به فرمانروایی بعنوان «پسر آسمان» بیشتر علاقه خواهد داشت تا بعنوان یک خان مغول. او بر سراسر قلمرو پهناوری که اسلحه مغول تصرف کرده بود، اسماً ریاست و نظارت خود را به کار می‌برد. اردوی زرین به برتری و فرمانروایی او اعتراف کرد و جانشینان هلاگو در ایران، عنوان «ایلخانان» یا دست‌نشانندگان، (۵) را برگزیدند و بدین وسیله تبعیت خود را از

او اعلام داشتند. مهر قوییلای بر همه اسناد دولتی زده می شد و نماینده او، که نوعی مأمور عالیرتبه به شمار می رفت، در تبریز اقامت داشت. (۶) در طی تجربه ای دراز، قوییلای به فرهنگ چینی آشنا شده بود و اگرچه از خط و زبان دشوار چینی آگاهی کامل نداشت، (۷) از آراستگیهای زندگی شهری، زیبایی معماری چینی و ثبات نظم جامعه چینی تقدیر و تحسین می کرد. او که همیشه یک مغول مغرور شمرده می شد هرگز فراموش نمی کرد که نوه چنگیز مقدس است و تا سراسر روی زمین را در سایه عنایت تنگری و خان درنیاورد، نباید آرام بنشیند. ولی در نهاد او جنگجویی خشن و بربری مغول با تمدن آرام و پیشرفته «سلطنت میانه» درهم آمیخته شده بود. از این رو پس از شکست اریق بوقا کوشش خود را مصروف امور چین کرد. روش او و کارهای او درس آموزنده ای است در مسائلی که یک بیگانه هوشیار ضمن فرمانروایی بر یک جامعه دیرینه و دانشمند با آنها روبرو می شود.

نخستین هدف قوییلای تجدید اتحاد و یکپارچگی قلمرو چینی بود؛ همان یکپارچگی که با سقوط سلسله تانگ از هم پاشید. بیگانگانی که در شمال جای فرمانروایان چینی را گرفته بودند، سرانجام جای خود را به مغولان دادند ولی آن قسمت از چین که در جنوب یانگتسه قرار داشت، هنوز از احکام فرمانروایان سونگ اطاعت می کرد که بگونه قابل تحسینی، در برابر مردان استپ، از زندگی بومی چین دفاع می نمودند. قوییلای در زدو خورد با سونگ نه تنها می توانست به لشکر عالی خود اعتماد کند که سرداران برجسته اش در مکتب چنگیز و سویوتای تعلیم دیده بودند، بلکه می توانست از رقابت و کشمکش دیرینه شمال و جنوب هم استفاده کند که دو چین به شمار می رفتند و از هم نفرت داشتند و فرهنگ و گذشته مشترک خود را بسیار کم به یاد می آوردند. (۸) بایان (Bayan) سردار برجسته او، و آشو (A-chu)، یکی از نوه های سویوتای، یک جنگ محاصره ای را در دره یانگتسه رهبری کردند. از پادار آوردن دو شهر فانهچنگ (Fancheng) و سیانگ-یانگ (Siang-yang) پنج سال به درازا کشید (۹) ولی سقوط پایتخت سونگ، هانگچو (Hangchow) به سال ۱۲۷۶ در هم شکستن قریب الوقوع مقاومت جنوب را اعلام کرد. در مراحل نهایی این جنگ، یک وزیر فاسد به سونگ خیانت کرد ولی مدافعان وفادارتر این سلسله به ایالات فوکیئن (Fukien) و کوانگتونگ (Kwangtung) عقب نشستند؛ و وقتی عملیات در خشکی دیگر نمی توانست ادامه یابد، با آخرین امپراتور سونگ، که پسر نه ساله ای بود، به داخل ناوگانی پناه بردند که در کرانه های کانتون کشیک می داد. این کشتیها مورد حمله قرار گرفتند و پراکنده شدند. امپراتور نه ساله با صدها تن از پیروان خویش غرق گردید و قوییلای، «نیرومندترین مرد از زمان آدم به بعد»، بر ملتی که پرجمعیت ترین ملت روی زمین شمرده می شد، بلامنازع فرمانروایی یافت. پیروگی بر سونگ، ثروتمندترین ایالات و پررونقترین بنادر چین را در اختیار او گذاشت و بدین وسیله، قدرت و منابع او را بیش از دوبرابر افزایش داد. به زمینداران اطمینان داده شد که حقوق مالکیت ایشان محترم شمرده می شود و نیروی دریایی که به اختیار وی درآمده بود مأمور گردید تا جزایر و پادشاهیهای دوردستی را که زمانی به «پسر آسمان» خراج می پرداختند تسلیم کند و به اطاعت درآورد. (۱۰)

نزدیکترین و قدرتمندترین کشور پادشاهی، کشور ژاپن به شمار می رفت که تمدنش

درحقیقت از چین گرفته شده بود ولی شش قرن آزادی سیاسی، غرور و نیروی ملی آن را پشتیبانی می‌کرد. وقتی جزیره‌نشینان ژاپن دعوت به تسلیم را که معمولاً فرستاده می‌شد رد کردند، قوییلای یک نیروی اعزامی را آماده ساخت که بسال ۱۲۷۴ با کشتی از کشور کره (یک دست‌نشانده فرمانبردار) حرکت کردند و در جزیره کیوشو (Kyushu) در تنگه شیمونوسکی (Shimonoseki)، پیاده گردیدند. ولی این سربازان که بیشترشان کره‌ای و چینی بودند، بوسیله نیروی محلی رانده شدند. دومین ناوگان سنگین بسال ۱۲۸۱ از بندرهای جنوبی زیتون (Zaitun) و کوئنسای (Quansay) فرستاده شد. اینها عبارت از چهل و پنج هزار مغولی و یکصد و بیست هزار چینی - کره‌ای بودند، ولی یک طوفان سخت تابستانی آن کشتیها را درهم شکست و مهاجمان در دریا زیر شمشیرهای مردم ژاپن به هلاکت رسیدند. (۱۱) در جنوب مغولان به جنگلها راه یافتند و آبهای هندوچین را در اختیار گرفتند و دسته‌ای از پادشاهان کوچک را بگونه‌های مختلف مطیع و دست‌نشانده خویش ساختند. (۱۲) یک حمله دریائی به چمپا، که امیر آن نخواست به شخصاً به خان‌بالیغ برود، منجر به گرفتن پایتخت آن در سال ۱۲۸۳ گردید؛ هجوم به تونکن (Tonkin) بسال ۱۲۸۵ در هانوی (Hanoi) متوقف ماند؛ پادشاه انام بسال ۱۲۸۸ تسلیم شد؛ دو دولت تهائی (Thai)، بسال ۱۲۹۴ سروری و فرمانروایی خان بزرگ را پذیرفتند؛ ولی برمه تا پیش از سال ۱۲۹۷، یعنی پس از مرگ قوییلای، که تحت تابعیت قابل قبولی درآمد، ناچار ویرانگریهای لشکر مغول را - که به تاراج پایتختش پاگان (Pagan) پرداختند، تحمل کرد. جزیره‌های مجمع‌الجزایر اندونزی نیز از دستبرد این کشور-گشایان که همه‌جا حاضر بودند، برکنار نماند. یک لشکر تحت فرماندهی سرداران چینی بسال ۱۲۹۲ در جاوه پیاده شد. ولی این مهاجمان پس از تصرف پایتخت، در نتیجه دلاوری رادن و یجاوه (Raden Vijava) قهرمان و مؤسس کشور هندوی ماجاپاهیت (Majapahit)، شکست خوردند و رانده شدند. با تصور اینکه فتوحات مغول از دالماسی تا جاوه امتداد یافته بود شاید اطلاعی از وسعت عجیب و غریب دامنه آن کشورگشائیها به دست آید. در طی هفتاد سال مغولان قسمت اعظم کره زمین را پیموده بودند ولی پیشرفتهای نظامی و جنگی ایشان با بشریت و ناعدوستی روزافزونی همراه بود و پیکارهای روزگار قوییلای. رویهمرفته آن کشتارهای خونخوارانه غیر نظامیان که بگونه‌ای پاک نشدنی نام و شهرت چنگیز و جانشینان بلا فصلش را آلوده ساخت، به دنبال نداشت.

چینیها شاید پیروزیهای نیروی قوییلای را بیشتر بعنوان کارهای امپراتور چین - نه عملیات خان مغولستان - مورد تقدیر قرار داده باشند. آنان به فرمانروایی بیگانگان تا اندازه‌ای خو گرفته بودند. از این مهاجمان که فرهنگ چینی را محترم می‌شمردند و تقدیر می‌کردند، عموماً جزء سلسله‌های رسمی چین نام برده‌اند و خاندان قوییلای تحت عنوان یوان (Yüan) فرمانروایی می‌کرد که تاریخ آن در روزگار سلسله مینگ (Ming)، یعنی سلسله‌ای که به جای یوان نشست، نگاشته شد. درحقیقت، طی نود سال (از ۱۲۷۹ تا ۱۳۶۸) مغولان تنها قدرت اعلی را در چین به کار می‌بردند و فرمان «آسمان» را اجرا می‌کردند. احکام آنان از دیوار بزرگ چین تا خلیج تونکن مطاع بود و پس از سقوط سلسله سونگ، جنوب دیگر پناهگاه دانشمندان و راهبان و صاحبمنصبانی نبود که از دست بیگانگان شمال می‌گریختند. بحث کوتاه

و استنتاج کلی درباره تأثیر مغول بر جامعه چینی آسان نیست. طبقات بالا که ضوابطشان بر پایه اصول هماهنگی و نظم و ذوق و سلیقه کنفوسیوسی تشکیل می‌شد، بدون شک از حضور تجاوز آمیز بیابانگردانی ناهنجار که نه حسن رفتار داشتند و نه علم و ادب، بیزار و شرمنده بودند، ولی بازرگانان از این مغولان دوره صلح سود می‌بردند و برای دهقانان و کشاورزان هم اهمیتی نداشت که مالیات خود را به یک صاحبمنصب چینی بپردازند یا یک داروغه مغولی. انزجار طبقه تحصیلکرده چین از فرمانروایی مغول، بدون شک حکایت از روش جدایی نژادی می‌کند که آن کشورگشایان به کار می‌بردند: چینیه‌ها حق نداشتند که زبان مغولی را بیاموزند، با مغولان زناشویی کنند یا اسلحه با خود داشته باشند. و قویلای و جانشینان وی بر ملتی غیر مسلح فرمان می‌راندند و پاکی نژاد مردم خود را حفظ می‌کردند زیرا در غیر این صورت امکان داشت که در دریای فرهنگ و آداب و رسوم چینی غوطه‌ور شوند. (۱۳) مغولان چیزی جز یک نیروی پلیس و یک لشکر اشغالگر نبودند ولی اداره این قلمرو امپراتوری، یک دستگاه اداری آزموده و امین و کارآمد لازم داشت و قویلای جرأت نمی‌کرد عالیت‌ترین مشاغل را به صاحبمنصبان تحصیلکرده چینی که تحت تعلیمات کنفوسیوس بزرگ شده بودند، بسپارد (۱۴) زیرا نفعی که از سروران تازه خود داشتند شاید فریشان می‌داد و وادارشان می‌کرد که به رژیم جدید خیانت ورزند. بی‌چون‌وچرا، هر فرمانروای بیگانه‌ای به وفاداری مأموران ملت مغلوب خویش بدگمان است: قضیه تئودوریک (Theodric) و بوئتیوس (Boethius) تنها یکی از موارد بسیاری است که ممکن است برای تأیید این مطلب بعنوان مثال ذکر گردد.^۱ ولی از آنجا که حکومت را بدون کارشناسی حرفه‌ای نمی‌توان اداره کرد و تازه‌واردان هم نه تخصص دارند و نه می‌توانند آن تخصص را فراگیرند، ناچارند که یا به‌گردش همان دستگاه اداری که از پیش بوده تن در دهند و بگذارند که کماکان به‌گردش خود ادامه دهد یا از خارج کسانی را استخدام کنند که می‌توانند به وفاداری ایشان اعتماد داشته باشند. این دومی، راه‌حلی بود که قویلای برگزید. او بیگانگانی توانا و خردمند و دانش‌اندوخته را بعنوان مشاور، کارمند دستگاه اداری حکومت، و حتی بعنوان فرماندار و استاندار به کارگماشت. (۱۵) مارکوپولو سه سال فرماندار شهر یان‌گیو (Yangiu) یا یانگ‌چو، نزدیک نانکن بود؛ (۱۶) احمد بناکتی، یکی از مردم شهر بناکت، نزدیک تاشکند، (۱۷) در طی بیست سال وزارت دارایی خویش، بیرحمانه تا توانست مال مردم را گرفت و شهرت بدی بدست آورد؛ (۱۸) ولی دو مسلمان دیگر، اهل ساوراءالنهر، خدمات شرافتمندانه‌تری انجام دادند. این دوتن شمس‌الدین (۱۹) و پسرش نصرالدین بودند که بترتیب حکومت استان یونان (Yunnan)^۲ را عهده‌دار شدند و با برقراری موازینی برای جلوگیری از طغیان آب و ذخیره کردن آب، همچنین پرداختن به کارهای ساختمانی آب‌رسانی،

۱. بوئتیوس یکی از بزرگان رم بود که مقامی بلند داشت و وقتی تئودوریک، فرمانروای گوت (Goth) به‌رم لشکر کشید آنجا را تصرف کرد، بوئتیوس نیز در زیر دست او به خدمت پرداخت ولی در نتیجه درستی و مخالفت با بیعدالتی دشمنانی بهم‌زد که او را متهم به خیانت کردند و بر اثر این اتهام به زندان افتاد و محکوم به مرگ شد.

(ترجمه از دائرة المعارف انگلیسی اطلاعات عمومی)

۲. یونان، استانی است آباد و حاصلخیز و کوهستانی که در جنوب غربی چین قرار دارد. سرشار از معادن طلا، نقره، جیوه، آهن، مس و سرب است و نزدیک به دو میلیون نفر جمعیت دارد.

شایستگی خویش را نشان دادند و نام خود را بلند ساختند. (۲۰)

از چگونگی مأموران قویلی و این نقص که بسیاری از ایشان چینی نمی‌دانستند، بگذریم؛ بهر حال عقاید ناظران و مورخان معاصر ایشان مدرکی است که چین پس از انقراض سلسله سونگ و تأمین صلح داخلی، به پایه بلندی از کامیابی و آبادی رسیده است. «یام» مغولی، یا چاپارخانه و خدمات پستی، با روش ارتباطی سنتی چینی تلفیق گردید و رساندن اخبار و اموال را به سراسر امپراتوری تسریع کرد؛ (۲۱) چون مسافرت در چین عموماً بیشتر از راه آب صورت می‌گرفت تا از خشکی، تکمیل آبراهه بزرگ امپراتوری، حمل غذا و سایر مایحتاج را از دورترین نقاط داخلی چین به پایتخت، مرتب کرد و مطمئن ساخت؛ (۲۲) انبارهای عمومی غلات مجدداً تعمیر و پر از غله شد و این کار برای مقابله با قحطی بود که امکان داشت بر اثر خشکسالی پیش آید؛ به نایب السلطنه‌هایی که در استانها مأموریت داشتند دستور داده شده بود که مرتب برنج و ارزن در میان پیران و ناتوانان تقسیم کنند. و مارکوپولو تصریح می‌نماید که بینوایان خان‌بالیغ بهزینه خان بزرگ خوراک و پوشاک دریافت می‌کردند. (۲۳) در نتیجه رونق بازرگانی بندرها و لنگرها و رودهای چین پر از کالاهای تجارتی بود؛ سالی دویست هزار قایق آبهای یانگ‌تسه را می‌پیمود؛ بازرگانان ثروتمند صنفهایی تشکیل داده بودند و معاملات خود را با پول کاغذی یا اسکناس انجام می‌دادند که خطرش کمتر از نقدینه، یعنی مسکوکات طلا و نقره، بود. (۲۴) از مراکز دست اول پخش کالا خان‌بالیغ بود که معاملات عمده ابریشم در آنجا صورت می‌گرفت؛ یانگ‌چو در برنج، هانگ‌چو، یا کوئنسای، در شکر، و زیتون در مروارید و سنگهای گرانبها تجارت می‌کردند. (۲۵) بازار چین بلافاصله به بازارهای هندوستان و مالایا پیوند می‌یافت؛ ناوگان بازرگانی چینی مرتب به جاوه، سیلان و هند جنوبی می‌رفت؛ و دو کشور چین و ایران چون در زیر فرمانروایی یک خانواده امپراتوری اداره می‌شدند، هردو از تجارتی سودمند بهره می‌بردند و ابریشم و ظروف و اشیاء چینی در بندر متری هر سز باراندازی می‌شد که بر کرانه‌های خلیج فارس بود و آخرین حد غربی فعالیت تجارت دریایی چینی به شمار می‌رفت. برای نخستین بار در تاریخ، چین بوسیله یک راه تجارتی بین‌المللی به اروپا پیوست که از کریمه آغاز می‌شد و از سرای و اترار می‌گذشت و به پکن می‌رسید، از ترابوزان شروع می‌شد و از طریق تبریز و شهرهای ایران به کاشغر و کانسو می‌رفت، همچنین از راه الملیق (Almaligh) و بش‌بالیغ، در آسیای مرکزی به استانهای خاوری امپراتوری می‌پیوست. این یک شبکه از طرق تجارتی آرام و ایمن و سودبخش بود که می‌توان آن را جبران خونریزیهای نفرت‌آور و هول‌انگیزی شمرد که مغولان برای ایجاد یک تسلط جهانی لازم می‌دانستند. (۲۶)

قویلی، میان مذاهبی که با همدیگر به رقابت پرداخته بودند، راه خود را با احتیاط و دوراندیشی برگزید. شخصاً آیین بودا را ترجیح می‌داد؛ برخی از یادگارهای بنیانگذار این آیین را که پادشاه سیلان برایش فرستاده بود، با تشریفات محترمانه پذیرفت؛ (۲۷) کسانی را به تورفان اعزام داشت تا نسخه‌هایی از سنگنبشته‌های بودایی به دست آورند؛ (۲۸) فاگس-پا (Phags-pa)، یک لامای تبتی، او را در مسائل مربوط به خط‌مشی مذهبی راهنمایی کرد؛ و اقدام عملی‌ترش این بود که برای زبان مغولی الفبای تازه‌ای ترتیب داد. (۲۹) یک

مورخ پارسای بودایی، بنام سانانگ ستزن (Ssanang Setzen) هم بعنوان تقدیر از خدمات خان به‌آیین بودا، القاب افتخارآمیز بودایی براو نهاده است. (۳۰) این لاماها زیر پایش را کشیدند و وادارش کردند تا از تحمل همه مذاهب که در یاسای چنگیزی بدان توصیه شده انحراف جوید و دستور دهد تا کتب تائوئیستها را نابود کنند. کنفوسیوسیها غرولند می‌کردند از اینکه «خان» با این لاماها مساعدت بسیار نموده و آنان کسانی هستند که متهم به اخاذی و فسادند و سوار بر اسب همه‌جا مغرورانه می‌تازند و گذرنامه‌های خویش را که با حروف طلایی نوشته شده همه‌جا نمایش می‌دهند. (۳۱) در موازین جانبداری و مساعدت امپراتوری، بوداییان درست بانداژه مسیحیان مورد توجه بودند. قوییلای نیز راه‌گیوگ، منگو و هلاگو را پیروی می‌کرد. در پایتخت کلیساهایی گشوده شده بود و اعضای دربار هم‌گاهی در مراسم مذهبی کلیسا حضور می‌یافتند. و، اگرچه ما حق داریم از این اظهارمار کوپولو شک کنیم که قوییلای از پدر و عمویش درخواست کرد تا مقداری روغن مقدس از چراغی که در کلیسای «رستاخیز»، در اورشلیم، می‌سوخت برایش تهیه کنند و ایمان خود را به تقدس مسیح اعتراف می‌کرد و عملی می‌ساخت؛ (۳۲) ولی انتصاب مسیحیان به‌مشاغل بلند پایه بانداژه کافی تصریح شده است. از این مسیحیان، یک نسطوری بنام عیسی بود که مانند بسیاری از همکیشان خویش استادی و تبحری در پزشکی و ستاره‌شناسی داشت. او، بترتیب، به‌مدیریت اداره ستاره‌شناسی، نظارت در اسور آیین مسیح، و سرانجام به‌صدارت عظمی منصوب شد. (۳۳) یک پادگان از سی‌هزار آلن مسیحی که آداب و شعائر یونانی داشتند، در خان‌بالینگ بسر می‌بردند و هنگامی که برخی از ایشان ضمن محاصره «چن-چائو» (Chen-ch'ao) در سال ۱۲۷۵ کشته شدند بدستور خان عایدات این شهر صرف رفاه بستگان ایشان گردید. (۳۴) شرح حال جالب توجه مار یهبالاهه (Mar Yahballaha) که روحانی بزرگ، بارسائومه (Bar Sauma) نگاشته، (۳۵) حضور جوامع قابل ملاحظه‌ای از نسطوریان را در دو سوی دیوار بزرگ چین آشکار می‌سازد بویژه میان اونغوت که قومی ترک در سوئی-یوان (Sui-Yuan) بودند و خانواده‌ای از امیران سوروئی برایشان فرمانروایی می‌کردند که اسامی آنها در یک شرح چینی همان اسامی قدسین مسیحی است که اندکی تغییر شکل یافته‌اند. (۳۶)

در این رقابت آیینها جای تعجب نیست که سرانجام کیش بودایی تفوق یابد. زیرا این کیش در چین از آغاز روزگار مسیحیت شناخته شده و با وجود آسیبهایی که در دوره سلسله تانگ دیده، همراه با تائوئیسم و آیین کنفوسیوس، بعنوان یک نیروی سوم مذهبی جای خود را باز کرده بود. این دین، همان زمان در تبت یک دین ملی بشکل تنترایی خود بود؛ (۳۷) باستانشناسی آسیای مرکزی نشان می‌دهد که آیین بودا در بسیاری از قبائل ترکی آلتایی و تاریخ رواج داشته است. به‌قلمرو هندوئیسم و شرک ویت‌پرستی آسیای جنوب شرقی نیز تجاوز می‌کرد و وجود پرستشگاههای بودایی در ایران روزگار ایلخانان را نمی‌توان فقط نتیجه تشویق

۱. تنترا بزبان سانسکریت قسمت یا فصل خاصی از کتاب مقدس هندوان است. پیروان تنترا آن را ودای پنجم می‌شمارند و همزمان با ودا برای آن قدمت قائلند. تنترا حاکی از روشهایی برای کسب فضائل و صفات عالیه‌ای مانند روشن‌بینی و صفای باطن و رهایی از قید قالب جسمانی است. (از دائرةالمعارف امریکانا)

مغول بر پیروی از این مذهب دانست. علایق شخصی قویلای شاید بگونه‌ای یکسان میان بودایی و مسیحیت تقسیم شده باشد. ولی شاید او حساب کرده که با هواداری از آیین بودا در نظر چینیان محبوبیتی پیدا می‌کند چون بعقیده آنان، مسیحیت، به‌ردو شکل خود—چه رومی و چه نستوری—از کشور بیگانه‌ای وارد شده بود و برای بومیان نو آیین‌گیرایی نداشت. قویلای از خط‌مشی سنتی مغول که آزادگذاستن همه مذاهب بود پیروی می‌کرد، و در نتیجه، کشیشها، اسامان، و لاماها همچنان از پرداخت مالیات معاف بودند. استثنائاً در دو مورد بیطرفی نسبت به مذاهب را نقض کرد یکی جلوگیری از انتشار مطالب تائوئیست‌ها و دیگر ممنوع ساختن تبلیغات مسلمانان بود. (۳۸) اسلام داشت در قلب آسیا رخنه می‌کرد و اگرچه هرگز پایه خود را در چین استوار نساخت، در استانهای باختری چین بویژه در یونان جا باز کرد. این موفقیت، با وجودی که قویلای بدان بی‌علاقه بود، باید بیشتر مرهون آزادی کاسلی باشد که بموجب قانون یاسا به همه کشیشها داده شده بود. (۳۹)

در پایان یک دوره دراز سی‌ساله فرمانروایی، قویلای شاید بخوبی حس کرده باشد که بهمان اندازه که یک امپراتور مغولی است، یک امپراتور چینی هم هست. او امپراتوری چین را که پس از سقوط سونگ از صلح داخلی بهره می‌برد، مجدداً متحد و یکپارچه کرده بود؛ قدرت و نفوذ خود را در سراسر آسیای خاوری استوار ساخته و ناحیه‌هایی را که ضمن آشفته‌گیهای متعاقب سقوط سلسله تانگ آزاد مانده بود، از نو به‌زیر فرمان خویش درآورده بود. تشویقات قاطع و استبدادآمیز او از هنرها و علوم، تحسین صادقانه او را از فرهنگ چینی نشان می‌داد (۴۰) با اینهمه، هیچ‌یک از آن اقدامات، دل چینیان را به‌دست نیاورد و آنان را با فرمانروایی بیگانه آشتی نداد. محروم ماندن آنان از فعالیت‌های نظامی و اشغال پستهای عالی، دردآور بود. از قدرت و ثروت و بی‌ادبی و گستاخی بیگانگانی که به آنها فرمان می‌دادند نفرت داشتند و فرمانروایانی را که بندرت می‌توانستند بزبان چینی حرف بزنند یا بفهمند، در نهان مسخره می‌کردند و خوار می‌انگاشتند. این دشمنی نسبت به فرمانروایان مغول در جنوب چین قویتر بود چون همین نفرت دیرینه جنوب از شمال، نیرومندترین عامل اداسه مقاومت سونگ محسوب می‌شد. برای نرم کردن طبقات حاکمه قدیم چین، قویلای و جانشینانش، امتیازات اجتماعی ایشان را تثبیت کردند و توسعه دادند و کشاورزان را قربانی آزمندی زمینداران نمودند. و بدین وسیله با خودداری از همدردی و پشتیبانی توده مردم رژیم حکومت را سست ساختند. نیروی دلاوری جنگجویان مغول در محیط صلح تباه شد. مغولان در چین، خود به‌دو دسته تقسیم می‌شدند: دسته‌ای که از سرمشق امیر خود پیروی می‌کردند و بتقلید از آداب و رسوم چینی می‌پرداختند، و دسته دیگر که غرور سنتهای استپ را در سر داشتند و نسبت به تجمعات یک زندگی شهری متمدن—که در نظرشان تباهی و فساد به‌شمار می‌رفت—مغرورانه انزجار خود را نشان می‌دادند. این اختلاف تا زمانی که قویلای زنده بود، از پرده بیرون نمی‌افتاد ولی در تحت حکومت متزلزل وارثان ضعیفتر او، آشکار شد و در نتیجه، فرمانروایی مغول در چین اندکی بیش از هفتاد سال پس از مرگ او، سقوط کرد.

در انتهای دیگر آسیا قدرت مغول با خونریزی به‌سرزمین متمدن ایران تحمیل شده بود. ایران با داشتن سرزهای طبیعی شرقی که دفاع از آنها به آسانی میسر نمی‌شد، بارها از دسته‌های

بیابانگردانی صدمه دیده بود که از جیحون می‌گذشتند و به این سرزمین حمله می‌آوردند. زمانی پارتیها و هفتالیته‌ها یا هیاطله در بخش بزرگی از فلات ایران پخش شده بودند و با ست شدن دستگاه خلافت قبایلی ترکی، از غزنویان تا سلجوقیان، عنصر نژادی تازه‌ای در یک قلمرو آریایی آورده و چراگاههای سرشار آذربایجان را بنحو مؤثری ترکی کرده بودند. ولی هیچکدام از این مهاجمان بیش از مغولان سرتکب تباهاکاری و ویرانگری نشدند و خرابیهایی را که چنگیز آغاز کرده بود، هلاکو تکمیل نمود. اگر نواحی جنوبی فارس و کرمان بواسطه دور افتادگی و آب و هوای گرمی که داشتند و استانه‌های گیلان و طبرستان واقع در کرانه‌های دریای خزر، بواسطه کوهها و جنگلها و باتلاقها از دستبرد برکنار ماندند، زمینهای بلند مرکزی بیرحمانه مورد حمله قرار گرفتند، شهرها با خاک یکسان شدند و ساکنان آنها بویژه مردم خراسان در برخی از نقاط تقریباً به کلی نابود گردیدند. طبقه تحصیلکرده ایران از میان رفتند. هزارها تن از دانشمندان، آسوزگاران و صاحبمنصبان ضمن کشتارهای همگانی به هلاکت رسیدند. زندگی فرهنگی و آموزشی این ملت از هم پاشید. سواران مغول که از کشت و زرع بدشان می‌آمد و زمین را تنها برای چرای چارپایان و داسهای خود می‌خواستند، اغلب کشاورزان را می‌چاپیدند و از کشتزارها می‌رانندند. شاید غیرممکن به نظر می‌آمد که ایران هرگز بتواند بار دیگر از زیر بار این ضربات خرد کننده کمر راست کند. با اینهمه، جوامع بشری ظرفیت نامحدودی برای تجدید قوا دارند و حتی پس از یک دوره کوتاه صلح و آرامش، جاهلترین و وحشیترین کشورگشا نمی‌تواند خواستار فرمانروایی بر سرزمینی ویران و بی‌حاصل باشد. داستان چین با تغییرات مخصوص قابل ذکری در ایران نیز تکرار شد. امیران مغول همینکه دریافتند حکومتشان استوار و بلامعارض است به جست‌وجوی مدیران تعلیم یافته و کارآزموده پرداختند تا اقتصاد از هم پاشیده کشور را بار دیگر سرو سامان بخشند و درآمدها را افزایش دهند. جذابیتی که یک فرهنگ پیشرفته برای مغزهای تعلیم نیافته دارد در ایران هم بهمان اندازه تأثیر کرد که در چین کرده بود و در تحت حمایت و سرپرستی ایلخانان هنر و ادبیات ایران رونق یافت و به پایه تازه‌ای از درخشندگی و تنوع رسید. (۴۱)

هنگامی که هلاکو از طرف منگو برای مطیع ساختن ملل آسیای باختری اعزام شد، مرزهای مشخصی برای قلمرو متعلق به وی معین نگردیده بود و البته از لحاظ اصول هم او مأمور بود که قلمرو «خان بزرگ» را توسعه دهد نه اینکه یک کشور پادشاهی برای خود به وجود آورد. اگر نقشه کشورگشایی او کاملاً اجرا می‌گردید، شاید خانواده او بر مصر و اتیوپی و سودان بعلاوه ایران و عراق فرمان می‌راندند ولی مرگ ناگهانی و غیرمنتظره منگو و عقب نشینی سرگبار عین جالوت، فعالیت‌های او را محدود کرد و منحصر به فلات ایران و نواحی مجاور آن ساخت. حتی در اینجا، وقتی شام از دست رفت، اتحاد برکه - پسرعموی مسلمانش - با مملوکان مصر او را تهدید می‌کرد. این اتحاد را علایق مشترک، یعنی یک ایمان مشترک و یک سابقه نژادی مشترک، نیرو می‌بخشید. الغو، پسر بایدار، خان چغتای، هم که از اریق بوقا جانبداری می‌کرد، با دشمنی خود، هلاکو را مورد تهدید قرار داده بود زیرا نمی‌خواست هلاکو برای قوییلای کمک بفرستد. جنگ ترک (Terek) قدرت و استقلال برکه را تثبیت کرد، غرور هلاکو را بتلخی جریحه دار ساخت، و او را برآن داشت که نیروهای سیاسی و

نظامی خود را در دشتها و چراگاههای آذربایجان متمرکز سازد و سراغه را نیز بعنوان پایتخت برگزیند، (۴۲) که جایی حاصلخیز و پرآب نزدیک دریاچه رضائیه بود و امکان داشت که او از آنجا حرکات دشمن قبچاق خویش را در زیر نظر داشته باشد. با اینهمه، بدتر شدن وضع او و بر باد رفتن امیدهای نخستین وی، کافی نبود تا وادارش کند که لااقل به دلجویی مردم ایران پردازد و ایشان را با خود همراه سازد. فقط جوینی مورخ، عضو یک خاندان قدیمی برجسته و دیوانی، را به حکومت بغداد منصوب کرد و برادر او را نیز به مدیریت امور مالی گماشت.^۱ بی اینکه خوار انگاشتن مسلمانان را پنهان نگاه دارد، تا می توانست از مسیحیان و بوداییان بگونه ای یکسان جانبداری می کرد و کلیساها و پرستشگاههایی که در شهرهای عمده ایران برپا می شد، نشان دهنده تنزل اسلام پس از سقوط خلافت، به نظر می رسید.

هلاکو در ماه فوریه ۱۲۶۵، بسن چهل و هشت سالگی، در سراغه درگذشت (۴۳) مسلمانان شادی کردند از اینکه خداوند دشمن اسلام را از دنیا برده است، در عین حال مسیحیان عزادار شده بودند از اینکه کنستانتین جدید و همچنین هلن جدید درگذشته است چون زن هلاکو دو قوزخاتون، که حامی سخاوتمند مسیحیان بود، چند ماه پس از مرگ هلاکو از جهان رفت. (۴۴) در مراسم تدفین هلاکو، در جزیره شاهو، واقع در دریاچه ارومیه (رضائیه)، برای آخرین بار یک شاهزاده مغول با گروه ملتزمینی از بردگان و زنان جوان که بر سرگورش قربانی شدند به ابدیت پیوست. بزرگترین پسرش، اباقا، نه تنها به یک مسند ایلخانی بلکه به یک نیابت سلطنت رسید چون توانست از قویلای فرمانی بگیرد که به وی قدرت می داد تا بنام «خان بزرگ» همه جا اختیارات حقوقی خویش را به کار برد. خطمشی اباقا، چه داخلی و چه خارجی، ظاهراً از خطمشی پدرش جدا نبود. راه بوداییان را پیروی می کرد و بیطرفانه به جانبداری از همه فرقه های آیین مسیح می پرداخت. یک همسر مسیحی اختیار کرد که دختر امپراتور بیزانس میخائیل پالئولوگ، بود. اباقا از اسقف دنها (Denha) مطران نسطوریان حمایت می کرد و بسال ۱۲۸۱ که شخص اخیر درگذشت و یک اسقف اونغوت ترکی بعنوان یهبالا به به جاییش نشست اباقا شخصاً خلعت این منصب را به دوش وی انداخت، او را بر مسند نشاند و لوحه زرینی که قدرتش را تأیید می کرد به دستش داد. (۴۵) اباقا که مجبور بود هم با مغولان همزاد خود و هم با مملوکان بجنگد بسال ۱۲۶۶ از چنگ یک دشمن خود آزاد شد آنهم بر که بود که در حال هجوم به آذربایجان درگذشت. ولی براق (Barak)، خان چغتای، که با قایدو، رقیب قویلای نخست مخالفت می کرد و بعد موافق و متحد شده بود، بسال ۱۲۶۹ از جیحون گذشت و قسمتی از خراسان و افغانستان را گرفت، و بدون شک اسیدوار بود که همبستگیهای اباقا را با «خان بزرگ» از هم درگسلد. هجوم براق بسال ۱۲۷۰ در نزدیک هرات دفع گردید و اباقا به حمله پرداخت و بسوی ساوراءالنهر پیشروی کرد و بسال ۱۲۷۳ بخارا را تاراج نمود. گرفتاری او در این جنگ شرقی، مملوک مصر را به تجاوز و حمله از شام تشویق کرد. او، یعنی بیبرس، که برای ایفای نقش

۱. منظور علاءالدین عطا ملک بن بهاءالدین جوینی، صاحب تاریخ جهانگشا، است که بیست و چهار سال در بغداد حکومت کرد، و برادرش شمس الدین محمد صاحب دیوان، که هردو از خاندانهای معروف و متنفذ زمان مغول بودند.

یک قهرمان دلاور آیین اسلام ساخته شده بود، همه دشمنان اسلام را که در دسترس وی قرار داشتند کوبید؛ سال ۱۲۶۸ انطاکیه را که در دست صلیبیون بود گرفت، ارمنستان مسیحی را غارت کرد، با «پروانه» یا نایب سلطنت سلجوقی روم سازش کرد تا این سلطنت را از اطاعت مغول خارج سازد؛ و با هجوم به آسیای صغیر، نیروهای اشغالگر مغول را در آوریل ۱۲۷۷ در البستان^۱ قلع و قمع کرد و کیساریه را در کاپادوکیه گرفت. اباقا با این مملوکان، هم با سیاست جنگید هم با اسلحه. باز دست رفتن انطاکیه «قدرتهای غربی» متزلزل شدند؛ سن لوئی، آخرین قهرمان صلیبیون سال ۱۲۷۰ در تونس درگذشت، ولی ادوارد، پادشاه انگلستان، با دلیری و استادی در فلسطین جنگیده بود؛ و اباقا هیأتی را به اروپا فرستاد تا طرح قدیمی «اتحاد مسیحی و مغول بر ضد اسلام» را تجدید کند. دو تن از فرستادگان ایلخان سال ۱۲۷۴ در «دومین شورای لیون» به حضور پاپ گرگوری دهم رسیدند. (۴۶)

این چرخ یک دور کامل گردش کرده بود، کمتر از سی سال پیش دستگاه پاپ بگونه‌ای آزمایشی به آن سروران جهان نزدیک شده و فقط تحقیر گردیده و خواری دیده و جواب شنیده بود که هیچ چیز جز تسلیم کامل به درد نمی‌خورد. در آن روزهای آرام وارثان چنگیز همدست نمی‌خواستند و فقط زیر دست می‌خواستند؛ و چون یقین داشتند که دنیا بزودی تحت تسلط ایشان درسی آید، بی‌پروا به مأسوران قدرتهای خارجی اخطار می‌کردند که تنها تسلیم بموقع می‌تواند بلا را از سرشان بگرداند. ولی هنگامی که حمله بزرگ هلاکو به آسیای غربی با مقاومت مملوک مصر برخورد کرد و واقعه عین جالوت افسانه شکست‌ناپذیر بودن مغول را باطل ساخت، مدیریت تنبیه شده مغول لحن خود را دگرگون کرد و راضی شد که در شرایط مساوی با کسانی که تا آن زمان تحقیرشان می‌کرد به مذاکره پردازد. اما در این وقت، برعکس، اکراه و بیمیلی از طرف مقابل ابراز می‌شد. ملتهای مسیحی با یادآوری سابقه طولانی و شوم تجاوز و خیانت مغول، نسبت به آن پیشگامی که همراه با هیچگونه تعهد قطعی نسبت به دین مسیح نبود، عمیقاً بدگمان بودند. اگرچه هنوز خیلی مانده بود که روح جنگجویی صلیبی در مسیحیان بمیرد، پاپها از مدتی پیش، آنقدر که به درهم کوبیدن قدرت خطرناک هونشتوفن (Hohenstaufen)^۲ در ایتالیا علاقه داشتند، به نجات پاسگاههای مسیحی خود در فلسطین علاقه نداشتند. پرحرارت‌ترین شاهزاده غربی آن زمان، چارلز فرمانروای آنژو (Anjou)^۳ نخستین هدفش این بود که امپراتوری رم را در قسطنطنیه تجدید کند. جمهوریهای بازرگانی ونیز، جنوا (Genoa)^۴ و پادشاهی اسپانیایی آراگون (Aragon)^۵ چون می‌خواستند از بازرگانی مدیترانه منافع اقتصادی خویش را تأمین کنند، میل نداشتند که به مملوک مصر حمله برند و او را از

۱. البستان، قصبه‌ای در حلب، واقع در هفتاد هزار گزی شمال شرقی مرعش. و منبع نهر جیحان، که از آن عبور می‌کند، در جوار این قصبه واقع است. (از لغتنامه دهخدا)

۲. هونشتوفن، نام سلسله‌ای از امپراتوران رم مقدس که از ۱۱۳۸ تا ۱۲۵۴ فرمانروایی کردند.

۳. آنژو، استانی قدیمی در شمال فرانسه که سال ۱۴۸۰ در دوره سلطنت لوئی نهم ضمیمه پادشاهی فرانسه شد.

۴. جنوا، شهر و بندر بزرگ تجارتي در ایتالیا.

۵. آراگون، ناحیه وسیعی در شمال شرقی اسپانیا.

خود برنجانند زیرا از طریق مصر، تجملات شرق، ابریشم چین و ادویه هندوستان به اروپا حمل می‌شد. امپراتوری یونان که تجدید حیات یافته بود چندان علاقه‌ای به سرنوشت فلسطین نداشت؛ میخائیل پالئولوگ، هم با مملوکان سروسری داشت و هم با اردوی زرین، که فقط می‌توانست از طریق قلمرو او با نقاط دیگر ارتباط برقرار کند. میخائیل پالئولوگ با دادن یک دختر خود به نوقای (Nogai) برادرزاده برکه، و دختر دیگر خود به اباقا، پسر هلاگو، بخوبی موازنه سیاسی را حفظ کرده بود. مردم جنوا هم که پایگاههای ارزشمند بازرگانی در کافا (Kaffa)^۱ و جاهای دیگر کریمه به دست آورده بودند، سودمندترین تجارت غلام و کنیز را بین قبیچاق و مصر رهبری می‌کردند و روی این حساب علاقه داشتند که روابط دوستانه خود را با قاهره حفظ کنند. (۴۷)

بدین گونه، اباقا دریافت تنها متحدی که می‌توان بدو اعتماد کرد، همان هواخواه قدیمی و موثق مغولان، کشور ارمنستان صغیر است که هایتون، پادشاه سالخورده آن، بسال ۱۲۶۹، بسود پسر خودش لئو (Leo) از سلطنت کناره گرفته بود. هنگامی که بیبرس بسال ۱۲۷۷ درگذشت و مردم شام علیه جانشین وی، سلطان قلاون، شورش کردند، اباقا لحظه را مساعد یافت؛ از این رو، بسال ۱۲۸۰ یک لشکر مغول بار دیگر بسوی مغرب به پیشروی پرداخت و حلب را غارت کرد ولی دومین تهاجم که سال بعد صورت گرفت و بوسیله منگو تیمور، برادر جوان و بی تجربه خان رهبری می‌شد، نزدیک شهر حمص به فرجام دردناکی دچار گردید. اینجا لشکر ایلخان، اگرچه با نیروهای کمکی ارمنیان و گرجیان تجدید قوا کرده بود، در اکتبر ۱۲۸۱ از مملوکان شکست خورد و مجبور به فرار شد. (۴۸) مسجدهای دمشق و قاهره بانگ الله اکبر برآوردند و مردم نماز شکر گزاردند و خدای راسپاس گفتند. آخرین پایگاههای باقیمانده فرنگیان در کرانه لوانت (یعنی سواحل شرقی مدیترانه) از خطر جستند و مغولان برای ابد از دستیابی به مدیترانه محروم ماندند. پنج ماه پس از آن جنگ اباقا بر اثر افراط در باده‌خواری دچار هذیان شد و در آوریل ۱۲۸۲، بهمان سن که پدرش درگذشته بود، از دنیا رفت. فرمانروایی او نیرومند ولی سخت و خشن، و با رعایت کامل سنت مغول بود. اگر چه او روش هلاگو را در استخدام مدیران محلی مانند برادران جوینی ادامه داد ولی با اعطای هیچگونه امتیاز ملی یا مذهبی احساسات مردم را راضی نکرد. مسلمانان ایران از اشتیاق و علاقه او به بوداییان بیشتر نفرت داشتند تا از جانبداری او از مسیحیان نسطوری. چون در نظر مسلمانان، بوداییان مشرک و بت پرست شمرده می‌شدند و حق نداشتند مانند پیروان سایر مذاهب که دارای «کتاب» هستند، از آزادی مذهبی استفاده کنند. اباقا نتوانست مملوکان را از شام براند ولی تسلط مغول را بر عراق و روم سلجوقی (یعنی روم شرقی) حفظ کرد. بستگی وفادارانه او به سرور خود، «خان بزرگ» (یعنی قویلالی) راه روابط فرهنگی ایران و چین را باز کرد. تبریز، پایتخت جدید او نیز، بازرگانان و هیأت‌های غرب را مجذوب خود ساخت و ترقی کرد و بصورت پایگاه و بازار پرجمعیتی در سر راه عمده بازرگانی جهانی درآمد که اروپا را به

۱. کافا، شهر و بندری است در ساحل جنوبی کریمه که در قدیم تابع حکومت ملطیه بوده و از سال ۱۴۷۵ تا ۱۷۷۶ جزء عثمانی و از ۱۸۷۳ به بعد جزء خاک روسیه شد.

آسیای مرکزی و شرقی متصل می‌ساخت. (۴۹)

اباقا وصیت کرده بود که پسرش ارغون جانشینش گردد ولی دعاوی ارغون مورد اعتراض عمومی تغودار یا تگودار قرار گرفت. تگودار اگرچه در دامن مادری نسطوری پرورش یافته و باقتضای پاپ حاکم، بنام نیکولا تعمیم یافته بود، (۵۰) از جوانی به‌آیین محمد (ص) گرایش داشت. با اعمال استادانه قدرت و تدبیر، اورنگ پادشاهی را از چنگ برادرزاده خویش بدر آورد و بلافاصله گرایش خود را به‌سذهب اسلام اعلام کرد و نام مسلمانی «احمد» و عنوان «سلطان» را به‌خود نهاد. این انقلاب نمایی، منافع و مضاری به‌مراه داشت. از یک‌سو فرمانروای جدید ممکن بود امیدوار باشد که از حق‌شناسی و وفاداری رعایای مسلمان خویش برخوردار گردد، روش حکومتی ایلخانان را برپایه‌های استوارتری قرار دهد و لبه تیز دشمنی مملوکان را کند سازد چون آنان دیگر نمی‌توانستند بعنوان قهرمانان اسلام علیه پیدادگران کافری که خلیفه را کشته‌اند، قد علم کنند. اما از سوی دیگر طبقات حاکمه مغول رویهرفته در تعصبات ضداسلامی هلاکو و اباقا سهیم بودند و وفاداری ایشان و همچنین وفاداری لشکریان مغول بروش سابق نمی‌توانست تغییر تکان دهنده خطمشی را تحمل کند. از این‌رو، همه ناراضی شدند و فرصتی به‌دست ارغون افتاد تا بعنوان سخنگو و نامزد فرقه مغول، و مدافع یاسا پای خود را پیش‌گذارد. سرنوشت احمد بیشتر بستگی به‌نتیجه سیاست خارجی او داشت. او هیأتی را به‌سفارت عازم قاهره ساخت تاگرایش وی را به‌آیین اسلام اعلام کنند و یک صلح دایمی را خواستار شوند ولی سلطان قلاوون جوابی احتیاط‌آمیز دادچون بدون شک نسبت به‌استواری تخت سلطنت سلطان احمد بدگمان بود و نمی‌توانست باور کند که سران مغول به‌آسانی به‌غلاف کردن شمشیرهای خود رضایت دهند. (۵۱) سرانجام جنگ داخلی آغاز شد، و ارغون از استان خراسان بسوی عراق عجم پیشروی کرد، و اگرچه طغیان او اول سرکوبی گردید ولی بعد سرداران سلطان احمد شورش کردند. رقیب او، ارغون، مجازات مرگ را در باره عمومی خویش اعلام کرد و خود در ماه اوت ۱۲۸۴ به‌تخت نشست.

فرمانروایی ارغون که از ۱۲۸۴ تا ۱۲۹۱ به‌دراز کشید حاکی از بازگشت روزگار هواداری از بوداییان و مسیحیان بود، یعنی ارغون هم روش پدر و پدربزرگ خود را پیش گرفت. مسلمانان بار دیگر از قدرت و محبوبیت افتادند و از فشاری که سخت‌تر از فشار دوره اباقا بود به‌ناله درآمدند. فرمانروای تازه، سردی بود که توانایی محدودی داشت. درباره ثروت قلمرو خود تصور مبالغه‌آمیزی کرده بود و نمی‌توانست بفهمد که چرا درآمد بیشتری به‌خزانه وی سرازیر نمی‌شود. بزرگان مغول گناهکار اصلی بودند زیرا بدیده ایشان یک کشور مغلوب برای این وجود داشت که بیرحمانه دوشیده شود. از این‌رو با استفاده از ترس و رعبی که نامشان ایجاد می‌کرد مبالغه‌گرافی بطریق غیر قانونی از کشاورزان و صنعتگران و بازرگانان بزور می‌گرفتند. کار شمس‌الدین محمد صاحب‌دیوان، مدیر امور مالی، کاری دشوار و پردردسر بود. اگر با جلوگیری از غارت کشور دل «خان» را به‌دست می‌آورد، کینه غارتگران را برمی‌انگیخت و اگر بسوء جریانهایی که درآمد کشور را پایین می‌آورد تن درمی‌داد فرمانروای مغول را از خود بیزار می‌ساخت و جان خویش به‌خطر می‌انداخت. تنها یکی از وزیران ایلخانان بمرگ طبیعی در بستر خود مرد. از همه تواناتر و بدبخت‌تر، یک پزشک یهودی

بود که ارغون بسال ۱۲۸۸ او را با لقب «سعدالدوله» روی کار آورد. این مرد، که مدیری زیرک بود و در زبانهای مغولی و ترکی تبجر داشت از اختلاس اسوال عمومی جلوگیری کرد. درخواستها و سفارشهای غیر قانونی را موقوف ساخت، رژیم نظامی مغول را تحت تبعیت یک حکومت مدنی مرتب درآورد و شهروندان مسلمان را مطمئن ساخت که بموجب مقررات قرآن درباره ایشان قضاوت خواهد شد نه برطبق آداب و رسوم مغول. با اینهمه، هیچ یک از این اصلاحات او را از خشم همگانی درامان نگاه نداشت. سرداران و اشراف مغول از دخالت او به جان آمدند. کسانی که معتقد بودند زمام امور فقط باید به دست مغولان باشد شکایت کردند از اینکه او همه خویشاوندان و دوستان خود را در سرکارهای پردرآمد گماشته است. مسلمانان پرهیزکار هم که پیروی از یک یهودی را ننگ می دانستند به او تهمت زدند که توطئه عمیق و دامنه داری برضد اسلام ترتیب داده و می خواهد خانه کعبه را تغییر شکل دهد و به پرستشگاه بودایی تبدیل کند! (۵۲)

اگر سلطان قلاون، فرمانروای مصر گرفتار در دسر هواداران خاندان بیبرس که جایش را گرفته بود، نمی شد. امکان داشت که کنار گذاشتن روش سلطان احمد در اسلامی کردن حکومت مغول، زد و خورد تازه ای را میان ایلخانان و مصر پیش آورد. حمله نوقای، سردار اردوی زرین از طریق گذرگاه دریند بسال ۱۲۸۸ باسانی دفع شد. پادشاه گرجستان که در خیانت بوقا، سردار قدرتمند ترک، دست داشت، محکوم به سرگ گردید؛ ولی مرزها عموماً آرام بود و ارغون نقشه گرفتن شام را با همدستی کشورهای مسیحی غرب، از نو دنبال کرد. پسرش که از یک زن مسیحی نسطوری، خواهرزاده دوقوز خاتون، بود بسال ۱۲۸۹ بافتخار پاپ نیکلای چهارم، بنام نیکلا تمعید یافته بود. ارغون بسال ۱۲۸۵ نامه ای به پاپ اونوریوس چهارم (Honorius IV) نوشت و پیشنهاد کرد که مشترکاً به مملوکان مصر حمله برند و پیش بینی کرد که مملوکان «بمدد خداوند و پاپ و خان بزرگ» شکست خواهند خورد. (۵۳) اما سفارت مشهور ربان صومه (Rabban Savma) در طول سالهای ۱۲۸۸-۱۲۸۷ که پیام کلیسایی ترکی را از قسطنطنیه به رم و پاریس و بر دو برد (۵۴) برای ارغون فقط نامه ها و نصایحی باز آورد نه لشکریایی که او برای بیرون راندن دشمن مشترک از شام لازم داشت. در آخرین استمداد خود از غرب که به دست یک جنوایی، بنام بوسکارلی دی گیزولف (Buscarelli-di gisolf) ابلاغ شد، خان مغول اعلام داشت که قصد دارد در آغاز سال ۱۲۹۱ بر دمشق حمله برد و بعد اورشلیم را بگیرد که پس از تصرف تحویل فرنگیان خواهد گردید. این راهم افزود که سی هزار اسب در اختیار لشکر غرب که در شام پیاده می شود، خواهد گذاشت. (۵۵) این طرح نیز مانند همه طرحهای اتحاد مغول و مسیحی برضد اسلام بی نتیجه ماند. در سوم مارس ۱۲۹۱ مملوکان عکا را که آخرین پایگاه باقیمانده صلیبیون بود زیر و زبر کردند؛ شش روز بعد، ارغون پس از یک بیماری دراز درگذشت. در دوره بیماری او نیز درباریان سعدالدوله منفور را گرفتند و از قصر بیرون کشیدند و گردن زدند.

برخورد و اختلاف مذهبی به آشفته ساختن کشور ادامه می داد. و مسأله جانشینی را لاینحل می گذاشت. غازان، پسر ارغون، که در این هنگام بیست سال داشت و در خراسان حکومت می کرد، بودایی بود و بدین ترتیب در نظر مسلمانان از یک مسیحی نفرت انگیزتر

جلوه می نمود؛ سرداران مغول او را کنار گذاشتند و عمویش گیخاتو، برادر کوچکتر اباقا، را به تخت نشاندند. گیخاتو مردی هرزه و ولخرج و معتاد به میگساری و امرد بازی بود، ولی اسرافکاری وی عناصری از بخشندگی و سخاوتمندی به همراه داشت و در زیر پرده بیحالی و سهل انگاری وی گاهی نועدوستی و آدمیتی نهفته بود و بالاخره برای یک فرمانروای مغول که هرگز دستور اعدام کسی را صادر نکرد باید اعتباری قائل شد. او سرعت خزانه های دولت را تهی ساخت و مشاوران مالی وی که ورشکستگی را پیش بینی می کردند بتوصیه «نویان» امیر پولادیا پولاد که نماینده، یا ماسور عالیرتبه «خان بزرگ» در تبریز بود، (۵۶) گوش دادند که عقیده داشت آنها باید از چینیان پیروی کنند و اسکناس انتشار دهند. این ابداع بدون پیش اندیشی و آمادگی، در سپتامبر ۱۲۹۴ به مردمی که غافلگیر شده بودند، ارائه گردید؛ طلا و نقره از گردش افتاد؛ چائو، (۵۷) پول تازه و شکفت آوری هم که منابع خزانه داری آن را نمی پذیرفتند، از طرف بازرگانان رد شد؛ مغازه ها و بازارها را بستند، معاملات بازرگانی را کد ماند، کسی خوراک نمی توانست بخرد و بانک شورش و اغتشاشات در تبریز طنین انداخت؛ غازان اجازه نداد کلیشه هایی که این اسکناسها را چاپ می کردند به خراسان بیاورند و همان روش قدیمی را حفظ کرد ولی در جاهای دیگر اسور مالی مختل گردید. در میان نارضایی روزافزون، توطئه ای هم علیه گیخاتو ترتیب یافت؛ در رأس این توطئه، پسر عمویش، بایدو، قرار داشت؛ گیخاتو در یک بزم باده گساری به وی شدیداً توهین کرده بود؛ شورشیان نیروهای خان را نزدیک همدان تارومار کردند و در آوریل ۱۲۹۵ گیخاتو خان را گرفتند و خفه کردند. گیخاتو در خطبشی مذهبی خود، تا آنجا که بدین خط مشی علاقه داشت، به نظر می رسد که میان مسیحیان و مسلمانان، یکسان سوازنه برقرار کرده باشد، ولی بایدو که به جای او بر تخت نشست بگونه قابل توجهی نسبت به اسلام سردی نشان می داد، با گشایش کلیساها در اردوی خویش موافقت کرد و یک صلیب دورگردن خود انداخت. تا این تاریخ که سی سال از مرگ هلاکومی گذشت، نسل تازه ای از مغول به بار آمده بود که برای پذیرش آیین اکثریت ایرانیان آمادگی بیشتری داشت؛ از این رو، گرایش به اسلام میان کشورگشایان مغول افزایش می یافت و بهترین راه تحکیم سلطنت ایلخانان این بود که تخت پادشاهی را با دل مردم پیوند دهند. مرگ قوییلای سال ۱۲۹۴ رشته ها را با چین گسست؛ جانشینان قوییلای دیگر هرگز بعنوان «خان بزرگ» پذیرفته نشدند. نامهای ایشان دیگر بر روی سکه های ایران یا قبقاق نخورد، و پس از بایدو هیچ ایلخانی در صدد برنیامد که از خان بالیغ دور افتاده برای فرمانروایی خویش تأیید بگیرد. (۵۸) امیر نوروز، یک سردار زیرک مسلمان به غازان توصیه کرد که اگر می خواهد تخت پادشاهی پدر خود، ارغون، را به دست آورد، بودا را کنار بگذارد و الله را بپذیرد؛ در ماه ژوئن ۱۲۹۵ این شاهزاده جوان گرایش خود را به اسلام اعلام کرد و نام «محمود» را بر خود نهاد؛ بسیاری از افسران او نیز روش او را پیروی کردند؛ پیشوایان روحانی نیز او را در برابر بایدو یاری دادند؛ و در نتیجه، دوره کوتاه فرمانروایی بایدو با دستگیری و اعدام وی در اکتبر ۱۲۹۵ پایان یافت. غازان از احترام ملت ایران برخوردار گردید و از روزگار او به بعد دیگر هیچ غیر مسلمانی در ایران فرمانروایی نکرده است. دوره دهساله حکومت غازان خان که از ۱۲۹۵ تا ۱۳۰۴ به درازا کشید در تاریخ

ایلخانان دوره کاملاً مشخصی است. از یکسو فرمانروای جدید یک مغول راستین بود، عمیقاً در تاریخ قوم خود تبحر داشت، به یادبود چنگیز احترام می گذاشت و تیمور خاقان، جانشین قوبیلای راگراسی می شمرد، و باهمه این احوال قلمرو فرمانروایی خویش را نه یک کشور جداگانه بلکه یک شاخه از امپراتوری جهانی تصور می کرد که در زیر قانون یاسا متحد شده است. از سوی دیگر، با گزینش رسمی اسلام، روش قدیمی مغول را که آزادگذاستن همه مذاهب بود، مردود شناخته و خود و خاندان خود را دارای یک کیش ویژه معرفی کرده و گام مشخصی برای تبدیل حکومت ایلخانی به یک پادشاهی ملی ایرانی برداشته بود که در آن طبقه حاکمه مغول سرانجام در توده مسلمانان فارسی زبان ایران مستحیل می شد. تعصب شدید امیر نوروزکشور را زودتر از آن که خان جوان طرح ریزی کرده بود به این مسیر انداخت. برای مدت دو سال این امیر جاه طلب مانند نوعی نایب «ایلخان» عمل کرد، و فرمان او چنان با فروتنی و اطاعت پذیرفته می شد که گفتمی از سوی خود غازان خان صادر شده است. به پیشوایان کیش بودا دستور داده شد که آیین اسلام را بپذیرند، مجسمه ها و بتکده های آنان خراب شد و از میان رفت و این مذهب که به دنبال مهاجمان ترک و مغول به ایران آمده و شاید هرگز هواخواهان زیاد به دست نیاورده بود، بی اینکه کسی اعتراض یا مقاومت کند از بین رفت. اما یهودیان و مسیحیان که اقامتشان در ایران قدمت بیشتری داشت، بآن آسانی خاموش نمی شدند. از این رو به آنان دستور داده شد که جامه ویژه ای بپوشند یا کمر بند مخصوصی ببندند تا از مسلمانان مشخص گردند. بعد توده مردم را برانگیختند تا این اقلیتهای منفور را آزار رسانند و بستوه آورند. شمایلها و ظروف قربانگاه مسیحیان شکسته یا سوزانده شد یا بازیچه سردمی قرار گرفت که در خیابانهای تبریز به تمسخر ایشان می پرداختند؛ اسقف یهبالا به دستگیر و به زندان انداخته شد و به ضرب چماق مضروب گردید؛ و در سال ۱۲۹۷ یک شورش جدی در مراغه برپا گردید که به تاراج کلیسای نسطوریان و کاخ مطران انجامید و به بهای جان چند کشیش تمام شد. (۵۹) قطع رابطه غازان خان با روزگار شرک و بت پرستی خود به ثبوت رسیده و این مطلب هم با صدور دستور او مبنی بر دستار بستن اجباری همکاران نومسلمانش مورد تأیید واقع شده بود. این دستور هم از آن جهت بود که پیروان وی از پیدینان تمیز داده شوند. (۶۰) مع ذلک، غازان خان نمی خواست فقط بعنوان پادشاه یک فرقه فرمانروایی کند، و اگرچه خود یک سنی متعصب محسوب می شد، دست دوستانه ای نیز بسوی شیعه دراز کرد و پیروان علی (ع) بخاطر زیارتی که او از آراگاه امام حسین (ع) در کربلا کرد سپاسگزار او شدند. بی نظمی روزافزون مذهبی بعلاوه تنفری که غازان از قدرت زیاد یکی از رعایای خود داشت، سرانجام به فرمانروایی امیر نوروز پایان داد. در ماه مارس ۱۲۹۷ غازان با سرعت بیرحمانه ای به کار پرداخت؛ زبردستان امیر نوروز در دربار دستگیر و اعدام شدند؛ سردسته ایشان، یعنی امیر نوروز به هرات گریخت. ولی فرمانروای هرات، ملک فخرالدین کرت، که نمی خواست با خان مغول بجنگد، امیر نوروز را تسلیم کرد که محکوم به مرگ گردید و برسم وحشیانه مغول به دوشقه شد. (۶۱)

غازان خان با استعدادترین ایلخانان به شمار می رفت و در حکومت، خود، توانا ولی سختگیر بود. در کیفر بدکاران شخصیت هیچ کس را در نظر نمی گرفت. نوشته اند که در ظرف یک

ماه پنج تن از شاهزادگان همخون وی و سی و هشت اسیر در زیر تبر جلاد به هلاکت رسیدند. فعالیت مداوم اصلاحی او موجب تقویت بنیه کشورگردید ولی اگر توصیه و همکاری صاحبمنصبان آموزش دیده وی نبود، هیچ کاری نمی توانست از پیش ببرد. بهترین دستیاران او، مانند رشیدالدین فضل الله مورخ، یک سنت شریف و قدیمی را که عبارت از خدمت به خلق بود حفظ می کردند بی اینکه از خدمت خود قصد سودجویی داشته باشند. طرح پول کاغذی یا اسکناس، که گیخاتو از روی سهل انگاری و بی فکری تصویب کرده بود، امور مالی را به ورشکستگی کشانده و شهرت بازرگانی کشور را آسیب رسانده بود. غازان این کار بدفرجام را موقوف ساخت، سکه های طلا و نقره دوباره رواج یافت، بازرگانی از نو رونق گرفت؛ و در نتیجه مساحی و ممیزی مجدد اراضی، میزان عادلانه تری برای برآورد مالیات زمین معمول گردید. از دزدی اموال کشور و بیداد و ستم به بینوایان بسختی جلوگیری شد؛ از منافع کشاورزان در برابر آزمندی و اخاذی مالکان حمایت شد. چاپاران و ایلچیان و مأموران پست، دیگر حق نداشتند که در مسیر خویش، خوراک و سایر مایحتاج خود را برایگان یا بزور از مردم بگیرند. عواید موقوفات یا مؤسسات مذهبی صرف نگهداری پیران و ناتوانان می شد و قوانین جدیدی وضع گردید که طی آنها سعی شده بود میان یاسای مغول با شریعت اسلام هماهنگی برقرار شود. رشیدالدین فضل الله مورخ که این حکومت را مورد ستایش قرار می داد و غازان خان شخصاً کارهای محققانه او را تشویق می کرد، صریحاً می گوید که در عهد فرمانروایی این شاهزاده عالیمقام همان مغولانی که سابقاً کاری جز ویرانگری نداشتند، به دست خود سرگرم ساختن و آباد کردن شدند؛ شهر تبریز توسعه یافت و بصورت یک پایتخت بزرگ و عالی درآمد که مسجدها، بازارها، گرمابه ها و مدرسه ها زینت بخش آن شده بود. زمینهایی که از زمان قتل عامهای چنگیز تا این هنگام، مخصوصاً در خراسان و عراق عجم، ویران و بی حاصل و ناکشته افتاده بود مجدداً مورد استفاده کشاورزان زحمتکشی قرار گرفت که برای تشویق به آنها وعده داده شده بود که در نخستین سال کشتکاری از پرداخت مالیات و عوارض معاف خواهند بود. (۶۲)

خط مشی خارجی غازان خان کمتر موفقیت آمیز بود. اسلام پذیری او بهیچ وجه از دشمنی مملوکان نکاست زیرا اسلوب حکومتی ایشان در مصر، پس از پنجاه سال، بر اثر گذشت زمان و پیروزیهای جنگی مورد تقدیس واقع شده بود و با هوشیاری و مراقبت، مرزهای شام را از تجاوز ایلخان مغول حفظ می کردند. جنگ میان این دو قدرت، بهمان الگوی دیرین برپا شد. غازان از رود فرات به پیشروی پرداخت و بسال ۱۲۹۹ حلب را گرفت؛ سال بعد در مسجد بنی امیه، در دمشق، نام او در خطبه خوانده شد. او به سلطان هایتون دوم، پادشاه ارمنستان اطمینان داد که آماده برای اشغال اماکن مقدسه فلسطین است و اگر فرمانروایان مسیحی، لشکری برای تصرف این نقاط در اختیار وی بگذارند، همه را پس از تسخیر تحویل ایشان خواهد داد. اما در اروپا آتش مردم برای جنگهای صلیبی، دیگر خاموش شده بود؛ پس از سقوط عکا بسال ۱۲۹۱ دیگر هیچ سرباز فرنگی در فلسطین نمی جنگید و پیامهایی که ایلخان مغول به غرب فرستاد همه پاسخهای منفی داشت. بدین جهت زد و خورد میان مغول و مملوک ادامه یافت بی اینکه طرف سومی نیز وارد معرکه شود. دشمنی شخصی غازان نیز جنگ را تیزتر می کرد. او که سخت به میراث مغول و نژاد چنگیزی خویش مغرور

بود، آشکارا سلاطینی را که بر مصر فرمان می‌راندند تمسخر و تحقیر می‌کرد که دارای اصل و نسب پست هستند و پدرانشان بردگان عادی گمنام بوده‌اند. با اینهمه، غازان خان اگرچه بهمان شیوه دیرین مغول، از ارمنستان مسیحی حمایت می‌کرد و مکرر برای حفظ تسلط خاندان خود بر روم سلجوقی اقدام نمود، باز نمی‌توانست تصمیم قطعی بگیرد و دست مملوکان را بکلی از شام کوتاه کند. لشکرهای مغول بیشتر از عناصر غیر مغولی تشکیل یافته ولی هنوز بکلی درنده‌خویی اصلی خود را از دست نداده بودند. افراد غیر نظامی را بمیزان وحشتناک قدیم نمی‌کشتند ولی بی‌اینکه سraعات پا کداسنی و انسانیت را بکنند به یغما و چپاول می‌پرداختند. کشاورزان و شهرنشینان شام از غارت بیرحمانه آنان نفرت داشتند و بازگشت مملوکان را — که نجات دهنده خویش می‌دانستند — آرزو می‌کردند. پس از یادداشتی که غازان خان برای پاپ فرستاده بود، آخرین حمله مغول به شام در بهار سال ۱۳۰۳ صورت گرفت؛ قتلغ‌شاه، فرمانده لشکر ایلخان، در مرج‌الصفیر، نزدیک دمشق، شکستی قطعی خورد؛ (۶۳) قاهره از فاتحان این جنگ مانند قهرمانان پذیرایی کرد. اسیران مغول دسته‌دسته در خیابانهای قاهره به حرکت درآمدند در حالی که سرهای بریده همقطاران‌شان که در میدان جنگ کشته شده بودند، دورگردن‌شان آویزان بود. غازان که در این هنگام بیمار بود و از درد چشم رنج می‌برد، از این مصیبت، سخت اندوهگین شد ولی وضع مزاجی وی نمی‌گذاشت که شخصاً به میدان جنگ برود و آن شکست را تلافی کند. او که تازه سی و سومین مرحله از عمر خود را آغاز کرده بود، در ماه مه ۱۳۰۴ نزدیک قزوین درگذشت. هدفهایی که جد اعلای وی، هلاکو، پنجاه سال قبل مشخص ساخته بود؛ تحقق نیافته ماند. رود نیل و دریای مدیترانه برای همیشه از دستبرد مغول برکنار ماندند؛ ارمنستان در معرض انتقام مملوک مصر واقع شد؛ فرنگیان، دیگر از خاک آسیا رفته بودند و قلمرو پادشاهی سلجوق در آناتولی تجزیه شده و بصورت امیرنشینهای کوچکی درآمده بود که از آنها بموقع خود قدرت ترکان عثمانی ظهور کرد.

مرگ قویلای در چین بسال ۱۲۹۴ و درگذشت غازان در ایران بسال ۱۳۰۴ پایان تاریخ امپراتوری مغول را نشانگذاری کرد. ناکامی قویلای در فتح ژاپن و عدم موفقیت غازان در تصرف شام، نهایی و قطعی بود و پیشروی مغول برای کشورگشایی، دیگر هرگز سرگرفته نشد. در این دو جامعه متمدن که وارثان چنگیز تحویل گرفته بودند یک سیاست تحکیم موضع دنبال شد و موفقیتی که در این امر به دست می‌آمد بیشتر مرهون استعداد و مهارت فرمانروایانی بود که مردم از روی ناچاری حکومتشان را پذیرفته بودند ولی دوستشان نمی‌داشتند. ولی یک حکومت استبدادی به اراده و توانایی حاکم مستبد بستگی دارد. توانایی همه فرمانروایانی را هم که روی کار می‌آیند هرگز نمی‌توان تضمین کرد. یک مستبد بیگانه معمولاً کمتر قابل قبول است تا یک مستبد محلی و بومی، و چین و ایران که در آنجاها شکل قدیمی فرمانروایی، سلطنت تشریفاتی و موروثی بود برای قبول چنان مستبدانی شاید کمتر از مصر مملوک آمادگی داشتند که در آنجا مسند فرمانروایی، موروثی به دست نمی‌آمد بلکه نیرومندترین، و اغلب لایق‌ترین فرمانده نظامی زمام حکومت را به دست می‌گرفت. بدین گونه، ظرف مدتی کمتر از یک قرن، فرمانروایی مغول در چین و ایران از میان رفت در صورتی که حکومت سلاطین مملوک مصر بیش از دویست و پنجاه سال به درازا کشید.

واکنش ضد مغول

پس از مرگ قوییلای در چین بسال ۱۲۹۴ و درگذشت غازان در ایران بسال ۱۳۰۴ جا دارد که علل تجزیه و سقوط نهایی فرمانروایی مغول را در این دو سرزمین باستانی و متمدن بررسی کنیم. یک سلسله از مصلحین پرشور و نیرومند شاید در این دو کشور به جلوه گیری از فساد دستگاه پرداخته باشند. ولی این گونه مردان کمند. تجربه نیز به ما می آموزد که حتی فرمانروایان بااراده نیز در برابر مقاومت نیرومند کسانی که از سوء جریانها سود می جویند، کاری از پیش نمی توانند برد. و اگر یک غازان راهی برای مبارزه با فساد پیدا می کند. با احتمال قوی این راه به دست جانشینانش بسته خواهد شد. در هرحورت، کشورگشایان بیگانه بندرت می توانند رعایای خویش را با خود همراه سازند. اگر مذهب سلی را نپذیرند، رافضی و بی دین خوانده می شوند و مورد نفرت قرار می گیرند. اگر بیگانگان را در کشور به روی کار آورند، خود را از مهارت و تجربه مدیران محلی محروم می سازند. اگر بخواهند دل طبقه مالکان و سرمایه داران را به دست آورند باید از حمایت توده مردم و حفظ آنان از استثمار دست بردارند. اگر به صلح گرایند، استعدادهای جنگجویی و نظامی قوم خود را تباه می سازند و اسلحه ایشان بیکار می ماند و زنگ می زند. اگر بکوشند که مانند شاهان همه نژادها و طبقات فرمانروایی کنند، یعنی بیطرفانه برای همه افراد حقوقی یکسان قائل شوند، همزادانشان که هنوز از انحصار قدرت نظامی بهره می برند و بدین وسیله برملتی از بردگان خدایی می کنند، رنجیده خواهند شد و به آنها تهمت خواهند زد که منافع قوم خود را زیر پا گذاشته و از همکاران خویش برگشته اند.

در ایران، جایی که فرمانروایی مغول بسیار زودتر از چین سقوط کرد، ایلخانان چنین مسائلی را خیلی کم شناخته و خیلی کمتر حل کرده بودند بجز غازان خان که دوره دمساله فرمانروایی او تنها برای این کفایت می کرد که خطرهایی را که در راه مصلحتی چون او قرار داشت کشف کند. با قبول اسلام سد بلندی را که مایه جدایی قسمت عمده جمعیت ایران ازین خانواده فرمانروا بود، کوتاه ساخت. ولی درعین حال با اقلیتهای مذهبی، یعنی مسیحیان، یهودیان، زرتشتیان و بوداییان که تا آن زمان از بی تفاوتی سروران مشرک خود نسبت به مذاهب بهره می بردند، به ضدیت پرداخت و مغولانی را که به کیش و آداب و رسوم دیرینه قبیله ای خویش وفادار بودند خشمگین و آزرده خاطر ساخت. این مغولان از اینکه شریعت

اسلام جانشین یاسای چنگیزی شده بود، سخت منزجرگردیدند. برخلاف همکاران خود در چین، ایلخانان ایران، تشریفات اداری فرمانروایی ایرانی را معمول کرده و رفته رفته به سنت سلطنت مطلقه‌ای که تا دوره ساسانیان ریشه می‌دواند خوگرفته و آموخته شده بودند. از این رو، بچشم بسیاری از مغولان متعصب اینطور جلوه می‌کرد که آنها می‌خواهند کرسی ایلخانی را به تخت سلطنت تبدیل کنند و دیگر «خان» نباشند و «شاه» باشند، و پذیرش اسلام چنین تغییری را ممکن بود زودتر پیش آورد. لذا از دوره غازان خان به بعد کشمکشی میان سرداران و اشراف مغول و مدیران و کارمندان کشوری ایران دیده می‌شود. نوسازی اقتصاد از هم پاشیده کشور نیازمند دوکار بود: نخست آباد کردن مجدد شهرها و ساختن کانالهای آبیاری، ولی این نقشه بدون کار اجباری انجام نمی‌شد و باری تازه و کمرشکن را به جمعیت روستایی تحمیل می‌کرد. دوم طرحریزی مالی مجدد و تجدید نظر کاملی در روش مالی قدیم که دست‌آویزی برای بیدادگری و اخاذی شده بود. علاوه بر مالیاتها و عوارضی که از قدیم میان مسلمانان معمول بود، مانند خراج (مالیات زمین)، عشر (یک‌دهم)، جزیه (مالیات سرانه‌ای که از غیر مسلمانان دریافت می‌شد)، مغولان مالیاتهای دیگری وضع کرده بودند. یکی از آنها «تمغا» نامیده می‌شد. بموجب تمغا ظاهراً ده درصد از داد و ستدهای بازرگانی و معاملات تجارته را می‌گرفتند (این مالیات شامل فحشاء هم می‌شد!) دیگر مالیاتی که قوپچور یا قوبجوز نام داشت. این مالیات را مغولان در قدیم به زمینهای چراگاه می‌بستند اما اکنون مالیات سرانه‌ای بود که از کشاورزان دریافت می‌شد و تحصیلداران اغلب اوقات بسود کیسه خود، ده یا بیست برابر پیش از مبلغ قانونی از زارعان می‌گرفتند. (۱) غازان براهنمایی مشاوران ایرانی خویش، مانند رشیدالدین فضل‌الله مورخ، از این بدرفتاریها و گرفتاری کشاورزان کوچک آگاهی یافته، ولی کوشش او برای برطرف کردن این اشکالات، فقط تا اندازه‌ای به موفقیت رسیده بود و اخطار او به امیران یا سرداران نظامی که از یغمای کشاورزان دست بردارند و سخن او که می‌گفت: «اگر دهقان را خوار انگارید و گاو و بذر او را بگیرید و محصولش را در زمین لگدمال کنید، در آینده چه خواهید کرد؟» (۲) به گوش هیچ کس فرو نمی‌رفت و شاید هیچ نتیجه‌ای نداشت جز اینکه به وفاداری طبقه حاکمه مغول نسبت به خاندان هلاکو آسیب رساند. در یک جامعه کشاورزی که مالکان زمینهای بزرگ به گروه‌های انبوه کشاورزان ستم می‌کنند، برای حمایت از منافع کشتکاران یک حکومت متمرکز نیرومند لازم است که اراده و شایستگی جلوگیری از تعدی قویترین رعایای خویش را داشته باشد. اگر پادشاه نتواند این وظیفه را انجام دهد، روستاییانی که قربانی بیداد و ستم شده‌اند، ناچار دست به شورش مسلحانه می‌گذارند، و مکرر سلطنتهای آسیا را قیام روستاییان از پا درآورده است. ایرانیان که نژادی بردبارتر از چینیان بودند، شاید از دیرباز به عدم موفقیت در این زمینه برخورد و از قدرتهایی که برضدشان صف‌آرایی کرده بودند، آگاهی داشتند. میان فرمانروایان خود، جنگجویان ترکی - مغولی را دارای روش وحشیانه‌ای یافتند که نشان دهنده تحقیر و تمسخر آن چادرنشینان نسبت به شخم‌زندگان زمین بود و معنای انحصار قدرت نظامی کشور را در دست داشتند. (۳) همچنین بازرگانان ثروتمند و صاحبمنصبانی که زمینهای آباد و حاصلخیزی را خریده یا به ارث برده و مصمم بودند که حداکثر منافع را از آنها به دست بیاورند، همینطور

رفته‌رفته قاضیان و سایر بزرگان مذهبی مسلمان که بموجب خط مشی مغول زمین پاداش می‌گرفتند و از پرداخت مالیات آن نیز معاف بودند،(۴) همه اینها انحصاراً سرنخشان به‌دست دولت بود. در شهرهای بزرگ گروهی از اشراف بسر می‌بردند که نوعی جامعه نجیب‌زادگی تشکیل داده بودند و سرمایه‌گذاری می‌کردند و کاروانهای تجارتی راه می‌انداختند که در شاهراه‌های بزرگ بازرگانی جهانی به‌داد و ستد می‌پرداختند. آنگاه با سودهایی که از این راه به‌دست می‌آوردند مجدداً بروی زمین سرمایه‌گذاری می‌کردند. بدین گونه یک‌گروه انبوه مالک که از چند طبقه اجتماعی تشکیل شده بود و روز بروز توسعه می‌یافت، دارای بهترین زمینهای ایران گردیده و آن کشاورزان را بصورت بردگان درآورده بود. روستاییان از بدرفتاری دیگری هم که ویژه حکومت بیابانگردان بود، رنج می‌بردند چون این بیابانگردان ضمن مهاجرت‌های دائمی خود از ییلاق به قشلاق و بالعکس، مزارع کشت شده و محصولات را پایمال می‌ساختند و انبارهای علوفه و غله را غارت می‌کردند. لشکر مغول دیگر با غنایم حاصله از فتوحات خرجش تأمین نمی‌شد؛ از این رو، حقوق سربازان را نقدی یا جنسی می‌پرداختند یا حقوقشان را به نقاط معینی حواله می‌کردند و ساکنان بیچاره آن نقاط مجبور بودند که این حواله‌ها را بپردازند خواه توانایی پرداخت آنها را داشتند خواه نداشتند. استفاده وسیع از کار بردگان در روستاها دستمزد کشاورزان آزاد را پایین می‌آورد. قدرت روزافزون مالکان بزرگ به حقوق جوامع روستایی تجاوز می‌کرد که بنابر شیوه‌ای دیرین زمینهای قابل کشت را میان افراد خانواده‌های خود تقسیم می‌کردند و فصول دانه کاشتن و شخم زدن و خرمن-کردن را مشخص می‌ساختند. ورود داروغه یا مأمور مالیات در روستا هول‌انگیزتر از حمله یک دسته انبوه ملخ بود. مطالبه خوراک و علوفه برای لشکریانی که می‌گذشتند، همچنین خواستن اسب و حیوانات باری دیگر برای خدمات پستی، روستاییان را رفته‌رفته به تهیدستی و گدایی می‌کشاند. رشیدالدین فضل‌الله مورخ می‌گوید هر جا که یک داروغه می‌خواست بماند ساکنانش بلافاصله در معرض دستبرد قرار می‌گرفتند چون بردگان و قراولان او از روی باسهای مسطح به حیاطهای مجاور خم می‌شدند و چشمشان به هر چه که می‌افتاد می‌دزدیدند. تیرهای خود را بسوی کبوترها و جوجه‌ها می‌انداختند و اغلب به کودکان می‌خورد، هر چه می‌یافتند که خوردنی و نوشیدنی بود یا می‌توانستند آن را صرف خوراک دامهای خود کنند، بی‌اینکه اهمیت بدهند متعلق به چه کسی است برای خود می‌دزدیدند... هر سال مأموران به بهانه‌های گوناگون چند هزار گاو ماده، وسایل خواب، دیگ، کوزه و ظروف آشپزخانه را که به ساکنان روستا تعلق داشت، می‌گرفتند و می‌بردند. اسبها و چارپایان دیگر خود را در باغها رها می‌کردند. بدین گونه، باغی که محصول دمسال زحمت بود، در یک‌روز بکلی ویران می‌شد(۵). برخلاف دهات، که در آنها از زمان ویرانگریهای دوره چنگیز قطعات بزرگی از زمین همچنان مخروبه و ناکاشته مانده بود، شهرهای ایران، بجز شهرهای خراسان،(۶) تا پایان قرن سیزدهم تا اندازه‌ای آبادی خود را از نو به‌دست آورده بودند. تمغای ظالمانه، تجدید حیات بازرگانی شهری را به تأخیر می‌انداخت ولی آن شهرها، یا ایستگاههای کاروانی که بر سر راههای عمده تجارت جهانی قرار داشتند، ترقی کردند و زندگی درخشان یافتند؛ و بر اثر داد و ستد هندیان و بازرگانان قلمروهای ایتالیایی غرب و شاید چینیان که در طی قرون

سیزدهم و چهاردهم کشتیهای بازرگانی آنان زیاد در دریای هند آمد و شد می کرد، کسب و کار در آن شهرها سودبخش گردید و فزونی یافت. شهر بزرگ تبریز تا سال ۱۳۰۰ میلادی سیصد هزار تن جمعیت داشت. و پایتخت جدید سلطانیه، که اولجایتو بسال ۱۳۰۴ تأسیس کرد، بی گمان قسمتی از تجارتی را قبضه کرد که کرانه های مدیترانه و دریای سیاه را به آسیای مرکزی و خاور دور متصل می ساخت. بازرگانان و اشراف شهر در چارچوب مؤسسات بازرگانی، متشکل شده بودند و صاحب منصبان درجه اول شهر از میان آنان برگزیده می شدند مانند رئیس شهر یا شهردار، قاضی، خطیب یا امام مسجد، و محتسب یا رئیس پلیس. صنعتگران و هنرمندان نیز صنفهایی تشکیل می دادند؛ ولی آزادی راستین شهری در قرون وسطی شناخته نشده بود. و هرگاه احتمال می رفت که تمایل به خودمختاری از قوه به فعل درآید، داروغه و مالک و زمینداران بزرگ محلی برای سرکوبی آن با یکدیگر همدست می شدند. (۷) بازرگان و زمیندار ثروتمند، تیولدار و مأمور عالیرتبه با همدستی یکدیگر قدرت و ثروتی را پیش خود متمرکز می ساختند که توده ملت در برابر آن کاری از دستش بر نمی آمد. بااینهمه، در آثار مورخان و وقایع نگاران آن زمان اشاره هایی به توطئه های مزدکی در میان مردم هست (از مزدک، یک محرک انقلاب اجتماعی قرن ششم میلادی) (۸) که ظاهراً از درجه روزافزون ناآرامی و نارضایتی اجتماعی حکایت می کند که ممکن بود ساختمان سست دولت ایلخان را از پا درآورد.

در یک سلطنت مطلقه موروثی، سرنوشت کشور تاحد زیادی بستگی به میزان تندرستی و درازی عمر افراد سلسله فرمانروا دارد چون اگر کودک یا فردی ناتوان جانشین فرمانروای متوفی گردد و بر تخت بنشیند وضع آن سلسله را سست خواهد ساخت. همه بازمندگان چنگیز نیروی جسمانی او را به ارث نبرده بودند و عمر اغلب آنان بر اثر افراط در باده خواری کوتاه می شد. از ایلخانان ایران عده کمی به چهل سالگی رسیدند ولی هیچ یک به پنجاه سالگی نرسیدند. غازان که با کفایت ترین فرد این خاندان بود درسی و دوسالگی درگذشت و برادرش که او نیز اسلام آورده بود، جانشینش گردید و نام ایرانی و اسلامی «خداپنده» را به نام خانوادگی خویش، اولجایتو، که بمعنی خوشبخت یا خجسته بود، افزود. خداپنده حسن نیت داشت ولی قدرت و کفایت فرمانروای پیشین را نداشت با اینکه می کوشید تا خط مشی او را ادامه دهد. او رشیدالدین فضل الله را بر سر کار نگاه داشت. با سایر فرمانروایان مغول حسن- رابطه برقرار کرد و سفیرانی ردوبدل نمود به امید اینکه یکپارچگی این امپراتوری را از نو بدست آورد. جنگ با مملوکان را از سر گرفت و چون دید امید پیروزی رفته رفته به نومیدی مبدل می گردد، فرستادگانی را به غرب «سیحی» اعزام داشت تا بازهم از فرمانروایان آن نواحی بخواهند که لشکری در کرانه شام پیاده کنند تا بکمک مغول، تازیان مسلمان را از اماکن مقدس برانند. خداپنده که مانند برادرش حامی بخشنده و دست و دل باز هنرمندان و فضلا بود، وزیر خویش را به ادامه تألیف تاریخ بزرگ خود تشویق کرد؛ (۹) و معمارانی که طرح شهر جدید سلطانیه را ریختند و آن را با گنبدهای زیبای مساجد و برجهای هشت گوش زینت دادند، باید از سخاوتمندی و بخشندگی بسیار خان جوان سپاسگزار بوده و او را دعا کرده باشند. آرامگاه خداپنده که هنوز، باوجود خرابی زیادی که بر آن وارد آمده، فریبایی

ویژه‌ای دارد؛ تنها بنایی است که از بناهای این پایتخت کوتاه‌عمر باقی مانده است. (۱۰)

در مبارزات نظامی خویش، اولجایتو استان گیلان را که باتلاقها و جنگلهای آن تا دیرزمانی ضامن آزادی آن شده بود، تحت تسلط خویش درآورد. امارت خودمختار هرات را بکیفر بیوفایی فرمانروای آن، ملک فخرالدین کرت، گرفت و ویران ساخت. نقض عهد برخی از امیران شام را بهانه کرد و بسال ۱۳۱۲ از فرات گذشت و رجب را که دارای استحکامات نسبتاً نیرومندی بود، در حلقه محاصره گرفت. پس از یک ماه جنگ بیهوده و غیر مؤثر، مغولان تلفات سنگینی را تحمل کردند و عقب نشستند و از همان رود فرات گذشتند. ویرگشتند. این جنگ هیچ نتیجه‌ای نداشت جز اینکه پایان تلاش چهل ساله هلاگو و جانشینانش را نشانگذاری کرد که در این مدت می‌کوشیدند تا شام را به تصرف درآورند و مرزهای مغول را تا کرانه‌های مدیترانه شرقی برسانند. در نتیجه این آخرین شکست، قدرت ایلخانان به ناحیه‌ای محدود و منحصر شد که بعد یک پادشاهی ایرانی ملی از آن به وجود آمد؛ ارمنستان مسیحی از حمایت و پشتیبانی مغول محروم ماند و از آن پس در معرض طوفان انتقام مملوکان قرار گرفت. قلب الاتولی نیز دستخوش هرج و مرج ترکی واقع شد که سرانجام عثمانیان بر آن تفوق یافتند. پادشاهیهای مسیحی غرب با بی‌تفاوتی و بی‌اعتنایی به از میان رفتن هدفها و علایق خود در شرق نگرستانند. هایتون (Hayton)، مورخ ارمنی، شاید در پواتیه (Poitiers) نقشه‌جدیدی برای حمله «مغول - فرنگی» می‌کشید، (۱۱) ولی حرارت جنگ صلیبی دیگر فرونشسته بود و فرستادگان مغول که بسال ۱۳۰۷ (۱۲) در لانگلی (Langley) یا نورثپتون (Northampton) واقع در انگلستان، به حضور ادوارد دوم پذیرفته شدند، آخرین دسته از رشته دراز میانجیگران بین آسیا و اروپا بودند که مأموریتشان با عدم موفقیت مواجه شد ولی تماسهای ایشان موجب تشدید علاقه غربیان به خاور دور گردید که هرگز به سردی نگرایید.

آخرین سالهای زندگی اولجایتو را کینه تلخی که میان دو وزیرش، رشیدالدین فضل‌الله و تاج‌الدین علیشاه وجود داشت، ناآرام ساخت. او برای برطرف ساختن دشمنی آنان قلمرو خود را به دو واحد اداری تقسیم کرد. رشیدالدین مسؤول قسمت جنوب و علیشاه مسؤول بخش شمال شد. اولجایتو بسال ۱۳۱۶ در سن سی و شش سالگی درگذشت و پسرش، ابوسعید، نخستین ایلخانی که تنها با یک نام مسلمانی شناخته شده، در سیزده سالگی، در سلطانیه، بر تخت نشست. این جوان بی‌تجربه، خود را در شبکه‌ای از دسیسه و توطئه گرفتار یافت. در نتیجه تحریکات مختلف رشیدالدین فضل‌الله از کار برکنار شد و اسیر چوپان، سپهسالار نیرومند ابوسعید که می‌گفت رشید برای کشور مانند نمک برای خوراک لزوم دارد، اصرار کرد که وزیر معزول بار دیگر روی کار بیاید. دشمنان رشیدالدین فضل‌الله که از روی کار آمدن او اندیشناک بودند برای از میان بردن وی به کوشش خود افزودند. در نتیجه، این بزرگترین سیاستمدار و محقق آن دوره که در این هنگام هفتاد و سه ساله بود، به مسموم کردن اولجایتو متهم شد و محکوم به خیانت گردید و پیکرش برسم مغول دونیمه شد. سر او را در خیابانهای تبریز گرداندند در حالی که فریادمی زدند: «این سر آن یهودی است که کفران نعمت خدا را کرده است؛ لعنة الله علیه!» (۱۳) ابوسعید در سراسر عمر خویش از کشتن چنان مردی

پشیمان بود و افسوس می‌خورد و می‌گفت از زمان مرگ رشید دیگر هرگز آرام و قرار نداشته است.

با سقوط رشیدالدین فضل‌الله، امیر چوپان درواقع فرمانروای کشور شد و کاخ سلطنتی به اختیار او درآمد. خان جوان که نه دانش و خرد داشت، نه توانایی و کفایت، از قیمومیت امیر چوپان منزجر بود. نفوذ و قدرت امیر چوپان سرانجام متزلزل گردید و به سقوط او منتهی شد. آنچه موجبات سقوط و کشته شدن او را فراهم آورد، یکی عشق شدید ابوسعید به دختر او بود که ازدواج کرده بود و شوهر داشت^۱ دیگر خیانت تیمورتاش، پسر امیر چوپان، بود که خود را فرمانروای مستقل آسیای صغیر اعلام کرد، سوم حسادت سرداران دیگر بود که به جاه و مقام امیر چوپان رشک می‌بردند. در سال ۱۳۲۷ وقتی که خان مغول به سرکوبی امیر چوپان پرداخت. لشکریان امیر چوپان از اطراف او پراکنده شدند و او را ترک گفتند. امیر چوپان به هرات گریخت ولی امیرکرت فرمانروای هرات، با یادآوری سرنوشت برادر خویش، امیر چوپان را تسلیم ابوسعید کرد که سرانجام به دست جلاد سپرده شد. پسر او، تیمورتاش، به قاهره گریخت ولی سلطان مملوک مصر که نمی‌خواست بار دیگر باب دشمنی را با ایلخانان باز کرده باشد، برای اینکه دل خان را به دست بیاورد، همان ناخوانده خویش را به قتل رساند. اگر تیمورتاش تا پس از مرگ ابوسعید و تجزیه دولت ایلخان زنده می‌ماند، ممکن بود یک امارت جدید مغولی در اناطولی تأسیس کرده، هرج و مرج و افسارگسیختگی امیران ترکی را در آنجا از میان برده و قیام ترکان عثمانی را نیز مانع شده باشد. (۱۴)

آخرین سالهای حکومت ابوسعید از یک صلح نسبی برخوردار بود و تنها حملاتی که از سوی استپهای قبچاق بوسینله اوزبک، خان اردوی زرین صورت گرفت، آن صلح و آرامش را برهم زد. در پاییز سال ۱۳۳۰ ابوسعید به مقابله با او شتافت ولی بیمار شد و درگذشت. احتمال دارد که یکی از زنان حرمش او را مسموم کرده باشد. او پسری از خود برجای ن نهاد. بدین گونه شاخه ذکور شجره هلاکو خشکید. گروهی از خواستاران اورنگ ایلخانی تلاش خود را آغاز کردند که تاریخ نام برخی از ایشان را ضبط نموده و از کارهای ایشان خیلی کمتر یاد کرده است. یک شکاف سی ساله زمانی را کشمکشهای آشفته سیاسی پرکرد تا سال

۱. امیرچوپان دختری داشت به نام بغداد خاتون که در حسن و جمال شهرتی بکمال یافته بود و او را در تاریخ ۷۲۳ (هجری قمری) امیرشیخ حسن، پسر امیرحسین گورکان جلایسر، در عقد ازدواج خود گرفته بود. سلطان ابوسعید که در این تاریخ قریب بیست سال داشت فریفته جمال بغداد خاتون و مایل تزویج او گردید و در مدتی که گرفتار عشق او شده بود بکلی از فکرسیاست مملکت دور افتاد و به غزلسرایی در وصف دختر امیرچوپان و سوزوگداز در فراق او ایام را می‌گذراند.

بموجب یاسای چنگیزی، هر زنی که منظور نظر خان قرارگیرد، شوهر باید او را طلاق گفته به خدمت خان روانه دارد. ابوسعید برای رسیدن به این مطلوب کسی را محرمانه پیش امیرچوپان فرستاد و سرخود را فاش کرد. این نکته امیرچوپان را متغیر کرد و برای آنکه انصاف خاطر ابوسعید فراهم شود بغداد خاتون را با امیرشیخ حسن جلایسر به قرا باغ فرستاد و باین تدبیر دختر را دور کرد... ابوسعید چون بی میلی امیرچوپان را نسبت به طرحی که پیشنهاد او کرده بود حس نمود، بر آن امیرصدیق متغیر شد و رکن صائن وزیر نیز دردامن- زدن آتش این خصومت سمی کرد...

(تاریخ مغول تألیف عباس اقبال آشتیانی)

۱۳۶۹ که تیمور یا تیمور لنگ مشهور از سمرقند برخاست و به گشودن آسیای باختری پرداخت. در این فاصله زمانی، ایران مغولی از میان رفت، یا بهتر بگوییم، مردانی که دارای نژاد و نسب مغول بودند دیگر بر مردم ایران فرمانروایی نکردند. مغولان جراحات هولناکی بر پیکر ایران وارد آوردند. با اینهمه، شرحشان اگرچه بگونه‌ای وصف‌ناپذیر خونین است، بکلی هم منفی نیست. در زیر فشار سخت آنان یک هوشیاری و خودآگاهی ملی آشکار شد. زبان فارسی بعنوان زبان فرهنگی مسلمانان شرق دجله جای زبان عربی را گرفت. هنرها و علوم ستارم شناسی ترقی کرد. هم‌چنین و هم‌اروپا هردو در ایران نفوذ یافتند و نخستین تاریخ اصیل جهانی تحت توجه ایلخانان تنظیم و تألیف شد. مغولان، در نتیجه تنها هشتاد سال اشغال ایران، آثاری جاویدان برجای نهادند: پاره‌ای از کارهای معماری مانند برجها و مناره‌ها، برخی از اشیاء سفالین و برنزی، بعضی از نقاشیهای مینیاتور که طرح آنها از نقاشیهای چینی الهام گرفته، و بالاخره مقداری از لغات ترکی و مغولی که در میان فرهنگ سرشار زبان فارسی راه یافته، همه را می‌توان آثار ادبی و هنری دوره مغول شمرد. (۱۵) ایرانیان که طی تاریخ طولانی خویش در زیر یوغ یونانیها، پارتیان، تازیان و ترکان گردن خم کرده بودند، در تحت حکومت ایلخانان فشار ظالمانه‌تر و وحشیانه‌تری را تحمل کردند ولی از میان ویرانیهایی که ببار آمد سرانجام یک دولت کاملاً ملی به‌ظهور پیوست.

تاریخ وقایع چین مغولی در زیر سایه چهره غول‌آسای قوبیلای قرار دارد که پس از مرگ وی از نیروی این سلسله کاسته شده، زیرا از نه نفر جانشینان وی هیچ یک درخور توجه دقیق تاریخ نبوده است. جای قوبیلای را تیمور خاقان گرفت؛ (۱۶) این انتخاب بدآوری سردار-بایان (Bayan) تصویب شد (۱۷) که افسری باسروت و متنفذ به‌شمار می‌رفت و سونگ را فتح کرده بود و اندکی پس از جلوس تیمور خاقان درگذشت. از شخصیت و کارهای تیمور خاقان شرح کمی برجاست. مورخان چینی عقیده دارند که کاخ یا پرستشگاهی بافتخار کنفوسیوس ساخت و بخشاینده و خردمندی او را ستود، (۱۸) ولی تنها واقعه خارجی حکومت دوازده ساله او حمله قایدو، دشمن دیرین خاندان او، بود که بسال ۱۳۰۱ صورت گرفت و مرگ قایدو هم که اندکی بعد روی داد به‌نزاع طولانی خانوادگی میان اعقاب اوگتای و بازماندگان تولوی پایان بخشید و رسماً آن امپراتوری را از نو متحد ساخت. تیمور خاقان در تاریخ نامعلومی یک هیأت فرانسیسکن را که ژان دومونته چورونو (Monte Corvino) در رأس آن قرار داشت به‌حضور خویش پذیرفت. (۱۹) این هیأت بسال ۱۲۹۱ از اروپا حرکت کرده بود و نامه‌های پاپ نیکلای سوم، خطاب به «امپراتور تاتارها» را همراه داشت و پس از سفری دراز از راه هندوستان آنها را در دربار خان‌بالیغ تقدیم کرد. اعضای این هیأت مورد نوازش قرار گرفتند و به‌ایشان اجازه داده شد که انجیل را موعظه کنند و کلیساهایی بسازند. (۲۰) تیمور خاقان، پس از یک حکومت دوازده ساله آرام و بی‌آشوب، بسال ۱۳۰۷ در چهل و دو سالگی درگذشت. برادرزاده او کیشان (Kaishan) یا کولوک (Külük) که به‌جای او نشست، بگونه مشخص و برجسته‌ای با قایدو جنگیده، و این خرسندی را داشت که بسال ۱۳۰۸ اطاعت و تسلیم چاپار (Chapar)، پسر قایدو، را پذیرفته‌بود. اما هنوز رقیب دیگری وجود داشت بنام انانده (Ananda)، نوه دیگر قوبیلای، که مدعی تاج و تخت بود. انانده مسلمان

پرشور و متعصبی بود که قرآن را از بر می‌دانست و اگر او به‌جای تیمور خاقان بر تخت نشسته بود شاید می‌کوشید که «سلطنت میانه» را به‌آیین اسلام درآورد. ولی انانده شکست خورد و کشته شد و کیشان علاقه‌ای را که خانواده‌اش نسبت به مسیحیان داشتند حفظ کرد. ژان دو مونته‌چورونو که سال ۱۳۰۸ در آوینیون (Avignon)، واقع در فرانسه، از سوی پاپ کلمنت پنجم به‌مقام جدیدالتأسیس اسقفی خان بالیغ منصوب شده بود از دوستی و حمایت امپراتوری چین برخوردار می‌گردید؛ ولی خوش‌باوری ما را یک کشیش فرانسویکن تشدید می‌نماید که ادعا می‌کند خان را به‌مذهب مسیح درآورد. جسدخان نیز در یک صومعه گلیسایی به‌خاک سپرده شد و هنگامی که راهبان را از چین راندند، جسد او را هم از گور درآوردند و از آسیا به‌سرای حمل کردند. (۲۱) خود چینیان بگونه معقولتری جانبداری کیشان از لاماه را شرح می‌دهند و انتقاد می‌کنند. ولی او تنها چهار سال فرمانروایی کرد و سال ۱۳۱۱ در سی و یکسالگی درگذشت و برادرش بویانتو (Buyantu) به‌جایش نشست که نام اصلی وی ایور بالیبتره است. (Ayur Balibatra) این نام بطور وضوح سانسکریت است و بی‌شک آن را لاماهایی که به‌هندو تبت بعنوان میهن روحی خود می‌نگریستند، بدو داده بودند. حکومت بویانتو یا بوئی - یانتوک (Bui-Yantuk) که از ۱۳۱۱ تا ۱۳۲۰ به درازا کشید، گرایشی جزئی از خط‌مشی مغولی بسوی روش چینی بومی را نشانگذاری کرد. بویانتو، پس از یک فاصله زمانی طولانی، سال ۱۳۱۳ بار دیگر امتحانات سنتی از تعلیمات کنفوسیوسی را در خدمات کشوری برای نیل به‌مشاغل عالی معمول ساخت و صاحب‌منصبان عالیرتبه لشکری و کشوری چین بار دیگر مجبور بودند از عهده امتحان آن تعلیمات برآیند. پسر او، شوتی‌پالا (Shute Pale) یا سودی‌پالا (Sudde Pala)، که نام مغولی وی گگن (Gegen) بود، سال ۱۳۲۰، در هفده یا هجده سالگی به‌جایش نشست و روش پدر را که رعایت احساسات بومیان چین بود، تعقیب کرد. ولی اگر چینیان سنت‌گرای، او را بخاطر زنده کردن رسوم نیاپرستی^۱ تحسین می‌نمودند، از رغبت شدید وی به‌بوداییان نیز ناخرسند بودند. او یک پرستشگاه بودایی در مغرب خان‌بالیغ ساخت و خرده‌گیرانی را که به‌سرزنش کارهایش می‌پرداختند به‌سرگ محکوم کرد. می‌توان حدس زد که فرقه مغول حتی پیش از این مورد مخالفت وی واقع‌گشتند و یک خان رقیب را در برابر او قرار دادند. در نتیجه، سال ۱۳۱۲ انقلابی در کاخ سلطنتی روی داد که بایجو فرمانده‌گارد امپراتوری و همچنین امپراتور جوان را به‌هلاک رساند. بدین‌گونه شوتی‌پالا نخستین فرمانروای مغول بود که در چین بر اثر توطئه به‌قتل رسید. او وارثی برجای نهاد، و پسرعموی وی، یسون تیمور (Yesün Temür) که نتیجه قویبلای بود بر تخت نشست. وقایع دوره کوتاه حکومت وی را که از ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۸ به درازا کشید، تفصیلات خشک سیلها و زلزله‌ها و مصیبت‌های طبیعی مشابهی پر کرده که چین همیشه گرفتار آنها بوده است. در طی پنج ساله بعد، سه شاهزاده بر تخت نشستند: کوشالا (Kushala) یکی از پسران کیشان که سال ۱۳۲۹، یعنی ظرف یک‌سال پس از جانشینی

۱. نیاپرستی عبارت از احترام به ارواح نیاکان است. این آیین معمولاً با تعصب درباره حرمت دودمان همراه است. بدین معنی که پیشرفت افراد زنده يك دودمان را بسته به مساعدت نیاکانی می‌دانند که در گذشته و به‌جهان ارواح پیوسته‌اند. -۴-

یسون تیمور درگذشت. یک برادر کوچکتر کوشالا بنام توئورتخ تیمور (Tuor Togh Temür) نخستین فرد خاندان خویش بود که در قربانگاه «آسمان» قربانیهای کرد و تنها تا سال ۱۳۳۲ زنده بود. دیگر، ایرینچینبال (Irinchinbal)، برادرزاده او، که هنگام جلوس پسر هفت ساله بود و پس از دوساله از جهان رفت. طغان تیمور، برادر بزرگ این پسر، پس از او به تخت نشست. دوره سی و پنجساله فرمانروایی وی که از ۱۳۳۳ تا ۱۳۶۸ به طول انجامید درازترین دوره حکومت از زمان قوییلای بدین سو شمرده می شود. ولی او آخرین فرد سلسله خود بود و انزجار روی هم انباشته چینیان از فرمانروایی این بیگانگان سرانجام منجر به قیام ملی سلسله مینگ (Ming) گردید.

از خلال شرحهای خشک و رسمی حکومت مغول با یک نگاه کوتاه می توان به هیجانات اجتماعی که سرانجام به انقراض آن منتهی گشت، پی برد. مردان بی فکر و بی احساس استپها، فشارها و عوارض فوق العاده و تحمل ناپذیری را در بسیاری از جوامع قدیمی به روستاییان و حیوانات باری تحمیل می کردند. (۲۲) در چین شمالی کشتزارهای بی شمار به چراگاه اسبان مغول تبدیل گردید و کشاورزان بیرحمانه از هستی ساقط شدند. بناهای وسیع عمومی که قوییلای و جانشینانش برای شکوه بیشتر این سلسله — که سلسله یوان نامیده می شد — برپا کردند همه با کار اجباری و کشاندن روستاییان به خدمت دولت ساخته شده بود. در ناوگان مغولی روستاییانی خدمت می کردند که آنان را بزور در آنجا به پارو زنی و سایر کارها گماشته بودند. در اقامتگاه های نظامی اطراف امپراتوری که به کانون نیروی مغول خدمت می کردند، هزاران تن، تقریباً مانند اسیران، به کار تهیه غذا می پرداختند. معابد بودایی و سایر پرستشگاهها که با هزینه و حمایت دولت ساخته شده بودند، زمینهای زراعتی داشتند که بازحمت روستاییان کشت و زرع می شد و مخارج آن معابد را تأمین می کرد. به افسران ارشد ارتش و مأموران عالیرتبه اداری قطعاتی از زمین بعنوان پاداش داده می شد. رعایایی که پابند این زمینها بودند و وضع بردگان زرخیز را داشتند، به کشتکاری می پرداختند و آنچه حرص مالکان از ایشان بزور می گرفت بیش از میزانی بود که قانون تعیین می کرد. هنگامی که مغولان به شیوه کار و راه و رسم جامعه چینی پی بردند، طبقه اعیان را، که صاحب منصبان بومی از میانشان برمی خاستند، از قدرت سیاسی خویش محروم ساختند و این کار را هم با واگذاری انحصاری پایه های عالتر خدمات کشوری به بیگانگان انجام دادند. محرومیت طبقه اعیان را نیز بدین گونه تلافی کردند که زمام اختیار جماعات روستایی را تقریباً بطور کامل در اختیار ایشان گذاشتند. بدین گونه روستاییان از دو اشرافیت، یعنی اشرافیت چینی و اشرافیت مغولی بیداد می دیدند و از حمایت دولت هم که نمی خواست هیچیک از این دو را برنجانند، محروم بودند، از این رو در منجلا بدهکاری و بدبختی و بردگی غوطه می خوردند. روستاییانی که دلیرتر و ناامیدتر بودند، به تپه ها و جنگلهای استانه های ساحلی فوکی (Fukien) و کوانگ تونگ (Kwangtung) گریختند؛ و آنان که بر جای خود ماندند بوسیله آشوبگران زیرک برانگیخته شدند و به هیجان آمدند تا قیام کنند و انتقام خود را از کسانی که به ایشان بیداد کرده بودند، بگیرند.

تصویر فریبنده ای که چین مغولی از کامیابی کشور نشان می دهد تا اندازه ای سرهون

توانایی و پیشگامی طبقه بازرگان، همچنین یک قسمت ممتاز آن جامعه است که از پرداخت مالیات مستقیم معاف بودند و آزادی داشتند که در سراسر خاک پهناور آسیای مغولی، بعنوان رعایا، و اغلب بعنوان نمایندگان خان بزرگ، مسافرت کنند. اینان بیشتر خارجیان، مسلمانان فارسی‌زبان، (۲۳) یا مسیحیان ایتالیایی‌زبان بودند؛ (۲۴) و چون در آن زمان جاده‌ها نسبتاً ایمن و همه آسیا برای فعالیت بازرگانی باز بود، بی‌گمان سودهای بسیاری نصیب ایشان می‌گردید ولی قسمت اعظم ثروتشان از چین بیرون می‌رفت و کمیابی نقدینه، یا پول سکه‌ای، شاید علت انتشار زیاد اسکناس باشد که به یک بحران تورمی در قرن چهاردهم منجر شد. کشتی‌های بازرگانی چینی عموماً در جنوب، یعنی قلمرو پیشین سونگ، قرار داشتند و در اینجا کشتیرانان و بازرگانان بوسی آزاد بودند که ارتباطات تجارتی خویش را با پادشاهیهای هندوچین گسترش دهند.

در تجزیه و تحلیل ناخرسندیهای کشاورزان که سرانجام برای مغولان خطر نابودی ببار آورد، شاید لازم باشد که میان اوضاع شمال و جنوب فرق بگذاریم. (۲۵) شمال از دیرباز در زیر نفوذ و نیروی بیگانگان قرار داشت؛ قدرت دولت محلی تحلیل رفته و اشراف مغول قسمت اعظم گرانبهاترین زمینها را به چنگ آورده بودند ولی نزدیک‌بودن پایتخت به نواحی کشاورزی، اسپراتوران و مشاورانشان را با شکایات کشاورزان مناطقی که می‌توان آنها را ایالات میهن نامید، آشنا می‌ساخت. برعکس، در جنوب دور، ماندگارشدن طولانی سلسله سونگ حفظ آن شیوه حکومت و گردش آن ماشین دولتی را تحکیم و تأمین کرده بود؛ زقتی مغولان به جنوب دست یافتند، دولت پکن که می‌خواست آن قلمرو گشوده را آرام و راضی نگاه دارد، مالکان و زمینداران چینی را در مالکیت زمینهای خویش باقی گذاشت و خیلی کم جرأت می‌کرد که میان آنان و کشاورزان دخالت نماید. از این رو، بهمان اندازه که قدرت فرمانروایی مغولان رفته رفته کاهش می‌یافت و به ضعف می‌گرایید، نیروی کشاورزان افزایش پیدا می‌کرد تا سرانجام که بیدادگری نسبت به توده‌های روستایی مایه انفجار شد و یک رشته قیامهایی را در میان کشاورزان ببار آورد که نوع آنها همیشه در طول تاریخ دراز چین دگرگونی خشونت‌آمیز سلسله را پیش‌بینی می‌کرده است. (۲۶)

نخستین شورشها بسال ۱۳۲۵ بروز کرد و بوسیله رهبرانی هدایت می‌شد که از میان طبقات پایینتر مانند روستاییان و ماهیگیران و صنعتگران برخاسته بودند؛ این شورشها بیشتر از آنکه نماینده اعتراض میهن پرستان به تسلط بیگانگان باشد، نمودار قیام فقرا در برابر اغنیا بود و در سراسر شهرکها و روستاهای چین مرکزی گسترش یافت. دولت قادر نبود که هرج و مرج روزافزون را جلوگیری کند. دست نیرومندی به سکان این کشتی نبود، جنگجویان با تجربه روزگار اسپراتوری مرده و از میان رفته و جای خود را به لشکریان جوانی داده بودند که هیچ تجربه جنگ نداشتند. یک لشکر ثابت و دائمی طبق معمول در مبارزه با جنگجویان غیرنظامی موفقیتی نصیبش نمی‌شد و هزار سرباز اغلب نمی‌توانستند یک دسته پنجاه نفری شورشیان را از تپه‌ها و بیشه‌ها تارومار کنند. بی‌نظمی اجتماعی گسترش یافت و طبقات مالک و متمدن ناچار شدند که به دفاع از خویش پردازند. از این رو، برای حفظ زمینها و کاخهای خود، نیروهای داوطلب ترتیب دادند و بدین گونه مورد حقشناسی اولیای امور اسپراتوری قرار گرفتند.

این طبقه اعیان که پس از تسلط مغول دستش از مشاغل عالیله لشکری و کشوری کوتاه شده بود مجدداً مورد تقدیر واقع شد. لذا بسال ۱۳۵۲ راه رسیدن به پایه‌های بلند اداری برای طبقه تحصیلکرده بومی کنفوسیوسی باز گردید. در این گیرودار مصیبتی روی داد که دارای مشخصات چینی بود. طغیان رود زرد باعث شکستن سدها گردید و یک نیروی کار صدو هفتاد هزار نفری برای تعمیر آنها بسیج شد. انضباط سخت و خشن و دستمزد کم شورش را دامن زد؛ و قیام کوئو تزو- هسینگ (Kuo Tzu_hsing) سقوط قریب‌الوقوع رژیم را اعلام کرد. شورشیان زمینه خود را تغییر دادند و نهضتشان پیش از آنکه دارای مشخصات اجتماعی باشد، رنگ ملی به خود گرفت و هرچه جنبش آنان شدت می‌یافت این رنگ ملی نیز شدیدتر می‌شد. این دگرگونی را ما حقیقتاً باید به‌استادی و مهارت اعیان و مالکان زیرکتری نسبت دهیم که با زبردستی خشم توده مردم را از خود دور کردند و بسوی سروران پیگانه خویش برگرداندند. شورش که در آغاز بر ضد کارفرمایان متمرکز بود سرانجام تغییررنگ داد و بر ضد پیگانگان شد. در این جریان یک حکومت احمقانه و متزلزل هم سخت به اجرای قوانین ملیت چسبید که براساس برتری دادن مغولان برچینیان بود. بدین ترتیب احساسات ملی را برانگیخت و شورش را در مجراهای ضد مغولی انداخت. کوئو بی‌گمان یک انقلابی اصیل اجتماعی بود که از ثروتمندان نفرت داشت و از جوامعی سری که همیشه در چین بسرعت زاد و ولد کرده‌اند، و همچنین از راهبانی کمک می‌گرفت که با تحصیلات عالی خود به‌نظر مردم دارای نیرویی نیمه‌آسمانی بودند و همدردی روستاییان را بسوی صومعه‌های خویش جلب می‌کردند. ولی کوئو بسال ۱۳۵۵ درگذشت و جانشین او، چویوان - چانگ (Chu Yuan_chaug) سومین روستایی که مؤسس یک سلسله چینی می‌شد، (۲۷) اساس طبقه‌ای شورش را وسعت بیشتری بخشید و آن دسته از افراد طبقه اعیان را هم که آمادگی داشتند تا برای جنگ با پیگانگان به شورشیان پیوندند، به همکاری پذیرفت.

اگر این سلسله اندکی استادی سیاسی و دلیری نظامی داشت می‌توانست تا سالیان درازی حیات خود را طولانی کند، زیرا دشمنانش بسیار، و همه هم جنگجو بودند. یک مرد سیاسی زیرک می‌توانست مالکان را از کشاورزان، و کشاورزان را از اربابان خود جدا نگه دارد. و امتیازات کمی که بموقع داده می‌شد، می‌توانست عناصر معتدلی را به‌اورنگ فرمانروایی متمایل سازد که از بی‌نظمی بستوه آمده بودند چون آن هرج و مرج روزافزون حقوق مالکیت و هماهنگی کشور را تهدید می‌کرد و طبق معمول مورد استفاده ماجراجویانی قرار می‌گرفت که انجام وظایف میهن پرستان را با کارهای راهزنان درهم می‌آمیختند تا از آب گل‌آلود ماهی بگیرند. ولی طغان تیمور که در این هنگام به میان‌سالی رسیده و هنوز به‌مردی و پختگی نرسیده و بدون هیچگونه لیاقتی بر تخت قویلائی تکیه زده بود، فرمانروایی احمق، تنبل و بی‌اراده محسوب می‌شد. او که در میان خواجگان حرمسرا و لاماها محصور شده بود، وقتش به‌زن‌پرستی و اسرdbازی و شکار می‌گذشت و ناظر بی‌اراده انقراض سلطنتی بود که اختیار رسمی آن را داشت. آخرین روزهای فرمانروایی مغول را می‌توان با پایان حکومت منچو (Manchu) در ۱۹۱۱-۱۹۱۲ مقایسه کرد: یک دستگاه اداری مفلوج، یک طبقه حاکمه متفرق، یک انفجار نفرت ملی نسبت به حکومت پیگانه و ایجاد یک شورش همگانی در جنوب،

سرایت آن به دره یانگ تسه و سرانجام دربرگرفتن پایتخت شمال. چویوان چانگک سربازی متهور و تردستی سیاستمدار و توانا بود و جلب مردم با استدلال را به جلب آنها با زور ترجیح می داد؛ با مخلوطی از مردم دوستی و خوشامدگویی دشمنی بدبینانه طبقه اعیان را برطرف ساخت و بسیاری از ایشان را بسوی دارودسته خود کشاند. پیروزمندانه بررقیبان خویش تسلط یافت و پیروان ایشان را جذب کرد و با گرفتن نانکن بسال ۱۳۵۶ یک حکومت مرتب دیگر برپا ساخت که مرکز و پناهگاه ملت چینی باشد؛ و در همان زمان ارتباط شمال را از منبع اصلی خوراک و خواربار قطع کرد. اما بتصرف درآوردن شمال کار سخت تری بود زیرا در آنجا مغولان از روزگار چنگیز، یعنی یک قرن و نیم پیش، ریشه دوانده بودند و می توانستند با آوردن نیروهای تازه نفسی از مغولستان که زادگاهشان بود پادگان شمال را تقویت کنند. ولی از آنجا که وقتی ورق برمی گردد، حکومتی که در حال سقوط است از هر سو دچار مصیبتی می شود، در این هنگام خاندان اوگتای درصدد برآمد که از خانواده تولوی انتقام بگیرد. از این رو دولت پکن در خطر افتاد. یک سردار از خاندان اوگتای در سال ۱۳۶۰ بسوی دیوار بزرگ چین پیشروی کرد، و اگرچه بزودی در یک شورش کشته شد، فرماندهان لشکرهای طغان تیمور باهم اختلاف پیدا کردند و به نزاع پرداختند. دو رقیب بنامهای بولود تیمور (Bolod Temür) و کوکوتیمور (Kökö Temür) بترتیب پکن را اشغال کردند؛ و جنگ داخلی، افتادن جنوب را به دست مینگ آسان و دائمی ساخت. در سال ۱۳۶۸ هنگامی که نیروهای مینگ بسوی شمال حرکت کردند، پیشروی ایشان تقریباً بلا مانع بود؛ استحکامات پکن درهم شکست، امپراتور طغان تیمور نخست به پایتخت تابستانی خود، شانگ - تو (Shang-tu) در آن سوی دیوار بزرگ چین، و بعد به کای لو (K'ai-lu) گریخت و در آنجا پس از ناله و زاری و اظهار تأسف برای از دست رفتن شکوه و عظمت شهرها و دشتهای زیبا و سرسبزی و خرمی اقامتگاههای تابستانی خویش، و فریاد برآوردن که: «مگر من چه گناهی کرده ام که اینطور امپراتوری خود را از دست می دهم!»، (۲۸) بسال ۱۳۷۰ درگذشت، یعنی یکصد و پنجاه سال پس از تاریخی که لشکریان چنگیز خاندان کین را از پکن راندند. کوکوتیمور نامدتی در شهر شانشی (Shansi) مقاومت خود را حفظ کرد و معدودی از پادگانهای دورافتاده نیز پایداری نشان دادند ولی این سربازان باقیمانده هم بسوی تپه های کانسو رانده شدند و چین سرانجام از فرمانروایی بیگانگان رهایی یافت و تصفیه شد و تحت سلطنت مینگ مجدداً اتحاد و یکپارچگی خود را بازیافت.

مورخان چینی از این واقعه ضمنی ناگوار که در تاریخ کشورشان روی داده، سرسری می گذرند و سقوط مغول را نتیجه تباهی و فساد می دانند. وقایع نگار مغولی قرن هفدهم، سانانگ ستزن (Ssanang Setzen) که اظهار تأسف طغان تیمور را نگاه داشته یا از خود ابداع کرده، زبان به سرزنش می گشاید و سقوط مغول را در نتیجه خیانت می داند. ولی اگر یک منتقد بی غرض بود شاید باسانی این دو توضیح مغایر را باهم تلفیق می کرد و در هریک از آنها مقداری حقیقت می یافت. او همچنین شاید برای دوره مغول حسنی قائل می شد که یک چینی میهن پرست ممکن بود آن را عیبی شمارد؛ آن هم این بود که در طول سالهای تسلط مغول، چین بیش از هر دوره دیگری از تاریخ خود بادیای خارج ارتباط نزدیک

یافت؛ ترکان و ایرانیان مراکز بازرگانی چین را پر کردند و گاهی حکومت شهرهای این کشور را به دست گرفتند و اداره کردند؛ اروپاییانی که پهنه آسیا را درمی‌نوردیدند، به کرانه‌های اقیانوس آرام رسیدند و میان مردمی که بگونه‌ای مبهم از قدیم در غرب بعنوان سرهای (Seres) مرموز معروف بودند، تجارت کردند و به موعظه پرداختند. (۲۹) اخلاص و فداکاری بی‌شائبه ژان دومونته چورونو در خاور دور پایگاهی برای مسیحیت رومی ایجاد کرد، (۳۰) و ظرف چند سال ده هزار تاتار را تعمیم داد و جرج، سردار انغوت، را از رفض نسطوری به آیین کاتولیکی درآورد؛ زبور کلیسایی را به زبان «تاتاری» برگرداند که ممکن است مغولی یا ترکی بوده باشد. (۳۱) این زحمات افتخارآمیز و قابل تقدیر را نیز پاپ کلمنت پنجم بخوبی پاداش داد و در سال ۱۳۰۷ او را به مقام اسقفی گماشت که تازه در خان‌بالیغ ترتیب داده شده بود. هفت راهب فرانسیسکن دیگر نیز، بعنوان اسقفهای جزء، مأمور کمک به آن مرد پیشگام و تنها، شدند که سه تن از ایشان به چین رسیدند. دومین مقر اسقف در بندر زیتون برپا شد که اسقف اندره دپروجیه (Perugia) سالها این شغل را عهده‌دار بود؛ (۳۲) همچنین، کشیشان متهوری در آنجا به کار پرداختند که برای خدمت در این زمینه تازه، راههای دور و درازی را در خشکی و دریا پیموده بودند. مخصوصاً باید زحمات اودوریک دپوردنون (Odoric de Pordenone) (۳۳) را مورد ستایش قرار داد که بسال ۱۳۱۴ از ونیز براه افتاد و پس از گذشتن از ترابوزان و تبریز به ایران دوره ایلخانان وارد گردید. همچنین در سال ۱۳۲۲ با کشتی از بصره عازم هندوستان شد، از کرانه مالابار گذشت، از دیدن منظره آرامگاه سن توماس به تزکیه نفس پرداخت، و پس از توقفهایی کوتاه در سیلان و جاوه، شاید ده سال بعد از حرکت خود از ایتالیا، در کانتون از کشتی پیاده شد که می‌گوید: «این شهر بقدری بزرگ است که سه برابر ونیز وسعت دارد.» ضمن مسافرت خود در چین به هر شهری که وارد می‌شد از طرف همکاران فرانسیسکن خویش مورد استقبال قرار می‌گرفت. در خان‌بالیغ، جایی که سه سال و نیم اقامت کرد، تشریفات درباری را از نزدیک دید؛ برای تماشای شکار با شکارچیانی همراه شد که بیست روز طول می‌کشید تا از پایتخت به جنگل بروند و در آنجا به شکار پردازند؛ سرعت سیر و وقت‌شناسی چاپارهای اسپراتوری را دید و به پشتیبانی و هواداری «خان بزرگ» از راهبان مسیحی پی‌برد. بسال ۱۳۲۸ از پکن حرکت کرد در حالی که تصمیم داشت از راه خشکی برگردد. در این کشور اونغوتی پرسترجان به سفر پرداخت و جاده کاروانی حوضه رود تاریم را پیمود و باندازه کافی به ثبت نزدیک شد که درباره حکومت مذهبی عجیب لاماها در آنجا اطلاعات زیادی به دست آورد. (۳۴) و با عبور از استپ و دریا، سرانجام پس از یک غیبت شانزده ساله، بسال ۱۳۳۰ به شهر پادوا (Padua)، واقع در شمال ایتالیا، برگشت. ژان دومونته چورونو بسال ۱۳۲۸ یا ۱۳۲۹، اندکی پس از رفتن اودوریک از چین، درگذشت. جانشین او، نیکلا، که در سال ۱۳۳۳ بدین مقام منصوب شده بود. در راه، جایی در آسیای مرکزی، وفات یافت، و جامعه آلن در خان‌بالیغ طی نامه‌ای که در سال ۱۳۳۶ به پاپ بندیکت دوازدهم در آوینیون نگاشت، شکایت کرد که از زمان درگذشت ژان، هیچ پیشوای روحانی نداشته است. (۳۵) پاپ نیز در جواب بسال ۱۳۳۹ ژان دومارینولی (Marig noli) را اعزام داشت (۳۶) که بسلامت از قلمروهای قبیچاق و چغتای سفر کرد (۳۷) و در سال ۱۳۴۲

به پکن رسید. همینکه به حضور طغان تیمور پذیرفته شد چند اسب تنومند اروپایی به خان هدیه داد که هم چینیان و هم مغولان از درشتی اندامشان به حیرت افتادند چون به اسبهای کوچک و لاغر اندام استپها عادت داشتند. (۳۸) مارینیولی، پس از پنج سال اقامت در چین، آهسته از راه کرانه‌های هندوستان بازگشت و بسال ۱۲۵۳ در آوینیون گزارش خود را به پاپ اینوسان چهارم تقدیم کرد. چند سال بعد، در حدود ۱۳۷۰، پاپ اوربان پنجم (Urban) یک روحانی پاریسی بنام ویلیام دوپراتو (Prato) را به مقام اسقفی خان‌بالیغ منصوب ساخت ولی معلوم نیست که هرگز این مقام را عهده‌دار شده باشد. سقوط سلسله مغول در دو سال پیش از آن، فصل روابط شرق و غرب را بست. بی‌نظمیهای روزافزون آسیای مرکزی ارتباط زمینی میان چین و اروپا را قطع کرد، و مأموران مسیحی رومی در خاور دور کم‌کم از تعدادشان کاسته شد تا از میان رفتند. چندان مدرکی در دست نیست که فرمانروایان جدید مینگ به آزار مسیحیان پرداخته باشند ولی آیین مسیح، خواه کاتولیکی خواه نسطوری، در چین خیلی کم‌اثر باقی‌گذاشت. کسانی که به این مذهب گرویدند، بیشتر خارجی‌ان (مغولان، ترکان و آلان‌ها) بودند که پس از انقلاب سوفیت‌آمیز مینگ در برابر واکنش ملی‌تاب نیاوردند و با آیین خویش از آن سرزمین رفتند.

در تحت حکومت مغولان، چین دیگر یک کشور محدود در خشکی باقی نماند، از انزوای خود بیرون آمد، به دریا دست پیدا کرد و به خارج راه یافت. در همین هنگام، مسیحیان و مسلمانان غرب بدانجا پای نهادند. «سلطنت میانه»، هم از راه خشکی و هم از راه دریا، به قلمروهای دور پیوست و مورد بررسی و بهره‌برداری قرار گرفت؛ و گاهی بوسیله خارجیانی توصیف شد که برای سردمی حیرت‌زده، وجود یک جامعه پرجمعیت باسواد باستانی در انتهای دیگر جهان را شرح می‌دادند. نه مسیحیت و نه اسلام، هیچ‌یک نتوانست روح و اندیشه آن ملت‌گوشه‌گیر خرافاتی را تسخیر کند ولی «فرنگیهای» اروپای غربی همیشه تحت تأثیر کشف آن قلمرو پهناور شرک بودند و عقیده داشتند که آماده برای انتشار انجیل است و هنگامی که در نتیجه قیاسهای سیاسی و کشورگشاییهای تیمور راههای استپها به‌رویشان بسته شد، باز به کناره‌گیری از آنجا حاضر نشدند و در صدد برآمدند که راه دیگری از دریا پیدا کنند. جالبترین نتیجه تسلط موقتی مغول در چین این بود که اروپاییان تحت عنوان «جست و جو برای ختا» کشتیهای روانه کردند. این کشتیها در پایان قرن پانزدهم، جویندگان را دور دماغه امیدنیک گرداند و دو قرن پس از محو هیأت‌های سونته چورونو و از میان رفتن فرانسیسکنا در خان‌بالیغ خان بزرگ، ریچی (Ricci)^۲ و ژزویتها را به پکن آورد.

۱. ختا، نامی است که در منابع اسلامی به قسمت شمالی چین (نواحی منچوری، مغولستان و ترکستان شرقی) اطلاق شده است. (دائرة المعارف فارسی)

۲. ریچی، ماتیوریچی، بنیانگذار هیأت تبلیغی ژزویت در چین است که بسال ۱۵۸۲ وارد چین شد و برای پیشرفت کار، خو گرفتن به آداب و رسوم چینی را سیاست خود قرار داد. م.

قبچاق و چغتای

در کشورهای پادشاهی مستقر و مرتب ایران و چین، مغولان ظرف مدتی کمتر از یک قرن، لااقل تا اندازه‌ای، مغلوب دشواریهایی شدند که درباره آنها تجارب قبلی نداشتند و نمی‌توانستند تصور آنها را بکنند. برعکس، در خان‌نشینهای قبچاق و چغتای بر جامعه ساده‌تری فرمان می‌راندند که مدنیت کمتری داشت و جمعیتش تا اندازه‌ای صحراگرد بود. شیوه حکومتش نیز ابتدایی بود. بدین جهت مغولان که تعالیم سوروئی و تحصیلات صاحب‌منصبان چینی و مدیران ایرانی را نداشتند، از عهده اداره آن برمی‌آمدند. در نتیجه، فرمانروایی مغول در این قلمروهای شمالی، ریشه‌های عمیق‌تری گذاشت و در روسیه بیش از دویست و پنجاه سال دوام یافت. دوران تسلط مغول، چه در روسیه و چه در آسیای مرکزی، نشانه‌های آسوزنده‌ای برای تزارها باقی‌گذاشتند و جامعه بردگی و رعیتی مسکوی را شکل دادند. در آسیای مرکزی نیز بار فشار و نفوذ چین را از دوش مردم برداشتند و ملتهای این استپ بلند را وارد حیطه اسلام و فرهنگ ایرانی ساختند. تاریخهای قبچاق و چغتای درست هستند نیست و خوب تنظیم نشده ولی اکتشافات باستانشناسی و گزارشهای خارجیان بسیاری از شکافها را پر می‌کند و نقایص کار وقایع‌نگاران بومی را تکمیل می‌نماید.

باتو بسال ۱۲۴۲ که از پیکار بزرگ خود در اروپای مرکزی بازگشت، بر کرانه خاوری آختوبا Akhtuba، که شاخه‌ای از رود ولگا است، پایه‌های شهر یا اردوی «سرای» را نهاد. این نام فارسی که معنی کاخ را می‌دهد، از اقامتگاه «زرین» خان حکایت می‌کرد. (۱) از این نقطه، که از نظر سوق‌الجیشی در سر راه عمده استپها قرار داشت، او ممکن بود صحنه متغیر سیاسی مغولستان را مراقبت کند و شاهزادگان و امیران روسی را زیر نظر نگه دارد و آمادگی داشته باشد تا چنانچه دست از وفاداری برداشتند یا پرداخت خراج را قطع کردند، آنان را بسرعت کیفر دهد. هر قدر که آن شاهزادگان و امیران ممکن بود در نتیجه زد و خورد میان باتو و کیوک، امید بازیابی آزادی خود را در سر پیروانند، بر اثر مرگ ناگهانی کیوک بسال ۱۲۴۸ و تقسیم بعدی آن امپراتوری میان باتو و منگو، همه آن امیدها تبدیل به ناامیدی گردید. منگو، هنگامی که هلاگو را برای پیکار بزرگ با اسماعیلیان و خلیفه عباسی اعزام می‌داشت، از باتو خواست که سهم خود با ارسال سرباز و مالیات سرانه ملتهایی که

رعیتش بودند، در آن لشکرکشی کمک کند. در نتیجه، در سرزمینهای روسی سرشماری شد و حتی از شهر نوگورود Novgorod، که از آزادی ناپایداری بهرمند بود، خواسته شد که سرباز بفرستد و کمک مالی کند؛ و این درخواست، شورشها و دردهایی ببار آورد. در نوگورود هیچ پادگان مغولی مستقر نبود ولی به فرماندار روسی آن، الکساندر نوسکی Nevsky دستور داده شد تا شورشها را فرو بنشاند و خراج را بستاند. باتو در سالهای بعد ضربه فلج کننده ای خورد. نیابت سلطنت را پسرش سرتاق عهده دار شد که یک مسیحی نسطوری بود و رسیدن وی به قدرت، پادشاه فرانسه را بر آن داشت تا ویلیام دو روبروک را به نزد او بفرستد که او را در ایمان خویش استوار سازد و استپهای قبیچاق را برای موعظه روحانیان مسیحی باز کند. باتو بسال ۱۲۵۵ یا ۱۲۵۶ درگذشت. سرتاق آن زمان در قراقروروم بود. جانشینی او مورد تأیید سنگو واقع شد ولی بسال ۱۲۵۷ هنگامی که به سرای بازمی گشت فوت کرد و عموی وی، برکه، در سرای بجای او بر تخت نشست. (۲) او که یک مسلمان پارسا و متعصب بود از وحشیگریهای هلاکو در بغداد بسال ۱۲۵۸ به وحشت افتاد و از جاه طلبیهای این رقیب بالقوه خود هراسان شد. از این رو به لشکریان قبیچاق که در تحت فرماندهی هلاکو می جنگیدند دستور داد که به شهر خود برگردند. احساسات بدی که میان دو پسرعمو به وجود آمده بود، سرانجام بسال ۱۲۶۱ کار را به جنگ کشانید و قفقاز که مرزی غیرقطعی میان قلمروهای آن دو بود صحنه جنگ گردید.

اگر تهدید خطرناک ایلخانان در کار نبود، برکه شاید حمله براروپا را - که باتو بسال ۱۲۴۲ بسبب مرگ اوگتای از آن دست برداشت، دوباره دنبال می کرد. اگرچه تجاوز مغول هرگز نیازی به بهانه نداشت، مع ذلک رفتار بی پروای دانیل، فرمانروای گالیسی چنین بهانه ای را به دست مغولان داد. چون او مقارن زمان فوت باتو بر باسقاقان محلی، یانایان خان مغول که مأمور جمع آوری خراج بودند، حمله برد و نیرویی را که فرماندار مغول برای جنگ با وی فرستاد، تار و مار کرد. در نتیجه، طی ۱۲۵۸ و ۱۲۵۹ لشکر مهیتر و جرارتی تحت فرماندهی نوقای، که فرمانده جوان و نوه برادر برکه بود، به لهستان حمله برد و جاده چولم (Cholm) به لوبلین (Lublin) و ساندومیر (Sandomir) را پیروی کرد. شهر کراکو (Cracow)، در جنوب غربی ورشو، که در راه مهاجمان قرار داشت، غارت شد ولی قلعه شهر به مقاومت پرداخت؛ دوک بولسلاس (Boleslas) گریخت و مغولان این کشور را از طرف غرب تا شهر صنعتی بوتن (Beuthen) و اوپلن (Oppeln) با کمال بیرحمی کوبیدند و ویران کردند. اروپا به لرزه درآمد؛ پاپ الکساندر چهارم جنگ صلیبی جدیدی را موعظه کرد و سلطان بلا پادشاه مجارستان را به یاری لهستانیها فراخواند. ولی این پادشاه، شاید بحق از بازگشت «تاتار»های هولناک می ترسید که هجده سال قبل کشورش را با خاک یکسان کرده بودند. مع ذلک، مهاجمان، پس از عدم موفقیت در دستگیری دانیل فزاری، نیروهای خویش را واپس کشیدند. (۳) قدرت روزافزون هلاکو را، که لشکریانش اکنون در حال پیشروی بسوی مدیترانه بودند، در سرای به دیده ترس می نگریستند و بر که شاید دیگر حفظ مرزهای جنوبی خویش را بر ماجراهای جامطلبانه در اروپای مرکزی ترجیح می داد. مرگ منگو بسال ۱۲۵۹، شکست کدبوقا در عین جالوت بسال ۱۲۶۰، تصرف مجدد قسطنطنیه توسط یونانیها تحت-

حکومت میخائیل پالئولوگ بسال ۱۲۶۱ و سیاست زیرکانه بیبرس، فرمانروای جدید مصر مملوک، صحنه جنگی و سیاسی را دگرگون ساخت و برکه را برآن داشت که دیگر اندیشه توسعه طلبی در شمال و مغرب را کنار بگذارد. و برای جلوگیری از جاه‌طلبیها و تجاوز ایلخانان بر سرزهای قفقازی خویش فکر خود را متمرکز سازد. جنگ میان این دو دولت مغولی در قاهره مایه شادی مردم گردید و دوام استقلال مصر مملوک را تضمین کرد. بیبرس در مصر سربازان قباچاق را که از لشکر هلاکو برمی‌گشتند و نمی‌توانستند مستقیماً به کشور خود بروند، پذیرفت، (ع) و هنگامی که جنگ ترک (Terek) در ژانویه ۱۲۶۳ سوازنه نظامی را برضد ایلخانان تغییر داد، قاهره و سرای، براساس یک ایمان اسلامی مشترک علیه مشرکان بیگانه رسماً متحد شدند. با کمک یونانیان بیزانسی که اینک مجدداً قسطنطنیه را به دست آورده بودند، آن دو متحد می‌توانستند توسط دریا، از طریق تنگه‌ها با یکدیگر ارتباط یابند یا، چنانکه یک تصور شاعرانه آن را به عبارت درآورده، رود ولگا به رود نیل می‌ریخت.

در طی دوره دهساله فرمانروایی برکه (از ۱۲۵۷ تا ۱۲۶۶) غربیترین نواحی تحت تسلط مغول، که روسها آن را خان‌نشین «اردوی زرین» (ه) می‌خواندند، رفته رفته شکل گرفت. قلب این قلمرو، ولگای سفلی بود. همانند سرای که به دست باتو پی‌ریزی شد، شهر دومی نیز نزدیک آن برپا گردید که سرای نو یا سرای برکه خوانده شد و بصورت مرکز پررونق بازرگانی جهانی درآمد با جمعیت درهم‌آمیخته‌ای از ترکان و مغولان و روسیان. این خانه‌ها، استپهای دن و دنیپر، شبه‌جزیره کریمه، و دامنه‌های شمالی قفقاز را اداره می‌کردند. اگر نگوییم قدرت آنان، باید بگوییم نفوذ آنان تا جنوب دانوب، در بلغارستان و تراکیه^۱ توسعه یافته بود ولی کوششهای ایشان برای گرفتن روم سلجوقی از دست رقیبان ایلخان خود به جایی نرسید و خیلی زود خوارزم و اترار را نیز به‌خاندان چغتای باختند. (۶) اگرچه تهدید اروپا، پس از حمله کوتاهی به لهستان در سال ۱۲۵۹، از میان رفت، ولی مغولان همچنان زمام فرمانروایی امارات روسی را در دست داشتند چون این امارات از مصیبتی که دیده بودند درس عبرت نگرفته و اتحاد و یکپارچگی خویش را بدست نیاورده بودند و بهمان اندازه از توسعه‌طلبی لیتوانیها و شوالیه‌های توتانی شمال غرب بیم داشتند که از تجاوز مغولان بیمناک بودند. سیاست سرای نیز همان خطوط سنتی مغول را دنبال می‌کرد: اسیران محلی برمسندهای خویش باقی می‌ماندند بشرط آنکه مرتب خراج پردازند ولی در صورت بیوفایی و نیرنگ، از فرمانروایی برکنار می‌شدند و قلمرو آنان به دست فرمانداران مغولی اداره می‌گردید. این طرز عمل را قرن‌ها بعد، انگلیسیها در هندوستان معمول ساختند. روحانیان اگر چنانکه باید و شاید مطیع بودند و پیروان همکیش خود را نیز وادار به اطاعت از مغولان می‌کردند، مورد حمایت قرار می‌گرفتند و از مالیات نیز معاف می‌شدند. یک رشته پیوند تازه و استوارتری میان مردم روسیه و کلیسای اورتودوکس ایجاد شد که بعنوان یک مکتب ملی در برابر شرک یا اسلام کشورگشایان مغول و فشارهای دستگاه پاپ رم که از سرزمینهای آلمان و کرانه‌های مدیترانه ناشی می‌شد، ایستادگی کرد.

۱. تراکیه ناحیه‌ای است در جنوب شرقی اروپا که گوشه جنوب شرقی شبه‌جزیره بالکان را فرا گرفته و مشتمل بر شمال شرقی یونان، جنوب بلغارستان و قسمت اروپایی ترکیه است.
(از دائرةالمعارف فارسی)

سرزمینهایی که مستقیماً به دست این خانها اداره می شدند، در روسیه قدیم از حداقل تمدن و زندگی شهری برخوردار بودند. جمعیت این نواحی تا دیرزمانی صحرانشین باقی ماند. کشاورزی بتناوب انجام می شد و از آمیزش مغولان و ترکان و اسلاوها و فنلاندیها نژاد جدیدی از «تاتارها» در آن جا پدید آمد. مغولانی که کابلا شهرنشین شده بودند تنها اقلیت کوچکی را تشکیل می دادند و چون از لحاظ جغرافیایی فاصله زیادی از زادگاه اصلی خویش داشتند رفته رفته در دریایی از زبان و فرهنگ ترکی غرق شدند و تا پیش از پایان سده سیزدهم میلادی رفته رفته بر روی سکه های اردوی زرین زبان ترکی بجای زبان مغولی نشست. (۷) اگرچه جانشینان بلافصل برکه اغلب مشرک بودند، با اینهمه نفوذ مسلمانان از سوی ماوراءالنهر و کشور سلجوقی روم و حتی از سوی بلغارهای ولگای میانه ادامه داشت. از آنجا که همه این همسایگان مسلمان زبان ترکی را بگونه های مختلف تکلم می کردند، پیروزی نهایی این زبان در داخله آن خان نشین قطعی گردید و بازرگانان و مسافران در قبیاق بزودی پی بردند که برای معاملات عادی و زندگی تجاری زبان ترکی سودمندتر از زبان مغولی است. (۸) زیرا همه مغولان عقیده داشتند که تجارت مانند خون در پیکر کشور اهمیت حیاتی دارد. ویرانه های شهر سرای شامل آثاری از کاروانسراها، تعمیرگاه ها بعلاوه کاخهاست. از آنجا بطور مداوم حمل یک رشته اشیاء بلورین و سفالین، همچنین بردگان، از دریای سیاه و مدیترانه شرقی بسوی مصر مملوک جریان داشت. این راه بازرگانی سودمند از تسهیلاتی برخوردار می شد که مردم زرنگ و با تجربه جنوا فراهم می آوردند چون انحصار حقوق تجارتی در دریای سیاه را از امپراتور میخائیل پالئولوگ گرفته بودند که کمال علاقه را نشان می داد تا ایشان را در برابر رقیبان ونیزی خویش که قهرمانان امپراتوری بربادرفته رم بشمار می رفتند، یاری دهد. کارخانه های جنوایی در کافا و بندرهای دیگر کریمه برپا شد. نمایندگان این جمهوری از سال ۱۲۶۷ در شهر سرای به فعالیت پرداختند. پارچه های فنلاندی را در بازارهای این شهر به فروش می رساندند، همچنین بردگان را از آنجا با کشتی، از راه قسطنطنیه، به مصر می بردند. انواع پوستهای قیمتی و غلات قبیاق را نیز به شهرهای اروپای باختری می فرستادند. (۹)

شخصیت و خطبشی سیاسی برکه برای او شهرتی پایدار را تأمین کرد. پایتخت او تا دیرزمانی به «سرای برکه» معروف بود و چمنزارهای شرق ولگا را «استپ برکه» می خواندند. بورخان مسلمان به این امیر نومسلمان ممتاز توجه زیاد دارند و او را می ستایند. مبادله سفیر میان شهر سرای و قاهره، برکه را مورد توجه جهان تازی زبان قرار داد. مأموران سیاسی بیبرس تصویر روشنی از این مرد برجا نهاده اند. اینان گزارش می دهند که ولگا را به بزرگی رود نیل یافتند. (۱۰) سراپرده ای که «خان» در آنجا بار عام می داد و گنجایش یکصد تن را داشت از نمد سپید پوشیده شده بود. در درون آن نیز پارچه های گرانبهائی مزین به مروارید از اطراف آویخته بودند. برکه را نیز اینطور ترسیم می کنند که دارای چهره ای بزرگ با تهرنگی زرد است و ریشی با موهای پراکنده دارد. جامه ای از ابریشم چینی پوشیده و شبکلاهی بر سر نهاده و چکمه هایی از مخمل سرخ برپا کرده است. بجای شمشیر نیز کمربندی زرین به پهلوی دارد. او در سالهای بعد، امور نظامی دولت را به برادرزاده جوان و جاه طلب

و برجسته خود، نوقای، سپرد که تازه در پیکار لهستان، بسال ۱۲۵۹، شهرتی به دست آورده بود. بنابر استمداد تزار بلغاری که مورد تهدید بیزانسیها قرار گرفته بود، نوقای بسال ۱۲۶۵ یک نیروی بیست هزار نفری را از دانوب گذراند. لشکریان اسپراتور بیزانس وحشت زده شدند و گریختند. اسپراتور میخائیل نیز از سرکه جان بدر برد و با یک کشتی جنوایی به قسطنطنیه برگشت. مغولان تراکیه را غارت کردند. و کیکاوس دوم، سلطان مخلوع سلجوقی را که در یک دژ یونانی زندانی بود، از بند رها ساختند و به خاک قیچاق بردند و شهر سوداک (Sudak)، را در کریمه بعنوان تیول در اختیار وی گذاردند. میخائیل پالئولوگ بر آن شد که از این درس عبرت استفاده کند. لذا اتحاد با قیچاق را پذیرفت و شاید خواستار گردید، و عقد ازدواج دختر او با نوقای، می رساند که قسطنطنیه عقیده داشت که فرمانروای واقعی قیچاق نوقای است. در سرز قفقاز، جنگ ترک (Terek) ایلخانان را بر آن داشت که حالت دفاع به خود گیرند. مرگ هلاکو بسال ۱۲۶۵ ممکن است نوقای و برکه را بر آن داشته باشد که به آذربایجان حمله برند ولی اباخان بر کرانه رود کورا آنان را تارومار کرد و بسال ۱۲۶۶ در تفلیس واقع در گرجستان، نوقای یک چشم و برکه جان خود را از دست داد. نوقای اگرچه تا سی و سه سال دیگر زنده ماند ولی هرگز آرزوی جلوس بر تخت قیچاق را نکرد. دلیل این عدم اتکاء بنفس شاید رسم یا خرافه ای بود که اشخاصی را که نقص جسمانی داشتند یا ناتوان بودند، از رسیدن به قدرت اعلی محروم می ساخت.

پس از درگذشت برکه، برادرزاده او، منگوتیمور، یکی از پسران باتو بر تخت نشست که سیاست زیرکانه او با پشتیبانی عملیات نظامی شایسته ای، خان نشین اردوی زرین را به پایه یک قدرت مستقل رساند. او اتحاد با مصر مملوک را حفظ کرد، ولی، شاید بر اثر فشار قویلای، با ایلخانان صلح نمود. دوستی او با میخائیل پالئولوگ، برای این اسپراتور که از دشمنی شارل، فرمانروای آنژ^۱ می ترسید، مغتنم و رضایت بخش بود. منگو تیمور با دخالت در کشمکشهای شاهزادگان مغولی آسیای مرکزی و پشتیبانی و تقویت قایدو علیه براق، خان چغتای، توانست باقیمانده قندهای سیاسی تبعیت از «خان بزرگ» را نیز که دیگر نام و القابش روی سکه های قیچاق ضرب نمی شد، بگسلد. از امیران روسی که بیانشان تفرقه افتاده بود و همیشه باهم زد و خورد می کردند، او هیچ بیمی نداشت بلکه انتظار زیادی داشت. مرگ دانیل، فرمانروای گالیسی بسال ۱۲۶۶، تنها فرمانروای بومی را که روحیه ای قوی و استادی و مهارتی داشت، از میان برد. مردم جنگجوی لیتوانی، با هجوم از بالتیک بسوی دنیپر، روسیان وحشت زده را وادار کردند تا از خداوندان مشرک خویش یاری بخواهند. جمهوریه های بازرگانی نوگورود^۲

۱. کور یا کوروس، یا کورا از رودهای بزرگ قفقاز است که از کوه حزر در شمال قارص سرچشمه می گیرد و سپس به شمال شرقی و به سوی دره گرجستان جریان پیدا می کند و پس از طی مسافتی از داخل شهر تفلیس می گذرد و در قره باغ نهادهای دیگری بدان می پیوندند و پس از آن بسوی ایران سرانجام و با رود ارس یکی می شود و سرانجام به دریای خزر می ریزد. (لغتنامه دهخدا)

۲. آنژ (Anjou)، دوک نشین سابق شمال غربی فرانسه که تقریباً منطبق با ولایت کنونی من-ا-لوار است.

۳. نوگورود (Novgorod)، شهری است در حدود صد میلی جنوب شرقی لنین گراد که در دو طرف رود ولخوف قرار دارد.

و پسکوف^۱ اگرچه از حضور پادگانهای مغول آزاد بودند، اجبار زیاد داشتند که دشمنی مشترک دائماریکها و شوالیه‌های توتانی را دفع کنند. با چنین موقعیتهای نامساعدی سرزمینهای روسی نمی‌توانستند امیدوار باشند که آزادی از دست رفته خود را بازیابند و فرمانروایان آنها، هرطور که خان مغول مصلحتش اقتضا می‌کرد، روی کار می‌آمدند و از کار می‌افتادند، پاداش می‌گرفتند و کیفر می‌دیدند و ناچار بودند که خراج‌پیردازند و با ارسال سرباز به لشکر مغول کمک کنند. در سال ۱۲۸۰ که منگوتیمور درگذشت، این خان‌نشین نیرومند و آزاد و کامیاب بود. هم‌دستان وفادار و دوستان فرمانبردار آن را احاطه کرده بودند، و ارتباطات مرتب آن با مصر، نفوذهای مذهبی و فرهنگی دنیای مدیترانه شرقی را به‌استپهای شمالی منتقل ساخته بود. معماران مصری در کریمه مسجدها و کاخهایی ساخته بودند. سوزائیکها و نقاشیهای دیواری که در شهرسرای از زیر خاک بیرون آمده باعث شده که روسهای این پایتخت را «پمپی و لگا» لقب دهند؛ لقبی که شاید خالی از گزافه نباشد. رشد کشاورزی و افزایش گروه کشاورزان و پیدایشی یک طبقه جدید شهری از بازرگانان و پیشه‌وران و صنعتگران، عنصر صحرانشینی را در جمعیت قبیچاق بسرعت کاهش داد. این تغییرات با پیدایی نوعی فتودالیزم نیز همراه بود. بدین ترتیب که خان‌یرلیغها یا فرمانهایی برای طرخانها یا اشراف درجه دوم صادر می‌کرد و زمینهای این مالکان کوچک را از مالیات معاف می‌ساخت و مالکان می‌بایست در موقع لزوم با خدمات نظامی خود و رعایای خود، استیازی را که خان به آنها داده بود تلافی کنند. بدین‌گونه مالکان، صاحب‌اختیار کشاورزانی می‌شدند که بر روی زمینهای ایشان کار می‌کردند. در حقیقت بردگی رعیت جانشین آزادی مالک می‌شد. این بدعتی بود که بعداً روسیان مسکوی اقتباس کردند و آن را تقریباً جهانی ساختند.

مرگ منگوتیمور، که در نتیجه برداشت ناشیانه دسلی ازگردن او اتفاق افتاد، راه بلند پروازی نوقای را باز کرد و او که شاید اجازه نداشت این خان‌نشین را برای خود به‌چنگ آورد، درصدد برآمد که بعنوان نوعی وزیر دربار فرمانروایی کند. (۱۱) تودا منگو، برادر کوچک منگو که به‌جایش نشست فرمانروایی ناشایسته ولی پارسا بود که بسال ۱۲۸۳ مسلمان و صوفی شد و اوقات خود را صرف کارهای مذهبی کرد و با کمال میل اداره امور دولت را به کف با کفایت آن سردار قدرتمند، یعنی نوقای، سپرد. پادشاهی نوقای رنگ یک فرمانروایی مستقل را به‌خود گرفت. قلمرو او در جهت غرب، از رود دن و دشتهای غله‌خیز اوکراین تا دهنه دانوب و دامنه‌های سلسله جبال کارپات توسعه یافت و برخاک مجارستان و کشورهای بالکانی صربستان و بلغارستان سایه افکند. در حقیقت قلمرو او مساحتی یافت برابر با مساحت کشورگوتیک قرن چهارم میلادی که هجوم هونها آن را از بین برد. جاه‌طلبی نوقای باسانی می‌توانست حمله مغول بر اروپا را تجدید کند و در مجارستان نیز اوضاع برای طرحهای او مساعد بود. لاسلو (Laszlo) یا لادیسلاس چهارم (Ladislas) که بسال ۱۲۷۲، در سن ده سالگی بر تخت سنت استفن نشست، پسر یک شاهزاده خانم کومان مشرک بود. رغبت شدیدی نسبت به خویشاوندان مادر خود نشان می‌داد، خود را در میان معشوقه‌های کومان محصور

۱. پسکوف (Pskov): شهری است بر کرانه راست رود ولیکایا واقع در صد و شصت میلی جنوب غربی لنین‌گراد. (دائرة المعارف امریکانا)

ساخت، حمایت نوقای را که به‌وی پیشنهاده شده بود پذیرفت و به‌پشتگرسی او با روحانیان و اقطاب مسیحی درافتاد و فرستاده پاپ را دستگیرکرد و درواقع بخاطر شمن‌پرستی آسیایی، آیین مسیح را کنار گذاشت. پاپ نیکلای چهارم بسال ۱۲۸۸ ارتداد او را تکفیرکرد و جهاد عمومی را برای مردم موعظه نمود. زیرا نوقای یک لشکر مغول را به‌ترانسیلوانی رهبری کرده و توله-بوقا (Tolë-Buka)، یکی از برادرزادگان خان فرمانروا، نیز، شاید برای جلوگیری از کمک لهستانیها به‌مسیحیان مجارستان، به‌لهستان حمله برده و در ساندومیر به‌پیشروی پرداخته بود. ولی دیگر با تو یا سوبوتای حضور نداشت تا پیروزی خیره‌کننده سال ۱۲۴۱ را تکرار کند نوقای و توله‌بوقا نتوانستند کوششهای خود را هماهنگ سازند. لذا از هجومشان جلوگیری کردند و بعدهم آنان را پس‌راندند. (۱۲) لشکریان مسیحی یا فتودال، فرمانروای مرتد خود را در داخله کشورش تعقیب کردند تا سال ۱۲۹۰ که لادیسلاس در بیست و هشت سالگی به‌دست یک کومان بی‌وفا کشته شد. پس از یک دوره بیست ساله هرج‌ومرج، شاخه دیرین آرباد (Arpad)^۱ از میان رفت و تحت حکومت سلسله جدید آنژون^۲ مجارستان از نو به‌مسیحیت گرایید و به‌تمدن بازگشت. نه مجارستان نه لهستان، دیگر هیچ‌یک از این دو کشور بطور جدی دچار خطر اشغال مغول نشد. و می‌توان گفت که این وقایع به‌یک دوره لشکرکشی که بسال ۱۲۴۰ با حمله باتو از ولگا و دنیپر آغاز شده بود، پایان بخشید. پس از پنجاه سال تشویش در سایه «خشم تاتار»، مسیحیت رومی محیط آزادی و اسنیتی را بازیافت که در آن هنرهای دوره صلح می‌توانست رونق گیرد و طی چند نسل، تجدید حیات علم و دانش را فراهم آورد.

نوقای و توله‌بوقا هنگامی که از پیکار خود در اروپا بازگشتند، دیدند تودامنگو غرق در نوعی نشئه مذهبی است و شیخان و درویشان او را در میان گرفته‌اند. در سال ۱۲۸۷ او بسود توله‌بوقا از سلطنت کناره‌گرفت و توله‌بوقا، شاید بامید اینکه خاطره عملیات ناموفق اخیر خود را از میان ببرد، جنگ با ایلخانان را از سرگرفت و کوشید تا استان آذربایجان را که بر سرش کشمکش بود، به‌تصرف درآورد. ولی در اینجا نیز کاری از پیش نبرد و این عدم موفقیت سرانجام باعث بی‌اعتباری او گردید و او را در چنگ رقیب خویش گرفتار ساخت. گروهی در اطراف شاهزاده جوان، تغتو Toktu، یکی از پسران منگوتیمور، گردآمدند و هنگامی که خان مغول، یعنی توله‌بوقا، بیدار شد و خطر را احساس کرد و دستور دستگیری او را داد، شاهزاده جوان گریخت و به‌نوقای پناه برد. دخالت نوقای نیز تکلیف را یکسره کرد. توله‌بوقا در سال ۱۲۹۰ به‌دام افتاد و کشته شد. تغتو بر تخت نشست و نوقای که او را کمک کرده بود پاداش گزافی گرفت که عبارت از درآمد شهرهای کریمه بود.

تغتو امیری جوان و بی‌تجربه بود و نوقای بی‌گمان انتظار داشت که او را شاگردی مطیع

۱. آرباد؛ سلسله‌ای از فرمانروایان مجارستان که از سال ۹۹۷ مسیحی تا ۱۳۰۱ در این کشور، با عنوان شاه، حکمرانی داشتند. مؤسس این خاندان آرباد نام داشته، و وی قهرمان ملی مجارستان است و گویند در حدود ۸۹۵ میلادی مجارها را به‌مجارستان برد.
 ۲. آنژون (Angevin)، نام دو سلسله از فرمانروایان قرون وسطایی که اصلاً از فرانسه برخاستند. سلسله اول بر قسمتهائی از فرانسه و اورشلیم و انگلستان فرمانروایی داشت. و سلسله دوم بر قسمتهائی از فرانسه و بر ناپل و مجارستان و لهستان سلطنت کرد.
- (از دائرة المعارف فارسی)

و فرمانبردار یابد. این نایب السلطنه بزرگ، یعنی نوقای، در داخل و خارج قبیچاق، خان واقعی شمرده می‌شد. مورخان روسی به او لقب تزار می‌دهند. (۱۳) کشیشان فرانسیسکن در کریمه از او بعنوان «همکار امپراتور» نام می‌برند. ونیزیها از او یاری خواستند تا انحصار تجارت در دریای سیاه را که به دست جنواییها بود لغو کنند. او ناسزد خود را بر کرسی فرمانروایی بلغارستان تحمیل کرد و پادشاه صربستان را مجبور ساخت که بصورت یک تابع یا دست‌نشانده درآید. ولی خان جدید جوانی نیرومند و با کفایت بود و نمی‌خواست در مقام دوم قرار گرفته باشد. هنگامی که امیران روسیه شمالی کوشیدند تا او را در برابر نوقای به‌زانو درآورند، او، اگر نگوییم وحشیانه باید بگوییم بسرعت عکس‌العمل نشان داد. و وقتی جنوا از وی استمداد کرد تا از حقوقش در کریمه دفاع کند، او از نوقای برای رفتاری که با جنوا کرده بود توضیح خواست. نوقای نیز با اعلام جنگ جواب داد: «اسبان ما تشنه بودند و می‌خواستند از رود دن آب بخورند.» (۱۴) تغتو بر آن کهنه سردار «پادشاه ساز» حمله برد ولی در کرانه‌های رود پروت (Pruth) با شکست روبرو شد و بسوی خاورگریخت، نوقای که در تعقیب وی بود، توقف کرد تا با غارت شهرهای کافا و سوداک، جنواییها را گوشمالی دهد. ولی خان از جنگ اوگریخت و لشکر خود را از نو سازمان داد و بسال ۱۲۹۹ دشمن خویش را دوباره به جنگ خواند. این بار، شاید در ساحل کاکاملیک (Kagamlık)، رود کوچکی که در نزدیکی شهرک اسروزی کرمنچوگ (Kremenchug) به رود دنیپر می‌ریزد، (۱۵) نوقای، یابه سبب اعتماد زیادی که به خود داشت یا ضعفی که در اثر سالخوردگی به وی دست داده بود (چون سالهای از شصت به بالا را می‌گذراند) شکست خورد و کشته شد. ولی آن سرباز روسی که سرنوقای را پیش تغتو آورد، خود محکوم به مرگ گردید چون تغتو به او گفت: «یک سرباز عادی حق ندارد که یک پادشاه را بکشد!» در فرهنگ توده روسی و ترکی، از این سردار برجسته، یعنی نوقای، که پادشاه می‌آفرید ولی خود هرگز لقب پادشاهی نیافت، تادیر زمانی بعنوان کالین تزار (Kalin-Tsar) یا فرمانروای فربه یاد می‌شد. قبایلی که در زیر رهبری او گردآمده بودند همچنان بنام او نامیده می‌شدند و بازماندگان وی، «اردوی نوقای» که بعداً در مشرق رود اورال سکونت گزیدند. توانستند در شخص امیر ادیگو (Edigu) بر تخت قبیچاق جلوس کنند.

تغتو یک رقیب را از میان برده و نظم و اتحاد را در پادشاهی خود مجدداً برقرار کرده بود ولی همکاری عجیب نوقای در فرمانروایی، دولت را ضعیف ساخته و از اعتماد به نفس طبقه حاکمه کاسته بود. تغتو اگرچه روابط دوستانه خویش را با امپراتوری بیزانس حفظ کرد و دختر امپراتور اندرونیک را به عقد خویش درآورد، به آینده بازرگانی کشور خود آسیب رساند زیرا زد و خورد با جنواییها را تجدید کرد و غارت شهر کافا که در سال ۱۳۰۸ به دست لشکریانش صورت گرفت لطمه‌ای به بازرگانی ناحیه دریای سیاه وارد آورد. تنها یک درون‌بینی عمیق نسبت به آینده، می‌توانست تشخیص داده باشد که انقراض نهایی سلطنت سلجوقی روم بسال ۱۳۰۰ راه را برای ظهور قدرت عثمانیان در آسیای صغیر باز می‌کرد و این قدرت ارتباط خان‌نشین قبیچاق را از مصر و مدیترانه می‌گسست و این به زیان دائمی قبیچاق تمام می‌شد. اما دیگر روشن‌بینی فوق‌العاده‌ای لازم نبود تا کسی دریابد که جنگ مغول با مغول ناآرامی و آشوب تازه‌ای میان روسها به وجود آورده است. باساقان، یا جمع‌کنندگان مالیات، دیگر نمی‌توانستند

سالم و ایمن سفر کنند و به دنبال انجام وظایف خویش بروند و خان ناچار بود که کار جمع آوری مالیات را به گردن امیران محلی بیندازد و آنان را موظف سازد تا خراجی را که از رعایای خود گرفته اند به شهر سرای منتقل کنند. تغتو در آخرین سالهای فرمانروایی خود، توجه بسیار به این مشکل روسی کرد. حدس زده شده است (۱۶) که او برتری و امتیاز دوک نشین ولادیمیر را از میان برد و همه امیران و شاهزادگان روسی را در یک سطح از دست نشانده‌گی قرار داد و همه را از لحاظ تبعیت، یکسانی و همانندی بخشید. در سال ۱۳۱۲ برای مطالعه وضع در محل و شاید برای ریاست در شورای امیران، تصمیم گرفت شخصاً از روسیه شمالی دیدن کند و این تصمیمی بود که هرگز هیچ یک از جانشینان باتو نگرفته بودند. او هنگامی که با قایق در ولگای علیا پیش می‌راند، بیمار شد و درگذشت. روسیه هرگز از این مهمان مهیب پذیرایی نکرد و در آینده نیز هیچ خانی به این هوس نیفتاد که بخاطر پیشه‌ها و باتلاهای کشنده شمال، امنیت شهر سرای و استپها را رها کند.

حکومت طولانی جانشین تغتو، برادرزاده‌اش اوزبک که از ۱۳۱۳ تا ۱۳۴۱ فرمانروایی کرد، بعنوان یک عصر طلایی مورد ستایش مورخان مسلمان است که اظهار خوشوقتی می‌کنند از اینکه تحت حکومت او مذهب اسلام بالاخره برای ابد مذهب رسمی دولت قباچاق شد. اسلام آوردن برکه و تودامنکو جنبه شخصی داشت و اسلوب حکومت را شامل نمی‌شد، اما پس از اوزبک دیگر نوسان مذهبی در آینده وجود نداشت. تکلیف یکسره شده بود. مسیحیت و بودائیزم در شکل‌های گوناگون خود، شکست خوردند و کنار رفتند و پیروان پروپا قرص شرک و بت پرستی هم که میان اشراف مغول وجود داشتند، چیزی را که دیگر نمی‌توانستند جلوگیری کنند فقط می‌توانستند قدری عقب بیندازند. ظرف یک سال، دربار قاهره خشنود شد از اینکه شنید دیگر هیچ بی‌دینی در قباچاق باقی نمانده است. (۱۷) اوزبک با مهربانی و حسن نیت شاهزاده‌خانمی از خاندان خود را به عقد سلطان مملوک ناصر، درآورد. و خود نیز هنگامی که یکی از دختران اندرونیک سوم را گرفت، اصرار کرد که عروس باید به مذهب اسلام درآید و خود را یک مسلمان بشمارد. (۱۸) در عین حال، او، بعلل سیاسی یا تجاری، روابط دوستانه خویش را با قدرتهای مسیحی حفظ کرد. به جنوایها اجازه داد تا دیوارهای شهر کافا را از نو بسازند و پاپ درین شهر بسال ۱۳۱۸ یک اسقف نشین دائر کرد. ونیزیها نیز رخصت یافتند تا پایگاهی در تانا (Tana) در دهانه رود دن داشته باشند. پاپ ژان دوازدهم از خان بخاطر حمایتی که از کشیشان و مبلغان کاتولیک کرده بود، سپاسگزاری نمود و ژان دومارینیولی، فرستاده فرانسیسکن که بسال ۱۳۳۹ سر راه خود به چین، در شهر سرای توقف کرد، یک اسب جنگی بسیار عالی، هدیه دستگاه پاپ از آوینیون، به اوزبک تقدیم نمود. ولی نه سیاست خارجی اوزبک و نه روابط او با روسها، هیچ یک موفقیتی ببار نیاورد. اعمال قدرت او برای حفظ تحت‌الحمایگی بلغارستان و صربستان بی نتیجه ماند. پیمان صلحی که بسال ۱۳۲۳ میان مملوکان مصر و ایلخانان ایران بسته شد رشته‌های پیوند قاهره و سرای را سست کرد و سلطان ابوسعید حملات اوزبک برای اشغال آذربایجان را دفع نمود. بسال ۱۳۲۷ که پس از اعدام دوگراند

دوک مردم شهر تور (Tver)^۱ از دست مأموران مالیاتی مغول بستوه آمدند و شورش کردند، پرنس ایوان کالیتا (Kalita) آن شورش را فرونشاند و مسندگراند دوکی را پاداش گرفت و بجای این که ولادیمیر را برای اقامت برگزیند، مسکو را برگزید که در آینده پایتخت تزارها و اقامتگاه اسقف بزرگ می شد و از لحاظ مرکزیت، چه برای جنگ و چه برای بازرگانی، نزدیک سرچشمه های ولگا و آکا (Aka)^۲ قرار داشت. (۱۹)

موفقیت و کامیابی ظاهری حکومت او هرچه بود، بینش ادراک مآووق ما را قادر می سازد تا تشخیص دهیم که اردوی زرین در طی این سالها اوج ترقی خود را گذرانده است. ناآرامی تب آلود روسیه هرگز نمی توانست تخفیف یابد و مساعدتی که به ایوان کالیتا شد نخستین گام در پیشروی بسوی تفوق ملی «گراند دوک نشین» مسکوی بود. سقوط ایلخانان ایران نمی توانست به سود اوزبک باشد که در تصرف خاک جنوب قفقاز بیش از پیشینیان خویش موفقیت نداشت. استان آذربایجان که مدتها بر سرش کشمکش داشتند، هرگز مقدر نبود که ضمیمه قباچاق گردد. در کرانه های جنوبی دریای سیاه، اشغال بروسه بوسیله ترکان عثمانی در سال ۱۳۲۶ تحت رهبری سردار پیر و دلاوری موسوم به عثمان، که نام سلسله عثمانی از او گرفته شده، تأسیس یک قدرت جدید نظامی را اعلام کرد. تصرف نیکومدیه و نیقیه بسال ۱۳۳۰ که به دست پسر و جانشین وی، اورخان، صورت گرفت، تسلط بر بیتینیه (Bithinia)^۳ و کرانه های آسیایی بوسفور را برای ملت ترک تأمین کرد و راه رسیدن ترکان به اروپا را نشان داد که بسال ۱۳۵۷ با عبور از هلسپونت و تسخیر گالیپولی عملی گردید. اوزبک که یک مسلمان پارسا بود، شاید نه علاقه داشت نه اراده آن را که از توسعه دولت جدید «غازی» جلوگیری کند و نه قدرت پیش بینی آن را داشت که این دولت چنان سریع نواحی پهناور اناتولی و شبه جزیره بالکان را احاطه خواهد کرد. با اینهمه، آن دولت، اردوی زرین را محکوم ساخت که برای همیشه قلمرو خود را به استپهای اروپا - آسیایی محدود سازد و از سرزمینهای متمدن جنوب صرف نظر کند.

اوزبک بسال ۱۳۴۱ درگذشت نام او را اتحادیه قبیله ای مختلط مغولی - ترکی اوزبکان جاودانی ساخته که سرزمینشان، اوزبکستان، اکنون یکی از جمهوریه های اتحاد جماهیر شوروی است. (۲۰) پسر بزرگش، تینی بک، که یک یا دو سال فرمانروایی کرد به دست پسر کوچکتر، جانی بک، مخلوع و مقتول گردید. دوره پانزده ساله حکومت جانی بک را که از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ به درازا کشید، طاعون یا «سرگ سیاه» بنحو دردناکی فراسوش نشدنی ساخته است. این طاعون مانند یک فتیله آتش گرفته در مسیر جاده های بازرگانی، از داخله آسیا پراکنده شد و جان میلیونها تن از آدمیان را بر باد داد. پس از اینکه طاعون از میان رفت و آن ملت زندگی تازه ای به دست آورد، جانی بک با استفاده از هرج و مرجی که در ایران حکمفرما بود، از

۱. تور، همان کالینین امروزی است. شهر و بندری است در ناحیه صنعتی مسکو، بر کرانه رود ولگا، نود میلی شمال غربی مسکو.
۲. آکا، بزرگترین شاخه راست ولگا است. از جنوب اورل سرچشمه گرفته به طرف شمال و شرق و شمال شرقی جاری می شود و در شهر گورکی به ولگا می ریزد. (از دائرة المعارف فارسی)
۳. بیتینیه، ناحیه قدیم شمال غربی آسیای صغیر، کنار دریای سیاه و دریای مرمره، در ترکیه آسیایی حالیه که سکنه اولیه آن از مردم تراکیه بودند و در آنجا مملکتی مستقل تشکیل دادند.

راه قفقاز به جنوب هجوم برد و تبریز را گرفت، (۲۱) ولی در بازگشت از این پیکار درگذشت و قنوجات او بر اثر بداقبالی و بی‌لیاقتی جانشینش، بردی‌بک، از دست رفت. خود اردوی زرین نیز در معرض تهدید قرار گرفته بود که از لحاظ اختلافات داخلی راه ایلخانان ایران و خاندان جوجی را بسپارد که غرق در جنگهای داخلی و توطئه‌های آدمکشی و انقلابهای درباری شده بودند. شاخهٔ خاندان باتو بسال ۱۳۵۹ از میان رفته بود، یک «پادشام‌ساز» جدید، یا یک نوای ثانی بنام سماق (Mamak) یا سمای (Mamai) ظهور کرد و رقیبانی از اردوی سفید سبیره (۲۲)، از اعقاب آورده‌کوشیدند تا اورنگ فرمانروایی سرای را به دست آوردند. رانده شدن مغولان از چین بسال ۱۳۶۸ برای امپراتوری مغول حتی یک پیشوای رسمی هم باقی نگذاشت که ممکن بود در این گونه مشاجرات داوری کند. سماق که خود از خون پادشاهی نبود، دولتی همانند دولت قباچاق را زنده نگه داشت و خانهای هیچ‌کاه را بر تخت می‌نشاند و از تخت بزیر می‌کشاند تا تسلط او را تغمش از میان برد، (۲۳) که این «اردو» را به شکوهی همانند شکوه دیرین خویش رساند. تغمش که یکی از برادرزادگان اوروس‌خان (Urus) و دست‌پوردهٔ سماق بشمار می‌رفت و پدر خویش را به قتل رسانده بود، در جوانی زندگی یک نفر پناهنده و گریزان را طی کرد و به تیمور بزرگ که از سال ۱۳۶۹ در سمرقند فرمان می‌راند، متوسل شد و از او کمک خواست. تیمور حکومت شهرهای اترار، صبران و سقناق را که بر ساحل سیحون قرار داشتند، بدو سپرد؛ و در سقناق (۲۴) کاری کرد که او بسال ۱۳۷۷ «خان» اعلام شد. وسایل کافی نیز در اختیارش گذاشت تا قباچاق را فتح کند. سماق گرفتار وضع نامساعدی شده بود. امیران روسی با در نظر گرفتن تجزیهٔ این خان‌نشین جرأت یافتند و بسال ۱۳۷۱ از سفر معمولی خود به شهر سرای و پرداخت خراج و اظهار اطاعت خودداری کردند؛ و سماق، وقتی که خواست این بی‌حرمتی را کیفر دهد. در کولی‌کوو (Kulikovo) واقع در درهٔ رود دن بسال ۱۳۸۰ از نیروهای دمیتری دونسکوی (Donskoi)، گراندووک مسکو شکست خورد. این نخستین پیروزی عمدهٔ روسها بر غاصبان مغول بشمار می‌رفت. (۲۵) سماق که هنوز از این ضربت حالش بجا نیامده بود، نزدیک کرانه‌های دریای آزوف مورد حملهٔ تغمش قرار گرفت؛ شکست خورد و به کافا گریخت و در آنجا به دست جنواییها به قتل رسید؛ و تغمش پیروزمند بر تخت قباچاق نشست.

رؤیای آزادی که فردای واقعهٔ کولی‌کوو در برابر چشم روسها درخشیده بود، بر اثر سرعت عمل تغمش، فوراً آشفته شد و از میان رفت. بسال ۱۳۸۱ او تسلیم کامل امیران روسی را خواست و چون این خواست او را با گستاخی رد کردند، لشکریان خویش را به روسیه ریخت و ایجاد وحشتهایی را تکرار کرد که هجوم باتو در صد و چهل سال قبل ببار آورده بود. مسکو به مقاومت پرداخت ولی بانیرنگ وادار به تسلیم گردید و ساکنانش قتل‌عام و گنجینه‌هایش غارت شدند. همانند این سرنوشت را ریازان داشت. شمردن همهٔ شهرهایی که از ویرانه‌هایش دود برمی‌خاست، خسته‌کننده می‌شود. مردم روسیه، شاید از این مصیبت تازه که پس از ترسیم قتل و غارتها و خرابیهای گذشته ببار آمده بود، سخت سوگوار شدند. ولی اگرچه تجدید حیات آنها بتعویق افتاد، این بلای بزرگ آخرین بلا از نوع خود بود زیرا تغمش حماقت به خرج

داد و حقوقی را که تیمور به گردن وی داشت از یاد برد و درصدد برآمد که قلمرو خود را بزیان آن فاتح بزرگ توسعه دهد. تیمور نیز عهد کرد که از این شاگرد حق ناشناس خویش انتقام بگیرد و در نتیجه، میان آن دو جنگی در اطراف خوارزم، ساوراءالنهر، قفقاز و دشتهای قبیچاق درگرفت. (۲۶) تیمور، پس از تهیه لشکری جرار بسال ۱۳۹۱ از سمرقند حرکت کرد. از زمینهای خالی بسوی شمال دریای خزر پیش رفت و به سرزمین بلغارها رسید که در آنجا چون شب نبود مسلمانان از فریضه نماز نیمه شب معاف بودند. وقتی خبردار شد که تگتمش در طرف باختری یائیک (Yaik) یا اورال است، حمله ای برد که همان پیروزی معمولی را ببار آورد. تگتمش گریخت و اردو و حرمسرای خویش را در اختیار دشمن گذاشت. ضربت خردکننده ای به این اردو، یعنی اردوی زرین، وارد آمد زیرا شهر سرای غارت شد و تیمور جشنی گرفت بر کرانه های ولگا، یعنی جایی که به قول سورخ: «مرکز اسپراتوری جوجی، پسر چنگیزخان بزرگ بود و بخت آن را داشت که بر تخت او جلوس کند.» (۲۷) با اینهمه، تیمور کوششی نکرد تا به سرزمینهای اردوی زرین بیفزاید و خود را خرسند ساخت به اینکه دست پرورده رام و مطیعی را بعنوان «خان» به جای تگتمش در آنجا بگمارد، تگتمش بار دیگر نیروهای خود را گرد آورد و سروسامان داد و با سلطان برقوق، فرمانروای مصر، نیز پیمان اتحاد بست و به شیروان هجوم برد و تیمور را برانگیخت که مجدداً به حمله پردازد؛ و این بار حمله تیمور بسال ۱۳۹۵ در کرانه های ترک (Terek) شکست دیگری بر تگتمش وارد آورد. تیمور فاتح با پیشروی بسوی شمال، به یلتز (Yeletz) رسید که شهری روسی بر کرانه دن علیا بود، اگرچه مسکو دور از دسترس وی قرار داشت. (۲۸) او وحشیانه جمعیت غیر مسلمان تانا (Tana) را قتل عام کرد. سرزمینهای چرکستان^۱ و آلاها را ویران ساخت. اشترخان را زیر ویر نمود و شهر سرای را آتش زد که بقول مورخ، مردمش مانند گوسفند در پیش لشکر تیمور رانده می شدند. (۲۹) پس از این مصیبت خردکننده، تگتمش به حال یک فراری سرگردان درآمد. سالها بعد به فکر اقتاد که باز دل تیمور را به دست آورد و بار دیگر با او آشتی کند. تیمور که هنوز اندک محبتی نسبت به این دست پرورده پیشین خویش احساس می کرد عملاً دست به کار شد تا او را به اورنگ فرمانروایی برگرداند، ولی بسال ۱۴۰۵، پیش از آنکه به عهد خود وفا کند، درگذشت و تگتمش سال بعد در صحراهای سبیری با گمناسی به هلاکت رسید.

با نابودی تگتمش، بزرگی، یکپارچگی و کامیابی اردوی زرین نیز نابود شد. زخمهایی که تیمور به پیکر قبیچاق زد هرگز بهبود نیافت. شهر سرای هرگز دوباره شکوه پیشین خود را باز نیافت. کلنیهای ونیز و جنوا بر کرانه های کریمه، اگر هم مانند تانا بکلی ویران نشدند، بصورت اراضی متروکی درآمدند و تجارتی که روزگاری از طریق قسطنطنیه بر روی دریای سیاه و استپهای روسی بسوی ساوراءالنهر و خاور دور جریان داشت به یک رشته باریک تبدیل شد که دیگر نمی توانست بوسیله ارتباط بازرگانی با مصر و شام استحکام پذیرد. خان نشین قبیچاق، خود، تجزیه شد و به صورت قطعاتی درآمد و آخرین کوششی که او یغو (۱۴۱۹-۱۳۹۹) برای ترمیم و تجدید اتحاد آن کرد، به دست مردم لیتوانی، با ناکامی روبرو شد. مراکز جدید قدرت محدودی

۱. چرکستان، نامی که سابقاً به سرزمین چرکها، یعنی ناحیه ای بین دریای سیاه و رود کوبان و جبال قفقاز اطلاق می شد.

در شهرهای قازان^۱ اشترخان، و کریمه پیداشد که تحت حمایت سلاطین عثمانی تا روزگار کاترین کبیر پایدار ماندند. این تفرقه‌ها و دشمنیهای مشترک به قیام روسیه برای آزادی، پروبال داد؛ و در سال ۱۴۸۰ هنگامی که ایوان سوم، گراند دوک مسکوی، از بوسیدن رکاب «خان» بر طبق رسم قدیمی، خودداری کرد، یک لشکر مغول برای آخرین بار به مسکو نزدیک گردید. احمدخان که می‌ترسید رقیبش از کریمه حمله کند، نیروی خود را عقب کشید. این واقعه را معمولاً نشانه حصول قطعی آزادی روسیه می‌گیرند. بسال ۱۵۰۲ خان کریمه، شهر سرای را به تصرف درآورد؛ و بدین‌گونه، دویست و شصت و پنج سال پس از عبور لشکریان نیرومند باتوازولگا، بساط اردوی زرین بکلی برچیده شد.

در طی این مدت دراز، قدرت مغول مانند وزنه سنگینی بر روی پیکر زمین‌خورده روسیه فشار می‌آورد. چنین تجربه سخت و خوارکننده‌ای بدون چون و چرا می‌بایست بر همه چیز آن کشور نشانه‌هایی گذاشته باشد ولی روسیان معاصر، بخاطر حس وطن‌پرستی، برای اشغال مغول، جز یک «اثر منفی» بر روی سیر تکامل ملت روسیه، نمی‌خواهند نتیجه دیگری قائل شوند. و بی‌گمان فقط این برداشت پوشکین را تأیید می‌کنند که گفت: «تاتارها هیچ همانندی و وجه مشترکی با تازیان نداشتند. روسیه را فتح کردند ولی نه ارسطویی به ما دادند نه علم جبر را!» (۳۰). ولی مغولان مردم آن سرزمین را تا حد بردگی تنزل دادند؛ سبالغ گزافی بعنوان خراج از مردم گرفتند؛ سربازهای روسی را مجبور کردند تا در لشکرهای مغول بجنگند؛ صنعتگران و هنرمندان روسیه را بردند تا به دست آنان دربارهای اردویی و ابتدایی خود را زیور دهند و غنی سازند، و با دور کردن صنعتگران و هنرمندان از روسیه، این کشور را فقیر ساختند. امیران روسی از اخم خان مغول به‌لرزه می‌افتادند و پیش از آنکه برای اظهار اطاعت شخصی و حضوری به پیشگاه خداوندان وحشی خود، سفر مخاطره‌آمیزی را به شهر سرای آغاز کنند، از روی دور اندیشی وصیت خود را می‌کردند. تأثیر عمده این غلبه مغول، برگرداندن روسیه از دنیای مسیحیت و متوجه ساختن او به سوی شرق بود. روسیه از زمان حمله کومانها ارتباطش با رایزن خردمند بیزانسی خود قطع شده بود. ظهور قدرت شرک‌آمیز لیتوانی نیز راه روسیه به بالتیک را بست. همچنین، روسیه از آنجا که تابع اردوی زرین بوده، طبیعتاً از فراز آن استپ بایر به مغولستان توجه می‌کرد و بدین‌گونه تا چند قرن نمی‌توانست غذای فرهنگی از ملت‌های پیشرفته اروپای مرکزی و غربی دریافت کند. از لحاظ سیاسی نیز روش مغول یوغ سلطنت مطلقه متمرکز را بر روسیه تحمیل کرد. عنوان «تزار» با مفهوم آن، که استبداد نامحدود و غیر مسؤول را می‌رساند، نخست به وسیله روسها برای وصف غاصب بیگانه خود، یعنی خان مغول، به کار رفت. و چندی بعد بود که این لقب را روی نخستین امیر محلی خود، گراند دوک مسکوی، گذاشتند چون بر اثر موفقیت در بازیابی آزادی کشور خویش به فرمانروایی رسیده بود. روسیه حاکمیت خویش را از نو به دست آورد ولی آزادیهای عصر کی‌یف را که در تاریخ خود داشت، از دست داد. نه اشرافیت قدرتمند، نه استقلال کلیسا، نه آزادیهای شهرهای خود مختار، نه اعتماد به نفس دهقانان آزاد و نه محدودیتهای قانونی که یک روش محترم و قدیمی قضایی آن را تشریح و تأیید کرده

۱. قازان، پایتخت جمهوری تاتاریاست، این شهر مرکز مهمی برای تجارت و ارتباطات است و در سابق مرکز فرهنگ اسلامی در روسیه بوده است. (از لغتنامه دهخدا)

بود، هیچ یک از اینها دیگر نمی توانست استبداد تزار روسیه را محدود سازد و درحقیقت تزار روسیه نیز مانند خان مغول، خود کامه ای مطلق العنان بود. «بویارها» یا اشراف، تابع و نیازمند گرانددوک بودند تا پادشاهی بصورت اسلاک، از زمینهایی که از چنگ مغولان بیرون کشیده شده بود، ازو بگیرند. کشیشان اورتودوکس، محسنات تسلیم و اطاعت را موعظه می کردند و مردم را اندرز می دادند تا از امیر روسی اطاعت کنند که بخاطر آیین مسیح با بی دینان ملعون و خراب کنندگان آن سرزمین و دشمنان صلیب مسیح می جنگید. ضرورت جمع آوری مالیات و تهیه سرباز برای دولت، گرانددوک را وادار می کرد تا بجهت جمع مالیات و سرباز گیری در کشور پهناوری که فاصله ها بسیار زیاد و مأموران ورزیده بسیار کم بودند، از وجود بویارها استفاده کند. بدین ترتیب اختیار کشاورزان به دست بویارها یا اشراف افتاد و رسم سخت رعیتی برده وار رفته رفته بر توده های روستایی تحمیل شد. من در فرهنگ روسیه اسروزی به راستی نمی توانم هیچ هنر یا دانشی را بیابم که از ترکان یا مغولان اقتباس شده باشد. روسیه نسبت به آسیا هیچ گونه دینی ندارد. فقط مدت درازی مغلوب آسیا بوده و بموقع خود نیز انتقام دوره مغلویت را گرفته است زیرا در قرن نوزدهم که اختراع سلاحهای آتشین و توپخانه سرانجام ملتهای استپ را در وضع نامساعد نظامی قرار داده بود، (۳۱) روسیه قلمرو خود را تا حدود زیادی در آن سوی رود ولگا و سلسله جبال اورال در قاره اروپا-آسیایی توسعه داد و بالاخره قدرت بیابانگردان را در زادگاه قدیمی ایشان درهم شکست.

با اینهمه هنوز ممکن است این سؤال برای مورخ مطرح باشد که چرا هنگامی که دستگاه رهبری اردوی زرین می خواست تصمیمی بگیرد که سرانجام شامل همه وارثان چنگیز می شد، اسلام را اختیار کرد و مسیحیت را اختیار نکرد. (۳۲) از تمام قلمروهای مغول، تنها خاک قبیچاق بود که با سرزمینهای مسیحی همسایگی داشت؛ بهمین جهت هر کسی ممکن بود انتظار داشته باشد که قبیچاق مجذوب فرهنگ بیزانسی - اسلاو گردد. درحقیقت نفوذ مسیحیت نیز در آنجا نادیده گرفته نشده بود. روحانیون نستوری، که شاگردان ترک خویش را در همه جا دنبال می کردند، با در آوردن سرتاق به آیین مسیح موفقیت جالبی به دست آوردند؛ و اگر خانواده باتو تماماً مسیحی شده بودند، مغولان غربی شاید شایسته پذیرش تمدن اروپایی گردیدند و وارد جامعه لاتین می شدند، همچنان که آلمانیهای مشترک نیز پیش از آنها شده بودند. کلیسای اورتودوکس نیز از وظیفه خویش که حمایت از پیروان خود و مسیحی ساختن مشرکان بود، غفلت نمی ورزید، یک اقامتگاه اسقف بسال ۱۲۶۱ برای رفع نیازمندیهای روحی کلنی روسی در شهر سرای برپا شده بود و خانهاگاهی آن اسقفها را بعنوان سفیر به قسطنطنیه بیزانسی می فرستادند. (۳۳) ولی در اینجا نیز، مانند جاهای دیگر، اهل رم بودند که در تبلیغ مسیحیت فعالیت پرشور و مداوم داشتند. (۳۴) فرانسیسکنها از سال ۱۲۵۸ برای موعظه و ساختن کلیسا به قبیچاق آمدند. این عنصر کاتولیک را پایگاههای بازرگانی جنوایی در کرانه های کریمه نیز تقویت و تکثیر کرد. (۳۵) اسقف گریهای رومی در کافا، تانا، (۳۶) و جاهای دیگر نیز برپا شد و پاپهای آوینیون در نامه هایی که به خانها می نوشتند، (۳۷) از کار روحانیون مسیحی در نقاط مذکور، جانبداری می کردند و برای کسانی که می خواستند بمنظور انجام مأموریت تبلیغی خود به جاهای دورتری در ایران و آسیای مرکزی یا چین بروند، پروانه عبور

می گرفتند و وسایلی فراهم می آوردند که با ایمنی سفر کنند. با وجود تصمیم بر که برای قبول اسلام، جانشینان وی پیش از کنار گذاشتن شمنیزم پدران خویش، مدتی درنگ می کردند. شکست مسیحیت، (۳۸) آن هم در جایی که محیط پیشرفتش مساعد به نظر می رسیده شاید در نتیجه عواملی چند باشد: مانند دشمنیهای نسطوریان و اورتودوکسها و کاتولیکها با یکدیگر، رفتار روسها نسبت به ایرانیها و چینیهها در میزان تمدن که باعث می شد تا مذهبشان در نظر فاتحان مغول غیر جذاب جلوه کند. وجود اسلام در میان توده های ترک در داخله خاک اردوی زرین، نفوذ مصر مسلمان که نمایندگان متعددی در دربار شهر سرای داشت، (۳۹) و سرمشق غازان خان در ایران که اسکان داشت چند سال بعد مایه انگیزش اوزبک در پذیرفتن آیین اسلام شده باشد. ولی انگیزه های آن خانها، یعنی خانهای قبچاق، در قبول اسلام هرچه بود، نتیجه ای قطعی داشت. آن هم این بود که سدی همیشگی و شکست ناپذیر میان ایشان و رعایای روسی ایشان به وجود آورد، مبارزه برای استقلال مسکوی را تا پایه یک جنگ صلیبی برای مسیحیت اورتودوکس ترقی داد و نگذاشت که توده های ترک و مغول قبچاق نیز مانند مجارها و بلغارها در اروپای مسیحی تحلیل روند همچنان که مردم لیتوانی نزدیک به تحلیل بودند.

اردوی زرین هرگز یک دولت شهری و متمدن نشد چون در ناحیه چراگاه و بیابان برپا گردیده بود و فقط بازارها و پایگاههای کاروانی را می شناخت نه شهرهای راستین را که طبق سنن قدیمه به دست یک طبقه اداری نظم و نسق یافته بودند. آنچه در پشت سر اردوی زرین وجود داشت، خاطره ضعیف خزرها و سیتها و هجوسهای پی در پی بیابانگردان بود. با اینهمه، برخوردهای اردوی زرین با تمدن اندکی بیشتر و گوناگونتر از برخوردهای خان نشین چغتای بود که از همه فرمانرواییهای مغولی در آنجا، تاریخ کمترین اطلاع را دارد. (۴۰) حتی سرزهای آن نامعین است. قلمرو موروثی چغتای در اصل شامل حوضه ایلی می شد و از کاشغر در مشرق تا ماوراءالنهر در مغرب گسترش می یافت و اراضی شمالی آن نیز به سرزهای جنوبی اردوی سپید سبیری می پیوست. برخلاف دولتهای دیگر مغولی، به دریا دسترسی نداشت و جمعیتش که بیشتر به ترکی سخن می گفتند، اغلب بیابانگرد بودند و بیابانگرد نیز باقی ماندند. شهرهای بزرگی نداشت که مراکز فرهنگ و آموزش و پرورش و حکومت بشمار روند ولی جاده مشهور ابریشم از آن ناحیه می گذشت و خانهای چغتای درآمدهای اساسی و حیاتی خویش را از آبادی هایی که حکم بازار را داشتند، و همچنین از شهرهای بازرگانی مانند بش بالیغ والملیق تأمین می کردند. طبقه حاکمه مغول در آنجا راهی برای زندگی اختیار کرده بودند که شباهت زیادی به طریقه زندگی در زادگاه قدیمی ایشان داشت زیرا چغتای نیز، مانند قبچاق، یک جامعه متمرکز قدیمی و سنتی مثل ایران و چین نبود که به دست مدیران کشوری حرفه ای اداره شده باشد. زندگی سیاسی چغتای میان دو نقطه در نوسان بود: خانهایی که در استپ در دره ایلی به سر می بردند عموماً پیروان محافظه کار سنت مغول بودند و اغلب نسبت به مسیحیت یا بودائیزم علاقه و همدردی نشان می دادند ولی آنها که به ماوراءالنهر مهاجرت می کردند در زیر نفوذ شهرهای ایرانی قرار می گرفتند که زبانشان فارسی و دینشان اسلام بود، از این رو به رد یاسا و قبول اسلام تن در می دادند.

خان‌نشین چغتای را نه تنها اختلافات و زدوخورد های فرهنگی و مذهبی، بلکه کوششهای خاندان اوگتای که می‌خواستند دوباره در آنجا قدرت را به دست آورند و هجوسهای اتفاقی اردوی زرین و چین‌یوان، آشفته ساخته بود. این جنگهای پی در پی از جمعیت آن سرزمین کاست، زندگی بازرگانی را خفه کرد، وضع کشاورزی و دهقانی را ضعیف ساخت، امنیت جاده‌ها را به خطر انداخت، غارتگریهای جتها را تشویق می‌کرد که راهزنان بیابانی بشمار می‌رفتند و در قرن چهاردهم میلادی بلای جان آسیای مرکزی گردیده بودند. (۴۱) قایدو، نواده اوگتای که اسیری با کفایت و توانا بود، پس از درگذشت منگو، بر سراسر ناحیه پهناور میان قبیچاق و مغولستان یک قلمرو فرمانروایی واقعی تشکیل داد، کشاورزان را از گزند بیابانگردان حفظ کرد، شهرک اندیجان را در شهرستان فرغانه بر کرانه سیحون ساخت. کوشید تا جریان تجارت را در سرزمینهایی که تحت تسلط خود داشت دوباره برقرار کند، و محمود یلواج و سه‌یسرش را در حکومت بخارا و سمرقند تثبیت کرد. قایدو بسال ۱۳۰۱، ضمن جنگ با خویشاوند خود در چین، درگذشت. پسرش، چاپار، پیشنهاد تهورآمیزی به خان‌بالینگ کرد که اسپراتوری مغول بشکل اتحادیه‌ای از دولتها درآید که تجارت میانشان آزاد باشد، (۴۲) ولی بزودی بوسیله دووا (Duwa)، رقیب چغتایی خود، و پس از دووا نیز به دست پسرش، کبک (Kebek) خلع ید شد. کبک تجزیه خاک قدیمی اوگتای را تکمیل کرد. او که از سال ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۶ به فرمانروایی پرداخت اسیر لایق و توانایی بود. بدون اینکه اسلام را برگزیند، ترجیح داد که در ناحیه شهری و متمدن ماوراءالنهر بسر برد. در نزدیک نخشب قصری ساخت که به مغولی قرشی می‌گویند. شهرک اسروزی قرشی در ترکستان نام خود را از آن گرفته است. (۴۳) او روش پولی ایران را اتخاذ کرد و سکه‌هایی ساخت که مدتها بنام وی، به کبکی، معروف بود. (۴۴) برادر و جانشین او که نام بودایی ترمه شیرین (Tarmashirin) داشت و از ۱۳۲۶ تا ۱۳۳۴ فرمانروایی کرد به آیین اسلام گروید و نام تازه علاءالدین بر خود نهاد چهار سال تمام، زمستان و تابستان، در ماوراءالنهر بسر برد و از حال استپ غافل ماند. چون از نواحی فقیرتر و ویرانه‌تر خاوری کشور خود تنفر داشت و چینیها و ایلخانان و قبیچاقها هم نمی‌گذاشتند که از هیچ طرف جز از طرف جنوب، توسعه طلبی کند، ناچار به پیروی از سرمشقهای پیشین پرداخت و لشکریان خویش را از فراز کوههای بلند به افغانستان و پنجاب رهبری کرد. چنگیز و جانشینان بلافصل وی بعلت گرمای شدید هندوستان نتوانسته بودند بدان سرزمین هجوم برند ولی خاندان چغتای بیباکتر بودند. مکرر از رود سند گذشتند، شهرهای مولتان و لاهور چند بار غارت شد، غزنه بسال ۱۳۲۶ مورد حمله قرار گرفت. بسال ۱۳۲۹ ترمه شیرین خان عملاً وارد دهلی نشد ولی این شهر را تهدید کرد و سلطان محمد بن تغلق به دفاع از آن پرداخت. (۴۵)

مسلمان شدن ترمه شیرین بیابانگردان دره ایللی را ناراضی ساخت. از این رو، شورش برپا شد که او را از تخت پایین آورد و برادرزاده اش، چانگشی (Changshi) را، که پیرو وفادار یاسا بود، به جایش نشاند. یک واکنش ضداسلامی نیز به روحانیون کاتولیک اجازه داد تا برای آخرین بار در مسیحی ساختن آسیای مرکزی بکوشند. انجیل آزادانه موعظه شد، کلیساهایی برپا گردید، یکی از پسران این خاندان غسل تعمید یافت و پاپ بندیکت دوازدهم از آوینیون بسال ۱۳۳۸ فرانسیسکن ریچارد برگاندی را به اسقف‌گری الملیق منصوب ساخت. انتقام

مسلمانان سریع بود. بسال ۱۳۳۹ یا ۱۳۴۰ اسقف جدید مذکور با پنج نفر از همراهان وی و یک بازرگان ایتالیایی بنام جیلوتو (Gilotto) به دست گروهی از مردم کشته شدند و اگرچه ژان دومارینیولی که بسال ۱۳۴۲ در راه خود به پکن از این ناحیه می‌گذشت بعلت وضع خاصی که بعنوان ایلچی یا فرستاده دستگاه پاپ داشت، از گرفتاری به چنان سرنوشتی محفوظ ماند، معذکک موجی از شورش اسلامی در حال برخاستن بود و انتقام «هفت شهیدالملیق» هرگز گرفته نشد. این تفرقه‌های مذهبی در آن خان‌نشین جدایی انداخت. نیمه شرقی آن، جایی که عنصر مغولی محافظه کار از همه نیرومندتر بود، مجزا ماند؛ و در ماوراءالنهر، جایی که امیران ترک در این هنگام مسلمانان پرحرارتی بودند، اعقاب چغتای آلت دست یک اشرافیت گردنکش شدند. بسال ۱۳۴۷، امیر قزغن، یک پادشاه‌ساز که بیطرفانه سلطنت اسمی ماوراءالنهر را به اعضای خاندانهای چغتای و اوگتای می‌سپرد، قزان‌خان را از میان برداشت. بسال ۱۳۳۵ پس از درگذشت سلطان ابوسعید، امیر قزغن از سقوط ایلخانان ایران استفاده کرد و امیرکرت، فرمانروای هرات را وادار به تبعیت ساخت. همچنان که فشار مغول از میان می‌رفت، عنصر ایرانی بالا می‌آمد و به سطح می‌رسید ولی امیر قزغن مجدداً تفوق ترک بر ایرانی را به دست آورد. اما او بسال ۱۳۵۷ کشته شد و تغلق تیمور، عضو واقعی یا فرضی شاخه چغتای که در حدود سال ۱۳۴۵ در مغولستان به قدرت رسیده بود، با قبول اسلام توانست بسال ۱۳۶۰ تخت فرمانروایی ماوراءالنهر را به دست آورد و بدین گونه «اولوس» یا خاک موروثی پسر چنگیز را مجدداً یکپارچه سازد. در سال ۱۳۶۱ تغلق تیمور که سرگرم سازمان دادن به فتوحات خود بود، حکومت سمرقند را به پسر خویش، الیاس، واگذاشت و سرباز توانای جوانی را از خانواده‌ای که مدعی بود از اعقاب چنگیز است، به وزارت او منصوب ساخت. این جوان لنگ بود و او را بهمین جهت تیمورلنگ می‌خواندند. اروپائیان نیز این نام را تغییرشکل داده و تمرلین (Tamerlane) کرده‌اند. او بسال ۱۳۷۰ خود را جانشین خان چغتای اعلام کرد و ظرف چند سال بعنوان فاتح جهان شهرتی درخشان به دست آورد. دو سال پیش از آن تاریخ، یعنی بسال ۱۳۶۸ سلسله مغول در چین سقوط کرده بود، ایلخانان دیگر وجود نداشتند. تیمور در صدد برآمد که برقیچاق و چغتای دست یابد و فرمانروایی کند، و پیش از سال ۱۴۰۰ که درگذشت تقریباً تمام قلمروهای مغول را تحت سلطنت خویش درآورده بود.

ظهور تیمور را بحق باید پایان عصر کشورگشایی مغول شمرد چون اگر چه نحوه پیروزیهای او با فتوحات چنگیز همانندی می‌کند، سابقه نژادی او بیش از آنکه مغول باشد ترک است، از این گذشته چنگیز یک مشرک بود در صورتی که تیمور یک مسلمان متعصب بشمار می‌رفت. بعلاوه، تیمور را مشکل بتوان یک بیابانگرد دانست یا آفریننده یک امپراتوری استپ خواند. او بیشتر پرورده یک جامعه «اسلامی شده» و «ایرانی شده» بود و برخی از وحشیانه‌ترین ضربات خویش را به فرمانرواییهای مغولی اروپا-آسیایی وارد آورد، وحشیگریهای هول‌انگیزی که او مرتکب شد، هرمها و برجهایی که از سرهای کشته شدگان ساخت، قصایبهای منتلب‌کننده او و کشتار اسیران و شهروندان، و این گونه قتل و غارتها شاید از چنگیز که شاگرد سرکش مکتب خشونت بشمار می‌رفت قابل اغماض بود ولی از تیمور که در جامعه تربیت شده و دانش آموخته ماوراءالنهر به بار آمده بود بعید می‌نمود و این خونخواریهای او را بسختی

می‌توان بخشید. او در مواقع و مواردی شکل قهرمان اسلام به‌خود می‌گرفت و به‌پیکار با کافران برمی‌خاست. در حقیقت یهودیان و مسیحیان از دست او سخت‌ترین پیداد را دیدند. با اینهمه او نسبت به همکیشان مسلمان خویش نیز، از آنکارا تا دهلی، ذره‌ای از درنده‌خویی خود نمی‌کاست. دوره تیمور در بی‌حاصلی منحصر به فرد است. چنگیز بزرگ لااقل یک امپراتوری به‌وجود آورد که برای مدتی بیش از یک قرن نظم و آرامش و یک تمدن ناپخته را در آسیا مستقر ساخت ولی با پایان یافتن زندگی تیمور پادشاهی او نیز پایان یافت و توسعه‌طلبی او هیچ هدفی نداشت جز ازدیاد قدرتی که بروی‌نیش میلیون‌ها تن از افراد بشر پایه‌گرفته بود. تا پیش از ظهور هیتلر، تیمور در تاریخ بعنوان یک سرمشق عالی جنگجوی بی‌روح و بی‌حاصل جلوه می‌کرد.



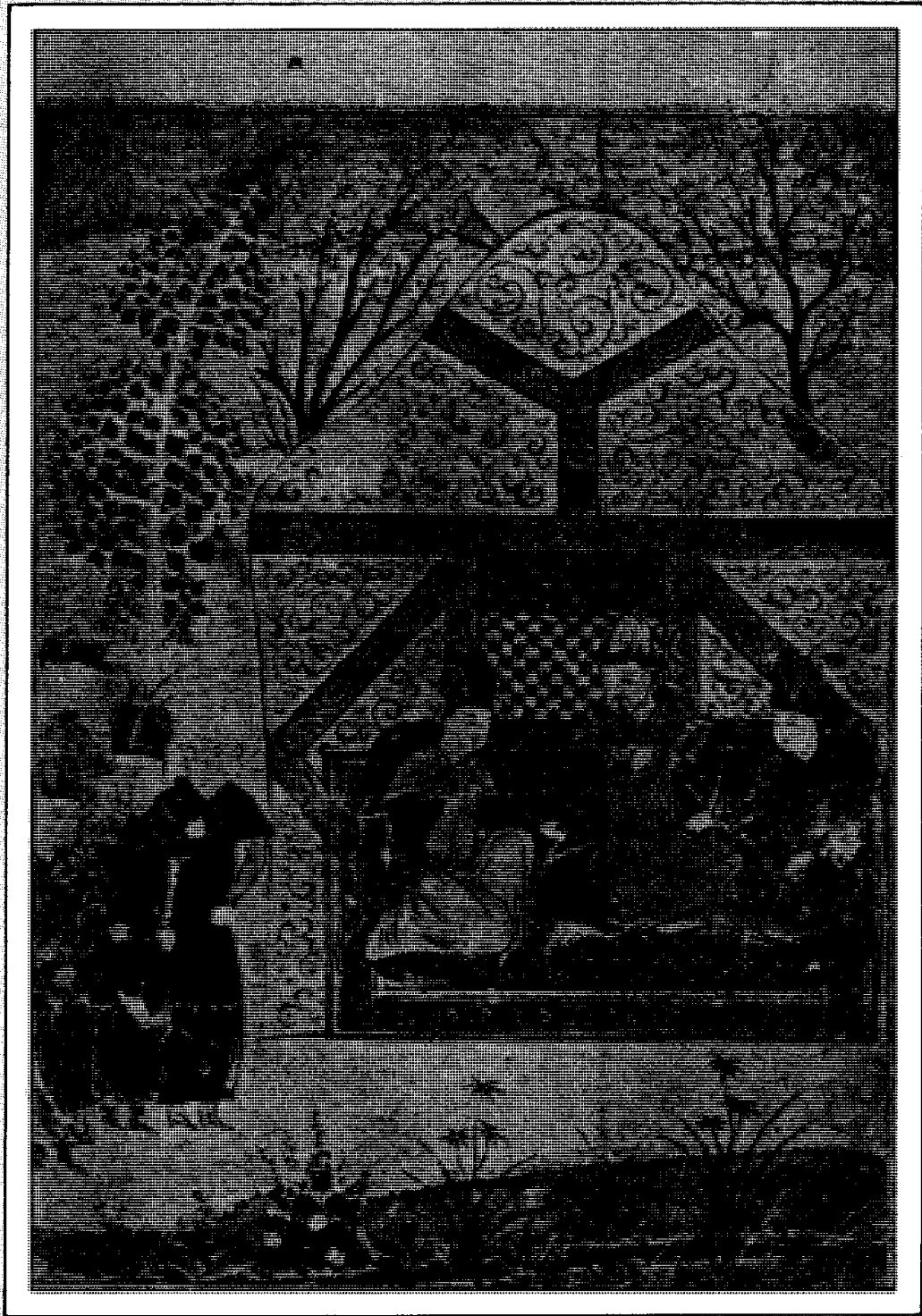
تصویر ۱: تموجین که بعدها چنگیز خان لقب یافت (۱۱۶۷ تا ۱۱۲۷ میلادی)
(مأخذ، تذکره منور اثر رشیدالدین، از مجموعه فارسی ۱۱۱۳
کتابخانه ملی فرانسه، پاریس.)



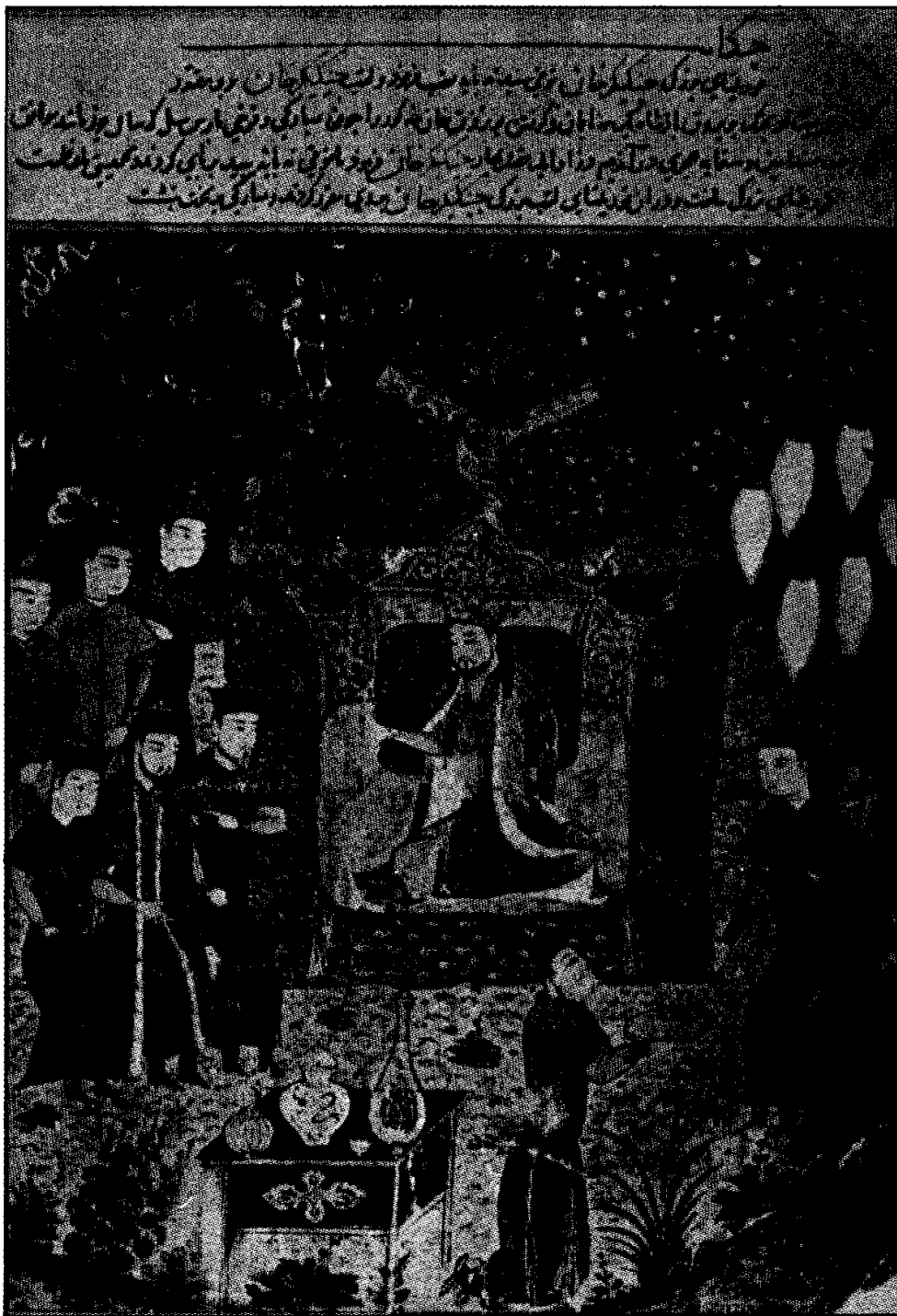
تصویر ۲ الف: چنگیز خان در حال جلوس در مسجد بخارا در حالیکه دو نفر از مسلمین، که بوسیله چهار سرباز مغول احاطه شده‌اند، در مقابل او ایستاده‌اند. (مأخذ: تذکره منور اثر رشیدالدین، از مجموعه فارسی ۱۱۱۳ کتابخانه ملی فرانسه، پاریس)



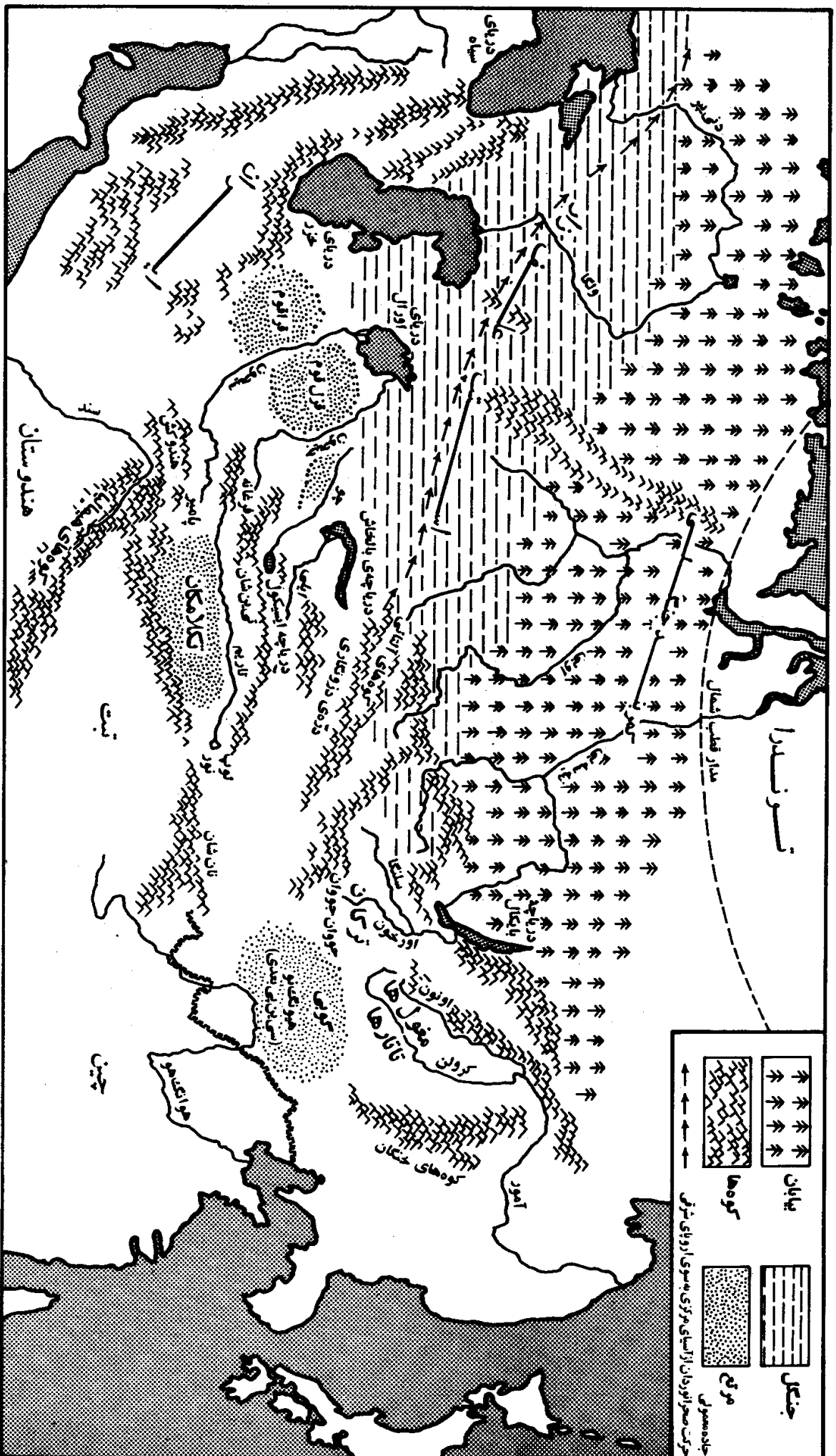
تصویر ۲ ب: قوبلای خان در حال عبور بر فراز پلی از قایقها. هنگام تسخیر چین جنوبی (مأخذ: جامعه آمیایی بنگال و انستیتو و اربورگ)



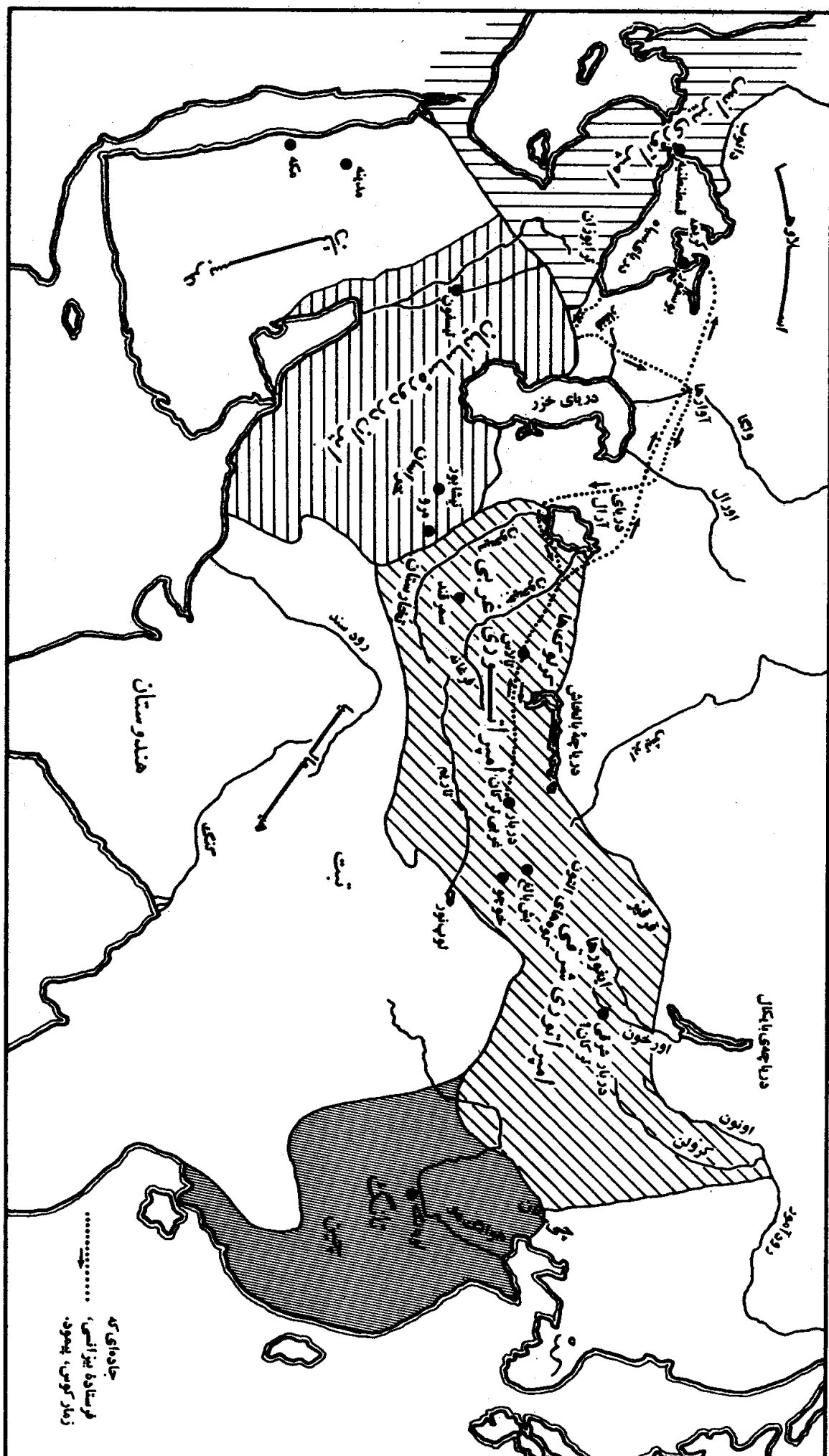
تصویر ۳: اوکتای خان در حال جلوس و دو پسرانش کیوک و غازان (مأخذ:
تذکره منور اثر رشیدالدین مجموعه فارسی ۱۱۱۳ کتابخانه ملی
فرانسه، پاریس)



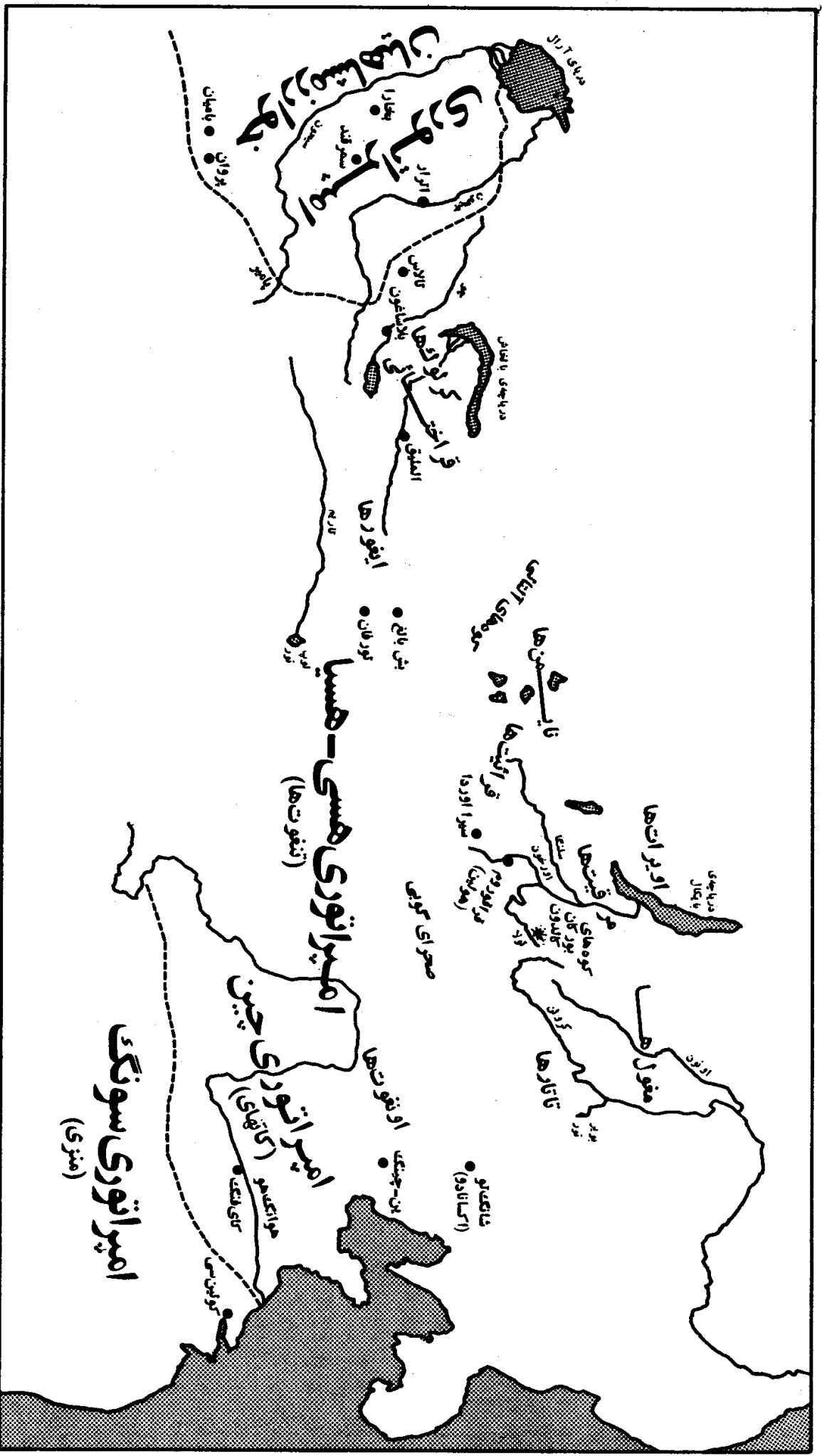
تصویر ۴: تصویر اوکفای خان در گالری تصاویر سلطنتی در پلینگ (تکثیر با اجازه از مؤسسه هنرهای چین پرسوال دیوید، لندن)



«درازگاه مهاجران اورادان»



«نظامین اہر اتوری ترکہ در حدود سال ۶۰۰ میلادی»



«آسیای مرکزی در زمان چنگیزخان»



«دسته ستمگر بهار و بهار (۱۳۳۷-۴۲) میلادی»

نگاهی به دوره مغول

کشورگشاییهای مغول که جهان را لرزاند، چنان وسعت و دامنه‌ای داشت که پیش از آن هرگز همانندش دیده نشده بود. لشکریان مغول سی سال پس از رسیدن به سرزهای آلمان و کرانه‌های آدریاتیک، سرگرم حمله به ژاپن و جاوه شدند. پس از اعتراف به نبوغ نظامی چنگیز که بزرگترین «سازمان دهنده پیروزی» در جهان بشمار می‌رود و نتایج جغرافیایی پیکارهایی که از استپ آغاز شد، وقتی ناتوانی و آشفتگی دولتهایی را که مورد حمله مغول واقع گردیدند ویران شدند، در نظر می‌گیریم، باز می‌بینیم نتیجه آن حیرت‌انگیز است و بیک معنی، کاملاً قابل توجیه نیست. چشم‌انداز سیاسی آسیا و نیمی از اروپا در نتیجه این طوفان بربریت بیابانی تغییر کرد که خشنترین تمدنی بود که بشریت ناچار به تحمل آن گردید. قوت و همچنین پخش مذاهب اصولی جهان برای همیشه دگرگون شد. اقوام و ملت‌هایی از بیخ براقنادند و پراکنده شدند و شخصیت نژادی بسیاری از نواحی تغییر شکل دائمی یافت. راه نفوذ و رخنه اروپا در آسیا از راه دریا و خشکی باز شد و این ارتباطات که یک بار برقرار گردید، بعداً با پیشگامی غرب تجدید شد و در نتیجه، اروپا در جست‌وجوی خود برای راهی تازه به‌خاور دور، هم آمریکا را کشف کرد هم راه دریایی به هندوستان را که از دور دماغه امید نیک می‌گذشت.

از لحاظ نژادی، جالب‌توجه‌ترین نتیجه کشورگشاییهای مغول، پخش و پراکندگی وسیع نژاد ترک در آسیای غربی بود. ورود ترک‌ها به مذهب اسلام مدتی پیش از دوره مغول آغاز گردیده بود و اشغال بغداد بوسیله طغرل بیگ، سردار سلجوقی، بسال ۱۰۵۵ میلادی، ورود یک قوم دیگر مسلمان را علامت داد که پس از تازیان و ایرانیان، قوم سوم می‌شد و از آن هنگام تا نخستین جنگ جهانی، بر بخش بزرگتری از دارالاسلام تسلط می‌یافت. ولی هجوم مغول این جریان را سریعتر ساخت آن‌هم در نتیجه سیاست حساب شده خود چنگیز بود. مغولان مردمی نبودند که زادوولد زیاد داشته باشند. سرزمین بایر آنان هرگز جمعیت زیاد را تحمل نکرده است. بدین جهت چنگیز از همان آغاز کار خود، آن دسته از قبایل ترکی را که می‌توانست به وفاداری ایشان اعتماد کند و بسیاری از آنان زود دشمنی خود را کنار گذاشته و در شمار همدستانش قرار گرفته بودند، وارد لشکرهای خویش ساخت و بدین‌گونه نیروی نظامی خود را افزایش داد. کرائیتها و نایمنها، اویراتها و اویغورها، از خدمت به چنان سرور نیرومندی شرم نداشتند و سر به فرمان او نهادند. و همچنان که قدرت مغول بسوی باختر پخش می‌شد، کارلوکها و کنگلیها،

بلغارها و قبچاقها هم از آنان پیروی کردند تا جایی که در ماشین جنگی آن خان بزرگ، عنصر ترکی بر مغول بومی و اصلی فزونی داشت، تا روزگار فرمانروایی منگو عملاً تمام اقوام ترک آسیا در چارچوب امپراتوری مغول جای گرفته بودند و از این وضع نتایج مهم ذیل به دست آمد:

۱. این ملت‌های ترک‌چون عموماً از مغول‌های بیسواد متمدن‌تر بودند و در سطح بالاتری از تمدن قرار داشتند، در راه تمدن نیز پیشگامی می‌کردند، آنان نه تنها سرباز، بلکه کارمندان اداری و مدیران و آسوزگاران در اختیار چنگیز می‌گذاشتند و فرامین خان‌های مغول به خط ترکی، یا دقیق‌تر بگوییم، به خط اویغوری انتشار می‌یافت.

۲. با لشکرهای مغول که بیشترشان سربازان ترک زبان بودند، زبان مغولی در آسیا پیشرفت کرد و رایج شد. زبان سلجوقها و کومانها، (۱) که تا همان زمان در بخش‌هایی از ایران، آذربایجان، اناتولی و استپ‌های روسی عمومیت پیدا کرده بود، با ورود این تازه‌واردان شدیداً استحکام یافت. کسانی که بزبان مغولی گفتگو می‌کردند، همیشه در اقلیت بودند و سرانجام در دریای زبان ترکی فرو رفتند. زبان کشورگشایان مغول، برخلاف زبان عربی دوره اول اسلام، عقب‌نشینی کرد و محدود به همان زادگاه اصلی خود، مغولستان، شد و به زبان ترکی مجال داد که بر سراسر استپ آسیا - اروپایی و ماوراء آن تسلط یابد. (۲) حتی نام «تاتار» که زمانی بمناسبت پیوستگی آن با مغولان آنقدر وحشت‌انگیز بود بنحو غربی در آسیا رواج یافت و به گروه‌های نژادی خاصی اطلاق شد که اکنون در اتحاد جماهیر شوروی بسر می‌برند. و با وجود هرگونه کشش‌های نژادی که شاید میانشان رخ داده باشد، با لهجه‌هایی صحبت می‌کنند که بدون شبهه ترکی است.

از سده نهم میلادی که بردگان ترک در لشکرهای خلفای عباسی به کارگماشته شدند، تازیان و ایرانیان رفته رفته از رهبری سیاسی آسیای باختری برکنار مانده بودند. غزنویان و سلجوقیان جانشین سلسله‌های ایرانی ساسانی و آل‌بویه شده بودند. و وقتی به عقب برمی‌گردیم و به دوره مغول می‌نگریم می‌بینیم این دوره فقط وقفه کوتاهی در سلسله حکومت‌های ترکی به نظر می‌رسد. تیمور بزرگ هر قدر هم که خیالی یا واقعی ادعا داشت که از نسل مغول است، باز از لحاظ نژاد و روحیه، یک ترک بود. مملوکان مصر عموماً بازماندگان بردگان قبچاق ترک بودند. اردوی زرین روسیه، مانند خان‌نشین چغتای، بگونه‌ای روزافزون ترکی می‌شد و در سده شانزدهم میلادی، سه دستگاه از نیرومندترین اورنگ‌های فرمانروایی اسلام (امپراتوری عثمانی، صفویان ایران و شاهان مغولی هندوستان) را خانواده‌هایی اشغال کرده بودند که زبان و اصل و نسب ترکی داشتند. تقریباً همه شاخه‌های این نژاد ترکی در آن زمان مسلمان بودند و شاخه‌های متمدن‌تر از همه را فرهنگ ایرانی بارور ساخته بود. اگرچه یک دولت ملی ایرانی ظهور نکرد مگر پس از سقوط سلسله صفوی، مع ذلک هنر و ادبیات فارسی عثمانیان و شاهان مغولی هند را شیفته و اسیر خود ساخته بود. و تازیان، که آزادی سیاسی آنان تنها در بیابان‌های عربستان پایدار مانده بود، در میزان ملل اسلامی تا سطح یک مات درجه سوم پایین آمده بودند. ترکان، پیش از کشورگشایی چنگیز و جانشینانش نیز ترقی کرده و برجستگی و اهمیتی یافته بودند ولی بدون آن کشورگشاییها، فتوحات ایشان در سرزمین‌های ایرانی - عربی کندتر صورت می‌گرفت و بیشتر طول می‌کشید. مخصوصاً این ورود مغول در خاک آسیای صغیر بود

که با قطعه قطعه کردن قلمرو فرمانروایی ساجوقیان روم شرقی، راه تفوق بزرگترین سلسله شاهان ترکی، یعنی عثمانی، را باز کرد. این سلسله با عمر ششصدساله خود، دیرپای ترین امپراتوری اسلامی بشمار می رود.

پس از آشوریان باستانی، مغولان بعنوان نمایندگان کشتارهای همگانی شریرترین و بدنامترین افراد بودند که ملت‌هایی را تماماً یا نابود می ساختند یا تبعید می کردند و رکورد نفرت انگیزشان در کشتار، تا زمان قتل عاسهای نازی روزگار خودمان، شکسته نشده بود. در این داستان خونین درندگی، وقایع نگاران مسیحی و مسلمان با یکدیگر توافق دارند. هنگام نقل وقایع وحشت انگیز لحن آنان خفه و محزون است و امروز کمتر کسی است که از این تعبیر جوینی متأثر نشود که می گوید بقدری از افراد بشر کشته شده بودند که رستاخیز محشر نیز بندرت می توانست جبران آن کمبودها را بکند. احساسات ما چنان عمیقاً از نقل این قصایبها برانگیخته شده که ممکن است اثر آنها زیاده از حد باشد. این راهم نباید فراموش کنیم که آن کشتارها محدود به زمان و مکان معینی بود. بدترین جنایات شاید طی پیکار چنگیز در مغرب صورت گرفت و این پیکارها بیشتر محدود به استان خراسان بود که در آنجا شهرهای مشهور هرگز دوباره از میان خاکسترهای خود، چنان که باید و شاید، سر بلند نکردند و به آبادی و پایه و مایه ای که اول داشتند نرسیدند. این کشتار و ویرانگری، اندکی کمتر، چهل سال بعد طی حمله هلاکو بوقوع پیوست. ولی در این مورد، مسأله ای قابل بحث است و آن این است که آیا خرابی شهرهایی مانند بغداد و حلب زیان آورتر بود یا نابودی و ویرانی غیر قابل تعمیر شبکه دقیق آبیاری عراق که طی قرون متمادی آبهای دجله و فرات را در زمینی طبیعتاً خشک و بایر پخش کرده بود. جنوب ایران، با تسلیم بموقع، از این مهلکه نجات یافت و به سلسله های محلی آن حدود اجازه داده شد که بعنوان دست نشانده خان مغول حکومت کنند. پادشاهیهای آسیای صغیر و قفقاز بتناوب صدمه دیدند و شام هم فقط مدت کوتاهی در اشغال مغول بود. در چین، اگرچه اطلاعات ما باندازه کافی دقیق نیست، جنگ نخستین مغول با وحشیگریهای معمولی همراه بود ولی تا روزگار منگو روش انسانیت‌تری معمول گردید، و در دوره فرمانروایی قوبیلای، ضمن آخرین حمله مغول بر سلسله لونگ، خشونت‌هایی که درباره شهروندان اعمال شد، بیش از آن نبود که در همه جنگهای آن عصر به کار می رفت. چنین است خاصیت جهندگی روح انسانی که ظرف سی یا چهل سال خاطره تلخ و زهرآگین آن مهاجمان خونین بر اثر مرور زمان و رشد یک نسل جدید، تیره گردید و محو شد و با وجود بیم و هراس جوینی، افزایش طبیعی جمعیت جای مردگان را پر کرد و چشمه زندگی جریان عادی خود را از سر گرفت.

در طی پیشروی تقریباً معجز آسای خود بسوی هدفی که امپراتوری جهانی بود، مغولان با سه جامعه یاسه فرهنگ مذهبی ائتلاف و همکاری کردند. روش آنان نسبت به این سه، گاهگاهی و درنگ آمیز بود چون میان شمنیزم نیاکانی خود که در یاسای چنگیز مورد تقدیس قرار گرفته بود، و جذبه نیرومند یک آیین برتر و خردمندانه تر، که دارا بودن آن نشانه فرهنگ عالیت‌تری بشمار می رفت، گیر کرده بودند. از این سه مذهب (یعنی بودایی، اسلام و مسیحیت) که بیعت و بستگی روحی آسیا میانشان تقسیم شده بود، اسلام از میان طوفان مغول بینهایت قوی بیرون آمد و مسیحیت بینهایت ضعیف. من بنوبه خود درباره اثر امپراتوری مغول بر روی هر

یک از آنها بحث خواهم کرد.

۱- بودایی، که کهنترین آن سه مذهب بشمار می رود، بین عالیتترین مرحله خداشناسی و پست ترین درجه خرافه پرستی نوسان داشته است. مذهبی بدون اعتقاد به یک خدای شخصی و زندگی آینده و روح فنا ناپذیر، خارج از حد فهم و تصور بیشتر غریبان است. یهود و مسیحی و مسلمان همه به یک نسبت از این آیین، که هم شبیه کفر و الحاد است و هم نیست، نفرت دارند. ولی دلبستگی آسیایی به کیش بودا از آن جهت است، که بیشتر مردم این قاره همیشه می خواسته اند از آفات یک نظم اجتماعی که بنحوی غیر عادی فلاکت بار بوده، خود را نجات دهند. از این رو تمایل به تعقیب چهار «راه» برای از بین بردن اندوه ها و آرزوها به وسیله تسلیم به نیروانا^۱ داشته اند. فلسفه و سرمشق بودا را یک دستگاه منظم رهبانی مستحکم و دایمی ساخت که درویشان و گدایانش با جامه های زرد و سرهای تراشیده و کشکولهای گدایی پیام مؤسس آیین بودا را از سیلان به ژاپن، و از هیمالیا به جزیره فورموز بردند. آیین بودا، وقتی پس از یک تلاش و کشمکش، در اثر تجدید حیات آیین برهمنی، از زادگاه خود رانده شد، بصورت مذاهب در میان فرقه های رقیب تقسیم گردید و برجسته ترین آنها به اساسی «ساهایانا» و «هینایانا» نامیده شدند که بترتیب به معنی گردونه بزرگتر و گردونه کوچکتر است. اولی، یعنی ساهایانا، در آغاز دوره مسیحیت وارد چین گردید و ناچار شد که با وضع اخلاقی سیستم کنفوسیوسی و مراسم و اعمال عجیب تائوئیسم (Taoism) رقابت کند. (۳) چینیه، بعنوان یک قوم، هرگز شدیداً تحت تأثیر مذهبی قرار نگرفته اند. هیچ مذهب دولتی را رسماً هرگز برنگزیده اند، مع ذلک آیین بودا در چین از همه بیشتر قبول ملی یافته است. ولی سرانجام، آیین بودا چون ریشه خارجی داشت و با ایده نولوژی کنفوسیوسی مخالف بود، تا اندازه ای در معرض دشمنی دولت و ملت قرار گرفت و بسال ۸۴۳ میلادی، بر اثر فرمان امپراتور تانگ، از سراسر قلمرو «پادشاهی میانه» برافتاد. این لطمه، سخت بود ولی کشنده نبود. این کیش در زیر پرده رفت ولی بعد، پس از منقوط سلسله تانگ، بار دیگر سربرآورد و پیروانش زمینه تازه ای برای گسترش آن در میان اقوام ترکی آسیای مرکزی پیدا کردند. این مذهب با آن اقوام بسوی باختر، به طرف ماوراءالنهر و ایران خاوری پیش رفت. در دوره فرمانروایی سلسله های بیگانه ای که جانشین تانگ شدند، آیین بودا دوباره وارد چین گردید و مغولان در آنجا سه آیین یافتند (بودائی، تائوئی و کنفوسیوسی) که در تعالیم اخلاقی یا روحی مردم چین سهیم بودند.

مغولان، در آغاز کار، طبیعتاً به شدیدترین نحوی تحت تأثیر عقاید و اعمال مذهبی چین واقع شدند زیرا چین تنها ملت متمدنی بشمار می رفت که مغولان سالها بود آن را می شناختند. سرمشق چنگیز که از «چانگ چون» دانشمند جویای حکمت شد، توجه و حمایت مغولان را بسوی تائوئیستها معطوف ساخت. (۴) دانشمندان کنفوسیوسی که سنت ملی چین را شکل دادند، بسرعت چنان تنزل کردند که تسلیم بیگانگان هر نژادی شدند ولی بوداییان که دعاوی و وفاداری ایشان شامل همه افراد بشر می گردید از همان اول از مساعدت و جانبداری سروران

۱. نیروانا، وضعی است که در آن تمام خواهشهای نفسانی برای زندگی، افزون خواهی، خود پسندی و تملک، فرو می نشیند و خاموش می شود. نیروانا در مذهب بودایی هدفی برای بوداییان است و رسیدن به آن عالیتترین عمل ممکن بشمار می رود.

جدید چین برخوردار شدند. موقالی، سردار توانایی که چنگیز، وقتی در سمت باختر می‌جنگید، او را در چین به فرماندهی گماشته بود، تحت تأثیر فرهنگ چینی قرار گرفت. او بسال ۱۲۱۹ فرمانی از خان مغول گرفت که بموجب آن راهبان بودایی از پرداخت مالیات معاف می‌شدند. (۵) عوامل تصفیه‌کننده‌ای نیز وارد قضیه مغولان گردیدند و عنصر بودایی را در قراقوروم استوار ساختند. (۶) هجوم مغول به تبت، پس از سال ۱۲۴۰ نیز جانشینان چنگیز را با شکل تئتری یا لامایی بودایی آشنا ساخت که تازه آن زمین بلند دورافتاده و مجزی را تحت حکومت غیر-مترقی روحانیون در آورده بود. (۷) دستگاه رهبری مغول میان تائوئیزم و بوداییزم نوسان داشت. نایب‌السلطنه توراکینا که از سال ۱۲۴۱ تا ۱۲۴۶ بر امپراتوری مغول فرمان می‌راند راهبان بودایی را بر رقیبانشان برتری داد، و دومین پسر قوییلای که در سال ۱۲۴۳ بدنیا آمده بود، یک نام بودایی یافت و خان بزرگ، کیوک، عنوان «رئیس دولت» را به نامو (Na-mo) داد که یک لامای تبتی بود. یک رشته جلسات که در قراقوروم و پکن میان نمایندگان این دو آیین منعقد شد، به شکست تائوئیست‌ها منجر گردید. نفوذ لاماهای فزونی یافت، و در دوره قوییلای و مشاور تبتی او، پهاگس - پا (Phags-pa)، بودایی لامایی در آن امپراتوری ترقی کرد و وضعی رسمی و ممتاز یافت. (۸)

با ایمنی در سایه نیرومند این حمایت، به نظر می‌رسید که مقدر است آیین بودا در سراسر آسیا پیروزیهای جالبی یابد و حتی به زادگاه هندی خود، که از آنجا رانده شده بود، بازگردد. منگو در برابر دعاوی مذهبی که باهم به رقابت برخاسته بودند، بی تفاوتی نشان می‌داد، ولی برادرانش، هلاگو و قوییلای بوداییان پرحرارتی بودند و کشور گشاییهای اولی، یعنی هلاگو، مذهب او را به ایران برد. در دوره فرمانروایی نواده وی، ارغون (۱۲۹۱-۱۲۸۴) این سرزمین پراز معابد و صومعه‌های بودایی بود. واعظان و راهبان بودایی را از هندوستان به ایران می‌آوردند و مسلمانان و مسیحیان و یهودیان بدون شک، این توسعه سریع «بت‌پرستی» را با وحشت می‌نگریستند. (۹) در حدود همان اوقات که تاریخش دقیقاً مشخص و مستند نیست، کیش بودا در قلمروهای اردوی زرین راه یافت. راجع به وجود آیین بودا در اردوی زرین بیش از این مدرک در دست نیست که بسال ۱۳۱۳ میلادی، اوزبک‌گرایش خود را به مذهب اسلام با اعدام گروهی از بخشیها، یعنی دبیران و دانشمندان بودایی و چینی، نشانه‌گذاری کرد. (۱۰) ولی همین موضوع برای اثبات این نکته کافی است که آیین بودا برای نخستین بار در دوره مغولها به اروپا رخنه کرد. آیین بودا در مغرب آلتایی جاذبه کمی داشت (۱۱) چون آنجا اسلام تازه در مغزها و قلبهای مردم ریشه دوانده بود و هنگامی که دولت از آیین بودا دیگر جانبداری نکرد، معابد بودایی متروک ماند، مبلغان و راهبان‌ش پراکنده شدند و کسانی که به این آیین گرویده بودند، بیدرنگ به آیین پیشین خویش برگشتند. ولی در آسیای خاوری، سرمشق و فرمان مغول، آیین بودا را بنحوی استوار و همیشگی در چین برتخت نشاند، چنان که تا روز مرگ قوییلای شماره راهبان زرد جامه در قلمروهای او به ۲۰۰/۰۰۰ تخمین زده می‌شد. جانشینان او، که از شاخه یوان بودند، تقریباً همه، نام و لقب بودایی داشتند و مورخان کنفوسیوسی این سلسله، که البته گواهان متعصبی بشمار می‌روند، از این فساد خارجی، از نفوذ بیش از اندازه لاماهای و بار غیر قابل تحملی که معافیت آنان از مالیات به دوش دولت گذاشته، افسوس

می‌خورند. برخی از جانشینان قوییلای باندازه‌کافی سیاستمداری داشتند که به حکمت سازش با کنفوسیوسیها پی‌ببرند. بویانتو بسال ۱۳۱۳ روش امتحان کردن کارمندان عالیرتبه دوات را که از ابداعات کنفوسیوسیها بود، از نو معمول کرد و طغاتی‌مور (۱۳۲۹-۱۳۲۸)، که به چینی سخن می‌گفت و می‌نوشت، زنجیرگسسته سنت را بهم پیوست و احیای مراسم معمولی بزرگداشت استاد کونگ (Kung) را که در طی صد نسل حفظ شده بود، تصویب کرد. بعنوان تنها بیابانگردانی که بر سراسر چین فرمان می‌راندند، مغولان در آنجا میراث دوگانه‌ای برجای نهادند: یکی آنکه ساختمان دولت چین را چنان با نیرومندی مستحکم ساختند که پس از مغول نیز هرگز تمامیت خود را از دست نداد حتی در زیر فشار بیگانگانی که از خشکی، یا اروپاییانی که از دریا بدان‌جا روی می‌آوردند. (۱۲) دیگر اینکه آیین بودا را چنان خوب در جامعه چینی رسوخ دادند که تاکنون هرگز با کیش کنفوسیوس یا تائوئیزم بطور کامل ترکیب نیافته است. (۱۳) و بعنوان مذهبی که بر عمیقترین ایمان و اخلاص پرجمعیت‌ترین ملت روی زمین حکمفرمایی می‌کند، پایدار مانده است.

۲ - اگر آیین بودا، با وجود عدم موفقیت خود در غرب، بر اثر حمله مغول نیرومندتر از آن شد که پیش از ظهور مغول بود، در عوض، سرنوشت مسیحیت آسیایی که آینده روشنش بنحو غیر منتظره‌ای تیره گردید، بمراتب متفاوت بود. نسطوریان، اگرچه مانند بوداییان در دوره سلسله تانگ از چین رانده شدند، مع ذلک پیروزمندانه انجیل را در میان برخی از خاندانهای ترکی موعظه کردند و به آنان یاد دادند. مغولان آیین مسیح را نخست از طریق همسایگان ترک مسیحی، بخصوص اویغورها، آموختند. زناشویهای خانان مغول با شاهزاده خانمهای ترک، این آیین را در آغوش آن خانواده فرمانروا انداخت. توراگینا، مادر کیوک، شاید یک مسیحی بوده و شاید هم نبوده ولی سورقاکتانی (Sorkaktani)، شاهزاده خانم کرائیت و مادر منگو، قوییلای و هلاگو، بی‌گمان مسیحی بود و دوقوزخاتون، زن مشهور هلاگو برای آیین نسطوری خویش حرارتی نشان می‌داد که همه وقایع نگاران شرقی معاصرش از روی قدردانی بدان اعتراف کرده‌اند. این خانان بردبار نصایح و اندرزهای کشیشان مسیحی را می‌شنیدند و به آنها اجازه می‌دادند تا در دربارهای ایشان مجلس وعظ برپا کنند و این مجالس اغلب در حضور خودشان برپا می‌شد. ولی باستثنای سرتاق، پسر باتو، هیچ یک از آنان بطور یقین تمعید نیافتند، اگرچه گزارشهای مسیحی شدن یک خان پس از دیگری، سرتب در آسیا و اروپای مسیحی به گردش درمی‌آمد. هنگامی که بر اثر اصرار حرارت‌آمیز پاپها کشیشان فرانسسکن و دومینیکن به دربارهای مغول وارد شدند تا از نو کوششهای نسطوریان و یونانیان را تقویت کنند، (۱۴) امیدواریها افزایش یافت. دستگاه مسیحیت رومی در چین، ایران، آسیای مرکزی و کریمه به وجود آمد. تبلیغات مسیحی تا پیش از آن تاریخ هرگز در سراسر قاره آسیا بدین شدت نبود. جنگهای صلیبی اندکی پیش از آن زمان، غرب مسیحی را به یاد وجود ارمنیان، مارونیها، یعقوبیان، قبطیان، حبشیان و جامعه‌های دیگر مسیحی شرقی انداخته بود که در نتیجه انتشار اسلام تاحد زیادی از کلیساهای یونانی و رومی جدا افتاده بودند. و افسانه پایدار ژان کشیش، (۱۵) که مسیحی شدن ترکان پیش از دوره مغول را منعکس می‌ساخت، انتظار شدید مسیحی کردن نیمی از دنیای شناخته شده آن روز را زنده نگاه می‌داشت. مع ذلک این

انتظار هرگز به تحقق نپیوست. باوجود کوششهای قهرمانی کشیشان فدایی و از خودگذشته‌ای چون گروه ژان دومونته کاروینو و اندریو دو پروگیه، مسیحیت نه تنها نتوانست در آسیای خاوری به پیروزیهای همیشگی برسد بلکه در جهان اسلام نیز بسختی زمینه خود را از دست داد و در آنجا کلیساهایی که روزگاری رونق بسیار داشتند تا سطحی تنزل کردند که فقط اقلیتهای کوچک قابل تحملی را در بر می‌گرفتند.

این شکست موهن که مذهب مسیحی هرگز نتوانست از زیر بار آن کمر راست کند، ممکن است در نتیجه عوامل گوناگون باشد. مبلغان مسیحی با منابع مالی مختصری کار می‌کردند. شماره آنان هرگز زیاد نبود. داوطلب برای این کارهای سخت و خطرناک آسان به دست نمی‌آمد و این مبلغان هرگز از قدرت و پشتیبانی یک دولت متشکل محلی بهره‌مند نمی‌شدند یا بندرت بهره‌مند می‌شدند. با دو رقیب نیرومند، یعنی کیش بودا و آیین اسلام، مجبور به رقابت بودند. فرمانروایان سیاستمدار مغول نیز بخوبی شستشان خبردار بود و می‌دانستند که قبول آیینی که مورد لعن اکثریت رعایای ایشان است مقرون به مصلحت نیست. قویلاهی هم بدون شک هنگامی که به پولوها^۱ دلایل بی‌میلی خود را برای دریافت تعمد اظهار می‌داشت، همه جوانب اسر را شرح داد. واعظان مسیحی در موعظه‌های خود با همدیگر هماهنگی نداشتند. رومیان و یونانیان یکدیگر را اعتزالی می‌شمردند و هردوی آنها نسطوریان را رافضی می‌دانستند. در چین آنها باندازه‌ای که در لطمه زدن به یکدیگر علاقمند و موفق بودند، به مسیحی کردن مشرکان دلبستگی نداشتند و داستان اونغوتها، یا تاتارهای سفید، که جرج امیر ایشان، به تحریک ژان دومونته کوروینو، اشتباهات نسطوریوس را درباره حقیقت کاتولیک رم تخطئه کرد، ضعف فرقه‌ای مسیحیت چین مغولی را نشان می‌دهد. (۱۶) شاید حیرت بیشتری احساس کنیم وقتی ببینیم در خان‌نشین اردوی زرین، که به اروپا و قلمرو اورتودوکس بیزانسی - روسی آنقدر نزدیک بود، مسیحیت نتوانست پایگاهی به دست آورد زیرا سطح فرهنگی سرزمینهای اسلاو باندازه کافی بالا نبود که احترام مغول را برانگیزد در صورتی که رقابت و همچشمی اسلام از سوی شرق ولگا، جالب توجه بود. (۱۷) تا پایان سده چهاردهم میلادی مسیحیت، به همه شکلهای خود، از آسیا رخت پرسته بود. آزارها و لطمات کوتاه و گاهگاهی و پراکنده‌ای نیز نابودی مسیحیت را تسریع کرد، اگرچه یقیناً موجب آن نشد، (۱۸) و آخرین شراره‌های ضعیف آن را نیز طوفان کشورگشاییهای تیمور خاموش ساخت.

۳ - سقوط مسیحیت آسیایی بنحوی جدا نشدنی باتلافی اسلام بستگی داشت که وقتی گردباد حمله مغول فرونشست بسوی غرب و مرکز آن قاره راه یافت. اسلام نخست به نظر می‌رسید که در وضع مساعدی قرار نگرفته است. پیش از روزگار چنگیز دامنه فتوحات اسلام هنوز به مغولستان نرسیده متوقف شده بود. پیروزی قراختای آن را برگردانده و بدین سوی جیحون رانده بود. خانواده فرمانروایان مغول با اسلام ارتباطات کمی داشتند. قوانین تغذیه‌ای اسلام بادستورهای یاسا مغایرت پیدا می‌کرد و مغولان به فرمانروایانی که قدرتشان ظاهراً با قدرت

۱. منظور مارکوپولو پدر و عموی اوست. مارکوپولو جهانگرد ایتالیایی (متولد سال ۱۲۷۱ میلادی) هنگامی که تازه جوانی بود همراه پدر و عموی خویش به چین رفت و به دربار خان بزدگ راه یافت و از جانب او چندبار به سفارت مأمور شد.

«خان بزرگ» در می افتاد یا بر آن تجاوز می کرد، رشک می بردند و بهمین جهت دستگاه خلافت را هدف قرار دادند تا نابود سازند. باوجود اینکه مسلمانان از آزادی عمومی همه مذاهب بهره می بردند، چغتای شدیداً با ایشان دشمنی داشت؛ و هلاگو بسوی بغداد پیشروی کرد، خلیفه را کشت و اسلام سنی را از رئیس اسمی خود محروم ساخت. مسیحیان رومی از این حیث خوشبخت تر بودند و پاپ، در جایگاه خویش، بیرون از دسترس این مشرکان مهیب می زیست و می توانست با کمال ایمنی از اجرای امر کیوک تغافل ورزد که فرمان داده بود او باید شخصاً بعنوان یک پناهنده فروتن در دربار قراقوروم حضور یابد. رم نیز در معرض خطر تحمل سرگذشت بغداد نبود. مع ذلک اسلام آهسته آهسته بر مردان استپ تسلط یافت و تصادفات تاریخ نیز موفقیت او را تثبیت کرد. مسلمان شدن ترکان، پیش از روزگار مغول پایگاهی استوار و پهناور در انتهای غربی چراگاههای اروپا - آسیای به اسلام داده بود. قسمتی از اتحادیه اویغور و همه بلغارها و سلجوقها این مذهب پیامبر عرب را پذیرفته بودند. نیروهای کمکی ترک هم که همراه خانان بسوی باختر می رانند بیشترشان مسلمانان متعصبی بودند که بندرت امکان داشت اعمالشان مورد توجه سرورانشان فرار نگیرد و در آنها نفوذ نکند. از این گذشته، اسلام بگونه ای زیرکانه تر و پایدارتر حتی در چین یوان رخنه کرد. چینیان در همان زمان بانام هوئی هوئی (Hui-hui) (۱۹) آشنایی داشتند. این نام شاید جانشین نام اویغورهایی شده بود که نخستین مسلمانان ساکن در چین بشمار می رفتند. در دوره سلجوقیان میان پناهنگانی که از ساوراءالنهر رفته بودند، یکی از نیاکان سید اجل وجود داشت وفقه اسلامی و قرآن را به «پادشاهی میانه» برد و استان کوهستانی و پهناور یونان پیش از آنکه چینی شود، اسلامی شد. (۲۰)

اسلام که برمغولان در غرب چیرگی یافت و مسلمان شدن قطعی غازان خان به سال ۱۲۹۶ و اوزبک خان به سال ۱۳۱۲ نمونه ای از آن چیرگی بشمار می رفت، یک اسلام «ایرانی شده» بود زیرا تسلط تازیان بر جهان اسلام، سرانجام در غارت و ویرانی بغداد به سال ۱۲۵۸، با انقراض سلسله خلفای عباسی و زیر و زبر شدن آن مرکز جهانی فرهنگ عربی، از میان رفت. زبان عربی در حقیقت، یک زبان بومی و مادری در سرزمینهای باختر دجله باقی ماند. این زبان بعنوان زبان پیامبر اسلام و وسیله وحی، حیثیت مذهبی را حفظ کرد و در سراسر قلمرو اسلام تفاسیر قرآن و کارهای دینی، همچنان به این زبان تنظیم می گردید. ولی آموزش دنیوی زبان عربی از بغداد به مصر انتقال یافت و در مصر از نو تحت حمایت سلاطین مملوک پرتوهای خود را به سرزمینهای تیره آفریقای سیاه افکند. در قلمرو شرقی اسلام زبان فارسی به تفوق و برجستگی پیماندی رسید. فردوسی شاعر اندکی پیش از آن زمان به زبان فارسی خدمتی کرده بود که بعداً دانه به زبان ایتالیایی و لوتر به زبان آلمانی کرد و مغولان و ترکانی که از جیحون گذشته بودند و بسوی باختر می آمدند با ادبیات و تمدنی روبرو شدند بمراتب عالتر از آنچه قبلاً دیده بودند. (۲۱) کارمندان و دبیران و صاحبمنصبانی که مغولان بناچار برای حکومت و جمع آوری عواید در این سرزمین به کار می گماردند، دریافتهای خود را از فرهنگ ایرانی، که بنیرو و کشش خود تا آن سوی مرزهای ایران پخش شده بود، بطور ناسحوسوی به سروران خود که آگاه تر و کنجکاوتر و پذیرا تر بودند، منتقل می ساختند. این زبان همراه مغولان به آسیای صغیر سفر کرد و در آن سرزمین که تازه ترکی شده بود راه یافت و بدین گونه بر عثمانیان مسلط شد که ادبیاتشان

از آن پس تحت تأثیر شیوه‌های ادب فارسی قرار گرفت. از سوی دیگر، کسانی که از هجوم‌های چنگیز و هلاکو گریخته بودند، زبان فارسی را بدان سوی رود سند بردند و به قلمروهای اسلامی دشت گنگ رساندند، چنان که هنر و ادب آن نواحی تا آخرین دوره شاهان مغولی هند در قالب زبان فارسی ریخته شده بود. زبان فارسی تقریباً زبان رسمی دربار مغول شد. پاسخ کیوک به اینوسان چهارم و نامه منگو به لوئی نهم به زبان فارسی نوشته شده بود. بازرگانان مسلمان در چین، این زبان را در معاملات بازرگانی خود به کار می‌بردند و در دوره «خالان بزرگ» این زبان، بقول یکی از منتقدین امروزی، (۲۲) «زبان عمومی» آسیا شده بود.

نه تنها اسلام ایرانی فاتحان خود را اسیر ساخت، آیین محمد، در طی تسلط مغول، پیروزی سه‌گانه‌ای به دست آورد. یعنی برپا بانگردان مشرک، مسیحیان جنگهای صلیبی و برادران ایشان، و رافضیان اسماعیلی غلبه یافت. پیروزی اسلام در زمینهای استپ در حقیقت کامل نشد؛ نتوانست در شمال شرقی آلتایی پیشرفت کند و در خود مغولستان نیز هرگز رخنه نکرد ولی تقریباً همه اقوام ترکی را در برگرفت که زمانی احتمال می‌رفت آیین مسیح یا بودا را پیروی کنند. موفقیت این دین در مسلمان کردن بسیاری از بازمندگان چنگیز بزرگ، پیروزی برجسته‌ای بود. در اوترمر (Outremer) اگر مغولان هرگز دخالت نمی‌کردند، فرنگیان دو برابر انتقام مسلمانان ازپا درآمده بودند چون تعدادشان کم بود و رهبرانشان با یکدیگر هماهنگی نداشتند، قلمرو آنان محدود به باریکه‌ای از کرانه شام می‌شد و نرسیدن کمک از اروپای غربی برای ایشان بایست به نابدی نهایی محکومشان کرده باشد. اما شکست خوردن مغول در عین-جالوت سال ۱۲۶۰، در یک موقع حساس، اسیدهای ضعیف و پژمرده اسلام را از نو حیات و نیرو بخشید. جنگ برکه و هلاکو حمله مغول را فلج ساخت و برای مملوکان مصر در شمال متحد خوبی فراهم آورد. مسلمانان توانایی و دلیری یافتند و شام را در برابر ایلخانان نگاه داشتند و بقیه جنگجویان صلیبی را نیز که درست همانند مشرکان مغول، دشمن اسلام بودند، از پای درآوردند. جامعه‌های مسیحی شرق، اوسنیان و مارونیان، قبطیان و نسطوریان، تا حدی کمتر یا زیاده‌تر با سقوط کلنیهای رومی در لوانت بی‌ارتباط نبودند. آنان همکیشان خود را، که از غرب به شام آمده بودند، پشتیبانی کرده یا لاقل با ایشان دلسوزی نموده بودند و برخی از آنان، مخصوصاً ارمنیان، خواب یک اتحاد مغول - مسیحی را می‌دیدند که نه تنها اورشلیم را به تصرف مسیحیت درآورد بلکه شاید ضربه کشنده‌ای نیز به اسلام بزند و مذهب مسیح را از نو به تفوق و استیازی برساند که پیش از ظهور محمد (ص) در خاورمیانه داشت. (۲۳) پیروزی مملوکان در مصر، متوقف ماندن پیشروی مغولان بسوی مدیترانه و رانده شدن جنگجویان صلیبی رومی از خاک آسیا، آن سراب آرزو را برهم زد. اسلام پیروزند به مسیحیان دلسرد و شکست خورده، سخت فشار آورد. گروه‌گروه به مذهب اسلام می‌گرویدند و در نتیجه، کلیساهای شرقی به وضع محقری درآمدند که امروز دارند. (۲۴) مصیبت مسیحیت شرقی را از میان رفتن زبان سریانی بخوبی مصور می‌سازد. این زبان، بازمانده زبان آرامی بشمار می‌رفت که زبان آسمانی یا مذهبی کلیساهای غیریونانی آسیا شد. آخرین نویسنده قابل توجهی که به زبان سریانی نوشت، بارهبریوس (Bar Hebraeus)، یا ابوالفرج، یک کشیش ژاکوبی و دانشمندی متبحر بود که سال ۱۲۷۶ در مراغه درگذشت و تاریخ عمومی او (۲۵) یادگار ارزشمندی

از دوره مغول محسوب می‌شود. تا قرن چهاردهم میلادی زبان عربی برای همه مردم آن نواحی زبان عمومی شد و زبان سریانی که تاریخش به روزگار آشوریان برمی‌گشت و حتی تاچین نیزرفته بود به جائی رسید که امروز تنها در چند روستای محلی شام بدان تکلم می‌شود. (۲۶)

سومین پیروزی، چیرگی بر نیروهای هواخواهان علی (ع) یا شیعه بود که در سده پیش از آغاز جنگهای صلیبی خلافت فاطمیان را روی کار آورده و مصر و شام و مغرب را از قلمرو تسنن جدا ساخته بود. این جدایی ناگوار جنگجویان صلیبی فرنگی را وارد شرق مسلمان کرده و پیشرفت مغولان را در ایران آسان ساخته بود. چون اسماعیلیان در این سرزمینها فرقه جدید حشاشین را به وجود آورده بودند که تعصبات سخت و هولناکشان از دژهای غیر قابل تسخیری که در کوههای البرز و تپه‌های شمال سوریه داشتند، رهبری می‌شد و جهان اسلام را به لرزه می‌انداخت. در نظر مغولان، رئیس بزرگ این حشاشین بهمان اندازه برای «خان بزرگ» رقیب بشمار می‌رفت، که خلیفه بغداد رقیب بود. بهمین جهت نیروی فوق‌العاده هلاک‌شاخه ایرانی این فرقه را درهم شکست و فدایانشان را نابود ساخت. شاخه شامی این فرقه مدت بیشتری ماند ولی سرانجام به دست مملوکان سلطان بیبرس از پا درآمد و ریشه کن شد. بیبرس با دفع مغول و برقراری مجدد خلفای شاخه عباسی، قهرمانی و رشد و تعصب سازش ناپذیر دینی خود را به اثبات رساند. از جنبش فرقه اسماعیلیه، که روزگاری بسیار نیرومند بود، در اسلام اسروزی گاهگاهی اینجا و آنجا ردپاهایی دیده می‌شود. ولی این فرقه، بعنوان یک تهدید جدی برای اتحاد اسلام، در دوره مغول از میان رفت.

چنین پیروزیهایی بلاعوض نمی‌ماند و اسلام که خود را از سان آتشیهای این مشقات، سالم بیرون کشید و سر برآورد، رفته رفته راه پیشرفتش باریک و محدود و بسته شد. در طی چهار قرن، از ۸۰۰ تا ۱۲۰۰ میلادی، اسلام از یک تفوق و برجستگی فرهنگی برخوردار گردیده بود. علم و فلسفه یونان، که از طریق زبان سریانی پالوده شده بود، ذهن و فکر جهان اسلام را حاصلخیز ساخته و آن را برای یک فعالیت مؤثر خلاقه برانگیخته بود. زبان عربی در یک قسمت پهناور کره زمین، از اسپانیا تا ماوراءالنهر، بعنوان زبان عمومی دانشمندان و محققان، به کار می‌رفت. در طب و ریاضیات، در تاریخ و جغرافی، در منطق و فلسفه، در موسیقی و هیأت، در فیزیک و شیمی، مردان بسیاری از نژادها بزبان عربی کتاب می‌نوشتند و بدین گونه، با وسیع ساختن افق دانش و بهبود بخشیدن به فنون تحقیق، مثلاً با به کار بردن عدد یا رقم هندسی، نوع بشر را غنای علمی بخشیدند. این فرهنگ متبلور اسلامی، برعکس فرهنگ راكد بیزانسی و لاتینی هرروز با درخشش بیشتری جلوه می‌کرد. از طریق اسپانیا و سیسیل مسلمانان، نوشته‌های ارسطو و متفکران و دانشمندان و مفسران به غرب معرفی شد و الهام بخش بیداری علمی و هنری گردید که سرانجام رنسانس میوه آن بود. ولی با درگذشت ابن رشد، آخرین فیلسوف بزرگ اسلامی، بسال ۱۱۹۸ میلادی، می‌توان گفت که تفوق و امتیاز فرهنگ عربی - مسلمان به پایان رسید. نخست هجوم ترکان، و بعد، حمله مغولان و پیکارهای تلخ و طولانی با اسماعیلیان، مسلمانان اهل تسنن را مجبور کرده بود که صفهای خود را فشرده سازند، الهیات خود را تحت قاعده معینی درآورند، از تحمل آزادی بحث دست بردارند و از تشویق آن گونه فعالیت‌های فکری و علمی که مستقیماً به بالا بردن سطح پاراسایی مذهبی

ارتباط نداشت، خودداری کنند. در مدارس جدید اسلامی، که محصول دوره سلجوقیان بشمار می‌رفت، بجز قرآن و الهیات تقریباً چیزهای دیگر آموخته نمی‌شد. استادان این مدارس حکم عوامل مدارس انعطاف ناپذیر قرون وسطایی را داشتند. غزالی، آکویناس (Aquinas) اسلام، همه عمر خود را صرف مبارزه و مخالفت با «فلسفه» کرد چون فلسفه را برابر با کفر و الحاد می‌دانست. در دوره بعد از مغول الهیات به پیروزی پر سروصدایی رسید؛ راه تحقیق آزاد علمی عملاً بسته شد و اسلام تنها به درخشش گذشته خویش بسنده کرد. (۲۷)

در نتیجه، برتری فکری و علمی «جهان قدیم» رفته رفته به اروپای غربی منتقل گردید، ولی این انتقال فرهنگی را، گذشته از تنزل نسبی اسلام، مقتضیات دیگری نیز پیش آورد. در وهله نخست، غرب لاتین از بلای کشورگشایی مغول در امان ماند و این شانس بسیار خوبی بود که شاید هرگز ارزش واقعی آن شناخته نشد. موج هجوم مغول تا مرزهای آلمان و ایتالیا رسید و بعد پس زد. اگر فلورانس و رم نیز به سرنوشت کمی‌یف و بغداد دچار می‌شدند، شکل می‌توان تصور کرد که رنسانس هرگز می‌توانست اتفاق افتاده باشد. در نتیجه شانس همانند شانس رم، مغولان به قسطنطنیه نیز هرگز حمله نبردند و آنجا را نگرفتند و آن شهر که مخزن باقیمانده فرهنگ یونانی بشمار می‌رفت و در حقیقت بسال ۱۲۰۴ از دست جنگجویان صلیبی لاتین آسیب فراوان دیده بود، تا سال ۱۴۵۳ در اختیار بیزانس ماند. مدتی بعد بسیاری از محققان و هنرمندان آن سرزمین، همراه خود به ایتالیا و آن سوی ایتالیا دانه‌هایی را بردند که از آنها تولد جدید ادب کلاسیک و فکر فلسفی جوانه می‌زد. نیمه شرقی دنیای مسیحیت در زیر ضربات تاتار خرد شد، و هنگامی که روسیه اورتودوکس و مجارستان و لهستان کاتولیک هنوز لنگان لنگان و ناتوان راه می‌سپردند، کشورهای مسیحی بالکان در زیر لگدهای یک دشمن آسیایی تازه افتادند که ترکان عثمانی بودند، و قسطنطنیه پایتخت یک امپراتوری اسلامی گردید. بدین گونه، اروپای غربی، که از زمان حملات وایکینگها به بعد، دیگر به بلای هجوم بیگانگان گرفتار نشده بود، توانایی آن را داشت که هنرها و علوم را توسعه و تکامل بخشد و از ملل مسیحی شرق اروپا که در بند بندگی تاتارها و ترکان رنج می‌بردند، گامی پیش افتد. تکامل تدریجی غیر مساوی دنیای اروپا که در زمان مغول به وجود آمده، تا کنون همچنان برقرار مانده و این عدم تساوی رفع نگردیده است. غرب اروپا، از طریق رنسانس و نهضت مذهبی و انقلابات علمی و صنعتی، بسوی آینده پرتحرکی پیش می‌راند، در حالی که شرق اروپا در زیر بیداد و استبداد بیگانه و در بند بندگی و جهالت، را کد و بی تحرک مانده بود.

کشورگشاییهای مغول نتیجه دیگری هم داشت و آن این بود که اروپا را واداشت تا به دنبال انگیزه‌های درهم آسیخته بازرگانی و مذهبی، نخست از راه خشکی و بعد از راه دریا، درصدد دسترسی یافتن به خاور دور برآید. تا زمانی که امپراتوری مغول برآسیا تسلط داشت، آن سرزمین پهناور ایمن بود و از آن خوب نگهداری می‌شد. کمتر از شصت سال پس از سفر ژان دو پلانوکارپینی که بسال ۱۲۴۵ با همراهان خود از لیون حرکت کرد و به تهور آیزترین

۱. توماس آکویناس قدیس، معروف به حکیم آسمانی، یکی از بزرگترین قدیسان کاتولیکها و واضع دستگاه فلسفیهی است که پاپ لئوی سیزدهم آن را فلسفه رسمی مذهب کاتولیک اعلام کرد. (خلاصه از دائره المعارف فارسی)

کاری دست زد که تا آن زمان اروپاییان برعهده گرفته بودند، یک روحانی فرانسیسکن اسقف پکن شد و مارکوپولو و پدر و عمویش به خدمات کشوری چین مغولی اشتغال ورزیدند. هنگامی که اتحاد و یکپارچگی آن امپراتوری درهم ریخت و جنگهای میان برکه و هلاگو در سالهای ۱۲۶۰ خرابی قلمرو مغول را خبر داد، مسافرت از راه خشکی در آسیا یک بار دیگر کند و خطرناک شد و به مانع برخورد؛ و اروپائینی که برای ماجراجویی تهور بیشتری داشتند، بویژه ایتالیائیها، در فکر پیدا کردن راه دیگری بسوی شرق افتادند. در دانش مبهم جغرافیایی آن دوره، شاید افریقا چیزی جز یک جزیره بزرگ محسوب نمی شد که آبهای دریای هند کرانه هایش را می شست و گردش به دور آن امکان داشت که مسافر را باسانی نزدیک هندوستان و چین قرار دهد. پیش از پایان قرن سیزدهم و هنگامی که قوییلای هنوز در خان بالیغ فرمانروایی می کرد، برادران ویوالدی (Vivaldi) از جنوا در این آزمایش پیشگامی کردند. در سال ۱۲۹۱ به دریانوردی پرداختند و از تنگه جبل الطارق گذشتند و کرانه غربی مراکش و دماغه نون (Nun) را پیمودند و پس از آن تمام رد پای سفرشان گم شد. (۲۸) آنها راه خود را نشانه گذاری کردند و پس از یک فاصله زمانی دراز، دیگران به پیروی از آن پرداختند. سلسله مغول سقوط کرد، راههای بازرگانی آسیا بسته شد و ملوکان و عثمانیان، متعاقب یکدیگر مدیترانه شرقی را در اختیار گرفتند. ولی سرانجام پرتغالیهای ماجراجو به دنبال دو دریانورد خود، بارتولومئو دیاز (Diaz) و واسکوداگاما (Vasco da Gama) بسال ۱۵۱۴ از راه دریا به چین مینگ رسیدند. برتری مغول تا هنگامی که درهم نشکسته بود و دوام داشت، ایجاد فرهنگهای مختلطی را بمیزان تازه ای تسهیل کرد. مسیحیان غرب که در همان زمان بوسیله جنگجویان صلیبی به کرانه های خاوری مدیترانه منتقل شده بودند، یک امپراتوری مشترک پهناور در انتهای دیگر آسیا کشف کردند. ثروت و جمعیت های شهرنشین چین تأثیری عمیق و دائمی به وجود آورد. سرزمین دورافتاده ابریشم، که تا پیش از آن تاریخ افسانه مبهمی بشمار می رفت، جنبه واقعیت قطعی به خود گرفت. بازرگانان در صدد برآمدن تا در بازارهای چین سهم به دست آورند. کشیشان و هیأت های تبلیغی مسیحی آرزو داشتند که در آنجا تیرگی کفر را با روشنائی پرتو انجیل برطرف سازند و حتی جزایر ژاپن و جاوه نیز برای نخستین بار در نقشه ها و نمودارهای اروپاییان ظاهر شدند. پیدایش توپ و تفنگ (۲۹) و قطب نما (۳۰) در اروپای قرون سیزدهم و چهاردهم، «ممکن است» نتیجه ارتباط با چینها باشد ولی راجع به انتقال این اختراعات سرنوشت ساز از شرق به غرب هنوز مدرک محکمی به دست نیامده است. احتمال کشف یا اختراع آنها در اروپا یا در قلمرو اسلام نیز هنوز از میان نرفته است. تآمدتی دراز پس از سقوط سلسله مغول ارتباط میان چین و ایران از طریق خشکی و دریا حفظ می شد. تانیمه سده پانزدهم کشتیهای چینی تا هرمز در خلیج فارس پیش می رفتند. بازرگانان ایرانی که در شهرهای کرانه چین و همچنین شهرهای درون آن کشور آمد و شد می کردند، زبان فارسی و آیین اسلام را با خود بدان جا بردند ولی این مراوده، خیلی کم نتیجه دائمی ببار آورد. معرفی پول کاغذ چینی یا اسکناس نیز محدود به زمانی کوتاه و مکانی کوچک بود. مزیتی هم، که اظهارش آسان ولی دنبال کردنش دشوار است، ممکن بود در اختلاط زبانهای وجود داشته باشد که کشورگشاییهای مغول ببار آورد. احکام «خان بزرگ» به دو زبان یا بیشتر، انتشار می یافت. می گویند غازان خان با زبانهای عربی،

فارسی، چینی و «فرنگی» آشنا بوده است. در روستای کویانگ کوان (Keuyang Kwan)، واقع در چهل میلی شمال پکن، کتیبه‌ای است متعلق به سال ۱۳۴۰ میلادی که شش زبان، منجمله اویغوری و سانسکریت، بر روی آن حک شده است، (۳۱) و مورخ بزرگ ایران در دوره مغول، رشیدالدین فضل‌الله، در نتیجه استعداد زباندانی بود که توانست دامنه تاریخ مغول خود را به تاریخ جهان توسعه دهد.

مورخی که به مقایسه میان کشورگشاییهای عرب در قرن هفتم و فتوحات مغول در قرن سیزدهم پرداخته ممکن است از ناتوانی این دومی در ایجاد یک تمدن تازه به حیرت افتد. تازیان هنگامی که می‌خواستند یک امپراتوری را پایه‌گذاری کنند که سرانجام از اسپانیا تا هندوستان توسعه یافت، مانند مغولان بربرانی بیسواد بودند ولی سرعت در مدارس و مکتبهای یونانیها و سریانیها، و بعدهم ایرانیها و هندیها به‌آموزش و پرورش پرداختند و درون خود را به نور علم منور ساختند و رساله‌های علمی و فلسفی که در بغداد و سمرقند و قاهره و قرطبه بزبان عربی تصنیف می‌شد، اندیشه‌های بشری را به بلندیهایی تازه‌ای می‌رساند. در عین حال گنبدها و مناره‌های زیبای مساجد و مدارس، منظره افق شهرهای شرقی را تغییر شکل می‌داد. مغولان رویهمرفته نتوانستند کاری همانند کار تازیان بکنند. توحش و بیگانه‌خویی اصلی آنان را سرمشقهای رعایا و همسایگانشان که تربیت بیشتری داشتند، تخفیف داد. رهبرانشان رنگی جزئی از دانش کسب کردند. فرهنگ چین و ایران بخصوص اثر خود را بر روی آنان نهاد ولی زبان مغول هرگز وسیله نقل یک ادبیات پرمایه نگردید، از زادگاه نخستین خود نیز زیاد دور نرفت و در رقابت با زبانهای فارسی و ترکی اویغوری باسانی شکست خورد. اینکه مغولی نتوانست تا سطح عربی ترقی کند شاید معلول این حقیقت باشد که امپراتوری مغول را یک سرباز و قانونگذار به وجود آورد ولی امپراتوری عرب به دست یک پیغمبر آفریده شد. محمد (ص) بمنزله دیدگان پیروان خود و بلندگوی خدا بود. وحیهایی که به او شد و آیاتی که او بزبان مادری خویش برای آدمیان آورد، زبان عربی را بعنوان زبان خدا و فرشتگان، مورد تقدیس قرار داد و قرآن نمی‌توانست بهیچ زبانی قرائت گردد یا از آن اقتباس شود مگر بهمان زبانی که جبرئیل اوامر الهی را به رسولش منتقل ساخته بود. در هر جا که اسلام پایه می‌گرفت بی‌گمان زبان عربی نیز راه می‌یافت و رشد می‌کرد و به صورت یک زبان عمومی در می‌آمد و ترکان و مردم شمال افریقا و ایرانیان و هندیان، اگرهم بدان تکلم نمی‌کردند. آن را می‌فهمیدند. اگر زبان عربی قانون پیغمبر را معرفی می‌کرد، زبان مغولی فقط قانون را می‌شناساند. اگرچه «یاسا» بعنوان میراثی که چنگیز برای قوم خود نهاده بود مورد تجلیل قرار می‌گرفت ولی بزبان او انجیل یا قرآنی نوشته نشده بود تا بتواند ادعا کند که زبانش زبان آسمانی است. تازمانی که امپراتوری مغول اتحاد و یکپارچگی خود را حفظ کرده بود، این زبان خانها نیز از نوعی بلندآوازی بهره می‌برد ولی از سال ۱۲۶۰ یا اندکی بعد که آن قلمرو از میان شکاف خورد، نیمه غربی مسلمان و نیمه شرقی بودایی شد و چون این مذاهب، برخلاف زبان مغولی، نوشته‌های مقدسی داشتند، اتحاد زبانی و همچنین سیاسی آن امپراتوری سرانجام ازهم پاشیده شد. بالاخره در تاریخ جنگ و تاریخ روابط میان جوامع شهرنشین و بیابانگرد، کشورگشاییهای مغول بمنزله پایان یک دوره است. از هنگام طلوع تمدن کشاورزان زمین و ساکنان شهرها

هرچندگاه یک بار مورد حمله سواران بیابانگرد استپ قرار می گرفته اند. این «بربریان» که هجومها و حملاتشان موضوع تکراری دائمی تاریخهای چین، هند، یونان، ایران، رم و بیزانس است، قرنها بود که با قدرت سلاح و برتری در تحرک به دشمنان خود چیره می شدند. فنون جنگی مغولها قابل مقایسه با هونها یا سکاهاى قدیم بود ولی چون این فنون را با استادی بیشتر و رهبری سودمندتری به کار می بردند، نتایج آن حیرت انگیزتر از آب در می آمد. اما این پیروزیهای مغول در عین حال، هم درخشانترین فتوحات بشمار می رفت و هم آخرین چیرگی توحش بر تمدن محسوب می شد. امپراتوری مغول هنوز پایدار بود که اختراعات جدید اسلحه آتشین و باروت در هنر جنگ به کار رفت. از آن به بعد دیگر مهارت تیرانداز و کمان دار در نشانه گیری و بادپایی اسب او نتیجه جنگ را معلوم نمی ساخت و چون فلزکاری صنعتی نبود که در استپ عملی باشد، بیابانگرد سرانجام امتیاز جنگی خود را که مدت ها از آن بهره برداری کرده بود از دست داد. توپ و تفنگ در اختیار تمدن قرار داشت و تنها یک شلیک توپخانه می توانست لشکر کوچکی از کمانداران را پراکنده کند یا نابود سازد. در طول قرن هفدهم، روسیه و چین، دو ملت که از تجاوز بیابانگردان، سخت ترین آسیب را دیده بودند، هر کدام از یکسوی آسیا پای در پیش نهادند تا این چوپانان گردنکش استپ را بنحوی جمع و جور کنند و مقید سازند. پیمان نرچینسک (Nerchinsk) بسال ۱۶۸۷ که رود آسور را مرز میان امپراتوریهای آن دو معین کرد، اقوام مغولی و ترکی زبان را از فرصت دو دوزه بازی کردن و بسود یکی و زیان دیگری نقشه کشیدن محروم ساخت و مستعمره چیان روسی و دهقانان چینی رفته رفته گوسفندداران و گاوداران بومی را در اقلیت قرار دادند. بیابانگردی، بیسروصدا کنترل شد و قدرت جنگجویی اش درهم شکست. دیگر سوارانش برای فتح و پیروزی به تاخت و تاز نمی پرداختند. با اینهمه، درگردش عجیب سرنوشت، مشاجره امروزی روس و چین ممکن است به مغولان رخصت دهد که بار دیگر تجدید قوا کنند نه برای بدست آوردن قدرت تجاوز بلکه برای بدست آوردن آزادی سیاسی از چنگ آن دو قدرت غول آسا که آنان را متفرق ساخته و چندین دهه بر آنان تسلط داشته اند.

ضمائم

ضمیمه اول

تاریخ سری

تاریخ سری مغول منبع مهم و در حقیقت منحصر به فرد بومی ما از اطلاعاتی درباره چنگیزخان و زندگی فوق العاده اوست. تا آنجا که ما می دانیم، این نخستین «کتاب» مغولی بود همچنانکه قرآن نخستین کتاب عربی بود. این کتاب از روی مطالب شفاهی، بوسیله کسی که با رویدادهای آغاز زندگی چنگیز بخوبی آشنایی داشت تصنیف شده بود. عبارات قسمتهایی از آن با نوعی تجنیس تلفیق شده بنحوی که چند کلمه پشت هم آمده که همه بایک حرف آغاز می شود و نشان می دهد که این عبارات را، پیش از آن که در کتاب گنجائیده شوند، در اجتماعات قبیله ای قرائت می کرده یا به آواز می خوانده اند. عنوان «سری» احتمالاً به معنی «خصوصی» است و منظور آن است که این کتاب نمی بایست بهیچ شکلی در میان غیر مغولان انتشار یابد. این کتاب نه تنها از آن جهت که دارای مقدار زیادی دانستنیهای قبیله بود، بلکه چون شامل بسیاری از تعلیمات و فتوای چنگیز نیز می شد، مورد احترام و تقدیس قرار می گرفت.

نه نویسنده این کتاب شناخته شده و نه تاریخ تألیف آن. درباره نویسنده آن چند حدس زده شده، ولی چون هیچ مدرکی در دست نیست، در حال حاضر پیگیری تحقیق در این باره بیهوده است. برای مورخ معلوم کردن تاریخ کتاب مهمتر است و در سالهای اخیر توجه زیادی به این مسأله شده و ظاهراً به حل مسأله تاریخ آن زودتر می توان نزدیک شد تا به حل مسأله مؤلف آن.

تنها اشاره ای که در این «تاریخ» راجع به زمان تألیف آن وجود دارد، این است که در «سال موش» به پایان رسیده است. ولی کدام سال موش؟ این سال می توانست ۱۲۲۸ یا ۱۲۴۰ یا ۱۲۵۲ یا ۱۲۶۴ باشد. اولی، یعنی سال ۱۲۲۸، سال بعد از درگذشت چنگیز و قبل از انتخاب اوگتای بود. این تاریخ از اوگتای شرح مختصری می دهد ولی از مرگ او که در دسامبر ۱۲۴۱ اتفاق افتاد اسمی نمی برد. از اینجا برخی احتمال داده اند که کتاب بسال ۱۲۴۰ پایان یافته است. درباره سال ۱۲۵۲ کمتر سخنی گفته شده که قابل ذکر باشد، اگرچه رنه گروسه (در تاریخ امپراتوری مغول، چاپ ۱۹۴۱ صفحات ۲۳۰ و ۳۰۳) استدلال کرده است که فصل ۲۵۵ تاریخ سری درباره رسیدن خاندان تولوی به فرمانروایی اشاره ای دارد و این هم واقعه ای است که با انتخاب منگو بسال ۱۲۵۱ همراه بوده است. بسال ۱۹۵۱ هونگ (در مقاله «نقل تاریخ سری» منتشره در مجله مطالعات آسیایی هاروارد) سال ۱۲۶۴ را تاریخ

تألیف کتاب دانست، بیشتر از این جهت که فصل ۲۴۷ آن شهر چینی هسوان ته‌چو (Hsüan - te chou) را بعنوان هسوان ته‌فو (Hsuan - te fu) نام می‌برد و آن شهر تا پیش از سال ۱۲۶۳ رسماً بدین نام خوانده نشده بود. والی (Waley) بسال ۱۹۶۰ در مقاله‌ای تحت عنوان یادداشت‌هایی (راجع به یوان‌شائو‌پی‌شیه (Yuan-ch'ao pi-shih) فصل ۲۷۴ کتاب را مورد بررسی قرار داد که اشاره‌هایی به جنگ کره در سال ۱۲۴۸ دارد. لدیارد (Ledyard) نیز بسال ۱۹۶۴ طی مقاله‌ای تحت عنوان پیکارهای مغول در کره منتشره در مجله آسیای مرکزی بحث خود را روی این موضوع پایه گذاشت و بنحو مؤثری استدلال کرد که تاریخ سری مغول نمی‌توانست پیش از آن تاریخ نوشته شده باشد. بنابراین منظور از سال موش سال ۱۲۶۴ است. درین صورت نیز باز معلوم نیست که چرا نویسنده کتاب مرگ اوگتای را ذکر نکرده و از اشاره به فرمانروایی کیوک و منگو نیز غفلت ورزیده است. از این گذشته، تاریخ سری اظهار می‌دارد که این «سال موش» مخصوص، سال تشکیل قوریلتای یا مجلس بزرگ بود ولی در شرح وقایع قوییلای که کامل و دقیق است از قوریلتایی که بسال ۱۲۶۴ در کوده‌ای - آرال (Kode'e aral)، نامی که در تاریخ سری ذکر شده، (۱) انعقاد یافت، اسمی نمی‌برد. در این کتاب هیچ ذکری هم از قوریلتای سال ۱۲۴۰ یا ۱۲۵۲ نیست.

دورا شویلتز (De Rachewiltz) بسال ۱۹۵۶ در مقاله‌ای تحت عنوان زمان تألیف تاریخ سری منتشره در (Monumenta Serica) اظهار داشت که این قوریلتای همان مجلسی بود که بسال ۱۲۲۸ انعقاد یافت و طی آن اوگتای بعنوان «خان بزرگ» در سال ۱۲۲۹ انتخاب شد. او چنین استدلال کرد که تاریخ سری برای ثبت و پایدار نگهداشتن اعمال چنگیز تألیف گردیده است. بنابر این شایسته آن بوده که بلافاصله پس از درگذشت آن فاتح بزرگ در ماه اوت ۱۲۲۷ آماده شود. اینهم هیچ متناسبتر و طبیعی‌تر و بهتر از آن نبوده که کتاب هنگامی در دسترس قرارگیرد که شاهزادگان و امیران مغول برای سوگواری در مرگ چنگیز و انتخاب جانشین وی گرد آمده بودند چون بهیچ وجه احتمال داده نمی‌شده که بار دیگر آنهمه مردمی که جزئیات زندگی چنگیز را می‌دانستند در یکجا اجتماع کنند و به پرسشهای گوناگون درباره چنگیز پاسخ دهند. بموجب این فرضیه تاریخ سری در اصل چیزی جز شرح زندگی چنگیز نبود و باین بیان به پایان رسید که «او به سوی تنگری (آسمان) صعود کرد» زیرا ذکر «مرگ» درباره او جایز شمرده نمی‌شد. چند سال بعد، زمانی که بی‌گمان پیش از ۱۲۴۱ نبود، شرح کوتاهی درباره زندگی اوگتای نیز بدان ضمیمه شد. لحن این شرح هم حاکی از تمایل و جانبداری از تولوی است و اوگتای را مرد ضعیفی معرفی می‌کند که تحت تسلط چغتای قرار دارد. لذا چنین شرحی بعید است که در زمان حیات اوگتای انتشار یافته باشد.

شرح کارهای مغول در دوره کیوک و منگو به رشته تحریر در آمد. ولی در روزگار فرمانروایی قوییلای، بی‌گمان به پیروی از روش چینیان، جمع‌آوری وقایع تاریخی بطور جدی دنبال شد. احتمالاً محققان و نویسندگانی را استخدام کردند تا آن وقایع را بزبانهای مغولی و چینی تنظیم نمایند. قوییلای چون خط چینی را نمی‌توانست بخواند، اول متن مغولی را بررسی می‌کرد و بعد اجازه می‌داد که به چینی ترجمه شود. این ترجمه، پایه یوان‌شیه (Yüan Shih) قرار گرفت که تاریخ سلسله‌های چینی است و پس از انقلاب مینگ بسال ۱۳۶۸ نگارش یافته

است. پس از رانده شدن مغولان از چین، لااقل یک نسخه از تاریخ سری می‌بایست در چین بجا مانده باشد و محققان مینگ آن را به خط چینی نوشته و بزبان بومی چینی ترجمه کرده و به‌قسمتها یا فصلهایی نیز تقسیم بندی نموده باشند. بهر علت، متن اصلی تاریخ سری بعداً از بین رفته است. ولی این کاملاً هم درست نیست که بگوییم تاریخ سری فقط به شکل چینی‌اش باقی مانده است. در آلتان توبچی (Altan Tobchi)، یک تاریخ مغولی پایان قرن هفدهم، قسمت اعظم متن تاریخ سری گنج‌انیده شده است. در تأیید این فرضیه که زندگی اوگتای بعداً به تاریخ سری افزوده شده، در این کتاب به نکته جالبی برمی‌خوریم و آن این است که هیچ عبارتی مربوط به اوگتای از تاریخ سری در آن نقل نگردیده است.

ضمیمه دوم

آیا مغولان تفنگ بکار می بردند؟

جنگ انگیزه بزرگی برای اختراعات فنی است و در دوره های اخیر هر زدو خورد بزرگ اروپایی منجر به پیدایش اسلحه جدید یا بهبود آن شده تا به بمب اتمی رسیده که در پایان جنگ دوم جهانی پیدا شد. نظر به وسعت و بزرگی جنگ های مغول طبیعتاً این سؤال پیش می آید که آیا هیچ نوع سلاحی را آنها به وجود آوردند؟ صریح تر بگوییم، آیا پیدایش اسلحه آتشین، یعنی سلاحی را که باروت یا ماده منفجره دیگری در آن به کار رفته باشد، تسریع کرده اند که یک گلوله یا سنگ یا فلز را از یک تفنگ یا توپ پرتاب کند؟ (۱) پیش از کشورگشایی های مغول اثری از این گونه سلاحها بندرت وجود داشته است. مدرکی در دست نیست که طی جنگ های صلیبی هیچ یک از دودسته متخاصم چنین اسلحه ای به کار می برده اند ولی در سده چهاردهم میلادی سلاح های آتشینی می یابیم که در لشکرهای اروپا و چین از آنها استفاده می شده است. آیا مغولان بطور مستقیم یا غیر مستقیم در این نوآوری دست داشته اند که هنر جنگ را دگرگون می ساخت و علاوه بر این، کارهای بسیار دیگری می کرد، یا چنین سلاحهایی در هریک از سرزمینهای شرق و غرب، جداگانه یا همزمان به وجود آمد؟

از آغاز باید گفته شود که مدرک در این باره بنحو آزاردهنده ای غیر قطعی است. اسنادی که محققان اولیه نقل کرده اند گاهی جعلی از آب درمی آید، (۲) یا تاریخش بعد از آن زمانی است که گمان می برده اند. معنی اصطلاحی که در این مورد استعمال کرده اند اغلب درست معلوم نمی شود چون نام اختراعات نو را معمولاً از اساسی ابداعات کهنه می گیرند (بدینگونه که واژه کانون (Cannon) که به معنی «توپ» است از لغت لاتینی قرون وسطایی کانا (Canva) گرفته شده که به معنی «لوله» یا «نی» است.) و اغلب ممکن نیست که انسان تشخیص بدهد که مثلاً از استعمال واژه «گن» (Gun) در یک جمله بخصوص، مراد همین اسلحه آتشین جدید، یعنی توپ و تفنگ است یا نوعی از منجنیقهای قدیمی است. پوشش ضخیمی از علفهای هرز افسانه، راه محقق را دشوار ساخته است. مانند قضیه برتولد شوارتس (Berthold Schwarz) یا «برتولد سیاه» که شهرت داشت به اینکه در آلمان نیمه سده چهاردهم باروت را اختراع کرد. ولی شخصیت او هم بهمان اندازه افسانه ای است که شخصیت پاپ ژان (۳) بود برای ارزیابی مدارک

۱. پاپ ژان زنی افسانه ای است که می گویند بصورت مرد برای مدت دو سال و پنج ماه و چهار روز در رم، در حدود سال های ۸۵۳ و ۸۵۵، بعنوان ژان هفتم، مقام پاپ را داشته است.

چینی (۴) هم مشکلاتی پیش می‌آید که مربوط به سرشت زبان چینی و کم بودن محققان اروپایی است که دانش کافی درباره این زبان داشته باشند.

طبیعت انفجاری باروت، که می‌دانیم مخلوطی از شوره و گوگرد و زغال است، بی‌گمان تصادفاً، شاید در چین کشف شده که خاکش در برخی از جاها، مانند دشتهای رسوبی نزدیک پکن، پر از شوره است و یک آتش هیزم که در چنین زمینی شعله کشد، به خوبی امکان دارد که انفجاری به وجود آورد. (۵) این نیروی شدید، پیش از آنکه برای مقاصد جنگی برگزیده شود، و احتمالاً تا قبل از دوره سلسله سونگ، بظن قوی برای ساختن ترقه یا وسایل دیگر آتش‌بازی به کار می‌رفت. ولی تیرهای آتشین (به نام هوئو - شیه - huo shih) که در جنگ آن زمان مکرر نامشان به میان آمده، با احتمال زیاد همان شعله افکنها و حریق‌انگیزهای نوع «آتش یونانی» بوده‌اند که از نفت و آهک آب ندیده ساخته می‌شدند. حرف چینی «پائو» (p'ao)، که اکنون به معنی «توپ» است، پیش از آنکه همراه با واژه ریشه‌ای «آتش» به کار رود که شاید معنی یک تفنگ حقیقی را می‌داده، قرن‌ها بود که همراه با واژه «سنگ» نوشته می‌شد و معنی منجنیق سنگ انداز را می‌داد.

بهر صورت، باروت یک چیز است و اسلحه آتشین بطور کلی چیز دیگری است و یقین نیست که چینیها در کشف و اختراع این هردو پیشقدم بوده باشند. دوره فرمانروایی سلسله سونگ دوره جالب توجه نوآوری جنگی به نظر می‌رسد، مخصوصاً نوآوریهای بشکل مواد منفجره و حریق‌انگیز، تیرهای آتشین و بمبهای دودزای جدید که به دست لشکریان سونگ در جنگ با بیگانگان کیتان و جوچن (Ju-chen)، که پیش از آمدن مغول قسمت اعظم چین شمالی را در دست داشتند، به کار می‌رفت. این جنگها که در حدود سال ۱۲۰۰ صورت می‌گرفت، شاید تغییر شکل منجنیق سنگ انداز به یک تفنگ یا توپ را تسریع کرده باشد. بموجب تونگ-چی-ین کاندنگ مو (Tung Chien Kang Mu)، مجموعه‌ای از شرحهای تاریخی چینی که اصلاً در سده یازدهم میلادی تألیف شده و در زمانهای بعد مورد تجدیدنظر قرار گرفته، (۶) کیتانها در دفاع از شهر لویانگ در برابر حملات مغول بسال ۱۲۳۲، یک «بمب رعندآسا» (بنام چن تی-ین-لی «Chen tien lei») استعمال می‌کردند که عبارت بود از یک کاسه آهنین پر از باروت که در اثر آتش گرفتن باروت آن از یک منجنیق پرتاب می‌شد و با بانگی چنان بلند منفجر می‌گردید که صدایش از صد «لی» (یعنی سی و سه میل) دورتر به گوش می‌رسید. این سلاح محاصره کنندگان را تکه تکه می‌کرد و هر قطعه از آن زره فلزی را سوراخ می‌نمود. البته این مبالغه است چون صدای انفجار نارنجکهای امروزی هم از سی میلی شنیده نمی‌شود ولی پارتینگتون (Partington) برای توجیه این مبالغه، می‌گوید: «می‌توان پذیرفت که منظور نوعی خاص از بمبهای انفجاری بوده است.»

بر پایه این حقیقت، اگر حقیقت باشد، بنای سستی از مباحث و حدسیات گذارده شده تا نشان دهد که چند سال بعد لشکریان مغول سلاحهای آتشین به اروپا آوردند. در میان سرداران مغول که در چین شمالی فرماندهی لشکر را داشتند، سوبوتای بهادر، برجسته‌ترین سردار جنگی مغول بود که پنج سال بعد (در ۱۲۳۷)، تحت فرماندهی اسمی باتو نوئه چنگیز، هجوم بزرگی را به روسیه و اروپای شرقی رهبری کرد. احتمال داده شده است که مغولان، چون همیشه

آماده آسوختن از دشمنان خویش بودند، خودشان هم زود بمب «رعدآسا» را ساختند و از آن استفاده کردند و سوبوتای نیز هنگامی که بسوی غرب پیشروی می کرد، آن را همراه داشت. برخی از نویسندگان اخیر صریحاً اظهار داشته اند که در جنگ ساجو (Sajo) (یازدهم آوریل ۱۲۴۱) هنگامی که مغولان لشکریان مجارستان را، که تحت فرمان سلطان بلا (Bela) می جنگیدند، از پای درآوردند، باروت، یا حتی توپ به کار می رفت. (۷) در این باره کوچکترین مدرکی به دست نیست. اروپاییانی که با آن حمله وحشتناک و غیر منتظره روبرو شدند، کاملاً می توانستند به حیل های مغول و تدابیر سوق الجیشی و طرح های جدید نظامی ایشان توجه کنند و ببینند که مثلاً مغولان چگونه اسب های تازه نفس در اختیار لشکریان خود می گذاشتند و به تحرک آنان می افزودند به طوری که هرگز وقفه ای بر اثر خستگی اسبان در تعقیب دشمن حاصل نمی شد یا چگونه در جنگ لیگ نیتز (Liegnitz) در سیلزی، که دو روز پیش از نبرد ساجو بوقوع پیوست، مغولان با پخش نوعی گاز سمی به شکل دود سیاه و بدبو، سربازان لهستان را خفه کردند و از کار انداختند. اگر در آن جنگها نوعی توپخانه هم به کار رفته بود، بسختی می توان احتمال داد که از نظر یا از قلم نویسندگان آن زمان افتاده باشد. ولی وقایع نگاران لهستانی و مجارستانی در این باره خاموشند و چیزی ننوشته اند. (۸)

شکی نیست که فرماندهی عالی مغول از نوعی طرح های فنی جنگی بهره می برده است و مغولان از سراسر آسیا مهندسان را می گرفتند و وابسته لشکرهای خود می ساختند. در کار اسلحه سازی، چینیان و مسلمانان و اروپاییان را طرف مشورت قرار می دادند. بسال ۱۲۵۹ کارشناسان فنی چینی یک «نیزه آتشین» به نام «هوئو چیانگ» (huo ch'iang) ساختند و آن چنین بود که باروت در یک لوله بامبو منفجر می شد و یک مشت ساچمه را تا فاصله دو یست و پنجاه یارد پرتاب می کرد. (۹) از اینجا رفته رفته به توپ یا تفنگ نزدیک می شویم. توجه زیادی به محاصره هسیانگ - یانگ بسال ۱۲۷۳ شده که آن را سورخان چینی و ایرانی و همچنین مارکوپولو به تفصیل شرح داده اند. قویلائی که از مقاومت آن شهر مستحکم سونگ کاسه صبرش لبریز شده بود، به پسرعموی خود، خان مغول در ایران، پیام فرستاد و از او مهندسان و ماشینهای نیرومندی خواست تا کمکش کنند که مقاومت دشمن را درهم شکنند. اما آنچه برایش فرستاده شد، توپ نبود بلکه منجنیقها یا سنگ افکنها و فلاخنهای بزرگی بود که سنگهای صدویست کیلویی را پرتاب می کردند و هریک از این سنگها می توانست دیواری را که دو سه متر ضخامت داشت ویران سازد. در نتیجه، برجهای شهر همه فرو ریختند و شهر تسلیم شد. (۱۰) پائو هم در جنگهای دریایی میان سونگ و مغول به کار می رفت ولی این اصطلاح هنوز به چیزهایی اطلاق می گردد که از ماشینهای چوبی محاصره، پرتاب می شود نه از لوله های توپ یا تفنگ. مع ذلک طی دو هجوم مغول به ژاپن در سالهای ۱۲۷۴ و ۱۲۸۱، همراه با منجنیقها و حریق انگیزهای قدیمی، «لوله های آتش زا» نیز، که شاید توپهایی با لوله های آهنین بوده و بوسیله باروت آتش می شده، به کار می رفته است، و یک تصویر که کار ژاپنی است و گفته می شود که متعلق بسال ۱۲۹۲ است، چیزی را نشان می دهد که ظاهراً بمب است و در برابر یک تیرانداز ژاپنی منفجر شده است. (۱۱)

باروت، بدون سانع وارد تاریخ چین گردیده است. این ماده احتمالاً در روزگار فرمانروایی

قویبلای (۱۲۹۴-۱۲۶۰) استعمال وسیع یافته و در حدود سال ۱۲۸۰ در زرادخانه‌های چینی انبار می‌شده است. این موضوع را داستانی تأیید می‌کند که در آن سال بر اثر تصادف انفجاری روی داد و عمارتی را، که محل وقوع انفجار بود، ویران کرد و چهار بچه‌ببر را هم که در خانه مجاور می‌زیستند و به وزیر اعظم تعلق داشتند، کشت! (۱۲) باروت در همان زمان در اروپا شناخته شده بود و ماحتی اگر این داستان را که راجر بیکن (Roger Bacon) 'کاشف آن بوده، رد کنیم، دستورالعمل رمزی که در یکی از رساله‌های او (که احتمالاً بسال ۱۲۶۵-۱۲۶۶ تعلق دارد) گنجانیده شده، نشان می‌دهد که او ترکیب باروت را می‌دانسته، حتی اگر از خاصیت آن آگاهی نداشته و نمی‌دانسته که چه نیروی جهشی تولید می‌کند. (۱۳) اگر این اختراع از چین به غرب رفته باشد، بخوبی امکان دارد که مسلمانان واسطه این انتقال شده باشند چون ایرانیان و تازیان شوره را می‌شناختند و اعراب آن را «برف چینی» (ثلج الصین) می‌خواندند و در حدود نیمه قرن سیزدهم میلادی واژه تازه «بارود» (باروت) ساخته شد و معنی آن عبارت از ترکیبی انفجاری بود که شوره (نیترات پتاسیم) مهمترین ماده آن بشمار می‌رفت. (۱۴) ولی رشته انتقال باروت از جایی به جای دیگر پوشیده مانده و این فرض را هم که باروت در هریک از سرزمینهای آسیا و اروپا جداگانه کشف شده، نمی‌توان کنار گذاشت.

خیلی کم می‌توان شک کرد در اینکه اسلحه آتشین در چین، بروزگار مغول (از ۱۲۶۰ تا ۱۳۶۸) پیدا شده باشد. زیرا (به گفته دکتر نیدهام-Needham) سالهای میان ۱۲۸۰ و ۱۳۲۰ میلادی، فتح باب دوره پیدایش توپهای فلزی بشمار می‌رود. اگرچه او اقرار می‌کند که این سلاح ممکن است نخست میان تازیان یا رومیان پیدا شده باشد. (۱۵) از سالهای ۱۳۲۰ به بعد توپ و تفنگهای حقیقی در اروپای غربی ریخته می‌شد، (۱۶) ولی قدیمیترین نمونه‌های چینی این سلاحها مربوط به چند سال بعد از آن تاریخ است. یکی توپی است از ۱۳۵۶ و دیگر نارنجک اندازی آهنین است که از ۱۳۷۷ مانده است. (۱۷) این سلاحهای قدیمی چینی برای مغولان ساخته نشده و ظاهراً به دست انقلابیون مینگ به وجود آمده که بسال ۱۳۶۸ یک شورش بزرگ ملی را پایانی موفقیت‌آمیز بخشیدند. پیش از این تاریخ هم درباره استفاده از باروت بوسیله سونگها بیشتر مدرک داریم تا بوسیله مغولها. وقتی نیرو و نوآوریهای مغولان را در نظر می‌گیریم، می‌بینیم توپ و تفنگ باید بیش از آن مورد استفاده ایشان قرار گرفته باشد که ظاهراً قرار گرفته است. بعبارت دیگر، آنان چنان که باید و شاید از این سلاحها سود نبرده‌اند. احتمال دارد که مغولان از نظر روانی مانعی داشتند و نمی‌خواستند از توپخانه بطور کامل استفاده کنند و مانند مملوکان بعدی مصر شاید احساس کرده بودند که این وسایل مکانیکی عنصر انسانی را از آن شجاعت شخصی که باید همیشه در جنگ تسلط داشته باشد، محروم خواهد ساخت. آیا در حرف مشهور مائوتسه تونگ انعکاسی از این موضوع است که گفت: «حتی در عصر اتم، این بشر است که در آخرین وهله اهمیت دارد»؟

۱. راجر بیکن: فیلسوف مدرسی انگلیسی که از فضایل عصر خود بود و یونانی و عبری و احتمالاً عربی نیز می‌دانست و معتقد بود که علم مکمل دین است نه مخالف آن. اختراع باروت را بغلط به او نسبت داده‌اند. بعضی او را سازنده تلسکوپ و میکروسکوپ شمرده‌اند ولی سند این ادعا بسیار ضعیف است. (۱۲۹۴-۱۲۱۴) (خلاصه از دائرة المعارف فارسی)

به این پرسش که «آیا مغولان تفنگ به کار می بردند» پاسخ شایسته ای که می توان داد منفی است. به این سؤال دیگر که «آیا آنها باروت و اسلحه آتشین را وارد اروپا کردند؟» تنها جواب می تواند این باشد که ابداً مدرک قاطعی در دست نیست و بطور کلی غیر محتمل است. اینکه باروت در چین و اروپا نخست در پایان قرن سیزدهم میلادی و سلاحهای آتشین نیز در حدود یک قرن بعد به کار رفته شاید نشان دهد که یکی آن را از دیگری آموخته باشد ولی اسنادی که این مطلب را ثابت کند، وجود ندارد. جنگهای چین شمالی که کیتانها، جوچنها، مغولها و سونگها گرفتارش بودند به نظر می رسد که زمینه آزمایشی برای ایجاد یک عده وسایل جدید فنی بوده است، (۱۸) ولی همه این وسایل «برضد» مغولان به کار می رفت نه «بدست» ایشان یا «بسود» ایشان. باوضع فعلی دانشی که ما داریم، پیدایش باروت و سلاح آتشین را هم مثل پیدایش ساعت و چاپ با حروف متحرک باید به زمان و مکانی ناشعوم نسبت دهیم.

یادداشتها

یادداشت‌های پیشگفتار

۱. شاید من می‌بایست کتاب چنگیزخان *Genghis Khan, Emperor of All Men* اثر هارولد لمب (Lamb) را که سال ۱۹۲۷ انتشار یافت، جزو این دسته از کتابها بشمار نیاورده باشم. این کتاب چند بار تجدید طبع گردید و به زبانهای بیگانه ترجمه شد. لمب در نوشتن شرح حال شخصیت‌های پرآب و تاب تاریخی (مانند آنیبال، شارلمانی، ژوستینیان، تیمور لنگ و بابر) تخصصی پیدا کرد. شیوه تند و با مزه مطبوعاتی نگارش او را همه کس نمی‌پسندد، ولی او مسافرت‌های دور و درازی در خاورمیانه کرد، مطالعات وسیعی داشت و نویسنده‌ای پرکار بود و کتابی که درباره چنگیز نوشته طوری نیست که در اثر لغزشهای جدی، در آن قلب حقایق شده باشد.
۲. متأسفانه نمی‌توانم این جمله را اصلاح کنم حتی پس از انتشار کتاب والترچمن درباره قوبیلای خان تحت عنوان: (*Kublai Khan, Lord of Xanadu, New York, 1966*)
۳. نخستین شرح حال چنگیزخان که عملاً در اروپا انتشار یافت، تحت عنوان (*Histoire du grand Genghiscan, Paris, 1710*) بود که قسمت عمده آن از منابع ایرانی جهانگشای جوبینی و جامع‌التواریخ دشیدی گرفته شده و بقلم پتی‌دولا کروا Pétis de la Croix مترجم آثار شرقی در دربار لوئی چهاردهم تألیف گردیده بود.
۴. در این باره دو دفتر یادداشت تحت عنوان «وابط سیاسی فرمانروایان مسیحی با امپراتوران مغول در طی سالهای ۱۸۲۴-۱۸۲۲ در انجمن چین‌شناسی قرائت شد.
۵. راجع به بحث درباره تاریخ تألیف این کتاب، می‌توانید کتاب:
(*Some Remarks on the Dating of the Secret History of the Mongols, Monumenta Serica, 24, 1965*)
- تألیف (I. de Rachewiltz) را ببینید. دکتر رشویلتز چاپ اخیر سال ۱۹۶۲ کتاب *Secret History by the Hungarian Mongolist Ligeti* را مورد ستایش بسیار قرار داده است.
۶. باید در این جا یادآوری کنم که کار محققان روسی رفته‌رفته دارد در غرب شناخته می‌شود. یک رشته رساله که بزبان انگلیسی در زیر عنوان عمومی *Fifty Years of Soviet Oriental Studies (Moscow, 1968)* انتشار یافته، ما را با مختصری از کارهای محققان روسی در این زمینه آشنا می‌سازد. رساله‌ای که راجع به مطالعات مغولی منتشر شده، مخصوصاً دارای مطالب مختصر و مفیدی است.

یادداشت‌های فصل اول

1. Lattimore, *Studies in Frontier History*, Oxford, 1962, 459

۲. برای یک شرح جامع و روشن درباره این صحرای آسیا به کتابی که کیبل (Cable) و فرنچ (French) تحت عنوان *The Gobi Desert*, London, 1942 نوشته‌اند مراجعه فرمایید. این کتاب گزارش دو زن متهور است که مبلغ آیین مسیح بوده‌اند. «گوبی» در زبان مغولی، اسم خاص نیست بلکه یک اصطلاح عمومی است درباره قطعه زمینی که گل سخت با سنگهای پراکنده رویش را پوشانده باشد. زمینی که بدینگونه، از استپ و بیابان شن‌زار متمایز می‌گردد.

۳. قزل قوم و قراقوم، در زبان ترکی، بترتیب، بمعنی بیابان سرخ و بیابان سیاه است.

۴. سلسله جبال هیمالیا اغلب به عنوان «قفقاز هندی» معروف بود.

۵. دره دزونگاری یا جونگاری. می‌گویند این نام از اسم دزونگارها مشتق شده است. چون «دزون» به معنی «چپ» و «گار» به معنی «دست» است و دزونگارها، هنگام حمله مغول به این ناحیه، جناح چپ لشکر مغول را تشکیل می‌دادند. دزونگاری تقریباً شامل حوضه رودخانه ایلی می‌شود. نام دزونگاری از سده شانزدهم میلادی قدیم‌تر نیست.

۶. ولی نه برای پرورش خوک. چون درخت بلوط، که این حیوان باید بیشتر از بلوط آن بخورد، حتی در جنگلهای استپ هم یافت نمی‌شود. از این گذشته، هنگام مهاجرت نیز خوک را نمی‌توان در مسافتات دور راند.

۷. در آلتایی بیش از دویست روز از سال درجه حرارت پایینتر از نقطه انجماد است.

۸. گردونه جنگی اسبی، که در آن چرخ پره‌دار جای چرخ توپر را گرفته، به وسیله سوریها اختراع شد و در حدود سال ۱۰۰۰ پیش از میلاد میان صحرانوردان هند و اروپایی معمول گردید. اسبی که در مقبره‌های شانگ (Shang) و چو (Chou) باقی مانده، مقاله ای. جی. پولی-بلانک (E. G. Pulleyblank) را که در مجله انجمن آسیایی پادشاهی تحت عنوان چینی دهند و «اروپایی بسال ۱۹۶۶ چاپ شده، تأیید می‌کند.

۹. این تغییر احتمالاً در سالهای میان ۴۰۰ و ۲۰۰ پیش از میلاد اتفاق افتاده است. لاتیمر (Lattimore) «ظهور نسبتاً ناگهانی اسب سواران صحراگرد را که با رانندگان گردونه‌های جنگی فرق داشتند و دشمن چینیهای کشاورز بودند» در تاریخی بین سده‌های سوم و پنجم پیش از میلاد معین کرده است. (کتاب مرزهای داخلی چین اثر بالتیمور، ص ۱۶۸) که برابر است با

مقاله کریل (H. G. Creel) تحت عنوان نقش اسب در تاریخ چین منتشره در مجله بررسی تاریخی آمریکایی شماره آوریل ۱۹۶۵ ص ۷۰، و همچنین عقیده ای. ارکس (E. Erkes) در اسب در چین قدیم (T'oung Pao, 36, 1942).

۱۰. رکاب شاید خیلی پیش از آغاز تاریخ مسیحی اختراع شده باشد. رکاب «فلزی» را صحرانوردان اختراع نکرده‌اند. واژه «رکاب» که انگلیسی آن «Stirrup» است در اصل «Step up» به معنی قدم بالا گذاشتن بوده و شخص پای خود را در حلقه یا طناب یا تسمه چرمین می‌گذاشته و سوار اسب می‌شده است. پیدا شدن رکاب باعث کوتاه شدن زین گردید بدین معنی که فاصله بین قاش زین و لبه عقب زین کوتاه‌تر شد بگونه‌ای که سوار کار می‌توانست در حین تاخت و تاز به‌راستی یا چپ متمایل شود یا بچرخد و به‌پهلوی یا پشت خود تیر بیندازد بی‌آنکه از اسب به‌زمین افتد. (از همان کتاب لاتیمر، یادداشت ص ۴۶ و ۴۶۶. ضمن نقل از مقاله آرندت (W. W. Arendt) تحت عنوان پیدایش رکاب میان سینها *Eurasia Antiqua* Helsinki vol. 9, 1934 برابر با یادداشت ص ۳۷ کتاب رنه گروسه تحت عنوان امپراتوری استپها و کتاب لین وایت (Lynn White) بنام دگرگونی فنی و اجتماعی قرون وسطایی (Oxford, 1962, 15-16) که با اقتباس از نوشته پلیو (Pelliot) *T'oung Pao*, 24, 1926 یادآوری می‌کند که قدیمترین ذکر از رکاب در کتابهای چینی بسال ۴۷۷ پس از میلاد است. ۱۱. در اصطلاح لغوی استپها شش تا ده چادر یا خانواده (به ترکی: یورته) یک اردو یا «خانه» را تشکیل می‌دهد، چند اردو یک خاندان و چند خاندان یک قبیله (اوروک) و چند قبیله یک قوم یا مردم را تشکیل می‌دهد (که به ترکی ایل و به مغولی اولوس) خوانده می‌شود.

۱۲. جدیدترین توصیفات زندگی بیابانی قدیم، برپایه اکتشافات باستانشناسی رامی توان در آثار ذیل یافت:

باستانشناسی در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی اثر مونگیت (A. L. Mongait) چاپ ۱۹۵۵ و ترجمه انگلیسی آن، چاپ ۱۹۶۱.

اصل و دیسه روسیه تألیف ورنادسکی G. Vernadsky چاپ اکسفورد، ۱۹۵۹، فصل اول.

ادوهای شاهی تألیف ا. د. فیلیپس، چاپ لندن ۱۹۶۵.

اما تصویری که به دست می‌آید تا حد زیادی کلی است و جزئیاتی که ذکر شده، در مورد

«هر» قبیله بیابانی در «هر» دوره‌ای صدق نمی‌کند.

۱۳. به مقاله فاضلانه و ممتع ژ. - پ. رو J. - P. Roux مراجعه فرمایید که تحت عنوان تنگری، بحثی درباره خدای آسمانی اقوام آلتایی در مجله بررسی تاریخی مذاهب، سال ۱۹۵۶، ص ۱۴۹-۱۵۰ نگاشته شده است.

۱۴. شمیزم از میان مردم جنگلی شمال برخاست و بسوی جنوب تا استپها گسترش یافت. این آیین با وجود فشار اولیاء امورشوری که دشمن تمام مذاهب و خرافات هستند، هنوز از میان نرفته است. در این باره «شمیزم» اثر م. الیاد (M. Eliade) چاپ ۱۹۵۱ و ترجمه انگلیسی آن، چاپ ۱۹۶۴، را ببینید.

۱۵. مقاله ج. ا. بویل (J. A. Boyle) تحت عنوان یک شکل از قربانی اسب در میان مغولان، مجله آسیایی مرکزی، شماره ۱۰، ۱۹۶۵.

۱۶. مقاله ا. ویلی (A. Waley) تحت عنوان اسبهای آسمانی فرغانه در مجله «تاریخ امروز» ۱۹۵۵.
۱۷. به کتب و رساله‌های هنر بیابانگردان شمالی (B. arAcid. 1942it. Proc.) نوشته‌ای. ه. مینس (E. H. Minns) و وضع حیوان در دوسیه جنوبی و چین، چاپ پرینستون ۱۹۲۹ نوشته م. آی. روستوتزوف M. I. Rostovtzev و هنرهای باستانی آسیای مرکزی چاپ لندن ۱۹۶۵، اثر تاسارا. ت. رایس، و هنر استپها، (ترجمه انگلیسی آن، چاپ ۱۹۶۷) اثر کارل جتمار (Jettmar) مراجعه فرمایید.
۱۸. میان اشیایی که در قرن هفدهم میلادی، در کشتی دفن شده انگلوساکسون در ساتن هو (Sutton Hoo) در سافولک Suffolk سال ۱۹۳۹ یافت شد، یک کیف پول بود که با تصویر یک پرنده شکاری زینت شده بود. شیوه نقاشی این پرنده تا حد زیادی به بقایای هنر باقیمانده دوره بیابانگردی شباهت داشت.
۱۹. درباره مسائل پیچیده زبانشناسی آسیای مرکزی کتاب سر جرال د کلوزون (Clauson) تحت عنوان مطالعات ترکی و مغولی چاپ لندن ۱۹۶۲، را ببینید. او بشدت این نظریه آلتایی را رد می‌کند که طبق آن، زبانهای ترکی و مغولی اصلاً بهم مربوطند.

یادداشتهای فصل دوم

۱. «خان» فقط مخفف «خاقان» است و، آنطور که یک وقت فکر می کردند، درجه ای پایینتر از خاقان نیست. (ولی آنچه را که راجع به این موضوع در کتاب دوئرفر (Doerfer) تحت عنوان عنصر ترکی و مغولی در ایران اخیر جلد سوم ص ۱۴۱ - ۱۸۰ آمده، ببینید.) ایرانیان و تازیان «کاقان» را به «خاقان» تحریف کرده اند. پیش از دوره جوان - جوان، عالیترین لقب در میان صحرگردانی مانند هیونگنو، «شان - یو» بود.

۲. کلوزون طی مقاله ای تحت عنوان یادداشتی درباره قبقان، در مجله انجمن آسیایی پادشاهی، سال ۱۹۵۶ هر دوی این معانی را رد کرده است. او پیشنهاد می کند که تا وقتی که دانش ما درباره زبان ترکی قدیم بسیار عمیق نشده، جست و جو برای معانی این گونه واژه ها بتعویق افتد.

۳. یبغو، یا یوغو، یا جیغو، لقبی پیش از پیدایش زبان ترکی بود که شاید ریشه ایرانی داشت. این نام بر روی سکه شاهان کوشان شمال هندوستان یافت می شود (یادداشت گروسه در ص ۱۲۷ امپراتوری استپها) یبغو لقبی بود برای مقام و با لقب «تگین» فرق داشت که در مورد اصل و نسب به کار می رفت و به شاهزادگان خانواده فرمانروا داده می شد.

۴. اسناد بقلم س. ژولین، در «مجله آسیایی»، ۱۸۶۴، ص ۳۳۱. در اینجا جزئیاتی نیز از کتاب هزار سال زندگی تاتارها چاپ لندن، ۱۹۲۴، تألیف ا. ه. پارکر (Parker) اضافه شده که او نیز از منابع چینی گرفته است.

۵. یکی بودن آوارها با جوان - جوان مطلقاً قطعی نیست و مناندر (Menander) این مسأله را پیچیده و مبهم ساخته چون تفاوتی قائل شده میان آوارهای حقیقی که در همان آسیا ماندند و آوارهای غیراصیل که به اروپا حمله بردند. فصل امپراتوری و همسایگان شمالی آن نوشته د. اوبولنسکی (D. Obolensky) را در چاپ جدید (۱۹۶۶) جلد بیژانس قاریخ قرون وسطای کمبریج ببینید.

۶. قطعاتی از مناندر را ببینید که مولر (C. W. Müller) در Frag. Hist. Grae. iv, 200 گردآورده و در کتاب ختای و راه بدان جا اثر یول (Yule) و کوردیه (Cordier) جلد اول، ص ۲۱۲ - ۲۰۵، ترجمه شده است. نویسندگان بیژانسی نام ایستمی را بشکلهای مسخ شده دیزابول (Dizabul) یا سیزیبول (Silzibul) آورده اند که سیلابهای دوم و سوم آنها، تقریباً بطور یقین، تحریفی جزئی

از لقب «یبنغو» است.

۷. بموجب، 236، *Chavannes* اردوی یبنغو احتمالاً در درهٔ تکس (Tekes)، شاخه‌ای از رود ایللی، واقع بود.

۸. چنین گزارشی، نه بوسیلهٔ مورخان ییزانسی معاصر، بلکه بوسیلهٔ میکائیل شامی، یک نویسندهٔ قرن دوازدهم میلادی، داده شده که ژ. ب. شابو (J. B. Chabot) آن را ترجمه و تنظیم کرده است (چاپ پاریس، ۱۹۰۵، جلد سوم) این مطالب برابر است با آنچه او. تورن (O. Turan) در زیرعنوان اندیشهٔ تسلط بر جهان میان ترکان قرون وسطی *Studia, Islamica IV, 1955* آورده است.

۹. اسناد بقلم س. ژولین، در «مجلهٔ آسیایی»، ۱۸۶۴، ص ۲۱۹ - ۲۱۳، این مطالب برابر است با مندرجات کتاب سی. پی. فیتز جرالده تحت عنوان پسر آسمان، شرح حال لی شیه‌مین (Li Shih - min) چاپ کمبریج، ۱۹۳۳.

۱۰. کتیبه‌های اودخون - اثر و. تامسن (V. Thomsen) ص ۹۹.

۱۱. یک مقبره، دو ستون و شصت و چهار سطر کتیبه که نزدیک اورگا - اولان باتور فعلی - در سال ۱۸۹۷ یافت شد، پیادبود این سیاستمدار ترک است که در حدود ۷۳ میلادی از جهان رفت در حالی که بیش از هفتاد سال عمر کرده بود.

۱۲. امپراتریس دو نوشتهٔ سی. پی. فیتز جرالده، چاپ ملبورن، ۱۹۵۵.

۱۳. موجو البته یک استنساخ چینی است. نام شخصی او قپقان یا کپکان است. در این باره می‌توانید مقالات سینور (Sinor) و کلوزون را در «مجلهٔ انجمن آسیایی پادشاهی» سالهای ۱۹۵۴ و ۱۹۵۶ ببینید.

۱۴. نام اصلی بیلگه که چینیهامی نوشتند موکی لی یین (Mo - ki - lien) بود. اودر بناهای یادبود بعنوان بیلگه خاقان «خاقان خردمند» نمایان می‌شود.

۱۵. کشودگشاییهای عرب در آسیای مرکزی تألیف گیب (H. A. R. Gibb) چاپ لندن، ۱۹۲۳.

۱۶. تالاس (که عربی آن طراز است) نزدیک شهر فعلی جمبل، در جمهوری قزاقستان اتحاد جماهیر شوروی است. این شهر در قرون وسطی مرکز بازرگانی مهمی بود.

۱۷. نخستین گروه مبلغان نسطوری در سال ۶۳۶ میلادی به چین رسیدند و به حضور تائی - تسونگ (T'ai - Tsung) دومین امپراتور سلسلهٔ تانگ پذیرفته شدند. به کتاب مسیحیان در چین نوشتهٔ مول (Moule) چاپ لندن، ۱۹۳۰، مراجعه فرمایید.

۱۸. سغدیان زرتشتیهایی بودند که بزبان فارسی حرف می‌زدند و بیشتر در ماوراءالنهر اقامت داشتند. بموجب پلیو، آنها در درهٔ چو و از آنجا به سوی شرق تالوپ نور پایگاههای بازرگانی به وجود آوردند. پروفیسور ئی. جی. پولی بلانک در مقاله‌ای زیر عنوان کلنی سغدی در مغولستان داخلی (T'oung Pao, 1952) راجع به حضور سغدیان در مغولستان، در روزگار تسلط ترکان در آنجا، مدارکی ارائه می‌دهد.

۱۹. این خاقانان دقیقاً حدود کشورگشاییهای خود را روشن می‌کنند. مثلاً نوشته است: «تنها کمی مانده بود که به تبت برسم». - به قوم خود اخطار می‌کنند و آنان را برحذر می‌دارند از چینیهایی که «سخنانی نرم مانند شیر دارند» و به ترکان تأکید می‌نمایند که از دامها و فریبهای زندگی شهری پرهیزند. - «ای مردم ترک، این مرگ خواهد بود اگر بگویید بیایم به سوی راست (یعنی جنوب)، نه در جنگل، بلکه در دشت زندگی کنیم». مثنهای تامسن را ببینید که

برابر است با نظریات ل. لازین (L. Lazin) تحت عنوان تصود قادیخ د آسیای مرکزی ترکی، طی قرن هشتم (Diogenes, 1963)

۲. کتیبه‌های ینه‌سئی، که مختصر ویی تاریخ است، بسال ۱۷۲۱، در روزگار فرمانروایی پطرکبیر، درنواحی خود مختارشوروی امروز، خکاس (Khakass) و تووا (Tuva) کشف شد. آثار بزرگ اورخون، که بسال ۱۸۸۹ از زیر خاک بیرون آمد، شامل سه یادبود بزرگ و تاریخدار از بیلگه خاقان، برادرش کول تگین، و پدرزنش، تونیوکوک (Tonyukuk) وزیراست. و سنگ اونگین، که بسال ۱۸۹۱ نزدیک شاخه‌ای از رود اونگین یافت شد حدود سالهای ۷۳۲ - ۷۳۴ میلادی بدست یک پسرگمنام پیادگار یک پدرگمنام برپاگردیده است. در این باره مقاله سرجرارد کلوزون را ببینید که تحت عنوان کتیبه اونگین در «مجله انجمن آسیایی پادشاهی» بسال ۱۹۵۷ انتشار یافته است.

۲۱. بحث کامل و فاضلانه ا. شاوان (E. Chavannes) را تحت عنوان تقویم دواذه حیوانی ترک (T'oung Pao, 1906, 51 - 122) ببینید. این مقاله را مقاله بعدی پ. ا. بودبرگ (P. A. Boodberg) زیر عنوان استفاده از تقویم حیوانی میان اقوام ترک و مغول «منتشره در مجله مطالعات آسیایی هاروارد بسال ۱۹۳۸» تکمیل کرده است. بودبرگ مایل بود که این تقویم را اختراع بیابانگردان بشمار آورده یک اختراع چینی. اصل آن به آوارها و هندیان و تبتیها نسبت داده شده بود. نخستین نمونه استفاده از آن در نامه‌ای است که بسال ۵۶۴ میلادی به نایب السلطنه «چو» ی شمالی، به وسیله مادرش نگاشته شده است. مادر او در این نامه به او یادآوری کرده که او در سال مار، و برادرانش بترتیب در سالهای موش و خرگوش بدنیا آمده‌اند.

۲۲. بعنوان نمونه: «در سال سگ، ماه دهم، روز بیست و ششم، پدر من خاقان این زندگی را رها کرد».

۲۳. در هر دو مورد، چین ضعیف و متفرق بود، ترکان از نزاع ایران و بیزانس و مغولان از هرج و مرج سیاسی روسیه و اختلاف و مشاجره میان خوارزمشاه و خلیفه عباسی بهره‌برداری کردند.

۲۴. اظهار ایستمی به زامارخوس، فرستاده بیزانسی، مبنی بر اینکه او حکم آسمانی برای حمله به سراسر جهان دارد، برابری می‌کند با نامه «خان بزرگ» به پاپ اینوسان چهارم (۱۲۴۶) حاکی از اینکه او، بعنوان نماینده خداوند، حق دارد که تسلط بر سراسر جهان را ادعا کند. قرن‌ها پیش از آن، آتیلای خود را پادشاه سراسر جهان ذیده بود. در این باره رجوع فرمایید به مقاله او. تورن (O. Turan) تحت عنوان اندیشه تسلط بر جهان در میان ترکان قرون وسطی، (Studia Islamica، ج ۴، ۱۹۵۵)

۲۵. ترکان نخستین، بیرحمی زیاد نداشتند و بخاطر توسعه طلبی به هیچ کشتار هول‌انگیزی مثل قتل عامهای مغول دست نزدند. اما عملیات ایشان معمولاً منحصر به سرزمین باز و پهناور استپ بود و بندرت شهرها را می‌گرفتند، در صورتی که مغولان چنین به نظر می‌رسد که عمداً سیاست ایجاد وحشت را اتخاذ می‌کردند که شهرهای مستحکم را بترسانند تا زود تسلیم شوند.

یادداشت‌های فصل سوم

۱. ولی اعتراضات کلوزون را به‌ایح معانی و واژه‌شناسیهای دیگر، تحت عنوان نام اویغود، در مجله انجمن پادشاهی آسیایی، ۱۹۶۳، ملاحظه فرمایید.
۲. متن این کتیبه را رادلوف (Radloff) در آثار باستانی اودخون «Helsingfors, 1892, 50-61» آورده است. احتمالاً بوسیله جویی - بویل، ج ۱، ص ۵۵-۵۴ نیز بدان اشاره شده است.
۳. جدیدترین مطالعه وایدن‌گرن (Widengren)، جغرافیادان، تحت عنوان مانی وکیش مانی، که ترجمه انگلیسی آن بسال ۱۹۶۵ در لندن انتشار یافته، از کار قابل اعتماد و موثق هنری پوچ (Puech) تحت عنوان کیش مانی چاپ پاریس، ۱۹۴۹، بالاتر نیست و نتوانسته جای آن را بگیرد. اثر اجتماعی این آیین جدید بر روی اویغورها را ا. فن‌گابین (A. von Gabain) در گزارشهای آکادمی علوم برلن شماره ۵، برلن، ۱۹۶۱، تحت عنوان *Das uigurische Königsreich von Chotscho* مورد بحث قرار داده است.
۴. تاریخ مانویت چینی را شاوان و پلیو تحت عنوان يك (سالة مانویت که در چین یافت شده در «مجله آسیایی» ۱۹۱۳ ص ۹۹-۱۹۹، ۲۶۱-۳۹۴ خلاصه کرده‌اند. جامعه‌ای که مارکوپولو در شهر زیتون یافته و در جلد دوم صفحه ۷۷ سفرنامه خود چنین توصیف می‌کند: «سردمی که هیچ کس نمی‌داند از چه قانونی پیروی می‌کنند»، بی‌شک مانویها بوده‌اند.
۵. اویغورها به‌نظر می‌رسد که زندگی خالص روستایی خود را رها کرده باشند. این کار هم شاید جهت نفوذ قوانین غذایی مانویت بوده، چون مانی از برگزیدگان و پیشوایان دین خود می‌خواست که تنها میوه و آب‌میوه بخورند، اگرچه «شنوندگان» یا پیروان آنها در خوردن گوشت مجاز بودند.
۶. جهانگرد البرت فن‌لو کوک (Le Coq) بسال ۱۹۰۵ در خوت‌چو-قره خوجه اسروزی-مجموعه سرشاری از کتیبه‌ها و گچ‌بریهای مانوی پیدا کرد. برخی از نوشته‌های ترکی به خط رونی اورخون قدیم بود. گنجینه مدفون ترکستان چینی چاپ لندن ۱۹۲۸ را ببینید.
۷. در پایان سده هفتم میلادی، چینیان آسیای مرکزی را از نو اشغال کردند و بسال ۷۰۲ بخشی را نواحی اداری و پادگانهای خود ساختند. یکی از این نواحی، پی-تینگ (Pei-t'ing) بود که بعد نام ترکی بش‌بالینگ به‌خود گرفت. این شهر تا قرن چهاردهم میلادی که رویه ویرانی نهاد، شهر مهم و برجسته‌ای بشمار می‌رفت. روسها بسال ۱۹۰۸ آن را مجدداً کشف

کردند «از دائرة المعارف اسلامی، زیر عنوان بش بالیغ».

۸. فرمانروایان اویغور به نظر می‌رسد که هم لقب خاقان و هم لقب ایدوک کوت بر خود می‌نهادند. نزدیک قره‌خوجه جایی است که هنوز به «ایدیکوت - شهری» (شهر ایدوک کوت) معروف است.

۹. صورت اشیای مکشوفه را در کتاب سراورل استین (Aurel Stein) بنام آسیای ددونی، چاپ اکسفورد ۱۹۲۸، ج دوم، ببینید. فصل هفدهم این جلد تاریخ مختصری از تورفان را به دست می‌دهد.

۱۰. یک فرستاده چینی بنام ونگ ین - ته (Weng Yen - te) که سال ۹۸۲ میلادی در قلمرو پادشاهی اویغور سفر کرده، تصویر مساعد و حتی ستایش آمیزی از دارایی و رفاه آن سرزمین برجای نهاده است. او می‌گوید: مردم درستکار و فهمیده هستند و در فلزکاری استادی و مهارت دارند؛ تنگدستان به هزینه دولت غذا دریافت می‌کنند؛ کتابخانه‌ها پر از کتب چینی است؛ پنجاه صومعه بودایی، و یک پرستشگاه مانوی با روحانیون ایرانی، در آنجاست؛ ساکنان آن عموماً عمر زیاد می‌کنند و تا آخرین سالهای پیری می‌رسند. گزارش او را که استانیسلاس ژولین در مجله آسیایی، ج ۹، ۱۸۴۷، ترجمه کرده، ببینید.

۱۱. هسوان تسانگ، سال ۶۳۰ میلادی، در راه خود به هندوستان از تورفان گذشت.

۱۲. درباره این شاتو کتاب ابرهارد (W. Eberhard) بنام کشود گشایان و فرمانروایان چاپ لیدن ۱۹۵۶، فصل ششم، را ببینید. آنها، یعنی طایفه شاتو، گروه کوچکی بودند که بیش از سه قبیله نمی‌شدند، نیروهای مسلحشان تنها ده هزار نفر بود. از سیستم حکومتی سلسله تانگ پیروی می‌کردند و بیشتر از خدمات مأموران چینی استفاده می‌نمودند. با اینکه اسماً بودایی بودند، تنگری را می‌پرستیدند و بسیاری از اعمال و رسوم ترکی را معمول می‌داشتند که از آن جمله استعمال تیرها بعنوان امضاء و استوارنامه و بازی فوتبال بعنوان تفریح بود.

۱۳. ا. فرانک در *Gesch des chin Reiche* ج ۲، از ص ۵۰۸، و وانگ گونگ وو (Wang Gung wu) در کتاب ساختمان قدرت در چین شمالی طی پنج سلسله چاپ کوالا لامپور، ۱۹۶۳، فاصله متشنج میان سلسله‌های تانگ و سونگ را مورد بحث قرار داده‌اند. ابرهارد در کتابی که بالا نقل شد، ص ۲۰، این دوره را دوره تغییر و تحرک بزرگ اجتماعی ترسیم می‌کند که نشانه آن ظهور یک طبقه کوچک، «طبقه متوسط» از اعیان در استانها و گسترش آموزش و پرورش در میان طبقات بازرگان و صنعتگر است.

۱۴. لیائو از رودخانه‌ای بهمین نام گرفته شده است. این واژه در زبان چینی بمعنی «آهن» است. برای تجزیه و تحلیل فرمانروایی آنان مقاله ویت‌فوگل (Witt fogel) و فنک (Feng) را تحت عنوان تاریخ جامعه چینی لیائو ۱۱۲۵ - ۹۰۷ در خلاصه گزارشهای انجمن فلسفی آمریکا، ۳۶، فیلادلفی، ۱۹۴۹، ببینید. این مقاله طولانی و فاضلانه کیتانها را با مغولان، و روابط آنها را با چینیان مقایسه می‌کند.

۱۵. تاریخ عمومی چین، تألیف کوردیه (Cordier).

۱۶. آنان خطی مخصوص خود به وجود آوردند ولی حروف آن از نظر پنهان مانده بود تا دو کتیبه کیتان، که تاریخ آن به حدود ۱۱۰۰ میلادی می‌رسید، سال ۱۹۲۲ در مغولستان

کشف شد. به مقاله پلیو و کر (Ker) تحت عنوان آدامگاه امپراتور تائو- تسونگ و کتیبه‌های نخستین به خط کیتان در تونگ پائو ۱۹۲۳، مراجعه فرمایید.

۱۷. بلاساغون، که به دست سغدیان تأسیس یافته بود، در سده‌های دهم و یازدهم میلادی کرسی‌نشین قراخانیان و در سده دوازدهم مرکز قراختای بشمار می‌رفت. این شهر در دوره مغول روبه‌ویرانی نهاد و متروک شد. محل قطعی آن معلوم نیست. احتمال دارد که زیاد از کاشغر دور نباشد. در این باره مقاله بارتولد را در دائرةالمعارف اسلامی تحت عنوان بلاساغون ببینید.

۱۸. بموجب پلیو، تونگ‌پائو، ۱۹۳۰ اسلامی درست آن جورت چات (Jürtchät) است. جو - چن شکل چینی این واژه است.

۱۹. مقاله مسافران چینی در نزد کیتانها و جوچنها بقلم ا. شاوان در مجله آسیایی، ۱۸۹۷، ص ۳۷۸.

۲۰. سردار جوچن، با اشاره به لیائو، گفت: «آهن زنگ می‌زند ولی طلا همیشه خلوص خود را حفظ می‌کند.» (قبلاً گفته شد که لیائو به معنی «آهن» است)

۲۱. تکوز - اغوز (Takuz - Oghuz) اتحادیه‌ای است از نه خاندان. (چون در ترکی دوغوز یا تغوز به معنی نه است) این نه خاندان در زمینهای میان دریای آرال و دریای خزر بسر می‌بردند. ایرانیان و تازیان آنان را بعنوان «غز» می‌شناختند. تاریخ سبهم آنان در دائرةالمعارف اسلامی، زیر نام «غز» دنبال شده است. مقاله جیمز هیملتون را نیز تحت عنوان تکوز-اغوز و اوغوز در مجله آسیایی ۱۹۶۲ ببینید.

۲۲. جند، مرکز اصلی قدرت سلجوقیان را جغرافیدانان سده‌های یازدهم و دوازدهم میلادی بعنوان یکی از شهرهای بزرگ اسلامی ترکستان توصیف کرده‌اند و دریای آرال نیز در این دوره اغلب دریای جند نامیده شده است. جند به دست مغولان ویران گردید و اکنون دهکده مخروبه‌ای است.

۲۳. در این باره کتاب معتبر بوس ورت (C. E. Bosworth) بنام غزنویان چاپ ادینبورگ، ۱۹۶۳، را ببینید.

۲۴. راجع به تمام این تغییرات سیاسی در آسیای مرکزی، کار کلاسیک دبلیو. دبلیو. بارتولد تحت عنوان ترکستان قاحله مغول ۱۹۰۰، و تجدید نظر شده و ترجمه انگلیسی آن ۱۹۵۸، را ملاحظه فرمایید.

۲۵. بارتولد، ص ۲۵۵. اسلام‌پذیری این ترکان بی‌نام را ابن‌اثیر مورخ در جلد هشتم قادیخ کامل ص ۳۹۶ ذکر کرده است. قادیخ کامل ابن‌اثیر، چاپ تورنبرگ، لیدن، ۱۸۶۷-۱۸۷۶. ابن‌اثیر بسال ۱۲۳۲ میلادی در گذشته است.

۲۶. جغرافیدانان مسلمان قرون میانه توصیفات از خوارزم (خیوه جدید) کرده‌اند که خلاصه آنها را در کتاب لوسترنج (G. le Strange) بعنوان سرزمینهای خلافت شرقی، کمبریج، ۱۹۰۵، فصل ۳۲، می‌توانید ببینید.

۲۷. درباره این لقب قادیخ جوینی ترجمه بیول، جلد اول، ص ۲۶، یادداشت ۴ را ببینید. «گور» ممکن است واژه ترکی قدیمی «کور» یا «کول» به معنی «با شکوه» یا «قهرمانی» باشد.

۲۸. وقایع این قراختای را سورخ ایرانی، جوینی، در کتاب زندگی چنگیزخان نقل کرده است. (تاریخ جهانگشای جوینی، ترجمه ج. ا. بویل، چاپ منچستر، ۱۹۵۸، قسمت دوم، فصل دهم).

۲۹. چینیه‌ها این گورخانه‌ها را نیز میان امپراتوران خود جای می‌دهند و این سلسله را لیائوی غربی می‌خوانند. این در تاریخ، تنها نمونه از نگهداری لقب امپراتوری بیگانه‌ای است به دست سلسله‌ای که آنها را از چین رانده است. چهار مطالعه درباره آسیای مرکزی (نوشته بارتولد، ترجمه انگلیسی، جلد اول، ص ۲۸، چاپ ۱۹۵۸)

۳۰. ابن اثیر می‌گوید که او یک مانوی بود. قراختای اسلام را آزار نمی‌داد بلکه با احتمال قوی تمام این مذاهب را در یک پایه مساوی می‌گذاشت، چنان که مغولان نیز بعداً همین کار را کردند. گفته می‌شود که کهنترین گورهای نسطوری در این ناحیه، تاریخش به دوران قراختای می‌رسد. (بارتولد، همان کتاب، ص ۱۰۶)

۳۱. صحبت ژان کشیش، نخست در اروپا سال ۱۱۴۵ به میان آمد که اسقف شامی هنگام بازدید خود از ایتالیا به سورخ آلمانی اوتو اوفرایزینگ (Otto of Freising) در ویتروبو (Viterbo) گفت یک پادشاه روحانی نسطوری به نام ژان، «برادران سامیاردی»، پادشاهان ایران را شکست داد و برای کمک به «کلیسای اورشلیم» بسوی دجله پیشروی کرد ولی نتوانست از این رود بگذرد و ناچار شد که برگردد. این بطور وضوح اشاره‌ای به شکست سنجر در سال ۱۱۴۱ میلادی است و نسطوریان بی‌شک در دوروبر گورخان بوده‌اند. اوتو به نظر می‌رسد که تحت تأثیر این قصه قرار نگرفته و این خلاصه را با عبارت «ولی به همین اندازه کافی است» پایان می‌بخشد. سال ۱۱۶۵ در اروپا نامه‌ای به گردش افتاد حاکی از اینکه از طرف ژان کشیش آمده و خطاب به امپراتور بیزانسی، مانوئل کومننوس (Comnenus) است. نویسنده این نامه معلوم نیست، ولی قصه او این افسانه را تا حد بسیار وسیعی پخش کرد. بیش از صد نسخه دستنویس از این نامه برجاست. سال ۱۱۷۷ پاپ الکساندر سوم نامه‌ای از ونیز به «پادشاه هندیان» نوشت ولی مخاطب این نامه، که در هیچ جا «روحانی» خوانده نشده، احتمالاً نگوس (Negus) حبشه بود. در روزگار اخیر، خیلی کم مطلبی به مدرک ف. زارنکه (F. Zarncke) افزوده شده که تحت عنوان «پرستر جان» (ژان کشیش) در گزارش‌های آکادمی علوم ساکسون، چاپ لایپزیک، ۱۸۸۳، ۱۸۷۹، جلد‌های ۷ و ۸ درج شده و برابر است با اظهارات بکینگهم (C. F. Beckingham) که تحت عنوان کاذهای پرستر جان در مراسم گشایش «مدرسه مطالعات افریقایی و شرقی لندن» سال ۱۹۶۶ سخنرانی کرده است.

یادداشت‌های فصل چهارم

۱. شرح‌های بسیاری درباره مغولستان، امروز رایج است ولی خیلی کم از آنها بر ملاحظات دقیق و قطعی دو جهانگرد سده گذشته ترجیح دارند که یکی از آن دو، هوک (Huc) و دیگری پرجوالسکی (Prjevalsky) بود. اولی یک کشیش مبلغ فرانسوی لازاریست (یعنی پیرو لازار، قدیس معاصر حضرت عیسی ع) بود که طی سالهای ۱۸۴۶-۱۸۴۴ تا تارستان و تبت را گردش کرد و کتاب شیرین او تحت عنوان خاطرات يك مسافرت در تارستان و تبت و چین (که در دو جلد بسال ۱۸۵۰ در پاریس انتشار یافت و ترجمه انگلیسی آن هم بسال ۱۸۵۱ منتشر شد) برای نخستین بار نقاط و نکات تیره و ناشناخته آسیا را در چشم اروپاییان روشن ساخت. دومی که یک افسر ارتش روسیه بود، طی سالهای ۱۸۷۳-۱۸۷۰ به یک سفر علمی در آن سرزمین پرداخت. ترجمه انگلیسی کتاب او تحت عنوان مغولستان که در دو جلد بسال ۱۸۷۶ منتشر شد، سرشار از یادداشت‌های سودمند بوسیله سرهنری یول (Yule) است. میان اکتشافات متعدد این جهانگرد، یکی هم کشف کهنترین نژاد اسبی است که از آن تاریخ به این طرف به نژاد اکوس پرجوالسکی (Equus Prjevalsky) معروف است.
۲. به نام «مغول» برای نخستین بار در دوره سلسله تانگ برمی‌خوریم که وقایع نگاران آنها به قبيله‌ای موسوم به منگوو (Mongwu) یا منگوا (Mongwa) اشاره می‌کنند. در این خصوص به مقاله پ. پلیو تحت عنوان درباره کومانها منتشره در مجله آسیایی سال ۱۹۲۰، ص ۱۴۶ مراجعه فرمایید. زبان مغولی، مانند زبان ترکی، کهنتر از نام آن است و احتمال دارد که سین - په (Sien - pe) و آوارها و هیاطله یا هونهای سفید بزبان مغولی سخن می‌گفته‌اند.
۳. این تاریخ جذاب که تصویر ساده‌ای از زندگی و آداب و رسوم بیابانگردی است، احتمالاً در نیمه سده سیزدهم میلادی تألیف شده است. متن مغولی این تاریخ، تنها در نسخه چینی آن باقی مانده و همچنین در نسخه‌ای است که به‌التان توچی Altan Tobchi معروف است و کلیوز (Cleaves) بسال ۱۹۵۲ آن را تصحیح و منتشر کرده است. تنها متن کامل این تاریخ در زبان اروپایی، ترجمه آلمانی اریک هاینیش (Haenisch) زیر عنوان قادیخ سری مغولان است که چاپ دوم آن بسال ۱۹۴۸ در لایپزیک از طبع خارج شد. شش فصل نخستین این کتاب را پل پلیو، پس از انتشار ترجمه آلمانی آن، به فرانسه برگرداند و بسال ۱۹۴۹ در پاریس منتشر ساخت. یک ترجمه مختصر انگلیسی آن را نیز ارتور ویلی (Waley) تحت عنوان قادیخ

مری مغولان و قطعات دیگر بسال ۱۹۶۳ در لندن چاپ کرد. ف. دبلیو. کلیوز، استاد دانشگاه هاروارد سرگرم تهیه یک ترجمه کامل به انگلیسی است که دارای یادداشت‌ها و حواشی لازم نیز خواهد بود. درباره «تاریخچه» این تاریخ، مقاله دبلیو. هنگ (W. Hung) تحت عنوان نقل و انتقال کتابی به نام تاریخ مری مغولان را در مجله مطالعات آسیایی هاروارد، شماره ۱۴، سال ۱۹۵۱ ببینید. همچنین تفسیر سودمند آلمانی پاول پوشا (Pavel Poucha) به نام تاریخ مری مغولان، چاپ پراگ ۱۹۵۶ و ضمیمه نخستین این کتاب را ملاحظه فرمایید.

۴. کتاب کتیبه‌های اودخون تألیف و. تاسن، چاپ هلسینکی، ۱۸۹۶، ص ۱۴۰. دو گروه، یکی «سی تاتار» و دیگر «نه تاتار» نام برده شده‌اند. نام «تاتار» در نوشته‌های چینی بسال ۸۴۲ میلادی بشکل «تا - تا» دیده می‌شود. احتمال دارد که این یک اصطلاح کلی بوده و در مورد قبایل مغول زبان به کار می‌رفته تا وقتی که کشورگشاییهای چنگیز نام «مغول» را جانشین آن ساخته است. با این وصف، مغولان را، هنگامی که به اروپا تاختند همه بعنوان تاتار می‌شناختند و این شناسایی را شباهتی که با تارتاروس (Tartarus) داشت تقویت کرد. چون تارتاروس در اساطیر یونان به معنی «جهنم» است و اروپاییان عقیده داشتند که مغولان خونخوار و وحشت‌انگیز هم از جهنم آمده‌اند. بدین گونه واژه «تاتار» بشکل «تارتار» (با دو راء) در اروپا عمومیت یافت. این نام بعداً به گونه‌ای وسیع و نادرست در مورد اقوام ترکی به کار رفت که در امپراتوری روسیه به سر می‌بردند. مانند تاتارهای ولگا، تاتارهای کریمه و جمهوری خودمختار تاتارستان با پایتخت آن در قازان (یا غازان).

۵. مرکیتها مردسی ترک و مغول بودند که در حوضه سلنکا، مشرق دریاچه بایکال چراگاههایی داشتند. این قوم، لااقل تا اندازه‌ای، به آیین مسیح گرایش یافته بودند.

۶. کرائیتها در قسمت علیای اونون به سر می‌بردند و از سال ۱۰۰۰ میلادی، نسطوری شده بودند. (در مورد این حقیقت، اگر حقیقتی باشد، تنها منبع موثق نوشته بارهبریوس، ترجمه انگلیسی، ص ۱۸۴ است.) کرائیتها، تقریباً بطور یقین، ترک بودند. عناوین و القاب آنها ترکی است و «طغرل» (به معنی عقاب یا باز کا کل دارد؟) هم یک نام مغولی نیست.

۷. تاریخ تولد چنگیز کاملاً قطعی نیست. روایت این است که او در سال خوک به دنیا آمده و در این تقویم ادواری دوازده ساله، سال خوک ممکن است ۱۱۵۵ یا ۱۱۶۷ باشد. مورخ ایرانی رشیدالدین فضل‌الله که به نوشته‌های مغولی ایلخانان دسترسی داشته و تاریخ او منبع بسیار موثقی است، تولد او را ۱۱۶۲ می‌نویسد و جشن هشتصدمین سال او نیز در مغولستان بسال ۱۹۶۲ برپا شد. ولی من با پلیو هم عقیده هستم که پس از بررسی بسیار دقیق و سودمند این مدرک، سال خوک را پذیرفته و در این صورت سال ۱۱۵۵ یقیناً بسیار زود است. یادداشت‌های پلیو را درباره مارکوپولو، ج اول، پاریس، ۱۹۵۹، ضمن مقاله «چنگیز» از ص ۲۸۴ ببعد ملاحظه فرمایید.

۸. از آغاز سده هجدهم میلادی که خاورشناس دربار لوئی چهاردهم، پتی‌دولاکروا، با استفاده از منابع ایرانی و عربی، تاریخ چنگیزخان بزدگ را تألیف کرد که بسال ۱۷۱۰ در پاریس و ترجمه‌اش بسال ۱۷۲۲ در انگلستان انتشار یافت، زندگی‌توموجین در چند زبان اروپایی دنبال شده است. پدر، گویل (Gaubil)، یک کشیش مبلغ ژرژیت فرانسوی در چین، در کتاب خویش به نام تاریخ چنگیزخان، چاپ پاریس، ۱۷۳۹، قسمت مناسبی از تاریخ سلسله

چینی مغولان را ترجمه کرد. از آن پس بیش از یک قرن در این باره خاموشی و رکود بود تا اردمن (Erdmann) آلمانی کتاب مفصل و کسل کننده خود را تحت عنوان *تموچن خلل ناپذیر* بسال ۱۸۶۲ در لایپزیک انتشار داد و ر. ک. دوگلاس، با استفاده از سه منبع چینی کتاب *زندگی چنگیزخان* را بسال ۱۸۷۷ در لندن منتشر ساخت. چنگیزخان اثر کراوز (Krause) هم که بسال ۱۹۲۲ در برلن چاپ شد، ترجمه جدید سودمندی از یک قسمت مناسب «یوان شیه» (Yüan Shih) است. در دوره خودمان سابقه اجتماعی و اقتصادی دوره این جهانگشای بزرگ در کتاب ب. ج. ولادیمیرتسوف (B. J. Voladimirtsov) بنام *زندگی چنگیزخان* ۱۹۲۲، (ترجمه انگلیسی ۱۹۳۰، ترجمه فرانسه ۱۹۴۸) دقیقاً بررسی شده و می توان آن را یک شرح حال نمونه و اصولی شمرد. کتابهای دیگری نیز در این زمینه انتشار یافته که عبارتند از چنگیزخان به قلم رالف فاکس، لندن، ۱۹۳۵، که مطالعات جدید روسها را مورد استفاده قرار داده است، همچنین فاتح جهان از رنه گروسه، پاریس، ۱۹۴۴، ترجمه انگلیسی، نیویورک، ۱۹۶۶، و کتاب دو فرناندی (H. de Fernandy) که آن هم بنام چنگیزخان در هامبورگ بسال ۱۹۵۸ انتشار یافته است.

۹. بارتولد و ولادیمیرتسوف (اولی سال ۱۸۹۶) این نظریه را پیش کشیدند که زد و خورد میان چنگیز و جاموکا، یک جنگ طبقه ای میان اشرافیت بیابانی و قبایل معمولی بوده است. دومی، در عین حال که این نظر را بطور کامل نمی پذیرفت، استدلال کرد که در آغاز سده دوازدهم میلادی جامعه خاندانی و قبیله ای قدیم داشت از هم می پاشید و روشی جایش را می گرفت که او «بیابانگردی فتودالی» خواند. این تعبیر، سخت مورد حمله ل. کریدر (L. Krader) قرار گرفت که بعنوان «فتودالیزم و سیاست تاتار در قرون وسطی» در مطالعات نسبی در جامعه و تاریخ جلد اول، ۱۹۵۱ یادآوری می کند که ارتباط اربابی - رعیتی میان مغولان هرگز وجود نداشته است. به موجب مقاله مغولان و آسیای مرکزی نوشته ا. م. بلنتیسکی (A. M. Belentisky) در مجله تاریخ جهان، شماره ۵، ۱۹۶۰، محققان روسی نیز این نظر را کنار گذاشته اند. آنچه بلنتیسکی نوشته، برابر است با نظراون لاتیمور (Oven Latimore) که زیر عنوان «تاریخ اجتماعی بیابانگردی مغولی» در کتاب *مودخان چین* و *لاپن* سال ۱۹۶۱ در لندن انتشار یافته است.

۱۰. «نویان» لقبی است که درباره امیران لشکری و کشوری، حکام و فرماندهان صحرایی و غیره به کار می رفته است. در این خصوص کتاب *پلیو وامبی* (Hambis) *تاریخ پیکادهای چنگیزخان*، چاپ لیدن، ۱۹۵۱، ص ۱۷۸ را ببینید.

۱۱. توجیهاتی که درباره اعطای این لقب مشهور شده، بسیار است. به نظر می رسد که این لقب نخست در یک اجتماع قبیله ای سال ۱۱۹۴ داده شده و بعد در یک قوریلتهای بزرگ ملی سال ۱۲۰۶ تأیید گردیده است. پلیو چنین می پنداشت که واژه چنگیز از «تنگیز» ترکی به معنی «دریا» گرفته شده و یک فرمانروایی به پهناوری دریا را می رساند که گمان می بردند زمین را احاطه کرده است. بنابراین می توان آن را بمعنی «اقیانوس» یا «خان جهانی» ترجمه کرد. مقاله پلیو، تحت عنوان چنگیز را که در بالا بدان اشاره شده، ببینید. شکل درست مغولی این واژه «چینگ گیس» (Chinggis) است. تحریف آشناتر اروپایی آن، «ژنکیز» یا «جنگیز»، از طریق زبان عربی آمده که حرف «چ» (و همچنین گاف) در الفبای آن نیست. چنگیزخان

اریک هاینیش را نیز در (Collectanea Mongolica) و یسبادن، ۱۹۶۶، ملاحظه فرمایید.
 ۱۲. نوکور (Nökör) که جمع آن «نوکود» یا «نوکوت» است، معنی مشتری، جنگجوی آزاد، شوالیه جنگجو، و پیرو یا معاون شوالیه را دارد. این واژه در اصل به معنی «همراه» بود، (برابر با واژه لاتینی (Cones)، جنگجویی که آزادانه از پیش یک سردار به نزد سردار دیگری می‌رفت و به خدمت می‌پرداخت، نه رعیت بود نه سرباز مزدور.

۱۳. این وانگ‌خان یقیناً معروفترین امیر مسیحی آسیا بود و لقب شاهی او، وانگ یا اونگ، امکان داشت که باسانی با ژان کشیش، در شکل‌های گوناگون آسیایی آن، آمیخته و اشتباه شده باشد.

۱۴. مقاله جامع ف. دبلیو. کلیوز را تحت عنوان سندیت قادیخی صومعه بالجونه در مجله مطالعات آسیایی هاروارد، ۱۹۵۵، ببینید. میان کسانی که چنگیز را در بالجونه ملاقات کردند یک بازرگان مسلمان به نام حسن بود که پوست سمور و سنجاب خرید و فروش می‌کرد. این نخستین برخورد صلح آمیز آن کشورگشای بزرگ با اسلام بشمار می‌رفت که هنوز در کشورش رخنه نکرده بود.

۱۵. برای پیکارهای چینی چنگیز کتاب ۵. دسموند مارتین، ظهور چنگیز خان و پیروزی او در چین شمالی، چاپ بالتیمور، ۱۹۵۰، را ببینید.

۱۶. پکن (پایتخت شمالی) در آن زمان شهر جهانی قابل توجهی نبود و اهمیتی را که بعداً پیدا کرد نداشت، بلکه یک شهر مرزی نسبتاً کوچک بود. در قادیخ سلسله‌ای این قتل‌عامها محتاطانه پنهان مانده است چون این تاریخ در عهد قوییلای تألیف شده که با پذیرش کامل آداب و رسوم و فرهنگ چینی، جنایات جد خود را جبران کرده است.

۱۷. کوچلک در ساریکول (Sarikul) یا سیریکول (Sirikol) (بمعنی «دریاچه زرد»)، یک ناحیه کوهستانی به نام دریاچه (کول) که از آن رود پامیر سرچشمه می‌گیرد، در گذشته است. این بموجب نوشته رشیدالدین فضل‌الله است ولی بر طبق قادیخ جهانگشای جوینی، ترجمه بویل ج ۱، ص ۶۷ و یادداشت آن، مرگ کوچلک در بدخشان روی داده است.

۱۸. مغولان تمام مسلمانان را به عنوان سارته‌ها (Sarts) می‌شناختند. این یک واژه ترکی به معنی بازرگان است که بیابانگردان آن را در مورد هر فرهنگ ایرانی - اسلامی که معمولاً ضمن داد و ستد میانشان وارد می‌شد به کار می‌بردند. چون این بازرگانان عموماً از کشورهای اسلامی می‌آمدند، سارت یا سارتا اول (Sarta 'ul) واژه‌ای مترادف با واژه «مسلمان» گردید. این لغت در قادیخ اسلامی برای خوارزمیان استعمال شده چون نخستین مردمی بودند که مغولان با ایشان جنگیدند. در این مورد مقاله بارتولد را تحت عنوان «سارت» در دائرةالمعارف اسلامی ببینید.

۱۹. اطلاع ما درباره این جنگ خونین بیشتر اقتباس از این‌اثیر، جوینی، نسوی و رشیدالدین فضل‌الله است که روایاتشان را بارتولد در کتاب خود به نام ترکستان تا حمله مغول مورد نقد و بررسی دقیق قرار داده است.

۲۰. بارتولد در کتاب خود (ترکستان، ص ۴۱۰) این «موعظه» بخارا را رد کرده و آن را «کاملاً باور نکردنی» خوانده، دلیلش هم این است که این‌اثیر نخستین مورخ معاصر مغول آن را ذکر نکرده است. استدلال روی «سکوت» همیشه پایه‌ای سست دارد و این قصه هم

رویه مرفته غیر معقول نیست.

۲۱. برای دوره زندگی افسانه وار و درخشان این شاهزاده دلیر و جوان، که در او روح سربازی و جنگجویی بر سیاست غلبه داشت ما شرح حال او را داریم که دبیرش نسوی تألیف کرده و هوداس (Houdas) آن را به فرانسه برگردانده است. (زندگی جلال الدین منکبرنی، پاریس، ۱۸۹۵) نسوی پس از بازگشت جلال الدین از هندوستان بسال ۱۲۲۳ به خدمت او درآمد. نسوی درباره زادگاه وی خراسان و اتفاقاتی که در آنجا افتاده، کاملترین شرح را داده و روایت او لبریز از وحشتهایی است که هجوم مغول به بار آورده است.

۲۲. اگر گفته می‌خواند، مورخ ایرانی سده پانزدهم میلادی حقیقت داشته باشد، مغولان شاید با پی بردن به تفرقه عمیق درون اسلام دلگرمی یافته بودند. می‌خواند اظهار می‌دارد که مسلمانان سنی از مغولان درخواست کردند تا شیعیان رافضی را از شهر قم، که در راهشان قرار داشت، ریشه کن کنند.

۲۳. نخستین خبر مغولان از طریق نامه ملکه نایب السلطنه گرجستان به پاپ هونوریوس سوم (Honorius III) در سال ۱۲۲۴ رسید. این نامه در وقایع مذهبی سالانه که بارونیوس-رینالدوس (Baronius Raynaldus) تنظیم کرده، به چاپ رسیده است. رجوع فرمایید به این مجموعه تصحیح تینر (Theiner)، جلد ۲۰، ۱۸۷۰، تحت وقایع سال ۱۲۲۴. اندکی پیش از آن، مردم گرجستان تصرف شهر دمیاط را بوسیله مسیحیان در جنگ پنجم صلیبی بسال ۱۲۱۹ به روحانیون لاتین تبریک گفته بودند. در این باره کتاب انی (W. E. D. Allen) تحت عنوان قادیخ مردم گرجستان، چاپ لندن، ۱۹۳۲ را ببینید.

۲۴. مراغه، کرسی نشین قدیم آذربایجان، در دامنه های حاصلخیز و پرآبی قرار دارد که در چند میلی تبریز واقع است. (دائرة المعارف اسلامی زیر نام مراغه) مغولان در این جا نیز حيله و تدبیر همیشگی خود را مرتکب شدند. اسیران را مجبور ساختند که پیشاپیش لشکر به دیوارهای شهر حمله برند و پس از کشتن همه مردم شهر که شهر را تخلیه کردند، دوباره برگشتند و تمام کسانی را هم که در پیغوله ها پنهان شده بودند به هلاک رساندند.

۲۵. مورخان ایرانی و تازی قرون وسطی دربند را «باب الابواب» یا دروازه دروازه های شناختند. این «دروازه ها» عبارت از گذرگاههایی بود از طریق کوههای قفقاز در انتهای غربی دریای خزر. دربند در عین حال هم شهر بود، هم دژ، هم بندر و هم گذرگاه.

۲۶. آنها یک نژاد باستانی ایرانی بودند که در قفقاز شمالی سکونت داشتند و نخستین بار امیانوس مارسلینوس (Ammianus Marcellinus) آنان را نام برده که از هونها بسال ۳۷۱ میلادی شکست خورده اند. این قوم در سده دهم میلادی بکوشش مبلغین بیزانسی به آیین مسیح درآمدند و در زمان حمله مغول اعضای کلیسای اورتودوکس بودند. درباره آنها به این منابع رجوع فرمایید: در پولی دیسودا (Pauly - Wissowa) زیر واژه «آلنی»، در قادیخ ابن اثیر ضمن وقایع سال ۶۱۷ هجری قمری، ۱۲۲۰ میلادی و در برسیهای قرون وسطایی اثر برتشنايدر

(Bretschneider) ج ۲، ص ۹۰ - ۸۴

۲۷. چرکسها اقوامی ایبری - قفقازی بودند که امروز در چند ناحیه خودمختار در اتحاد جماهیر شوروی متشکل شده اند و بیشتر در دره کوبان به سر می برند. نخست مسیحی بودند، در سده شانزدهم میلادی به دین اسلام درآمدند و امروز مسلمانان سنی هستند.

۲۸. قبیچاقها و کومانهای روسی و کومانهای بیزانسی یک اتحادیه قبیله‌ای بودند که مدتها استپهای شمال دریای سیاه را در اختیار داشتند و صحراگرد و بی‌تمدن و بی‌سواد باقی ماندند. تنها سرنخی که ما از زبان آنها (یک‌گوش ترکی) در دست داریم، در (Codex Cumanicus)، یک واژه‌نامه سده سیزدهم میلادی است که در سنت مارک، ونیز، محفوظ مانده است. رساله فاضلانه پلیو تحت عنوان درباره کومانها، پاریس، ۱۹۲۰ را که از مجله آسیایی تجدید طبع شده ملاحظه فرمایید.

۲۹. کتاب دومی کی‌دفی (Kievan Russia) نوشته ورنادسکی (G. Vernadsky)، چاپ نیویورک، ۱۹۴۸، ص ۲۳۹-۲۳۵ را ببینید. سه امیر روسی اسیر شدند. این سه اسیر را روی زمین خوابانند و روی آنها را با تخته پوشانند. پیشوایان مغول روی تخته‌ها جشن گرفتند درحالی که آنها در زیر تخته‌ها خفه می‌شدند.

۳۰. درباره سوداک، یا سوداک، یا سولدائیه کتاب برتشنایدرج ۲، ص ۴۸ را ببینید.
۳۱. درباره گرگانج، کتاب لوسترانج، مرزهای خلافت شرقی ص ۴۴۹-۴۴۷ را ببینید. یاقوت حموی، جغرافیدان، بسال ۱۲۱۹ میلادی نوشت هرگز شهری استوارتر و نیرومندتر و زیباتر از گرگانج ندیده است. یک سال پس از تاریخ مذکور این شهر بکلی ویران گردید. ویرانی آنهم شاید آنقدر که در نتیجه شکستن سدها و عدم وجود مردان شایسته برای تعمیرات آنها بود، در نتیجه عملیات عمدی مغولان نبود. (ترکستان اثر بارتولد، ص ۴۳۷) این واقعه مشهور شد و اشاره پلانوکاپینی درباره به آب بستن «اورنه» (جایی که اگر او نام نمی‌برد ناشناخته می‌ماند) احتمالاً منظور گرگانج است.

۳۲. درباره تغییر مسیر جیحون به کتاب لوسترانج ص ۴۵۸-۴۵۵ و دائرةالمعارف اسلامی زیر نام «آمودریا» مراجعه فرمایید. از سده شانزدهم میلادی این رود به دریای آرال می‌ریزد.
۳۳. قادیخ ادبی ایران تألیف ادوارد براون، ج ۲، ۴۳۸؛ و قادیخ ایران کمبریج، ج ۵، ص ۳۱۲.

۳۴. تاریخ کامل ابن اثیر وقایع سال ۶۱۸ هجری قمری برابر ۱۲۲۱ میلادی.
۳۵. ظهور ترکان عثمانی اثر لنجر (Langer) و بلیک (Blake) مجله بررسی تاریخی امریکا، شماره ۳۷، ۱۹۳۲.

۳۶. نیشابور، شهری قدیمی است که به نام شاپور، پادشاه ساسانی، خوانده شده است. در این باره به کتاب لوسترانج، ص ۳۸۷-۳۸۳ رجوع فرمایید. یاقوت آن را نخستین شهر خراسان پنداشته است. این شهر بار دیگر ساخته شد ولی هرگز اهمیت نخستین خود را به دست نیاورد.
۳۷. مقاله باهمیان در دائرةالمعارف اسلامی و کتاب لوسترانج، ص ۴۱۹-۴۱۸، را ببینید. باهمیان زمانی یک مرکز پررونق بودایی بود. گفته‌اند که در صومعه‌های بودایی آن هزار راهب سکونت داشته‌اند و دو صورت عظیم الجثه بودا که بر صخره‌هایی تراشیده شده که شهر برویش قرار داشته، تعجب مسافران را برمی‌انگیخته است. چنگیز قدغن کرد که دیگر هیچ‌کس در باهمیان به سر نبرد. آنجا بعداً نام تازه «مو - بالینگ» به خود گرفت که بمعنی «شهر نفرین شده» است، و تا روزگار جوینی یعنی چهل سال بعد، نیز متروک و بی‌سکنه بود.

۳۸. ترکستان نوشته بارتولد، ص ۴۴۰-۴۳۹. چون محمد خوارزمشاه بسال ۱۲۱۵ میلادی قلمرو پادشاهی غوری را ویران ساخته بود، غوریان که بیشتر، ایرانی و افغانی، و به شدت

مخالف ترکان بودند، نمی‌خواستند که به‌پسر سلطان محمد خوارزمشاه، یعنی جلال‌الدین خوارزمشاه، کمک کنند و مغولان در اینجا هم مثل همیشه از این‌گونه اختلافات بسود خود بهره بردند.

۳۹. پروان نام یک شهر و یک گذرگاه در هندوکش بود. ر.ک. کتاب یول و کوردیه تحت عنوان ختای و داهی بدانجا ج ۴، ص ۲۰۹، ۲۰۷.

۴۰. شرح این واقعه افسانه‌ای و هیجان‌انگیز را در سیره جلال‌الدین منکبرنی نوشته نسوی، ترجمه هوداس، ص ۱۴۱-۱۳۸ ملاحظه فرمایید.

۴۱. هرات در قرون وسطی مرکز بزرگ بازرگانی شمرده می‌شد و بعد، در دوره تیمور و جانشینانش زندگی تازه‌ای یافت. در این خصوص مقاله هرات در دائرة المعارف اسلامی و کتاب لوسترانج، ص ۴۰۹-۴۰۸، را ببینید. هرات، پس از آن شورش، بار دیگر به‌دست امیر الجیگیدای یا الجیگیدای فتح شد که بعنوان حاکم مغولی ایران در سال ۱۲۴۸ نامه‌ای به‌لوئی نهم پادشاه فرانسه نگاشت و یک اتحاد مغول - مسیحی را برضد اسلام پیشنهاد کرد. ر.ک. کتاب بالا، ص ۹۷. یک قادیخ هرات هم که به‌خامه شخصی سیفی نام، حدود سال ۱۳۲۰ میلادی نگارش یافته، در ۱۹۴۴ کشف شد. (قادیخ ایران، کمبریج، ج ۵، ص ۳۱۵)

۴۲. در باره این آدمکشی نفرت‌انگیز و تخلیه ایران خاوری از جمعیت، جوینی می‌گوید: «حتی اگر نسل تازه‌ای به‌وجود آید و تا دامنۀ قیامت افزایش یابد بازهم جمعیت آن شهر به‌یک‌دهم جمعیتی که سابق داشت نخواهد رسید.» (جهانگشای جوینی، ترجمه بویل، ج ۱ ص ۹۷)

۴۳. درباره ملاقات مشهور کشورگشای مغول با آن فیلسوف، کتاب ارتور ویلی بنام سفرهای یک کیمیاگر، چاپ لندن، ۱۹۳۱ را ببینید. داستان این سفر و این بحث را لی‌شیه - چانگ (Li Chih - Chang) شاگرد چانگ‌چون (Ch'ang Chun) تألیف کرد. حکیم چینی، مخصوصاً از خانه یا دیر خویش در شنتونگ (Shantung) بسال ۱۲۱۹ احضار شد. سه سال طول کشید تا به اردوی چنگیز در دامنۀ هندوکش رسید. برتشنایدر در کتاب خود، ج ۱، ص ۱۰۸-۳۵ راهی را که او سپرده، دقیقاً بررسی کرده است. چانگ‌چون که بسال ۱۱۴۸ تولد یافته بود، در همان سال و همان ماه که چنگیز درگذشت، یعنی اوت ۱۲۲۷، از جهان رفت.

۴۴. یک تفسیر یا احتجاج زیرکانه بوسیله یک مشرک بی‌سواد که خدای او (تنگری) خود آسمان آبی بود.

۴۵. رنه گروسه، ص ۳۰۹، نقل از قادیخ سری.

۴۶. ا. هاینیش، پیکاد نازۀ چنگیزخان (Asia Major, IX, 1933)

۴۷. مقاله «جوجی» در دائرة المعارف اسلامی که برابر است با نظر پلیو در یادداشت‌هایی درباره قادیخ ادوی (دین)، چاپ پاریس، ۱۹۵۰.

۴۸. تاریخ قطعی مرگ چنگیز از قادیخ سلسله‌ای چینی گرفته شده است. علت مرگ او معلوم نیست ولی چند ماه پیش از مرگ، بر اثر سقوط از اسب هنگام شکار زخمی برداشت که از آن رنج می‌برد. ممکن است این زخم پایان عمرش را نزدیک ساخته باشد.

۴۹. خواننده کتب قدیمه، قربانیهای سکاها را هنگام تدفین پادشاهانشان به‌یاد خواهد آورد. این مراسم را هرودوت در جلد چهارم تاریخ خود، ص ۷۲-۷۱ آورده که برابر است با آنچه

ج. ا. بویل در مقاله یک شکل از قربانی اسب، منتشره در مجله آسیایی مرکزی، ۱۹۶۵ بیان کرده است.

۵۰. طبقات ناصری، تألیف جوزجانی، ترجمه به انگلیسی به وسیله ه. جی. راورتی (H. G. Raverty) لندن، ۱۸۸۱، ص ۱۰۷۷-۱۰۷۹. جوزجانی که در حدود سال ۱۲۶۰ میلادی درگذشت از خانواده صاحبمنصبان ایرانی بود که پس از خدمت به غوریان، در سال ۱۲۲۶ به هندوستان رفت و در دستگاه شاهان مملوک دهلی پایه‌ای بلند یافت. راجع به چهره‌های چنگیز مقاله موستائرت (Mostaert) تحت عنوان «داده چند چهره مغولی را در «آسیا مازور» شماره ۴، سال ۱۹۲۷، ببینید.

۵۱. درباره سازمان، تجهیزات، استراتژی و تاکتیکهای ماشین جنگی مؤثر چنگیز مقاله ه. د. مارتین تحت عنوان لشکر مغول را در مجله انجمن پادشاهی آسیایی، ۱۹۴۳، همچنین یادداشتهای فاضلانه پلیو را در ترجمه‌ای که از چنگ و وو (Cheng-wu) کرده، ملاحظه فرمایید. چنگ وو، یک تاریخ نظامی است که (شاید به زبان چینی) در دوره فرمانروایی قوبیلای، حدود سال ۱۲۸۵ تألیف شده و ترجمه آن تحت عنوان تاریخ پیکادهای چنگیزخان، لیدن، ۱۹۵۱، انتشار یافته است. این کتاب ظاهراً تلخیصی از تاریخ مغول بنام «التان دبتر» Altan Debter است. پلانوکارپینی، کشیش فرانسیسکن بسیار دقیق، زحمتی کشید تا کلیه اطلاعات راجع به نیروهای جنگی مغول را گرد آورد که ملتهای مسیحی رموز کار دشمن خود را دریابند و آمادگی دفاعی بیشتری پیدا کنند. ترجمه گزارش او را در مأموریت مغول بقلم داوسون (C. Dawson) لندن، ۱۹۵۵، ببینید.

۵۲. در خصوص «یام»ها می‌توانید به این منابع مراجعه فرمایید: جزئیات سفرهای کشیش اودوریک (Odoric) در کتاب یول کوردیر، ص ۲۳۴-۲۳۲ و کتاب پ. اولبریخت (P. Olbricht) تحت عنوان کادهای پستی در چین، (دوره مغولان، GAF ویسبادن، ۱۹۵۴، ج ۲، ص ۲۳۴-۲۳۲ که برابر است با یادداشت صفحه ۱۸۷ جلد اول کتاب برتشنايدر.

۵۳. درباره کیسه‌های پر از گوش نمونه‌هایی هست. یکی در روسیه (که بارهبریوس در صفحه ۳۹۸ کتاب خود از ۲۷۰۰۰۰ گوش راست صحبت می‌کند!)، دیگر در مگاس (Magas) در قفقاز بموجب و. مینورسکی (Caucasica III', Bsoas, 1952) و در لیگنیتز (Liegnitz) در سیلزی سال ۱۲۴۱ که نه کیسه گوش جمع‌آوری شد. (کتاب جی. ورنادسکی تحت عنوان مغولان و روسیه، نیویورک، ۱۹۵۴، ص ۵۵)

۵۴. راجع به فلج کامل اندیشه و اراده که وحشت مغولان ایجاد می‌کرد، قصه ابن‌اثیر را در تاریخ کامل ضمن وقایع سال ۶۲۸ هجری قمری برابر ۱۲۳۱ میلادی ببینید که ادوارد براون نیز در تاریخ ادبی ایران ج ۲، ص ۴۳۰، ترجمه کرده است. این داستان که مکرر نقل شده چنین است: یک سرباز مغول مردی را اسیر کرد ولی سلاخی نداشت که او را بکشد. لذا به او گفت: «سر خود را به زمین بگذار و تکان نخور.» و رفت که شمشیر بیاورد. وقتی برگشت، دید آن مرد هنوز آنجا است و او را کشت.

۵۵. مخصوصاً بوسیله سر بازیل لیدل هارت (Basil liddell hart) سرشناسترین مورخ جنگی بریتانیایی در دوره اخیر. فصل چنگیز را در کتاب او مردان بزرگ، لندن ۱۹۲۷ و مقاله او را تحت عنوان پیکادهای مغولی، در دائرة المعارف بریتانیکا، چاپ ۱۹۴۶، ببینید.

۵۶. زندگی اورا که از منابع چینی گرفته شده و بقلم آبل رموزا (Abel - Remusat) در مخطوطهای تازه آسیایی ج ۲، پاریس، ۱۸۲۹، نگارش یافته، ببینید. نام اصلی ترکی او معلوم نیست. ما فقط شکل چینی آن را در دست داریم.

۵۷. این درس چند سال پیش از مرگ چنگیز آموخته شد. کهنترین یادبود یا کتیبه مغولی، سنگی است که پنج سطر بزبان مغولی و خط اوغوری برآن حک شده و تاریخ آن در حدود ۱۲۲۰ میلادی است. این سنگ اکنون در موزه ارمنیائز لنینگراد است.

۵۸. مقاله ۱. شاولان را تحت عنوان سنگ نبشته‌ها و قطعات دیوان حکومت چینی عصر مغول (تونگ پائو، ۱۹۰۴، ۱۹۰۵، ۱۹۰۸) که گردآوری و ترجمه آنهاست، ملاحظه فرمایید.

۵۹. زندگانی او را در همان اثر آبل رموزا که در بالا نامبرده شده، همچنین در یادداشت کوتاهی در کتاب برتشنایدر، ج اول، ص ۱۱-۹، و زیر عنوان «یه‌لیو چوتسای» در کتاب شخصیت‌های کنفوسیوسی، نوشته ایگور دو راشویلتز، استانفورد، ۱۹۶۲، ملاحظه فرمایید. او سال ۱۲۴۴ در پنجاه و پنج سالگی درگذشت در حالی که طی دوره فرمانروایی اوگتای و همچنین چنگیز خدمت کرده بود.

۶۰. «اورتک» یا «اورتق» (Ortak, Ortag) بمعنی «شریک» به کسی می‌گفتند که عضویت جامعه بازرگانان مسلمان را داشت. خیلی کم تاجر غیر مسلمان در بازرگانی آسیا شرکت می‌کرد. در این باره مقدمه کتاب ه. ف. شورمان (H. F. Schurmann) بنام ساختمان اقتصادی سلسله دیوان، کمبریج، ماساچوست، ۱۹۵۶ را ببینید.

۶۱. در این خصوص دوره خدمت محمود یلواج را در نظر بگیرید. او یک بازرگان مسلمان خوارزمی بود که جزء هیأتی شد که چنگیز بسال ۱۲۱۷ آنها را به سفارت نزد سلطان محمد خوارزمشاه فرستاد تا روابط بازرگانی میان دو امپراتوری خوارزمیان و مغولان را سازمان دهد. پس از پیروزی مغول او به استانداری ماوراءالنهر گماشته شد و در این مقام کوشید تا بسیاری از خرابی و خساراتی را که طی حمله مغول به آن سرزمین وارد شده بود ترمیم کند. پس از او پسرش، مسعود، جانشینش شد. (ر.ک. کتاب قوکستان اثر بارتولد، ص ۳۹۶، یادداشت، و مقاله او تحت عنوان چغتای خان در دائرة المعارف اسلامی)

۶۲. «یاسا» (Yasa) یا «یاسا» (Yassa) یا «یاساک» (Yassak) بمعنی قانون، نظم، آیین‌نامه و ممنوعیت است. قطعات پراکنده‌ای از آن را ریازانوسکی (V. A. Riasanovsky) در اصول اساسی قانون مغول چاپ لاهه، ۱۹۶۵، و جی. ورنادسکی در مقاله حدود و محتوای یاسای چنگیزخان منتشره در مجله مطالعات آسیایی هاروارد، ۱۹۳۸، آورده است.

۶۳. از ابن مورخان، بیشتر رشیدالدین فضل‌الله و عطاماک جوینی، دو مورخ ایرانی، و مقریزی (فوت ۱۴۴۱ م.) مورخ مصری را باید نام برد. رشید و مقریزی تصریح می‌کنند که یاسا پس از برانداختن وانگ‌خان بسال ۱۲۰۶ اعلام شد. (ر.ک. همان اثر ریازانوسکی که در بالا نامبرده شده، ص ۲۷-۲۶)

۶۴. نفوذ یاسای چنگیزخان در سازمان عمومی دولت مملوک نوشته ا. ن. پولیاک (A. N. Poliak, 1941) مقریزی تنها منبع موثق ما در باره «پذیرش» یاسا در مصر است.

۶۵. بدین گونه هنگامی که الاقوش تگین، سردار اونغوت، به خاطر کمک به مغولان برضد نایمناها،

کشته شد چنگیز از خانواده وی سرپرستی کرد و دختر خویش را به عقد پسر وی درآورد.
(ر.ک. امپراتوری استیپها، اثر رنه گروسه، ص ۳۱۴)
۶۶. از این جا به نظر می رسد که او همیشه احترامی برای اویغورها و کیتانها قائل بوده که
متمدنترین نمایندگان ملتهای ترک - مغول به شمار می رفتند. او بدون شک از عقب افتادگی
قوم خود افسوس می خورده است.

یادداشتهای فصل پنجم

۱. در باره نام «جوجی» (که بزبان مغولی به معنی «مهمان» است) به کتاب یادداشتهایی (اجمع بهتاریخ ادوی ذین نوشته پلیو رجوع فرمایید. دائرةالمعارف اسلامی نیز در مقاله «جوجی» دوره فرمانروایی او را خلاصه کرده است.
۲. این حکایت فقط در جوزجانی (ترجمه راورتی)، ص ۱۱۰۱ یافت می شود. رشیدالدین فضل الله می گوید به جوجی فرمان داده شد تا سرزمینهایی را که مورد حمله جبه و سوبوتای قرار گرفته بود، بگشاید، ولی او نتوانست حرکت کند و چنگیز که به خشم آمده بود، چغتای و اوگتای را به تنبیه او فرستاد ولی در این هنگام خبر مرگ جوجی رسید.
۳. در این خصوص مقاله «چغتای خان» در دائرةالمعارف اسلامی و چهار بررسی «تاریخ آسیای مرکزی نوشته بارتولد، ترجمه مینورسکی ج اول، لیدن، ۱۹۵۶، ص ۷-۴۵ را ببینید. بزرگترین پسر او در بامیان بسال ۱۲۲۱ کشته شد و آن سرزمین بکیفر این گناه بکلی ویران گردید.
۴. محمود، در عین حال، هم مأمور اداری و هم بازرگان بود. بارتولد در کتاب ترکستان، یادداشت صفحه ۳۹۶، او را عضو هیأتی می شناسد که چنگیز در ۱۲۱۸-۱۲۱۷ به سفارت به خوارزم فرستاد. او با احتمال قوی یک ترک مسلمان بود، زیرا «یلواج» به ترکی بمعنی «فرستاده» است.
۵. برای تاریخ این خان نشین که مرکزش در شهر الملیق، واقع در دره ایلی بود، کتاب یول کوردیر، ج ۴، ص ۱۶۶-۱۶۰ و کتاب بارتولد، «چهار بررسی...» ج اول را ببینید. سی تن از بازرساندگان چغتای در طی یکصدوسی سال فرمانروایی کردند. به نظر می رسد که انقلابها، خلعها، قتلها، غصبها، چنان مکرر در پی هم اتفاق افتاده که حتی در دولتهای آسیایی نیز غیر عادی است (یول و کوردیه، ص ۱۶۱) شاهزادگان چغتای تا ۱۶۷۸ در کاشغر فرمانروایی کردند. در این سال کالموکها یا قالموقها آن سلسله را برانداختند.
۶. نام او پس از مرگش جزء محرمات گردید و غیر قابل ذکر شمرده شد (کارپینی هرگز نتوانست آن را کشف کند) و هروقت می خواستند بدو اشاره کنند فقط بعنوان «یکه نویان» (سردار بزرگ) از او نام می بردند. (ر.ک: نقشه دینلند و گزارش قاتاد نیوهیون، ۱۹۶۵، ص ۷۶.

۷. اروپاییان این نام را به شکل‌های مختلف می‌نویسند. Ogotay و Uguday، Ogedei، Ogday Oktai شکل‌های گوناگون این نام است و در این شکل‌های اروپایی حروف مصوت میان آنها مرتب تغییر می‌یابد و معنی هریک از این واژه‌ها نیز مبهم است.
۸. قراقوروم که در ترکی بمعنی «صخره سیاه» است بدون شک، چنان که جوینی و رشید اظهار می‌دارند، نام خود را از کوه‌های قراقوروم گرفته است. جوزجانی آن را جای سردی توصیف می‌کند که درخت در آن نمی‌رویید. چینیه‌ها آن را بعنوان «هو - لین» می‌شناختند که تغییر شکل چینی «قوروم» بود. قراقوروم بسال ۱۲۸۹ متروک شد و تا شش قرن از یاد رفته بود. ویرانه‌های این شهر را روسها بسال ۱۸۸۹ حفاری و کشف کردند. در این باره مقاله «قراقوروم» را در یادداشتهایی (دو مادکوپولو ج اول، ۱۹۵۹، نوشته پلیو، ببینید. گفته می‌شود که قراقوروم را چنگیز بسال ۱۲۲۰ برگزیده بود ولی اوگتای نخستین کسی بود که بطور دائم در آنجا به سربرد.
۹. جنگ‌های چین در یوان - شیه، تاریخ سلسله‌ای مغول، شرح داده شده و این منبع را نیز کشیش دومایا (de Mailla) در نه جلد تحت عنوان تادیک چین خلاصه کرده که نمونه ارزشمندی از چین شناسی ژرژیت فرانسوی سده هجدهم است. اثر دومایا بسال ۱۷۷۹ انتشار یافت، مع ذلک من هنوز خلاصه جدیدتری از این منابع چینی ندیده‌ام. برای اطلاع از گذشته‌های عمومی چین به تادیک سلسله‌های چینی تألیف اوتو فرانک، چاپ برلن، ۱۹۳۰، ج ۵ رجوع فرمایید. رشیدالدین فضل‌الله تفصیلات بیشتری دارد که آن را دوسون (D'Ohsson) در تادیک مغولان، ج ۲، نقل کرده است.
۱۰. کتاب دومایا، ج ۹، ص ۱۳۲.
۱۱. زحمات چوتسای راچین کای (Chin kai) یا چن‌های (Chen-hai) تکمیل کرد که یک کرائیت نسطوری بود و پلانوکا رپینی او را صدراعظم امپراتوری در دوره اوگتای خوانده است. کتاب یوان شیه یادآوری می‌کند که هیچ فرمانی در چین شمالی صادر نمی‌شد بدون اینکه چین کای ترجمه‌ای هم به خط رسمی اویغور ضمیمه آن کرده باشد. شرح سفرهای چانگ‌چون، مقام بلند و نفوذ او را نشان می‌دهد. (برتشنايدر، ج اول، ص ۶۰ و یادداشت مربوط بدان).
۱۲. اطلاعات ناچیز ما راجع به جنگ‌های مغول در کره توسط هنتورن (W. E. Henthorn) گردآوری و بررسی شده و زیر عنوان کره و هجوم‌های مغول، لیدن، ۱۹۶۳ به چاپ رسیده است. این کتاب بر اساس کودیوسا (Korio-sa) است که مجموعه‌ای است از وقایع کره که در سه جلد بسال ۱۹۵۶ در سئول انتشار یافته است. پیکارهای مغول در کره نوشته لدیارد (G. Ledyard) را نیز در مجله آسیایی مرکزی، شماره ۹، ۱۹۶۴ ببینید. کره که چینیه‌ها بنام کائولی (Kao-li) می‌شناسند، همان سولانگای مغولان است و تحت همین نام در نوشته‌های نویسندگان لاتین آن زمان (مانند کارپینی و روبروک) و مورخان ایرانی (مانند جوینی و رشید) یافت می‌شود. معنی سولانگا (Solangka) قطعی نیست ولی سولونگا (Solonga) در زبان مغولی بمعنی «راسو» است و مردم کره هم در شکار حیواناتی که پوست گرانبها دارند مشهورند.
۱۳. داروغه (از «دارو» است که در زبان مغولی به معنی چاپ زدن یا مهر زدن یا مهر و موم کردن است). داروغه‌ها مأموران پلیس بودند که حفظ نظم عمومی و گاهی گردآوری مالیات

و سرشماری و سربازگیری را برعهده داشتند. عنوان «داروغه» در ایران دوره صفویه و هندوستان سلسله مغولیه نیز هنوز رواج داشت. در این باره به دائرة المعارف اسلامی زیر عنوان «داروغه» رجوع فرمایید.

۱۴. تشخیص میان عراق عرب و عراق عجم در جغرافیای قرون وسطی همیشه معمول بوده است اولی همان عراقی است که مرکزش بغداد می باشد ولی منظور از دومی استانی بود که سابقاً آن را «جبل» می خواندند. «عجم» در اصطلاح تازیان به ملت های «غیر عرب» گفته می شد و مخصوصاً در مورد «پارسیان» (ایرانیان) به کار می رفت. به همین جهت عراق ایران (اراک) را عراق عجم می خواندند.

۱۵. دیار بکر، جایگاه «بکر»، قبیله مشهوری که زمانی در آنجا به سر می برد، ناحیه ای بود که بوسیله دجله، از سرچشمه تا پیچ بزرگ آن در جنوب، آبیاری می شد. مرکز دیار بکر شهر «آمد» (به کسر میم) بود.

۱۶. گفته شده است که جلال الدین خوارزمشاه جلوی پیشروی مغول بسوی اصفهان را گرفت ولی سه سال بعد دشمن برگشت و هنگامی که او مست خفته بود به اردوی وی شبیخون زد. محل مرگ جلال الدین معلوم نیست؛ دهکده ای در نزدیک میافارقین بود. بسیاری از مردم مرگ او را باور نکردند و به همین جهت چند نفر خود را به جای جلال الدین معرفی نمودند و آخرین خوارزمشاه خواندند.

۱۷. جلد جدید تاریخ قرون وسطای کمبریج، چاپ ۱۹۶۶، فصل ۱۴ را ببینید. تاریخ مردم گرجستان نوشته دلیو. ئی. دی. الن چاپ لندن، ۱۹۳۲ را هم ملاحظه فرمایید که خلاصه هایی است مرقون مجموعه منابع گرجی بروسه (Brosset) که تحت عنوان تاریخ عمومی گرجستان در چهار جلد در سن پترزبورگ، طی سالهای ۱۸۵۸-۱۸۶۹ چاپ شده است.

۱۸. ستایش شیوایی را که مورخ ارمنی، کراکوس گنجک (Kirakos of Ganjak) از سیمئون کرده، ببینید. مورخ مذکور وقایع سده میان ۱۱۶۵ و ۱۲۶۵ را شرح می دهد (ترجمه به فرانسه توسط بروسه، ۱۸۷۱ - ۱۸۷۰) سیمئون، سازنده بزرگ کلیساها بود و تمنا یا مهر «خان بزرگ» را همراه داشت و قوم او آزادانه همه جا رفت و آمد می کردند و مأموران مغول هم به آنان احترام زیاد می گذاشتند. شاید موفقیت او بود که سلطان هایتون را برآن داشت تا سیاست «اتحاد مسیحی - مغول» را اتخاذ کند. (ر.ک: مقاله ج. ا. بویل تحت عنوان کراکوس گنجک درباره مغولان، مجله آسیای مرکزی، شماره ۸، ۱۹۶۳).

۱۹. درباره بایجو نظر پلیو را زیر عنوان مغولان و دستگاه چاپ در نشریه پردسیهای شرق مسیحی، سال ۱۹۲۴ از ص ۳۰۳ ببعد ملاحظه فرمایید.

۲۰. ارز روم یا ارض الروم (جای رومیان) در دوره فرمانروایی سلجوقیان آبادی و رونق بسیار یافت و پایتخت «ملک» ترکی، یا فرمانروای دست نشانده، بود. ر.ک: مقاله «دروم در دائرة المعارف اسلامی و لوسترانج، ص ۱۱۷.

۲۱. چغتای مورد تنفر رعایای مسلمان خود بود، زیرا بعنوان محافظ و مجری «یاسا» تخلفات از این قانون را بیرحمانه کیفر می داد مخصوصاً تخلف از مقرراتی را که مربوط به شست و شو در آب و رسم کشتن حیوانات بود و دست درآب نزدن و خودداری از غسل و وضو و نکشتن

حیوان هم با شریعت اسلام مغایرت پیدا می‌کرد. با اینهمه، چغتای وزیران و کارمندان مسلمان را به خدمت می‌گرفت. ر.ک: «چهار بررسی...» نوشته بارتولد، ج اول، ۱۹۵۶. ۲۲. بلغارهای ولگا خویشاوندان بلغارهای دانوب بودند که به سرزمینی مهاجرت کردند که هنوز نام نیمه قرن هفتم میلادی خود را دارد. «ولگا» و «بلغار» بدون شک هردو یک واژه هستند ولی روشن نیست که کدامیک از دیگری مشتق شده است. بلغارهای ولگا مدتها تبعه دولت خزر بودند و بسال ۹۶۵ که این دولت را روسها نابود کردند، استقلال خویش را به دست آوردند. ر.ک: دائرةالمعارف اسلامی، مقاله «بلغار».

۲۳. تاریخ گرایش ایشان به آیین اسلام نامعلوم است ولی یقیناً پیش از ۹۲۱ میلادی است که ابن فضلان به المقتدر بالله خلیفه عباسی نتایج مأموریت خویش را درباره این شمالیترین اقوام مسلمان گزارش داده است. ر.ک: شرح سفر ابن فضلان بقلم م. کانار (M. Canard) چاپ الجزیره، ۱۹۵۸. محل سکونت ایشان، در آن عرض جغرافیایی که روزها در زمستان بسیار کوتاه و شبها بلند بود، در خصوص اجرای شریعت اسلام راجع به نماز پنجگانه و روزه ماه رمضان مسائل دشواری را پیش می‌آورد.

۲۴. کارهای باستانشناسی روسی در محل بلغار قدیم نشان می‌دهد که آنجا شهر آباد و پررونقی بوده و شاید پنجاه هزار جمعیت داشته است. اشاره‌هایی راجع به این موضوع را در مقاله «بلغار» دائرةالمعارف اسلامی ببینید.

۲۵. سوبوتای یک انگیزه شخصی هم برای این انتقام داشت چون در لشکرکشی خود به دور دریای خزر در سال ۱۲۲۳ به دام بلغارها افتاده و تلفات سنگینی را تحمل کرده بود. ر.ک: قادیخ کامل ابن اثیر، وقایع سال ۶۲ هجری قمری (۱۲۲۴-۱۲۲۳ م) برای تأیید چنینیادراین باره نیز به برتشنایدر، ج اول، ص ۲۹۶-۲۹۵ رجوع فرمایید.

۲۶. من ادعای حل مسأله پیچیده روابط میان باشقیرها و مجارستانیها را ندارم. باشقیرها همیشه در دامنه‌های پست اورال، شمال استپ قرقیز زیسته‌اند. جمهوری خودمختار باشقیر در نقشه‌های اتحاد جماهیر شوروی، امروز دیده می‌شود. مردم آن مسلمانان ترک زبان هستند و اسلام در روزگار پیش از مغول از سوی بلغارها به مغرب رفته و به ایشان رسیده است. یک روایت قدیمی می‌گوید مجارها که در سده نهم میلادی به مجارستان مهاجرت کردند، شاخه‌ای از نژاد باشقیر بودند. نویسندگان مسلمان همه، مجارستانیها را «باشقورتها» می‌خوانند. مسافران اروپایی، مانند ویلیام روبروک، از «مجارستان بزرگ» یا «مجارستان قدیم» بعنوان «کشور پاسکاتیر» (Pascatir) صحبت می‌کنند، و ماتیو پاریس مخصوصاً (Hungaria Magna) (مجارستان بزرگ) را بعنوان یکی از نخستین کشورهایی نام می‌برد که وقتی مغولان از آسیا بیرون آمدند، مورد حمله ایشان قرار گرفتند. مع ذلك «مجار» یک زبان فنلاندی-اوغوری است با مخلوطی قوی از ترکی، و این اختلاف لغوی یا زبانی هنوز توجیه نشده است. در این باره به مجارها ددقرن نهم، نوشته مکارتنی (C. A. Macartney)، کمبریج، ۱۹۳۰، تجدید طبع ۱۹۶۸، و مطالبی در باره قرون وسطی، گردآوری شده در کتاب برتشنایدر، ج اول، ص ۳۲۸-۳۲۶، و مقاله «باشجرت» Bashdjirt، در دائرةالمعارف اسلامی مراجعه فرمایید.

۲۷. مجدداً در اینجا به مقاله محکم و بی نقص پلیو اشاره می‌کنم که تحت عنوان درباره

کومانها در مجله آسیایی، ۱۹۲۰، چاپ شده و جامعترین و کاملترین تحقیق در خصوص این موضوع است.

۲۸. این حکایت از یوان شیه است. برتشنايدر، ج اول، ص ۳۱۲.
 ۲۹. پیکار بزرگ مغول در اروپا طی سالهای ۱۲۴۲-۱۲۳۷ را بسیاری از منابع تاریخی معاصر، یعنی همزمان با همان جنگ، برای ما شرح داده اند ولی تا آنجا که من می دانم، تنها رساله جدید محققانه ای که بدین موضوع تخصیص یافته، اثر اشتراکوس-گراسمن (G. Strakosch-Grassmann) تحت عنوان هجوم مغولان به اروپای قرون میانه، چاپ اینسبروک، ۱۸۹۳ است. کار ممتازی است که گذشت هشتاد سال از تاریخ نگارش آن قسمتی از آن را از اعتبار انداخته است. این کتاب بیشتر درباره حمله به لهستان و موراویا و مجارستان صحبت می کند. اما لشکرکشی و کشورگشایی مغول در روسیه، موضوعی است که بگونه ای عالی در کتاب جی. ورنادسکی، مغولان و روسیه، نیوهیون، ۱۹۵۳، بررسی گردیده و در تألیف این کتاب از آثار وقایع نگاران متعدد روسی قرن سیزدهم میلادی استفاده شده است. در کتاب برتولد اشپولر، ادوی (دین)، چاپ دوم، ویسبادن، ۱۹۶۵، نیز فصلی را که تحت عنوان باتو است ببینید.

۳۰. این جمله که اغلب نقل شده، تفسیر غم انگیزی است که به منبع آن پی نبرده اند. هاورث (Howorth) در تاریخ مغولان ج اول، ص ۱۳۹، آن را به وقایع نگار کوستروما (Kostroma)، که ناحیه ای در روسیه است، نسبت می دهد. ولی ورنادسکی در نامه ای که بتاريخ ۷ مارس ۱۹۶۵ به من نوشته می گوید این عبارت با این وصف قاعدتاً باید در (Hyptian Codex) باشد، اما اظهار می دارد که در آنجا یافت نشده است.

۳۱. راجع به واکنش روسها در برابر هجوم این «خدا شناسان ملعون» به ونیز شمال، به کتاب واقعه نوگوردود، ترجمه انگلیسی، چاپ انجمن کمدن (Camden)، ۱۹۱۴، مراجعه فرمایید.

۳۲. ماتیو پاریس Matthew Paris، تاریخ عمومی جهان تصحیح لوارد (Luard) (Rolls-series, III)، ص ۴۸۹-۴۸۸. این راهب سنت البانس (St Albans)، یعنی ماتیو پاریس، که شاید بزرگترین مورخ انگلیسی قرون وسطی باشد، اطلاعات قابل توجهی درباره مغولان داشته و مقدار زیادی نامه ها و گزارشهای مربوط به ایشان را گردآوری کرده است. مقاله مرا زیر عنوان ماتیو پاریس و مغولان در مجموعه مقالاتی (راجع به تاریخ قرون وسطی تقدیم به برتی ویلکینسون، چاپ تورونتو، ۱۹۶۹، را ببینید.

۳۳. جز زردو خوردهایی جزئی با چرکسها و قبیله های دیگر جنوب روسیه.

۳۴. روایت وقایع نگار روسی، اقتباس از مجموعه کارامزین (Karamzin) بوسیله برتشنايدر، ج اول، ص ۳۱۸ را ببینید.

۳۵. باتو به سلطان بلا نوشت: «شنیده ام شما کوبانها را که بستگی به ما دارند، تحت حمایت خود گرفته اید. به شما اخطار می کنم که از پناه دادن ایشان خودداری کنید و از دشمن ساختن آنان با من پرهیزید. برای آنان، که خانه ندارند و فقط در چادر به سر می برند، فرار بسیار آسانتر است تا برای شما که در شهرها هستید و در خانه زندگی می کنید. شما چگونه می توانید از چنگ من بگریزید؟» یک انگلیسی که مسلمان شده و به خدمت مغول درآمده بود، این

نامه رسمی تهدیدآمیز را برای سلطان بلا برد.

۳۶. بولسلاو چهارم (Boleslav IV)، پادشاه سرپرست لهستان، در استانهای کراکو و ساندومیر فرمان می‌راند. کونراد مازوویا (Conrad of Mazovia)، هانری، پارسای سیلزی، و میسیسلاو-اوپلن (Miecislav of Oppeln) بقیه خاک کشور را میان خود تقسیم کرده بودند. نگرانیهایی که سه نفر اخیر برای حفظ قلمروهای خود داشتند، مانع از آن بود که با بولسلاو همکاری کنند و مغولان، مانند اغلب موارد، می‌توانستند با یکایک آنان، که مخالف هم بودند، درافتند و آنان را یکی یکی از بین ببرند.

۳۷. راجع به دولت غیر متشکل و از هم پاشیده مجارستان در عهد سلطان بلای چهارم، به کتاب د. سینور، *تاریخ مجارستان*، لندن، ۱۹۵۹، فصل هشتم، رجوع فرمایید.

۳۸. منبع موثق اصلی محلی درباره حمله مغول به لهستان، ماتیاس میچو (Mattias of Miechow) یا مخوسکی (Mekhosky) است که کتاب او *Tractatus de duobus Sarmatiis* نخست بسال ۱۵۱۷ چاپ شد. او حقایقی به دست می‌دهد که دوسون روایت با روح خود را در *تاریخ مغولان* ج ۲ ص ۵۸-۱۲۰ براساس آنها تنظیم کرده است. بررسی جدیدتر این موضوع را نیز، که بوسیله مغول‌شناس ژاپنی، ایوامورا شینوبو (Iwamura Shinobu) تحت عنوان *حمله مغول به لهستان در نشریه «تویو بونکو»* (Toyo Bunko) شماره ۱ سال ۱۹۳۸ انتشار یافته، ببینید. در آنجا متنهای لاتینی مربوط به این موضوع نیز ترجمه شده است.

۳۹. چند نویسنده (از جمله ولف و هاورث و گروسه) قایدو، نوّه اوگتای، را شریک بایدار خوانده‌اند. ولی پللیو نشان داده که این اشتباه است زیرا قایدو در ۱۲۳۰ به دنیا آمده و در این زمان بچه‌ای بوده که اندکی بیش از ده سال داشته است. رک: یادداشتهایی درباره مادکوپولو، ج اول، ص ۱۲۵.

۴۰. مغولان در کمتر از یک ماه وارد موراویا شدند و همین مدت معطلی کافی بود که افسانه‌ای به وجود آید که یاروسلاو اشتنبرگ (Yaroslav of Steinberg) آنان را ازارگ اولموتز (Olmutz) یعنی جایی که «پتا» (بایدار) کشته شد، راند. احتمال دارد که این قصه بر اساس یک پیکار کاملاً متفاوت بسال ۱۲۵۳ ساخته شده باشد. بایدار بهر صورت زنده ماند و در جشن جلوس کیوک بسال ۱۲۴۶ حضور داشت. رک: جونی، ج اول، ص ۲۴۴. مورخ چکوسواکی، وادار نووتنی (Vadar Novotny)، این موضوع را مورد بررسی قرار داده و بسال ۱۹۲۸ در پراگ به چاپ رسانده، ولی چون من زبان چک را نمی‌دانم، فقط می‌توانم به یادداشت ورنادسکی در *مغولان و روسیه* ص ۵۶، اشاره کنم.

۴۱. واقعه غلبه مغولان بر مجارستان، مستند به چند منبع است که اعتبار آنها نیز مختلف می‌باشد. اول، منابع مجارستانی: رساله *Carmen Miserabile* نوشته راجر واران (Roger of Varadin) فریاد ماتم زده یک کلیسایی ایتالیا زاده است که بعنوان یک فراری از دست آدمکشان مغول بدبختیهای بسیاری را تحمل کرد. بهترین چاپ آن در *Scriptores Rerum Hungaricarum* چاپ بوداپست، ۱۹۳۸، جلد ۱۱، ص ۵۸۸-۵۵۱ است. دیگر کتاب: *Hist Salonitanorum Pontipicum*، نوشته توماس اسپالاتو (Spalato) است. نویسنده این کتاب در سالهای ۱۲۶۸-۱۲۰۰ میلادی می‌زیست و معاون اسقف شهر اسپالاتو، سالونای قدیم واسپلیت (Split)

جدید بود. تاریخ کلیسایی او درباره آنجا فصلی دارد تحت عنوان *De peste Tartarorum* که حمله مغول از مجارستان به دالماسی را شرح می‌دهد. من از این فصل در کتاب قدیمتر *Script. Rer. Hung.* چاپ وین، ۱۷۴۸، جلد سوم استفاده کردم.

دوم، آثار لاتین غربی: مکاتبات فردریک دوم در جلد پنجم ویلارد بوردول (Huillard Brédolles) *Hist. Dipl. Frid. Sec.* چاپ پاریس، ۱۸۵۹، ص ۱۱۵۴-۱۱۳۹. گزارش البریک (Alberic) از «سه چشمه» دستنویس MGH، ۲۳، ۱۸۷۴. ماتیو پاریس، *تاریخ عمومی جهان*، از سریهای (Rolls)، جلد ۶-۴.

سوم، منابع ایرانی: جوینی، ترجمه بویل، و رشیدالدین فضل‌الله مغولان را تا سرزمین فرنگیان دنبال می‌کنند. ولی جای وقایع عوض شده و اشتباهاتی روی داده و این هم غیر طبیعی نیست، چنانکه مینورسکی در *Caucasica* جلد سوم، BSOAS، ۱۹۵۲، به این موضوع اشاره می‌کند.

چهارم، منابع چینی: یوان شیه باختصار پیکارهای غرب را توصیف می‌کند. به زعم من این نخستین موردی است که چینیان وقایع جنگ مغول در اروپا را دنبال کرده‌اند. تشخیص نامهای اروپایی به آن صورت که چینیان نوشته‌اند، همیشه آسان نیست. توضیحات برتشنايدر را در جلد اول کتاب او ص ۳۳۲-۳۲۳ ببینید.

۴۲. اگر چه او در جنگ لیگ‌نیتز، در سیلزی، نهم آوریل پیروز شد ولی بندرت می‌توانست بموقع برسد، چنانکه دو روز بعد در جنگ موهی (Mohi) شرکت جوید.

۴۳. شرح کوتاه ولی روشن این جنگ را در منبع جدید، که شاید از فرایار بندیکت قطب باشد، در نقشه دینلند و گزارش قاتار، چاپ نیوهمپتون، ۱۹۶۵، ص ۸۳-۸۲ بخوانید. زندگانی سوبوتای که به چینی نگاشته شده او را مجسم می‌سازد که به باتوی دلسرد و مأیوس که تلفات سنگینی را در آن پل تحمل کرده و پیشنهاد عقب‌نشینی نموده، دلگرمی می‌دهد و می‌گوید: «ای فرمانروا، تو اگر میل داشته باشی، می‌توانی عقب‌نشینی کنی؛ ولی من به سهم خود تصمیم دارم که تا وقتی که به دانوب نرسیده‌ام برنگردم.» ر. ک: برتشنايدر، ص ۳۳۱. جوینی در جلد اول، ص ۲۷۰، باتو را نشان می‌دهد که از تپه‌ای بالا می‌رود و برای پیروزی به درگاه تنگری، مانند چنگیز دعا می‌کند.

۴۴. متن این نامه یا بخشنامه را با اشارات تملق‌آمیز آن به ملتهای مختلف در ماتیو پاریس ضمن وقایع ۱۲۴۱ ببینید. البریک وقایع نگار در ص ۹۴۳ چاپ *Monumenta* اظهار می‌دارد که پیش از آن، پادشاه تاتارها (باتو؟) به فردریک نامه نگاشت و اصرار کرد که او بیاید و در دربار وی مقامی بگیرد. از این نامه امپراتور فردریک دریافت که او، یعنی پادشاه تاتارها، بخوبی پرندهگان را می‌شناخت و می‌دانست که چگونه می‌توان یک قوش‌باز یا شاهین‌باز خوب شد. هیچ متنی از چنین نامه‌ای تا کنون به دست ما نرسیده است.

۴۵. پس از استمداد از دوک اتریش، که او هم در برابر کمک خود بهای گزافی توقع داشت، سلطان بلا به کرواسی گریخت و از زاگرب (در مه ۱۲۴۱) به پاپ، به امپراتور فردریک و به لوئی نهم پادشاه فرانسه نامه نوشت و درخواست کرد که یک جنگ صلیبی برضد مهاجمان وحشی مغول که به کشورش حمله برده بودند، ترتیب دهند. فردریک، در پاسخی که داد

گناه را به گردن پاپ انداخت که نتوانسته او را کمک کند.

۴۶. وقتی نخستین گزارش‌های شرارت‌های مغول در مجارستان به فرانسه رسید، ملکه بلانش از پسر خود پرسید که چه باید کرد، و لوئی نهم جواب داد: «اگر این مردم که ما آنان را تاتارها می‌خوانیم باید به سراغ ما بیایند، یا ما آنها را به همان تاتاروس (یعنی جهنم)، برمی‌گردانیم؛ یا آنها همه ما را به بهشت می‌فرستند.» ر.ک: ماتیو پاریس، وقایع ۱۲۴۱. مع ذلک، همین وقایع‌نگار دقیق پی‌برده بود به اینکه شکل درست این نام «تاتار» است نه «تارتار».

۴۷. میان شایعات پراکنده‌ای که در اروپا جریان داشت، یکی هم این بود که مغولان بازماندگان قبایل گمشده اسرائیل هستند و بهمین جهت یهودیان به ایشان کمک می‌کنند چون گفته می‌شد که یهودیان اسلحه قاقاق در صندوق‌های شراب پنهان می‌کنند و از مرز آلمان می‌گذرانند و به مغولان می‌رسانند. ر.ک: ماتیو پاریس، ج ۴، ص ۱۳۳-۱۳۱. گاهی هم مغولان را بعنوان قبیله‌های یاجوج و ماجوج معرفی می‌کردند که اسکندر کبیر پشت دریای خزر، یعنی کوه‌های قفقاز در برابرشان سدی بست و اکنون آن سد را شکسته و بیرون جسته‌اند. درباره این افسانه کتاب جی. کاری (G. Cary)، اسکندرقرون وسطی، چاپ کمبریج، ۱۹۵۶، ص ۱۳۱-۱۳۰ را ببینید. کشیش مبلغ دومینیکن، ریکولد دی مونت کروس (Ricoldo di Monte Croce) ما را مطمئن می‌سازد که واژه مغول از (Magogoli) (یعنی ماجوج) مشتق شده و این تارتارها هم نمی‌توانند ذکر نام اسکندر را تحمل کنند! رجوع کنید به *Peregrinatores quatuor* تصحیح لارنت (J. C. M. Larent) چاپ لایپزیک، ۱۸۶۴، ص ۱۲۰-۱۱۸.

۴۸. دو حیلۀ استادانه در مجارستان به کار بردند که قابل توجه است: یکی اینکه مغولان عروسک‌ها یا آدمک‌های مصنوعی را بعنوان سربازان بر روی اسب‌هایی که سوار نداشتند نشانند تا بدین گونه وانمود کنند که تعدادشان بسیار زیاد است. دیگر اینکه در موهی مهر رسمی مجارستان را بدست آوردند و با آن بنام پادشاه اعلامیه‌های جعلی صادر می‌کردند تا مردم را به اشتباه اندازند و آنان را از صف‌آرایی برای دفاع بیشتر باز دارند.

۴۹. گرن، که لاتین آن استریگونوم (Strigonium) و مجارستانی آن ازترگوم (Esztergom) است، زادگاه سنت استیفن، اقامتگاه سراسقف، اغلب محل دربار و گاهی هم مرکز اجتماع و ملاقات نمایندگان دولتها بود. مغولان این شهر را آتش زدند ولی مثل اغلب موارد نتوانستند ارگ شهر را بگیرند و آب شدن یخ‌ها در فصل بهار مجبورشان کرد که پیش از بالا آمدن آب عقب‌نشینی کنند.

۵۰. همانندی و برابری عجیبی میان تعقیب سلطان بلا و تعقیب سلطان محمد خوارزمشاه در بیست سال پیش از آن است. در هر دو مورد فراریان به جزیره پناه بردند. ولی پادشاه خوارزمی خیلی زود درگذشت در صورتی که پادشاه مجارستان ماند تا کشور آسیب دیده خویش را، باز یابد و تعمیر کند.

۵۱. نشانه‌هایی هست که آنان می‌خواستند در مجارستان سکونت‌گزینند همچنان که هونها هشت قرن پیش از آنان این کار را کرده بودند. در آنجا بسال ۱۲۴۱ سکه هم زدند، و این تنها سکه‌هایی است که از آن زمان یافت می‌شود. ر.ک: عصر مغول، نوشته ب. اشپولر،

لیدن، ۱۹۶۰، ص ۱۳.

۵۲. بموجب قادیخ مری قسمت ۲۷۵، این جنگ نتیجه مشاجره‌ای بود که در یک مجلس میگساری روی داد. در آن مجلس کیوک تهدید کرد که باتو را به‌چوب و فلک خواهد بست. شاید این فقط یک پدیده از کینه دیرینه میان خاندانهای جوجی و اوگتای بود که منجر به انقلاب دربار سال ۱۲۵۱ و تجزیه امپراتوری مغول شد.

۵۳. کتاب ورنادسکی که قبلاً نامبرده شد، ص ۵۵-۵۴. الکساندر کنیۀ مشهور خود، «نوسکی» را از جنگ «نوا» گرفت. او دومین حمله سوئدیها را در روی دریاچه یخ بسته پیپوس (Peipus) در آوریل ۱۲۴۲ دفع کرد.

۵۴. این شایعه در کتاب ماتیو پاریس *Hist. Angolorum* تصحیح مدن (Madden) ج سوم، ص ۳۸-۳۹ گزارش شده است. این شایعه شاید بی‌اساس بوده، ولی می‌رساند که عقیده مردم آن زمان، آن را ممکن می‌شمرده است. پاپ قبلاً فردریک را متهم کرده بود به‌اینکه «به‌میل خود توطئه‌ای برای حمله تاتارها چیده و آنها را به اروپا کشانده است».

۵۵. ادوی دین تألیف اشپولر، ص ۲۶۷-۲۶۶.

یادداشت‌های فصل ششم

۱. پلان، پلانو، یا پیان کارپینی دهکده‌ای است نزدیک پروگیه که ژان در آنجا بسال ۱۱۸۲، همان سال که سن فرانسیس متولد شد، تولد یافت.
۲. کارپینی پس از بازگشت خویش بسال ۱۲۴۷ دو گزارش از مسافرت خود نوشت و اندکی بعد خلاصه‌ای از آن را ونسان دو بووه (Vincent de Beauvais) دانشمند و مینیکن فرانسوی در اثر خود بنام *Speculum Historiale* کتاب ۳۲، تحت عنوان *Historia Mongolorum* انتشار داد. متن کامل آن تنها در سال ۱۸۳۹ بوسیله م. داوزاک (M. d'Avezac) در جلد چهارم مجموعه مسافرت‌ها بعنوان حکایت مغولان یا قاتل‌ها انتشار یافت. نخستین ترجمه کامل انگلیسی آن را راک هیل (W.W. Rockhill) بسال ۱۹۰۰ در لندن برای انجمن هکلویت (Hakluyt) تهیه کرد. ترجمه دیگر آن در کتاب مأمودیت مغول تألیف داوسون (C. Dawson) لندن، ۱۹۵۵، گنج‌نیده شده و بعنوان مأمودیت دد آسیا *Harper Torchbook* بسال ۱۹۶۶ تجدید طبع گردیده است. یک چاپ انتقادی این متن در تاریخ مغول پوله (G. Pullé) بعنوان مسافرت ف. جیودانی داپلان دل کادپینی در فلورانس بسال ۱۹۱۳ منتشر شده است.
۳. بندیکت قطب شرح کوتاهتری از این مأموریت نوشت که در مجموعه وینگاوت *Wingaert Sinica Franciscana*، ج اول، کراچی، ۱۹۲۹، گنج‌نیده شده و در کتاب داوسون ص. ۷۹-۸۴ ترجمه گردیده است. برای این نظریه که شرح مذکور پایه منبع جدیدی است که اخیراً کشف گردیده، مقدمه نقشه وینلند و گزارش قاتل، نیوهیون، ۱۹۶۵، را ببینید.
۴. گذشتن از میان آتش یک رسم قدیمی «ترک و مغولی» بود. آتش، زهر یا هرگزند دیگری را که ممکن بود بیگانگان با خود آورده باشند، دور می‌ساخت. زمارخوس، فرستاده بیزانسی بسال ۶۸۰ که خان ترک را در آلتایی ملاقات کرد، ناچار بود که چنان تصفیه‌ای را تحمل کند. ر.ک: کتاب ختای اثر یول کوردیر، ج اول، ص ۲۰۸.
۵. توراکینا یا یک نایمن بود یا یک مرکیت. منابع در این باره اختلاف دارند. این خانم احتمالاً مسیحی نسطوری بود و اندکی پس از انتخاب کیوک درگذشت. زندگی او را در تاریخ جوبنی، ترجمه بویل، فصل ۳۴، ببینید.
۶. سیرمون (سلیمان؟) پسر کوچو، پسر اوگتای، بود. کوچو بسال ۱۲۳۶ در چین درگذشت.

- سیرمون با اعضای دیگر خانواده اوگتای در انقلاب درباری سال ۱۲۰۱ به هلاک رسید.
۷. برای مسافرت خود در آن استپهای پرباد و ملال آور شمال دریای خزر و دریای آرال، آنها مانند کابویبهای امروزی پایچهایی دور پاهای خود می بستند تا از آسیب علفهای نکه تیز محفوظ بمانند.
۸. سیرا اردو (اردوی زرد یا زرین) تا قراقوروم، که هیأت کارپینی هرگز آن را ندید، باندازه نصف روز راه فاصله داشت. ر.ک: نقشه وینلند و گزارش ناتاد ص ۸۷-۸۶. نادیک جوینی (ترجمه بویل، ج اول، ص ۲۳۹) آن را جایی با آبهای سرد و سبزهزارهای فراوان وصف می کند.
۹. برای اهمیت جادویی یا سمبولیک نمد، کتاب افمانه نمد اثر اولشکی (L. Olschki) برکلی، ۱۹۴۹، را ببینید.
۱۰. من نمی دانم که ورنادسکی چرا در کتاب مغولان و دوسیه، ص ۶۳، یادداشت ۸ باید بگوید که «کیوک در آن زمان بندرت می توانست بیش از سی سال داشته باشد»، در صورتی که یوان شیه که درباره این گونه تفصیلات، موثق ترین منبع است، می نویسد که او بسال ۱۲۰۶ تولد یافته بود.
۱۱. متن نامه های اینوسان چهارم را نخست وقایع نگار فرانسیسکن، لوک و دینگ (Luke-Wadding) در *Annals Minorum* چاپ رم، ۱۶۳۶، ضمن وقایع سال ۱۲۴۵ میلادی، منتشر کرد که ترجمه آنها در همان کتاب داوسون، ص ۷۶-۷۳ آمده است. هردو نامه بتاريخ مارس ۱۲۴۵ بود.
۱۲. فقط از مفاد کلی این سند مشهور اطلاعی در دست بود تا هنگامی که اصل آن بسال ۱۹۲۰ در آرشیو واتیکان کشف شد و پلویو آن را بسال ۱۹۲۲ طی مقاله خود در نشریه بردسی شرق مسیحی منتشر کرد. سه سطر اول نامه به ترکی و بقیه به فارسی است. تاریخ آن هم ۶۴۴ هجری برابر با ۱۲۴۶ میلادی است. کارپینی ترجمه لاتین آن را برای پاپ تهیه کرده بود. برای ترجمه انگلیسی آن رجوع فرمایید به کتاب داوسون ص ۸۶-۸۵.
۱۳. در این باره به قسمت «اندیشه امپراتوری مغول» در کتاب ورنادسکی که قبلا ذکر شد، ص ۹۹-۹۲، و نوشته ووجلن (E. Voegelin). تحت عنوان فرمانهای تسلیم مغول به قدرتهای اروپایی در *Byzantion*، ۱۹۴۱، رجوع فرمایید.
۱۴. مقدمه نامه کیوک به پاپ چنین بود: «ما با قدرت آسمان ابدی (منگو تنگری)، خان جهانی (دالایی خاقان) ملت بزرگ مغول، فرمان می دهیم.» رجوع فرمایید به تجزیه دقیقی که پلویو از این عبارات در مقاله خود کرده است. کارپینی، «دالایی خاقان» را «امپراتور همه آدمیان» ترجمه کرد. معنی ریشه ای «دالایی» «عالی»، «نامحدود» و «بدون قیود» است. این بعد صفت عجیب اقیانوس شد. کلانتر بزرگ تبت هم «دالایی لاما» لقب دارد، یا لقب داشت. «دالایی لاما» لقبی است که در قادیخ سری، قسمت ۲۸۰، به اوگتای داده شده است.
۱۵. برای مثال تجربیات لرد مکارتنی (Macartney) در پکن بسال ۱۷۹۳ را ببینید (کتاب سفارتی به چین، چاپ «J. L. Crammer - Byng»، لندن، ۱۹۶۲).
۱۶. از گروه اسلین خیلی کمتر از گروه کارپینی اطلاع در دست است. گروه اسلین احتمالا بسال

۱۲۴۵ از اروپا رفت و بسال ۱۲۵۰ برگشت. از اعضای آن هم یکی سیمون سن کونتین (Simon of St. Quentin) بود که گزارشی نوشت و ونسان دو بووه آن را در تاریخ خود گنجاند. (اخیراً آن را ژ. ریشارد در *تاریخ مغولان*، قسمت اسناد *تاریخ جنگهای صلیبی* جلد ۸، پاریس، ۱۹۶۵، چاپ کرده است) عضو دیگر آن گروه اندره دولونژومو (Longjumeau) بود بعد لوئی نهم او را به مأموریت مشابه دیگری گماشت. مقاله پلیو تحت عنوان *مغولان و دستگاه پاپ کاملترین شرح انتقادی را به دست می دهد*.

۱۷. برای محل قلعه سیتیانس، مقاله ج، ا. بویل را تحت عنوان *سفر سلطان هتوم (Het'um)* در *مجله آسیایی مرکزی*، ۱۹۶۴، ص ۱۸۵، یادداشت ۹۵، ملاحظه فرمایید.

۱۸. کتاب *دوهسون*، ج ۲، ص ۲۳۱-۲۲۰.

۱۹. کتابهای ماتیو پاریس: *تاریخ عمومی جهان* ج ۵، ص ۳۸-۳۷ و *تاریخ انگلستان* ج ۳، ص ۳۸-۳۹. شایع بود که پاپ می کوشید تا مغولان را علیه دو امپراتور ضد پاپ تحریک کند. این دو تن یکی فردریک دوم و دیگر جان واتازس (Vatazes) پادشاه نیقیه، بودند. پلیو عقیده دارد که پس از گماشتن الجیگیدای در سال ۱۲۴۷ به جای بایجو بعنوان حاکم ایران، تغییری در خطبشی سیاسی مغول روی داد که در زمان مأموریت اسلین به اجرا درآمد. اگر، چنانکه احتمال داده می شود، الجیگیدای نقشه حمله به بغداد را می کشید، بیفایده نبود که جنگجویان صلیبی را وادار کنند که در شام با مسلمانان به زد و خورد پردازند و نگذارند که مسلمانان به خلیفه عباسی کمک کنند.

۲۰. *تاریخ سلیمبن (salimbene) (MGH)* ج ۳۲، ص ۲۰۷. سلیمبن که همکیش فرانسیسکن ایتالیایی کارپینی بود، پس از بازگشت کارپینی در لیون با او مصاحبه کرد. سلیمبن به ما می گوید «این مرد، که از سرزمین مغولان برگشت» در آن زمستان از برکت داستانهای گرم مسافرت خود در دیرها و صومعه ها غذا می خورد.

۲۱. اینوسان با اعطای مقام اسقفی انتیواری (Antivari)، دردالماسی، کارپینی را پاداش داد. ولی مشاجره ای که کارپینی با اسقف بزرگ راگوسا Ragusa کرد، آخرین سالهای زندگی او را تیره ساخت. او مجبور شد که به ایتالیا برگردد، و آنجا، بسال ۱۲۵۲، در حدود هفتاد سالگی درگذشت.

۲۲. نقشه وینلند و گزارش قاقاد ص ۱۰۱-۱۰۰، پس از تجزیه و تحلیل تاکتیکها و استراتژی مغول، بنحو غریبی ملتهای اروپا را توصیه می کند تا در جنگ از پادشاهان مکابی پیروی نمایند که کمانداران و تیراندازان خود را پیشاپیش عمده قشون می فرستادند و بگونه های دیگری در راه دشمن کمین می کردند. ولی همچنانکه مؤلف تذکر می دهد، کتاب مکابیها یک رساله قابل اعتماد در باره هنر نظامی نیست.

۲۳. «اختلاف شدیدی میان آنان است و اگر این اختلاف بیشتر شود، مسیحیان ممکن است تا چند سال خیالشان از دست تاتارها آسوده باشد» (ر. ک. نقشه وینلند و گزارش قاقاد ص-۸۳-۸۲) نویسنده به بحث خود ادامه می دهد تا آنجا که می گوید برای یک مقاومت پیروزمندانه در برابر حمله آینده مغول، «صلح میان فرمانروایان مطلقاً ضرورت دارد.» و این اشاره ای است به منازعه ای که در ایتالیا میان هواداران امپراتور و دوستان پاپ در گرفته بود.

۲۴. کارپینی، در کتاب راک هیل، ص ۲۹.
۲۵. ذندگی سن لوئی اثر ژوئن وی (Joinville)، ترجمه انگلیسی به وسیله اورین (Everyman)، ص ۱۶۸-۱۶۹. این تشریفات چنان که اظهار می داشتند توسط یک اسقف نستوری بنام مالاچی (Malachy) انجام شده بود ولی ماتیو پاریس (به موجب تاریخ عمومی او، ج ۵، ص ۸۷) شنیده که توسط پیتر، یک هندی بندیکتین انجام یافته است.
۲۶. تاریخ بارهبرایوس، ترجمه باج (Budge) ج ۱، ص ۴۱۱: «وکیوک خان، خود یک مسیحی راستین بود و در روزگار او بانگ بسیاری از پیروان مسیح به گوش همه می رسید و اردوی او پر از مردان مقدس و کشیشان و راهبان بود.»
۲۷. تاریخ جهانگشای جوینی، ترجمه بویل، ج ۱، ص ۲۵۹. رشیدالدین فضل الله هم که منبع موثق بعدی است همان قصه را تکرار کرده است.
۲۸. اشارات تمسخرآسیز ماتیو پاریس را در کتاب او، ج ۵، ص ۸۷ ببینید. خیال می کنم این شکها از آنجا ریشه گرفته که رومیان نمی خواسته اند اجازه دهند که رافضیانی مانند نستوریان اقتدار مسیحی ساختن خان بزرگ را داشته باشند.
۲۹. بدون شک آنچه این اسیدوارها را پایه استواری بخشید، گزارشهای پرشور و پرآب و تابی مانند گزارش سمپاد، سردار ارسنی، بود که بسال ۱۲۴۸ کیوک او را پذیرفت و به او وعده داد که در برابر سلجوقیان روم کمکش کند. این گزارشها درباره پخش سریع آیین مسیح در میان تاتارها بود. در این باره، نامه سمپاد را که به برادرزن خود هنری، پادشاه قبرس، نگاشته ببینید. این نامه را یول کوردیر از تاریخ ویلیام نانگیس (Nangis) گرفته و در کتاب خود، ختای، ج ۱، ص ۲۶۳-۲۶۲ چاپ کرده است.
۳۰. راجع به سورکا کتانی، مقاله پلیو را در تونگ پائو، ۱۹۳۲، تحت عنوان مروکتان (Seroctan)، ببینید. این خانم زنده ماند تا انتخاب پسر خود، منگو، را بعنوان «خان بزرگ» دید و در سال ۱۲۵۲ درگذشت.
۳۱. جایی که کیوک درگذشت، دقیقاً معلوم نیست: جوینی، ج ۱، ص ۲۶۱، آنجا را کوم سنگیر (Kum Sengir) خوانده که در ترکی به معنی «دماغه شنی» است و باید جایی در بخشهای بالای اورونگو باشد. تاریخ مرگ او از یوان شییه گرفته شده است. یادداشت مفصل پلیو را در مغولان و دستگاه چاپ، مقاله سوم، ص ۱۹۷-۱۹۶، و مقاله ۱. بلوشه را تحت عنوان مرگ خاقان کیوک در نشریه بررسی شرق مسیحی، شماره ۲۳، سال ۱۹۲۳-۱۹۲۲ ببینید.
۳۲. پلیو در سومین مقاله خویش (۱۹۳۲) مأسوریتهای اندره دولونژومو را کاسلا تحقیق کرده است. پاسخ نایب السلطنه مغول به واکنش لوئی در کتاب ژوئن وی، ص ۲۵۹-۲۵۸ آمده است. پادشاه فرانسه، که از غرور و نخوت مغول به خشم آمده بود، از فرستادن آن هیأت پشیمان شد.
۳۳. کتاب دوهسون، ج ۲، از ص ۲۴۹. شکل ترکی منگو، که بمعنی «ابدی» است و صفت عمومی «تنگری» می باشد، «منگو» (Mangu) است.
۳۴. منگو این زن را برای روبروک راهب چنین توصیف کرد: «زنی که از یک سگ هارتر است.» این زن را نه برای خیانت، بلکه به جرم جادوگری، محاکمه کردند و کشتند.
۳۵. بعلاوه، یسوسنگو، پسر چغتای، نیز محکوم به اعدام گردید و قراهاگو، نوه چغتای،

- که کیوک او را از کار برکنار کرده بود، جانشین وی شد. وقتی که قراهاگو نیز درگذشت، بیوه او، اورگینه، فرمانروایی را تحویل گرفت. جونی، ج ۱، ص ۲۷۴-۲۷۳.
۳۶. پیکار سنگور با این سه یاغی، مغولان را به دورترین نقطه شمالی، در سرزمینی کشاند که بندرت شب می‌شد و بومیان سوهای بور و چش‌های آبی داشتند. در این باره به منبع چینی که پدر، گوئیل در قادیخ چنگیزخان، چاپ پاریس، ۱۷۳۹، ص ۱۰۴، نقل کرده، مراجعه فرمایید. ها کون دوم (Haakon II) پادشاه نروژ معلوم نیست که در چه تاریخی فنلاندیها را پناه داده است. ر.ک: دوهسون، ج ۲، ص ۱۸۶. افسانه تخیلی که این مردم با بخارگذران می‌کردند (و داسون در کارپینی، ص ۳۰، و نقشه وینلندو گزارش قاقاد، در ص ۷۵-۷۴ به آن اشاره نموده) از آنجا ریشه گرفته که آنها بخارگوشت‌های پخته شده خود را به ارواح مردگان خویش تقدیم می‌کردند. کارپینی، چاپ ژ. پوله، فلورانس، ۱۹۱۳، ص ۱۸۱، را ببینید.
۳۷. کتاب ورنادسکی که قبلاً ذکر شد، ص ۱۴۵-۱۴۴، اقتباس از (Hypatian Codex) جریان شهادت میکائیل را (که در کلیسای روسی مورد تقدیس قرار گرفته) کارپینی، در کتاب داسون، ص ۱۰، این گونه شرح داده است: در شکم او به سوی قلبش لگد زدند، بعد سرش را بریدند. وفاداری او مورد سوءظن قرار داشت زیرا جزو فراریان غرب بشمار می‌رفت و پسرش هم با یک شاهزاده خانم مجارستانی ازدواج کرده بود.
۳۸. یاروسلاو، که گراندووک ولادیمیر بود، در مراسم جلوس کیوک حضور یافت و بموجب گزارش کارپینی، در کتاب داسون، ص ۶۵ در مغولستان مسموم شد و مرد. الکساندر نوسکی بسال ۱۲۴۷ پیش کیوک رفت تا فرمانبرداری خویش را نسبت بدو اعلام کند و کیوک او را به حکومت کی‌یف گماشت.
۳۹. کارپینی، در کتاب داسون، ص ۷۰؛ همچنین، کتاب ورنادسکی ص ۱۴۷-۱۴۶.
۴۰. گزارش روبروک، گرچه از چند جهت به گزارش کارپینی برتری دارد، کمتر از گزارش کارپینی شهرت یافت. ونسان دوبووه آن را منتشر نساخت، اگرچه راجر بیکن آن را در *Opus Majus* نقل کرده و قسمتهایی از آن نیز در *Hakluyt* گنج‌نیده شده است. متن کامل لاتینی گزارش او و گزارش کارپینی باهم بسال ۱۸۳۹ انتشار یافت و هردو را راک هیل بسال ۱۹۰۰ و داسون بسال ۱۹۵۵ به انگلیسی ترجمه کردند.
۴۱. در این مورد روبروک هفت فصل (از ۲ تا ۸) را به شرح آداب و رسوم، خانه‌ها، خوردنیها، نوشیدنیها، پوشیدنیها و قوانین تاتارها تخصیص داده است که یک رساله سودمند کوچک جامعه‌شناسی است.
۴۲. پیش از آنکه از اردوی سرتاق بروند به ایشان اخطار شد که سرتاق را یک مسیحی نخوانند «زیرا او مسیحی نیست بلکه مغول است». روبروک توضیح می‌دهد که مسیحیت «به نظر آنان نام یک نژاد است و بدرجه‌ای مغرورند که گرچه شاید به برخی از اصول آیین مسیح ایمان داشته باشند، دلشان نمی‌خواهد که مسیحی خوانده شوند و می‌خواهند که نام خودشان، یعنی مغول، بالاتر از هر نام دیگری مورد تجلیل قرارگیرد. همچنین، میل ندارند که کسی آنان را تاتار بخواند زیرا تاتار نژاد دیگری است». ر.ک: داسون، ص ۱۲۱. این نمونه قابل توجهی از دقت ملاحظات ویلیام روبروک است.

۴۳. این محل، که روبروک آن را کایلاک (Cailac) نوشته، ظاهراً در شمال رود ایل، نزدیک ایستگاه بعدی رومی کوپال (Kopal) قرار داشته است. یول کوردیر، ختای، ج ۱، ص ۲۸۸. ۴۴. داوسون، ص ۱۵۵، این آن نظریه را که امپراتوری مغول در این زمان به دست دو تن اداره می شده، تأیید می کند. این مصاحبه با دشواری صورت گرفت زیرا مترجم مست بود و به ذهن روبروک رسید که منگو خود نیز مست است.

۴۵. داوسون، ص ۱۸۴-۱۸۳؛ این نخستین توصیف اروپایی از قراقوروم است. هیأت کارپینی هرگز از سیرا اردو پیشتر نرفت و قراقوروم را ندید.

۴۶. منابع از توئینها (Tuins) صحبت می کنند که به نظری می رسد یک واژه چینی برای تائوئیستها (مردان «تائو» یا «راه») باشد، ولی این واژه عموماً درباره راهبان، و در این زمینه، تقریباً بطور یقین درباره راهبان بودایی به کار می رفت.

۴۷. برخلاف نامه کیوک به پاپ، که ما اکنون اصلش را در دست داریم، از نامه منگو به لوئی نهم فقط بوسیله ترجمه لاتینی روبروک اطلاع داریم. ر.ک: داوسون، ص ۲۰۴-۲۰۲. ۴۸. داوسون، ص ۱۲۲. «این نسطوریاها شایعه بسیار برای هیچ به راه می اندازند. این مربوط به قصه ای است که درباره مسیحی شدن سرتاق و منگو و کیوک پخش کرده اند تنها برای اینکه آنها به مسیحیان بیش از مردم دیگر احترام می گذارند. ولی حقیقت این است که آنان مسیحی نیستند.» دنباله همین مطالب در صفحه ۲۳: «راجع به سرتاق، اینکه آیا او به مسیح ایمان دارد یا نه، من اطلاعی ندارم. ولی می دانم که نه تنها دلش نمی خواهد یک مسیحی خوانده شود، بلکه چنین به نظر می رسد که او مسیحیان را هم مسخره می کند.» مع ذلک ما باید مواظب حسادت باشیم که ایتالیاییها نسبت به نسطوریان می ورزند. روبروک نیز از آن نسطوریان تا توانسته عیبجویی کرده است.

۴۹. داوسون، ص ۱۸۵. او مطابق معمول اطلاع کافی داشت. او اظهار می دارد که پیکارهایی بر ضد اسماعیلیان، خلیفه عباسی و سلجوقیان روم و چین سونگ طرحریزی شده بود.

۵۰. سیس، پایتخت و اقامتگاه شاهان ارمنستان صغیر است که در برابر دامنه کوه دوراقتاده رشته توروس (Taurus) ساخته شده است. ر.ک: دائرة المعارف اسلامی، مقاله سیس.

۵۱. کراکوس گنجک، که بسال ۱۲۷۲ درگذشت. روایت او در کتاب برتشنایدرج اول، ص ۱۶۵-۱۷۲ خلاصه شده، ولی بویل در مجله آسیایی مرکزی، ۱۹۶۴، ص ۱۷۵-۱۸۹، همه آن را بطور کامل با یادداشت های انتقادی چاپ کرده است.

۵۲. «که مذهب او مسیحی بود.» ولی غیر از این هیچ چیز دیگر از او گفته نشده و مسیحیت او را هم بزرگ جلوه نداده اند.

۵۳. اسب وحشی از نژاد پرجوالسکی (Prjevalsky) است که در سرزمین استپ میان دریای بایکال و دریاچه بالخاش هنوز حیات دارد. همچنین شتر وحشی دوکوهانی که هنوز در بیابان گویی پره می زند.

۵۴. در زیر نام سکمونیا (Sakmonia) یعنی سکیاسونی (Sakyamuni) «حکیم سکین، Sakyn» یکی از چند لقب بودای تاریخی.

۵۵. بموجب داوسون، ص ۲۳، و نقشه وینلند و گزاش ناخادا، ص ۷۱-۷۰ کارپینی از

مردان سگ‌چهره آگاهی داشته است. این‌گونه مردان دو کلمه حرف می‌زنند و کلمهٔ سومی پارس می‌کنند! مارکوپولو و اودوریک راهب از کسانی که نیمی سگ و نیمی آدمی هستند و در اطراف اقیانوس هند جای دارند، صحبت می‌کنند. ایوو او ناربون (Ivo of Narbonne) نیز اظهار داشته است که باتو در مجارستان جنگجویان سگ‌چهره‌ای با خود داشت. ر.ک: ماتیو پاریس، تاریخ عمومی، ج ۴، ص ۲۷. شاید توجیه در این باره را باید در رسم توتیمیزم و دسته‌گرگانی که در جنگلهای شمالی پرسیه می‌زنند جست و جو کرد.

۵۶. هلاگو را مارکوپولو الاؤ (Alau) و نویسندگان قرون وسطای فرانسه هلائون (Halaon) می‌نویسند و این اسلاء می‌رساند که حرف‌گاف صاست است. در میان فرماندهان جنگ بزرگ مغول در اروپا سال ۱۲۴۲-۱۲۳۷ به نام هلاگو برنمی‌خوریم و مأسوریت سطح ساختن آسیای غربی که به او محول شده می‌بایست نخستین مأسوریت عمده‌ای باشد که به او در حدود سی و شش سالگی داده‌اند. مستعصم خلیفهٔ عباسی در پاسخی که به نامهٔ هلاگو، دربارهٔ دعوت وی به تسلیم، می‌دهد، او را چنین خطاب می‌کند: «ای جوان، که تازه وارد مرحلهٔ زندگی شده‌ای»، ر.ک: رشیدالدین فضل‌الله، ص ۲۳۵. در دائرةالمعارف اسلامی مقالهٔ «هلاگو» و شرح حال هلاگو را به قلم رشیدالدین فضل‌الله در قادیخ مغولان ایران ترجمهٔ کاترمر، پاریس ۱۸۳۶، تجدید چاپ، آستردام ۱۹۶۸، از ص ۵۸ به بعد، ملاحظه فرمایید.

۵۷. اشیپولر، مغولان در ایران، ص ۶۷-۴۸.

۵۸. زندگی کورغوز را در تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۲، فصول ۲۸ و ۲۹، ببینید. او پدر این مورخ صاحب‌دیوان، را به وزارت دارایی گماشت و عدالت عمیق دورهٔ فرمانروایی وی چنین بود که «دهقانان چنان مطمئن و آسوده‌خاطر می‌زیستند که وقتی مغولان در صحرایی اردو می‌زدند نه تنها از آنها آذوقه و غذا نمی‌خواستند بلکه حتی از هیچ دهقانی درخواست نمی‌کردند که اسبشان را نگه دارد.»

۵۹. کورغوز سال ۱۲۴۴ شمس‌الدین کرت را به فرمانروایی هرات گماشت و این انتصاب را منگو و هلاکو هم تأیید کردند. شمس‌الدین که مردی شایسته و تحصیل‌کرده بود سلسله‌ای را تأسیس کرد که بیش از دورهٔ مغولان پایدار ماند. این سلسله هنر و ادبیات را رواج داد و فرهنگ ایرانی را در آن زادگاه دیرین غوریان از نو زنده ساخت. ر.ک: دوهسون، ج ۳، ص ۱۳۱-۱۲۹ و شیپولر، مغولان در ایران، ص ۱۶۱-۱۵۵.

۶۰. جوینی، ج ۲، ص ۵۰۵. مع ذلک نام او کورغوز است که ترکی «جرج» است.

۶۱. زندگی او در قادیخ جهانگشای جوینی، ج ۲ فصول ۳۰ و ۳۱.

۶۲. نویسندهٔ ارمنی کتاب‌گل قادیخها که در حدود سال ۱۳۰۰ میلادی تألیف شده، مدعی است که در نتیجهٔ اصرار سلطان هایتون، منگو تعمید یافت و هلاگو را فرستاد تا به خلیفهٔ عباسی «دشمن خونین ما» حمله برد و اورشلیم و ارض مقدس را به مسیحیان برگرداند. ر.ک: مجموعهٔ مودخان جنگهای صلیبی، اسناد ارمنی، ج ۲، ۱۹۰۶، ص ۱۶۴. متأسفانه در آن زمان اینگونه خود فریبی میان مسیحیان شرقی عمومیت بسیار داشت.

۶۳. در بارهٔ الجیگیدای به مغولان و دستگاه پاپ نوشتهٔ پلیو، مقالهٔ ۱۹۳۲، رجوع فرمایید که در آن متن نامه‌ای هم که به لوئی نهم نوشته شده، وارد گردیده است. این نامه در

دسامبر ۱۲۴۸ بوسیله دو فرستاده نسطوری، در قبرس به دست پادشاه داده شده است. الجیگیدای جانشین بایجو نشد بلکه کیوک او را بر بایجو برتری داد. او برای رفتار خشن بایجو با اسلین و راهبان همراه وی در سال گذشته، از لوئی معذرت خواست و گفت بایجو یک مشرک بود که مشاوران مسلمان اطرافش را گرفته بودند، در صورتی که او (الجیگیدای) چند سال مسیحی بوده است. وفاداری الجیگیدای به خاندان اوگتای به قیمت جانش تمام شد و باتهام شرکت در توطئه‌ای برضد منگو، بسال ۱۲۵۱ یا ۱۲۵۲ اعدام شد و بایجو بار دیگر قدرت کامل فرماندهی را به دست آورد که تا ورود هلاکو همچنان این قدرت را در دست داشت.

۶۴. جوزجانی، سورخ مسلمان هندی-ایرانی معاصر مغول، اظهار می‌دارد که منگو بسال ۱۲۵۱ آیین اسلام را پذیرفت. ر.ک: طبقات ناصری، ترجمه راورتی، لندن، ۱۸۸۱، ص ۱۱۸۱-۱۱۸۲. همچنین، جوینی مساعدتهای منگو به مسلمانان را شرح می‌دهد. جهانگشای جوینی، ج ۲، ص ۶۰۰.

۶۵. در باره دوقوز خاتون، شرح رشیدالدین فضل‌الله را در ترجمه کاترمر، ص ۹۵-۹۳ ببینید. «خاتون» یک واژه ترکی عمومی بمعنی سلکه، شاهزاده خانم و خانم است. «دوقوز» یعنی: «نه»، ولی کلیوز اظهار می‌دارد که شاید این کلمه نماینده تایوس (طاوس) مغولی باشد. این خانم بیوه تولوی، و بدین جهت زن پدر هلاکو بود چون این رسم میان مغولان رواج داشت که هر مردی، پس از مرگ پدرش، زنان پدرش را به عقد خویش در می‌آورد. (البته به استثنای آن زن که مادر خودش بود)

۶۶. منگو به هلاکو توصیه کرد که همیشه به اندرزه‌های این خانم گوش دهد. ر.ک: رشیدالدین فضل‌الله، ترجمه کاترمر، ص ۱۴۵.

۶۷. بموجب بویل (جوینی، ج ۲، ص ۵۹۶، یادداشت ذیل صفحه)، شکل درست این نام کدبوقاست که به معنی «گاو زیبا» است.

۶۸. مقدمات دقیق و حساب شده این جنگ را جوینی در جلد دوم تاریخ خود، ص ۶۰۷ تا ۶۱۱، به تفصیل ذکر کرده است. او در جایی که اکنون افغانستان است بدین لشکرکشی پیوست و به سمت مشاور و دبیر هلاکو به خدمت پرداخت.

۶۹. «خانه» واژه‌ای است که جوینی به کار برده است؛ این معمولاً بمعنی «اهل خانه» و «خانواده» هم استعمال می‌شود، ولی بویل، که تاریخ جهانگشای جوینی را ترجمه کرده، در جلد دوم، ص ۶۰۹ اظهار می‌دارد که «خانه» در این زمینه بمعنی «دسته و گروه» است. برتشنایدر، در جلد اول، ص ۱۱۳، آن را به سادگی چنین ترجمه می‌کند: «هزار مهندس از چین». این مهندسان نه تنها مسؤول منجیقها یا ماشینهای محاصره بودند، بلکه کار «تیرهای آتش‌زا» را نیز برعهده داشتند که ماشینهایی بودند که بوسیله چرخ کار می‌کردند به گونه‌ای که یک زه کمان، سه کمان را می‌کشید.

۷۰. داستان از میان بردن حشاشین (یا اسماعیلیان) اوج هیجان تاریخ جوینی، ج ۲، ص ۶۱۸-۷۲۵ است. او اداسه نمی‌دهد تا سقوط بغداد را نیز وصف کند. پس از تسخیر الموت به او اجازه داده شد که کتابخانه الموت را بررسی نماید. او به دقت نسخه‌های قرآن و رساله‌های

ستاره شناسی را کنار گذاشت و حفظ کرد ولی تمام نوشته‌هایی را که مربوط به رفض و لغزشهای اسماعیلیان بود، سوزاند.

۷۱. جهانگشای جوینی، ج ۲، ص ۷۲۵. جوینی می‌افزاید: «و در حقیقت این عمل مرهمی به زخم مسلمانان و درسان آشفته‌گیهای دین اسلام بود.» آخرین جمله تاریخ او چنین است: «و خداوند همه بیدادگران را چنین کیفر دهد!»

۷۲. خواجه نصیرالدین بسال ۱۲۰۱ میلادی در طوس تولد یافته و به همین جهت نیز به «طوسی» معروف بود. او بسال ۱۲۷۴ نیز در بغداد درگذشت. او یک شیعه دوازده امامی بشمار می‌رفت که از سقوط خلافت سنی هیچگونه ناراحتی احساس نمی‌کرد. چون از دانش ستاره شناسی آگاهی داشت از این راه خود را طرف توجه هلاکو قرار داد که عقیده شدیدی به ستارگان داشت و برای او رصدخانه مشهور مراغه را در آذربایجان ساخت. در کتاب سارتون (G. Sarton) تحت عنوان مقدمه‌ای به تاریخ علم ج ۲، بالتیمور، ۱۹۳۱، ص ۱۰۱-۱۰۰۱، خلاصه‌ای از شرح زندگانی خواجه نصیرالدین طوسی و صورت تألیفات متعدد او را ببینید.

۷۳. نام این وزیر، ابن العلقمی بود. جوزجانی می‌گوید: او با ضعیف ساختن استحکامات بغداد و وادار کردن مستعصم به اینکه از راه‌دجله به بصره نگریزد، به خلیفه خیانت کرد. او که نتوانسته بود کاری کند تا پس از سقوط بغداد به فرمانداری شهر منصوب گردد، از شدت پشیمانی سه‌ماه بعد درگذشت. ولی ابن طقطقی که تاریخ خود را در حدود سال ۱۳۰۰ میلادی نوشته، ما را مطمئن می‌سازد که وزیر مذکور کوشید تا خلیفه را بیدار کند و از دشواری وضع و حساسیت موقع آگاه نماید، اما ولینعمت خسیس و تنگ نظر او نمی‌خواست برای دفاع بغداد پول خرج کند. ر.ک: المفهری، ترجمه انگلیسی، لندن، ۱۹۴۷، ص ۳۲۱-۳۲۲. این دو مورخ هر دو در نزاع شیعه و سنی طرفیت داشته و بیطرف نبوده‌اند. از این رو نمی‌توان بطور قطع قضاوت کرد که اظهار نظر کدام یک از این دو شایسته باور کردن است.

۷۴. متن دو نامه را که به هم رد و بدل کرده‌اند در تاریخ رشیدالدین فضل‌الله، ترجمه کاتمر، ص ۲۳۵-۲۳۱ ببینید.

۷۵. ارقام مربوط به این کشتار باهم اختلاف بسیار دارند و هنرویسنده‌ای که از لحاظ زمان و مکان دورتر است، رقم بیشتری به دست می‌دهد. چانگ-ته (Chang-te) مأموری که منگو بسال ۱۲۵۹ پیش هلاکو فرستاده، می‌گوید: «ده‌ها هزار تن کشته شدند.» ر.ک: برتشنايدر، ج اول، ص ۱۳۹-۱۳۸؛ جوزجانی، ساکن هندوستان، هشتصد هزار نفر را کشته می‌داند، در حالی که مقریزی، مورخ مصری قرن چهاردهم، ادعا می‌کند که دو میلیون تن به هلاکت رسیده‌اند. جمعیت بغداد، که همیشه مقدار قابل ملاحظه‌ای بود، هنگام حمله مغول افزایش بیشتری یافت زیرا فراریان و پناهندگان از حومه اطراف بغداد به درون شهر هجوم آورده بودند چون امید بیهوده‌ای داشتند به اینکه در پشت دیوارهای شهر جای اسنی خواهند یافت.

۷۶. مشهورترین قصه درباره سقوط بغداد به ما می‌گوید که چگونه خلیفه در برجی پر از طلا و نقره زندانی شد تا میان ثروت بی‌حساب خویش از گرسنگی بمیرد. این داستان در آثار سورخان ارسنی، گرگوری اکتر (Akner) و هایتون راهب، همچنین در نوشته‌های غریبان ژوئن-

وی و مار کوپولو دیده می‌شود و لونگ فلو (Longfellow) هم آن را در کامبالو *Kambalu* به نظم درآورده ولی آن را در آثار پیش از سال ۱۳۰۰ میلادی نمی‌توان یافت. بدون شک منبع آن شرحی است که خواجه نصیرالدین طوسی از گفت و گوی هلاگو و مستعصم داده است. هلاگو یک سینی از طلا جلوی خلیفه گذاشت و به او تکلیف کرد که آن را بخورد، مستعصم پاسخ داد که طلا را نمی‌توان خورد. هلاگو پرسید: «پس چرا آن را به سربازان خود ندادی تا از تو دفاع کنند؟» خلیفه گفت: «افسوس! این اراده خداوند بود.» هلاگو بلافاصله پرسید: «پس اکنون چه اتفاقی برای تو روی خواهد داد؟ آیا این هم اراده خداوند خواهد بود؟» در این باره به مقاله ج ۱. بویل، تحت عنوان مرگ آخرین خلیفه عباسی در مجله مطالعات سامی، شماره ۶، سال ۱۹۶۱، مراجعه فرمایید.

۷۷. نویسندگان مسلمان چگونه شگفت‌آوری در باره نحوه مرگ مستعصم خاموش مانده‌اند. ولی شرح جوزجانی (ترجمه راورتی، ص ۱۲۵۳-۱۲۵۲) موجه به نظر می‌رسد. او می‌گوید هلاگو می‌ترسید که اگر خون خلیفه مسلمانان بر خاک ریخته شود، زمین به لرزه درآید. از این رو دستور داد که او را لگد کوب کنند تا بمیرد. قویلای نیز، پسر عموی خود، نایان، را، چنان که مار کوپولو می‌گوید، بهمین روش کشت. بر اثر همین انگیزه خرافی سلاطین عثمانی نیز، بدون اینکه خون برادران و رقیبان خویش را بریزند، آنها را با زه کمان خفه می‌کردند.

۷۸. رشیدالدین فضل‌الله، ص ۳۱۱.

۷۹. بارهبرایوس، ص ۴۳۱، می‌گوید گرجستانیها گروه بیشتری از مسلمانان را کشتند. در یک رساله لاتین قرن چهاردهم به نام *De Modo Sarracero Extirpandi* که جزو مجموعه اسناد ارسنی چاپ شده، در جلد دوم، ص ۵۳۵، از یک شاهزاده گرجی نام برده می‌شود که خلیفه را گردن زده است.

۸۰. کراکوس گنجک، ترجمه فرانسه، منتشره در «مجله آسیایی»، ۱۸۵۸، ص ۴۹۲.

۸۱. هایتون در کتاب گل نادیده‌ها، ص ۱۷۰-۱۶۹، می‌گوید دوقوز خاتون کلیساها را از نو ساخت و پرستشگاههای مسلمانان را درهم کوبید.

۸۲. این جزیره و قلعه‌ای که در آن بود، «شاهها» یا «شاهو» نام داشت. هلاگو و پسرش اباقا هردو در آنجا مدفون شدند. کتاب لوسترانج، «سرزمینها...»، ص ۱۶۱-۱۶۰ را در این باره ببینید. بموجب نوشته اشمیت (E. F. Schmidt) تحت عنوان پروازهایی بر فراز شهرهای باستانی ایران، شیکاگو، ۱۹۴۰، هنوز آثاری از آن جزیره و قلعه دیده می‌شود.

۸۳. میان آنان، سلاطین سلجوقی رقیب کیکاوس دوم و قلیچ ارسلان چهارم بودند. پادشاه نخستین، یعنی کیکاوس دوم که از بایجو در کوسه داغ شکست خورده بود، چکمه زیبایی به هلاگو تقدیم کرد که روی آن چهره خود را کشیده بود. ضمن تقدیم آن به هلاگو گفت: «غلام شما جرأت کرده و امیدوار شده که پادشاه وی پای خود را در این چکمه خواهد کرد و سر او را که بر این چکمه نقش شده، سرفرازی خواهد بخشید.» این گونه فروتنی و فرومایگی، آن کشورگشای مغول را رام کرد. از این رو، جرم او را که در برابر مغولان مقاومت کرده بود بخشید. رشیدالدین فضل‌الله، ص ۳۲۳.

۸۴. درباره نقش این نیروهای کمکی مسیحی، به نوشته وقایع نگار ارسنی، وارتان، ترجمه

- فرانسه، در مجله آسیایی، ۱۸۶۰، رجوع فرمایید.
۸۵. در «سلطانها...»، جلد اول، ص ۹۰، مقریزی که گاهی به جای حقیقت‌گویی، بیشتر تصویرسازی می‌کند، می‌گوید اجساد کشته شدگان چنان خیابانها را پوشانده بود که سربازان مغول از روی آنها می‌گذشتند.
۸۶. راجع به نمایشهای مسیحیان در دمشق، گل تادیخها نوشته هایتون، ص ۱۷۱-۱۷۲ را ببینید.
۸۷. مغولان از اورشلیم گذشتند چون از نقطه نظر نظامی شهر مهمی نبود، اما ارمنیان، که آرزوی دست‌یابی به اورشلیم در نظرشان صورت حقیقت پیدا کرده، اظهار می‌دارند که نه تنها اورشلیم اشغال شد بلکه هلاک‌شخصاً، با عقیده و ایمان، کلیسای القیامة را بازدید نمود! ر.ک: تادیخ ملت‌تیرانداز، نوشته گریگور اکان (Grigor of Akane) ترجمه انگلیسی، کمبریج، ساساچوست، ۱۹۵۴، ص ۸۱.
۸۸. کاملترین متن این نامه جنگجویانه در مقریزی، جلد اول، ص ۱۰۱-۱۰۲، ترجمه در کتاب هاورث، ج ۳، ص ۱۶۶-۱۶۵ است. شرح کوتاهتری از آن در تاریخ رشیدالدین فضل‌الله، ص ۳۴۳ می‌باشد.
۸۹. بوسیله خلع نایب‌السلطنه اورگینه و شناسایی الغو، یکی از نوادگان چغتای بعنوان «خان». الغو، اریق‌بوقا را بعنوان «خان بزرگ» می‌شناسد. قدرت او را تا خوارزم و قسمت اعظم افغانستان امروزی گسترش داد و بدین وسیله او را همسایه خطرناک هلاک‌و قرار داد که از قویلای هواداری کرده بود.
۹۰. بموجب کراکوس، کذبوقا با بیست هزار نفر و بموجب هایتون درگل تادیخها، ص-۱۷۲، با ده هزار نفر در شام ماند.
۹۱. راجع به حیرت و تردید فرنگیان، که قضاوت درباره این مسأله را که مملوک‌کاز یا مغولان، کدام خطرناک‌ترند، دشوار می‌یافتند. به رونسیمان *Runciman* ج ۳، ص ۳۱۱-۳۱۲ رجوع فرمایید. در آوریل ۱۲۶۰، پس از سقوط دمشق، بارونها به شارل دانژو، برادر لویی نهم، نامه نگاشتند و نگرانی شدید خود را از نزدیک شدن مغولان شرح دادند و از او یاری خواستند. ر.ک: بردسی لاتین شرق، ج ۲، ص ۲۱۴-۲۱۳. اسکان دارد که آنها خبر هجوم تازه مغولان را به لهستان در سال ۱۲۵۹ شنیده باشند که پاپ الکساندر چهارم را وادار کرد تا جنگ صلیبی جدیدی را بر ضد «تاتارها» موعظه کند.
۹۲. «ونسیمان»، ج ۳، ص ۳۰۸؛ *Les Gestes des Chiprois*، ص ۷۵۱؛ گل تادیخها، ص ۱۷۳-۱۷۴.
۹۳. بمعنی «چشمه جالوت»، علت این نام هم آن است که برطبق یک روایت قدیمی، حضرت داود (ع) جالوت را در آنجا کشته است. ر.ک: دائرةالمعارف اسلامی، مقاله «عین جالوت».
۹۴. جریان این جنگ و سرنوشت کذبوقا را ایرانیان و مصریان بگونه‌های مختلف روایت کرده‌اند. نویسندگان ایرانی که در دوره ایلخانان می‌زیسته و بدین جهت ناچار به طرفداری از ایشان بوده‌اند، در باره برتری و فزونی عده مملوکان بر مغولان غلو می‌کنند و نسبت فزونی نیروهای مصر را بر نیروهای کذبوقا ده بر یک می‌دانند و آن «نویان» یا سردار بزرگ،

یعنی کدبوقا، را چنین معرفی کرده‌اند که از اسب فرود افتاد و اسیر شد و او را پیش قطر بردند. سلطان قطز او را مؤاخذه کرد که چرا خون آن همه بیگناهان را ریخته است. کدبوقا مغرورانه پاسخ داد که اگر بمیرد به اراده خداوند می‌میرد نه به خواست آن سلطان، و هلاگو نیز انتقام سرگ وی را خواهد گرفت. همچنین گفت: «من بنده هلاگو هستم و مانند تو نیستم که قاتل ولینعمت خود باشم!» این حرف طعنه‌ای به قطز و وسیله ارتقاء وی بود، چون او سلطان پیشین مصر را کشت و خود به جایش نشست. بموجب رشیدالدین فضل‌الله، ص ۳۴۹-۳۵۳، کدبوقا را پس از این گفت و گو گردن زدند. اما نویسندگان مصری که طبیعتاً هوادار مملوکان هستند، اظهار می‌دارند که شماره نفرات دو لشکر بگونه‌ای یکسان باهم برابر بودند ولی دلاوری مملوک و شجاعت بیشتر سربازان او در آن روز مایه پیروزی گردید و کدبوقا هم در جنگ کشته شد. ر.ک: مقریزی، ص ۱۰۵-۱۰۶.

۹۵. یکی از عموهای آخرین خلیفه عباسی، با لقب المستنصر، بعنوان خلیفه شناخته شد. او بسال ۱۲۶۱ بفرماندهی قشونی به عراق رفت و در شهر انبار از مغولان شکست خورد و کشته شد. ر.ک: نوشته دکتر عیالون تحت عنوان بردسی‌هایی (راجع به انتقال خلافت عباسیان از بغداد به قاهره) (Arabica, VII, ۱۹۶۰).

۹۶. ر.ک: بیرس اول مصر، نوشته س. ف. صادق، دکا، ۱۹۵۶.

۹۷. مقاله اسلام‌پذیری برکه را که ژ. ریشار نوشته، در مجله بررسی مطالعات اسلامی، شماره ۳۵، ۱۹۶۷ ملاحظه فرمایید. بموجب یک گزارش، برکه مسلمان بار آمده بود چون پدرش جوجی او را از کوچکی در زیر سرپرستی یک پرستار مسلمان گذاشت. بموجب گزارش دیگر، او هنگامی که به سن بلوغ رسیده بود به دست یکی از شیوخ بخارا اسلام پذیرفت. او بیگمان، پیش از جلوس بر تخت قیچاق، یک مسلمان مؤمن راستین بود. روبروک می‌گوید باتوا از دوستی برادرش با فرمانروایان مسلمان ناراضی بود و یادآوری می‌کند که برکه اجازه نمی‌داد در اردوی وی گوشت خوک خورده شود. سوء روابط میان برکه و برادرزاده‌اش سرتاق، که اندکی پس از جانشینی پدر خود، باتو، درگذشت، گفته می‌شود که از اختلاف مذهبی سرچشمه گرفته است.

۹۸. او استانه‌های اران و آذربایجان را ادعا می‌کرد که در عهد چنگیز به تصرف مغولان درآمده بود و بخشی از میراث جوجی بشمار می‌رفت ولی هلاگو آن را اشغال کرده بود.

۹۹. در باره خطشی پیچیده میخائیل پالئولوگ به قادیخ امپراتودی بیزانسی تألیف ا. ا. واسیلیوف (A. A. Vasiliev)، مدیسون، ۱۹۵۲، ص ۶۰۰-۶۰۲ رجوع فرمایید. این امپراتور از دست هلاگو، که جاه‌طلبی وی تهدیدکننده امپراتوری یونان به نظر می‌رسید، خشمگین بود. ضمناً می‌تواند که شارل دانون هم که می‌خواست بار دیگر امپراتوری لاتین را در قسطنطنیه به دست آورد، از اروپا به وی حمله کند. بدین جهت تقریباً ناچار بود که با مملوکان مصر و اردوی زرین همدست شود. یک نمایش نظامی بوسیله برکه در سال ۱۲۶۵ هم باعث شد که او زودتر تصمیم خود را بگیرد.

۱۰۰. این مذاکرات در مقریزی (ترجمه کاترس)، ج ۱، ص ۲۱۱-۱۸۱ خلاصه شده است. بیرس برکه را یادآوری کرد که پیوند عمومی اسلام موجب همدستی و همبستگی ایشان

شده و باید در صورت لزوم حتی با خویشاوند خود نیز بجنگند، همچنان که خود پیغمبر اسلام نیز عمل کرده بود.

۱.۱. شرحی را که رشیدالدین فضل الله در باره این جنگ داده، در ترجمه کاترمر، ص-۳۹۱، ۴۰۱، ببینید.

۱.۲. ادوی (دین، نوشته گرکوف (Grekov) و یا کوبوسکی (Yakubovsky)، ترجمه فرانسه، پاریس ۱۹۳۹، ص ۷۷. جنگ ترک (Terek) در زمستان ۱۲۶۴-۱۲۶۳ در گرفت.

۱.۳. به مقاله من تحت عنوان انحطاط مسیحیت در آسیای قرون وسطی در «سجله تاریخ مذهبی»، سیدنی، ۱۹۶۸، رجوع فرمایید.

یادداشتهای فصل هفتم

۱. اریق بوقا (به معنی اریق کشتی گیر)، کوچکترین پسر تولوی، از زنش سورقه قتانی، بود و بسال ۱۲۶۰ چهل و چهار سال داشت. ر.ک: جونی، ترجمه بویل، ج ۲، ص ۵۱۸، یادداشت ذیل صفحه.
۲. برتشنايدر، ج ۱، ص ۱۵۸. در آنجا مغایرتهای بی اهمیتی یادآوری شده که در شرحهای سورخان معاصر راجع به درگذشت منگو وجود دارد.
۳. قایدو، پسر قاشی، پسر اوگتای بود. او از همه امیران و امیرزادگان مغول، بجز خود قوییلای، بیشتر زیست و بسال ۱۳۰۱، تقریباً در هفتاد سالگی، درگذشت و پسرش، چابار، بسال ۱۳۰۳ تسلیم تیمور قآن گردید که جانشین قوییلای بود. او چغتاییها را از ترکستان راند و بر مغولستان غربی تسلط یافت. ر.ک: گروسه، ص ۴۱۰-۴۰۴.
۴. رجوع فرمایید به توصیف مشهور این شهر در کتاب دوم مارکوپولو، که در کتاب نخستین خود به اقامتگاه تابستانی قوییلای در شانگ - تو، گزانادو (Xanadu) در شرکولریچ، نیز اشاره کرده که در پشت دیوار چین از خان بالیغ تا آنجا ده روز راه است. قوییلای در انتخاب پکن این نکته را به یاد داشت که این شهر پایتخت فرمانروایان بیگانه چین شمالی (یعنی کیتانها و کینها) بوده و به اندازه کافی به حاشیه استپ و بیابان نزدیک است که رفتن به مغولستان و آمدن از آنجا را نسبتاً سریع و آسان سازد.
۵. معنی اصلی «ایل»، «دوستانه»، «آرام» و «سطیع» بود. همچنین، معنی «گروه قبیله ای»، «قلمرو» یا «جامعه» را می داد و در زبان هلاگو این لغت به معنی یک پادشاهی سطیع یا دست نشاندۀ خان بزرگ به کار می رفت. به مقاله مستائرت و کلیوز تحت عنوان سه مند مغولی از آدشیو سری واتیکان در «مجله مطالعات آسیایی هاروارد»، شماره ۱۵، ۱۹۵۲، ص- ۴۵۴ و تاریخ رشیدالدین فضل الله، ترجمه کاتمر، ص ۱۵-۱۴ رجوع فرمایید.
۶. یول و کوردیه، ج اول، ص ۱۶۶، تا زمان فرمانروایی غازان خان، لقب، نه نام قوییلای، بر روی سکه های ایلخانی ضرب می شد. در این باره به سکه های مغولان نوشته لین پول (S. Lane-Pool)، لندن، ۱۸۸۱، رجوع فرمایید.
۷. او هنگام گفتگو با محققان چینی به مترجم نیاز داشت. ر.ک: مقاله ه. فرانک تحت عنوان آیا امپراتوران مغول می توانستند چینی را بخوانند و بنویسند؟ در «آسیا ماژور»، ش ۳،

۰۱۹۵۳

۸. چین سونگ به «منزی» (Manzi) یا «منجی» (Manji)، مشتق از «منتز» (Man_tze) بمعنی «بربری»، معروف بود. این نام راهم البته شمالیها به آن داده بودند چون خودشان را در جنوب، «پتائی» (Pe_tai) می خواندند که بمعنی «دیوانگان شمالی» بود.

۹. این محاصره، تاریخی شد و باعث رواج افسانه‌هایی گردید. دو مهندس مسلمان اهل حلب، ماشینهای محاصره‌ای قدرتمندی ساختند که سرانجام شهر را فتح کرد ولی مارکوپولو (در جلد دوم، ص ۶۲) اظهار می دارد که این ماشینها کار پدر و عمویش بود. راجع به پایان مقاله زندگانی بایان نوشته ف. دبلیو. کلیوز را در «مجله مطالعات آسیایی هاروارد» شماره ۱۹، ۱۹۵۶، ببینید.

۱۰. مقدمه کتاب ساختمان اقتصادی سلسله یوان تألیف ه.ف. شرمس (H. F. Schurmann)، کمبریج، ماساچوست، ۱۹۵۶ را ببینید که یکی از رساله‌های معدود اروپایی درباره اوضاع داخلی چین دوره مغول است. این مقدمه اساساً ترجمه و تفسیری بر دو فصل ۹۳ و ۹۴ یوان شیه است که از مالیاتها، حمل و نقل و پول رایج گفتگومی کند.

۱۱. به تادایخ ژاپن از سردوخ و یاماگاتا (Murdoch and Yamagata) ج ۱، ص ۵۹۲-۴۹۱؛ تادایخ ژاپن نوشته سرجرج سانسوم (Sansom) لندن، ج ۱، فصل ۲۰، و کتاب حمله مغول به ژاپن اثر یامادا قنگو (Ghenko) نیویورک، ۱۹۱۶ رجوع فرمایید. مارکوپولو (در کتاب سوم، فصل ۲) این دولشکرکشی را یکی کرده است. در این باره مقاله انوکی (K. Enoki) را تحت عنوان مادکوپولو و ژاپن در نشریه «Oriente Poliana»، رم، ۱۹۵۷، ببینید. دومین لشکرکشی سهیتتر از اولی بود زیرا لشکریانی که در پایان جنگ سونگ بسال ۱۲۷۹ از چین اصلی آزاد شده بودند در آن شرکت داشتند. یول کوردیر، در مارکوپولو، ج ۲، ص ۲۶۰، قسمتهایی از منابع ژاپنی را نقل کرده است. تادایخ حمله مغول به ژاپن نوشته پفیتز. مایر (A. Pfitzmaier) را نیز در «گزارشهای آکادمی علوم وین»، ج ۲۶، ۱۸۷۴، ببینید.

۱۲. این کشورگشاییها و هجومها در سرزمینهای جنوب شرقی آسیا در تادایخ عمومی چین، تألیف ه. کوردیر، پاریس، ۱۹۲۰، ج ۲، فصل ۱۸، خلاصه شده است. مارکوپولو لشکرکشی کشیهای برمه یا میین (Mien) را در جلد دوم، فصل ۴۲ و فتح چمپا را، که ادعا می کند آنجا را دیده است، در جلد سوم، فصل ۶ توصیف می کند. ولی در جلد سوم، فصل ۷، معذرت می خواهد از اینکه خان بزرگ بسبب دوری راه و تلفاتی که به نیروی دریایی وارد آمده بود نتوانست جاوه را به تصرف درآورد. در این باره مقاله لشکرکشی مغولان به جاوه نوشته دبلیو. پ. گروئن ولدت (W. P. Groeneveldt) را که مفصلتر و قدیمی، ولی هنوز سودمند است، در نشریه «بررسی چین» شماره ۴، ۱۸۷۶-۱۸۷۵ ببینید. در باره سرعت عملی که قویلای در ایجاد یک نیروی دریایی از بقایای ناوگان سونگ به خرج داد، مقاله لوجونگ - پانگ (Lo Jung pang) را تحت عنوان ظهور چین به عنوان یک قدرت دریایی در پایان دوره سونگ و آغاز دوره یوان در «نشریه سه ماهه خاور دور»، شماره ۱۴، ۱۹۵۵-۱۹۵۴ ببینید.

۱۳. به کتاب کشود گشایان و فرمانروایان تألیف ابرهارد (W. Eberhard) قسمت نیروهای

- اجتماعی در چین قرون وسطی، چاپ دوم، لیدن، ۱۹۶۵، فصل ۵ رجوع فرمایید.
۱۴. پس از پیروزی مغول بر چین، مطالعه و بررسی تعلیمات کنفوسیوس و عمل کردن بدانها که از دیرباز رواج داشت متوقف گردید و تا سال ۱۳۱۳ از سر گرفته نشد. ر.ک: مقاله ه. فرانک که در «آسیا ماژور»، ۱۹۵۳، نقل گردیده است.
۱۵. راجع به استخدام بیگانگان در چین، به کتاب چن یوان (Ch'en Yuan) تحت عنوان مردان آسیای غربی و مرکزی در چین، در دوده مغولان ترجمه گودریچ (L. C. Goodrich) لوس آنجلس ۱۹۶۶، رجوع فرمایید. مؤلف این کتاب، یکی از افراد جامعه امپراتوری منچو است که بسال ۱۸۸۰ و در تحت حکومت جمهوری خلق چین از مدیران دانشگاه شد. او همه مردم را با میزان تعلیم کنفوسیوس می‌سنجد و آنها را ازین نظر که رفتارشان تا چه اندازه با آن تعلیم وفق می‌دهد یا نمی‌دهد، می‌ستاید یا سرزنش می‌کند، طرف توجه قرار می‌دهد یا از قلم می‌اندازد.
۱۶. مارکوپولو، ج ۲، ص ۶۰. ولی پلیوکه اظهار می‌دارد مارکوپولو در امور اداری یانگ‌چو، صاحب منصبی بیش نبوده، ممکن است نظرش درست باشد. ر.ک: به یادداشت‌های جلد دوم مارکوپولو، صفحات ۸۳۴، ۸۷۶.
۱۷. فناکت به فارسی، بناکت به عربی، شهری بود نزدیک سیحون که چنگیز آن را ویران ساخت و شاهرخ بسال ۱۳۹۲ آن را از نو بنا کرد و به همین جهت نام جدید شاهرخیه را به خود گرفت. این شهر از شهر شاش، تاشکند امروزی، دور نبود. ر.ک: تاریخ چین تألیف کوردیر، جلد دوم، ص ۳۱۴ و مقاله بناکت در دائرة المعارف اسلامی.
۱۸. شرح زننده مارکوپولو را درباره این ستمکار هرزه یغماگر سنگدل (در جلد دوم، صفحه هشتم) منابع چینی نیز تأیید کرده‌اند. در یوان شیه تحت عنوان وزیران شریر احمد بناکتی نیز توصیف شده است. ر.ک: برتشنايدر، ج ۱، ص ۲۷۲. او بسال ۱۲۸۲ کشته شد و پس از مرگ نیز ارزشش در نظر قویلائی پایین آمد چون قویلائی از اعتمادی که به او کرده بود پشیمان شد. در این باره نظر ه. فرانک را زیر عنوان احمد در (Oriens) ج ۲، ۱۹۴۹ ببینید.
۱۹. شمس‌الدین بسال ۱۲۱۱ در بخارا به جهان آمد و در کودکی به دست چنگیز ربوده شد و در روزگار فرمانروایی اوگتای و منگو به خدمت پرداخت و در سال ۱۲۷۹ که درگذشت استاندار یونان بود. او، همچنین، به «سیداجل» مشهور بود و این لقب، می‌رساند که از اولاد پیغمبر اسلام است. ر.ک: دوهسون، ج ۲، ص ۴۶۷؛ برتشنايدر، ج ۱، ص ۲۷۱.
۲۰. راجع به طرح کلی اداره امور کشور در عهد قویلائی، براساس آنچه در یوان شیه آمده به کوردیر، ج ۲، ص ۳۳۰-۳۲۴ و کتاب نه جلدی پر دو مایا (Père de Mailla) بنام تاریخ عمومی چین، پاریس، ۱۷۷۹، ص ۴۶۱-۴۱۰، تجدید طبع ۱۹۷۰، رجوع فرمایید.
۲۱. بموجب گزارش اودوریک راهب (یول کوردیر، ختای ج ۲، ص ۲۳۲)، امپراتور اطلاعاتی را از فاصله می‌روز راه در ظرف یک روز دریافت می‌کرد.
۲۲. رشیدالدین، که در ختای تألیف یول کوردیر، ج ۳، ص ۱۱۵، ترجمه شده است. این آبراه در اصل هانگچو را به یانگ‌تسه مربوط می‌ساخت. قویلائی آن را تا خان‌بالین امتداد داد و بدین وسیله مجموع طول آن را به ۱۲۰۰ میل رساند. به مقاله لوجونگ - پانگ تحت-

عنوان مباحثه دربارهٔ حمل غله در «نشریه سه‌ماههٔ خاور دور»، شماره ۱۳، ۱۹۵۴-۱۹۵۳. مراجعه فرمایید.

۲۳. مارکوپولو، ج ۲، ص ۲۴. هر روز بیست هزار اسکودل (Scodelle) میان بینوایان توزیع می‌شد. اسکودل معنی دیگ آش یا دیگ پلو را می‌داد ولی عبارت متنیهای فرانسوی و لاتینی مارکوپولو می‌رساند که این رقم مربوط به تعداد «اشخاصی» است که غذا دریافت می‌کرده‌اند.

۲۴. دربارهٔ پول کاغذی که چائو یا تسان نام داشت، به کتاب لی‌ین - شنگ‌یانگ به نام پول و اعتبار در چین، کمبریج، ماساچوست، ۱۹۵۲، فصول ششم و هفتم، مراجعه فرمایید. این پول در روزگار سلسلهٔ تانگ ابداع گردید و چوتسای آن را به مغولان معرفی کرد و اوگتای را واداشت که بسال ۱۲۳۶ مقدار محدودی از این اسکناس را صادر کند. قوییلای که بسال ۱۲۶۰ برای نخستین بار به‌صدور آن پرداخت، اسکناسهایی رواج داد در واحدهای ۱۰ و ۱۰۰ و ۱۰۰۰ که به پول نقره، نصف ارزش اسمی خود را داشتند. این اسکناسها از پوست درخت توت ساخته می‌شد و مستطیل شکل بود و مهر امپراتوری به رنگ قرمز بر روی آن می‌خورد. دربارهٔ کوشش بیهوده‌ای که برای رواج این پول کاغذی در ایران بسال ۱۲۹۴ شد، همان کتاب بالا، ص ۱۳۵ را ببینید. راجع به یک ارزشیابی جدید اقتصادی به مقالهٔ گوردون تولوک (Tulloch) تحت عنوان پول کاغذی و گردش آن در ختای در «بررسی تاریخ اقتصادی»، شماره ۹، ۱۹۵۷-۱۹۵۶، و پول و اقتصاد در چین دودهٔ مغول، نوشتهٔ ه. فرانک، لایپزیک ۱۹۴۹ مراجعه فرمایید.

۲۵. بندر بزرگ زیتون که مارکوپولو و خویشاوندانش از آنجا بسال ۱۲۹۲ سفر کردند و به زادگاه خویش بازگشتند، احتمال دارد که از لحاظ مکانی برابر با چووان چوی اسروزی بر کرانهٔ فوکی‌ین باشد. مارکوپولو، ج ۲، ص ۷۷؛ برتشنايدر، ج ۱، ص ۱۸۷ و پلیو، کتاب یادداشت‌هایی دربارهٔ مادکوپولو ج ۱ ص ۵۹۷-۵۸۳.

۲۶. برای آگاهی از چگونگیهای این بازرگانی به کتاب دستی برای بازرگانانی که از اروپا به چین می‌رفتند و آن را فرانچسکو بالدوچی پگولوتی (Balducci Pegolotti)، یک عامل کمپانی باردی (Bardi) فلورانس، در حدود سال ۱۳۴۰ تألیف کرده و در کتاب ختای یول کوردیر، ج ۳، ص ۱۷۱-۱۳۷ چاپ شده، رجوع فرمایید. یک چاپ انتقادی از آن بوسیلهٔ ا. اوانز (A. Evans) بسال ۱۹۳۶، در کمبریج، ماساچوست، تحت عنوان *La Pratica della Mercatura* منتشر شد. پگولوتی مدت مسافرت از تانا (Tana) در کریمه را به خان‌بالیغ، بین ۲۵۹ و ۲۸۴ روز حساب کرده و خوانندگان خویش را مطمئن می‌سازد که قسمت اعظم این راه کاملاً امن است.

۲۷. یول کوردیر، مادکوپولو، ج ۲، ص ۳۳۰-۳۲۸. از این یادگاراها یکی هم دندانهای بودا بود؛ نه آن «یک» دندان که پرتقالیها بسال ۱۲۶۰ نابود کردند و بگونه معجز‌آسایی در کندی (Kandy) و همچنین پگو (Pegu)، در برمه، دوباره پیدا شد!

۲۸. کانجور، (Kanjur)، مجموعه‌ای از کتابهای مقدس بودائی که در تبت تألیف یا حفظ شده است. قوییلای هیأتی از مترجمان را مأسور ترجمهٔ آن به زبان مغولی کرد، و این کار مهم به پایان نرسید مگر هنگامی که او خود از جهان رفته بود.

۲۹. دربارهٔ فاکس‌پا، که نام نیست بلکه لقبی بمعنی «شریف» است به «مقدمهٔ» سارتون،

ج ۳، ص ۱۱۳۷ رجوع فرمایید. الفبای او که حروف مربع داشت و عمودی نوشته می شد، مشتق از الفبای تبتی بود. پلیو در مقاله خود زیر عنوان شیوه های خطی که مغولان قدیم به کاد می بردند، در نشریه «آسیاماژور» ۱۹۲۵، دریافت که الفبای فاکس پا بسیاری از صداهای مغولی را بهتر از الفبای اویغوری منعکس می ساخت ولی زبان مغولی همچنان به خط اویغوری نگاشته می شد تا روزگار خودمان که الفبای سیریلی (Cyrillic) روسی جای آن را گرفت. ر. ک: یادبودهای مغولی به خط فاکس پا نوشته پوپ (N. Poppe) در (Gott. Asiat. Forsch) ج ۸، ۱۹۵۷، و همچنین نظر ایگوردوراشویلتز، زیر عنوان مسأله زبان در چین یوان، JOSA، ج ۵، ۱۹۶۷.

۳. سانانک ستن کتاب خود را در قرن هفدهم میلادی نوشت. کار او را اشمیت (J. Schmidt) تحت عنوان (Gesch der Ost-Mongolen) (سن پترزبورگ، ۱۸۲۹)، به آلمانی ترجمه کرده است. همین کتاب را کروگر (J. R. Krueger) نیز زیر عنوان نادیک مغولان شرقی تا ۱۶۶۲ به انگلیسی برگردانده است (بلومینگتون، اندیانا، ۱۹۶۴).

۳۱. دومایا، ج ۹، ۵۳۹؛ همچنین رشیدالدین فضل الله، ترجمه کاترمر، ص ۱۸۹-۱۹۱.
۳۲. او همچنین از پاپ درخواست کرد تا صد نفر را که صلاحیت علمی داشته باشند برای تعلیم آیین مسیح بفرستد. مارکوپولو، ج ۱. خوشبینی مارکوپولو در اینجا بمانند خوشبینی نستوریان در روزگار کیوک و منگو است. مع ذلک در قسمت دیگری از جلد دوم کتاب دوم خود، که فقط در متن ایتالیایی راموسیو (Ramusio) یافت شده، قویلا را نشان می دهد که اشاره می کند به اینکه اگر بخواهد به آیین مسیح رفتار کند، اشراف دربار وی خواهند رنجید و حتی ممکن است جان وی در خطر افتد.

۳۳. سارتون، ج ۳، ص ۱۰۲۱. «عیسی» البته شکل عربی (Jesus) است. گفته می شود که او بسال ۱۲۷۹ قویلا را وادار به صدور فرمانی علیه تبلیغات اسلامی در چین کرد و بسال ۱۲۸۴ بعنوان یک فرستاده رسمی به ایران، نزد ارغون، ایلخان مغول، اعزام شد. چهار پسرش که همه هم نستوری بودند، به خدمت در دستگاه مغولان ادامه دادند. ر. ک: مقاله پلیو، تحت عنوان مسیحیان آسیای مرکزی (قسمت دوم) در «تونگ پائو» ۱۹۲۷، ص ۱۵۹-۳۴. پلیو، همان مقاله که در بالا ذکر شد (قسمت اول)، «تونگ پائو»، ۱۹۱۴، ص ۶۴۰-۶۴۱. این جامعه مسیحی آلن در سال ۱۳۳۶ هیأتی را به سفارت به آوینیون نزد پاپ بندیکت دوازدهم فرستاد. ر. ک: یول کوردیر، «ختای»، ج ۳، ص ۱۷۹-۱۸۸.

۳۵. نادیک یهبالا، ج ۳، ترجمه انگلیسی بوسیله ج. ا. مونتگمری، نیویورک، ۱۹۲۷؛ داهبان قویلا خان ترجمه والیس باج (E. Wallis Budge)، لندن، ۱۹۲۸. نسخه خطی سریانی آن را که نستوریان عراق حفظ کرده بودند بسال ۱۸۸۸ منتشر شد. این شرح روزانه سفر ربان بارصومه (پسر روزه داری) است. او یک روحانی نستوری بود که در پکن به دنیا آمده و همراه راهبی به نام مارک به اورشلیم برای زیارت رفت. این راهب بسال ۱۲۸۲ با لقب یهبالا، بمعنی «خداداده» به مقام بطریقی یا سطرانی رسید. ایلخان ارغون بارصومه را به مأموریتی به نزد پاپ و شاهان غربی فرستاد که آن را در تاریخ ۱۲۸۷-۱۲۸۸ انجام داد. او در بغداد بسال ۱۲۹۳ درگذشت.

۳۶. این اونغوت‌ها همان اونگ (Ung)، مارکوپولو و پوتا-تا (Po Ta-ta) یا «تاتارهای سفید» چینیه‌ها هستند. ر.ک: برتشنايدر، ج ۱، ص ۱۸۴. سرزمین ایشان تندوک (Tenduk) مارکوپولوست (یادداشت طولانی یول کوردیر را در جلد اول، ص ۲۸۹-۲۸۵ ببینید)، همچنین تنغوت بارسائومه است. ر.ک: ترجمه مولنگمری، ص ۳۴. مارکوپولو و اودوریک زاهب، هر دو همعقیده هستند که آن سرزمین، «قلمرو پادشاهی پرستر جان» است. ر.ک: توضیحات پلیو در مسیحیان آسیا، ۱۹۱۴، ص ۶۳۴-۶۳۰. بموجب استانهای کلدانی تألیف دوویه (J. Dauvillier)، تولوز، ۱۹۴۸، آثاری از مسیحیان در کشور باستانی اونغوت یافت شده است. از آنجمله نشانه‌های سن جرج که یک حاسی محبوب در میان ایشان بود.

۳۷. قویلای به جای بودائیزم مه‌ایانا، شکل تنزل‌یافته تئترائی بودائی را برگزید که آمیخته با خرافات و کارهای جادویی بود و از استقرار آن در تبت مدتی دراز سی‌گذشت. از همین منبع مغولان هم آن را در زادگاه خود سال ۱۰۷۷-۱۰۷۶ برگزیدند.

۳۸. معلوم نیست این فرمان برضد مسلمانان روی چه مقتضیاتی صادر شده است. عیسی مشاور مسیحی قویلای را مسؤول صدور آن شناخته‌اند. ولی این نظر با تعداد زیاد مسلمانان عالیمقام که در خدمت «خان بزرگ» بودند، وفق نمی‌دهد. یول کوردیر، در جلد سوم، ص-۱۲۶، به تعداد استانداران مسلمان استانهای چینی در دوره قویلای توجه را جلب می‌کند. شاید صدور چنین فرمانی از اختلاف قوانین اسلامی با یاسای چنگیزی درباره کشتن حیوانات برای اجرای مراسم مذهبی سرچشمه گرفته باشد. ر.ک: یول کوردیر، مارکوپولو، جلد ۱، ص-۴۲۲ و دوهسون، ج ۲، ص ۴۹۳-۴۹۲.

۳۹. در دوره مغولان، مسلمانان بگونه وسیعی در سراسر چین پخش شده بودند. ابن بطوطه در زیتون، کانتون و جاهای دیگر مورد پذیرایی گرم همکیشان خویش قرار گرفت. او با قدری مبالغه اظهار می‌دارد که در هر شهر چین یک شیخ الاسلام بود. ر.ک: یول کوردیر، ختای، ج ۳، ص ۱۲۳-۱۱۹. راجع به مسلمانان در یونان، مارکوپولو، ج ۲، ص ۳۹ را ببینید. در آنجا این استان کارائیان (Karaian) خوانده شده که همان قره‌جانگ ترکی - مغولی است همچنین ر.ک: یادداشتهای کاتمر در تاریخ رشیدالدین فضل‌الله (pp. xcii - xcvi) که قسمتی از مطالب این مورخ ایرانی را درباره چین ترجمه کرده است. همچنین کتاب تعالیم اسلام تألیف ارنولد، لندن، ۱۸۹۶، ص ۲۹۸ و کتاب اسلام در چین نوشته مارشال بروم‌هال (Broomhall)، لندن، ۱۹۱۰. به نظر می‌رسد که مسلمانان دربندره‌های چین، مانند مسیحیان، بازرگانان و مهاجران بیگانه‌ای بوده‌اند (نامهای ایشان که در سفرنامه ابن بطوطه نقل شده، همه اساسی فارسی است) ولی در استان مرزی کوهستانی و دورافتاده یونان، اسلام در میان جمعیت بومی ریشه عمیقی پیدا کرد.

۴۰. خدمات قویلای بی‌اهمیت و غیر قابل ملاحظه نبود. مانند اغلب سرداران مغول، عمیقاً به تاریخ و ستاره‌شناسی علاقه داشت. این علاقه هم در حقیقت بخاطر خود این علوم نبود بلکه به دانش نخستین یعنی تاریخ، برای تجلیل خاندان و ملت خود، و به‌دومی یعنی ستاره‌شناسی هم برای پیشگویی علاقمند بود. وقایع چین را که سو-ما کوانگ (Ssu-ma Kuang) در سده یازدهم تألیف و چو-هسی (Chu-Hsi)، در آن تجدید نظر کرده بود، قویلای دستور

داد که به زبان مغولی ترجمه کنند و آن را (البته با قالب) در چاپخانه دولتی خان‌بالیغ به چاپ رساند. قالبهای این چاپخانه را از هانگچو، پایتخت چونگ، پس از انقراض این سلسله، می‌آوردند. دو ستاره‌شناس، یکی جمال‌الدین ایرانی و دیگری کوئوشون چینگ، (Kuo Shon Ching) چینی، تقویم چین را اصلاح کردند. و این دومی عده‌ای آلات ستاره‌شناسی ساخت که دو دستگاه از آنها که مربوط بسال ۱۲۷۹ است هنوز در پکن حفظ می‌شود. فصل مارکوپولو در جلد دوم، ص ۲۵ کتاب او تحت عنوان ستاره‌شناسان شهرکانبالو و یادداشتهای یول کوردیر راجع به آن را ببینید. قویلای همچنین یک قانون جزای جدید تهیه کرد و بسال ۱۲۷۳ تألیف کتابی درباره تربیت کرم ابریشم و کشاورزی را زیر نظر گرفت و به پایان رساند. ر.ک: سارتون، «مقدمه»، ج ۲، ص ۹۸۲-۹۸۰.

۴۱. تاریخ ایلخانان، با دقت و کمالی که نژاد آلمانی به کار می‌برد بوسیله ب. ایشپولر، در کتاب مغولان در ایران، چاپ سوم، ویسبادن، ۱۹۶۸ و با وضوح و صراحتی که فرانسوی دارد، توسط رنه گروسه تحت عنوان امپراتوری استپها چاپ چهارم، پاریس، ص ۶۸-۴۲، دنبال شده است. حقایق اضافی دیگری نیز ممکن است از کتاب مفصل هاورث به نام قادیخ مغول، لندن، ۱۸۸۸، به دست آید. همه این مورخین اسروزی مطالب خود را از تاریخ عمومی رشیدالدین فضل‌الله، جامع‌التواریخ، گرفته‌اند که عالیت‌ترین محصول ادبی تاریخی فارسی است و پروفیسور بویل بزودی قسمتی از آن را به زبان انگلیسی عرضه خواهد کرد. در عین حال خوانندگان می‌توانند با اطمینان به جلد پنجم قادیخ ایران کمبریج *Cambridge History of Iran* لندن، ۱۹۶۸، رجوع فرمایند که شامل دوره سلجوقیان و مغولان تاریخ ایران می‌شود.

۴۲. راجع به سراغه مقاله مینورسکی را در دائرةالمعارف اسلامی ببینید. برخی از برجها که از روزگار هلاگو باقی مانده‌اند هنوز در آنجا دیده می‌شوند ولی از رصدخانه مشهور خواجه نصیرالدین طوسی فقط آثار مختصری برجاست.

۴۳. می‌گویند او دچار حملات صرع می‌شد که شاید علت پیدادگری وحشیانه او نیز همین باشد. مورخ مصری، تغری بردی، نیز که از لحاظ زمانی و مکانی با هلاگو فاصله دارد همین گواهی را می‌دهد. وقایع‌نگاران معاصر هلاگو باهم اتفاق دارند که یک ستاره دنباله‌دار سرگ هلاگو را پیشگویی کرد و پیش انداخت. هلاگو شخصاً پیدایش این ستاره را دلیل فوت خویش دانست و تفسیر او نیز درست درآمد.

۴۴. درباره این ناراحتی مسیحیان، استیفن اوربلیان (Orbelian) را ببینید که یک مسلمان پیدادگر را متهم می‌سازد که هردوی آنها را مسموم ساخته است! وارتان ادعا می‌کند که دو قوزخاتون از او پرسید آیا می‌توان برای آرزوش روح هلاگو در کلیسا مراسم مذهبی برگزار کرد ولی او پاسخ داد که برگزاری چنین مراسمی برای یک مشرک شایسته نیست ولی می‌توان بیاد او سالیاتها را بخشید. ر.ک: هاورث، ج ۳، ص ۲۱۰-۲۰۹.

۴۵. قادیخ مادیهبالا به ترجمه موننگمری، ص ۴۵.

۴۶. هایتون، گل قادیخها ص ۱۸۱-۱۸۰.

۴۷. خط مشی سیاسی قدرتهای مدیترانه در کتاب نماز شام سیمیلی نوشته رونسیمان، لندن، ۱۹۵۸ استادانه موشکافی شده است. درباره مردم جنوا به کتاب بازگانی جنوائی در دریای

سیاه نوشته‌براسیانو (G. Bratianu) پاریس، ۱۹۲۹، رجوع فرمایید. برطبق قرارداد نیمفائوم (Nymphaeum) بسال ۱۲۶۱. میخائیل هشتم موافقت کرد که بازرگانی دریای سیاه انحصاراً در اختیار جنوا و پیزا قرارگیرد و ونیز، که قهرمان تجارت امپراتوری متوفای ایتالیا بشمار می‌رفت، از آن امتیاز محروم گردد.

۴۸. جنگ حمص را مورخ مسلمان، ابوالفدا، در کتاب خود، ص ۱۵۸-۱۵۹ و مورخ ارمنی، هایتون، ص ۱۸۴-۱۸۳، همچنین وقایع‌نگار سریانی، بارهبریوس، ص ۵۹۳-۵۹۲ یادداشت کرده‌اند. گرجیان و ارمنیان که در جناح راست بودند، مملوکان را به عقب راندند ولی منگو تیمور زخم برداشت و عقب‌نشینی او، پیروان او را وحشت‌زده ساخت.

۴۹. مقاله قبریز، به قلم مینورسکی، را در دائرةالمعارف اسلامی ببینید. اودوریک راهب که در حدود سال ۱۳۲۰ آنجا بود، ما را مطمئن می‌سازد که «برای بازرگانی» هیچ شهری در جهان بهتر از تبریز نبود و درآمد خان مغول از تبریز بیش از عایدات پادشاه فرانسه از کشورش بود. ر.ک: یول کوردیر، ختای، ج ۲، ص ۱۰۴-۱۰۳. هایتون.

۵۱. مکاتبات آنان را در تاریخ مقریزی، ج ۲، ص ۱۸۷-۲۰۰ و ترجمه آن در هاورث، ج ۳، ص ۲۹۶-۲۹۰ ببینید.

۵۲. نفرت عمومی نسبت به سعدالدوله در نیشها و طعنه‌های صاحب تاریخ و صاف منعکس شده که تاریخ جوینی را دنبال کرده ولی به شیوه‌ای سست و مغلق. نمونه‌هایی از آن را ادوارد پراون در قادیخ ادبی ایران ج ۳، ص ۳۶-۳۲ آورده است.

۵۳. در کتاب مسیحیان در چین، نوشته مول (Moule)، ص ۱۰۶، این نامه را که به پاپ نگاشته شده، ببینید.

۵۴. تفصیلات جذاب این مسافرت را در مونتگمری، ص ۷۲-۵۴، ببینید. در رم او مراتب ایمان خود را در برابر کالج کاردینالها امتحان داد. در فرانسه فیلیپ زیبا (Philip le Bel) از او در کلیسای سنت شاپل پذیرایی کرد. او در بردو مراسم مذهبی برپا کرد و عشای ربانی به ادوارد اول داد. پیش از بازگشت خود نیز هفته مقدس و عید پاک را بسال ۱۲۸۸ در رم گذراند.

۵۵. جزئیات مأموریت بوسکارلی نخست به دست ترنر (T. H. Turner) از آرشیو بیرون آمد و تحت عنوان یادداشتهای منتشر نشده دودان ادوارد اول در «مجله باستانشناسی»، شماره ۸، سال ۱۸۵۱، چاپ شد. پادشاه ژوفری دولانگله را با پاسخ خود به ایران فرستاد. در این پاسخ او قول داد که با ارغون برضد «سلطان بابلی» (یعنی سلطان مملوک مصر) همکاری کند ولی بحران اسکاتلندی او را در میهن خود نگاه داشت. برای نامه ارغون به پادشاه فرانسه، که اکنون در کتابخانه ملی فرانسه حفظ شده به کتاب نامه‌های ۱۲۸۹ و ۱۳۰۵ ایلخانان ایران، ارغون و اولجایتو به فیلیپ زیبا تألیف موسناثرت و کلیوز، کمبریج، ماساچوست، ۱۹۶۲، مراجعه فرمایید. در آنجا متن و ترجمه و تفسیر آن موجود است.

۵۶. پولاد، که به احتمال قوی یک مغول «چینی شده» بشمار می‌رفت، اهل دانش و هنر و استعداد بود. طی سالهایی که او بعنوان نماینده قویلای در دربار ایلخان، در تبریز اقامت

داشت، به مورخ ایرانی رشیدالدین فضل‌الله کمک کرد و رشید در آن قسمتهای تاریخ خویش که از آسیای خاوری صحبت می‌دارد، دانش عمیق او را درباره آثار قدیمه ترکی - مغولی بگرمی موردستایش قرار می‌دهد. رشید او را به لقب چینی اش چنگک هسیانگ (Ch'eng hsiang) یا «وزیر عالی» می‌خواند. برتشنايدر، ج ۱، ص ۱۹۷؛ کاترمر، رشید، ص ۷۹-۷۷.

۵۷. این اسکناسها دقیقاً تقلیدی از اسکناسهای اصلی چین بشمار می‌رفت و حتی چند واژه آنها هم با حروف الفبای چینی نوشته شده بود که می‌بایست رویهمرفته در ایران غیر قابل-درک و نامعقول به نظر آمده باشد. تفاوت اصلی در چاپ اسکناسهای ایرانی درج این عبارت بود که نشانه ایمان مسلمانان محسوب می‌شد: «لااله الاالله، محمد رسول‌الله» این هم ابداع مهمی بود زیرا خانان مغول هنوز تا آن زمان رسماً به اسلام ایمان نیاورده بودند. هرکس که شکل این اسکناسها را تغییر می‌داد یا آنها را از شکل می‌انداخت به مرگ تهدید می‌شد. ر.ک: دوهسون، ج ۴، ص ۱۰۳-۱۰۰؛ همچنین مقاله اسمیت و پلنکت (Plunkett) تحت عنوان طلا در ایران عصر مغول در «مجله تاریخ اقتصادی و اجتماعی شرق»، ۱۹۶۸، و مقاله پول کاغذی در ایران بقلم یاهن (K. Jahn) در «مجله تاریخ آسیایی»، ۱۹۷۰.

۵۸. لقب «ایلخان» ملغی شد و «خان» جایش را گرفت که فرمانروایی آزاد را می‌رساند که هرکس برکرسی آن می‌نشست با تأیید خدا و کمک «خان بزرگ» فرمانروایی می‌کرد. با اینهمه، پیوندهای سیاسی با چین مغولی بکلی گسسته نشده بود. اولجایتو بمناسبت جلوس خود در سال ۱۳۰۴ فرمانی از خان‌بالیغ دریافت کرد و فرماندار اصفهان را به چین فرستاد، شاید بیشتر برای اینکه تشکرات او را اعلام دارد نه تابعیت او را، ولی امتیاز میان این دو، یعنی اظهار تشکر و اظهار تابعیت، بدون شک بسیار زیرکانه و غیر قابل تشخیص بود.

۵۹. قادیخ مادیهبالا هه باشرح «اردوهای اعراب» پایان می‌پذیرد که قیام کرده‌اند تا انتقام خود را از کلیسا و فرزندان کلیسا بگیرند. ر.ک: مونتگمری، ص ۸۰.

۶۰. مقاله مربوط به دستار را تحت عنوان (Turban) در دائرةالمعارف اسلامی ببینید. تاریخ گزینش رسمی این سرپوش مسلمانی دوم نوامبر ۱۲۹۷ بود. در این مورد باید اظهار تأسف کنم که اسلام در ایران نوشته پطروشفسکی را ندیده‌ام. کلنل ویلر (Wheeler) طی خطابه‌ای در انجمن پادشاهی آسیای مرکزی بسال ۱۹۶۷ کتاب اسلام در ایران را «در هر زبانی یکی از عینیترین و محققانه‌ترین کارها راجع به اسلام» خواند.

۶۱. دوهسون ترقی و سقوط نوروژ را در جلد چهارم کتاب خود ص ۱۹۰-۱۷۴، به استناد از رشیدالدین فضل‌الله، دنبال کرده است.

۶۲. هاورث، در قسمت سوم، فصل نهم کتاب خویش را به اصلاحات داخلی غازان تخصیص داده است. شرحی هم که رشیدالدین فضل‌الله از دوره فرمانروایی غازان خان داده، بوسیله ک.. یاهن تحت عنوان قادیخ غازان‌خان، لیدن، ۱۹۴۰، به آلمانی ترجمه شده است. غازان‌خان را رشیدالدین فضل‌الله بصورت پادشاهی توصیف می‌کند که ایرانیان آرزویش را داشته‌اند. او را خسرو (انوشیروان) دوم می‌خواند و بسیاری از احکام اصلاحی او را نقل می‌نماید که در دوره فرمانروایی وی صادر می‌شد و بدون شک خود رشید نیز در تنظیم آنها کمک می‌کرد. مورخان شرقی مخصوصاً وقتی در دستگاهی کارکنند و از آن دستگاه حقوق بگیرند، عادتاً از

آن دستگاه تملق بسیار می‌گویند. ولی باوجود قبول این مسأله، باز به نظر می‌رسد که از چشمان بیدار و مراقب غازان که صمیمانه به رفاه مردم خود علاقه داشت، هیچ بیداد یا کار ناروای اجتماعی پوشیده نمی‌ماند.

۶۳. جنگ مرج‌الصفیر را هایتون در گل نادیکها، کتاب سوم، فصل ۴۲، اسناد ارمنی، ج ۲، ص ۱۹۹-۲۰۳ نقل کرده است. نامه غازان خان به پاپ بونیفاس هشتم (Boniface VIII)، بتاريخ آوریل ۱۳۰۲، در آرشیوهای واتیکان حفظ شده است. غازان در این نامه می‌نویسد: «ما مشغول تهیه مقدمات کار هستیم. شما هم باید لشکریان خویش را آماده سازید و برای فرمانروایان ملتهای گوناگون پیام بفرستید و از اجتماع و اتحاد در این جنگ کوتاهی نکنید.» ر.ک: موستائرت و کلیوز، «سه سند»، ص ۴۷۸-۴۶۷.

یادداشتهای فصل هشتم

۱. درباره روش مالیاتی ایران دوره ایلخانان، به کتاب مغولان در ایران تألیف ب. اشپولر، چاپ سوم، برلن، ۱۹۶۸، ص ۳۳۵-۳۰۶، و فصل وضع اقتصادی و اجتماعی ایران به خامه سورخ روسی، پ. پطروشفسکی در قادیخ ایران کمبریج، ج ۵، ۱۹۶۸ رجوع فرمایید. درخصوص «قویچور» نیز به یادداشت محققانه کاترمر در ترجمه تاریخ رشیدی، ص ۲۵۶-۲۵۹ و کتاب دوئرفر Doerfer تحت عنوان عنصر ترکی و مغولی در ایران ج ۱، ص ۳۸۷-۳۹۱، نگاه کنید.

۲. پطروشفسکی در همان کتاب که قبلاً ذکر شد، ص ۴۹۴، آن را از تاریخ رشیدی نقل کرده است.

۳. این کار عبارت از واگذاری یک «اقطاع»، یا درآمد سوروئی، همانند تیول نظامی اروپای فئودال به افسران بود. «اقطاع دار» در برابر تهیه تعداد معینی سرباز، خراج و مالیاتهای دیگر ملک اقطاعی را گردآوری و دریافت می کرد. این سود در حقیقت دستمزد تهیه سرباز از آن ملک برای دولت بود. این وضع از قرن دهم میلادی آغاز شده بود و در دوران سلجوقیان رواج بسیار داشت. ر.ک: اشپولر، مغولان در ایران، ص ۳۳۲-۳۲۷، و آن. ک. س. لمبتون، مالک و زارع در ایران، کمبریج، ۱۹۵۳، ص ۱۰۴-۵۳. کاهن (C. Cahen) «بسط اقطاع از سده نهم تا سیزدهم»، «وقایع»، ج ۸، ۱۹۵۳

۴. لمبتون، در همان کتاب که فوقاً ذکر شد، فصل ۴. خانم لمبتون تذکر می دهد که قاضیان پیش از آنکه بوسیله رژیم مغول صاحب اراضی وسیعی شوند بموجب قوانین اسلامی از کشاورزان جزء تا حدی حمایت می کردند ولی بعد که خود نیز زمیندار شدند، علائق اقتصادی ایشان همانند منافع طبقه زمیندار سابق گردید. وقتی آنها برای جمع آوری مالیات می آمدند بسیاری از روستاییان می گریختند یا خود را پنهان می ساختند یا خانه های خود را رها می کردند و آنها را ویران می انداختند. ولی مالیات دهندگانی که می گریختند، گرفتار می شدند و شلاق می خوردند و پناه دادن به این فراریان مجازات سخت داشت. ر.ک: گرگوری آواکتر، ترجمه بلیک و فرای. ص ۳۲۵-۳۲۴.

۵. پطروشفسکی، در همان کتاب که قبلاً ذکر شد، ص ۵۳۵، با اقتباس از رشیدالدین فضل الله.

۶. شهرهای خراسان که بسال ۱۲۲۰ در سرراه مستقیم پیشروی چنگیز قرار داشتند از همه

بیشتر صدمه دیدند. بزرگترین ارقام قتل عام، خواه قابل اعتماد باشد و خواه نباشد، درباره نیشابور (.../۷۴۷/۱ کشته) و هرات (.../۶۰۰/۱ کشته و تنها ۱۶ تن زنده) است. سروه بار ویران گردید و پس از آن فقط صدنفری در آنجا زنده بودند. بلخ، یک قرن بعد هم که این بطوطه از آنجا گذشت، هنوز ویرانه بود. ری هرگز دوباره ساخته نشد. در طوس فقط پنجاه خانه برپای ماند. سال ۱۲۳۶ که اوگتای اجازه تجدید بنای هرات را داد برخی از بافندگان اسیر بداتجا بازگشتند، ولی چون دهقانان همه از میان رفته بودند، چاره‌ای نداشتند جز اینکه خودشان کانال را نوسازی کنند و به زراعت پردازند.

۷. بطروشفسکی در همان کتاب، زندگی شهری ایران دوره مغول را در صفحه ۵۱۴-۵۰۵ توصیف کرده است.

۸. مزدک یک مصلح مذهبی بود که دشمنان دین وی او را متهم به تعلیم اشتراک در اسوا و زنان کردند. او را خسرو انوشیروان، پادشاه ساسانی، با یک بیرحمی نمایشی در سال ۵۲۹ نابود ساخت. پس از آنهم مکرر بعنوان نوعی مخرب اجتماعی از او نام برده شد. ر.ک: ادوارد براون، قادیخ ادبی ایران، کمبریج، ۱۹۰۸، ج ۱، ص ۱۷۲-۱۶۶.

۹. مورخ جهانی اسروزی، پروفیسور توین بی Toynbee در کتاب خود بنام بردسی قادیخ، ج ۱، ص ۷۱-۸۰ از کار رشیدالدین فضل الله تقدیر بسیار کرده است. اولجایتو چون دید که تقریباً همه جهان به فرمان مغولان درآمده اند به رشید تأکید کرد که تاریخ خود را مفصل کند و شامل همه ملت‌های جهان سازد. نویسندگان و محققانی هم فراهم آمدند تا اطلاعات لازم را در اختیارش بگذارند. ر.ک: کاترر، رشید، ص ۳۸-۳۹. یک راهب ناشناس ایتالیایی، که شاید در تبریز مبلغ آیین مسیح بوده، مطالب قسمت فرنگی تاریخ رشید را برایش تهیه کرده است. ر.ک: نوشته لوئیس (B. Lewis) تحت عنوان استفاده مودخان مسلمان از منابع غیر اسلامی در آثار مودخان خاودمیانه، لندن، ۱۹۶۲، ص ۱۹۱-۱۸۰. قابل تأسف است که ترجمه انگلیسی یا تحقیق انتقادی اسروزی درباره منابع این قسمت وجود ندارد. آیا پیش از رشید الدین فضل الله نیز هیچ مورخ آسیایی نوشتن تاریخ اروپای غربی را برعهده گرفته بوده است؟

۱۰. ادوارد. جی. براون. که سال ۱۸۸۷ در اینجا بوده، با کمال تعجب نام اولجایتو را در قطعه شعر بیمایه‌ای دیده، که دهقان پیری که او را دور مسجد و آرامگاه اولجایتو گردانده، برایش خوانده است. قادیخ ادبی ایران، ج ۳، ص ۴۸.

۱۱. به نوشته او تحت عنوان *Flos Historiarum Terrae Orientis* رجوع فرمایید که در جلد دوم اسناد ادنی در مجموعه آثار مودخان جنگ‌های صلیبی چاپ شده است. هایتون این کتاب را به کلمنت پنجم، سال ۱۳۰۷ در پواتیه تقدیم کرد.

۱۲. ر.ک: *Foedera* نوشته ریمر (Rymer). این فرستادگان که با احتمال قوی، مطابق معمول، مسیحیان نسطوری بوده‌اند، بادقت و احتیاط تابعیت ولینعت خود را از اسلام پنهان داشته‌اند، زیرا پادشاه انگلستان در پاسخی که داده، خان مغول را از علایق مشترک به برانداختن «فرقه منفور محمد!» مطمئن ساخته است.

۱۳. در نتیجه تحقیقات اشپولر، در کتاب مغولان در ایران، ص ۲۴۹-۲۴۷، یهودی الاصل بودن رشیدالدین فضل الله درست به نظر می‌رسد.

۱۴. تفسیرهای گروسه را در امپراتودی استپها، ص ۶۴، ببینید.
۱۵. کتاب عناصر ترکی و مغولی در ایران دودان اخیر، نوشته گرهارد دوئرفر، را ببینید که در سه جلد، در ویسبادن طی سالهای ۱۹۶۷-۱۹۶۳ چاپ شده است. نکته مهم آن است که این زبانشناس دانشمند اظهار می دارد که برای شرح واژه های ترکی در زبان فارسی امروزی دو جلد کتاب ولی برای بیان لغات مغولی فقط یک جلد لازم است. گمان می کنم که زبان و لغات مغولی، پیش از پایان قرن چهاردهم میلادی از ایران برافتاده باشد.
۱۶. تیمور، که واژه ای ترکی - مغولی به معنی «آهن» است. یک ترکیب عمومی برای اساسی جانشینان مغول بود و البته یک شهرت دائمی برای تیمورلنگ یا تمرلین حفظ کرده است.
۱۷. به بیوگرافی پایان نوشته ف. دبلیو. کلیوز در شماره ۱۹ مجله مطالعات آسیایی هاروارد، سال ۱۹۵۶ رجوع فرمایید.
۱۸. رشیدالدین فضل الله (ترجمه کاترمر، ص ۱۹۱) اضافه می کند که او زیاد تحت نفوذ لاماهای تبتی قرار داشت.
۱۹. او در حدود سال ۱۲۴۷ به جهان آمده بود ولی محل تولد او معلوم نیست زیرا سه دهکده «مونته چورونو» (تپه کلاغ) خوانده می شوند که در جنوب ایتالیا قرار دارند. دو دهکده در استان سالرنو Salerno و یکی در استان فوگیا Foggia ر.ک: یول کوردیر، ختای، ج ۳، ص ۴-۳.
۲۰. تاریخ ورود این هیأت بطور یقین معلوم نیست. تواریخی که در نامه هاست ضد و نقیض است. مونته چورونو ممکن است سال ۱۲۹۲ یا ۱۲۹۳، در دوره حیات قویبلای، ولی به احتمال بیشتر در دوره حکومت تیمور خاقان به خان بالیغ رسیده باشد.
۲۱. یول و کوردیه، ختای، ج ۳، ص ۱۰، به نقل از ودینگ.
۲۲. در باره ناراحتی و فشار اقتصادی چین دوره مغول به کتاب ه. ف. شرمز، تحت عنوان ساختمان اقتصادی سلسله یوان، کمبریج، ماساچوست، ۱۹۵۶ و مختصرتر از آن، کتاب دبلیو. ابرهارد، به نام تاریخ چین، چاپ دوم، لندن، ۱۹۶۰، فصل دهم، مراجعه فرمایید.
۲۳. مدرکی را ببینید که در همین کتاب، فصل هفتم، یادداشت ۳۹، از این بطوطه نقل شده است.
۲۴. به انسان این عقیده دست می دهد که در آغاز سده پانزدهم میلادی در چین به همان اندازه بازرگانان ایتالیایی بودند که مبلغان مسیحی وجود داشتند. ژان دومونته چورونو را پیتر آلوکالونگو Peter of Lucalongo همراهی می کرد که برای او در پکن کلیسایی ساخت. ر.ک: یول و کوردیه، ختای، ج ۳، ص ۵۵؛ اسقف آندره در زیتون، نرخ ارز را از قول بازرگانان جنوایی نقل می کند. ر.ک: همان کتاب، ج ۳، ص ۷۳. ژان مارینیولی، از انباری برای بازرگانان اروپایی در زیتون صحبت می کند. ر.ک: همان کتاب ختای ج ۳، ص ۲۲۹؛ اودوریک راهب ضمن توصیف مقدار ثروت کوئسی Quinsay (هانگچو) برای تأیید اظهارات خود «مردم بسیاری را که در آن شهر بوده» و اکنون در ونیز زندگی می کنند، گواه می گیرد. ر.ک: همان کتاب، ج ۲، ص ۱۹۴-۱۹۳. میان «هفت شهید الملیق» که سال ۱۳۳۹ کشته

شدند، ویلیام آوسودنا Modena، یک بازرگان جنوایی بود. ر.ک: مقاله دکتر هوارد اسمیت تحت عنوان پنج قرن بازگانی چین و کشورهای بیگانه در بندر ژیتون در مجله انجمن پادشاهی آسیایی، ۱۹۵۸. بسال ۱۹۵۱ یک قطعه سنگ مرمر در یانگ - چو پیدا شد دارای کتیبه لاتین به یادبود کاترین، دختر مردی به نام دومینیکوس دو ویلیونیس Villionis بتاریخ ۱۳۴۲ میلادی که باکنده کاریهایی به شیوه اروپایی از مریم مقدس و فرزندش زینت یافته بود. ر.ک: مقاله ف.ا. رولو Rouleau تحت عنوان یک سنگ مرمر لاتینی در یانگ - چو در «مجله مطالعات آسیایی هاروارد»، ۱۹۵۴.

۲۵. جزئیات اقتصادی اقتباس از شرمین و جزئیات اجتماعی از ابرهارد است.
۲۶. انحطاط و سقوط سلسله یوان را می توان در جلد پنجم کتاب اوتو فرانک (۱۹۵۲) و جلد نهم کتاب پدردومایا (۱۷۷۹) دنبال کرد. هر دو منبع مذکور دارای تفسیرهایی از وقایع این سلسله است.

۲۷. دو نفر دیگر مؤسسان سلسله «هان» و نخستین سلسله از «پنج سلسله» بودند.
۲۸. این وداع غم انگیز با فریبندگیهای پرآب و تاب چین در «دنیین توبچی Erdeniyin Tobchi» یک تاریخ مغولی که در سده هفدهم بوسیله سانانک ستن تألیف شده، نقل گردیده است.
۲۹. سرها Seres نامی عمومی است در مورد چینیهایی که در آثار بطلمیوس، پمپونیوس Pomponius Mela و شاعران لاتین دوره آگوست به کار رفته است. بدون شک این نام مشتق از واژه چینی سزو Szu به معنی «ابریشم» است. یعنی «مردمی که از ایشان ابریشم به دست می آید» مع ذلک نام «چین»، «تین» یا «سین» تا اندازه زیادی قدمت دارد و تاریخ آن به نخستین سده میلادی می رسد و می توان صحیح پنداشت که این نام با سلسله تسین (Ts'in) ارتباط دارد که از ۲۵۵ تا ۲۰۷ پیش از میلاد در چین فرمانروایی کرده است. ر.ک: یول کوردیر، ختای، ج ۱، ص ۲۲-۱ و قسمتهایی که در یادداشتهای متمم از مؤلفان دیگر ترجمه شده است؛ همچنین مقاله سرها در کتاب پولی ویسوا Wissowa جلد ۲، مقاله ۲، اشتوتگارت، ۱۹۲۳.

۳۰. نامه های ژان دو مونته چورینو و اسناد دیگری که ارتباط با هیأت های تبلیغی ایتالیایی در چین در قرن چهاردهم میلادی دارد، نخست بکوشش وقایع نگار فرانسیسکن ایرلندی، لوک و دینگ، در کتاب وی بنام Annales Minorum در هشت جلد ورق بزرگ، در رم طی سالهای ۱۶۵۲-۱۶۲۵ چاپ شد. متنهای انگلیسی آن در یول کوردیر، ختای ج ۳ و ا. سی. سول، مسیحیان در چین، لندن، ۱۹۳۰، است. رفت و آمد چنین نامه هایی میان اروپا و چین حکایت از کارآیی پست در دوره امپراتوری مغول می کند.

۳۱. بنابراین آنچه یول و کوردیه، در جلد سوم، ص ۵۰ کتاب خود آورده اند، ژان دومونته چورینو در نخستین نامه ای که از خان بالیغ بتاریخ ژانویه ۱۳۰۵ نگاشته به ترجمه خود اشاره می کند. ولی جمله ممکن است مغلوپ بوده و صحیح آن بجای «تاتار»؛ «ترسا» باشد. «ترسا» واژه ای عمومی بمعنی «مسیحی» در آسیای قرون وسطی است و از واژه «ترس» فارسی است. یعنی کسی که از خدا می ترسد. این واژه مخصوصاً درباره ملت، مذهب و نوشته اویغورها به کار می رفت که بیشتر مسیحی بودند.

۳۲. در جلد سوم کتاب یول و کوردیه، ص ۷۵-۷۱، نامه اسقف اندره را به سرپرست راهبان

پروجیه ببینید. این نامه از زیتون بتاريخ ۱۳۲۶ میلادی است. در باره اسکان اینکه آراسگاه مکشوف در چوانچو Chuanchow قبر اندره است و او بسال ۱۳۳۲ درگذشته، به مقاله صلیبهای از دیوادهای زیتون در «سجله انجمن پادشاهی آسیایی»، ۱۹۵۴، رجوع فرمایید.

۳۳. شرح سفرهای اودوریک راهب جلد دوم کتاب یول و کوردیه را پر کرده است. پوردنون شهر کوچکی در فریولی Friuli، در خاک و نیز است. مندرجات این کتاب که تصویر باروچی از آسیای سده چهاردهم بشمار می رود، شهرت و محبوبیت بسیاری داشت و قسمتهای زیادی از آن را سرجان مندویل Mandeville، جهانگرد ماجراجوی نامحبوب انگلیسی غارت کرده و در سفرنامه خود بنام خویش انتشار داده است. یول صورتی از هفتاد و شش نسخه خطی سفرهای اودوریک تنظیم کرده که در اروپای غربی پراکنده است.

۳۴. او عملاً هرگز وارد تبت نشد. در این باره به مقاله ب. لوفر Laufer تحت عنوان آیا هرگز اودوریک دودودنون د تبت بوده است؟ در تونگ پائو، ۱۹۱۴، رجوع فرمایید.

۳۵. متن این نامه را در یول کوردیر، ج ۳، ص ۱۸۳-۱۷۹ ببینید. این رسالت طی نامه ای از «خان بزرگ» به پاپ انجام شد که نامه ای بسیار کوتاه بکوتاهی نامه کیوک به پاپ اینوسان چهارم در سال ۱۲۴۶ بود، اگرچه مؤدبانه تر از آن به نظر می رسید. نامه چنین است: «به قدرت خدای لایزال این فرمان ماست: ما رسول خویش، اندره فرنگی را با پانزده تن دیگر بسوی پاپ می فرستیم که خداوندگار و سرور مسیحیان در فرنگستان، آن سوی هفت دریا، جایی که خورشید غروب می کند، می باشد. او را برای این می فرستیم که راهی برای رد و بدل کردن پیک و پیام میان ما و پاپ بگشاید و از خود پاپ درخواست کند که برکات خود را برای ما بفرستد و همیشه ما را در دعاها و یاد کند و آلاها را که بندگان ما و فرزندان مسیحی وی هستند به او (یعنی به پاپ) بسپارد. همچنین ما آرزو مندیم که فرستادگان ما اسبان و تحفه های نادر دیگری از آن سرزمین غروب خورشید برای ما بیاورند». نگاشته شده در خان بالغ، به سال سوش، ماه ششم، روز سوم از ماه (ژوئیه ۱۳۳۶). باوجود شکی که دوهسون در جلد دوم کتاب خود، ص ۶۰۸، کرده، اصالت این نامه غیر قابل تردید است.

۳۶. او به یک خانواده شریف فلورانس تعلق داشت که نامش از مارینیول، دهکده ای در دو میلی آن شهر گرفته شده بود. بعداً او امور مذهبی اسپراتور چارلز چهارم را عهده دار شد که از او خواست تا وقایع بوهیمیا را بنگارد که در پراگ طی سالهای ۱۷۶۸-۱۷۶۴ انتشار یافت. در این کتاب بگونه بی تناسبی شرح سفرهای آسیایی او نیز گنجانیده شده بود. اما تا سال ۱۸۲۰ کسی بدان پی نبرد و از آن اقتباس نکرد یول کوردیر، ج ۳، ص ۲۶۹-۱۷۷.

۳۷. او اعتبار نامه هایی از پاپ بندیکت دوازدهم برای خانهای آن دو قلمرو مغولی برد.

۳۸. این فرستاده گزارش می دهد که «خان بزرگ» وقتی آن اسبهای تنومند را دید بسیار شادمان شد. شرحی که این فرستاده داده مورد تأیید «وقایع سالانه» چین قرار گرفته که ضمن شرح وقایع سال ۱۳۴۲ می گوید: اسبهایی از فولنگ (فرنگستان) به اسپراتور هدیه داده شد. یکی از آنها یازده فوت و شش اینچ طول و شش فوت و هشت اینچ بلندی داشت و بجز پاهای عقبش که سفید بودند، تمام بدنش سیاه بود! ر.ک: دومایا، ج ۹، ص ۵۷۹؛ گوپیل، تاریخ چنگیزخان، ص ۲۷۹. پللیو این نکته را کشف کرد که تصویر این حیوان نجیب تا آغاز قرن گذشته در کاخ اسپراتوری پکن محفوظ بوده است.

یادداشت‌های فصل نهم

۱. درباره «سرای» نوشته چاوسر (Chaucer) تحت عنوان سرای «سرزمین قاقادی»، به کتاب اردوی «دین تألیف اشپولر، ص ۲۶۶-۲۶۹ رجوع کنید: سرای قدیم برکرانه ولگا، حدود شصت و پنج میلی شمال اشترخان و سرای جدید برکرانه اختویا، حدود سی و پنج میلی شرق استالینگراد (که امروز ولگوگراد است) قرار داشت. ویلیام روبروک که در بازگشت از مغولستان بسال ۱۲۵۴ از خاک سرای قدیم گذشت، به این شهر چنین اشاره می‌کند: «شهر جدیدی که باتو برکرانه ایتیل (Itil) (ولگا) ساخته است.» ر.ک: داوسون، ص ۲۰۷. برای آگاهی از اکتشافات اولیه باستانشناسی در آنجا از گزارش فرانتز بالودیس (Balodis)، باستانشناسی که اهل لیتوانی است، تحت عنوان سرای قدیم و جدید، ریگا، ۱۹۲۶، استفاده فرمایید.
۲. دوره بسیار کوتاه حکومت سرتاق چشم‌اندازهای مسیحیت را در قبیچاق تیره ساخت. مسیحی شدن او مورد گواهی هر فرمانروای مغولی قرار گرفته و مورخان مسلمان نیز آن را تصدیق کرده‌اند. پس از او عملاً یکی از پسران، یا یکی از برادرانش به نام اولاقچی به جایش نشست که شاید بچه‌ای خردسال بود و پس از مرگ زودرس وی برکه اورنگ فرمانروایی را در اختیار گرفت. اشپولر، ص ۳۳.
۳. اشپولر، ص ۳۶-۳۴. نامه الکساندر چهارم به سلطان بلا از رینالدوس Raynaldus در سوشیم Mosheim، تاریخ کلیسایی قاقادها، ۱۷۴۱، شماره ۱۶ چاپ شده است. مغولان به سلطان بلا پیشنهاد اتحاد کردند و بلا، که پاپ به‌وی اخطار کرده بود تا از همدستی و عقد پیمان با شرکان پلید خودداری کند، شکایت داشت که هنگام حمله مغولان بسال ۱۲۴۱، اقامتگاه مقدس پاپ و سایر قدرتهای مسیحی به‌وی کمک قابل ملاحظه‌ای نکرده‌اند.
۴. د. ا. عیالون، وادیه (مهاجران) ددکشود مملوکان، فرهنگ اسلامی، چاپ حیدرآباد، ج ۲۵، ۱۹۵۱.
۵. اصطلاح «اردوی زرین» در نظر شرقیان، که به‌جای این اصطلاح کلمه «خان‌نشین قبیچاق» را به کار می‌برند، ناشناخته است. صفت «زرین» شاید از آن جهت استعمال می‌شد که اقامتگاه خان با آجرهای طلایی یا چیزهای دیگری که این رنگ سمبولیک ترکی - مغولی را داشت پوشیده شده بود. ر.ک: دائرةالمعارف اسلامی، زیر مقالة «Batu'ids».
۶. برکه خود را در سه جنگ با همگنان مغولی خویش گرفتار ساخت: اول، جنگ با خان

بزرگ، قویلای، به علت پشتیبانی او از اریق بوقا که مدعی سلطنت بود. دوم، نبرد با هلاکو و ایلخانان ایران. سوم، پیکار با الغو، خان چغتای. میان سالهای ۱۲۶۱ و ۱۲۶۵ الغو خوارزم و اترار را از قبچاق گرفت؛ و از دست رفتن اترار، که یک ایستگاه کاروانی مهم بشمار می رفت، احتمالاً ضربه سختی به زندگی باررگانی قلمرو بر که بود.

۷. بر طبق نظر اشپولر، ص ۲۸۸-۲۸۹، از دوره فرمانروایی تودا منگو، همه تاتارهای روسیه، ترکی صحبت می کنند.

۸. اشپولر، ص ۲۸۹.

۹. ر. ک: بردسیهای درباره بازگانی جنوئیان در دیای سیاه در قرن سیزدهم، تألیف براسیانوس (G. Bratianus)، پاریس، ۱۹۲۹.

۱۰. مقریزی (ترجمه کاترسر) ج ۱، ص ۳۱۵-۲۱۴.

۱۱. ورنادسکی در کتاب مغولان و روسیه، نیوهیون، ۱۹۵۳، ص ۱۷۵-۱۷۴ اظهار می دارد که نوقای، خان اردوی خود، قبیله منگکیت، (Mangkit) بشمار می رفت ولی یقیناً علتی در کار بود که او هرگز به اورنگ فرمانروایی قبچاق ننشست. نام این امیرزاده مشهور در زبان مغولی بمعنی «سگ» است. این گونه تعیین هویت، ارواح خبیثه را فریب می داد چون ارواح پلید به تصور آنکه دارنده این نام، یک حیوان است، هنگام تولد وی مزاحمش نمی شدند.

۱۲. با اینهمه، ویرانگری مغول در اینجا باندازه ای سخت بود که لیتوانی، که ازگزند مغولان برکنار ماند، توانست برلستان و گالیسی چیرگی یابد. ورنادسکی، ص ۱۸۲.

۱۳. «تزار» یک لقب عمومی روسی برای «خان» بود. فقط بعد این لقب به فرمانروای بومی، دوک بزرگ مسکوی، منتقل گردید. ر. ک: مقاله م. چرنیفسکی (Cherniavsky) در «مجله تاریخ اندیشه ها»، ۱۹۵۹.

۱۴. ورنادسکی، ص ۱۸۷. تغتو همان توکتای (Toctai) مارکوپولو است که کتابش با شرح جنگی میان او و نوقای پایان می پذیرد.

۱۵. من از ورنادسکی، ص ۱۸۸، پیروی می کنم که محل آن میدان جنگ را چنین تشخیص داده است. ولی اشپولر، ص ۷۶، ادعا می کند که محل این جنگ، ترک (Terek)، در قفقاز شمالی بوده است. مورخان مسلمان «کاگاملیک» را «کوکانلیک» (Kukanlik) می نویسند.

۱۶. ورنادسکی، ص ۱۹۵.

۱۷. نویری، در دوهسون، ج ۴، ص ۵۷۵.

۱۸. این خانم بعداً اجازه یافت که پدر خود را ملاقات کند و ابن بطوطه، جهانگرد مشهور او را همراهی نمود و تا قسطنطنیه رساند. ولی خانم هرگز دیگر برنگشت.

۱۹. برای آگاهی از کارهای ایوان (که به خاطر خست و تنگ نظری به کالیتا، یعنی کیسه پول، شهرت داشت) و اهمیت انتخاب مسکو، ورنادسکی، ص ۲۰۲-۱۹۹ را ببینید.

۲۰. درباره تشکیل اتحادیه اوزبک، به کتاب بارتولد تحت عنوان تاریخ ترکان آسیای مرکزی، پاریس، ۱۹۴۵، ص ۱۸۶-۱۸۵ رجوع فرمایید.

۲۱. اشپولر در کتاب دوره مغول، ترجمه انگلیسی، لیدن، ۱۹۶۰، ص ۵۴، اظهار می دارد که حمله جانی بگ به تبریز ضربت متقابله ای در برابر تصرف داردانل بوسیله ترکان عثمانی

در سال ۱۳۵۵ بود. او با پی‌بردن به اینکه ارتباط اردوی زرین از راه دریا با مصر و جنوب قطع شده، کوشید تا با رخنه در آذربایجان و شام به مدیترانه راه یابد. این نظر ممکن است بسیار سفسطه‌آمیز باشد. آذربایجان از دیرباز علت نفاق میان قبیاق و ایران بوده است.

۲۲. اردوی سفید را به ترکی «آق اردو» می‌گویند. گاهی نیز آن را به نام اردوی آبی یا اردوی کبود می‌شناختند. مرزهای آن و تاریخ آن، هردو، نامعلوم است.

۲۳. مقاله بارتولد را تحت عنوان «تغتمش» در دائرة المعارف اسلامی ببینید.

۲۴. سقناق، برکرانه سیحون، بیست یا سی میلی شمال اترار است. این شهر از جاهایی بود که جوجی در سال ۱۲۱۹ تسخیر کرد. ر.ک: برتشنايدر، ج ۱، ص ۱۷۰، ۲۸۷ و هاورث، ج ۲، ص ۲۸۹.

۲۵. «قطب کولی کووو» میدان پرندگان معروف به نوک دراز است. این پیروزی واقعه غرور-آفرینی در تاریخ روسیه است. دمیتري، کنیه دونسکوی خود را از رود دون گرفته است چون برکرانه‌های این رود بزرگ آن جنگ انجام یافت. اما تلفات روسها سنگین بود و هنگامی که در میان نعلشای پراکنده میدان سربازان و افسران را از روی طومار اسامی ایشان فراخواندند، در برابر نام بسیاری از افسران ارشد، پاسخی شنیده نشد. ر.ک: ورنادسکی، ص-

۲۶۳-۲۵۹.

۲۶. پیکارهای تیمور که همانند جنگهای چنگیز مشهور و خونین است بتفصیل در ظفرنامه بوسیله شرف‌الدین شرح داده شده است. اروپاییان تا مدتی مدید اطلاعات خود را درباره تیمور از این کتاب به دست می‌آوردند که در سال ۱۷۲۲ به فرانسه و در سال ۱۷۲۳ به انگلیسی ترجمه شده است.

۲۷. ظفرنامه، ج ۲، ۱۲۷.

۲۸. ظفرنامه در جلد اول، صفحه ۷۶۱، اظهار می‌دارد که تیمور مسکو را گرفت و مورخان روسی یقین دارند که او در التز یا یلتز، در مرز میان قبیاق و قلمروهای روسی، برگشت. ر.ک: ورنادسکی، ص ۲۷۷، و اشپولر، ص ۱۳۶-۱۳۴.

۲۹. ظفرنامه، ج ۲، ص ۳۸۲.

۳۰. نظرات روسهای اسروزی راجع به حادثه اردوی زرین در تاریخشان، بوسیله گرکوف (Grekov) تحت عنوان «اردوی زرین»، لنین‌گرا، ۱۹۳۷ و ترجمه فرانسه آن، پاریس ۱۹۳۹، فصل هفتم، خلاصه شده است.

۳۱. راجع به مقتضیات مبهمی که سلاحهای آتشین در طی آنها در دوره مغول پیدا شد، ضمیمه دوم این کتاب را ببینید.

۳۲. درباره تاریخ مذهبی این اردو به اشپولر، ص ۲۴۱-۲۰۹ رجوع فرمایید.

۳۳. اشپولر در صفحه ۲۳۱ کتاب خویش صورتی از اسقفهای اورتودوکس سرای را به دست می‌دهد. سنگو تیمور بسال ۱۲۶۷ نخستین یرلین، یا فرمان، را راجع به حمایت از روحانیون اورتودوکس در قلمروهای خویش صادر کرد و اسقف تثوگنوست (Theognost) را سه بار به رسالت نزد امپراتور میخائیل هشتم فرستاد.

۳۴. فعالیت‌های فرانسیسکنا نیز مطابق معمول در همان وقایع سالانه لوک و دینگ در طی

شرح حوادث سالهای مربوط بیان شده است. نامه‌ای از پاسکال دو ویتوریا که معاصر آن فرانسیسکنها بوده، حاکی از نظری اجمالی درباره کارهای ایشان است. این نامه رایول و کوردیه، در جلد سوم کتاب خود، ص ۸۸-۸۱ چاپ کرده‌اند. راهب مذکور یک سال را در «سرای» شهری از ساراسنهای امپراتوری تاتار» به سر برده است. و این در سال ۱۳۳۷، پیش از رفتن او به شهر «آرمالک»، یعنی «الملیق»، در چغتای بوده است.

۳۵. ابن بطوطه بسال ۱۳۳۳، مسیحیان «ترک»، ظاهراً کومانها، را ملاقات کرد. رک: سفرنامه ابن بطوطه، انجمن ها کلویت، ج ۲ (۱۹۶۲)، ص ۴۷۰.

۳۶. پاپ ژان بیست و دوم در سال ۱۳۱۸، یعنی همان سال که سلطانیه در قلمرو ایلخانان، اسقف‌نشین گردید، کافا را نیز اسقف‌نشین ساخت.

۳۷. متن سه‌نامه را که از دستگاه پاپ صادر شده در موشیم، شماره‌های ۵۲، ۶۳ و ۸۸، ببینید. ۳۸. آخرین اسقف کاتولیک سرای در سال ۱۳۷۰ بوسیله پاپ اوربن پنجم انتخاب شد. این سلسله مراتب اداری مذهبی لاتینی، در کریمه، تا وقتی که جنواییها آنجا بودند، رعایت می‌شد. اشپولر، ص ۲۴۰.

۳۹. سلطان بیبرس با «قتیان» یا «جوانمردان»، صنفها یا انجمنهای مسلمانان، در قلمرو اردوی زرین تماسهایی داشت. مسافران و بازرگانان مسلمانی هم که از آسیای صغیر می‌رفتند به نشر اسلام کمک می‌کردند. بموجب ابن بطوطه، ج ۲، ص ۵۱۰، تا سال ۱۳۳۳ دوازده مسجد در سرای بود. بسال ۱۳۳۴ یک راهب جوان به نام استیفن آو پیترواردن (Peterwarden) که به اسلام گرویده و بعد بازگشت خویش را به آیین مسیح اعلام کرده بود، به دست گروهی مسلمان خشمگین کشته شد. رک: اشپولر، ص ۲۱۷.

۴۰. تاریخ چغتای را تا آنجا که می‌توان روشن ساخت، گروسه در امپراتوری استپها، ص ۳۹۷-۴۲۰؛ بارتولد در قادیخ ترک‌ان آسیای مرکزی، فصل هشتم، و مقاله خود تحت عنوان خان‌نشین چغتای در دائرة المعارف اسلامی؛ و اشپولر در دوره مغول، ص ۴۶-۴۳، شرح داده‌اند. اسلاوی «چغتای» بنظر می‌رسد که امروز جانشین «چغتای» قدیمی شده باشد، جز در روسیه که نام خانوادگی معروف چادایوف (Chaadayev) احتمال دارد از شکل اصلی «چعدای» گرفته شده باشد. رک: بارتولد، «چهار بررسی» ج ۲، فصل ۲. برای ادبیات ترکی چغتایی هم که خالی از اهمیت نیست به کتاب ه. ف. هوفمن (H. F. Hofman) تحت عنوان شعر و ادب ترکی و بردمی تراجم احوال، قسمت سوم، لیدن، ۱۹۶۹، رجوع فرمایید.

۴۱. در باره نام و اصل و نسب این مردم هیچگونه توجیهی به دست نیامده است. برتشنايدر در جلد دوم کتاب خود، ص ۲۲۰، و توین‌بی در بردمی قادیخ، ج ۲، ص ۱۴۰، به عدم آگاهی خود از این موضوع اعتراف کرده، در عین حال بنحوی آزمایشی اظهار داشته‌اند که ممکن است میان این قوم و گتای (Getae) نویسندگان کلاسیک و جاط‌هایی که در شمال هندوستان، در دوره ضعف امپراتوری شاهان مغولی، دست به غارت می‌زدند، رشته ارتباطی وجود داشته باشد. پللیو (در یادداشت‌هایی راجع به سارکوپولو، ج ۱، ص ۱۸۷) این واژه را با لغت ترکی امروزی «ست» (Cete) بمعنی «دسته‌ای از دزدان» مربوط می‌داند. مردم ساوراءالنهر این واژه را بعنوان یک اصطلاح زننده و اهانت‌آمیز درباره پیدادگران بیابانگرد به کار می‌بردند که تیمور

آنها را از چنگشان نجات داد و این کار تیمور شایدشایسته‌ترین کار آن ظالم خونریز باشد. این بیابانگردان خود را «مغول» می‌خواندند و کشورشان، نیمه شرقی خانشین چغتای نام فارسی مغولستان را یافت. اصطلاح چغتاییها برای این جمعیت که در یکجا سکونت کرده بودند، «کارائونه» (Carauna) به معنی «حرامزاده» یا «دورگه» بود. در این باره یادداشت یول و کوردیه را در مارکوپولو در جلد اول، ص ۹۸ ببینید. جتها تا مدتی دهقانان و واحه‌نشینان را تهدید می‌کردند. یک بار این جتها پنجهزارکودک را ربودند. ر.ک: بارتولد، قادیخ ترکان، ص ۱۰۳. مارکوپولو می‌گوید این کارائونه‌ها که با افسونهای ابلیسی خود باعث نزول ظلمت بر روی ماه می‌شدند، پیرسردان را کشتند و سردان و زنان جوان را اسیر کردند تا آن سرزمین متروک ماند.

۴۲. برای این پیشنهاد غیرعادی در باره تشکیل اتحادیه امپراتوری مغول به نوشته کوتکویکز (Kotwicz) تحت عنوان حامیان مغولی اندیشه صلح جهانی در «Rocznik, Orient» جلد ۱۶، ۱۹۰. همچنین تاریخ ایران کمبریج، ج ۵، ص ۳۹۹-۳۹۸ رجوع فرمایید.

۴۳. لوسترانج، سرزمینها...، ص ۴۷۱-۴۷۰.

۴۴. بارتولد، چهار بررسی، ج ۲، ص ۸. این سکه‌ها دینارها و درهمهای نقره بودند. دینارها در چغتای ضرب می‌شد. باوجود مشابهت اسمی، مدرکی در دست نیست که این کبکی، چنان که بعضی فرض کرده‌اند، از نام همان «کوپک» روسی باشد.

۴۵. هندوستان تنها سرزمین عمده آسیایی بود که ازگزند مغولان برکنار ماند. حملات اتفاقی مغولان بدان سرزمین ویرانی به بار می‌آورد ولی موقتی و زودگذر بود. منبع عمده تاریخی معاصر در باره روابط هندو-مغول، نوشته جوزجانی است که سالها قاضی بزرگ سلطان دهلی، ناصرالدین (۱۲۶۵-۱۲۶۶)، بوده و در حدود سال ۱۲۶۰ کتاب تاریخی خود، طبقات ناصری را بنام وی نگاشته است. ترجمه انگلیسی طبقات ناصری بوسیله ه. جی. راورتی، لندن، ۱۸۸۱، همچنین نوشته ج. ا. بویل را تحت عنوان فرماندهان مغول در افغانستان و هندوستان در «مطالعات اسلامی» (کراچی)، ج ۲، ۱۹۶۳، ببینید.

یادداشت‌های فصل دهم

۱. آذربایجان بسبب چراگاه‌های فراوانی که داشت، در دوره سلجوقیان به تصرف بیابانگردان ترک زبان درآمد و مورد استفاده‌ایشان قرار گرفت. کومانها که اهالی قسمت علیای رود اوبی (Obi) در سیبری بودند، الفبای خود را از اویغورهایی که بسوی غرب می‌رفتند گرفتند. بوسیله اینها در آغاز قرن سیزدهم میلادی زبان ترکی تا مرزهای مجارستان پیش رفت. رک: مقاله ژ. ریشارد زیر عنوان «حد غربی توسعه الفبای اویغوری» در مجله آسیایی، ۱۹۵۱. درباره *Codex Cumanicus* نیز که یک فرهنگ مختصر لاتینی - فارسی - کومانی است و بسال ۱۳۰۳ تألیف شده و اکنون در سنت مارکس و نیز است به نوشته سارتون تحت عنوان مقدمه به قادیخ علم، ج ۳، ۱۰۱۵ رجوع فرمایید.
۲. من در یادداشت شماره ۱۵ مربوط به فصل هشتم این کتاب از تعداد ناچیز واژه‌های مغولی به نسبت درصد زیاد لغات ترکی در زبان فارسی، سخن گفته‌ام.
۳. بوداییزم اولیه چینی در کتاب ف. زورچر (Zurcher) بنام تسلط آیین بودا بر چین، لیدن، ۱۹۵۹، شرح داده شده که تاریخ آن از قرن پنجم میلادی تجاوز نمی‌کند. ولی ا. ف. رایت (Wright) کتاب جامع‌تری دارد بنام بوداییزم در قادیخ چین، استانفورد، ۱۹۵۹، که آنهم بدبختانه از دوره مغول به سکوت رد شده است.
۴. شاید لازم باشد که مجدداً در اینجا به کتاب شیرین ارتوروالی (Waley) بنام سفرهای یک کیمیاگر، لندن، ۱۹۳۱ اشاره کنم که در آن مصاحبه مشهور کشور گشای مغول با این فیلسوف تائوئیست شرح داده شده است.
۵. درباره موقالی به قادیخ پیکادهای چنگیزخان تألیف پلیو و امبی (Hambis) لیدن، ۱۹۵۱، ج اول، ص ۳۶۲-۳۷۲ رجوع فرمایید.
۶. درباره این تصفیه کنندگان نوشته‌دو راشویلتر (I. de Rachewiltz) تحت عنوان چین شمالی در آغاز دوره مغول را در «مجله تاریخ اقتصادی و اجتماعی شرق»، ۱۹۶۶، ببینید. آنان همه، چینیهای «هان» نبودند. بسیاری از ایشان کیتانهای «چینی شده» بودند که از سلسله فرمانروای کین نیز به همان اندازه نفرت داشتند که از چینیهای بومی متنفر بودند.
۷. تبت در سده هشتم میلادی با آیین بودا وارد تاریخ شد. رک: کتاب ل. اوستین و دل (L. Austine Waddell). تحت عنوان کیش بودایی تبت، لندن، ۱۸۹۵.

۸. درباره سرعت قبول بودائی لامائی از طرف رهبران مغول پس از سال ۱۲۴۰ به نوشته پ. دومیه‌وی (P. Demiéville) تحت عنوان وضع مذهبی چین در دودۀ مادکوپولو، در Oriente Poliano (م، ۱۹۵۷؛ و کتاب راجنوسکی (P. Ratchnevsky) بنام خان بزدگ مغول و پرستشگاه بودائی، (Asiatia Festschrift F. Weller)، لایپزیک، ۱۹۵۴، رجوع فرمایید. یادداشت کاترمر را هم درباره نقش «بخشیه‌ها» یا لاماه‌ها در امپراتوری مغول، در ترجمه‌ای که از تاریخ رشیدالدین-فضل‌الله کرده، ص ۱۸۴-۱۹۹، ببینید.

۹. راجع به مسأله مبهم بودائیسیم در ایران دوره ایلخانان مغول به کتاب مغولان در ایران تألیف اشپولر، ص ۱۷۸-۱۸۷، و فصل بوزانی (Bausani) تحت عنوان مذهب در دودۀ مغولان در تاریخ ایران کمبریج ج ۵، ۱۹۶۸، رجوع فرمایید. بوزانی درباره پرستشگاه‌های بودایی در ایران می‌نویسد ما تنها هنگامی از آنها خبری به دست می‌آوریم که بوسیله غازان‌خان در سال ۱۲۹۶-۱۲۹۵ ویران شده‌اند.

۱۰. اشپولر، ادوی‌زدین، ص ۲۱۶، ۲۲۴؛ کاترمر، رشید، ص ۱۸۶.
۱۱. دورترین حد پیشرفت آیین بودا بسوی باختر در روزگار پیش از مغول به نظر می‌رسد که در بامیان واقع در هندوکش (در افغانستان امروزی) بوده است. بامیان زمانی ده صومعه بودائی داشت ولی در سده نهم میلادی به دین اسلام گروید. ر.ک: مقاله بامیان در دائرةالمعارف اسلامی.

۱۲. ر.ک: مقاله ه. ف. شرمز، تحت عنوان کاداهای فرعی مغولان سده سیزدهم در مجله مطالعات آسیایی هاروارد، شماره ۱۹، ۱۹۵۶، ص ۳۸۹. اگر سقوط منچوها بسال ۱۹۱۲، درهم شکستن موقتی قدرت دولت را موجب شد، کمونیستها از سال ۱۹۴۹ به این سو مجدداً آن را حتی برپایه استواری برقرار ساختند.

۱۳. ر.ک: ئی. ه. پارکر، مطالعاتی درباره مذهب چینی، لندن، ۱۹۱۰، ص ۲۹۶-۲۹۲.
۱۴. از جمله جوامع اورتودوکس در امپراتوری مغول، روسها، گرجیها، و زمانی هم آنها بودند ولی دشمنی نسطوریان آنها را بسوی رم راند. ر.ک: مقاله ژ. دوویه تحت عنوان بیزانسیهای آسیای مرکزی و خاور دور در مجله «بررسیهای بیزانسی» شماره ۱۱، سال ۱۹۵۳.

۱۵. از بررسیهای جامع و کامل ف. زارنکه (F. Zarncke) درباره ژان کشیش که طی دو مقاله محققانه در «گزارشهای آکادمی ساکسون»، لایپزیک، ۱۸۷۹، ۱۸۸۳، چاپ شده، مدتی نزدیک به یک قرن می‌گذرد و هنوز مطالب مهمی به آنچه او آورده اضافه نشده است.

۱۶. درباره مشاجرات نسطوریان و رومیان به فصل هشتم این کتاب رجوع فرمایید. از نامه‌های سونته چورونو راجع به چینیانی که به آیین مسیح گرویدند یا اثری نیست یا خیلی کم است. ولی او انجیل و مزامیرا به زبان «تاتار» (مغولی یا ترکی؟) ترجمه کرد و شرح تصاویر صحنه‌های «تورات» را نیز که به لاتینی بود، به «تارسیک» (Tarsic) (احتمالاً ترکی اویغوری) و فارسی، ولی نه چینی، نوشت. ر.ک: یول و کوردیه، ختای، ج ۳، ص ۵۰-۵۰۰.

۱۷. باوجود همه ستایشهای گزافه‌آمیزی که از روسیه کی‌یفی شده، من نمی‌توانم باور کنم که سطح فرهنگی آن به بلندی سطح فرهنگی غرب لاتین در آن عصر بوده باشد. در روسیه آن روزگار هیچ چیزی که با مدارس کلیسایی اروپای کاتولیک برابری کند، وجود نداشت و فکر

می‌کنم همین موضوع برای تأیید نظر من کافی باشد.

۱۸. مدرکی در دست نیست که اسلام بر مسیحیت طبق یک روش منظم و اصولی غلبه کرده باشد. در شهرهای اربل در عراق، تانا در هند، الملیق در آسیای مرکزی، و سرای، شورشهایی که گاهی توده‌ای از مردم می‌کردند، حکایت از خشم و خشونت و احساسات ضد مسیحی ایشان پس از جنگهای صلیبی می‌کند ولی اقدام رسمی به میزان وسیع ملی علیه مسیحیان، تا آنجا که من می‌دانم، بوسیله دولت مملوک مصر شد که انتقام غارت اسکندریه بسال ۱۳۶۵ بوسیله پیتز، فرمانروای قبرس، را از عیسویان یعقوبی مصر گرفت و آنان را مجبور ساخت که تقاص آن غارتگری را پس بدهند. ر.ک: ا.س. آشیا (Atiya) جنگ صلیبی در اواخر قرون وسطی، لندن، ۱۹۳۸، ص ۳۷۷.

۱۹. «هوئی هوئی» یک نام عمومی چینی برای مسلمانان در سراسر دوره قرون وسطی است. معنی اصلی آن «برگشتن» و «بازآمدن» است و اشتقاق این واژه از نام «اویغورها» که چینیان ایشان را «هوئی - هو» می‌خواندند، در قرن هجدهم بوسیله لیو چیه (Liu-chih) زبردست‌ترین محقق مسلمان چینی عصر خود، مورد تأیید قرار گرفت. ر.ک: برتشنايدر، ج ۱، ص ۲۷۴-۲۶۴؛ سارتون، مقدمه...، ج ۳، ۱۵۹۰-۱۵۸۶.

۲۰. بهمین جهت نخستین کسانی که در یونان به مذهب اسلام گرویدند، چینیان «هان» نبودند بلکه مردم تبتی - برمه‌ای بودند. اسلام هرگز از آن سوی این استان فراتر پخش نشده است. ر.ک: مارشال برومهال، اسلام در چین، لندن، ۱۹۱۰. پیش از غلبه کمونیسم بسال ۱۹۴۹، مسلمانان چینی چهل و هشت میلیون نفر بودند که از سایر چینیان تشخیص داده نمی‌شدند مگر با امتناعی که از خوردن گوشت خوک داشتند. از تعداد ایشان و وضع فعلی ایشان اطلاعی ندارم.

۲۱. تجدید حیات ادبی و هنری ایران در دوره مغول را ادوارد براون در جلد سوم تاریخ ادبی ایران، کمبریج، ۱۹۲۰، باهمان بصیرت و طلاقت بیان معمولی خود شرح داده است. ۲۲. پلیو در مقاله مغولان و دستگاه پاپ در نشریه «شرق مسیحی»، شماره ۴۰، یادداشت صفحه ۳۱. تفسیر می‌کند که تنها کتیبه اسلامی که در قراقروروم به دست آمده، به فارسی است. در جای دیگر یادآوری می‌نماید که زبان فارسی تاروژگار سلسله مینگ نیز در قسمتهایی از چین به کار می‌رفت.

۲۳. رنه گروسه در کتاب تاریخ جنگهای صلیبی، ج ۳، ص ۵۳۰، رومیان را به خاطر از دست دادن چنین فرصت خدا ساند و پاسخ سرد دادن به این «لبخند سرنوشت» بسختی محکوم می‌کند. من این انتقاد را نمی‌توانم بپذیرم. زیرا خاطره وحشتناک دلهره‌آور حمله مغول به اروپا در سالهای ۱۲۴۲-۱۲۴۰ هنوز بطور وضوح به قوت خود باقی بود. مغولان در بیرحمی و خیانت شهرت داشتند و بسال ۱۲۶۰ درست در همان زمان که هلاکو برای نخستین بار می‌خواست رسماً خود را به دستگاه پاپ نزدیک کند، برکه و نوقای حمله مغول بر لهستان را تجدید نموده بودند. این فرض که در چنان موقع و مقتضیاتی مغولان می‌توانستند، بعنوان متحدان، مورد استقبال اروپای کاتولیک قرار گیرند، نامعقول است.

۲۴. کناره‌گیری از آیین مسیح که بطور وسیعی، در همان سرزمین زادگاه این آیین انجام می‌گرفت

بیشتر نه بعثت آزاری بود که مسیحیان می‌دیدند بلکه بعثت آن بود که روحیه خود را باخته بودند. این تزلزل روحی هم حاصل پیروزیهای مسلمانان و غلبه نهایی ایشان بر مسیحیان جنگهای صلیبی بود. همچنین منافع مادی و اجتماعی گرایش به اسلام باعث ترک مسیحیت می‌شد. یک مبارزه تا اندازه‌ای ادبی هم برضد مسیحیت در مصر و شام وجود داشت. در این باره نوشته م. پرلمن، تحت عنوان یادداشتهایی (اجمع به تبلیغات ضد مسیحی در امپراتوری مملوک، BSOAS). ۱۹۴۰ را ببینید.

۲۵. وقایع نگاری بارهبریوس، ترجمه انگلیسی بوسیله والیس باج، در دو جلد، اکسفورد، ۱۹۳۲. او شخصاً قسمتی از این کتاب را به عربی برگرداند که از طریق ترجمه لاتینی پوکوک (Pococke) زیر عنوان *Historia Dynastiarum*، اکسفورد، ۱۶۶۳ در اروپا شهرت یافت. پدر او یک یهودی بود که به آیین مسیح گرویده بود، از این رو کنیه وی «پسر عبری» بود. در این باره به کتاب ت. نولد که تحت عنوان (نوس مطالب قادیخ شرقی، ترجمه انگلیسی، لندن، ۱۸۹۲، فصل هشتم و مقاله «ابن العبری» در دائرة المعارف اسلامی رجوع فرمایید.

۲۶. تاریخ شام تألیف فیلیپ حتی، لندن، ۱۹۵۱، ص ۵۴۶.

۲۷. پدیده شگفت‌انگیز «انتقال تمدن» از اسلام به اروپای غربی که تا قرن هفدهم میلادی تکمیل شد، تنها امروز مورد تحقیق قرار گرفته است. به کلاسیسم و انحطاط فرهنگی در قادیخ اسلام، پاریس، ۱۹۵۷، و مقاله من تحت عنوان مسأله انحطاط اسلامی در «مجله تاریخ جهان»، شماره ۷، ۱۹۶۳، رجوع فرمایید.

۲۸. طلوع جغرافیای جدید، تألیف بی‌زلی (C. R. Beazley) ج ۳، اکسفورد، ۱۹۰۶، ص ۴۱۳-۴۱۹.

۲۹. ج. ر. پارتینگتون در کتاب قادیخ آتش یونانی و بادوت کمبریج، ۱۹۶۰، بزحمت زیاد مدارکی غیر قطعی و کسل‌کننده را فراهم می‌کند مربوط به زمان و مکان پیدایش سلاحهای جدیدی که وضع جنگ و جامعه را دگرگون ساخت. توضیح مختصر ضمیمه دوم این کتاب را ببینید.

۳۰. کتاب اساسی درباره قطب‌نما هنوز کتاب شوک (A. Schuck) تحت عنوان قطب‌نما است که در سه جلد طی سالهای ۱۹۱۸-۱۹۱۱ در هامبورگ انتشار یافته و جلد سوم آن به شرح ادعاهای چینیان اختصاص دارد.

۳۱. متن و ترجمه این کتیبه را در اسناد دوده مغول نوشته پرنس رولند بناپارت، پاریس، ۱۸۹۵، ببینید.

ضمیمه اول

۱. بموجب پلیو، کوده ای - آرال (به معنی: «جزیره کوده») اردوگاه چنگیز در محل تلاقی رودهای سنگور و کورلن، در مغولستان، بود. آنجا صحنه انتخاب اوگتای بسال ۱۲۲۹ و منگو بسال ۱۲۵۱ بود. ر.ک: یادداشت‌هایی درباره مادکوپولو، ج ۱، ص ۳۲۲.

ضمیمه دوم:

۱. جامع‌ترین بررسی اخیر درباره منشأ پیدایش سلاح‌های آتشین کتابی است پراز ذکر منابع و مآخذ، تألیف ج. ر. پارتینگتون، تحت عنوان قادیخ آتش یونان و بادوت، کمبریج، ۱۹۶۰. ۲. چنانکه من باب مثال نسخه دستنویس گنت (Ghent) از وجود توپ بسال ۱۳۱۳ صحبت می‌کند. ر.ک: پارتینگتون، ص ۹۷.

۳. مجسمه‌ای از او که در فرایبرگ ایم برایزگو (Freiburg im Breisgau) بسال ۱۸۵۴ برپا شده، سال ۱۳۵۳ را تاریخ اکتشاف او ذکر می‌کند. اینکه اسلحه آتشین جدید بهمان اندازه ذهن مردم آن عصر را آزار می‌داد که سلاح‌های هسته‌ای افکار زمان ما را ناراحت کرده، از روی این حقیقت معلوم می‌شود که اوگاهی بعنوان کسی معرفی می‌شد که در مکتب شیطان تعلیم یافته است. ر.ک: مقدمه‌ای بر قادیخ علم تألیف: جی. سارتون، واشنگتن، ۱۹۴۸، ج ۳، ۱۵۸۱.

۴. در اروپا راجع به اسلحه آتشین چینی مطالعات زیادی صورت نگرفته و اینهم تا اندازه‌ای بعلت دشواری زبان بوده است. نخستین گامها در راه این گونه تحقیقات را مبلغان ژزویت فرانسوی برداشتند. این آثار عبارتند از هنر نظامی چینیان بقلم ژ. امیو (J. Amiot) پاریس، ۱۷۷۲، و مقاله‌ای به‌خامه مایرس (W. F. Mayers) تحت عنوان درباره معرفی و کاربرد بادوت و سلاح‌های آتشین میان چینیان در نشریه شعبه چین شمالی انجمن آسیایی پادشاهی، ۱۸۷۰-۱۸۶۹، و مقاله دیگری زیر عنوان اختراع اسلحه آتشین و بادوت و استفاده از آنها در چین منتشره در تونگ پائو، ۱۹۰۲، بقلم شگل (G. Schlegel) دویشت ارزمندهم که صرفاً برپایه منابع

چینی قرار گرفته، یکی بقلم گودریچ و فنک (Feng) زیر عنوان تکامل اولیه اسلحه آتشین در چین و دیگری نگارش وانگ لینگ بعنوان درباره اختراع و استفاده از بادوت و اسلحه آتشین در چین در (Isis) ج ۳۶ و ۳۷، ۱۹۴۷-۱۹۴۶ منتشر شد. جی. سارتون نیز در مقدمه بر تاریخ علم ج ۲، ۱۹۳۱، ص ۱۰۴۰-۱۰۳۶ و ج ۳، ۱۹۴۸، ص ۷۲۶-۷۲۲، فهرست کاملی از منابع و مآخذ راجع به این موضوع را به دست داده است. راجع به فصل پارتینگتون نیز هم اکنون در اینجا یادداشتی نوشته شده است. جلد مربوط به علوم طبیعی چینی که قرار است بعنوان بخشی از کار بزرگ دکتر ژوزف نیدهام (Needham) بزودی انتشار یابد، با احتمال قوی شامل کاملترین بحث درباره این موضوع خواهد بود. در عین حال ما می توانیم از شرح کوتاهی استفاده کنیم که راجع به دانش چینی تحت عنوان میراث چین نگاشته است (چاپ ر. داوسون) اکسفورد، ۱۹۶۴، ۲۵۲-۲۴۲.

۵. نظر دیگری نیز هست و آن اینکه باروت را کیمیاگران تائوئیست کشف کردند. ولی در چه زمانی؟ اگر ماسی توانستیم از موثق بودن دوچینگ یائو *Wu Ching Tsung Yao* اطمینان داشته باشیم که رساله ای درباره فنون نظامی است و مقدمه آن بتاریخ ۱۰۴۴ است و دستورالعملی برای تهیه هوئو یائو (huo yao) (داروی آتش زا) دارد، وجود باروت در چین در قرن یازدهم میلادی به ثبوت می رسد. ر. ک: پارتینگتون، فصل ۶، تحت عنوان «صنعت آتش بازی و سلاحهای آتشین در چین» مخصوصاً صفحات ۲۶۳-۲۶۱.

۶. این کار، که ارزشمندترین منبع منحصر به فرد تاریخ چین است، در سده هجدهم بوسیله پدر روحانی، ژوزف دومایا، تحت عنوان تاریخ عمومی چین در دوازده جلد به فرانسه ترجمه شد. پاریس، ۱۷۸۳-۱۷۷۷. قسمتهایی از آن که مربوط به «بمب رعدآسا» است بوسیله پارتینگتون، ص ۲۴۳-۲۴۱، نقل شده و در مقالات (Isis) نیز بوسیله وانگ لینگ، ص. ۱۷۰، و گودریچ و فنک، ص ۱۱۷، مورد تفسیر قرار گرفته است.

۷. ر. ک: امپراتوری مغول تألیف م. پراودن (M. Prawdin) ترجمه انگلیسی، لندن، ۱۹۴۰، ص ۲۶۰-۲۵۹؛ تاریخ مختصر مردم چین تألیف ل. گودریچ، نیویورک، ۱۹۴۳، ص ۱۴۹. در اینجا منابع و مآخذی ارائه نشده و پارتینگتون در ص ۲۹۱ بطعنه یادآوری می کند که: «من مقداری از وقت خود را تلف کردم تا منبع اظهار نظر گودریچ را پیدا کنم؛ این ممکن است در ولتر باشد!»

۸. نه جان دلوگوس (Jan Dlugosz)، نویسنده لهستانی، که در کتاب خود به نام تاریخ لهستان، دو جلد، لایپزیک، ۱۷۱۱-۱۷۱۲، جلد اول، ص ۶۷۹ «حملة گازی» را توصیف کرده و نه ژان دو توروک (Thurocz) که غارتگری مغول در مجارستان را بعنوان *Chronicon Rerum Hungaricarum* منتشره در مجموعه «Scriptores Rerum Hungaricarum» (چاپ J. G. Schwandtner) وین، ج ۱، ۱۷۴۶، بتفصیل شرح داده، هیچ یک اشاره ای نه به باروت می کنند نه به توپ. در بسیاری از اسناد آن زمان هم که ماتیو پاریس نقل کرده، هیچ سندی درباره این موضوع نیست.

۹. پارتینگتون، ص ۲۴۶، که آن را «یک شمع بزرگ روسی» می خواند که «ساقه هایی پرتاب می کند از ترکیبی شبیه باروت». سال قبل از آن، مغولان تیرهای آتش زا و کوزه های نفت

در محاصره بغداد به کار برده بودند ولی رشیدالدین فضل‌الله، مورخ ایرانی، که بزرگترین منبع معتبر ما درباره این واقعه است از مواد منفجره حرفی نمی‌زند.

۱۰. درباره محاصره هسیانگ - یانگ، مارکوپولو، کتاب دوم، فصل ۶۲، را ببینید. او اظهار می‌دارد که پدر و عمویش منجنیق‌هایی ساختند که دیوارها را فرومی‌ریخت. رشیدالدین فضل‌الله بنحومعقولتری می‌نویسد مهندسان و ماشین‌هایی از ایران برای کمک رفتند. ر.ک: پارتینگتون ص ۲۴۸-۲۴۷.

۱۱. این تصویر، طی مقاله گودریچ و فنگ در «Isis» گراور شده است. پارتینگتون در صفحه ۲۷۵ یادداشت می‌کند که سه روایت مختلف می‌گوید که مغولان توپ آهنین علیه ژاپنیها به کار بردند. ولی با احتیاط اضافه می‌کند: «این اظهارات را باید کارشناسان زبان و فنون نظامی مورد تحقیق قرار دهند.» این حرف معقولی است. چون تنها منبعی که راجع به آن سه روایت به دست می‌دهد، یک کارکلی است اثر ف. س. میسن (F. S. Mason) بنام «تاریخ علوم» ص ۱۹۵۳، ص ۶۳-۶۲.

۱۲. وانگ لینگ، همان مقاله که قبلاً ذکر شد، ص ۱۶۲. این قورخانه تعلق به دولت سونگ داشت که شاید مغولان تازه آن را تحویل گرفته بودند.

۱۳. راجع به راجر بیکن کتاب پارتینگتون، ص ۷۹-۶۵ را ببینید. همچنین به کتاب سارتون که قبلاً ذکر شد، ج ۲، ص ۹۶۷-۹۵۲ رجوع فرمایید. این دستورالعمل رمز در فصل یازدهم اپیستولا (Epistola)، ترجمه انگلیسی بوسیله ت. ل. دیویس، ایستون، پنسیلوانیا، ۱۹۲۳ است. اینکه راجر بیکن آن را نوشته باشد مورد تردید بوده، اما به نظر نمی‌رسد که این تردید زمینه استواری داشته باشد. و اظهار سارتون (ص ۹۵۸) که می‌گوید این دستورالعمل رمز از هیچ جهت اعتباری ندارد و به خط راجر بیکن نوشته نشده، صحیح نیست.

۱۴. در این باره مقاله «بارود» را در دائرةالمعارف اسلامی ببینید. می‌گویند این واژه را نخست ابن‌البیطار، فیزیک‌دان اسپانیایی - عربی که بسال ۱۲۴۸ درگذشت، بعنوان مترادف «برف چینی» به کار برد. این واژه معلوم نیست که از چه مشتق شده است. از سده چهاردهم به این طرف این لغت در سراسر کشورهای اسلامی بمعنی «باروت» به کار می‌رفت.^۱

۱۵. میراث چین، ص ۲۴۸.

۱۶. قدیمیترین تصویر از یک توپ اروپایی به‌خامه‌والتر دومیلمت (Milemete) پیشوای روحانی ادوارد سوم است که تاریخ آن ۱۳۲۶ می‌باشد و اکنون در کریست چرچ، اکسفورد، است. این تصویر، توپ گلابی شکلی را نشان می‌دهد که برپایه‌ای قرار دارد و به وسیله آهن گداخته‌ای که در جای قتیله آن واقع می‌شود، شلیک می‌گردد. توپها احتمالاً در جنگ کرسی (Crècy) بسال ۱۳۴۶ و یقیناً در محاصره کاله (Calais) بسال ۱۳۴۷-۱۳۴۶، هنگامی که ده توپ از لندن فرستاده شد، به کار می‌رفته‌اند. ر.ک: پارتینگتون، ص ۱۰۹-۱۰۵.

۱۷. سارتون، ج ۳، ۱۵۴۹. این مسأله مورد توجه قرار گرفته بوده که جهانگرد بزرگ، ابن-بطوطه، میان سالهای ۱۳۳۳ و ۱۳۴۷ در چین به سر می‌برده است ولی از توپ و تفنگ یا

۱ «بارود» اگر در برابر «برف چینی» به کار رفته باشد، شکی نیست که از «برد» به معنی سرما و «برد» (به فتح باء و راء) به معنی تکررگ گرفته شده است. - م.

باروت هیچ سخنی نمی‌گوید. بحث از چیزی که به خاموشی برگزار شده هرگز به جایی نمی‌رسد، ولی غفلت یا سکوت این بطوطه مایه تحکیم این عقیده می‌شود که چینیان خیلی دیرتر از اروپاییان توپ و تفنگ را شناخته‌اند.

۱۸. پیدایش جنگ شیمیایی در زمان سلسله تانگ به وقوع پیوست ولی قبل از سلسله سونگ استعمال وسیع نظامی پیدا نکرد؛ و این جنگهای میان امپراتوری سونگ، تاتارهای کین و مغولان، بین قرون یازدهم و سیزدهم میلادی بود که زمینه‌های واقعی برای آزمایش آن فراهم آورد. رک: نیدهام، درمیراث چین، ص ۲۵۲.

فهرست منابع

منابع دست اول

الف، منابع مغولی

۱. یوان چائو پی - شیه (تاریخ سری مغولان)
این منبع اصلی بزرگ که نیمی تاریخ و نیمی افسانه است، اساساً شرح زندگانی چنگیز بشمار می‌رود ولی دربارهٔ قسمت اولیه فرمانروایی اوگتای نیز سخن می‌گوید. تاریخ تألیف و نویسندهٔ آن بطور قطع معلوم نیست (ضمیمهٔ شمارهٔ ۱ این کتاب را ببینید). متن مغولی آن دیگر بطور کامل وجود ندارد و آنچه باقی مانده نسخه‌ای به زبان چینی است. تاریخ سری مغولان را هاینیش (E. Haenisch) به آلمانی برگردانده و نام آن در زبان آلمانی *Die geheime Geschichte der Mongolen* است. چاپ دوم، لایپزیک، ۱۹۴۸؛ قسمتی از آن را پ. پلیو (P. Pelliot) به زبان فرانسه ترجمه کرده است تحت عنوان *Histoire Secrète des Mongols*، پاریس، ۱۹۴۹، قسمتی هم بوسیلهٔ ا. ویلی (A. Waley) زیر نام *The Secret History of the Mongols and other Pieces* به انگلیسی ترجمه شده است. لندن، ۱۹۶۳.
۲. سانانک ستزن *Ssanang Sstzen*: اردنیین توچی (Erdeniyin Tobchi) بمعنی: «خلاصه‌ای گرانبها»

این یک تاریخ مغول است که بعد از تاریخ سری مغولان بقلم پرنس اوردوس (Ordos) در سدهٔ هفدهم میلادی نگاشته شده است. ترجمهٔ آن به زبان آلمانی توسط اشمیت (I. J. Schmidt) تحت عنوان *Geschichte der Ost-Mongolen* سن پیتزبورگ، ۱۸۲۹، انتشار یافته است. قسمتی از آن را نیز کروگر J. R. Krueger به انگلیسی ترجمه کرده به نام *A History of the Eastern Mongols to 1662*، بلومینگتون، اندیانا، ۱۹۶۴.

ب، منابع چینی

۳. یوان شیه *Yüan Shih*، تاریخ یوان یا سلسلهٔ مغول
این کتاب شامل وقایع رسمی این سلسله است ولی اطلاعات تاریخی زیادی ندارد.

در حدود سال ۱۳۷۰ تألیف شده است. فصول خاصی از آن ترجمه و با تفاسیری به قرار ذیل منتشر شده است:

فصول ۹۳ و ۹۴ آن به وسیله ه. ف. شرمن (H. F. Schurmann) تحت عنوان *The Economic Structure of the Yüan Dynasty*، کمبریج، ماساچوست، ۱۹۵۶.

فصول ۱۰۲ و ۱۰۳ آن (که درباره حقوق قضایی است) بوسیله پ. راجنوسکی (P. Ratchnevsky) بعنوان *Un Code des Yüan*، پاریس، ۱۹۳۷.

فصل ۱۰۷ (که نسب نامه هاست) بوسیله ل. امبی (L. Hambis)، درمتم تونگ پائو (Toung Pao)، ۱۹۴۰.

فصل ۱۰۸ (درباره تیولها) همچنین بوسیله ل. امبی (L. Hambis)، بنام *Le chapitre CVIII du Yüan che*، جلد اول، لیدن، ۱۹۵۴ (پس از آن جلد دیگری منتشر نشده است).

۴. تونگ چی یین کانگ مو *T'ung Chien Kang Mu* (وقایع سالانه امپراتوری) این کتاب کاملترین مجموعه سوابق تاریخی چینی است که آن را سوما کوانگ (Ssu - Ma Kuang) متوفی سال ۱۰۸۶ تألیف کرده و چوهسی (Chu Hsi) در حدود سال ۱۲۰۰ آن را بشیوه تازه ای درآورده و دستهای دیگری نگارش آن را دنبال کرده اند. ترجمه فرانسوی آن بوسیله پدر روحانی، ژوزف دومایا (Mailla) بنام *Histoire générale de la Chine* در ۱۲ جلد، پاریس، ۱۷۸۳-۱۷۷۷ انتشار یافته و سال ۱۹۶۹ تجدید طبع شده است. نه جلد از این تاریخ راجع به سلسله مغول سخن می گوید.

۵. شنگ - دو چین - چنگ لو *Sheng-Wu ch'in-cheng lu* ترجمه فرانسوی آن بوسیله پلیو و امبی بنام *Histoire des Campagnes de Genghis Khan* جلد ۱، لیدن، ۱۹۵۱ (پس از آن مجلد دیگری منتشر نشده است). تاریخ مذکور در دوره فرمانروایی قوبیلای، حدود سال ۱۲۸۵ مسیحی تألیف شده است.

۶. چانگ چون *Ch'ang Ch'un* این کتاب که بوسیله ا. ویلی تحت عنوان *The Travels of an Alchemist*، لندن، ۱۹۳۱ انتشار یافته گزارش سفر یک دانشمند تائوئیست بنام چانگ چون در خاک آسیا تا اردوی چنگیزخان در هندوکش است و آن را لی چیه - چانگ (Li Chih-Ch'ang) شاگرد او نوشته است.

۷. کتاب برتشنايدر (E. Bretschneider). تحت عنوان: *Medieval Researches from Eastern Asiatic Sources*، در ۲ جلد، لندن، ۱۸۸۸؛ تجدید طبع ۱۹۶۷.

این کتاب مجموعه ارزشمندی از اطلاعات چینی دوره مغول بشمار می رود که ترجمه شده است.

پ، منابع ژاپنی

۸. کتاب یول و کوردیه (Yule - Cordier) بنام *The Book of Ser Marco Polo* جلد دوم،

ت، منابع ترکی چغتایی

۹. عبدالقاضی بهادرخان: *Histoire genealogique des Tartares*، لیدن، ۱۷۲۶، *Histoire des Mongols et des Tartares*، ترجمه دسزون (Desmaisons) در ۲ جلد، سن پترزبورگ، ۱۸۷۴-۱۸۷۱.

مؤلف این کتاب، خان‌خیوه در سده هفدهم بود. او بسال ۱۶۶۳ درگذشت. کتاب او شامل مطالبی نیمه افسانه‌ای درباره چنگیزخان است. دو نفر سوئدی که پس از واقعه پولتاوا (Pultava) در سیبری اسیر بودند (سال ۱۷۰۹)، نسخه‌ای از این کتاب را یافتند و به آلمانی ترجمه کردند. از روی این نسخه، ترجمه فرانسوی آن بسال ۱۷۲۶ انتشار یافت. در سده هجدهم، این کتاب منبع مفید اطلاعات بشمار می‌رفت ولی اکنون ارزش خود را از دست داده چون مآخذ معتبرتری در دست است.

ث، منابع فارسی

۱۰. تادیک جهانگشای جوینی

این کتاب شرح زندگانی چنگیز و جانشینان او تا سال ۱۲۵۶ است و یکی از کارمندان عالیرتبه ایرانی که در دستگاه ایلخانان خدمت می‌کرده نوشته است. جهانگشای جوینی سودمندترین و مستندترین کار تاریخی است که آن را بویل (J. A. Boyle) تحت عنوان *History of the World Conqueror*، در دو جلد به انگلیسی ترجمه و منتشر کرده است. منچستر، ۱۹۵۸.

۱۱. جامع‌اللوادیک، تألیف رشیدالدین فضل‌الله.

این تاریخ جهان است و آن را کسی نوشته که وزیر ایلخانان بوده و در سال ۱۳۱۸ به تهمت دروغین و ساختگی خیانت متهم شده و به قتل رسیده است. این کتاب از تاریخ چین و اروپا و همچنین جهان اسلامی سخن می‌گوید. قسمت زیادی از آن به زبان روسی یافت می‌شود ولی چاپ یا ترجمه کاملی از آن در دست نیست. بخش فرمانروایی هلاکو را کاتمر (E. Quatremère) از این کتاب به زبان فرانسه تحت عنوان *Histoire des Mongols de la Perse* ترجمه کرده است. پاریس، ۱۸۳۶، تجدید طبع ۱۹۶۸. قسمت اروپایی آن را نیز، ک. یاهن (K. Jahn) بعنوان *Histoire des Franks* ترجمه کرده است. لیدن، ۱۹۵۱. برای ترجمه قسمتهای دیگر آن نیز ترتیباتی داده شده است. جامع‌اللوادیک ارزشمندترین منبع منحصر به فرد تاریخ مغول است.

۱۲. طبقات ناهری، تألیف ابو عمر منهاج الدین عثمان جوزجانی.

از این تاریخ، قسمتی را که مربوط به مغول است، راورتی (H. G. Raverty) بنام *A general history of the Muhammadan dynasties of Asia* به انگلیسی ترجمه و منتشر

- کرده است. ۲ جلد، لندن، ۱۸۸۱.
۱۳. *تاریخ و صاف*، تألیف شهاب‌الدین عبدالله شیرازی ملقب به و صاف الحضرة، یک کارمند عالیرتبه ایرانی که تاریخ جوینی را از ۱۲۵۷ تا ۱۳۲۸ ادامه داده است. قسمتی از آن را فن‌هاسر (von Hammer) بعنوان *Geschichte Wassafs* به زبان آلمانی ترجمه کرده است. وین، ۱۸۵۶.
۱۴. ابن بی‌بی، مؤلف یک تاریخ فارسی درباره سلجوقیان روم از سال ۱۱۹۲ تا ۱۲۸۰ که رؤس مطالب آن را دودا (H. W. Duda) بنام *Die Seltschukengeschichte* به آلمانی ترجمه کرده است. کپنهاگ، ۱۹۵۹.

ج، منابع عربی

۱۵. *تاریخ کامل*، تألیف عزالدین ابن‌الاثیر، یک تاریخ جهانی تا سال ۱۲۳۱ که تصویر روشنی از آغاز حملات مغول به دست می‌دهد. هیچ ترجمه کاملی از آن نشده ولی قطعاتی از آن در *Recueil des historiens des Croisades*، به فرانسه ترجمه شده است: *Histoire Orient*، ج ۲، ۱۸۸۷.
۱۶. *سیره جلال‌الدین منکبرنی* یا *تاریخ جلالی* تألیف محمد بن احمد نسوی، منشی جلال‌الدین خوارزمشاه که در حدود سال ۱۲۴۱ زندگی سلطان جلال‌الدین را نوشته است. هوداس (O. Houdas) زیر عنوان *Vie de Djelal ed-Din Mankobirti* به فرانسه برگردانده است. پاریس، ۱۸۹۵. این کتاب تصویر جالبی از هجوم مغول به آسیای خاوری است.
۱۷. *پیبرس اول مصر*، تألیف: س. ف. صادق، دکا، ۱۹۵۶. این کتاب شامل ترجمه انگلیسی کتاب ابن عبدالظاهر درباره زندگانی پیبرس است که تا وقایع سال ۱۲۶۵ را در بر دارد.
۱۸. *مقریزی: مورخ مصری* که به سال ۱۴۴۲ درگذشت. او مؤلف «الخطط المقریزیه» یک بررسی تاریخی و جغرافیایی مصر بشکل دائرة المعارف، و *ملوک*، تاریخ ایوبیان و *ملوک* کان مصر است.
- از این کتاب قسمتی را که راجع به *ملوک* کان است، کاترمر به فرانسه برگردانده است تحت عنوان *Histoire des sultans mamlouks* ۲ جلد، پاریس، ۱۸۴۵-۱۸۳۷ کتاب مفیدی است که برپایه منابع قدیمی تری نگاشته شده است.

ج، منابع ارمنی

۱۹. *گرگوری آو اکنر* (Akner) *تاریخ ملت قیرانداز* (یعنی مغولان) این کتاب توسط بلیک و فرای Blake and Frye به انگلیسی ترجمه شده است تحت عنوان *A History of the Nation of Archers*، کمبریج، ماساچوست، ۱۹۵۴.
۲۰. *اسناد ارمنی*، *Documents arméniennes*، جلد اول، ۱۹۶۹، در *Recueil des historiens des Croisades*. در این مجموعه از قطعات مورخان ارمنی قرن سیزدهم به مطالبی نیز

درباره مغولان بر می‌خوریم. راجع به «هایتون» منابع فرانسوی را ببینید.

ج، منابع سریانی

۲۱. بار هبرایوس یا ابن‌العبری، ابوالفرج ترجمه انگلیسی آن *Chronography* بوسیله والیس باج (Wallis Budge)، در ۲ جلد، اکسفورد، ۱۹۳۲. مؤلف این کتاب که سراسقف کلیسای یعقوبی بوده، اکثر اوقات در مراغه می‌زیسته و بسال ۱۲۸۶ درگذشته است. این کتاب دیدگاه مسیحی شرقی را به دست می‌دهد.
۲۲. ریان بارصومه: *Travel Diary*

ترجمه انگلیسی بوسیله ج. ا. مونتگمری (J. A. Montgomery) تحت عنوان *The History of Yabballaba III and Bar Sauma*، نیویورک، ۱۹۲۷، تجدید طبع، ۱۹۶۶ و ترجمه دیگری بوسیله والیس باج بنام *The Manks of Kublai Khan*، لندن، ۱۹۲۸. مؤلف این کتاب یک کشیش نسطوری بود که مطران خود ماریهبالا هه سوم را تا عراق همراهی کرد و بعد، طی سالهای ۱۲۸۷-۱۲۹۰ به اروپای غربی سفر نمود.

خ، منابع گرجی

۲۳. (K' art' lis Chovreba) نادینخ گرجی ترجمه فرانسوی بوسیله م. بروسه (Brosset) بعنوان *Histoire de la Géorgie*، ۴ جلد، سن پترزبورگ، ۱۸۵۸-۱۸۴۹، تجدید طبع ۱۹۶۹.

د، منابع روسی

۲۴. *Tne Chronicle of Novgorod* ترجمه انگلیسی بوسیله (Camden Society)، لندن، ۱۹۱۴. از تواریخ متعدد روسی قرون وسطی، این تنها کتابی است که ترجمه آن در دست است. کسانی که می‌توانند روسی بخوانند باید فهرست کامل منابع روسی را در کتاب ب. اشپولر (B. Spuler) بخوانند تحت عنوان *Die goldene Horde*، چاپ دوم، ۱۹۶۵.

ذ، منابع لاتینی

۲۵. ماتیو پاریس: *Chronica Majora*، از سریهای (Rolls)، هفت جلد، لندن ۱۸۷۲-۱۸۸۳ ترجمه انگلیسی بوسیله گیلز (J. A. Giles)، از سریهای (Bohn) ۳ جلد، لندن، ۱۸۵۲-۱۸۵۴.
- این کتاب جامعترین منبع غربی درباره مغولان است که دارای بسیاری اسناد اصیل

می‌باشد. اگرچه اصلاً تاریخ انگلستان در دوره هنری سوم است، مسائل اروپا را نیز تاحدی بتفصیل شامل می‌گردد. مؤلف این کتاب راهبی بود در سنت البانس، نزدیک لندن، که بسال ۱۲۵۹ درگذشت.

۲۶. ونسان دوبوه (*Speculum Historiale* (Vincent of Beauvais)، چاپ Douai، ۱۶۲۴ این کتاب، تاریخ جهان تا سال ۱۲۵۴ است.

۲۷. ژان دوبلانو کارپینی و ویلیام روبروک و غیره...

گزارشهای این مبلغان فرانیسکن از مغولستان به‌چند شکل موجود است:

ترجمه انگلیسی بنام: *The Journeys of William of Rubruck and John of Piam de Carpine*

، بوسیلهٔ راک‌هیل (W. W. Rockhill)، Hakluyt Society، لندن، ۱۹۰۰

تصحیح داونسون C. Dawson، تحت عنوان *The Mongol Mission*، لندن، ۱۹۵۵؛

تجدید طبع تحت عنوان *Mission to Asia* (Harper Torchbook)، ۱۹۶۶.

تنظیم اسکلتون (R. Skelton) و دیگران در زیر عنوان:

The Vinland Map and The Tartar Relation، نیوهیون، ۱۹۶۵. این کتاب متن و

ترجمهٔ یک نسخهٔ خطی جدیدی است که معتقدند گزارش بندیکت قطب می‌باشد.

مطالب نمودندی در این مجموعه‌های قدیمی است:

۲۸. کتاب لوک وودینگ (Luke Wadding) بنام *Annales Minorum*، هشت‌جلد، رم، ۱۶۲۶-۱۶۵۴.

تجدید طبع در رم، ۱۷۴۷-۱۷۳۱. این کتاب اسنادی مربوط به تاریخ فرانیسکن بشکل وقایع سالانه به‌دست می‌دهد.

۲۹. موشیم (*Historia Eccles Tart*) (J. L. Mosheim) هلمشتادت، ۱۷۴۱.

این کتاب شامل نامه‌هایی است از دستگاه پاپ به مغولان و همچنین دربارهٔ مغولان.

ر، منابع فرانسوی

۳۰. قادیخ سن‌لویی *Histoire de Saint Louis* تألیف سیور دوژوآن ویل (Sieur de Joinville) از این کتاب چند چاپ شده است. ترجمهٔ انگلیسی بقلم مارزیالس (Marzials)

Everyman's Library، ۱۹۰۸. تاریخ سن‌لویی شرح زندگی مشهور لوئی نهم است بقلم

دوست دیرین وی که بسال ۱۳۱۹ درنود و پنج سالگی درگذشته است.

۳۱. *La Flor des Estoires, Documents armén* تألیف هایتون راهب (Hayton the

(Monk).

مؤلف این کتاب برادرزادهٔ سلطان هایتون (هتوم)، (حاتم) فرمانروای ارمنستان، بود

که مدتی دراز در فرانسه بسر برد و در حدود سال ۱۳۱۰ درگذشت. ترجمهٔ لاتینی این کتاب

که آنهم در «اسناد ارمنی» چاپ شده، همزمان با متن فرانسوی آن تهیه شد.

۳۲. قادیخ ارمنستان *Chronique d'Arménie* در «اسناد ارمنی» جلد دوم، ۱۹۰۶. این

کتاب را یک فرانیسکن فرانسوی، منشی آخرین پادشاه ارمنستان صغیر، نوشته است. او

به سال ۱۳۸۴ درگذشته است.

۳۳. نامه‌هایی از سال ۱۲۸۹ تا ۱۳۰۵، از ایلخانان ادغون و اولجایتو به فیلیپ زیبا:

Les Lettres de 1289 et 1305 des Ilkans Arghun et öljeitü à Philippe le

Bel, Cambridge, Mass., 1962

این کتاب، چنان که از عنوان آن برمی‌آید شامل نامه‌هایی است که میان ایلخانان

ایران و پادشاه فرانسه رد و بدل شده است.

منابع دست دوم

الف، تاریخ‌های عمومی

۱. امپراتوری سیتها *L'Empire des Steppes* تألیف: رنه گروسه (René Grousset)، پاریس، ۱۹۳۹، چاپ چهارم، ۱۹۵۲
این کتاب شامل بازدید و بررسی روشنی از امپراتوری بیابانگردان از دوره سیتها به بعد است.
۲. تاریخ مغولان *History of the Mongols* تألیف سرهنری هاورث (Howorth)، سه جلد در چهار کتاب، لندن، ۱۸۷۶-۱۸۸۸
جلد چهارم یا متمم آن که شامل فهرستها و اعلام تمام کتاب است سال ۱۹۲۷ منتشر شده است. تجدید طبع: ۱۹۶۵.
این کتاب دارای تفصیلی خسته کننده است. غیر انتقادی و بدون تشخیص و داوری است ولی هنوز در زبان انگلیسی جامع ترین شرح بشمار می رود.
۳. تاریخ مغولان از زمان چنگیزخان تا تیموریگ، به زبان فرانسه، تحت عنوان:
Histoire des Mongols depuis Tchinguiz-Khan jusqu' à Timour Bey.
در چهار جلد، آمستردام، ۱۸۲۴، چاپهای بعدی: ۱۸۵۲، ۱۸۳۴.
این کتاب که مؤلف آن سوراخا دوهسون (Mouradja d'Ohsson) می باشد، یک کار تاریخی محققانه انتقادی است که براساس منابع فارسی - عربی نگاشته شده و تا کنون مطالب آن اعتبار خود را از دست نداده است.
۴. امپراتوری مغول، ظهور و میراث آن تألیف م (علامت مایکل کارول) پراودین (Prawdin)، ۱۹۳۸. ترجمه انگلیسی آن: *The Mongol Empire, its Rise and Legacy* لندن، ۱۹۴۰.
این کتاب مشهور و مورد توجه است اما در مطالب آن همه جا دقت لازم به کار نرفته است.
۵. دوره مغول تألیف برتولد اسپولر (Spuler)، ترجمه انگلیسی آن: *The Mongol Period*، لیدن، ۱۹۶۰.
این کتاب قسمتی از کار تاریخی بزرگتری است به نام *The Muslim World, a*

Historical Survey، فقط از اسلام در عصر مغول سخن می‌گوید؛ بنابراین چین را از قلم می‌اندازد.

۶. مغولان در تاریخ *Les Mongols dans l'histoire*، پاریس، ۱۹۶۱
این کتاب خلاصه‌ای از رؤس مطالب به قلم مغول‌شناس پیشرو روزگار ما، یعنی اشیپولر است.

۷. تاریخ مغولان، ترجمه انگلیسی: *History of the Mongols*، ۱۹۷۱. این کتاب نیز از آثار اشیپولر می‌باشد.

ب، استپ اروپا - آسیای

۸. جتمار (K. Jettmar): هنر استپها، ۱۹۶۴، ترجمه آن به زبان انگلیسی تحت عنوان: *The Art of the Steppes*، ۱۹۶۷. این کتاب بهترین بررسی و ارزیابی اخیر درباره هنر استپهاست.
۹. کریدر (L. Krader): سازمان اجتماعی ییابانگردان چوپانی منولی - ترکی زیر عنوان: *Social Organization of the Mongol-Turkic Pastoral Nomads*، بلومینگتون، اندیانا، ۱۹۶۳.

۱۰. لاتیمور (Owen Lattimore): مرزهای داخلی آسیای چین تحت عنوان: *Inner Asian Frontiers of China*، نیویورک، ۱۹۴۰، چاپ دوم: ۱۹۵۱
این کتاب بررسی ارزشمندی است که قسمتی از آن تاریخی و قسمتی جغرافیایی است.

۱۱. لاتیمور: بردسیهائی در تاریخ مرزی، *Studies in Frontier History*، لندن، ۱۹۶۲
این کتاب برگزیده مقالاتی درباره زمینهای مرزی چین به قلم یکی از کارشناسان درجه اول آن نواحی است.

۱۲. مونگیت (A. Mongait): «باستانشناسی در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی»، ۱۹۵۵؛ ترجمه انگلیسی: *Archaeology in the USSR*، پلیکان، ۱۹۶۱
این کتاب شامل خلاصه سودمندی از کار باستانشناسی روسی در آسیای مرکزی تا سال ۱۹۵۵ است.

۱۳. فیلیپس (E. D. Phillips): ادوهای پادشاهی، *The Royal Hordes*، لندن، ۱۹۶۵
۱۴. فیلیپس: مغولان، *The Mongols*، لندن، ۱۹۶۹
دو کتاب مذکور کاوشهای اخیر آثار باستانی آسیای مرکزی را بنحوی خلاصه و روشن بیان کرده است.

۱۵. سینوردنی (Sinor Denis): مقدمه‌ای بر مطالعه درباره مرکز اروپا - آسیای، *Introduction à l'étude de l'Eurasie centrale*، ویسبادن، ۱۹۶۳
این کتاب همیشه مورد مراجعه واقع می‌شود و مراجعه بدان غیر قابل اجتناب است زیرا فهرست صدها کتاب و مقاله درباره آسیای مرکزی را دارد که به چند زبان تا سال ۱۹۶۱ منتشر شده‌اند.

ب، چنگیزخان

۱۶. فاکس، رالف: چنگیزخان، *Genghis Khan*، لندن ۱۹۳۶
این کتاب شرح حال چنگیز است و در تألیف آن از آنچه روسها درباره این کشورگشا نوشته‌اند، استفاده شده است.
۱۷. گوبیل (F. Gaubil): قادیخ چنگیزخان، *Histoire de Genghis Khan*، پاریس، ۱۷۳۹.
این نخستین نوشته اروپایی درباره زندگانی چنگیز می‌باشد که طی آن از منابع چینی استفاده شده است.
۱۸. رنه گروسه (René Grousset): فاتح جهان، *Le Conquérant du monde*، پاریس، ۱۹۴۴؛ ترجمه انگلیسی: ۱۹۶۶
این کتاب عوام‌پسند است ولی موثق می‌باشد چون زمینه مطالب آن برپایه قادیخ سری است.
۱۹. هارولد لمب: چنگیزخان، امپراتور همه جهانیان، *Genghis Khan Emperor of All Men*
نیویورک، ۱۹۲۷، مکرر تجدید چاپ شده است.
این کتاب نیز توده‌پسند است ولی مطالب آن نادرست نیست.
۲۰. مارتین (H. Desmond Martin): ظهور چنگیزخان، *The Rise of Chingis Khan*
بالتیمور، ۱۹۵۰
این کتاب، از نظر تجزیه و تحلیل سازمان و روشهای نظامی مغول، ارزشمند است.
۲۱. پتی دولاکروا (F. Pétis de la Croix): قادیخ چنگیزخان بزرگ، بعنوان:
Histoire du grand Genghis Khan، پاریس، ۱۷۱۰.
این کتاب نخستین شرح اروپایی درباره زندگی چنگیز براساس منابع فارسی و عربی است.
۲۲. ولادیمیرتسوف (B. J. Vladimirtsov): زندگانی چنگیزخان، ۱۹۲۲؛ ترجمه انگلیسی:
۱۹۳۰، ترجمه فرانسه: ۱۹۴۸
این کتاب یک شرح حال اساسی امروزی است که این مغول‌شناس برجسته روسی نوشته است.
۲۳. ولادیمیرتسوف: رژیم اجتماعی مغولان، ۱۹۳۴، ترجمه فرانسوی آن بنام *Le Régime social des Mongols*، ۱۹۴۳.
این کتاب که تجزیه و تحلیل دقیقی از جامعه مغولها در آغاز فتوحات ایشان است، با اینکه بسیار مورد انتقاد قرار گرفته، هنوز ارزشمند و ضروری است و از آن نمی‌توان صرف‌نظر کرد.

ت، مغولان در چین

۲۴. آثار قلمی درباره چین دوره مغول پی‌درپی افزایش می‌یابد ولی این آثار در زبان انگلیسی کم است و منابع چینی به هیچ وجه کاملاً بررسی نشده است. تاریخ صحیح و اساسی چین باستانی و قرون میانه تا سال ۱۳۶۸ به‌خامه اوتو فرانک (Otto Franke) نگاشته شده تحت

- عنوان *Geschichte des Chinesischen Reiches* تاریخ دولتهای چینی در پنج جلد، برلن، ۱۹۰۲-۱۹۳۰، که مجلدهای چهارم و پنجم آن شامل دوره مغول است. این تاریخ، اگرچه بسیار مستند است، زیاده از حد، سیاسی می باشد.
۲۵. کار قرن هجدهم پدر روحانی، ژوزف دوسایا، تحت عنوان تاریخ عمومی چین، *Histoire générale de la Chine*، وقایع سالانه چینی را خلاصه می کند. جلد نهم آن (پاریس، ۱۷۷۷) راجع به مغولان است. همه کتاب او اکنون در زیر چاپ است و تجدید طبع می شود.
۲۶. والتر چین (Chapman): قویلائی خان، خداوند خانادو، *Kublai Khan, Lord of Xanadu* نیویورک، ۱۹۶۶.
- این کتاب ارزش تحقیقی ندارد. بررسی رضایت بخشی راجع به قویلائی خان در هیچ یک از زبانهای اروپایی موجود نیست.
۲۷. ابرهارد (W. Eberhard): کشودگشایان و فرمانروایان: نیروهای اجتماعی در چین قرون وسطی، *Conquerors and Rulers: Social Forces in Medieval China*، چاپ دوم با تجدید نظر، لیدن، ۱۹۶۵.
- این کتاب، بیشتر به اختصار، درباره مسأله پیچیده اختلاط فرهنگ چینی و بربری (بیگانه) بحث می کند.
۲۸. فرانک (H. Frank): پول و اقتصاد در دوره فرمانروایی مغول به آلمانی، زیر عنوان: *Geld und Wirtschaft in Chinas unter der Mongolenherrschaft* ویسبادن، ۱۹۵۶.
- این کتاب ترجمه از یادداشتهای یک محقق قرن چهاردهم و نظراتی اجمالی به زندگی اجتماعی و فرهنگی چین یوان است.
۲۹. هرمن (A. Herrmann): اطلس تاریخی چین، *Historical Atlas of China*، ۱۹۳۵، تجدید چاپ با تجدید نظری که در آن شده: ۱۹۶۶.
- در این کتاب، نقشه ها همراه با توجیه و تفسیرهای ارزشمندی است.
۳۰. اولبریخت (P. Olbricht): امور پستی در چین در دوره فرمانروایی مغولان بنام *Das Postwesen in China unter der Mongolenherrschaft*، ویسبادن، ۱۹۵۴.
- این کتاب بررسی گرانبهائی درباره روش پستی مشهور مغولان است.
۳۱. راشویلتز (Igor de Rachewltz): یهلیو چوتسای در شخصیتهای کنفوسیوسی، *Yeh-lü, Ch'u-ts'ai, in Confucian Personalities*، استانفورد، ۱۹۶۲.
- این کتاب کاملترین بررسی درباره یهلیو چوتسای، مشاور چنگیز و اوگتای، است.
۳۲. راشویلتز: کادکنان و شخصیتهای چین شمالی در آغاز دوره مغول، این مقاله زیر عنوان *Personnel and Personalities in North China in the early Mongol Period*، در *Journal of the Economic and Social History of the Orient* سال ۱۹۶۶ به چاپ رسیده است.
۳۳. رشور و فربنکس (Reischauer and Fairbanks): آسیای شرقی، سنت بزرگ، *East Asia, the Great Tradition*، ج ۱، ۱۹۵۸.
- این یک کتاب دستی یا رساله است ولی سودمند است از این جهت که یک بررسی کلی و عمومی است و منحصر به چین هم نیست.

۳۴. شرم (H. F. Schurmann) ساختمان اقتصادی سلسله یوان زیر عنوان: *The Economic Structure of the Yüan Dynasty*، کمبریج، ماساچوست، ۱۹۵۶.
مقدمه این کتاب که ترجمه فصول ۹۳ و ۹۴ یوان شیه است شامل یک تجزیه و تحلیل آسوزنده و روشن کننده از اوضاع اقتصادی چین دوره مغول است.
۳۵. ویتفوگل و فنگ (Wittfogel and Feng): تاریخ جامعه چین لیائو ۱۱۲۷-۹۰۷، *History of Chinese Society Liao 907-1127*، فیلادلفیا، ۱۹۴۹.
این کتاب راجع به قسمت قدیمتر تاریخ چین است ولی بیشتر تجزیه و تحلیلهای آن درباره دوره مغول نیز به کار می رود.

ث، مغولان در ایران

۳۶. براون (E. G. Browne) تاریخ ادبی ایران، *A Literary History of Persia*، چهارجلد، کمبریج، ۱۹۰۲-۱۹۲۴.
این کتاب یک بررسی ادبی فرهنگ ایرانی است که جلد های دوم و سوم آن شامل دوره مغول می شود.
۳۷. تاریخ ایران کمبریج، *Cambridge History of Iran*، جلد پنجم، دوره سلجوقیان و مغولان، کمبریج، ۱۹۶۸.
این کتاب فصولی درباره زندگی اقتصادی مغولان ایران دارد که سورخ روسی، پتروشفسکی (I. P. Petrushevsky) نوشته و او شخصی است که اطلاعات سوئق و عالی در این زمینه دارد.
۳۸. خانم لمبتون (Ann K.S. Lambton): «مالك و ذادع د ایران»، *Landlord and Peasant in Persia*، لندن، ۱۹۵۳.
این کتاب تجزیه و تحلیل اجتماعی خوبی است.
۳۹. اشپولر (B. Spuler) مغولان در ایران، *Die Mongolen in Iran*، چاپ سوم، برلن، ۱۹۶۸.
این کتاب یک شرح مفصل اساسی است.
۴۰. وامبری (A. Vambéry): تاریخ بخارا، *History of Bokhara*، لندن، ۱۸۷۳.
این کتاب تاحدی قدیمی شده ولی هنوز سودمند است از این جهت که راجع به تجربه شهرنشینی مغولان اطلاعاتی به دست می دهد.

ج، مغولان در روسیه

۴۱. گرکوف و یاکوبوفسکی (Grekov and Yakubovsky): «دوی ذدین»، *La Horde d'or*، لنین گراد، ۱۹۳۷، ترجمه فرانسه: ۱۹۳۹.
این کتاب شرحی کوتاه ولی سوئق به خاسه دو نفر مغول شناس درجه اول روسی است.
۴۲. پلیو (P. Pelliot): یادداشت هایی بر دوی تاریخ ادوی ذدین، *Notes sur l'histoire de la Horde d'or*، پاریس، ۱۹۵۰.

- این کتاب شرح و تفسیرهای فاضلانهای بر کتاب اشیولر است و بیشتر مربوط به مسأله زبان و لغت‌شناسی است.
۴۳. ب. اشیولر: ادوی (Die goldene Horde)، ۱۹۴۳، چاپ دوم ویسبادن، ۱۹۶۵.
- این کتاب یک شرح جامع اساسی درباره اردوی زرین است.
۴۴. ورنادسکی (G. Vernadsky): مغولان و (دومیه، The Mongols and Russia)، نیویورک، ۱۹۵۳.
- بهترین بررسی اخیر که به زبان انگلیسی در دست است کتاب مذکور می‌باشد.

چ، روابط مغول با غرب

۴۵. برئییه (L. Bréhier): کلیسا و شرق در قرون وسطی، *L' Eglise et l'orient au Moyen Age*، پاریس، ۱۹۲۱، کتابی است که شامل خلاصه‌ای سودمند از سیاست دستگاه پاپ و کوشش تبلیغاتی مسیحی در آسیاست.
۴۶. مول (A. C. Moule): مسیحیان در چین پیش از سال ۱۵۵۰ *Christians in China before 1550*، لندن، ۱۹۳۰.
- این کتاب شامل شرحی اساسی از مأموریت‌های مسیحیان در چین قرون وسطی است با مطالب زیادی که از منابع چینی ترجمه شده است.
۴۷. اولشکی (L. Olschki): آسیای مارکوپولو، *Marco Polo's Asia*، لوس آنجلس، ۱۹۶۰.
- این کتاب، مجموعه سودمندی است.
۴۸. *Oriente Poliano*، رم، ۱۹۵۷.
- این کتاب مجموعه مقالاتی است که کارشناسان درباره جنبه‌های گوناگون آسیای سده سیزدهم و ارتباطات آنها با اروپا نگاشته‌اند.
۴۹. پ. پلیو (P. Pelliot): مغولان و دستگاه پاپ، *Les Mongol et la Papauté*، سه مقاله که در شماره‌های ۲۳ (۱۹۲۲)، ۲۴ (۱۹۲۴) و ۲۸ (۱۹۳۱) در نشریه *Revue de l'Orient Chrétien* چاپ شده است. این نشریه اکنون منتشر نمی‌شود.
- سه مقاله مذکور بررسی استادانه‌ای درباره نخستین برخوردهای مغولان و اروپاییان است.
۵۰. پ. پلیو یادداشت‌هایی (اجع به مارکوپولو، *Notes on Marco Polo*، ۲ جلد، پاریس، ۱۹۶۳-۱۹۵۹).
- کتابی است که از آن نمی‌توان صرف‌نظر کرد.
۵۱. مارکوپولو (Marco Polo): کتاب مارکوپولو (*The Book of Ser Marco Polo*)، به تصحیح (Yule and Cordier)، ۲ جلد، لندن ۱۹۰۳.
- این کتاب شامل یادداشت‌ها و تفسیرهای ارزشمندی است. یک جلد حاوی ضائم نیز بوسیله کوردیر در سال ۱۹۲۰ منتشر شد.
۵۲. سورانزو (G. Soranzo): دستگاه پاپ، اروپای مسیحی و مغولان *Il Papato, l'Europa*

Cristiana e i Tartari، میلان، ۱۹۳۰

این کتاب شامل بررسی کلی خوبی است. گاهی برخی از مطالب آن نیز نادرست است.
۵۳. اشتراکوس گراسمن (G. Strakosch Grassmann): *حملة مغولان به اروپای مرکزی*

Der Einfall der Mongolen in Mitteleuropa، اینسبروک، ۱۸۹۳

این کتاب هنوز تنها شرح مفصل محققانه درباره حمله مغولان به اروپا شمرده می‌شود. پیکار مجارستان را بتفصیل بسیار شرح داده است. بخشهایی از آن اکنون خوانا نخواه کهنه شده و قابل استفاده نیست. در این خصوص هیچ احتیاجی فوریت از نیاز به یک بررسی تازه انتقادی راجع به وقایع سال ۱۲۴۱-۱۲۴۲ نیست که طی آن تحقیقات این مؤلف هم درباره روسها، لهستانیها، چکسلواکیها و مجارستانیها در نظر گرفته شود.

۵۴. سایکس (Sir Percy Sykes): *درد پی ختای، The Quest for Cathay*، لندن، ۱۹۳۹

این کتاب خلاصه‌ای است توده‌پسند.

۵۵. والیس باج (E. Wallis Budge): *اوهان قویلاي خان، The Monks of Kublai Khan*،

لندن ۱۹۲۸

تماسهای نسطوریان با اروپا درین کتاب شرح داده می‌شود.

۵۶. یول (Sir Henry Yule): *ختای دداه بدان جا، Cathay and the Way Thither*، ۴ جلد،

۱۹۱۶-۱۹۱۳، تجدید نظر بوسیله هنری کوردیر و تجدید طبع در ۲ جلد، تاپیه، ۱۹۶۶

این کتاب مجموعه‌ای گرانبها از گزارشهایی است درباره آسیای قرون وسطی و چین دوره مغول بوسیله هیأت‌های تبلیغی مسیحی و مسافران. کتاب، همچنین، سرشار از تفاسیر و یادداشت‌هایی است.

۵۷. زارنکه (F. Zarncke): *یوحناي کشیش، Der Priester Johannes*، دو مقاله که در نشریه

(Proceedings) آکادمی ساکسون، لایپزیک، شماره‌های سال ۱۸۷۹ و ۱۸۸۳ چاپ شده است.

این دو مقاله، کاملترین بررسی درباره افسانه پرسترجان (ژان یا یوحناي کشیش) و همه شاخ و برگهایی است که بدان بسته‌اند.

ح، مغولان در آسیای مرکزی

منابع موثق درجه اول در این باره آثار ویلهلم برتولد است. کارهای او در ذیل، نمونه‌هایی از تحقیقات پرزحمت است:

۵۸. ترکستان تا حمله مغول، *Turkestan down to the Mongol Invasion*، سن پترزبورگ،

۱۹۰۰، ترجمه انگلیسی، چاپ سوم، ۱۹۶۸. این چاپ دارای فصل تازه‌ای است شامل

سالهای ۱۲۶۹-۱۲۲۷ ترجمه از چاپ دوم روسی آن ۱۹۶۳

۵۹. دوازده خطابه درباره تاریخ ترکان آسیای مرکزی. *12 Vorlesungen über die Geschichte*

der Türken Mittelasiens، برلن، ۱۹۳۵

ترجمه فرانسوی: *Histoire des Turcs d'Asie Centrale*، پاریس، ۱۹۴۵

۶۰. چهار مقاله درباره تاریخ آسیای مرکزی، *Four Studies on the History of Central*

خ، مصر دوره مملوکان

۶۱. لین پول (S. Lane Poole): مصر در قرون وسطی، *Egypt in the Middle Ages*، لندن، ۱۹۰۱؛ چاپ چهارم، ۱۹۲۴
این کتاب یک کار اساسی و نمونه بشمار می رود که صرفاً سیاسی است.
۶۲. سرویلیام مویر (Muir): سلسله مملوک یا پرده مصر، *The Mameluke or Slave Dynasty of Egypt*، لندن، ۱۸۹۶؛ تجدید طبع: ۱۹۶۸
این کتاب تا اندازه ای قدیمی شده ولی هنوز قابل استفاده است.
۶۳. پولیاک (A. N. Poliak): فتودالیزم در مصر و شام از سال ۱۲۵۰ تا سال ۱۹۰۰، *Feudalism in Egypt and Syria 1250-1900*، لندن، ۱۹۳۹
این کتاب شامل بررسی کوتاهی درباره تیولهای نظامی مصر مملوک است.
۶۴. ویت (G. Wiet): مصر عرب، *L'Égypte arabe*، پاریس، ۱۹۳۲
مطالب این کتاب، درباره جنبه اقتصادی و اجتماعی، کاملتر از مطالب لین پول و مویر است.
۶۵. راجع به نقش جنگجویان صلیبی فرنگی در نزاع مغول - مملوک به جلد سوم کتاب سر استون رنسیمن (Sir Steven Runciman)، تاریخ جنگهای صلیبی، *History of the Crusades*، کمبریج، ۱۹۵۴ رجوع فرمایید.

فهرست اعلام

۳۷، ۴۰، ۴۱، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۵۷،
 ۶۶، ۷۳-۷۱، ۷۸، ۸۱، ۸۴، ۸۶،
 ۹۸، ۹۹، ۱۰۳، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۶،
 ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۶،
 ۱۴۹، ۱۶۰، ۱۶۴، ۷۱-۱۶۸، ۱۷۴،
 ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲،
 ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۸،
 ۲۱۱، ۲۲۱، ۲۸۳.
 «آسیا ماژور» ۲۱۵، ۲۴۲، ۲۴۴.
 آسیای جنوب شرقی ۱۲۵.
 آسیای جنوبی ۶۹.
 آسیای خاوری (شرقی) ۲۳، ۲۶، ۳۷، ۴۵،
 ۶۳، ۶۹، ۹۸، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۲۶،
 ۱۳۱، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۵، ۲۴۸،
 ۲۷۴.
 «آسیای درونی» ۲۰۵.
 «آسیای شرقی؛ سنت بزرگ» ۲۸۱.
 آسیای صغیر ۲۴، ۴۶، ۶۴، ۷۹، ۸۱، ۹۷،
 ۱۰۶، ۱۲۹، ۱۴۲، ۱۵۸، ۱۶۰،
 ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۶، ۲۵۸.
 آسیای غربی ۱۵، ۳۲، ۳۵، ۳۷، ۴۷،
 ۴۹، ۸۰، ۹۹، ۱۱۷، ۱۲۷، ۱۲۹،
 ۱۴۳، ۱۶۳، ۱۶۹، ۲۳۳.

ژ

آبسکون ۶۳.
 آپائوکی ۴۲، ۴۳.
 آتیلا ۲۸، ۳۰، ۳۷، ۷۳، ۲۰۳.
 «آثار باستانی اورخون» ۲۰۴.
 آدریاتیک ۸۲، ۸۸، ۱۶۹.
 آذربایجان ۲۶، ۶۳، ۸۰، ۸۵، ۱۰۶،
 ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۷،
 ۱۲۸، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰،
 ۱۷۰، ۲۱۲، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۵۷،
 ۲۶۰.
 آراگون ۱۲۹.
 آرال (دریا) ۲۲، ۲۸، ۳۱، ۴۶، ۶۳،
 ۲۰۶، ۲۲۸.
 آرام (اقیانوس) ۱۴۹.
 «آرامگاه امپراتورتائو - تسونگ و کتیبه‌های
 نخستین به خط کیتان» ۲۰۶.
 آرامی ۴۰.
 آرپاد ۱۵۷.
 آرندت ۱۹۹.
 آرمالک ۲۵۸.
 آزوف (دریا) ۶۳، ۸۱، ۹۴، ۱۶۱.
 آسیا ۱۷-۱۴، ۲۱، ۲۳، ۲۶، ۳۰-۲۸.

آمستردام ۲۳۳، ۲۷۸.
 آمودریا ۳۱، ۲۱۳.
 آمور (رود) ۲۱، ۲۶، ۱۸۲.
 آناتولی ۲۶، ۸۱، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۲،
 ۱۶۰، ۱۷۰.
 آنام ۳۸.
 آنژو ۱۲۹، ۱۵۵، ۱۵۷.
 آنکارا ۱۶۸.
 آنگلساکسون ۲۰۰.
 آنی ۸۰.
 آنیبال ۱۹۷.
 آوارها ۳۰، ۳۳.
 آواکتر، گرگوری ۲۷۴.
 اولوکالونگو، پیترو ۲۵۲.
 آوینیون ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۶۶،
 ۲۴۴.
 «آیا امپراطوران مغول میتوانند چینی را
 بخوانند و بنویسند؟» ۲۴۰.
 «آیا هرگز اودوریک دوپوردنون در تبت بوده
 است؟» ۲۵۴.
 آی - تسونگ ۷۷.

الف

اباqa ۸۰، ۲۳۶.
 ابرهارد، دبلیو ۲۰۵، ۲۴۱، ۲۵۲، ۲۵۳،
 ۲۸۱.
 ابل رسوزا ۲۱۶.
 ابن اثیر، عزالدین ۶۴، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۳،
 ۲۷۴، ۲۱۵.
 ابن البیطار ۲۶۶.
 ابن العبدی ۲۶۳.
 ابن العبری ۲۷۵.

آسیای قرون وسطی ۲۸۴.
 «آسیای مارکوپولو» ۲۸۳.
 آسیای مرکزی ۱۵، ۱۶، ۲۵، ۲۶، ۳۰،
 ۳۱، ۳۶، ۴۵، ۴۷، ۶۰، ۶۹، ۷۰، ۷۲،
 ۷۶، ۸۱، ۱۰۰، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۹،
 ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۴۰، ۱۴۹،
 ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶،
 ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۸۶، ۱۹۹، ۲۰۰،
 ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۱۹،
 ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۴۸، ۲۶۲، ۲۷۹،
 ۲۸۴.
 آشور ۱۲۱.
 آشوریان ۱۶۱، ۱۷۸.
 آسیا، ا. س ۲۶۳.
 آق طاق ۳۲.
 آکا ۱۶۰، ۱۶۱.
 آکا (رود) ۱۶۱.
 آکادمی ساکسون ۲۸۴.
 آکونیاس قدیس، توماس ۱۷۹.
 آلا - تائو ۱۰۶.
 آلاکماک ۱۰۱.
 آلانها ۶۳، ۸۲، ۱۵۰، ۱۶۲، ۲۵۴.
 آلبانی ۸۹.
 آل بویه ۴۹، ۱۷۰.
 آلپ ۲۳.
 آلتایی (کوههای طلایی) ۲۲، ۲۳، ۲۶،
 ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۸، ۴۳، ۴۹، ۵۷،
 ۵۸، ۶۰، ۱۰۴، ۱۲۵، ۱۷۳، ۱۷۷،
 ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۲۷.
 آلتین طاق (کوه) ۲۲.
 آلفولد (جلگه) ۸۲.
 آلمان ۱۳، ۸۳، ۸۶، ۹۰-۸۸، ۹۳، ۹۸،
 ۱۵۳، ۱۶۹، ۱۷۹، ۱۸۹، ۲۲۵.
 آسباکای ۵۴-۵۲، ۵۹، ۶۰.

«اردوی زرین» ۱۶۵، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۳۹،
 ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۸۲،
 ۲۸۳.
 «اردوی زرین روسیه» ۱۵.
 اردوی سپید ۱۲، ۷۵، ۱۶۱، ۱۶۵.
 اردوی سرتاق ۱۰۳، ۲۳۱.
 اردوی سفید ۲۵۷.
 اردوی فرزین ۱۵، ۱۷، ۸۳-۷۵، ۹۱،
 ۱۱۰، ۱۱۶، ۲۰-۱۱۸، ۱۳۰، ۱۳۲،
 ۱۴۲، ۱۵۱، ۵۵-۱۵۳، ۶۴-۱۶۰،
 ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۵.
 ارز روم (ارض روم) ۲۲۰.
 «ارز روم» ۸۱، ۲۲۰.
 ارزنجان ۷۹، ۸۱.
 ارس (دره) ۱۰۷، ۱۵۵.
 ارسطو ۱۷۸.
 ارسلان ۴۸.
 ارغون ۱۰، ۱۷۳، ۲۴۴.
 ارکس، ای ۱۹۹.
 ارکشهر ۸۶.
 ارگ (شهر) ۲۲۵.
 ارگ اولموتز ۲۲۳.
 ارمنستان؛ ارمنستان صغیر؛ ارمنیان ۱۷،
 ۴۶، ۷۹، ۸۰، ۹۵، ۹۷، ۹۹، ۱۰۳،
 ۱۰۷-۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۷،
 ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۱،
 ۱۷۴، ۱۷۷، ۲۳۱، ۲۳۷، ۲۷۶.
 ارمنی‌تارلینگراد ۲۱۶.
 ارنولد ۲۴۵.
 اروپا؛ اروپائیان ۱۳، ۱۷، ۲۳، ۲۸، ۳۰،
 ۳۳، ۴۲، ۷۷-۷۳، ۸۶-۸۰، ۹۱-
 ۸۸، ۹۳، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱،
 ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹،
 ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۴۱،
 ۱۴۳، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۶.

ابن‌العقلمی ۲۳۵.
 ابن بطوطه ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۵۸.
 ابن‌بی‌بی ۲۷۴.
 ابن‌عمر (جزیره) ۱۱۲.
 ابن فضلان ۲۲۱.
 ابوالفدا ۲۴۷.
 ابوالفرج ۱۷۷، ۲۷۵.
 ابوسعید ۱۰، ۱۴۲، ۱۵۹.
 «ایستولا» ۲۶۶.
 ایپفانی ۹۹، ۱۰۴.
 اتحاد جماهیر شوروی ۵۵، ۱۶۰، ۱۶۱،
 ۱۷۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۲، ۲۲۱.
 اترار ۶۱، ۶۲، ۱۲۴، ۱۵۳، ۱۶۱، ۲۵۶.
 اتریش ۸۸.
 اتسز ۴۷، ۴۸.
 اتوفرانک ۲۱۹، ۲۵۳، ۲۸۰.
 اتیوپی ۱۲۷.
 «احمد» ۱۳۱، ۱۶۳، ۲۴۲.
 «اختراع اسلحه آتشین و یاروت و استفاده از
 آنها در چین» ۲۶۴، ۲۶۵.
 اختوب ۱۵۱.
 ادسا (قلعه) ۴۷، ۱۱۳.
 ادوارد اول ۲۳۷.
 ادوارد دوم ۱۴۱.
 ادوارد سوم ۲۶۶.
 ادینبورگ ۲۰۶.
 اراک ۲۲۰.
 اران ۸۰، ۲۳۸.
 اردمان، فرانزفون ۱۵، ۲۱۰.
 «اردنین توبچی» ۲۵۳.
 «اردوهای پادشاهی» ۲۷۹.
 «اردوهای شاهی» ۱۹۹.
 اردوی آبی ۲۵۷.
 اردوی چنگیزخان ۲۷۲.
 اردوی زرد (سیرا اردو) ۹۵، ۹۶.

اسقف تئوکنوست ۲۵۷.
 اسکاتلندی ۲۴۷.
 اسکاندیناوی ۳۷.
 اسکلتون ۲۷۶.
 «اسکندرقرون وسطی» ۲۲۵.
 اسکندرکیبر ۲۲۵.
 اسکندریه ۳۱، ۱۱۶، ۲۶۲.
 اسکوتاری ۸۹.
 اسکودل ۲۴۳.
 اسلام ۳۹، ۱۲۶، ۱۲۹، ۳۵-۱۳۲، ۱۳۷،
 ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳،
 ۱۵۹، ۷۱-۱۶۴، ۷۶-۱۷۳، ۸۱-
 ۱۷۹، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۴،
 ۲۲۱، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۵۱،
 ۲۵۸، ۶۳-۲۶۱، ۲۷۹.
 «اسلام‌پذیری برکه» ۲۳۸.
 «اسلام در ایران» ۲۴۸.
 «اسلام در چین» ۲۴۵، ۲۶۲.
 اسلاو ۸۲، ۱۱۸، ۱۵۴، ۱۷۵.
 اسلین ۹۷، ۹۸، ۱۰۸، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۴.
 اسماعیلیان ۱۱۱-۱۰۶، ۱۵۱، ۱۷۸، ۲۳۱،
 ۲۳۵.
 اسمیت ۲۴۸.
 «اسناد» ۲۰۱.
 «اسناد ارمنی» ۲۵۱.
 «اسناد تاریخ جنگهای صلیبی» ۲۲۹.
 «اسناد درباره ترکان» ۲۷.
 «اسناد دوره مغول» ۲۶۳.
 «اسناد راجع به ترکان غربی» ۲۷.
 اشیپولر، برتولد ۲۲۲، ۲۷۸، ۲۸۲، ۲۸۳.
 اشتراکوس گراسمن ۲۲۲، ۲۸۴.
 اشترخان ۱۶۲، ۱۶۳، ۲۵۵.
 اشتوتگارت ۲۵۳.
 اشمیت ۲۳۶، ۲۴۴، ۲۷۱.
 اشیولتز، ایگوردو ۱۷.

۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۹،
 ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۹،
 ۹۳-۱۹۰، ۱۹۷، ۲۰۸، ۲۱۹، ۲۸۱،
 ۲۸۳، ۲۸۴.
 اروپای جنوب شرقی ۲۶.
 اروپای شرقی ۱۵، ۸۶، ۹۰، ۹۳، ۱۰۵،
 ۱۱۴، ۱۵۴، ۱۹۰.
 اروپای غربی ۸۵، ۱۵۰، ۱۷۷، ۱۷۹،
 ۲۵۱، ۲۶۳، ۲۷۵.
 اروپای مرکزی ۱۵۱، ۱۵۲.
 اروپای مسیحی ۱۶۵، ۱۷۴.
 ارومیه؛ رضائیه (دریاچه) ۱۱۲، ۱۲۸.
 اریق بوقا ۱۶-۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۷،
 ازو ۱۱۹.
 اژه ۸۱.
 «اسب در چین قدیم» ۱۹۹.
 «اسبهای آسمانی فرغانه» ۲۰۰.
 اسپالاتو، توماس ۸۸، ۸۹، ۲۲۳.
 اسپانیا ۱۳۰، ۱۷۸، ۱۸۱.
 اسپلیت ۲۲۳.
 استالینگراد ۲۵۵.
 استانبول ۲۴، ۲۸.
 استانفورد ۲۱۶، ۲۶۰، ۲۸۱.
 استان سالرنو ۲۵۱.
 استان فوگیه ۲۵۲.
 استانیسلاس، ژولین ۲۷، ۲۰۵.
 «استانهای کلدانی» ۲۴۵.
 استریگونی، استریگونوم ۸۸، ۲۲۵.
 «استفاده از تقویم حیوانی میان اقوام ترک و
 مغول» ۲۰۳.
 «استفاده مورخان مسلمان از منابع غیر اسلامی
 در مورخان خاورمیانه» ۲۵۱.
 استین، سراورل ۲۰۵.
 اسرائیل ۲۲۵.
 اسقف اندره درزیتون ۲۵۲.

- اصفهان ۲۲۰، ۲۴۸.
 «اصل و ریشه روسیه» ۱۹۹.
 «اصول اساسی قانون مغول» ۲۱۶.
 اطیش ۸۷، ۹۰.
 «اطلس تاریخی چین» ۲۸۱.
 اعلام لاروس ۱۱۷.
 افریقا ۱۱۹، ۱۷۶.
 «افسانه نمد» ۲۲۸.
 افغانستان ۴۵، ۴۸، ۶۵، ۱۲۸، ۱۶۶، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۶۱.
 اقبال آشتیانی، عباس ۱۴۲.
 اقیانوس ۲۱۰.
 اقیانوس هند ۲۳۳.
 اکان، گریگور ۲۳۷.
 اکتاک، ۳۲.
 اکرم، یوهان پیتر ۱۴.
 اکسفورد ۱۹۹، ۲۰۵، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۵.
 آگوست ۲۵۳.
 الائو ۲۳۳. (و نیز نگاه کنید به هلاگو)
 الاقوش تگین ۲۱۶.
 الان ۳۳.
 البانس ۲۷۶.
 البرز (کوه) ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۷۸.
 البریک ۲۲۴.
 البستان ۱۲۹.
 الپارسلان ۴۶.
 التان تویچی ۲۰۸.
 التان دبتیر ۲۱۵.
 التز ۲۵۷.
 الجزیره ۲۲۱.
 الجیگیدای ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۸، ۲۱۴، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۳۴.
 «الخطط المقریزیه» ۱۵، ۲۷۴.
 الغو ۱۲۰، ۱۲۷، ۲۳۷، ۲۵۶.
 الفبای اویغوری ۲۴۴.
 الفبای رومی ۳۷.
 الفبای سیریلی ۲۴۴.
 «الفخری» ۲۳۵.
 الکساندر ۲۲۶.
 الکساندر چهارم ۲۲۵.
 المستنصر ۲۳۸.
 المقتدر بالله ۲۲۱.
 الملیق ۱۲۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۲۱۸، ۲۵۸.
 الن، دبلیو.ئی. دی ۲۱۲، ۲۲۰.
 الناصرالدین الله ۴۸، ۴۹.
 امبی، ل ۲۱۰، ۲۷۲.
 «امپراتریس وو» ۲۰۲.
 «امپراطور همه جهانیان» ۲۸۰.
 «امپراطوری استپها» ۱۷، ۲۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۱۷، ۲۴۶، ۲۵۲، ۲۵۸، ۲۷۷، ۲۷۸.
 امپراطوری تاتار ۲۵۸.
 «امپراطوری ترکان آسمانی» ۲۸.
 امپراطوری روم شرقی ۹۰.
 «امپراطوری صحرانوردان» ۱۷.
 «امپراطوری مغول» ۲۶۵.
 «امپراطوری مغول، ظهور و میراث آن» ۲۷۸.
 «امپراطوری و همسایگان شمالی آن» ۲۰۱.
 امریکا ۱۶۹.
 «امور پستی در چین در دوره فرمانروایی مغولان» ۲۸۱.
 امیدماژ ۲۶۴.
 امید نیک (دماغه) ۱۶۹.
 امیرادیغو ۱۵۸.
 امیرحسین گورکان جلایر ۱۴۲.
 امیر شیخ حسن ۱۴۲.
 امیر قزغن ۱۶۷.
 امیر کوت ۱۴۲.
 امیل (دره) ۱۰۱.

۲۵۴
اوراسیایی ۱۶۷، ۱۶۴
اورال (رود) ۳۳، ۱۰۴، ۱۵۸
اورال (کوه) ۲۱، ۳۰، ۳۸، ۸۲، ۹۶
۱۶۲، ۱۶۴
اوریلیان، استیفن ۲۴۶
اورتق ۲۱۶
اورتگ ۲۱۶
اورتودوکس ۱۵۳، ۱۶۴، ۱۷۵، ۱۷۹
۲۱۲، ۲۲۸، ۲۶۱
اورخان ۱۶۰
اورخون ۲۴، ۲۵، ۴۰-۳۵، ۵۲، ۲۰۳
اوردا ۱۲
اوردوس ۴۱، ۴۳
اورده ۷۵، ۸۱، ۸۲، ۱۶۱
اورسوا ۸۷
اورشلیم ۴۷، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۵
۱۳۲، ۱۵۷، ۱۷۷، ۲۳۳، ۲۳۷
۲۴۴
اورگا ۲۰۲
اورگینه ۲۳۱
اورلند ۶۴
اورلثان ۲۷
اورنه ۲۱۳
اوروسخان ۱۶۱
اورونتس ۱۱۵
اورونکو ۲۳۰
اوریمن ۲۳۰
اوزبک ۲۵۶
اوکا (رود) ۸۴
اوکراین؛ اوکرائین ۸۴، ۸۵
اوگتای ۱۶۷، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۳
۲۲۸-۲۳۴، ۲۴۲، ۲۴۳
۲۵۱، ۲۶۴، ۲۷۱، ۲۸۱
اولاقچی ۲۵۵

انانده ۱۴۳، ۱۴۴
انبار ۲۳۸
انجمن آسیایی پادشاهی (مجله) ۱۹۸
انجمن چین شناسی ۱۹۷
انجمن کمدن ۲۲۲
انجمن ها کلویت ۲۵۸
انجمنهای مسلمانان ۲۵۸
انجیل ۹۳، ۱۴۳، ۱۵۰، ۱۶۶، ۱۷۴
۱۸۰، ۱۸۱، ۲۶۱
«انحطاط مسیحیت در آسیای قرون وسطی» ۲۳۹
اندرونیک ۱۵۸، ۱۵۹
اندونزی (مجمع الجزایر) ۱۲۲
اندیانا ۲۴۴، ۲۷۱، ۲۷۹
اندیجان ۱۶۶
«اندیشه تسلط بر جهان میان ترکان قرون
وسطی» ۲۰۲، ۲۰۳
انسلوم ۹۷
انطاکیه ۳۱، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۲۹
انقلاب روسیه ۱۸
انقلاب مینگ ۱۸۶، ۱۹۲
انگلستان؛ انگلیسی ها ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۳۷
۸۴، ۱۲۹، ۱۴۱، ۱۵۳، ۱۵۷، ۲۰۹
۲۵۱، ۲۷۶، ۲۸۳-۸۵
انوشیروان، خسرو ۳۳-۳۱
انوکی ۲۴۱
اوب ۲۱، ۳۰
اوبولنسکی، د ۲۰۱
اوپلن ۱۵۲
اوترمر ۱۷۷
اوتسا ۸۴
اوتوا و فرایزینگ ۲۰۷
اوتون علیا ۵۴
اودر (رود) ۸۶، ۹۴
اودسا ۸۴
اودوریک ۲۱۵، ۲۳۳، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۲

ب

باب‌الابواب ۲۱۲.
 بابر ۱۹۷.
 باتو ۱۲، ۹، ۷۵، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۸۹-۸۷،
 ۹۱، ۹۶-۹۳، ۹۸، ۱۰۶-۱۰۰، ۱۰۹،
 ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۵۱-۵۳، ۱۵۵،
 ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۷۴،
 ۱۹۰، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۳،
 ۲۳۸، ۲۵۵.
 «باتو» ۲۲۲.
 باج، والیس ۲۳۰، ۲۴۴، ۲۷۵.
 باچمان ۸۳.
 بارباروسا ۶۹.
 بارتولد ۱۵، ۱۸، ۲۷، ۲۸، ۶۲، ۲۰۶،
 ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۶،
 ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۵۹.
 بارسائومه ۱۲۵، ۲۴۵.
 بارکول ۴۱.
 بارود ۲۶۶.
 بارونها ۱۱۴، ۲۳۷.
 بارهبریوس (بارهبرایوس)، ۱۷۷، ۲۰۹،
 ۲۱۵، ۲۳۰، ۲۳۶، ۲۴۷، ۲۶۳، ۲۷۵.
 بازرگانی آسیا ۲۱۶.
 «بازرگانی جنوائی در دریای سیاه» ۲۴۶، ۲۴۷.
 «باستانشناسی در اتحاد جماهیر شوروی
 سوسیالیستی» ۱۹۹، ۲۷۹.
 باساقان ۱۵۲، ۱۵۸.
 باسمیل ۳۶.
 باسیل ۹۴، ۱۰۴.
 باشجرت ۲۲۱.
 باشقیرها ۸۲، ۱۰۲، ۲۲۱.
 باکتريا ۳۱.
 باکو ۱۱۷.
 بالاتون (دریاچه) ۸۹.

اولان باتور ۲۰۲.
 اولبریخت، پ ۲۱۵، ۲۸۱.
 اولجایتو ۲۴۸، ۲۵۱.
 «اولشکی» ۲۲۸، ۲۸۳.
 اونستین‌وول، ل ۲۶۰.
 اونغوت؛ اونغوتها ۲۱۶، ۲۴۵.
 اونگ ۲۱۱، ۲۴۵.
 اونگین (رود) ۲۰۳.
 اون‌لاتیمور ۲۱۰.
 اونون (رود) ۵۱، ۲۰۹.
 اویغور؛ اویغورها ۹۸، ۱۰۴، ۲۰۴، ۲۰۵،
 ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۵۳، ۲۶۰، ۲۶۱.
 «اویغورها در دوره پنج سلسله» ۲۸.
 ایتالیا؛ ایتالیائیه ۸۹، ۲۰۷، ۲۲۳، ۲۲۹،
 ۲۳۲.
 ایدوک کوت ۲۰۵.
 ایران؛ ایرانیان ۱۳۴، ۱۶۷، ۲۰۱، ۲۰۳،
 ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۴، ۲۲۹، ۲۳۷،
 ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۰،
 ۲۵۲، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۶، ۲۸۲.
 ایستی ۲۰۳.
 ایستون ۲۶۶.
 ایقونه ۸۰.
 ایلخان؛ ایلخانان؛ ایلخانیان ۱۵۲، ۱۶۷،
 ۲۰۹، ۲۳۷، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۸،
 ۲۵۰، ۲۵۶، ۲۶۱، ۲۷۳، ۲۷۷.
 «ایلخانان ایران» ۱۵.
 ایلمن (دریاچه) ۸۴.
 ایلی (دره) ۲۱۸.
 ایلی (رود) ۱۰۰، ۲۰۲، ۲۳۲.
 اینتواری ۲۲۹.
 اینسبروک ۲۲۲، ۲۸۴.
 ایوان ۲۵۶.
 ایوبیان ۲۷۴.

- بالتیک ۸۴، ۱۵۵، ۱۶۳.
 بالتیمور ۱۹۸، ۲۱۱، ۲۳۵، ۲۸۰.
 بال جونه (رود) ۵۷.
 بالخاش (دریاچه) ۱۰۴، ۲۳۲.
 بالکاش (دریا) ۴۶.
 بالکان، بالکانی ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۷۹.
 بالیبتره، ایور ۱۴۴.
 بالیغ (شهر اردو) ۳۹.
 بامبو ۱۹۱.
 «بامیان» ۶۴، ۲۱۳، ۲۱۸، ۲۶۱.
 باودن ۱۸.
 بایان ۱۲۱، ۱۴۳.
 بایجو (بایجو)، نویان ۸۰، ۸۱، ۹۷، ۹۹، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۴۴، ۲۲۰.
 ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۳۶.
 بایدار ۸۲، ۸۶، ۸۷، ۱۲۷، ۲۲۳.
 بایدو ۱۰، ۱۳۳.
 بایرون ۱۳.
 بایکال (دریاچه) ۲۰۹.
 بطلمیوس ۲۲.
 بخارا ۶۲، ۶۶، ۷۶، ۱۲۸، ۱۶۶، ۲۱۱، ۲۳۸.
 بخشیشا ۱۷۳.
 بدخشان ۲۱۱.
 برئییه ۲۸۳.
 برادران سامیاردی ۲۰۷.
 براسیانو ۲۴۷.
 براق خان ۱۲۸، ۱۵۵.
 براون، ادوارد گنویل ۱۸، ۲۸۲.
 برایزگو، فرایبرگ ایم ۲۶۴.
 بربری ۲۸۱.
 برتشنايدر ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۸.
 ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۲، ۲۷۲.
 برتولد، ویلهلم ۲۸۴.
 بردو ۱۳۲.
 بردی بک ۱۶۱.
 «بررسی تاریخ» ۲۵۱، ۲۵۸.
 بررسی تاریخ اقتصادی ۲۴۳.
 «بررسی تاریخ مذاهب» ۱۹۹.
 «بررسی تاریخی امریکا» ۱۹۹، ۲۱۳.
 «بررسی شرق مسیحی» ۲۲۸، ۲۳۰.
 «بررسی لاتین شرق» ۲۳۷.
 «بررسی مطالعات اسلامی» ۲۳۸.
 «بررسی های ترکی و مغولی» ۲۸.
 «بررسی های شرق مسیحی» ۲۲۰.
 «بررسی های قرون وسطایی» ۲۱۲.
 «بررسی هایی درباره بازگانی جنواییان در دریای سیاه در قرن سیزدهم» ۲۵۶.
 «بررسی هایی در تاریخ مرزی» ۲۷۹.
 «بررسی هایی راجع به انتقال خلافت عباسیان از بغداد به قاهره» ۲۳۸.
 برکا ۱۲.
 برکلی ۲۲، ۲۲۸.
 برکه ۸۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۳۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۵، ۱۷۷، ۱۸۰، ۲۳۸.
 برلن ۱۴، ۲۶، ۲۸، ۲۴۳، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴.
 برمه ۲۴۳.
 بروسه ۱۶۰.
 بریتانیا ۲۵.
 بش بالیغ ۴۱، ۱۰۰، ۱۰۷، ۱۲۴، ۱۶۵.
 بصره ۲۳۵.
 بطوطه ۲۴۵، ۲۵۱، ۲۶۷.
 بغداد ۴۶، ۴۹، ۷۶، ۷۹، ۸۱، ۹۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰-۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۸، ۱۵۲، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۱، ۲۲۹، ۲۳۴، ۲۳۵.

بودائیسیم ۲۶۱.
 بوداپست ۲۷، ۸۷، ۸۹، ۲۲۳.
 بودبرگ، پ ۱۰، ۲۰۳.
 بورقان قلدون ۵۱، ۶۷.
 بورکه ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۹، ۷۵.
 بوری ۸۲، ۸۹، ۱۰۱.
 بوزانی ۲۶۱.
 بوسفور ۳۳.
 بوسکاریبی ۲۴۷.
 بوسورث ۲۰۶.
 بوشیه، ویلیام ۱۰۴.
 بوقا ۱۳۲، ۱۵۷.
 بوگاندی، فرانسیسکن ریچارد ۱۶۶.
 بولدوز ۳.
 بولسلاس ۱۵۲.
 بولسلاو چهارم ۲۲۳.
 بولشلاو ۸۶.
 بولونی ۸۸.
 بومین ۳۱-۲۹، ۳۴، ۳۶، ۳۸.
 بوهموند چهارم ۱۴، ۱۱۲.
 بوهیما ۹۴.
 بویارها ۱۶۴.
 بویانتو ۱۱، ۱۴۴، ۱۷۴.
 بویرنور ۵۲.
 بویل، ج.ا ۱۷، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۷،
 ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۴،
 ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۴،
 ۲۴۰، ۲۴۶، ۲۵۹، ۲۷۳.
 بویور (دریاچه) ۵۲، ۵۳.
 «بیبیرس» ۸۰، ۱۸-۱۱۴، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۲،
 ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۷۸، ۲۳۸.
 «بیبیرس اول مصر» ۲۷۴.
 بیزانس ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۷، ۴۶، ۸۱، ۸۳،
 ۱۲۸، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۷۹، ۱۸۲،
 ۲۰۱، ۲۰۲.

۲۴۴، ۲۶۶.
 بغداد خاتون ۱۴۲.
 بغراخان هارون ۴۵.
 بغراقراخان ۴۵.
 بکتر ۵۴.
 بکینگهم ۲۰۷.
 بلاساغون ۴۳، ۴۶، ۶۰، ۲۰۶.
 «بلانش» ۲۲۵.
 بلخ ۳۱، ۴۶، ۴۸، ۶۴، ۲۵۱.
 بلغار، بلغارستان؛ بلغارهای ولگای میانه ۸۲،
 ۸۳، ۸۷، ۱۰۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶،
 ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۷۰،
 ۱۷۶، ۲۲۱.
 بلقائی ۱۰۴.
 بلنتیسکی، ا.م ۲۱۰.
 بلوسینگتون ۲۷۱.
 بلیک ۲۱۳، ۲۷۴.
 بناپارت، پرنس رولند ۲۶۳.
 بناکت ۱۲۳، ۲۴۲.
 بناکتی، احمد ۱۲۳.
 بندیکت ۹۴.
 بندیکت دوازدهم ۲۴۴.
 بندیکتین ۲۳۰.
 بنی امیه ۱۳۵.
 بوئتیوس ۱۲۳.
 بوآل ۱۲.
 بوتن ۱۵۲.
 بوچ ۲۰۴.
 بودا؛ بودائیان ۳۷، ۴۱، ۸۷، ۸۸، ۹۸،
 ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸،
 ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۴۴،
 ۱۵۹، ۱۶۵، ۷۳-۱۷۱، ۱۷۴،
 ۱۷۷، ۲۴۳، ۲۶۱.
 «بودائیزم در تاریخ چین» ۲۶۰.
 بودائیزم مهائانا ۲۴۵.

- «بیزانسیهای آسیای مرکزی و خاور دور» ۲۶۱.
 بیکن، راجر ۲۳۱.
 بیلگه ۳۶، ۲۰۲.
 «بیوگرافی بایان» ۲۵۲.

پ

- پائو ۱۹۰، ۱۹۱.
 پاپ ۱۳، ۸۶، ۸۸، ۹۰، ۹۳، ۹۴، ۹۸-۹۶، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۹، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۵۴، ۲۶۲، ۲۷۶، ۲۸۳.
 پاپ اوربان پنجم ۱۵۰، ۲۵۸.
 پاپ الکساندر چهارم ۱۵۲، ۲۳۷.
 پاپ اینوسان؛ اینوسان چهارم ۸۸، ۹۳، ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۵۰، ۲۰۴، ۲۵۴.
 پاپ بندیکت دوازدهم ۱۴۹.
 پاپ بونیفاس هشتم ۲۴۹.
 پاپ ژان ۱۸۹، ۲۵۸.
 پاپ ژان دوازدهم ۱۵۹.
 پاپ کلمنت پنجم ۱۴۴.
 پاپ گرگوری ۸۸، ۱۲۹.
 پاپ نیکلای چهارم ۱۵۷.
 پاپ نیکلای سوم ۱۴۳.
 پاپ هونوریوس سوم ۲۱۲.
 پادو (شهر) ۱۴۹.
 پارتیها ۱۲۷، ۱۴۳.
 پارتینگتون، ج. ۱۹۰، ۶۶-۶۳، ۲۶۳.
 پارکر، ا. ه ۲۰۱.
 پاریس ۲۷، ۲۸، ۱۰۴، ۱۱۳، ۱۳۲، ۲۰۴، ۲۱۰-۲۰۸، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۹، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۶، ۲۵۷، ۶۴-۶۲، ۲۶۶.

- ۷۴-۲۷۱، ۸۵-۲۷۸، ۲۸۳.
 پاسکاتیر ۲۲۱.
 پاگان ۱۲۲.
 پالئولوگ، میخائیل ۱۲۸، ۱۳۰، ۵۵-۱۵۳.
 پالا (سودی یاشوتی) ۱۴۴.
 پالایولوگوس، میخائیل ۱۱۶.
 پامیر (رود) ۲۱۱.
 پامیر (فلات) ۲۲، ۳۶-۳۴، ۶۰.
 پتا ۸۶، ۲۲۳. (و نیز نگاه کنید به بایدار)
 پترزبورگ ۲۷.
 پترکیبر ۷۰.
 پتروشفسکی، ب ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۸۲.
 پراتو، ویلیام ۱۵۰.
 پراگ ۲۲۳، ۲۵۴.
 پراودین ۲۷۸.
 پرتغال ۱۸۰.
 پرجوالسکی، اکوس ۲۰۸، ۲۳۲.
 پرستر جان ۴۷، ۲۸۴.
 پرنس اوردوس ۲۷۱.
 «پروازهایی بر فراز شهرهای باستانی ایران» ۲۳۶، ۲۳۷.
 پروان ۶۵، ۲۱۴.
 پروت (رود) ۸۷، ۱۵۸.
 پروجیه ۲۵۴.
 پروژیه، اندره ۱۴۹.
 پروگیه، آندریو ۱۷۵، ۲۲۷.
 پریا سلاول ۱۸۴.
 پرینسیتون ۲۰۰.
 پست ۲۷، ۸۷.
 پسکوف ۱۵۶.
 پطرکیبر ۲۰۳.
 پکن ۴۴-۴۲، ۴۶، ۵۲، ۵۳، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۷۰، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۴۶، ۵۰-۱۴۸، ۱۶۷، ۱۷۳، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۹۰، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۵۲.

پولیاک، ا.ن. ۲۸۵، ۲۱۶.
 پولی بلانک، پرفسورئی، جی ۲۰۲.
 «پولی ویسوا» ۲۱۲.
 پو-های ۴۲.
 پهاگس-پا ۱۷۳.
 پیتر (فرمانروای قبرس) ۲۶۲.
 پیتر واردن، استیفن آو ۲۵۸.
 پی تینگ ۲۰۴.
 «پیدایش رکاب میان سیتها» ۱۹۹.
 پیزا ۲۴۷.
 «پیکار تازه چنگیزخان» ۲۱۴.
 «پیکارهای مغول در کره» ۲۱۹، ۱۸۶.
 «پیکارهای مغولی» ۲۱۵.
 ت
 تئودوریک ۱۲۳.
 تائو، تائوئیست ۶۵، ۱۲۵، ۷۴-۱۷۲.
 ۲۳۲، ۲۶۰، ۲۶۵، ۲۷۲.
 تائی تسونگ ۲۰۲.
 تا-تا ۲۰۹. (و نیز نگاه کنید به تاتار)
 تاتاتونگا ۷۰.
 تاتار؛ تاتارها ۱۵، ۱۹، ۵۴-۵۲، ۵۷، ۹۰.
 ۹۴، ۹۳، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۷، ۱۴۳.
 ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۶۳، ۲۱۰-۲۲۴.
 ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۳۱-۲۲۹، ۲۳۷.
 ۲۴۵، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۶۱، ۲۶۷.
 تاتارستان ۲۰۸، ۲۰۹.
 تاتارهای سفید ۲۴۵.
 تاتارهای کین ۲۶۷.
 تاتاریا ۱۶۳.
 تارتو ۱۲.
 تاردو ۳۵-۳۳.
 تارسیک ۲۶۱.
 «تاریخ آتش یونانی و باروت» ۲۶۳، ۲۶۴.
 «تاریخ ابن اثیر» ۲۱۲.

پکن ۲۱۱.
 پگولوتی، فرانچسکو بالدوچی ۲۴۳.
 پلان ۲۲۷.
 پلانوکاریپینی ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۲۷.
 پلنکت ۲۴۸.
 پلیو. پ، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۰-۲۰۸، ۲۱۳، ۲۲۱-۲۱۸، ۲۲۳، ۲۳۰-
 ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۴، ۲۵۸، ۲۶۴، ۲۷۲، ۲۸۲.
 ۲۸۳.
 پلیوت، پل ۱۶.
 پلیوواسبی ۲۶۰.
 پمپنی ولگا ۱۵۶.
 پمپونیوس ۲۵۳.
 پنجاب ۱۶۶.
 «پنج قرن بازرگانی چین و کشورهای بیگانه در
 بندرزیتون» ۲۵۳.
 پنسیلوانیا ۲۶۶.
 پواتیه ۱۴۱.
 پوپ ۲۴۴.
 پوتا-تا ۲۴۵.
 پوردنون، اودوریک ۱۴۹، ۴۷.
 پوشا، پاول ۲۰۹.
 پولاد (بولاد) ۱۳۳، ۲۴۷.
 پولتاوا ۲۷۳.
 «پول کاغذی در ایران» ۲۴۸.
 «پول کاغذی و گردش» ۲۴۳.
 پولو ۱۷۵.
 «پول و اعتبار در چین» ۲۴۳.
 «پول و اقتصاد در چین دوره مغول» ۲۴۳.
 «پول و اقتصاد در دوره فرمانروایی مغول»
 ۲۸۱.
 پولوتزها ۸۳.
 پولوک ۲۶۳.
 پوله ۲۲۷.

- تاریخ اجتماعی بیابانگردی مغولی (مقاله) ۲۱۰
 «تاریخ ادبی ایران» ۱۸، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۴۷، ۲۸۲، ۲۶۲، ۲۵۱
 «تاریخ ارمنستان» ۲۷۶
 «تاریخ اسلامی» ۲۱۱
 تاریخ اقتصادی و اجتماعی شرق (مجله) ۲۸۱
 «تاریخ امپراطوری بیزانس» ۲۳۸
 تاریخ اسروز (مجله) ۲۰۰
 «تاریخ انگلستان» ۲۲۹
 «تاریخ ایران» ۲۱۳، ۲۱۴
 «تاریخ ایران کمبریج» ۲۱۳، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۸۲، ۲۵۹
 «تاریخ بخارا» ۲۸۲
 «تاریخ پیکارهای چنگیزخان» ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۶۰
 «تاریخ ترکان» ۲۵۹
 «تاریخ ترکان آسیای مرکزی» ۲۷، ۲۵۶، ۲۵۸
 «تاریخ جامعه چین» ۲۰۵، ۲۸۲
 «تاریخ جنگهای صلیبی» ۲۶۲، ۲۸۵
 «تاریخ جونی» ۱۷، ۲۰۶، ۲۴۷، ۲۷۴
 تاریخ جهان (مجله) ۲۱۰
 «تاریخ جهانگشا» ۱۶، ۱۲۸
 «تاریخ جهانگشای جونی» ۱۶، ۶۲، ۱۲۸، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۷۳
 «تاریخ چنگیزخان» ۱۴، ۲۰۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۵۴، ۲۸۰
 «تاریخ چنگیزخان بزرگ» ۲۰۹، ۲۸۰
 «تاریخ چین» ۶۶، ۲۱۹، ۲۴۲، ۲۵۲
 «تاریخ حمله مغول به ژاپن» ۲۴۱
 «تاریخ دولت چین» ۱۷
 «تاریخ دولتهای چینی» ۲۸۱
 «تاریخ ژاپن» ۲۴۱
 «تاریخ سری» ۵۱، ۵۳، ۵۶، ۷۵، ۱۸۷
 ۲۱۴، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۸۰
 «تاریخ سری مغولان» ۱۶، ۲۵، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۰۸، ۲۰۹
 «تاریخ سری مغولان و قطعات دیگر» ۲۰۹
 «تاریخ سلاطین مملوک» ۱۵
 «تاریخ سلسله‌ای» ۲۱۱
 «تاریخ سلسله‌ای چینی» ۲۱۴
 «تاریخ سلسله‌های چینی» ۲۱۹
 «تاریخ سلیمین» ۲۲۹
 «تاریخ سن لویی» ۲۷۶
 «تاریخ شام» ۲۶۳
 «تاریخ علوم» ۲۶۶
 «تاریخ عمومی جهان» ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۹
 «تاریخ عمومی چین» ۱۴، ۲۰۵، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۶۵، ۲۸۱
 «تاریخ عمومی گرجستان» ۲۱۹، ۲۲۰
 «تاریخ غازان خان» ۲۴۸
 «تاریخ قرون وسطایی کمبریج» ۲۰۱، ۲۲۰
 «تاریخ کاسل ابن اثیر» ۲۰۶، ۲۱۲، ۲۲۱
 ۲۷۴ (و نیز نگاه کنید به تاریخ ابن اثیر)
 «تاریخ کلیسای تاتارها» ۲۵۵
 «تاریخ گرجی» ۲۷۵
 «تاریخ لهستان» ۲۶۵
 «تاریخ ماریهبالاهه» ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۸
 «تاریخ مجارستان» ۲۲۳
 «تاریخ مختصر مردم چین» ۲۶۵
 «تاریخ مردم گرجستان» ۲۱۲، ۲۲۰
 «تاریخ مغول» ۱۴۲، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۴۶
 «تاریخ مغولان» ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۹، ۲۷۸
 «تاریخ مغولان ایران» ۱۵، ۲۳۳
 «تاریخ مغولان شرقی تا ۱۶۶۲» ۲۴۴
 «تاریخ مغولها» ۱۴

۱۵۳، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۷۰، ۱۷۴
 ۱۷۸، ۱۸۱، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۱۴
 ۲۵۶
 «ترکان آسیای مرکزی در قرن هشتم میلادی»
 ۲۸
 «ترکان بیزانسی» ۲۷
 «ترکان در دائرة المعارف اسلام» ۲۸
 ترکان سلجوقی ۱۱۹
 ترکان عثمانی ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۶۰، ۲۵۶
 ترکان قباچاق ۴۹
 ترکان لنگری ۶۳
 «ترکستان» ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۸
 ۲۴۰
 «ترکستان تا حمله مغول» ۱۵، ۲۰۶، ۲۱۱
 ۲۸۴
 ترکستان روسیه ۲۲
 ترکستان شرقی ۱۵
 «ترکستان شرقی تا قرن دوازدهم» ۲۸
 ترکستان غربی ۱۶، ۲۶، ۳۶، ۴۵، ۴۶
 ۱۶۶، ۶۶، ۴۹
 ترکیه ۳۲، ۷۹، ۱۱۲، ۱۵۳، ۱۶۰
 ترگوم ۲۲۵
 ترمذ ۶۴
 ترمه شیرین ۱۶۶
 ترنز ۲۴۷
 تروگیر ۸۸
 تریپولی ۱۰۵، ۱۱۲
 تزار ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۴
 ۲۵۶
 «تسلط آئین بودا بر چین» ۲۶۰
 تسین ۴۳
 «تصویر تاریخ در آسیای مرکزی ترکی، طی
 قرن هشتم» ۲۰۳
 «تعالیم اسلام» ۲۴۵
 تغا تیمور ۱۷۴

«تاریخ مقریزی» ۲۴۷
 «تاریخ ملت تیرانداز» ۲۳۷، ۲۷۴
 «تاریخ و صاف» ۲۴۷، ۲۷۴
 «تاریخ هرات» ۲۱۴
 «تاریخ یوان» ۲۷۱ (و نیز نگاکنیده به یوان
 شیه)
 تاریخ ۲۲، ۲۵، ۳۴، ۳۵، ۳۹، ۴۱، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۱۴۹
 تازیان ۳۵، ۳۶، ۴۴، ۱۰۹، ۱۶۳، ۱۷۶
 ۱۸۱، ۱۹۲، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۲۰
 تاشکند ۱۲۳، ۲۴۱
 تاکوپ ۲۰۲
 تالاس ۳۰، ۳۲، ۳۶، ۱۰۶، ۲۰۲
 تامسن ۲۰۹
 تانا ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۴
 تانگ (امپراطور) ۱۷۲
 تانگ (سلسله) ۳۴، ۳۶، ۴۲-۴۰، ۴۹
 ۵۲، ۷۸، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۷۴
 تایچیوت ۵۴، ۵۷
 تایگا ۲۱، ۵۱
 تایمیر (شبه جزیره) ۲۱
 تبت، تبتیها ۳۵، ۳۶، ۳۹، ۴۱، ۱۲۵، ۱۴۴
 ۱۷۳، ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۴۳
 تبریز ۷۹، ۱۱۱، ۱۲۴، ۱۳۴، ۱۳۵
 ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۹، ۱۶۱، ۲۱۲
 ۲۴۷، ۲۵۶
 «تبریز» ۲۴۷
 تجلی مانی ۳۹
 تخت ازدها ۳۴
 تراثو ۸۸، ۸۹
 ترابوزان (بندر) ۱۲۴، ۱۴۹
 ترانسیلوانی ۱۵۷
 ترک، ترکان ۴۱-۲۷، ۴۶-۴۴، ۴۹
 ۵۳، ۶۲، ۶۴، ۶۷، ۷۰، ۱۱۶، ۱۱۷
 ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۵۰، ۵۵-

توتیمیزم ۲۳۲.
تودامنکو ۲۵۶.
تودمنکو ۱۲.
تور (شهر) ۱۶۰.
تورات ۲۶۱.
توراگینا ۲۲۷.
توراگینا خاتون ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۷.
توراگینا (نایب السلطنه) ۹، ۱۷۳، ۱۷۴.
تورانیان ۱۷، ۲۳، ۴۵.
تورز هوک ۸۴.
تورفان ۴۰، ۴۱، ۱۲۴.
تورکن ۹.
تورگیش ۳۵، ۳۶.
تورن، او ۲۰۲.
توروس (رشته کوه) ۲۳۲.
توروونتو ۲۲۲.
توک ۵۲.
توکان ۲۰۲.
توکای ۸۷.
توکتای ۲۵۶.
توکماک ۳۵.
توکیو ۲۹.
تولا (رود) ۳۶، ۵۳.
تول بوقا ۱۲.
تولش (تولوس) ۳۴.
تولوز ۲۴۵.
تولوی ۹، ۶۴، ۷۷-۷۵، ۸۲، ۱۰۰،
۱۰۱، ۱۰۶، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۸۵،
۱۸۶، ۲۳۴، ۲۴۰.
تولی ۶۲.
توسن، و ۲۷.
تونس ۱۲۹.
تونکن (خلیج) ۱۲۲.
تونگ پائو ۲۰۶، ۲۱۶، ۲۳۰، ۲۵۴،
۲۶۴، ۲۷۲.

تغان تیمور ۱۱، ۱۴۸، ۱۵۰.
تغتمش ۱۲، ۱۶۲.
تغتو ۱۲، ۵۹-۱۵۷، ۲۵۶.
تغ تیمور ۱۱.
تغلق تیمور ۱۶۷.
تغودار، (تگودار) ۱۳۱.
تغوز ۲۰۶.
تغوی پردی ۲۴۶.
تفلیس ۶۳، ۷۹، ۱۵۵.
«تقویم دوازده حیوانی ترک» ۲۰۳.
«تکامل اولیه اسلحه آتشین در چین» ۲۶۵.
تکس (دره) ۲۰۲.
تکلاماکان ۲۲.
تکودار ۱۰.
«تکوز-اغوز و اوغوز» ۲۰۶.
تگین، کول ۳۶، ۲۰۱.
تمغا ۲۲۰.
تمقا ۱۳۸.
تموجین ۵۶-۵۳، ۲۰۹.
«تموچن خلل ناپذیر» ۲۱۰.
تمرلین ۱۶۷، ۲۵۲.
تمسوار ۸۷.
تنتری؛ تنترائی ۱۲۵، ۱۷۳.
تندوک ۲۴۵.
تنغوت؛ تنغوتها ۳۹، ۴۱، ۴۳، ۵۹، ۶۶،
۲۴۵.
تنگری ۲۵، ۴۰، ۲۲۴.
«تنگری، بحثی درباره خدای آسمانی اقوام
آلتایی» ۱۹۹.
تنگری چنگیز ۵۸.
تنگوری (آسمان) ۱۸۶.
تنگیز ۲۱۰.
توئینها ۲۳۲.
تویاها ۲۹.
تویا ۲۹.

جبه ۶۰، ۶۱، ۸۱.
 جتمار، کارل ۲۷۹، ۲۰۰.
 جتها ۱۶۶.
 جرج ۱۷۵.
 جزیه ۱۳۸.
 جگن ۱۱.
 جلال‌الدین ۶۲، ۶۴.
 جلال‌الدین خوارزمشاه ۲۱۴، ۲۲۰.
 جلایر ۵۲.
 جمال‌الدین ۲۴۶.
 جمبل (شهر) ۲۰۲.
 جنقیز ۲۱۰.
 جنگ بالکا ۶۳.
 جنگ پروان ۶۵.
 جنگ ترک ۲۳۹.
 جنگ ترکان ۱۲۷.
 جنگ حمص ۲۴۷.
 جنگ دوم جهانی ۱۸۹.
 جنگ ساجو ۱۹۱.
 «جنگ صلیبی در اواخر قرون وسطی» ۲۶۲.
 جنگ کرسی ۲۶۶.
 جنگل سبیری ۵۱.
 جنگل سیاه ۵۳.
 جنگ موهی ۲۴۴.
 جنگیم ۱۱.
 جنوا؛ جنواها؛ جنواییها ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۵۴،
 ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۸۰، ۲۴۶،
 ۲۵۸، ۲۴۷.
 جنوب شرقی آسیا ۲۴۱.
 جوجی ۹، ۱۲، ۴۹، ۵۵، ۵۷، ۶۲، ۶۳،
 ۶۶، ۷۵، ۸۱، ۱۶۱، ۱۶۲، ۲۱۴،
 ۲۱۸، ۲۲۶، ۲۳۸، ۲۵۷.
 جوچن ۱۹۰، ۱۹۳، ۲۰۶.
 جورت چات ۲۰۶.
 جورچت ۴۲.

«تونگ‌چی‌ین کانگسو» ۱۹۰، ۲۷۲.
 تونیوکوک ۳۵، ۲۰۳.
 تولن‌بی ۲۵۱.
 «تولن‌بی در بررسی تاریخ» ۲۵۸.
 تووا ۲۰۳.
 تیانشان (کوههای آسمانی) ۲۲، ۲۳، ۳۲.
 تییریوس ۳۳.
 تیمور ۱۱، ۱۴، ۷۶، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۶۱،
 ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۵، ۲۱۴،
 ۲۴۰، ۲۵۲، ۲۵۹-۲۵۷.
 تیموریگ ۲۷۸.
 تیمورتاش ۱۴۳.
 تیمور، توئورتق ۱۴۵.
 تیمورخاقان ۱۳۴، ۱۴۴، ۲۷۸.
 تیمورلنگ ۱۴۳، ۲۵۲.
 تیمور، یسون ۱۴۴، ۱۴۵.
 تینر ۲۱۲.
 تینی بک (تینی‌بک) ۱۲، ۱۶۰.

ج

جادیسون، مورا ۱۴.
 جاده ابریشم ۱۶۵.
 «جامع‌التواریخ رشیدی» ۱۵، ۱۹۷.
 «جامع‌التواریخ» ۱۶، ۲۴۶، ۲۷۳.
 جاسوکا ۵۸-۵۵، ۲۱۰.
 جان دلوگوس ۲۶۵.
 جان واتازس ۲۲۹.
 جانی بک ۱۲، ۱۶۰، ۲۵۶.
 جاوه ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۴۹، ۱۶۹، ۱۸۰،
 ۲۴۱.
 جایگاه بکر ۲۲۰.
 جبرئیل ۱۸۱.
 جبنغو ۲۰۱.
 جبل ۲۲۰.
 جبل الطارق ۱۸۰.

جورچن ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۵۲، ۵۳.

جوزجانی ۲۵۹.

جونگاری (دزونگاری) ۱۹۸.

جوان - جوان ۲۹، ۳۱، ۳۳، ۳۶، ۳۷.

۲۰۱.

جوینی ۱۳۰.

جوینی، عطاسک ۱۶، ۶۲، ۱۲۸، ۱۷۱.

۲۰۴، ۲۱۶، ۲۴۰.

«جهانگشای جوینی» ۱۹۷، ۲۱۴، ۲۳۳.

۲۳۵.

جهول ۴۲، ۱۲۰.

جیحون؛ جیحان (رود) ۳۱، ۳۵، ۳۶.

۴۷-۴۵، ۶۳، ۶۴، ۱۰۶، ۱۰۷.

۱۰۹، ۱۱۵، ۲۹-۱۲۷، ۱۷۵، ۱۷۶.

جیلوتو ۱۶۷.

جین ۲۲.

چ

چائو، هوانگ ۴۱، ۲۴۳.

چاپار ۱۴۳، ۱۶۶، ۲۴۰.

چاپمن، والتر ۲۸۱.

چادایوف ۲۵۸.

چارلز (فرمانروای آنژو) ۱۲۹.

چارلز چهارم (اسپراطور) ۲۵۴.

چانگتو ۱۲۰.

چانگ - ته ۲۳۵.

«چانگچون» ۶۵، ۱۷۲، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۷۲.

چانگ، چویوان ۱۴۷، ۱۴۸.

چانگشی ۱۶۶.

چرسون ۳۳.

چرکس، چرکستان، چرکسها ۶۳، ۱۶۲.

۲۱۲، ۲۲۲.

چرنیفسکی، م ۲۵۶.

چرنیگوف ۸۴، ۱۰۲.

چشمه جالوت ۲۳۷.

جعدای ۲۵۸.

چغتای، چغتای خان ۹، ۶۲، ۶۳، ۶۹-۶۷.

۷۵، ۷۶، ۸۱، ۸۲، ۹۵، ۹۹، ۱۰۰.

۱۰۱، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۷.

۱۲۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۵.

۶۷-۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۶، ۲۱۸، ۲۱۶.

۲۲۱، ۲۳۰، ۲۳۷، ۲۵۸، ۲۵۹.

چکوسلواکی ۲۲۳، ۲۸۴.

چمپا ۱۲۲، ۲۴۱.

چنگ وو ۲۱۵.

چنگ هسیانگ ۲۴۸.

چنگیز؛ چنگیزخان ۹، ۱۶-۱۳، ۲۶، ۳۹-

۳۷، ۴۱، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۳، ۵۴.

۷۳-۵۶، ۸۱-۷۵، ۸۵، ۹۶-۹۴.

۹۸، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۵.

۱۱۶، ۲۲-۱۲۰، ۱۲۷، ۱۲۹، ۳۶-

۱۳۴، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۶۲.

۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۷۳-۱۷۰.

۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۸۶.

۱۹۰، ۱۹۷، ۲۰۷، ۲۱۱-۲۰۹.

۱۹-۲۱۳، ۲۲۴، ۲۳۸، ۲۴۲.

۲۵۰، ۲۵۷، ۲۶۴، ۲۷۱، ۲۷۳.

۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۱.

«چنگیز» ۲۱۰.

«چنگیزخان» ۱۹۷، ۲۱۰، ۲۸۰.

«چنگیزخان، اسپراطور همه جهانیان» ۲۸۰.

«چنگیز تشویش ناپذیر» ۱۵.

چن های ۲۱۹.

«چن یوان» ۲۴۲.

چوانچو ۲۵۴.

چوانگ - تسه ۶۵.

چو ۳۵، ۴۲، ۴۳، ۱۹۸، ۲۰۳.

چوتسای ۷۰، ۷۱، ۷۸، ۹۵، ۲۱۹، ۲۴۳.

۲۸۱.

چورباغان ۷۹، ۸۰، ۱۰۷.

- «حدود و محتوای یاسای چنگیزخان» ۲۱۶.
حسن ۲۱۱.
حسن بن عمر خطاب ۱۱۳.
حسین بن علی (ع) ۱۳۴.
حشاشین (اسماعیلیان) ۱۷۸، ۲۳۴.
حضرت داود (ع) ۲۳۷.
«حکایت مغولان یا تاتارها» ۲۲۷.
حکیم سکین ۲۳۲.
حلب ۱۵-۱۱۳، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۷۱، ۲۴۱.
حلوان ۱۱۰.
حمص ۱۱۵، ۱۳۰.
«حملة مغولان به اروپای مرکزی» ۲۸۵، ۲۸۴.
«حملة مغول به ژاپن» ۲۴۱.
«حملة مغول به لهستان» ۲۲۳.
حیدرآباد ۲۵۵.

خ

- «خاطرات یک مسافرت در تاتارستان و تبت و چین» ۲۰۸.
خاقان ۳۴، ۳۵، ۲۰۳-۲۰۱، ۲۰۵.
خانبالو ۱۲۰.
خان بالغ ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۶۶.
۱۸۰، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۸.
«خان بزرگ مغول و پرستشگاه بودائی» ۲۶۱.
خان جهانی ۲۱۰.
خان چنوه ۲۷۳.
خانگچو ۲۴۵.
«خان نشین چغتای» ۲۵۶، ۲۵۸.
خان یرلیق ۱۵۶.
خاورمیانه ۲۵۱.
ختا، ختائیان ۳۹، ۴۲، ۴۶، ۴۷، ۵۰، ۱۵۰.
«ختای» ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۴۵-۲۴۲، ۲۴۷، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۱.

- چورونو، ژان دومونته ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۰، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۱.
چولم (جاده) ۱۵۲.
چونگ شوئی ۶۶.
چووان چوی ۲۴۳.
چو-هسی ۲۴۵، ۲۷۲.
«چهار بررسی در تاریخ آسیای مرکزی» ۲۱۸.
«چهار مقاله درباره تاریخ آسیای مرکزی» ۲۰۷، ۲۸۴.

- چین، چین شمالی، چینی ۱۱، ۱۳، ۱۷، ۲۲، ۲۵، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۴۴-۳۴، ۴۶، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۹، ۶۰، ۶۵، ۶۶، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۹۰، ۹۵، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸-۲۴، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۶-۳۹، ۱۴۳-۴۶، ۱۴۹-۵۱، ۱۶۱، ۱۶۷-۶۷، ۱۶۴-۷۵، ۱۷۱-۱۷۷، ۱۷۸، ۸۲-۸۱، ۱۸۰، ۱۸۷، ۱۸۹-۹۳.

- ۸۴-۲۸۱.
«چین شمالی در آغاز دوره مغول» ۲۶۰.
چینکائی ۹۹، ۱۰۱.
چین کای ۲۱۹.
چین مینگ ۱۸۰.
«چین و راه بدان جا» ۲۸۴.
چینی و هندواروپایی ۱۹۸.
چین یوان ۱۶۶، ۱۷۶، ۲۸۱.
چیه، کائوهسین ۳۶.

ح

- «حامیان مغولی اندیشه صلح جهانی» ۲۵۹.
حبشه ۲۰۷.
حبشیان ۱۷۴.
حج ۶۶.
«حد غربی توسعه الفبایی اویغوری» ۲۶۰.

دائزو، شارل ۲۳۷.
 دانمارک ۱۵۶، ۹.
 دانوب (رود) ۲۷، ۲۸، ۸۷، ۸۸، ۱۵۳،
 ۱۵۵، ۲۲۱، ۲۲۴.
 دانیال ۱۰۲، ۱۵۲، ۱۵۵.
 داوژاک ۲۲۷.
 داوسون، ر ۲۱۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۱،
 ۲۳۲، ۲۵۵، ۲۶۵.
 «دایرة المعارف اسلامی» ۲۰۶، ۱۴-۲۱۱،
 ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۳۲،
 ۲۳۳، ۲۳۷، ۲۴۲، ۴۸-۲۴۶،
 ۵۸-۲۵۵، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۶.
 «دایرة المعارف اطلاعات عمومی انگلستان» ۸۱،
 ۱۲۳.
 «دایرة المعارف امریکانا» ۱۲۵، ۱۵۶.
 «دایرة المعارف انگلیس» ۳۷، ۴۲، ۴۵، ۴۷،
 ۶۶، ۷۸.
 «دایرة المعارف بریتانیکا» ۲۱۵.
 «دایرة المعارف فارسی» ۳۰، ۳۱، ۴۷، ۶۵،
 ۷۹، ۸۰، ۸۶، ۹۴، ۹۶، ۱۰۵، ۱۰۶،
 ۱۱۳، ۱۱۵-۱۷، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۵،
 ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۷۹، ۱۹۲،
 ۲۰۵.
 دجله ۴۷، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۷۱،
 ۱۷۶، ۲۰۷، ۲۲۰.
 دربار ایلخان ۲۴۷.
 «دربارۀ چند چهرۀ مغولی» ۲۱۵.
 «دربارۀ اختراع و استفاده از باروت و اسلحه در
 چین» ۲۶۵.
 «دربارۀ قومانشا» ۲۱۳.
 «دربارۀ کومانها» ۲۰۸، ۲۲۲.
 دربارۀ معرفی و کاربرد باروت و سلاحهای
 «آتشین میان چینیان» ۲۶۴.
 دربند (دره) ۶۳، ۱۱۷، ۲۱۲.
 «درپی چین» ۲۸۴.

«ختای و راه بدانجا» ۲۰۱، ۲۱۴.
 ختن ۳۴، ۶۰.
 خجند ۶۲.
 خدا بنده ۱۴۰.
 خراج (مالیات زمین) ۱۳۸.
 خراسان ۳۱، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۶۵-۶۳، ۷۹،
 ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۲۷، ۱۲۸،
 ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۷۱،
 ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۵۰.
 خزر (دریا)، خزرها ۲۲، ۴۴، ۴۸، ۶۳،
 ۶۶، ۸۲، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۷، ۱۲۷،
 ۱۵۵، ۱۶۲، ۱۶۵، ۲۲۱.
 خسرو (انوشیروان) ۲۴۸، ۲۵۱.
 خکاس ۲۰۳.
 «خلاصۀ گزارشهای انجمن فلسفی امریکا» ۲۰۵.
 خلیج فارس ۱۲۴، ۱۸۰.
 خلیج فنلاند ۹۰.
 خلیفۀ عباسی ۲۳۲.
 خواجه نصیرالدین طوسی ۱۱۰، ۱۱۱، ۲۳۵،
 ۲۳۶، ۲۴۶.
 خوارزم، خوارزمشاه، خوارزمشاهیان ۴۹-
 ۴۶، ۶۴-۶۰، ۶۶، ۶۷، ۷۵، ۷۷.
 خوتچو (قرهخوجه) ۴۱، ۴۰۴.
 خیلوک (دره) ۵۵.
 خینگان (کوه) ۲۲، ۲۳، ۵۲، ۵۷، ۵۸.

د

دارالاسلام ۱۶۹.
 داردانل ۲۵۶.
 داروغه ۲۱۹، ۲۲۰.
 داریال ۱۱۷.
 داغستان ۱۱۷.
 دالایی لاما ۲۲۸.
 دالماسی ۸۸، ۸۹، ۱۲۲، ۲۲۴، ۲۲۹.
 دانتۀ ۱۷۶.

دومیروی، پ ۲۶۱.
 دون (رود) ۸۴، ۹۴، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۸،
 ۱۰۹، ۱۶۲، ۲۵۷.
 دونسکوی ۱۶۱، ۲۵۷.
 دووا ۱۶۶.
 دوویلینوئیس، دومینیکوس ۲۵۳.
 دووید، ژ ۲۴۵، ۲۶۱.
 دوهسون ۳۱-۲۲۹، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۸،
 ۲۵۴، ۲۵۶.
 دویون خردمند ۵۲.
 دهلی ۱۶۸، ۲۱۵.
 دیاربکر ۷۹، ۲۲۰.
 دیاز، بارتولومئو ۱۸۰.
 دیویس، ت. ل ۲۶۶.
 دیزابول ۲۰۱.
 دیوار بزرگ چین، دیوار چین ۲۸، ۳۴، ۴۲،
 ۴۳، ۵۹، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۴۸، ۲۴۰.
 دیوژن ۲۸.

د

«رئوس مطالب تاریخ شرقی» ۲۶۳.
 راب ۸۹.
 راجنوسکی، پ ۲۶۱، ۲۷۳.
 رادوف ۲۰۴.
 رافعی ۴۰۶.
 راک هیل ۲۲۷، ۲۳۱.
 راگوسا ۲۲۹.
 رالف ۲۷۹.
 راموسیو ۲۴۴.
 راورتی ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۷۳.
 راورتی، ه. ج ۲۱۵، ۲۵۹.
 «راهبان قویلاخان» ۲۴۴.
 رایت، اف ۲۶۰.
 رایس، تامارا. ات ۲۰۰.
 رحبه (شهر) ۱۴۱.

دریای سیاه ۲۸، ۳۳، ۸۹، ۱۴۰، ۱۵۸،
 ۱۶۰، ۱۶۲، ۲۱۳، ۲۴۷.
 دزونگاری ۱۰۶.
 «دستگاه پاپ، اروپای مسیحی و مغولان» ۲۸۳.
 «دگرگونی فنی و اجتماعی قرون وسطی» ۱۹۹.
 دلوگوس، جان ۱۶۵.
 دمشق ۸۰، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۳۰، ۱۳۲،
 ۱۳۵، ۱۳۶، ۲۳۷.
 دمیاط (شهر) ۲۱۲.
 دمیسون ۲۷۳.
 دنداقتان ۴۶.
 دنها (اسقف) ۱۲۸.
 دنپیر ۸۴، ۹۴، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸،
 دوئوفر ۲۰۱، ۲۵۰، ۲۵۲.
 «دوازده خطابه درباره تاریخ ترکان آسیای
 مرکزی» ۲۸۴.
 دودا ۲۷۴.
 دوراشویلتز، ایگور ۱۸۶، ۲۱۶، ۲۴۲،
 ۲۶۰.
 «دوره مغول» ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۷۸.
 «دوره مغولان» ۲۴۲.
 دوسون ۲۱۹.
 دوغوز ۲۰۶.
 دوفرناندی ۲۱۰.
 دوکوز خاتون ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۲۸، ۱۳۲،
 ۱۷۴، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۴۶.
 «دوک بزرگ» ۸۳.
 دوک اتریش ۲۲۴.
 دوگلاس، ر. ک ۲۱۰.
 دولاکروا، پتی ۱۹۷، ۲۰۹، ۲۸۰.
 دولانگه ۲۴۷.
 دومایا، ژوزف ۲۱۹، ۲۴۴، ۲۵۴، ۲۸۱.
 دومینیکن، دومینیک ۸۶، ۹۳، ۹۷، ۱۱۳،
 ۱۷۴.
 دومینیکن فرانسوی ۲۲۷.
 دومین شورای لیون ۱۲۹.

- «رژیم اجتماعی مغولان» ۱۶، ۲۸۰.
 «رساله مانویت که در چین یافت شده» ۲۰۴.
 رشور ۲۸۱.
 رشویلتز ۱۹۷.
 رشید ۲۶۱.
 رشیدالدین فضل الله ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۶،
 ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۳۰، ۳۹-۲۳۳.
 رشیدی ۲۵۰.
 رضائیه ۱۲۸.
 رکن الدین ۱۰۹.
 رکن صائن ۱۴۲.
 رم ۳۱، ۴۰، ۴۲، ۹۴، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۲۳،
 ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۵۴، ۱۶۴، ۱۷۵،
 ۱۷۹، ۲۱۸، ۲۴۷، ۲۵۳، ۲۶۱.
 ۲۷۶.
 رمولوس ۳۰.
 رنسانس ۱۷۹.
 رنسمین، سراستون ۲۸۵.
 «روابط سیاسی فرمانروایان مسیحی با امپراطوران
 مغول» ۱۹۷.
 روبروک، ویلیام ۲۴، ۹۹، ۱۰۶، ۱۰۳، ۱۵۲،
 ۲۱۹، ۳۲-۲۳۰، ۲۲۸، ۲۵۵، ۶۷۶.
 روح القدس ۱۰۴.
 رود زرد ۴۳، ۴۴.
 رو، ژپ ۱۹۹.
 روستو تزوف، م. آی ۲۰۰.
 روسیه؛ روسها ۵۵، ۸۳، ۹۰، ۱۶۰، ۱۶۱،
 ۱۷۰، ۲۰۴-۲۰۲، ۲۱۰-۲۰۸،
 ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲،
 ۵۸-۲۵۶، ۲۶۱، ۲۸۰، ۲۸۴.
 روسی کوپال ۲۳۲.
 روسیه کی یفی ۲۶۱.
 «روسیه کی یفی» ۲۱۳.

- رولو، ف. ا ۲۵۳.
 روم ۳۳، ۸۰، ۹۴، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۲۳،
 ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۵۴، ۱۶۴، ۱۷۵،
 ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۹.
 رومانی ۸۷.
 روسن ۸۳.
 رومیان ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۹۲، ۲۳۰، ۲۶۱،
 ۲۶۲.
 رومیان قسطنطنیه ۷۹.
 رومیها ۳۲.
 رونسیمان ۲۴۶.
 «رونسیمان» ۲۳۷.
 رونی اورخون ۲۰۴.
 رهبرایوس (ابن العبری) ۹۹.
 ریازان ۸۳، ۱۶۱.
 ریشارد، ژ ۲۶۰.

ز

- زارنکه ۲۸۴.
 زامارخوس ۲۰۳، ۲۲۷.
 «زمان تألیف تاریخ سری» ۱۸۶.
 «زندگی بایان» ۲۴۱.
 «زندگی چنگیزخان» ۲۱۰.
 زندگی جلال الدین منکبرنی ۲۱۲.
 «زندگی سن لوئی» ۲۳۰.
 زیتون (بندر) ۱۲۲.
 زیتون (شهر) ۲۰۴.
 زیدی، علاء الملک بن ۴۹.

ژ

- ژاپن، ژاپنیها ۷۹، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۳۶،
 ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۸۰، ۱۹۱، ۲۶۶.
 ژاکوبی، ژاکوین ۱۱۳، ۱۷۷.
 ژان ۱۷، ۴۷، ۵۷، ۹۸، ۲۸۴.
 ژان کشیش ۹۸، ۱۷۴، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۶۱.

ژان مارینیولی ۲۵۲.

ژان هفتم ۱۸۹.

ژزویت، ژزوئیتها ۱۵۰، ۲۹۳.

ژزوئیت فرانسوی ۲۰۹، ۲۱۹، ۲۶۴.

ژتقیز ۲۱۰.

ژوئن وی ۲۳۰.

ژوآن ویل، سیور ۲۷۶.

ژوستی نین ۳۲، ۱۹۷.

ژوستن دوم ۳۲، ۳۳.

ژوفری ۲۴۷.

ژولین، س ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۵.

ژیرو، ر ۲۸.

س

ساتن هو ۲۰۰.

ساتوک ۴۵.

«ساختمان اقتصادی سلسله یوان» ۲۱۶، ۲۴۱.

۲۵۲، ۲۸۲.

«ساختمان قدرت درچین شمالی طی پنج سلسله»

۲۰۵.

ساخلو ۶۲.

سارانهای ۲۵۸.

سارت ۲۱۱.

سارتااول ۲۱۱.

سارتون، جی ۲۳۵، ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۶۰، ۲۶۲.

۶۶-۲۶۴.

سارته ۲۱۱.

ساریکول ۲۱۱.

«سازمان اجتماعی بیابانگردان چوپانی مغولی -

ترکی» ۲۷۹.

ساسانیان ۳۵.

سافولک ۲۰۰.

ساکسون ۲۸۴.

ساکسونهای آلمانی ۸۷.

سالونای ۲۲۳.

سامانی؛ سامانیان ۳۹، ۴۴، ۴۵، ۴۹.

سامره ۱۱۳.

ساولین، ویلیام ۲۸.

سانانک ستزی ۱۲۵، ۱۴۸، ۲۴۴، ۲۵۳.

ساندومیر ۸۶، ۱۵۲، ۱۵۷، ۲۲۳.

سانسکریت ۱۲۵، ۱۴۴، ۱۸۱.

سانسوم، سرجرج ۲۴۱.

سایکس، سرپرسی ۲۸۴.

سایو (رود) ۸۷.

سباستوپول ۳۳.

ست ۲۵۸.

«ستاره شناسان شهر کانبالو» ۲۴۶.

«سخنرانیهای راجع به تاریخ ترکان آسیای

مرکزی» ۲۸.

سراسقف ۲۲۵.

سرای ۹۱، ۱۲۴، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۹.

۱۶۱، ۲۵۵، ۲۶۲.

«سرای درسرزمین تاتاری» ۲۵۵.

«سرای قدیم وجدید» ۲۵۵.

سرتاق ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۵، ۱۱۸.

۱۵۲، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۵۵.

«سرداران بزرگ» ۲۱۵.

سردریا ۶۱، ۶۲.

«سرزمینهای خلافت شرقی» ۲۰۶، ۲۱۳.

سرمتها ۲۸.

«سروکتان» ۲۳۰.

«سرها» ۲۰۳.

سریانیا ۱۸۱.

سزار ۴۲.

سعدالدوله ۱۳۲، ۲۴۷.

سغد، سغدی، سغدیان ۳۱، ۳۲، ۳۷، ۳۹.

۲۰۲، ۲۰۶.

سغدیانا ۳۱.

سلطان برقوق ۱۶۲.
 سلطان بلا ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۴، ۱۰۲، ۱۹۱.
 ۲۵ - ۲۲۲، ۲۵۵.
 سلطان بلای چهارم ۸۵، ۲۲۳.
 سلطان بیبرس ۱۷۸، ۲۵۸.
 سلطان تکش خوارزمشاه ۴۸، ۴۹.
 سلطان جلال الدین خوارزمشاه ۷۹.
 سلطان سلجوقی روم شرقی ۷۹، ۱۵۴، ۱۵۸.
 ۱۷۱.
 سلطان سنجر ۴۸ - ۴۶، ۶۴.
 سلطان قطز ۱۱۴، ۱۱۵، ۲۳۸.
 سلطان قلاون ۱۳۲ - ۱۳۰.
 سلطان کیخسرو ۸۱.
 سلطان محمد خوارزمشاه ۴۸، ۴۹، ۶۱، ۶۲.
 ۶۴، ۲۱۴، ۲۲۵.
 سلطان محمد بن تغلق ۱۶۷.
 سلطان محمود ۴۶، ۴۸.
 سلطان ناصر ۱۱۳.
 سلطانها ۲۳۷.
 سلطانهایتون ۸۰، ۹۹، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۳۵.
 ۲۲، ۲۳۳.
 سلطان هتوم ۲۲۹.
 سلطان هند ۱۰۴.
 سلطانیه ۱۴۰، ۱۴۱.
 سلطنت میانه ۱۲۱، ۱۵۰.
 سلنگا ۲۰۹.
 سلوک ۲۷۴.
 سلستین چهارم ۸۸.
 سمپاد ۹۵، ۱۰۲، ۱۰۳.
 سمرقند ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۶۲، ۶۶، ۱۰۳.
 ۱۰۹، ۱۴۳، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۶.
 ۱۶۷، ۱۸۱.
 سن پترزبورگ ۲۴۴، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۸۴.
 سن پیتر ۹۳.
 سنت استیفن ۸۵، ۱۵۶، ۲۲۵.

«سفارتی به چین» ۲۲۸.
 «سفرنامه ابن بطوطه» ۲۵۸.
 «سفر سلطان هتوم» ۲۲۹.
 «سفرهای یک کیمیاگر» ۲۱۴، ۲۶۰.
 سقناق ۱۶۱، ۲۵۷.
 سکاها ۲۱۴.
 سکاها ۱۸۲.
 سکمونیا ۲۳۳.
 سکوران ۱۲۰.
 «سکه‌های مغولان» ۲۴۰.
 سکيامونی ۲۳۲.
 سلجوقیان ۸۱ - ۷۹، ۱۰۲، ۱۲۷، ۱۷۰، ۱۷۶، ۱۷۹، ۲۰۶، ۲۲۰، ۲۴۶.
 ۲۵۰، ۲۶۰، ۲۸۲.
 سلجوقیان روم ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۷۴.
 سلدائییه ۱۰۳.
 سلسله تانگ ۱۷۲، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۸.
 ۲۴۳، ۲۶۷.
 سلسله تیسین ۲۵۳.
 سلسله سونگ ۴۲، ۷۸، ۹۹، ۱۰۶، ۱۱۶.
 ۲۲ - ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۴۳.
 ۱۴۶، ۲۰۵، ۲۶۷.
 سلسله صفوی ۱۷۵.
 سلسله فرمانروای کین ۲۶۰.
 سلسله لونگ ۱۷۱.
 سلسله لیانگ ۴۲.
 سلسله مغول ۲۷۱، ۲۷۲.
 «سلسله مملوک یا برده مصر» ۲۸۵.
 سلسله مینگ ۱۲۲، ۱۴۵، ۲۶۲.
 سلسله ووتایی ۴۲.
 سلسله هان ۲۵۳.
 سلسله یوان ۲۵۳.
 سلطان ابوسعید ۱۶۷.
 سلطان احمد ۱۳۲.
 سلطان ایوبی دمشق ۷۹.

سولانگاه ۲۱۹.
 سولدائیه ۲۱۳.
 سو-ماکوانگ ۲۷۲، ۲۴۵.
 سونگ ۲۴۱، ۱۹۱، ۵۰، ۴۴، ۴۳، ۳۹.
 سونگها ۱۹۳، ۱۹۲.
 سولی-یوآن ۱۲۵، ۳۴.
 «سند مغولی از آرشیوسری واتیکان» ۲۴۰.
 سیانگ-یانگ ۱۲۱.
 سییان ۸۲.
 سیبری ۱۶۵.
 سیبری ۲۶۰، ۸۲، ۸۱.
 سیبری، غربی ۸۱.
 سی تاتار ۲۰۹.
 سیتها ۱۶۵، ۲۸.
 سیتیانس (سیزیان) ۲۲۹، ۹۷.
 سیتی (رود) ۸۴.
 سیحون (رود) ۲۴۲، ۱۶۶، ۱۶۱، ۶۶، ۶۳.
 سید اجل ۲۴۲، ۱۷۶.
 سیدان ۱۷۲، ۱۴۹، ۱۲۴.
 سیدمنگا ۲۳۰.
 سیدنی ۲۳۹.
 سیدون ماژولیان ۱۱۴.
 سیرا اردو ۲۲۸، ۹۵. (و نیز نگاه کنید
 به اردوی زرد)
 سیرمون ۲۲۸، ۲۲۷، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۵.
 «سیره جلال الدین منکبرنی» ۲۷۴، ۲۱۴.
 سیریکول ۲۱۱.
 سیس ۲۳۲، ۱۰۶.
 سیسیل ۱۷۸، ۸۸.
 سیفی ۲۱۴.
 سیلزی ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۱۵، ۱۹۱، ۹۴، ۸۶.
 سیلزیبول ۲۰۱.
 سیمئون ۲۲۰، ۱۰۸، ۸۰.
 سیمون سن کوتین ۲۲۹.
 سین-په ۲۰۸.

سنت آلبانس ۲۲۲.
 سنت شاپول ۲۴۷.
 سنت مارتین ۸۹.
 سنت مارک ۲۱۳.
 سن توماس ۱۴۹.
 منجر ۲۰۷.
 سن جرج ۲۴۵.
 سند (دره) ۴۸.
 سند (رود) ۱۶۶، ۶۵.
 «سند مغولی از آرشیوسری واتیکان» ۲۴۰.
 سن دنی ۱۰۴.
 «سندیت تاریخی صومعه بالجونه» ۲۱۱.
 سن پترزبورگ ۲۸۴، ۲۷۵.
 سن ژاک (کلیسا) ۱۱۳.
 سن فرانسیس ۹۴.
 سنگ اونگین ۲۰۳.
 سنگ نبشته ها و قطعات دیوان حکومت چینی
 عصر مغول» ۲۱۶.
 سنگور ۲۲۱، ۱۰۲.
 سن لویی ۱۲۹.
 سوئدیها؛ سوئدیان ۲۲۶، ۹۰، ۸۳.
 سوپوتای ۵۸، ۶۲، ۶۳، ۶۶، ۷۷، ۸۱،
 ۸۲، ۸۷-۸۵، ۱۲۱، ۱۵۷، ۱۹۰.
 ۱۹۱، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۴.
 سوپوتای بهادر ۱۹۰.
 سوپاب ۳۵.
 سوداک ۲۱۳، ۱۵۸، ۱۵۵، ۱۰۳، ۶۳.
 سودان ۱۲۷.
 سورانزو ۲۸۳.
 سورقانتانی ۱۷۴.
 سورقه قتانی ۲۴۰، ۷۶.
 سورکا کتانی ۲۳۰، ۱۰۰.
 سوریه ۱۷۸، ۱۱۵، ۱۱۳.
 سوزدال ۸۳.
 سوقداک ۲۱۳.

سینکیانگ ۳۰.

مینور، ۲۰۲، ۲۲۳.

ش

شابو، ژ.ب ۲۰۲.

شاپور ۲۱۳.

شارلمانی ۳۰، ۱۹۷.

شام ۳۸، ۸۰، ۱۴۰، ۱۶۲، ۱۷۸، ۲۲۹.

۲۳۷، ۲۵۷، ۲۶۳.

شامی، میکائیل ۲۰۲.

شانسی (شهر) ۴۳، ۴۴، ۵۸، ۱۴۸.

شانگ ۱۹۸.

شانگ - تو ۱۴۸، ۲۴۰.

شانگ تونگ ۴۴.

شان - یو ۲۰۱.

شاون، ۱، ۲۰۳، ۲۰۴.

شاها ۲۳۶.

شاهرخ ۲۴۲.

شاهو ۲۳۶.

«شخصیتهای کنفوسیوسی» ۲۱۶.

«شرح حال لی شیه مین» ۲۰۲.

«شرح سفر این فضلان» ۲۲۱.

شرف الدین ۲۵۷.

شرق مسیحی ۲۶۲.

شرمن، ۵. ف ۲۴۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۱.

۲۷۲، ۲۸۲.

«شعر و ادب ترکی و بررسی تراجم احوال»

۲۵۸.

شلگل ۲۶۴.

شمس الدین ۲۴۲.

شن؛ شمنها؛ شمنیزم ۴۷، ۵۸، ۷۱، ۱۶۵.

۱۷۱، ۱۹۹.

شمیلنیک ۸۶.

شنتونگ ۲۱۴.

«شنک - ووچین - چنگلو» ۲۷۲.

شوارتس، برتولد ۱۸۹.

شوالیه های توتانی ۱۵۳.

شورمان، ۵. ف ۲۱۶.

شوگ ۲۶۳.

شیجان ۱۵۷.

شیرازی، شهاب الدین عبدالله ۲۷۴.

شیکاگو ۲۳۶.

«شیوه های خطی که مغولان قدیم بکار می بردند»

۲۴۴.

ص

صادق، س. ف ۲۷۴.

صاحب دیوان، شمس الدین محمد ۱۲۸.

صاحب منصبان ۲۱۵.

صادق، س. ف. ۲۷۴.

صبران ۱۶۱.

صحرای گویی ۵۷.

صخره سیاه ۲۱۹. (ونیز نگاه کنید به قراقوروم)

صربستان ۱۵۸، ۱۵۹.

صفویان؛ صفویه ۱۷۰، ۲۲۰.

صلیبیان؛ صلیبیون ۸۰، ۸۱، ۱۱۲، ۱۱۴.

۱۲۹، ۱۳۲.

«صلیبیهای از دیوارهای زیتون» ۲۵۴.

«صنعت آتش بازی و سلاحهای آتشین در چین»

۲۶۵.

صومه، ربان ۱۳۲، ۲۴۴، ۲۷۵.

صوفی ۱۵۶.

صیدا ۱۱۴.

ط

طاعون ۱۶۰.

طایفه شاتو ۴۱، ۴۲.

طبرستان ۱۲۷.

«طبقات ناصری» ۶۷، ۲۱۵، ۲۳۴، ۲۷۳.

طبقه حاکمه نوپان ها ۵۶.

عربستان ۱۷۰.
 «عصر مغول» ۲۲۵.
 عکا ۸۶، ۱۰۳، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۳۵.
 علاءالدین ۱۶۶.
 علاءالملک بن زیدی ۴۹.
 علویان ۱۱۱.
 علی (ع) ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۳۴، ۱۷۸.
 علیشاه، تاج‌الدین ۱۴۱.
 «عنصر ترکی و مغولی در ایران اخیر» ۲۰۱،
 ۲۵۰، ۲۵۲.
 «عنوان خاطرات یک مسافرت در تاتارستان و
 تبت و چین» ۲۰۸.
 «عنوان مغولان و دستگاه پاپ» ۲۲۰.
 عیالون ۲۳۸.
 عیسی ۲۴۴.
 عین‌جالوت ۱۷-۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۷، ۱۵۲،
 ۱۷۷.

غ

غازان ۸۲، ۱۴۰، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۷۶.
 غازان‌خان ۱۸۰، ۲۴۰، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۶۱.
 غازی ۱۶۰.
 غریبان ژوئن وی ۲۳۵.
 غز ۲۰۶.
 غزالی ۱۷۹.
 غزنویان ۴۶، ۱۷۰.
 «غزنویان» ۲۰۶.
 غزنه ۴۸، ۴۹، ۶۴، ۱۶۶.
 غوری؛ غوریان ۴۸، ۴۹، ۶۴، ۲۱۳، ۲۱۵،
 ۲۳۳.

ف

«فتودالیزم در مصر و شام از سال ۱۲۵۰ تا سال
 ۱۹۰۰» ۲۸۵.
 «فاتح جهان» ۲۱۰، ۲۸۰.

طرابوزان ۳۳.
 طرغای ۱۰.
 طغان تیمور ۱۴۵.
 طغرل ۴۶، ۵۳، ۵۴، ۵۷، ۲۰۹.
 طغرل بیگ ۴۶، ۱۶۹.
 طغرلجا ۱۲.
 «طلا در ایران عصر مغول» ۲۴۸.
 «طلوع جغرافیای جدید» ۲۶۳.
 طوس ۶۳، ۱۰۷، ۲۳۵.
 طوسی، خواجه نصیرالدین. (نگاه کنید به
 خواجه...)

ظ

«ظفرنامه» ۲۵۷.
 «ظهور ترکان عثمانی» ۲۱۳.
 «ظهور چنگیزخان» ۲۸۰.
 «ظهور چنگیزخان و پیروزی او در چین شمالی»
 ۲۱۱.
 «ظهور چین بعنوان یک قدرت دریایی در پایان
 دوره سونگ و آغاز دوره یوان» ۲۴۱.
 «ظهور و میراث» ۲۷۸.

ع

عباسیان ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۵.
 عبدالرحمن ۹۵، ۹۹.
 عبدالقاضی، بهادرخان ۲۷۳.
 عثمانی؛ عثمانیان ۱۳، ۱۴۱، ۱۵۸، ۱۶۰،
 ۱۷۰، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۰.
 عراق ۳۹، ۴۸، ۶۴، ۶۵، ۸۰، ۸۱، ۸۵،
 ۱۰۷، ۱۱۱-۱۲، ۱۱۵، ۱۲۷، ۱۳۰،
 ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۷۱، ۲۳۸، ۲۴۴،
 ۲۶۲، ۲۷۵.
 عراق ایران (اراک) ۲۲۰.
 عراق عجم ۶۲، ۷۹، ۲۲۰.
 عراق عرب ۲۲۰.

فلسطین ۱۰۳، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۵
فلورانس ۱۷۹
فن گابن ۲۰۴
فنگ ۲۰۵، ۲۸۲
فنلاند؛ فنلاندیها ۲۷، ۸۲، ۹۰، ۱۰۲، ۱۰۴
فورسوز ۱۷۲
فوکین ۱۲۱، ۱۴۵
فوکین (کرانه) ۲۴۳
فوگل، ویت ۲۰۵
فیتزجرالد، سی. پی ۲۰۲
فیلا دلفی؛ فیلا دلفیا ۲۰۵، ۲۸۲
فیلیپین، ا. د ۱۹۹

ق

قایل ۱۱۹
قاچاق ۲۲۵
قازان (غازان) ۲۰۹
قالموقها ۲۱۸
قایدو ۱۰۱، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۴۳، ۱۵۵، ۱۶۶، ۲۲۳، ۲۳۸، ۵۷-۲۵۵
قارص ۱۵۵
قاهره ۱۸۱
قبچاق؛ قبچاقها ۲۱۳، ۲۳۸، ۵۷-۲۵۵
قبرس ۲۳۰، ۲۳۴
قبطیان ۱۷۴، ۱۷۷
قیقان ۲۰۲
قتیبۀ بن مسلم ۳۶
قرآن ۱۳۲، ۱۴۴، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۱، ۲۳۴، ۱۸۵
قرباغ ۱۴۲، ۱۵۵
قراخانیان ۲۰۶
قراختای ۲۰۶، ۲۰۷
قراقوروم ۲۱۹، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۶۲

فارس ۷۹، ۱۰۷، ۱۲۷
فاطمه؛ فاطمیان ۹۵، ۹۹، ۱۷۸
فاکس، رالف ۲۱۰
فاکس - پا ۱۲۴
فانچنگ (شهر) ۱۲۱
فرات ۷۹، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۳۵، ۱۴۱
فراغنه ۱۶۶
فرانسه؛ فرانسویان ۴۵، ۸۳، ۹۳، ۹۵، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۴-۱۰۲، ۱۱۳، ۱۲۹، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۷، ۲۸۴
فرانسیسکن ۹۳، ۱۰۳، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۴، ۱۷۴
۱۹۹
فرانک؛ فرانکها ۴۵، ۲۸۱
فرایادبندیکت ۲۲۴
«فرایاردومینیکی» ۸۶
فربنکس ۲۸۱
فردریک ۹۰، ۹۳
فردریک دوم ۸۸، ۹۰
فردوسی ۱۷۶
فرغانه ۳۶
فرقه شهبسواران توتونی ۸۶
فرقه واعظان ۸۶
«فرماندهان مغول در افغانستان و هندوستان» ۲۵۹
«فرمانهای تسلیم مغول به قدرتهای اروپایی» ۲۲۸
فرنج ۱۹۸
فرهنگ کنفوسیوسی ۷۸
«فرهنگ مسلمانان» ۱۸
فضل الله، رشیدالدین ۱۳۵، ۴۲-۱۳۸، ۱۸۱، ۲۰۹، ۲۴۰، ۲۴۲، ۴۶-۲۴۴، ۲۴۸، ۵۲-۲۵۰، ۲۶۱، ۲۶۶، ۲۷۳

کابل ۶۵.
کاتارو ۸۹.
کاتمر ۱۵، ۳۵، ۲۳۳، ۴۰، ۲۳۸، ۲۴۴،
۲۴۵، ۲۴۸، ۵۲، ۲۵۰، ۲۵۶
۲۶۱، ۲۷۳، ۲۷۴.
کاترین کبیر ۱۶۳، ۲۵۳.
کاتولیک؛ کاتولیکها ۸۶، ۶۶، ۱۶۴،
۱۷۵، ۱۷۹.
کاداک ۱۰۱.
کارائونه ۲۵۹.
کارائیان ۲۴۵.
کاراسزین ۲۲۲.
کارپات (کوه) ۲۳، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۱۵۶.
کارپینی ۲۱۸، ۲۲۹، ۲۳۲.
کارپینی، ژان دوپلائو ۱۴، ۲۴، ۹۹-۹۳،
۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۷۹.
۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۷۶.
«کارکنان و شخصیت‌های چین شمالی در آغاز
دوره مغول» ۲۸۱.
کارلوک ۳۶، ۴۶، ۴۸، ۶۰، ۶۲، ۱۶۹.
کارول، مایکل ۲۷۸.
کاروینو، ژان دومونته ۱۷۵.
«کارهای پرسترجان» ۲۰۷.
«کارهای پستی در چین، در دوره مغولان»
۲۱۵.
«کارهای فرعی مغولان سده سیزدهم» ۲۶۱.
کاری. جی ۲۲۵.
کازیک ۱۱۷.
کاشغر ۳۴، ۳۶، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۶۰،
۱۲۴، ۱۶۵، ۲۰۶، ۲۱۸.
کافا ۱۳۰، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱،
۱۶۴، ۲۵۸.
کاقان ۲۰۱.
کاکاسلیک ۱۵۸، ۲۵۶.
کالگا ۸۱، ۸۳.

قراقوم ۱۹۸.
قراولان ۱۱۳.
قراهاگو ۲۳، ۲۳۱.
قرقیز ۲۲۱.
قزاقستان ۲۰۲.
قزان خان ۱۶۷.
قزل قوم ۱۹۸.
قزوين ۱۳۶.
قسطنطنیه ۲۳۸، ۲۵۶.
قطب کولی کووو ۲۵۷.
«قطب‌نما» ۲۶۳.
قطر ۲۳۸.
قفقاز ۲۱۵، ۲۵۶.
قفقاز شمالی ۲۱۲.
قفقاز هندی ۱۹۸.
قلج ارسلان چهارم ۲۳۶.
قلعه غزنه ۴۵.
قم ۲۱۲.
قمیز ۱۰۴، ۱۰۹.
قویلاهی ۱۸۰، ۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۷،
۲۱۱، ۲۱۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۰،
۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۲،
۲۵۶، ۲۷۲، ۲۸۱.
«قویلاهی خان، خداوند خانادو» ۲۸۱.
قویچور (قویچوز) ۱۳۸.
قوریلتهای ۱۸۶، ۲۱۰.
قونیه ۱۰۵.
قویچور ۲۵۰.

ک

کائوچنگ ۴۱.
کائولی ۲۱۹.
کائیشان ۱۱.
کایون ۵۲، ۵۳.
کابادولیه ۱۲۹.

«کتیبه‌های اورخون» ۲۷، ۲۰۲، ۲۰۹.
 کتیبه‌های مانوی ۴.
 کدبوقا (کیتبوقا) نویان ۱۱۰، ۱۰۸، ۱۵۰ -
 ۱۱۲، ۱۵۲، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۳۸.
 کرائیت؛ کرائیتها ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۵۸،
 ۹۹، ۱۰۸، ۱۶۹، ۱۷۴، ۲۰۹.
 ۲۱۹.
 کراچی ۲۲۷، ۲۵۹.
 «کراکوس گنجگ درباره مغولان» ۲۲۰.
 کراکوو ۸۶، ۹۴، ۱۵۲، ۲۲۳.
 کرانه اختویا ۲۵۵.
 کرانه ایتیل ۲۵۵.
 کرانه سیحون ۲۵۷.
 کرانه ولگا ۲۵۵.
 کراوز ۲۱۰.
 کرپلا ۱۳۴.
 کرت، ملک شمس‌الدین ۲۳۳.
 کرت، ملک فخرالدین ۱۳۴، ۱۴۱.
 کرچ (تنگه) ۳۳.
 کردستان ۴۹، ۱۱۰.
 کرمان ۷۹، ۱۰۷، ۱۲۷.
 کروآسی ۸۸، ۸۹، ۲۲۴.
 کروگر ۲۴۴، ۲۷۱.
 کرولنی ۵۲، ۷۶، ۲۶۴.
 کره ۱۳۴.
 «کره و هجومهای مغول» ۲۱۹.
 کریدرل ۵۰، ۲۱۰.
 کریستچرچ ۲۶۶.
 کریمه ۳۳، ۳۸، ۶۳، ۱۰۳، ۱۱۶، ۱۳۰،
 ۵۵-۱۵۳، ۱۵۸، ۶۴-۱۶۲، ۱۷۴.
 ۲۰۹، ۲۴۳، ۲۵۸.
 کنراد ۸۸، ۹۴.
 «کشورگشایان و فرمانروایان» ۲۰۰، ۲۴۱،
 ۲۸۱.

کالموکها ۲۱۸.
 کالوگا ۸۴.
 کالونگو ۲۵۲.
 کاله ۲۶۶.
 کالیتا، ایوان ۱۶۰.
 کالینتزار ۱۵۸.
 کالینین ۱۶۰.
 کاما ۸۲.
 کامای علیا ۱۰۲.
 کامبالو ۲۳۶.
 کامل محمد (امیر) ۱۱۳.
 کامبولاک ۱۲۰.
 کاموالا ۱۱.
 کانا ۱۸۹.
 کانلر، م ۲۲۱.
 کانتون ۱۲۱، ۱۴۹، ۲۴۵.
 کانسو ۲۵، ۴۰، ۶۶، ۱۲۴، ۱۴۸.
 کانگ‌سو تونگ چی‌ین ۱۴.
 کانگو ۵۵.
 کائن ۱۸۹.
 کاویویها ۴۳، ۴۴.
 کاهن ۲۵۰.
 کایدو ۵۲.
 کایفنگ ۵۹.
 کایفونگ ۷۷، ۷۸.
 کایلاک ۲۳۲.
 کای‌لو ۱۴۸.
 کبک ۱۶۶.
 کبکی ۲۵۹.
 کپکان ۲۰۲.
 کپنهاک ۲۷۴.
 «کتاب مارکوپولو» ۲۸۳.
 کتابی قرون وسطی ۴۲.
 «کتیبه اونگین» ۲۰۳.
 کتیبه کیتان ۲۰۵.

کوپک ۲۵۹.
 کوتان ۸۷، ۸۳.
 کوتسک ۲۱.
 کوتکویکز ۲۵۹.
 کوتن ۷۸، ۹۹.
 کوتولا ۵۳.
 کوچا (رود) ۳۴.
 کوچلک (کوچلک خان) ۵۸، ۴۹، ۴۸.
 ۶، ۲۱۱.
 کوچو ۷۸، ۲۲۷.
 کوچوتسائیدام ۳۶.
 کوده (جزیره) ۲۶۴.
 کوده‌ای، آرال ۱۸۶، ۲۶۴.
 کور، کوروس. گورا (رود) ۱۵۵.
 کوردوا ۱۸۱.
 کوردیه، هنری ۲۸۴.
 کوردیه، ۱۶، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۱۴، ۲۱۸.
 ۲۴، ۵۴ - ۲۵۲، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۱.
 ۲۷۲.
 کورغوز ۹۵، ۱۰۷، ۲۳۳.
 «کوریو، سا» ۲۱۹.
 کوزلسک ۸۴.
 کوستروما ۲۲۲.
 کوسه داغ ۸۱، ۲۳۶.
 کوشالا ۱۴۴، ۱۴۵.
 کوشان ۲۰۱.
 کوفه ۱۱۱.
 کوکانلیک ۲۵۶.
 کوک - تونیو ۳۶.
 کوکچو ۵۸.
 کوکوتنگری ۵۱.
 کوکومنگو ۱۴۸.
 کوکونور (دریاچه) ۹۵.
 کول (دریاچه) ۲۱۱.
 کولریچ ۱۳، ۲۴۰.

«کشورکشاییه‌ای عرب در آسیای مرکزی»
 ۲۰۲.
 کعبه ۱۳۲.
 کلاسون، جرالده ۱۸.
 «کلاسیسیزم و انحطاط فرهنگی در تاریخ
 اسلام» ۲۶۳.
 کلنل دیلر ۲۴۸.
 «کلنی سفدی در مغولستان داخلی» ۲۰۲.
 کلوزن، سرجرالده (جرارد) ۲۸، ۲۰۰، ۲۰۲.
 ۲۰۴.
 کلومان ۸۷.
 کلون (دریاچه) ۵۲.
 کلوویس ۴۵.
 کلیسا و شرق در قرون وسطی ۲۸۳.
 کلیکیه ۳۳.
 کلیوز ۲۰۸، ۲۳۴، ۲۴۰، ۲۴۷، ۲۴۹.
 کلیوز، ف. دبلیو ۱۶، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۵۲.
 کمبریج ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۲۱.
 ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۷، ۵۲ - ۲۵۰.
 ۶۴ - ۲۶۲، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۸۲.
 ۲۸۵.
 کمپانی باردی ۲۴۳.
 کمونیست‌ها؛ کمونیسم ۲۶۱، ۲۶۲.
 کنستانتین ۴۰، ۱۱۷، ۱۲۸.
 کنفوسیوس ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۴۳، ۱۴۴.
 ۱۴۷، ۱۷۴، ۲۴۲، ۲۸۱.
 کنگلیها ۱۶۹.
 کوئنسای ۱۲۲، ۱۲۴.
 کوئو ۱۴۷.
 کوئوشون چینگ ۲۴۶.
 کوئینسی (مانگچو) ۲۵۲.
 کوا، آلن ۵۲.
 کوالا لامپور ۲۰۵.
 کوانگ تونگ ۱۲۱، ۱۴۵.
 کویان (دره) ۳۳، ۱۶۲، ۲۱۲.

کول نگین ۲۰۳.

کولوک ۱۴۳.

کولومان ۸۷.

کولونا ۸۳.

کولون ۵۲.

کولی کووو ۱۶۱.

کومان؛ کومانها ۸۵-۸۳، ۸۷، ۱۵۶.

۱۵۷، ۱۶۳، ۱۷۰، ۲۵۸، ۲۶۰.

کومانهای بیزانسی ۲۱۳.

کومانهای روسی ۲۱۳.

کوم سنگیر ۲۳۰.

کومنتوس، مانوئل ۲۰۷.

کونکیتات ۵۳.

کونگ ۱۷۴.

کونیون (کوه) ۲۲.

کویانگ، کوان ۱۸۱.

کویل ۱۹۹.

کیتان؛ کیتانها ۳۹، ۴۴-۴۲، ۴۶، ۵۹.

۱۹۰، ۱۹۳، ۲۰۵، ۲۱۷، ۲۴۰.

کیساریه ۱۲۹.

«کیش بودایی تبت» ۲۶۰.

«کیش مانی» ۲۰۴.

کیش نسطوری ۵۸.

کیقباد ۷۹.

کیکاووس دوم ۹۹، ۱۵۵، ۲۳۶.

کیلیکیا ۱۰۵، ۱۰۶.

کیلیکیه ۸۰.

کین؛ کینها ۳۹، ۴۴، ۵۰، ۵۲، ۶۰-۵۷.

۶۵، ۷۶، ۷۸، ۸۲، ۱۴۸، ۲۴۰.

کینگ تائوته ۶۵.

کیوشو ۱۲۲.

کیوک ۸۲، ۸۷، ۸۹، ۹۱، ۱۰۱-۹۵.

۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۸، ۱۵۱.

۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۶، ۲۲۳.

۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۳۳-۲۳۰.

۲۴۴.

کی یف ۸۴، ۸۵، ۸۸، ۹۴، ۹۸، ۱۶۳.

۱۷۹، ۲۳۱.

ک

گالیسیا ۱۰۲.

گالیسی ۸۷، ۱۵۵.

گالیپوتی ۱۶۰.

کت ۱۲۳.

کچ بریهای مانوی ۲۰۴.

کراندوک، ولادیمیر ۲۳۱.

گرجستان؛ گرجستانها؛ گرجیان ۶۳، ۷۹.

۸۰، ۹۵، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۳-۱۱۱.

۱۱۷، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۵۵، ۲۱۲.

۲۳۶، ۲۴۷.

گرجی بروسه ۲۲۰.

«گزارشهای آکادمی علوم برلن» ۲۰۴.

«گزارشهای آکادمی علوم ساکسون» ۲۰۷.

«گزارشهای چینی راجع به تاریخ ترکان شرق

شرق» ۲۷.

گرگانج (قلعه) ۶۳، ۶۴، ۷۵، ۲۱۳.

گرکوف ۲۳۹، ۲۸۲.

گرن ۸۸، ۲۲۵.

گروئن ولدت، دبلیو. پ ۲۴۱.

گروسه، رنه ۱۷، ۲۸، ۱۸۵، ۲۰۱، ۲۱۰.

۲۱۴، ۲۱۷، ۲۲۳، ۲۴۶، ۲۶۲.

۲۷۸، ۲۸۰.

گزاناادو ۲۴۰.

«گفتگو با گوته» ۱۴.

گلکن، وی ۱۴۴.

«گل تاریخها» ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۶.

۲۴۹.

گنجک، کراکوس ۲۲۰، ۲۳۲، ۲۳۶.

۲۳۷.

لامه ۲۸.
 لانگلی ۱۴۱.
 لاهور ۱۶۶.
 لاهه ۲۱۶.
 لایزیک ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۲۵، ۲۴۳، ۲۶۱،
 ۲۶۵، ۲۷۱، ۲۸۴.
 لدیارد ۲۱۹.
 لرستان ۱۱۰.
 «لشکر مغول» ۲۱۵.
 «لشکرکشی مغولان به جاوه» ۲۴۱.
 «لغتنامه دهخدا» ۱۱۳، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۵۵،
 ۱۶۳.
 لمباردی ۱۶۹.
 لمبتون ۲۵۰، ۲۸۲.
 لمب، هارولد ۱۹۷، ۲۸۰.
 لنت ۹۵.
 لنجر ۲۱۳.
 لندن ۲۸، ۲۰۲-۱۹۹، ۲۰۴، ۲۰۵،
 ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۴،
 ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۷،
 ۲۲۸، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۴۱،
 ۲۴۴، ۲۴۶، ۵۳-۲۵۱، ۶۳-۲۵۹،
 ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۱، ۷۶-۲۷۴،
 ۸۰-۲۷۸، ۸۵-۲۸۲.
 لنین ۱۵۶، ۱۵۵.
 لنین گراد ۲۵۷، ۹۰، ۲۸۲.
 لوئی ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۲۹، ۲۱۴،
 ۲۳۴، ۲۳۰.
 لوئی چهاردهم ۱۹۷، ۲۰۹.
 لوئی نهم ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۷۷، ۲۲۵،
 ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۳.
 لوارد ۲۲۲.
 لوانت ۴۷، ۱۳۰، ۱۷۷.
 لوبلین ۸۶، ۱۵۲.
 لوتر ۱۷۶.

«کنجینه مدفون ترکستان چینی» ۲۰۴.
 کنگ ۲۱، ۱۷۷.
 کنوسیتیک ۴۰.
 کوبی ۲۲.
 کوپیل، آنتوان ۱۳، ۲۰۹، ۲۳۱.
 کوته ۱۴.
 کوتیک ۳۷، ۱۵۶.
 کودریچ ۲۴۱.
 کور ۲۰۶.
 کورخان؛ گورخانها ۴۷، ۴۸، ۶۰، ۲۰۷.
 گورکی ۱۶۰.
 کیب ۲۰۲.
 کیپل ۱۹۸.
 کیبون ۱۴، ۱۷.
 کیخاتو ۱۰، ۱۳۳، ۱۳۵.
 کیلان ۱۲۷، ۱۴۱.
 کیل گیت ۳۷، ۱۵۶.
 کیوک ۹، ۳۸، ۱۲۵.

ل

لشور ۱۳۰، ۱۷۹.
 لائوتسه ۶۵.
 لاتین ۱۷۹، ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۶،
 ۲۳۸، ۲۵۲، ۲۶۱.
 لاتیمر ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۷۹.
 لادسیلاس ۱۵۶، ۱۵۷.
 لادوگا (دریاچه) ۹۰.
 لارنت ۲۲۵.
 لاروس ۱۱۷.
 لازار؛ لازاریست ۲۰۸.
 لازین، ل ۲۰۳.
 لاسلو ۱۵۶.
 لاما؛ لاماه ۲۶-۱۲۴، ۱۴۴، ۱۴۷،
 ۱۴۹، ۱۷۳، ۲۶۱.
 لاماهای تبتی ۲۵۲.

«ساموریت مغول» ۲۱۵، ۲۲۷.
 مائوتسه تونگ ۱۹۲.
 مائوتسه، لویی ۲۷.
 ماتياس ميچو ۲۲۳.
 ماتيو پاریس ۲۲۱.
 «ماتيو پاریس و مغولان» ۲۲۲، ۲۶-۲۲۴.
 ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۶۵، ۲۷۵.
 ماجا پاهیت ۱۲۲.
 مارتون ۲۶۶.
 مارتین، ه. د. ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۸۰.
 ماردین ۱۱۲.
 مارزیالس ۲۷۶.
 مارسلینوس، امیانوس ۲۱۲.
 مارشال برومهال ۲۴۵، ۲۶۲.
 «مارکوپولو» ۲۴۳.
 مارکوپولو ۱۳، ۱۶، ۴۲، ۱۱۷، ۱۲۰.
 ۲۵-۱۲۳، ۱۷۵، ۱۸۰، ۱۹۱، ۲۰۴.
 ۲۰۹، ۲۳۳، ۲۳۶، ۴۶-۲۴۰.
 ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۶.
 ۲۸۳.
 «مارکوپولو و ژاپن» ۲۴۱.
 مارونیا؛ مارونیان ۱۷۴، ۱۷۷.
 مارینیولی، ژان دو ۱۴۹، ۱۵۹، ۱۶۷، ۲۵۴.
 ماریوپول ۸۱.
 مازوویا، کونراد ۲۲۳.
 ماساچوست ۲۱۶، ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۷.
 ۲۵۲، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۸۲.
 ماکون دوم ۲۳۱.
 مالابار ۱۴۹.
 مالاچی ۲۳۰.
 مالایان ۱۲۴.
 «مالک و زارع در ایران» ۲۵۰، ۲۸۲.
 مانی؛ مانویت؛ مانویها ۳۷، ۴۱-۳۹.
 ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۲۳.
 «مانی و کیش مانی» ۲۰۴.

لوجونگ - پانگ ۲۴۱، ۲۴۲.
 لوس آنجلس ۲۴۲، ۲۸۳.
 لوسترانج ۲۰۶، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۰، ۲۳۶.
 ۲۵۹.
 لوکوک، آلبرت فن ۲۰۴.
 لونژومو، آندره ۱۰۰، ۱۰۳، ۲۳۰.
 لونگ فلو ۲۳۶.
 لویانگ ۳۹، ۷۷، ۱۹۰.
 لويس ۲۵۱.
 لهستان؛ لهستانیها ۷۷، ۸۷-۸۵، ۹۴.
 ۹۶، ۹۸، ۱۰۵، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵.
 ۱۵۷، ۱۷۹، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۷.
 ۲۵۳، ۲۶۲، ۲۸۴.
 لیاثو ۴۲، ۷۰، ۲۰۷-۲۰۵، ۲۸۲.
 لیاثوتانگ ۴۲.
 لیاثونینگ ۵۹.
 لیتوانی ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵.
 ۲۵۳، ۲۵۵.
 لی چیه - چانگ ۲۱۴، ۲۷۲.
 لیدن ۲۰۶، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۶.
 ۲۴۲، ۲۴۸، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۰.
 ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۵.
 لیدی هارت، سربازیل ۲۱۵.
 لی شیه - مین ۳۴.
 لیگ نیتز ۸۶، ۸۷، ۲۱۵، ۲۲۴.
 لین پول ۲۴۰، ۲۸۵.
 لیوتاشه ۴۶.
 لیوپانگ ۳۱.
 لیوچیه ۲۶۲.
 لیون ۹۳، ۹۴، ۹۸، ۱۲۹، ۱۷۹، ۲۲۹.
 لی یین - شنگ یانگ ۲۴۳.

م

ماجوج ۲۲۵.
 «ساموریت در آسیا» ۲۲۷.

۲۰۳، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۴۰،
 ۲۴۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۱.
 «مجموعه آثار مورخان جنگهای صلیبی» ۲۵۱.
 «مجموعه مسافرتها» ۲۲۷.
 «محتوای یاسای چنگیزخان» ۲۱۶.
 محمد (ص) ۶۶، ۸۱، ۱۷۷، ۱۸۱، ۲۴۸،
 ۲۵۱.
 محمد خوارزمشاه ۲۱۳.
 محمد شاه ۶۰، ۶۲.
 محمد، شمس الدین ۱۳۱.
 محمد، ناصرالدین (مملوک ناصر) ۱۵۹.
 محمود غزنوی ۴۵.
 «مخلوطهای تازه آسیایی» ۲۱۵، ۲۱۶.
 مخوسکی ۲۲۳.
 «مدرسه مطالعات شرقی و افریقایی لندن» ۱۸.
 مدیسون ۲۳۸.
 مدیترانه (دریا) ۴۶، ۸۱، ۱۱۱، ۱۲۹،
 ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۲-۵۴،
 ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۷۷، ۱۸۰، ۲۵۷.
 مدینه ۱۱۲.
 مذهب توحید آراء ۳۹.
 «مذهب چینی» ۲۶۱.
 «مذهب دردوره مغولان» ۲۶۱.
 مراغه ۶۳، ۱۱۷، ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۷۷،
 ۲۱۲، ۲۳۵، ۲۷۵.
 مراکش ۱۸۰.
 مراوسیک ۲۷.
 مرج الصفر ۲۴۹.
 «مردان آسیای غربی و مرکزی در چین» ۲۴۲.
 «مرزهای داخلی آسیایی چین» ۲۷۹.
 «مرزهای داخلی چین» ۱۹۸.
 مرکیت؛ مرکیتها ۴۹، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۵۸،
 ۲۰۹، ۲۲۷.
 «مرگ آخرین خلیفه عباسی» ۲۳۶.
 «مرگ خاقان کیوک» ۲۳۰.

مانیاخ ۳۲.
 ماوراءالنهر ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۹-۴۴،
 ۶۲، ۶۶، ۷۶، ۷۹، ۸۲، ۹۵، ۱۰۷،
 ۱۰۹، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۵۴، ۱۶۲،
 ۶۷-۱۶۵، ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۷۸،
 ۲۰۲، ۲۱۶، ۲۵۸.
 ماهایانا (هینایانا) ۱۷۲.
 مایا، ژوزف دو ۱۴، ۲۶۵، ۲۷۲.
 مایرس ۲۶۴.
 «مباحثه درباره حمل غله» ۲۴۳.
 متریک ۱۱.
 متزوفانتی ۱۳.
 مجارستان؛ مجارها ۲۲، ۲۳، ۳۰، ۷۷، ۸۲،
 ۸۳، ۹۰-۸۵، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۲،
 ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۵۷،
 ۱۶۵، ۱۷۹، ۱۹۱، ۲۵-۲۲۱،
 ۲۳۳، ۲۶۰، ۲۶۵، ۲۸۴.
 «مجارها در قرن نهم» ۲۲۱.
 مجله آسیایی ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۶-۲۰۴،
 ۲۱۳، ۲۲۲، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۶۰.
 مجله آسیای مرکزی ۲۸، ۱۸۶، ۱۹۹،
 ۲۲۰، ۲۳۲.
 مجله انجمن آسیایی پادشاهی ۱۹۸، ۲۰۱،
 ۲۰۴-۲۰۲، ۲۱۵، ۲۵۳، ۲۵۴،
 ۲۶۴.
 مجله باستانشناسی ۲۴۷.
 مجله بررسیهای ییزانسی ۲۶۱.
 مجله تاریخ آسیایی ۲۴۸.
 مجله تاریخ اقتصادی و اجتماعی شرق ۲۴۸،
 ۲۶۰، ۲۸۱.
 مجله تاریخ اندیشه ها ۲۵۶.
 مجله تاریخ جهان ۲۸، ۲۶۳.
 مجله تاریخ مذهبی ۲۳۹.
 مجله مطالعات آسیای مرکزی ۲۸.
 مجله مطالعات آسیایی هاروارد ۱۶، ۱۸۵.

میسن، ف.س ۲۶۶.
می‌لین ۲۴۱.

ن

ناپل ۱۵۷.
ناپلئون ۱۴.
ناچین ۵۲.
نارئون، ایوو ۲۳۳.
نارون ۵۲.
نازیان ۶۱، ۶۹.
ناصر ۴۹.
ناظره ۱۱۵.
نافکن ۱۴۸، ۱۲۳، ۴۴.
«نام‌های اورغور» ۲۰۴.
«نامه‌های ۱۲۸۹ و ۱۳۰۵ ایلخانان ایران، ارغون و اولجایتو به فیلیپ زیبا» ۲۴۷، ۲۷۷.
نانگیس، ویلیام ۲۳۰.
نایان ۲۳۶.
نایب‌السلطنه ۴۷، ۴۸.
نایب‌السلطنه اورگینه ۲۳۷.
نایب‌السلطنه چوی شمالی ۲۰۳.
نایمن؛ نایمها ۴۸، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۹۶.
۹۸، ۱۰۶، ۱۶۹، ۲۱۶، ۲۲۷.
نصف ۱۱۱.
نخشب ۱۶۶.
نرچینسک ۱۸۲.
نروژ ۲۳۱.
نسطوریان ۱۰۸، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۴.
نسطوریوس ۱۷۵.
نسوی، محمد بن احمد ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۷۴.
نشریه بررسی چین ۲۴۱.
نشریه سه‌ماهه خاور دور ۲۴۱، ۲۴۳.
«نشریه شعبه چین شمالی» ۲۶۴.

۱۰۰، ۱۰۶، ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۴۸، ۱۵۰.
۱۵۱، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۷۷.
۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۳۱، ۲۴۰.
۲۵۵، ۲۵۹، ۲۶۴، ۲۷۶.
«مغولستان قرون وسطی» ۱۸.
«مقالاتی راجع به تاریخ قرون وسطی تقدیم به برتی ویلکینسون» ۲۲۲.
مقبره‌های شانگ ۱۹۸.
«مقدمه‌ای بر مطالعه درباره مرکز اروپا- آسیایی» ۲۷۹.
«مقدمه‌ای به تاریخ علم» ۲۳۵، ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۶۵.
مقدونیه ۴۷.
مقریزی ۱۵، ۲۱۶، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۸.
۲۵۶، ۲۷۴.
مکایها ۲۲۹.
مکارتنی ۲۲۱، ۲۲۸.
مکه ۱۱۲، ۶۶.
مگاس ۲۱۵.
ملا ۲۵۳.
ملبورن ۲۰۲.
ملکشاه ۴۶.
ملیطه ۱۳۰.
مماق (سمای) ۱۶۱.
مناندر پروتکتور ۳۲، ۲۰۱.
منبج ۱۱۳.
منجمد شمالی (اقیانوس) ۲۱.
منجنیق ۸۸.
منگو ۱۲، ۱۰۴، ۱۴۸، ۲۳۲، ۲۵۴.
منگو تیمور ۱۲، ۱۳۰، ۱۵۵، ۱۵۷، ۲۴۷.
«مورخان چین، ژاپن» ۲۱۰.
مولود تیمور ۱۴۸.
مویر، سرویلیام ۲۸۵.
میخائیل (امپراطور) ۲۵۷.
«میراث چین» ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷.

«نیروهای اجتماعی درچین قرون وسطی» ۲۴۲.
 «نیزه آتشین» ۱۹۱.
 نیشابور ۶۴، ۲۱۱، ۲۱۳.
 نیکیه ۷۹، ۸۱، ۹۰، ۱۶۰، ۲۲۹.
 نیکلای چهارم ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۹.
 نیکومدیه ۱۶۰.
 نیل (دره) ۱۱۶.
 نیل (رود) ۱۳۶، ۱۵۳، ۱۵۴.
 نیمفائوم ۲۴۷.
 نینگپو ۴۴.
 نینگ هسیا ۶۶، ۶۷.
 نیوهیون ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۴.
 ۲۲۷، ۲۵۶، ۲۷۶، ۲۸۳.
 نیویورک ۲۱۰، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۶۵، ۲۷۵.
 ۸۱-۲۷۹.

9

وئی ۲۹.
 وئی شرقی ۳۱.
 وئی غربی ۳۱.
 واتازس، جان ۹۰.
 واتیکان ۲۴۹.
 وارادین، راجر ۲۲۳.
 وارطان ۲۳۶، ۲۴۶.
 واسکوراگوما ۱۸۰.
 واسیلیوف ۲۳۸.
 واشتاف (دهکده) ۸۶.
 واشنگتن ۲۶۴.
 «وافدیه (مهاجران) درکشور مملوکان» ۲۵۵.
 «واقعۀ نوگورود» ۲۲۲.
 والاشی ۸۹.
 والدایی ۸۴.
 والتین ۳۳.
 والی ۱۸۶.
 والیس باج ۲۶۵، ۲۷۵، ۲۸۴.

«نصاب الصبیان» ۳۸.
 نصرالدین ۱۲۳.
 نصیبین ۱۱۳.
 «نفوذ یاسای چنگیزخان در سازمان عمومی دولت مملوک» ۲۱۶.
 «نقش اسب در تاریخ چین» ۱۹۹.
 «نقش تاریخی امپراطوری ترک» ۲۸.
 «نقشه وینلند و گزارش تاتار» ۲۱۸، ۲۲۴.
 ۲۲۷-۲۳۱، ۲۳۲.
 «نقل و انتقال کتابی به نام تاریخ سری مغولان» ۲۰۹.
 نگوس ۲۰۷.
 «نماز شام سیسیلی» ۲۴۶.
 نوا (جنگ) ۲۲۶.
 نوا (رود) ۹۰.
 نورثمپتون ۱۴۱.
 نورنبرگ ۲۰۶.
 نوسکی، الکساندر ۹۰، ۱۰۲، ۱۵۲، ۲۲۶.
 ۲۳۱.
 نوقای ثانی ۱۶۱.
 نوک دراز ۲۵۷.
 نوکور (نوگود؛ نوکوت) ۲۱۱، ۵۶.
 نوگورود ۸۴، ۹۰، ۱۰۲، ۱۵۲، ۱۵۵.
 نولد، ت ۲۶۳.
 نومولون ۵۲.
 نون (دماغه) ۱۸۰.
 نووتنی، وادار ۲۲۳.
 نویان ۱۳۳، ۲۱۰، ۲۳۷.
 نویری ۲۵۶.
 نه تاتار ۲۰۹.
 نیاپرستی ۱۴۴.
 نیتراپتاسیم ۱۹۲.
 نیتز، لیگ ۱۹۱.
 نیدهام، ژوزف ۱۹۲، ۲۶۵، ۲۶۷.
 نیروانا ۱۷۲.

۰۲۲۱
ولگای سفلی ۰۸۹، ۰۹۱، ۰۱۱۸، ۰۱۵۳
ولگای میانه ۰۸۲
ولگوگراد ۰۲۵۵
ولهینیه ۰۸۵
ولیس باج، ای ۰۲۴۴
ولیکایا ۰۱۵۶
ونسان دویووه ۰۲۰۲، ۰۲۲۹، ۰۲۳۱
ونگین ۰۲۰۵
ونیز ۰۱۵۴، ۰۱۵۸، ۰۱۵۹، ۰۲۰۷، ۰۲۳۲
۰۲۵۴، ۰۲۵۲، ۰۲۴۷
وو (امپراتوریس) ۰۳۵
«وچینگ تسونگ یائو» ۰۲۶۵
ویت ۰۲۸۵
ویتربو ۰۲۰۷
ویتفوکل ۰۲۸۲، ۰۲۰۵
ویجاوه، رادن ۰۱۲۲
ویداربردل ۰۲۲۴
ویسبادن ۰۲۱۱، ۰۲۱۵، ۰۲۲۲، ۰۲۴۶، ۰۲۷۹
۰۲۸۳، ۰۲۸۱
ویلی، ا ۰۲۰۰، ۰۲۷۱، ۰۲۷۲
ویلیام ۰۱۰۳
وین ۰۱۴۱، ۰۲۲۴، ۰۲۶۵، ۰۲۷۴
«وینگاثرت» ۰۲۲۷

ه

هاییل ۰۱۱۹
هاروارد ۰۱۶، ۰۲۰۹
هارون الرشید ۰۶۳
هامبورگ ۰۲۱۰، ۰۲۶۳
هامر، فون ۰۱۷
هان ۰۳۱، ۰۴۲، ۰۷۸
هانری ۰۸۶، ۰۱۰۳
هانگ چو ۰۲۴، ۰۴۴، ۰۱۲۱، ۰۱۲۴
هانوی ۰۱۲۲

وامبری ۰۲۸۲
وان (دریاچه) ۰۷۹، ۰۸۱، ۰۸۳
وانگ؛ وانگ خان ۰۵۷، ۰۵۸، ۰۷۶، ۰۱۰۸
۰۲۱۱، ۰۲۱۶
وانگ گونگ ووه ۰۲۰۵
وانگ لینگ ۰۲۶۵، ۰۲۶۶
وایت، لین ۰۱۹۹
وایدن گون ۰۲۰۴
وایکین ۰۱۷۹
ویوری ۰۸۲
ودینگ، لوک ۰۲۲۸، ۰۲۵۲، ۰۲۵۳، ۰۲۵۷
۰۲۷۶
ورشو ۰۱۵۲
ورنادسکی، جی ۰۱۹۹، ۰۲۱۳، ۰۲۱۵، ۰۲۱۶
۰۲۲۲، ۰۲۲۳، ۰۲۲۶، ۰۲۲۸، ۰۲۵۶، ۰۲۵۷
۰۲۸۳
«وزیران شریر» ۰۲۴۲
«وصاف الحضرة» ۰۲۷۴
«وضع اقتصادی و اجتماعی ایران» ۰۲۵۰
«وضع حیوان در روسیه جنوبی و چین» ۰۲۰۰
«وضع مذهبی چین در دوره مارکوپولو» ۰۲۶۱
«وقایع بوهیمیا» ۰۲۵۴
«وقایع چینی» ۰۲۴۵
«وقایع سالانه» ۰۲۵۷
«وقایع مذهبی سالانه» ۰۲۱۲
وگتای ۰۲۵۸
وکیوک خان ۰۲۳۰
ولادیمیر ۰۸۳، ۰۸۴، ۰۱۵۹
ولادیمیر تسوف، ب.چ ۰۲۱۰، ۰۲۸۰
ولتر ۰۱۴، ۰۲۶۵
ولخوف ۰۱۵۵
ولف ۰۲۲۳
ولکا (رود) ۰۲۸، ۰۳۳، ۰۶۳، ۰۷۵، ۰۸۲، ۰۹۳
۰۱۰۱، ۰۱۰۳، ۰۱۵۱، ۰۱۵۳، ۰۱۵۴، ۰۱۵۷
۰۱۵۹، ۰۱۶۰، ۰۱۶۲-۶۴، ۰۱۷۵، ۰۲۰۹

هلسینکی ۲۷، ۲۰۹.
 هلمشتادت ۲۷۵.
 هلن ۱۱۵، ۱۲۸.
 هلون ۵۴.
 همدان ۶۳، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۳۳.
 همیلتون، ج ۲۸، ۲۰۶.
 هندوئیسم ۱۲۵.
 هندوان ۱۳۵.
 هندوچین ۱۲۲، ۱۴۶.
 هندوستان ۳۷، ۴۰، ۴۶، ۴۸، ۶۵، ۷۹.
 ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۳.
 ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۷، ۲۰۱.
 ۲۰۵، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۳۵، ۲۵۸.
 ۲۵۹.
 هندوکش ۲۸، ۳۱، ۳۶، ۴۶، ۶۵، ۲۱۴.
 ۲۷۲.
 هندوکش ۲۱۴، ۲۶۱.
 هندیان ۲۰۳، ۲۰۷.
 «هنراستپها» ۲۰۰، ۲۷۹.
 «هنریابانگردان شمالی» ۲۰۰.
 «هنر نظامی چینیان» ۲۶۴.
 «هنرهای باستانی آسیای مرکزی» ۲۰۰.
 هنری ۲۳۰.
 هوئنشتوفن ۱۲۹.
 هوئوچیانگ ۱۹۱.
 هوئویا نو ۲۶۵.
 هوئی هو ۲۶۲.
 هوئی هوئی ۱۷۶.
 هوانگ هو ۲۱، ۳۱.
 هوپی ۴۳، ۴۴، ۵۹.
 هوداس ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۷۴.
 هوفمن، هف ۲۵۸.
 هوک ۲۰۸.
 هوکوان ۱۲۰.
 هو-لین ۲۱۹.

هاورث ۱۵، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۷، ۴۸-
 ۲۴۶، ۲۵۷، ۲۷۸.
 هایتون ۸۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۲،
 ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۳۰، ۱۴۱، ۳۷-۲۳۵،
 ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۷۵.
 هاینیش ۱۶، ۲۴۰، ۲۷۱.
 «هجوم مغولان به اروپای قرون میانه» ۲۲۲.
 هرات ۴۸، ۶۴، ۱۰۹، ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۴۱،
 ۱۴۲، ۲۱۴، ۲۳۳، ۲۵۱.
 هران ۱۱۳.
 هرمز ۱۲۴.
 هرودوت ۲۱۴.
 هرینگ ۸۴.
 «هزارسال زندگی تاتارها» ۲۰۱.
 هسوان ۴۱.
 هسوان تسانگ ۲۰۵.
 هسوان ته‌چو ۱۸۶.
 هسوان ته‌فو ۱۸۶.
 هسون، موراجا ۲۷۸.
 هسیانگ-یانگ ۱۹۱، ۲۶۶.
 هسین‌پئی ۳۷.
 هسینگ ۱۴۷.
 هسیه‌لی ۳۴.
 هسی‌هسیا ۴۳، ۴۴، ۵۰، ۵۹، ۶۶.
 هفتالیان (هونهای سفید) ۳۱، ۳۲، ۳۷،
 ۱۲۷.
 هفت دریا ۲۵۴.
 هفت شهیدالملیق ۱۶۷، ۲۵۲.
 هفتورن ۲۱۹.
 هکلویت ۲۲۷.
 هلائون ۲۳۳.
 هلاگو ۹، ۱۰، ۱۵، ۷۶، ۱۰۶، ۱۱۲-۱۰۷،
 ۱۱۴-۱۷، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۲۸-۳۱، ۱۸۰،
 ۳۸-۲۳۳، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۶.
 هلسپونت ۱۶۰.

یاسای چنگیزی ۲۴۵. (و نیز نگاه کنید به یاسا)
 یاقوت حموی ۲۱۳.
 یاکوبوفسکی ۲۳۹، ۲۸۲.
 یالو (رود) ۷۸.
 یام ۶۸، ۷۱، ۲۱۵.
 یامادافنکو ۲۴۱.
 یاماگاتا ۲۴۱.
 یانتوک ۱۴۴.
 یانگ تسه ۳۱، ۴۴، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۴۸، ۲۴۲.
 یانگ چو ۲۴۲.
 یانگ، لی کو ۴۱، ۴۲.
 یاهن ۲۴۸.
 یبغو ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۲۰۱.
 یرلیغ ۷۲.
 یسوگای ۵۸-۵۳.
 «یک رساله مانویت که در چین یافت شده» ۲۰۴.
 «یک سنگ هزارلاتینی دریانگ چو» ۲۵۳.
 «یک شکل از قربانی اسب» ۱۹۹، ۲۱۵.
 «یک شکل از قربانی اسب در میان مغولان» ۱۹۹.
 «یک گویش ترکی» ۲۱۳.
 یکه نویان ۲۱۸.
 یلواج، محمود ۷۶، ۹۹، ۱۶۹، ۲۱۶، ۲۱۸.
 یلواج، مسعود ۹۵، ۱۰۷.
 ینه سئی ۲۱، ۳۷، ۴۱، ۴۲، ۲۰۳.
 یوان تسانگ ۴۱.
 یوان چین ۹.
 «یوان - شائویی - شیه» ۱۸۶، ۲۷۱.
 «یوان شیه» ۱۸۶، ۲۱۰، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۴.
 ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۷۱، ۲۸۲.
 «یوحنای کشیش» ۲۸۴.
 یورت ۵۴.
 یوری ۸۳.

هون؛ هونان؛ هونها ۲۸، ۳۹، ۴۴، ۷۰، ۷۷، ۱۵۶، ۱۸۲، ۲۱۲، ۲۲۵.
 هونگ، دبلو ۱۸۵، ۲۰۹.
 هیاطله (هونهاى سفید) ۲۸، ۱۲۷، ۲۰۸.
 هیتلر ۶۹، ۱۶۸.
 هیل، راک ۲۷۶.
 هیمالیا ۲۲، ۱۷۲، ۱۹۸.
 هینایانا ۱۷۲.
 هیونگ نو ۲۸، ۲۹، ۳۷، ۳۹، ۷۷، ۲۰۱.

ی

یاجوج ۲۲۵.
 یائیک ۳۳، ۱۶۲.
 «یادبودهای مغولی به خط فاگس پا» ۲۴۴.
 «یادداشت‌هایی درباره مار کوپولو» ۲۲۳، ۲۴۳، ۲۶۴، ۲۸۳.
 «یادداشت‌هایی درباره تاریخ اردوی زرین» ۲۱۴، ۲۸۲.
 «یادداشت‌هایی راجع به تاریخ اردوی زرین» ۲۱۸.
 «یادداشت‌هایی راجع به تبلیغات ضد مسیحی در امپراطوری سملوک» ۲۶۳.
 «یادداشت‌هایی راجع به مار کوپولو» ۲۸۳.
 «یادداشت‌هایی راجع به یوان - شائویی - شیه» ۱۸۶.
 «یادداشت‌های مار کوپولو» ۲۱۹.
 «یادداشت‌های منتشر نشده دوران ادوارد اول» ۲۴۷.
 «یادداشت‌هایی روی مار کوپولو» ۲۱۹.
 «یادداشتی درباره قبتان» ۲۰۱.
 یارکند (رود) ۳۴.
 یاروسلاواشتنبرگ ۲۲۳.
 یاسا ۷۲، ۷۶، ۹۷، ۱۰۸، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۶۵.
 ۱۶۶، ۱۷۱، ۲۱۶، ۲۲۰.
 یاساک ۲۱۶.

۱۲۶، ۱۳۰، ۱۴۳، ۱۵۲، ۱۵۳-۷۶

۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۱، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۴۵

یدلیو ۴۲، ۶۰

یدلیوته کوانگ ۴۳

«یدلیوچوتسای» ۲۱۶، ۲۸۱

یهودیان ۲۲۵

یوسون تیمور ۱۱

یوغو ۲۰۱

یوگسلاوی ۸۸، ۸۹

یول، سرهنری ۱۶، ۲۰۱، ۲۱۴، ۲۱۸

۲۴۰، ۵۴-۲۵۲، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۷۲

۲۸۴

یونان، یونانیها ۳۲، ۴۷، ۸۱، ۱۱۶، ۱۲۳

